هو الله تعالی العزیز

فهرست جلد سوم کتاب احوال شرافت مآل حضرت امام المغارب والمشارق جناب امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله و سلامه علیه و آله الطاهرین

بیان بعضی آداب و اخلاق حمیده آنحضرت علیه السلام [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت ۴۶

بیان اخبار حضرت صادق علیه السلام در باب آداب [illegible] صلی الله علیه و آله در [illegible] ۵۰

بیان آداب آنحضرت صلی الله علیه و آله در عبادت و [illegible] بروایت حضرت صادق علیه السلام ۵۲

بیان اخبار [illegible]

در معنی عقل

مطابق

۲/۱/[illegible]

[illegible]

... رسول خدا ... و ... الله علیه و آله ...
... بخیر و ... صلی الله علیه و آله ... از ...
... که ... کتاب ... خود ...
... مولف ...
ذنوبه

خروج ترک

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله لا یجوز حقیقة حمده الا هو والصلوة علی نبیه الذی لا یحمده الا ربه حق حقیقة حمده الا هو و[illegible]
وآله ووصیه الذی لا یطیع امره الا هو واهله الاقدم واولاده ائمة الحق فی الخلق الذین لا یعلم احد
کما هو حق عبادة غیرهم کما قال لولانا ما عرف الله ولولانا ما عبد الله صلوات الله علیهم اجمعین
بر کمترین بندگان درگاه اله و چاکر بر جستگان شهنشاه ظل الله علی الخلق [illegible] مستوفی
اول [illegible] وزیر [illegible] لیاقت دو وزیر محصل بوزارت [illegible] نقد [illegible]
انوار [illegible] فدا از تحریر [illegible] احوال [illegible] اعمال حضرت
امام المشارق والمغارب ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام [illegible] و خلفای
معاصرین و [illegible] آنحضرت [illegible] الکون [illegible] کافی [illegible]
بر [illegible] فدا [illegible] و [illegible] و شاه [illegible] و [illegible]
اعلی [illegible] سلاطین [illegible] الملوک آفاق خورشید [illegible]
اوراق [illegible] سلاطین [illegible] الخواقین [illegible]
الماء والطین [illegible] الارضین السلطان الاعظم والخاقان الاکرم [illegible] شاه [illegible]
نامدار مظفرالدین شاه قاجار [illegible] رایات اجلال [illegible] اعلام [illegible] اعلاء [illegible]
[illegible] القرار [illegible] احوال سعادت [illegible] آنحضرت
آیت [illegible] معاصرین [illegible] الوکیل والقلاد

باب [illegible] از حضرت صادق صلوات الله
علیه از اخلاق [illegible] علیهم السلام [illegible]

اخلاق رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] کمتر [illegible]
[illegible] بر [illegible] خلق عظیم [illegible]

تا [illegible]

[illegible] و [illegible] مخلق [illegible] اخلاق و [illegible] و [illegible] کتب [illegible] الکبار
[illegible] در آن [illegible] نوان [illegible] از آن [illegible]
[illegible] اخلاق و اوصاف [illegible] پیغمبر خدا [illegible] شده [illegible] از طرق
سعادت ابدی و [illegible] بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
[illegible] معجز [illegible] نفس [illegible] حکم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پیغمبر [illegible] غیر [illegible]
[illegible] احکام [illegible] رتبه [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] معلوم [illegible] پیغمبر [illegible] مکارم
اخلاق [illegible] اعظم [illegible] افضل [illegible]
احکام جزئیه وکلیه و قوانین و قواعد [illegible] عقول [illegible]
[illegible] آخر [illegible] قرات
[illegible] محمد بن علی [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] صدق [illegible] کتاب الاعلام [illegible]
علی بن ابراهیم قمی [illegible] حضرت صادق از آبا بزرگوار [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] حضرت حسن بن علی علیهما
السلام [illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible] علیه السلام
[illegible] حضرت [illegible]
این صفت [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] طویل و [illegible]
[illegible] نیکو [illegible] فصیح [illegible]
[illegible] معروف [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
ذوالفقار [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

خون معو ملک عثمانی لکه‌ها از شانه‌ها و معو نماند ملک روم عثمانی لکه اول فتنه این
امت بر آن است [illegible] رسول الله بر ذریه پیغمبر [illegible]
قائم بحق [illegible] معروف و نهی کننده از منکر است الی آخر [illegible] راقم حروف [illegible]
مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و بعض [illegible] بود [illegible]
ملک [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] نظر [illegible] و نیز در آن کتاب
از [illegible] از حضرت صادق علیه السلام مروی است طلب ابوذر رسول الله صلی الله
علیه و آله فقیل انه فی حائط کذا و کذا فمضی یطلبه فدخل الی الحائط و النبی صلی الله
علیه و آله نائم فاخذ عسیبا یابسا و کسره لیستبرئ به نوم رسول الله
قال فتح النبی صلی الله علیه و آله عینه و قال اتخدعنی عن نفسی یا اباذر
اما علمت انی اراکم فی منامی کما اراکم فی یقظتی [illegible] ابوذر [illegible] در طلب [illegible]
مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در سایه فلان و فلان دیوار [illegible]
ابوذر [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از صدا [illegible] رسول خدا بخواب [illegible] سلام
آنحضرت در عالم خواب [illegible] واقع [illegible] رسول خدا
[illegible] مبارک [illegible] ابوذر [illegible]
[illegible] در عالم خواب [illegible] بیدار [illegible] خواب [illegible]
و [illegible] بیدار [illegible] در حال خواب [illegible]
[illegible] اتخدعنی عن نفسی [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
[illegible] از راه حق [illegible] گمراه [illegible]
[illegible] در این مقام در حق ابوذر [illegible] پیغمبر
[illegible] لازم آن است [illegible]
[illegible]
[illegible] راقم حروف [illegible] آنحضرت با ابوذر
[illegible]

کنیز [illegible]

کند [illegible] خانم [illegible] در آن کتاب [illegible] از حضرت
صادق علیه السلام مذکور است و در آخر آن خبر [illegible] ان عینی تنام و قلبی لا ینام
خبر [illegible] و دیگر در آن کتاب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
و آله [illegible] اراکم من خلفی کما اراکم بین یدی لتقیمن صفوفکم او لیخالفن الله
بین قلوبکم [illegible] از پشت سر [illegible]
صفوف [illegible] رسول خدا [illegible] فخالفت [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] و باطن [illegible]
و [illegible]
[illegible] و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابو جعفر [illegible]
[illegible] ان الله تبارک و تعالی اهدی الی رسوله هریسة من هرائس الجنة غرست
فی ریاض الجنة و فرکها الحور العین فاکلها رسول الله صلی الله علیه و آله
فزاد فی قوته بضع اربعین رجلا و ذلک شیء اراد الله ان یسر به نبیه
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible]
از [illegible] پیغمبر [illegible] در آن کتاب از حضرت
[illegible] علیهما السلام [illegible]
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] پیغمبر خدا [illegible]

قالت بنت معبد الحارثیه کان لونه فضة وذهب ارجل الناس جمة واوسع الناس جبهة
بین عینیه قرة اقنی الانف واسع الجبین کث اللحیة مفلج الاسنان
علی شفته السفلی خال کان رقبته ابریق فضة بعید ما بین مشاشة
المنکبین کان بطنه وصدره سواء سبط البنان عظیم البراثن اذا مشی
مشی متکفیا واذا التفت التفت بأجمعه کان یده من لینها متن ارنب
اذا قام مع انسان لم ینفتل حتی ینفتل صاحبه واذا جلس لم یحل حبوته
حتی یقوم جلیسه در مجمع البحرین مسطور است که در حدیث وارد است که نظر از
[illegible] ترجمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] آنکه و مجد بینه
[illegible] حدیث شریف [illegible] لیس بالسبط ولا
بالجعد القطط یعنی شدید الجعودة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی قوله اقنی الانف
[illegible]
[illegible] کث اللحیة [illegible]
کث اللحیة [illegible]
[illegible]
[illegible] سبط البنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در مجمع البحرین مسطور است [illegible]
مذکور است کان اذا مشی تکفا تکفیا [illegible]

وجه الخصوص [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
المجتبی المصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible] ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان او السلام لذا چون خدا فرموده قرآن بود بر تو فرو فرستادیم در تلاوت معروفه و
ذکر آنکه معصوم در رسالت بود و معصوم از عصیان که چون خدا بر تو بخشانید (از خاتمه)
موصوف و حکم ، بود چه معصوم از عصیان کرده بی ، بکدام دو فرشته او دو کر دادود از
قیامت و اوزبر اکثر ازی و میزان و موقف و حلال و حرام مغفره و لکن پای آدم
رسول خدا صلی الله علیه و آله از برادر استغفار در حق خود دعا نمیک فرمود میرزا کاف
و کار از حضرت صادق علیه السلام مروی است که ابو بصیر گوید در فرستادن علی السلام رسول
خدا صلی الله علیه و آله مردم با رأی بود از روی که پیامبر غیر این چند بند میشد
و او که همه فرمود چون پیغمبر اکرم مومن مبارک رأیت آنحضرت صلی الله علیه و آله اکثر بعد
شده از زمانی که تو بعد از تغییر حکم و دیگر در آن کتاب از عمر و بن ثابت از امام
بود در حضرت صادق علیه السلام که این حدیث چون او است که روز تجرد و
هشتی بود از دوری آن شده و معصوم از شد بر عصیان که چون کار بگفته
پیغمبر بود به آن که بود از دو سوی مراد نیست معصوم ما فرق النبی صلی الله علیه و
آله و لا کانت الانبیاء تسدد الشعر پیغمبر الله خدا چون پیغمبر بود و نیز آن
علیهم السلام که به نه بود تیغ معتقد و تیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت است از
قریب ابو جعفر علیه السلام که عصیان که لا فرق از شد و معصوم از شده بیت
عصیان که آن رسول خدا فرق بود به یک معصوم از عصیان که ملوک بخیر چون معصوم
بگفته این کار از شد بیت قال من اصابه ما اصاب رسول الله صلی الله
علیه و آله یفرق کما فرق رسول الله صلی الله علیه و آله و الا فلا معصوم
که از ر که بوده بود الهام رسید فرق بود بر جانبه آنحضرت معصوم عصیان که
از خلق ملوک به بعد قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما صد عن البیت
و قد کان ساق الهدی و احرم اراه الله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون پس رسول
خدا صلی الله علیه و آله بود از تراشیدن سر به ایشان بزد یعنی که ما را داد بر شده و هم
معصوم به خدا داد بود چه بر این سر نبوده است که بخواهد خدا در حق به همه موضع مینه
در حالتی که این باشد و ما را از سر تراشیده بود ، چون آنکه و موی سر شانه شد پس فرق در

عوض این جا نفع که بر خود واجب شد لاجرم الحمد خدا پیغمبر سنت و خدا تعالی آنکه بود
میفرمود به بود که فرق کرده و فی ذلک انزل الله الذی کان علی رأسه غشی (؟)
انتظارا لحلقه فی الحرم حیث وعده الله عز و جل فلما حلقه لم یعد فی توفیر
الشعر و لا کان ذلک من قبله صلی الله علیه و آله و نور طراز از وجه مبارک ایشان
با آنحضرت امام مردم با آنکه نبوده بر دیده ظاهر است چون مخفی نمایان که اشهد آن انوار
بوده که بر وجه مبارک دراز کشیده که خدا عز و جل بوده و بعده پیغمبر بود در پیکر
نور آن اثر میکرد ، با توقیر بود اعادت نمودند که پیغمبر از آن جهات بخود
دیگر در آن روایت است از حضرت صادق علیه السلام روایت است قال کان رسول
الله صلی الله علیه و آله اذا رؤی فی اللیلة الظلماء رأی له نور کانه
شقة قمر پس رسول خدا سید رسولان ، رأیت بود از دیدار با نور چنان بود
سید خشیده آنحضرت تا به دیگر در اعلاء بکار دارد حسن خلق نیز آنحضرت علاق
علیه السلام مردم آنحضرت یوسف علیه السلام با انبیا فرموده چنین بود حسب آنکه آنکه ز
من حیث ، بخیر دارد عصیان که از دلالت اثر یوسف فرموده ملکوت به خیر بود
بود بر سبب او بود که در هر آن بزرگوار او را از بزرگوار بخوبی
از فرستنده بود و بخشی از بخشنده تر است که عصیان که ملک است یوسف
و معصوم از بی نهایت است که از آن امر چه شد آنحضرت بود بخشی در نام
حسن که خدا عز و جل آنحضرت یوسف در مرتبه از نبی بر تر نخواهد بود از
بر سید ایشان بواسطه آن از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدا تعالی یوسف بود که
که از نبی بود که از وجه دراز که کار از دیدار از حضرت امام علیه السلام
روایت که فرمود در جمیع امور از اطراف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از نهزم
شد بود از حضرت کنت حلیما و کان اذا غضب یتحدر عن جبینه مثل اللؤلؤ
من العرق الخبر و آنحضرت در وقت غضب شد از جبین مبارکش عرق میرفت از
از عرق خود مرکب معلم بود در آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله اخبار
کثیره و حکایات نقل است که آنحضرت از عمر بالا و بقا را و توفیق رفیع
نیز از بیست و دو منزل حضرت موسی بن جعفر و حضرت موسی علیهما السلام و دانش سطوت الخ

بیان بعضی از اخباریکه از حضرت
صادق در اخلاق رسول خدا وارد شده

کتب اسلامیه و روایات فریقین مملو است و بیان و تفسیر ملاحظه کنند شرح اخلاق
و اوصاف حضرت رسول در سبب ختم رسالت صلی الله علیه و آله ... فرمود
جان آن ... اخلاق ... فرمود ... او است ... در حضرت ... معروف است
در ... موجود است ... از خواجه کائنات ... حسنت
جمع صفاته صلوا علیه و آله از غرایب ... ذات کامل ... است
... باب ... حضرت ... موجود است ... تواضع از ...
... حضرت در ... در ... و ...
و ... اخلاق و اوصاف ... باب ... است ...
فرزند ... مقام تواضع آنحضرت ... لباس ...
و نعلین ... و ... و ... علوفه ...
از ... قدم ... شد ... عمود ... ملوک ... نمود ...
بر ... و طعام ... خلق ... و ...
حضرت ... مقام اوصاف و اخلاق ... اخلاق ...
تعلیم نبود ... است ... نمود ... است ... فانتم
اعلم ... است و ... تخلق باخلاق خدا ... هم
... ... ادب ...
تمام ... و ... و ... و عوالم ... و ...
و ... اقوال و اطوار و اخلاق و اوصاف آنحضرت ...
... تعلیمات و تربیات آنحضرت ... از ...
الکل ... و ... تعلیم و ...
خلقت ... آنحضرت ... علوم و ...
... وجود ... و ...
کشف ... صلوا علیه و آله ... حضرت ... آنحضرت ... تعلیم و تربیت

[illegible]

... طاعت بر تمام مخلوق واجب است و طاعت ... حضرت ...
و ... الانوار از حضرت ... ان الله عز و
جل ادّب نبیّه صلی الله علیه و آله ... علیه لا ... طاعته ...
قال ... آنحضرت ... طاعت ...
آنحضرت ... مطلق ... آنحضرت ...
... حال ... مقام ... در کتاب ...
از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... فرمود ... خدا ...
علیه و آله ... علیه السلام ... رسول خدا ...
حضرت ... رسول خدا ... امیر المؤمنین ... امیر
المؤمنین ... در کتاب ... حضرت ...

حکایات رسول خدا صلی الله علیه و آله
در باب قمیص و جامه و ...

در کتاب ... صدوق ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
... فرمود ... حضرت رسول خدا ... جامه آنحضرت ...
آنمرد ... درهم ... آنحضرت ... رسول خدا فرمود ... درهم ...
و ... از ... علیه السلام ... قمیص ...
درهم ... آنحضرت ... حضرت رسول خدا ... رسول خدا ... قمیص ...
... قمیص ...
... قمیص ...
... رسول خدا ...
... رسول خدا ...
...
رسول الله ... درهم ...
درهم ... رسول خدا ...

بکار به عطا فرمود و گفت ای فرزند از نور دیده آنحضرت [illegible] و بیا اینجا که داریم بخورید
و [illegible] پیغمبر خدا [illegible] و برخاست آمد و مرد عرب [illegible] بود [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] قمیص [illegible]
[illegible] برخاست [illegible] و قمیص [illegible]
[illegible]
در عوض [illegible] رسول الله
[illegible]
[illegible] دلالت کند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] پس فرمود السلام علیکم یا اهل الدار [illegible] سلام
[illegible] آنحضرت [illegible] سلام [illegible]
[illegible] گفتند السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود
[illegible] در سلام اول [illegible] جواب [illegible] گفتند یا رسول الله سلام تو
شنیدیم [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] عرض کرد یا رسول خدا [illegible]
آزاد [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله ما رأیت أحداً
أعظم برکة من هذه التی أغنی الله بها غرثاناً وأعتق بها نسمة [illegible]
[illegible]
[illegible] آزاد [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود خمس لا أدعهن حتی الممات الأکل علی الحضیض
مع العبید ورکوب الحمار مؤکفاً وحلب العنز بیدی ولبس الصوف والتسلیم
علی الصبیان لتکون سنة من بعدی [illegible] طعام [illegible] از
[illegible] طعام [illegible] روی زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا اینجا

نسخه [illegible]

تا [illegible] حروف [illegible] عجب [illegible]
[illegible]
[illegible]

حکایت رسول خدا صلی الله علیه و آله
با جناب ام سلمه و دعای آنحضرت

در کتاب الانوار از جمله [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که رسول
خدا در شبی که وقت ام سلمه بود در منزل او بود در [illegible] ام سلمه آنحضرت را [illegible]
[illegible] شد و [illegible]
[illegible] تقلّبه فی جوانب البیت حتی انتهت إلیه
وهو فی جانب من البیت قائم رافع یدیه یبکی وهو یقول اللهم [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اللهم لا
تنزع منی صالح ما أعطیتنی أبداً اللهم لا تشمت بی عدواً ولا حاسداً أبداً
اللهم لا تردنی فی سوء استنقذتنی منه أبداً اللهم ولا تکلنی
إلی نفسی طرفة عین أبداً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام سلمه [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فقال یا أم سلمة وما یؤمننی وإنما وکل الله
یونس بن متی إلی نفسه طرفة عین وکان منه ما کان [illegible]

در آداب قرض آنحضرت

بخواند قال ملک اطرقه الی یونس علیه السلام [illegible] که داد او شود آنکه نمود دیگر در کتاب الاقتدار از کتب قرب الاسناد از ابن علوان که حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت از پدر خود روایت فرمود جاء الی رسول الله سائل یسئله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله هل من احد عنده سلف فقام رجل من الانصار من بنی الحبلی فقال عندی یا رسول الله قال فاعط هذا السائل اربعة اوساق تمر قال فاعطاه [illegible] مسطور است که وسق عبارت از شصت صاع است و هر صاعی نه رطل عراقی است و هر رطل عراقی صد و سی درم است و هر درمی بحسب اختلاف در مقدار مثقال صاع و مد دارد [illegible] و وسق بار یک شتر است [illegible] جمع آن [illegible] و سلف در معامله [illegible] آن قرض است [illegible] قرض دهنده نفعی جز اجر و ثواب [illegible] میزان [illegible] عرب قرض بر سلف [illegible] و سلم [illegible] که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] سوال نمود رسول خدا فرمود [illegible] که نیست [illegible] بن الحجاج [illegible] از انصار [illegible] رسول الله [illegible] فرمود [illegible] روز حضرت پیغمبر [illegible] فقال [illegible] وعده [illegible] رسول [illegible] آن حضرت فرمود [illegible] بیم [illegible] فرمود [illegible] آن مرد [illegible] رسول الله [illegible] بسیار [illegible] رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] بار [illegible] رسول الله [illegible] خدا [illegible] رسول [illegible] فرمود [illegible] الفا [illegible] در [illegible] کتاب از حضرت صادق از امام محمد باقر علیهما السلام روایت است ان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یورث دینارا و لا درهما و لا عبدا و لا ولیدة و لا شاة و لا بعیرا و لقد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و ان درعه مرهونة عند یهودی من یهود المدینة بعشرین صاعا من شعیر استسلفها نفقة لاهله یعنی فرمود که رسول خدا بمیراث نگذاشت نه دیناری و نه درهمی و نه غلامی و نه کنیزی و نه گوسفندی و نه شتری و بتحقیق که آنحضرت وفات نمود و زره آنحضرت

میراث آنحضرت

نوادر

آداب نماز آنحضرت

گرو بود نزد یهودی [illegible] در عوض بیست صاع جو که آنحضرت برای نفقه اهل خود قرض گرفته بود و نیز در آن کتاب از ابن [illegible] روایت است که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سوال کردم در باب نماز [illegible] بر عصا [illegible] فرمود ما شأن ابیک و شأن هذا ما بلغ ابوک هذا بعد ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ما عظم او بعد ما ثقل کان یصلی و هو قائم و رفع احدی رجلیه حتی انزل الله تبارک و تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی فوضعها [illegible] از کثرت [illegible] و [illegible] [illegible] نماز [illegible] و آن حضرت [illegible] در جواب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و رسول [illegible] نماز [illegible] از آیه [illegible] آنحضرت [illegible] قرآن [illegible] نماز و عبادت [illegible] در [illegible] در [illegible] آنحضرت آن [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] آن [illegible] دیگر در کتاب الاقتدار از [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت است که فرمود پیغمبر خدا [illegible] مرد [illegible] پیغمبر [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس در باب عقل [illegible] خدا [illegible] جزء عقل [illegible] جزء [illegible] خدا صلی الله علیه و آله [illegible] حمیده آنحضرت [illegible] دیگر در کتاب [illegible] از ابو بصیر مسطور است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] طعام [illegible] و [illegible] غلامان و [illegible] بر زمین [illegible] طعام [illegible] و نیز در آن کتاب از حسن الصیقل مسطور است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] مشغول [illegible] طعام بود [illegible] آنحضرت [illegible]

طعام و فقر آنحضرت

و از روی حیا دست عرض نکرد، گفت یا رسول خدا قوتی ندارم و هیچ نخورده‌ام، بیشتر رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود بگیر که هر کدام بنده لقمه از غم بنده بگیرد ... بیک
لقمه از طعام خود بخورد آنحضرت لقمه برد بر دهان عرض کرد لا والله این لقمه را نمیخواهم
مگر همان لقمه که بر دهان اندر دادی رسول خدا آن لقمه را بدو داد که آنرا در دهان برد
او نهاد و بعد از آن بخورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا هرگاه جامی از
بوستان برخیزد از برکت آن لقمه هیچ درد در بدن نرسید و هم در آن کتاب از حضرت
امام علی النقی علیه السلام منقول است که رسول خدا بگذر جوانه موضعی در کوچه
وطلبیدی از نان و در آنجا تقسیم اموال بوجهی و مردمان هر یک گذشتی از او الله و دیگر
و بعضی سوال بر نگفتند و آنحضرت بایشان عطا میفرمود حیا مانع از ادعام و ...
الحال رسول خدا برخاسته در آنجا بودی و دولت مردمان همچنان در سکوت بر جای
بودند تا هرگاه آنحضرت بود برگشته و دست بیاد کرد بود مجروح گشت دو روایت
دیگر هنگامی که شاخ و تیغ نحره از آن حضرت بود کند و بیشتر از بعضی بود مجروح شد
بجهت همان بجوم نمودند آنحضرت از آن نحره بیرون نمود و همچنان سوال میکرد از همه
از مردمان به سبب بین بار لکه‌ها سوکند بخدا اگر بالای این در درخت تمام نوع نعمت
بود و بیابان تا قیمت کرده بر مردم ترس این و بخیل نخواهید دید آنگاه آنحضرت بر روی
بر لقمه از جوان بر نخست نمیفرمود که آنگاه بسوی حجره بر فرمود که آب
از آن خشت فرود ریخته در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت صادق علیه السلام مروی است
که جبرئیل علیه السلام برسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ای محمد خدا ترا سلام میرساند
سلام میرساند و میفرماید اینک بطحای مکه است اگر بخواهی از برای تو طلا شود میفرماید رسول خدا
سه دفعه نظر بآسمان کرد و گفت آلهی عرض کرد لا یارب و لکن اشبع یوما فاحمدک و اجوع
یوما فاسئلک بیشتر دلیم بطحاء مکه از برای طلا بکنی نمیخواهم بلکه روزی سیر باشم و شکر
برآن نعمت ترا بجا آورم و یک روز گرسنه باشم و از حضرت تو بخواهم و سؤال نمایم
و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
بزرگ خود بوده است و بر زمین نشستی و از آنحضرت مروی است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود است ادعو برکوب الحمار موکفا والاکل مع العبید

و ساوکه

و تناول کرد آنحضرت بیده زمین نشسته بود درازگوش بی پالان و اکل طعام بود بر روی
حصیر با غلامان و بندگان و چیز را که ... بدست خود از ادب بیدیم قرآن
اعمر و او خشیت بجهت ازدی تواضع و فروتنی و خلق و کمال دارنده ... اسلام

باب پانزدهم فصل پنجم رسول خدا
صلی الله علیه و آله در بیان آداب نشستن و مجالس

در کتاب المحاسن و مکارم الاخلاق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله هر وقت بمنزل داخل شدی در پایان مجلس نشستی و هم
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا بیشتر اوقات دو زانو و قبله رو نشستی
و نیز در آن کتاب از آنحضرت مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اذا اتی
احدکم مجلسا فلیجلس حیث ما انتهی مجلسه هر وقت که از شما مجلسی داخل در
آنجا در پایان مجلس جلوس نماید مقید باشد که بر در صدر مجلس جلوس نماید و منسوب بمجلس
شد و هر اگر این مرد کفر ... کرده باشد در پایان مجلس نشسته هرگاه نشسته مجلس
خود بعض نیز ترقی المکان باطل و مردمان نیز از فروتنی او خرسند میشوند و با آن بعض
مکث میشود که مرد در پست رتبه جلوس کرده در پایان مجلس ... بدرو رواست و خود را
صاحب منصب باید دانست و تقدم نکند و اگر در صدر مجلس و رفیع خود را بالا ... کند
پایان مجلس در بیچاره و خواران بیند و ولکن او در ملال و حقوق بحق ایشان برگزیند
در مکارم الاخلاق از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که حضرت صادق علیه السلام
مروی است که رسول خدا بر در بسته نشسته در کوه نشستن تو بایستی که نزدیک
آنجا پا و نحو حرارت آفتاب بر آن حضرت کمتر تأثیر کند عرض کرد یا رسول الله بسوی
در بیرون نمی‌رسی فرمود عوض هیهنا دان لم یحک لاه منه الجلس ...
و این مرد در سرای بسیار بعد از آنکه ... و نیز در کتاب سیطور از حضرت امام جعفر علیه السلام
مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اذا قام احدکم من مجلسه منصرفا
فلیسلم فلیست الاولی باولی من الاخری هرگاه که یکی از شما از مجلس برخیزد و بخواهد
باید سلام دهد چه اولی از اخری اولویت ندارد و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر
علیه السلام مروی است که فرمود رسول خدا در آن مجالس که ... بغیر از آنجمت تا هر ...

با کسی بوقیف فرموده هرگز در حالت تکیه فرموده بر طعام نخورده‌اند از جهت تواضع در حضرت
خداوند عزوجل فصل دهم در آداب کتاب از آن حضرت از آداب افطار منقولست علیهم السلام روایتست
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله افطار می‌فرمود می‌گفت اللهم لک صمنا وعلی رزقک
افطرنا فتقبله منا ذهب الظمأ وابتلت العروق وبقی الاجر خداوندا برای تو داشتیم
روزه را و بروزی و رزق تو افطار نمودیم از ما بپذیر رفت تشنگی و تر شد عروق
تر و تازه شد اجر و ثواب باقی ماند و هم در آن کتاب از آن حضرت مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه وآله که [illegible] افطار می‌فرمود اگر از حلویات چیزی نمی‌یافت افطار
آب نیم گرم افطار می‌فرمود و می‌فرمود که معده و جگر را پاک می‌کند و بوی بد
دهان را زایل می‌کند و دندانها را محکم می‌کند و دیده را تیز می‌کند و معده را قوت می‌دهد و بلغم را
تند می‌کند و گناهان را می‌شوید [illegible] و درد سر را [illegible] آمده و صفرا را [illegible]
سرد می‌کند و بلغم را قطع می‌کند و [illegible] حرارت [illegible]
می‌برد و دیگر در آن کتاب از عیص بن قاسم مرویست که از حضرت صادق علیه السلام علیهم
که [illegible] روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگز از
نان گندم سیر نشد [illegible] این حدیث صحیح است فرمود صحیح نیست
رسول خدا هیچ وقت نان گندم نخورده و هرگز از نان جو سیر نشد و نیز در آن
کتاب از آن حضرت مرویست که طعام رسول خدا صلی الله علیه وآله همیشه نان جو بود [illegible] فاقه
[illegible] و دیگر در بحار الانوار از آن حضرت مرویست
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که بهترین طعامی که می‌خورید [illegible] افضل عندکم الطعام
واکل طعامکم الابرار [illegible] روزه داران افطار کنند و از طعام شما مردم نیکوکار
بخورند و ملائکه دعا بر روزه داران [illegible] و نیز در مکارم الاخلاق از حضرت
صادق علیه السلام مرویست کان رسول الله صلی الله علیه وآله ینفق علی الطیب اکثر
مما ینفق علی الطعام یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خرج بوی خوش و عطریات بیش از آنچه
در امر طعام انفاق می‌فرمود انفاق می‌نمودند و دیگر [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
خدا صلی الله علیه وآله که [illegible] طعام نخورده [illegible]

کان رسول

دعای افطار

ثواب در افطار

کان رسول الله صلی الله علیه وآله یأکل متکئا علی یمینه ولا علی یساره
ولکن یجلس جلسة العبد رسول خدا در حال تکیه بر دست راست و دست چپ طعام
نمی‌خورد ولکن مانند بندگان [illegible] می‌نشست [illegible] تواضع
و فروتنی در حضرت [illegible] عزوجل و نیز در آن کتاب از معمر بن خلاد منقولست
که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود پیغمبر خدا از آن طعام [illegible]
[illegible] نمی‌خورد [illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه
السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible] طیب [illegible]
[illegible] بوی [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] طیب [illegible] و نیز [illegible] مکارم الاخلاق از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود [illegible]
هذه الا النساء والطیب [illegible] زنان و طیب [illegible] و نیز
در مکارم الاخلاق از حضرت علیه السلام مرویست [illegible]
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] و در آن کتاب از آن حضرت مرویست که رسول خدا
[illegible] و در آن کتاب از حضرت صادق از
آبای عظام خود علیهم السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود من اکتحل
فلیوتر ومن تجمر فلیوتر ومن استنجی فلیوتر ومن استجمر الله فلیوتر
در جامع الجزئی مسطور است [illegible] الاکتحال [illegible]
هفت [illegible] سه [illegible] اذا استنجی
احدکم فلیوتر [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز در آن کتاب از آن حضرت مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]

در آداب [illegible]

در [illegible]

در [illegible] الاکتحال

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده فرمود انّی لأکره للرّجل ان یموت
وقد بقیت خلّة من خلال رسول الله صلّی الله علیه و آله لم یأت بها فرمود که مسلمانان
مردم عرب را شرک بودند و از ایشان بجا آورد [illegible] و صفات رسول خدا را اقرار نمایند
و نیز در آن کتاب از کتاب مجالس مفید از جابر بن عبدالله انصاری از ائمه علیهم السلام
روایت شده رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی خطبه خواندی [illegible] و سر [illegible]
آنگاه میفرمود اصدق الحدیث کتاب الله و افضل الهدی هدی محمد صلی الله
علیه و آله و شرّ الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة [illegible] و
احادیث قرآن کریم و کتاب خدا [illegible] و فضل [illegible] را [illegible]
علیه و آله [illegible] محدثات [illegible] بدعتها [illegible]
بدعت [illegible] ضلالت [illegible] آن حضرت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] آن [illegible]
[illegible] بقول یحکم الساعة [illegible] الساعة روز قیامت [illegible]
[illegible] انا والساعة کهاتین
ویجمع بین سبابتیه [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] من ترک دینا او ضیاعا فعلیّ و من ترک مالا
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] میزان و صراط [illegible]
[illegible] دلالت کند و نیز [illegible]
[illegible] از روز [illegible]
[illegible]
[illegible] معتقد [illegible] قیامت [illegible]

آمدن آن حضرت در خطبه

تحقیق در [illegible]

[illegible]

و نیز بر قرب روز قیامت دلالت کند و باز مرتبه ها ظهور [illegible]
[illegible] ظهور قیامت نیز [illegible] مرحوم ملا محسن فیض [illegible]
[illegible] حدیث شریف [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] از [illegible] دلالت [illegible] انوار
[illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث شریف [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] فرمود انا اولی بکل مؤمن من نفسه و علیّ اولی
به من بعدی [illegible] از حضرت صادق [illegible] فرمود
[illegible] من ترک دینا او ضیاعا فعلیّ و من ترک مالا فلورثته
[illegible]
[illegible] فرمود فالرجل
لیست له [illegible] اذا لم یکن له مال و لیس له علی عیاله امر و لا نهی [illegible]
[illegible] النفقة و النبی و امیر المؤمنین و من بعدهما [illegible]
اولی بهم من انفسهم و ما کان سبب اسلام عامة الیهود الا من بعد هذا القول
من رسول الله صلی الله علیه و آله و انهم امنوا علی انفسهم و علی عیالاتهم
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیهم الصلوة
و السلام [illegible]

و معلوم [illegible]

جمیع اعمال امت بر ایشان عرض کنند امام علیه السلام لیست له علی نفسه ولایة را بر این وجه که امر دیگری
دیگری منوط باشد و بر غیر او بوده ولایت نخواهد بود و جواب بر وفق مطلب اشتغال محمد و ال او
از هر حال اشتغال الفضول الی عباده و باجابت او از ایشان دست نکرده مگر آنکه
او این مرد بود بر نفس خود ولایت نیست و او بود از سؤال و طلب باز دارد مگر اینکه
حضرت امام علیه السلام در این حال بر ورود اتفاق نیفتد لهذا او را بوده ولایت و آنکه نزد
تو بحسب حقیقت بر نفس خود ولایت نیست که تو را این چنین اولویت اولی ما بینه
و الله عنه لکن خیر الحق نه پس ولایت بر نفس خود نخواهد بود [illegible]
مکلف بر دولت واجب علم امر و نهی او بر عالم [illegible] علیه [illegible]
از هر فرد [illegible] از برای [illegible] ما [illegible] بر او که مکلف [illegible]
و هر فرد او [illegible] حروف که حجج از قبیل امام علیه السلام از [illegible] بگردانیم چنانکه
[illegible] در حجت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی سلام الله علیهم و [illegible] معنویه ظاهر
موهوبه مخصوصه کامله جامعه نفوس تمام معالم و نفایس امور [illegible] [illegible] خلق
و هدایت و دلالت و [illegible] و عطوفت و [illegible] از هر طرف [illegible]
و ضلالت و غوایت در این [illegible] خلاص [illegible] و [illegible] الله [illegible]
و سایر مخلوق این علم و معرفت [illegible] و [illegible] نفس طبقه [illegible] آن و [illegible]
و [illegible] آن [illegible] لاجرم و جوب [illegible] بر نفوس [illegible] از [illegible] او [illegible] دارند
و با ایشان [illegible] تمام مخلوق [illegible] حضرات ائمه علیهم السلام [illegible]
دیگر در [illegible] از [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله [illegible] در هر روز [illegible] مرتبه [illegible] خدا [illegible]
و هم در آن [illegible] از حارث بن مغیره از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در هر روز [illegible] مرة [illegible] خدا [illegible] قبل [illegible]
و [illegible] حضرت خدا [illegible] و دیگر در [illegible] از حضرت ابی [illegible]
[illegible] بن عثمان [illegible] رسول خدا [illegible] بود [illegible]
[illegible] خدا [illegible] در آن [illegible] روز [illegible] تمام [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] در [illegible] عرق [illegible] آنکه [illegible] مردمان [illegible]

دیگر [illegible]

پس هر کس که هیچ ملاحظه ادب و فضیلت اهل بیت [illegible] در نزد من خبر این است اول
خدا رحمه آن [illegible] صاحب حال بود [illegible] در رفع طغیان شهوت [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] که [illegible] در [illegible] نظر از [illegible] معلم [illegible]
در آن حضرت [illegible] و از [illegible] عوالم بشریت [illegible] محفوظ
[illegible] از [illegible] و [illegible] ما [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] نزد [illegible]
دیگر در [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
قَالَ کَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقْسِمُ لَحَظَاتِهِ بَیْنَ أَصْحَابِهِ فَیَنْظُرُ إِلَی ذَا
وَیَنْظُرُ إِلَی ذَا بِالسَّوِیَّةِ قَالَ وَلَمْ یَبْسُطْ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ رِجْلَیْهِ
بَیْنَ أَصْحَابِهِ قَطُّ وَإِنْ کَانَ لَیُصَافِحُهُ الرَّجُلُ فَمَا یَتْرُکُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
یَدَهُ مِنْ یَدِهِ حَتَّی یَکُونَ هُوَ التَّارِکَ فَلَمَّا فَطِنُوا لِذَلِکَ کَانَ الرَّجُلُ إِذَا صَافَحَهُ
قَالَ بِیَدِهِ فَنَزَعَهَا مِنْ یَدِهِ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
نظر رحمت و توجه [illegible] بالسویه [illegible] [illegible] و هر کس
[illegible] در هر وقت [illegible] آن حضرت [illegible] دست
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] لاجرم هر وقت [illegible] آن حضرت [illegible] دست [illegible]
دست [illegible] و این جمله از حسن اخلاق و لطف الفت
و عنایت [illegible] آن حضرت بود [illegible] از [illegible]
ابی عبدالله علیه السلام [illegible] حذیفه [illegible]
[illegible] حذیفه دست [illegible] دست [illegible]
[illegible] و تو دست [illegible] حذیفه [illegible] رسول الله
[illegible] و [illegible]
[illegible] اَمَا تَعْلَمُ اَنَّ الْمُسْلِمِیْنَ اِذَا الْتَقَیَا فَتَصَافَحَا تَحَاتَّتْ
ذُنُوبُهُمَا کَمَا تَتَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ [illegible] در هر وقت [illegible]
[illegible] درخت [illegible] دیگر در [illegible]

و در کتاب کافی از عمرو بن جمیع از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بر عایشه داخل شد و پاره نانی دید که [illegible] افتاده بود آن حضرت برداشت و خورد و فرمود ای حمیرا احسنوا جوار نعم الله علیک فانها لم تنفر من قوم فکادت تعود الیهم یعنی نعمت خدا را بخوبی نگاهداری کنید [illegible] از قومی نفرت کرده [illegible] برگشته [illegible] نعمت خدا [illegible] از کفران [illegible]

باب [illegible] در آداب و اخلاق رسول خدا در [illegible] مطالب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقول است

در مکارم الاخلاق و کتاب کافی از جمیعاً از حضرت صادق علیه السلام منقول است که [illegible] حضرت صادق [illegible] فرمود [illegible] حسن خلق [illegible] آنگاه فرمود که [illegible] در [illegible] از مردم مدینه [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله که یک روز در مسجد [illegible] کنیزکی از [illegible] از مردم انصار آمد و گوشه جامه پیغمبر را گرفت رسول خدا [illegible] شد [illegible] پیغمبر نیز چیزی [illegible] تا سه دفعه [illegible] از [illegible] برگشت [illegible] گفتند خدا با تو چنان کند که سه دفعه پیغمبر را [illegible] آن حضرت [illegible] جامه [illegible] برگردم [illegible] آن حضرت [illegible] برداشت [illegible] گفت [illegible] چیزی [illegible] و هم شرم [illegible] آن حضرت [illegible] و دیگر در کتاب از عبدالله بن سنان مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و پنج دفعه [illegible] رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] ابی عبدالله [illegible]

ابن حجاج از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت است فرمود افطر رسول الله صلی الله علیه و آله عشیة خمیس فی مسجد قبا فقال هل من شراب فاتاه اوس بن خولی الانصاری بعس مخیض بعسل فلما وضعه علی فیه نحاه ثم قال شرابان یکتفی باحدهما من صاحبه لا اشربه ولا احرمه ولکن اتواضع لله فانه من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر خفضه الله ومن اقتصد فی معیشته رزقه الله ومن بذر حرمه الله ومن اکثر ذکر الموت احبه الله رسول خدا در شام گاه پنجشنبه در مسجد قبا افطار نمود فرمود آیا شربتی هست پس اوس بن خولی انصاری قدحی بزرگ از مخیض با عسل آمیخته در حضور آن حضرت گذاشت چون آن حضرت قدح را نزدیک لب مبارک گذاشت آنگاه فرمود این دو شربت است که از یکی از آنها بی نیاز است نه با شاهم و نه حرام گردانم لکن در حضرت خدا تواضع می نمایم هر کس در حضرت خدا تواضع کند خداوند او را بلند گرداند و هر کس تکبر ورزد خداوند او را پست گرداند و هر کس در معیشت خود به اقتصاد کار کند خداوند او را روزی دهد و هر کس تبذیر و اسراف نماید خداوند او را محروم گرداند و هر کس ذکر مرگ بسیار کند خداوند او را دوست دارد [illegible] این حال [illegible] از [illegible] و [illegible] از اخلاق [illegible] و [illegible] اقرار [illegible] و در مجمع البحرین [illegible] ارباب [illegible] و [illegible] دیگر در [illegible] کتاب [illegible] از ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام روایت است ما اعجب رسول الله صلی الله علیه و آله شیء من الدنیا الا ان یکون فیها جائعا خائفا یعنی رسول خدا [illegible] دنیا [illegible] و اقوال و افعال [illegible] و دیگر از ابی عبدالله علیه السلام [illegible] ما کان شیء احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله من ان یظل خائفا جائعا فی الله عز و جل و دیگر در آن کتاب از [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] از حضرت رسول خدا

از پشت در بیرون حضرت تحویل جبرئیل بود عطا را فرمود و فرزندی بر خود بود که نسبت آنحضرت شد
و چیزی طلب کرد اگر فرمود تقسیم، چیزی حاضر نشد عرض کرد برای من پیراهن بده آن پیراهن را
داد نمود سؤال کرد و داد فقیر که در روز بعد عطا فرمود و خداوند عز و جل آنحضرت را
بر این آیه شریفه ادب فرمود که ولا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا کنایت از آنکه نه چندان
امساک نمود هرگز دست تو [illegible] و نه چندان عطا نمود که چیزی
نماند از دست برهنه و خود در نهایت درویشی و بر[illegible] ملامت و حسرت باشد
بلکه در هر کار میانه رفتار نمود و دیگر در آن [illegible] از [illegible]
منظور است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
کوچها عبور [illegible] و گذر کرد مشغول [illegible] بود در [illegible]
رسول الله [illegible] بعجب [illegible] این راه عبور کرده [illegible] از [illegible]
زحمت [illegible] رسول خدا [illegible] گذاردند [illegible] دیگر در آن
کتاب از [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] در [illegible] لباس آنحضرت [illegible]
[illegible] در [illegible] روز جمعه [illegible]
روایت شده [illegible] جمیع [illegible] در کتب [illegible] در آن کتاب
از ابی [illegible] منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] آنحضرت [illegible] دوام [illegible] در آن کتاب از [illegible]
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
لو اهدی الیّ کراع لقبلته اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] دیگر در آن کتاب از [illegible] منقول است از حضرت صادق علیه السلام
منقول است [illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و اشار علیه
بالتواضع وکان له ناصحا فکان رسول الله صلی الله علیه وآله یاکل اکلة
العبد ویجلس جلسة العبد تواضعا لله تبارک وتعالی ثم اتاه عند الموت
بمفاتیح خزائن الدنیا فقال هذه مفاتیح خزائن الدنیا بعث بها الیک

در آداب خضوع آنحضرت

در تواضع آنحضرت

ربک لیکون

ربک لیکون لک ما اقلت الارض من غیر ان ینقصک شیئا فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله فی الرفیق الاعلی جبرئیل علیه السلام گفت رسول
خدا باید دانست که آنحضرت را مخیر ساخت و در [illegible] با ز [illegible] حضرت فرمود تواضع نما
چه آنحضرت را ناصح بود [illegible] حال [illegible] و [illegible]
نمود و این حالت [illegible] در حضرت [illegible] از آن جبرئیل [illegible]
آنحضرت کلید خزاین دنیا [illegible] عالم [illegible]
تو آنحضرت [illegible] زمین [illegible] از مقام و منزلت
تو کاسته نگردد آنحضرت [illegible] رفیق اعلی
منزل [illegible] رفیق اعلی [illegible]
مسکن [illegible] رفیق اعلی خداوند تبارک و تعالی [illegible]
این است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ادراک صحبت الرفیق
ساخته و آنحضرت [illegible]
صحبت [illegible] در حضرت رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] محمد
و دیگر در آن کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام
فرمود ایاک ان تطمح نفسک الی من فوقک [illegible]
[illegible]
[illegible]
و حسرت [illegible] فلا تعجبک
اموالهم ولا اولادهم [illegible]
[illegible] ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة
الحیوة الدنیا [illegible]
شیء من ذلک فاذکر عیش رسول الله صلی الله علیه و آله فانما کان قوته
الشعیر و حلواه التمر و وقوده السعف اذا وجده [illegible]

در تعیش آنحضرت

و بر خیابان کنگره‌ها [illegible] وضع زنها [illegible] حضرت ابوالفضل [illegible] جو بخوبی و خوبی [illegible] صلوات
[illegible] و اگر لازم [illegible] [illegible] شد [illegible] دفت [illegible]
ابن [illegible] ابوالفضل فخر [illegible] حکیم مطلق و عدل صرف [illegible] بموجب الاستعداد [illegible]
[illegible] فوق خود نظر کند و بخواهد [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] قوله [illegible]
که دیگر در [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده ابوالفضل
صلوات الله علیه [illegible] اگر در [illegible]
[illegible] الله [illegible] در آن کتاب [illegible]
[illegible] ابوالفضل صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] الی الله عز و جل و الیکم یا اهل البیت انا [illegible] فاردنا ان
نغشه بینکم فلم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
و [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] ابوالفضل
[illegible] [illegible]
[illegible] مفاتیح [illegible]
[illegible] ابوالفضل
[illegible] الدنیا دار من لا دار له و لها یجمع من لا عقل له [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] مفاتیح [illegible] دیگر در کتاب [illegible] از [illegible]

ابراز

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابی عبدالله علیه السلام روایت شده ابوالفضل صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] دفعه در حضرت [illegible] عز و جل
[illegible] دیگر در کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] اجری الخیل التی اضمرت من الحصباء الی مسجد
بنی زریق و سبقها من ثلاث نخلات فاعطی السابق عذقا و اعطی المصلی
عذقا و اعطی الثالث عذقا [illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] از [illegible] مسجد بنی زریق [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible] روایت [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] جعفر صادق [illegible] ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله
قط قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا معاشر الانبیاء امرنا ان
نکلم الناس علی قدر عقولهم [illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] [illegible]
دیگر در [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده در آن [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]

[illegible] در اخلاق حمیده ابوالفضل

بروایت حضرت جعفر صادق صلوات الله علیها

[illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده ابوالفضل
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]

نیز بعد طلاق [illegible] و در حدیث دیگر آنکه بسیار از زراره از [illegible] علیه السلام

مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر آنکه بسیار از ابن القداح

از حضرت صادق علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]

[illegible] وصیت [illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر آنکه بسیار [illegible] حضرت

علیه السلام فرمود [illegible] رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

فرمود [illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر آنکه بسیار از [illegible] از حضرت

صادق علیه السلام فرمود [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

رسول خدا فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]

[illegible]

و در حدیث دیگر آنکه بسیار از ابو حفص از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله

علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] الدنیا علی الله [illegible] هذا [illegible]

[illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر آنکه بسیار از [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

[illegible]

[illegible] الدنیا [illegible] علی شجرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر آنکه بسیار [illegible]

حضرت صادق علیه السلام فرمود [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible]

رسول خدا فرمود [illegible] الله [illegible] الجبال [illegible]

نوح علیه السلام [illegible] الله [illegible] الجودی [illegible]

[illegible]

[illegible] نوح [illegible]

حضرت [illegible]

آنکه بسیار [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]

حضرت [illegible] استغفار [illegible]

دیگر در کتاب الامالی از ابن ابی یعفور منقول است که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم فرمود
مردی از انصار یک صاع خرما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به هدیه آورد آن حضرت با آن
زن خادمه را که آن خرما آورده بود فرمود در خانه برو و نگاه کن قدحی یا طبقی بیاور تا آن را
در خانه پیغمبر خدا رسید و از آنجا برگردید و عرض کرد که نه قدحی و نه طبقی هست پس رسول خدا
با جامه خود گوشه‌ای از زمین را پاک کرد و آن زن فرمود در میان [illegible]
[illegible] از آن فرمود که [illegible] هر که از [illegible] خدا
[illegible] معادل [illegible] و [illegible] داد و [illegible]
در کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام مرویست که رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] آن حضرت [illegible] گفت که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] فرمود رسول خدا [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
دیگر در آن کتاب از [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که رسول
خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] دیگر در آن کتاب از یونس [illegible] از حضرت
صادق علیه السلام مرویست [illegible] مزاح [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] از حسن خلق است [illegible] مزاح
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] مزاح [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] مطلوب است [illegible]
[illegible] و حسن خلق [illegible] صفت [illegible]
[illegible] مزاح [illegible]

الکلام در [illegible]

[illegible] لطف [illegible]
[illegible]
و لطف [illegible] صورت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] نبوت [illegible] مزاح [illegible]
از حق [illegible] مزاح [illegible] بر خلاف [illegible]
قلوب [illegible] مزاح [illegible]

باب [illegible] حضرت صادق علیه السلام

[illegible] رسول خدا [illegible]

در کتاب [illegible] از [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که فرمود کانَ اَحَبُّ الاَصباغِ اِلی رَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه
الخَلَّ وَ الزَّیت [illegible] حضرت رسول خدا [illegible]
در آن کتاب از [illegible] از امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] رسول خدا
[illegible]
[illegible]
الخَلّ ما افتَقَرَ بَیتٌ فیهِ خَلّ [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] فرمود ما کانَ اللهُ لِیُطعِمَ النّار [illegible]
[illegible] فانّه طعام محروق البرکة وَ لِلشَّیطانِ فیهِ نَصیبٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]

بخورند و حلوا و شکر را بشوید از حرارت مغز بر می‌کند و خاطر را پاکیزه و آنرا خرم و نیز بود
را نگیرد و اخلاق نیکو شود و جمیع علتها را زایل کند و منفعت بسیار دارد هر چند خوردن آن بهتر است
دیگر در کافی از ابن فضال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود کان
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْخِرْبِزِ و نیز در روایت ابن القداح
از آن حضرت مرویست که فرمود کان النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُعْجِبُهُ الرُّطَبُ بِالْخِرْبِزِ
یعنی رسول خدا رطب و خربزه را با یکدیگر می‌خوردند و نیز در آن باب

کتب از سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
کَانَ يُعْجِبُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْبُقُولِ الْحَوْکُ یعنی رسول خدا را خوش
می‌آمد از سبزیها حوک و از بعضی لغویان منقول است که حوک بقله ایست که آنرا در عجم بادروج
می‌گویند و در بعضی از کتب لغت بقله الحمقاء گفته‌اند که خرفه باشد و نیز در آن باب
کتاب ابن القداح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
آب میخورد و میفرمود الحمد لله الذی سقانا عذبا زلالا ولم یسقنا ملحا
اجاجا ولم یؤاخذنا بذنوبنا و بسی خصوصیت دارد که حق تعالی آب را آفریده
و صاف و شیرین کرده و آنرا آب شور و تلخ نکرده و ما را بگناهان ما مؤاخذه نکرده
نظر کند و آن چون تشنه و با او نعمتهای خدا را بخاطر آورد و نیز در آن باب کتاب
از آن حضرت و روایت است بروایت طلحه بن زید منقول است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله در قدحهای شامی از شام می‌آوردند در آن آب می‌آشامید بسبب خوشی آب میگفت
و نیز بسند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا را بسیار خوش می‌آمد
در قدح شامی آب نوشیدن و میفرمود هذا انظف آنیتکم این قدح از سایر ظرفهای
شما نظیف‌تر است و نیز در آن باب کتاب از طلحه بن زید از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که رسول خدا بخرما افطار میفرمود در زمان خرما و بخرما در وقتی که افطار میفرمود از آن
خرما نبود و نیز بروایت ابن القداح منقول است از آن حضرت روایت است
و از جمیع ... مسلمانان از آن حضرت روایت است که رسول خدا در شب افطار بحلوا میکرد
از روزه بود که میخورد حلوا میخورد چیزی که مشهور باشد حلوا افطار میفرمود
فاذا اعوزه ذلک فلم فالماء الفاتر و هر چیز نبود آب نیم گرم روزه میگشود

در آداب

دیگر در کتاب المحاسن از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود
لَا بَأْسَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَى الْمِرْفَقَةِ وَيَأْكُلُ لَيْنًا وَلَا يَقْعُدُ وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَأْكُلَ الْمُتَّكِئُ بِالْمَدِينَةِ لِمَكَانِ الأَثَرَةِ ... باکی نیست در وقت
درختان میوه داری که نزدیک است و از آن بخورد و فاسد نکند و رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است که ... بسبب آنکه بسیار ... میکنند
نقل رسول خدا ... از اقوال ائمه علیهم السلام منقولست که ...
... از فقر و دفع فاقه ... و نیز در آن کتاب
ابن القداح از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت است که فرمود کان النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يُعْجِبُهُ الدُّبَّاءُ وَيَلْتَقِطُهُ مِنَ الصَّحْفَةِ رسول خدا را کدو
خوش می‌آمد و از قدح برمیچید و نیز در کتاب علل الشرایع و کتاب المحاسن از ابو حمزه
ثمالی مرویست که در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که رسول خدا صلی الله علیه
و آله چه چیز را از سایر خوردنیها دوست‌تر داشت فرمود که ...
قرابت ... آن حضرت ... بنی اسرائیل ... آن حضرت ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ذراع بود ... که رسول خدا
ذراع را دوست میداشت و ... و در سایر ... نقل کرده‌اند و نیز در آن کتاب
ابن القداح از آن حضرت مرویست که رسول خدا ذراع و کتف را دوست میداشت و ورک را
مکروه میشمرد ... و در حدیث دیگر وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
ذراع را دوست میداشت ... آن نزدیک ... از مبال ...

باب نهم در آداب حضرت رسول خدا در عطر
و طیب بروایت حضرت صادق صلوات الله علیها

در کتاب کافی از سکونی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که کان
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجْعَلُ الْعَنَزَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذَا صَلَّى یعنی رسول خدا
عنزه را پیش روی خود میگذاشت در وقت نماز و عنزه ... رسول خدا در نماز ...
عنزه ... و نیز در آن کتاب از ابو بصیر از آن حضرت مرویست
که فرمود کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه و آله ذراعا و کان اذا صلی وضعه

بَیْنَ یَدَیْهِ یَسْتَتِرُ بِهِ مِنْهُ یعنی بَیْنَ یَدَیْهِ در مجمع البحرین مسطور است و این رحل ادوات
صورتی شریف و انبوه موخر رحل سواره لطف که چنانچه در موضع دیگر مسطور است
و مراد به رحل رحل شتر است و به رکیه رحل از بالای او گفته است و مانند زین است برای اسب
به مجمع منقول شد رحل رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ذراع بود و هر وقت نماز میکرد
آن رحل را در حضور مبارک میگذاشت تا آنکه از حضور منع شود دستور مسلمین شده است
دیگر در آن کتاب از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است قال کان رسول الله
صلی الله علیه و آله اوّل ما بعث یصوم حتّی یقال ما یفطر و یفطر حتّی یقال
ما یصوم ثمّ ترک ذلک و صام یوماً و افطر یوماً و هو صوم داود علیه السلام
ثمّ ترک ذلک و صام الثلاثة الایام الغرّ ثمّ ترک ذلک و فرّقها فی کلّ عشرة
ایّام یوماً خمیسین بینهما اربعاء فقبض علیه و آله السلام و هو یعمل ذلک یعنی
رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول بعثت چنان روزه میداشت که میگفتند افطار نمیکند
و چندان مدت افطار مینمود که میگفتند روزه نمیدارد پس از آن این را ترک نموده یک روز
روزه و یک روز افطار میکرد و این طریق روزه داود علیه السلام بود و از آن نیز ترک نموده
روزه دهه ایام سه روز را متروک داشت و سه روز که معنی سه روز گرفته و روز سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم ماه بود پس از آن این روزه گرفتن را نیز ترک نموده در هر ده روز
سه روز در هر ده روز یک روز از روزها چنان قرار در هر ده روزی و روز پنجشنبه و یک روز
روزه میگرفتند و چنین نمود که ... و نیز در آن کتاب از محمد بن مروی
مروی است که گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم میفرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
روزه میگرفت چندانکه گفته افطار نمیکند پس از آن یک روز روزه بود و یک روز افطار
پس از آن روز دوشنبه و پنجشنبه روزه میگرفت پس از آن از این نوع روزه در هر ماه سه روز
موسوم پنجشنبه ابتدای ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه و عمر همواره این روزه در سه
قرار داده است و هم در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود جاء امیر المؤمنین
الی متی رجل فقال له کان رسول الله صلی الله علیه و آله یفعل کذا و کذا فیقول
لا یعذّبنی الله علی ان اجتهد فی الصلوٰة کانه یری ان رسول الله صلی الله
علیه و آله ترک شیئاً من الفضل عجزاً عنه یعنی مروی است که از آن مرد گفته

در باب روزه گرفتن

...او گوینه رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و داود کرد عذاب ... خدا بود که در آن نماز
کوششی کنم لا ابرح ... است الا که خدا ... از فضول عبادت ... و کرد از
برای آن ... از آن ... داشت و از آن ... از منافقان ... که
در کار فضول عبادت کوشش نمیکنم و در حقیقت ... رای این ... کار ... است آنکه سخت
نفع مجهز نفاق و نفاق کن ... تر برآن ... در ... و کسلان ... در امر عبادت و ادای
مستحبات کوشیم خدا را به عذاب ... کرده ... خوب است ... که ... تمام
دارند و ... آنکه ... در امر عبادت ... و بر او فرایضست ...
مرا ... بی سب ... کم و در ... و وضو ... بود و ...
طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و دیگر در آن کتاب از حفص بن البختری از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام مروی است فرمود ... روزه ... تمام ماه شعبان ... رمضان ...
... و ... که ... لا ... ماه شعبان ... روزه ... ادای
خدا ... شعبان ماه من است ... ماه رمضان ... و دیگر در آن کتاب از ابو بصیر مروی است
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل
العشر الاواخر شدّ المئزر و اجتنب النساء و احیی اللیل و تفرّغ للعبادة یعنی رسول
خدا صلی الله علیه و آله آخر ماه رمضان میرسید ازار را محکم بسته از مباشرت زنان اجتناب میفرمود و شبها
زنده میداشت و ... بیدار بود ... و نیز در آن کتاب از حلبی مسطور است از حضرت
صادق علیه السلام مرویست کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان العشر الاواخر
اعتکف فی المسجد و ضربت له قبّة من شعر و شمّر المئزر و طوی فراشه یعنی رسول خدا
صلی الله علیه و آله ... دهه آخر ماه رمضان ... در مسجد معتکف میشد
خیمه ... از ... میافراختند و ازار را ... و فراش ... یعنی از
زنان ... افق ... از مباشرت زنان ... حضرت صادق علیه السلام
فرمود ... اعتزال النساء ... از مباشرت ... جمع ... اهل لغت ...
... از ... تقوی ... و ...
و اعتزال ... از زنان ... اعتزال ... است
در آن ... دارد ... است ... ذکر او ... شکم

اعتکاف آنحضرت در دهه آخر

و نیز در کتاب کافی و فقیه از حلبی منقولست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که کانت
بدر فی شهر رمضان فلم یعتکف رسول الله صلی الله علیه و آله فلما ان کان
من قابل اعتکف عشرین عشرا لعامه و عشرا قضاء لما فاته یعنی و قعه
در ماه رمضان اتفاق افتاد و رسول خدا را اعتکاف میسر نبود پس از آن در
ماه رمضان سال دیگر که در رسید آنحضرت دو دهه در مسجد اعتکاف کردند یک عشر
برای همان سال بود و یک عشر دیگر برای اعتکافی که در سال گذشته فوت شده
بود و نیز در کافی و کتاب از ابن بابویه روایت شده از حضرت ابی عبد الله صلوات
الله علیه منقولست اعتکف رسول الله صلی الله علیه و آله فی شهر رمضان
فی العشر الاول ثم اعتکف فی الثانیة فی العشر الوسطی ثم اعتکف فی
الثالثة فی العشر الاواخر ثم لم یزل یعتکف فی العشر الاواخر یعنی رسول
خدا صلی الله علیه و آله در ماه مبارک رمضان یکسال در عشر اول اعتکاف فرمودند
پس از آن در سال دوم در عشر میانه معتکف میشدند و در عشر سیم بعد از آن
باعتکاف میکردند و در عشر آخر اعتکاف میفرمودند از آن پس تا آخر
ایام دیگر در عشر آخر اعتکاف میفرمودند و نیز در کتاب ابو الفرج روایت
کرده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سؤال کرد که رسول خدا چگونه طواف
میکرد آنحضرت فرمودند کان رسول الله صلی الله علیه و آله
یطوف باللیل والنهار عشرة اسابیع ثلاثة اول اللیل و ثلاثة آخر
اللیل و اثنین اذا اصبح و اثنین بعد الظهر و کان فیما بین ذلک راحته
یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب و روز ده اسبوع طواف میکردند هر
طواف هفت مرتبه است سه اسبوع آن در اول شب و سه اسبوع آن در آخر شب
و دو اسبوع آن در وقت صبح میبود و دو اسبوع دیگر بعد از ظهر میبود و راحت آن
حضرت در میان این اوقات میبود و نیز در کافی به سند معتبر منقول
است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که در باب نماز شب مذکور
شده منقولست کان یأتی بطهور فیخمر عند رأسه و یوضع سواکه
تحت فراشه ثم ینام ما شاء الله فاذا استیقظ جلس ثم قلب بصره

در باب طواف آنحضرت

فی السماء

فی السماء ثم تلا الآیات من آل عمران ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار ثم یستن و یتطهر ثم یقوم الی المسجد فیرکع
اربع رکعات علی قدر قراءته رکوعه و سجوده علی قدر رکوعه یرکع
حتی یقال متی یرفع رأسه و یسجد حتی یقال متی یرفع رأسه ثم یعود
الی فراشه فینام ما شاء الله ثم یستیقظ فیجلس فیتلو الآیات
من آل عمران و یقلب بصره فی السماء ثم یستن و یتطهر و یقوم الی
المسجد فیصلی اربع رکعات کما رکع قبل ذلک ثم یعود الی
فراشه فینام ما شاء الله ثم یستیقظ فیجلس فیتلو الآیات من آل
عمران و یقلب بصره فی السماء ثم یستن و یتطهر و یقوم الی المسجد
فیوتر و یصلی الرکعتین ثم یخرج الی الصلوة یعنی چون آنحضرت
بعد طهور بر سر آنحضرت میگذاشتند و مسواک آنحضرت در زیر
فراش آنحضرت گذاشته میشد پس از آن هر چند خدا میخواست میخوابیدند
و چون بیدار میشدند مینشستند و نظر به آسمان میکردند و آیات
را از سوره مبارکه آل عمران میخواندند ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار پس از آن به تمام میرسانیدند
و مسواک میفرمودند و تطهیر میکردند پس از آن بطرف مسجد میرفتند و چهار رکعت نماز میگذاردند
که قرائت و رکوع آنحضرت و سجود برابر بود رکوع بحدیکه گفته
میشد که کی سر بر میدارد و سجود بحدیکه گفته میشد که کی سر بر میدارد
از سجده پس از آن بفراش مبارک عود میفرمودند و هر چند خدا خواست میخوابیدند پس از آن
بیدار میشدند و مینشستند و آیات از سوره مبارکه آل عمران تلاوت مینمودند و چشم
مبارک به آسمان میافکندند پس از آن مسواک میکردند و تطهیر مینمودند و بمسجد
میرفتند و چهار رکعت نماز میگذاردند براین طریق پس از آن بفراش عود
مینمودند و هر چند خدا خواست میخوابیدند پس از آن از خواب بیدار میشدند و
از آن پس از خواب بر میخاستند و مینشستند و آیات از
سوره مبارکه آل عمران تلاوت میفرمودند و دیده مبارک بآسمان میکردند پس از آن مسوا

[illegible] و نماز [illegible]

آداب [illegible]

[illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام

مروی است ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يتطيّب بالمسك حتى

يرى وبيصه في مفارقه یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] طیب [illegible]

[illegible] از مفارق آن حضرت [illegible] و هم از امام رضا

از آن حضرت علیه السلام مروی است كانت لرسول الله صلى الله عليه وآله

ممسكة إذا هو توضّأ أخذها بيده وهي رطبة فكان إذا خرج عرفوا أنّه

رسول الله صلى الله عليه وآله برائحته یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکدانی

بود [illegible] آن مشکدان [illegible] و آن مشکدان

تر [illegible] هر وقت که آن حضرت بیرون [illegible] رسول

خدا صلوات الله علیه و آله [illegible] معلوم میشد و نیز [illegible]

[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است ان رسول الله صلى الله

عليه وآله إذا اشتكى رأسه استعط بدهن الجلجلان وهو السمسم

یعنی هر وقت [illegible] روغن جلجلان [illegible]

راقم حروف گوید [illegible] اخلاق و اوصاف و اطوار و آداب و عادات و عبادات آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

باب از حضرت صادق علیه السلام وارد [illegible]

[illegible]

باب [illegible]

در آداب رسول خدا صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مذکور [illegible] كان النبي صلى الله عليه وآله أحكم الناس وأحلمهم وأشجعهم

وأعمّهم وأعطفهم لم تمسّ يده يد امرأة لا تحلّ وأسخى الناس لا يثبت عنده دينار ولا
درهم فإن فضل ولم يجد من يعطيه ويجنّه الليل لم يأو إلى منزله حتى يتبرّأ
منه إلى من يحتاج إليه لا يأخذ ممّا آتاه الله إلّا قوت عامه فقط من يسير
ما يجد من التمر والشعير ويضع سائر ذلك في سبيل الله ولا يسأل شيئاً
إلّا أعطاه ثم يعود إلى قوت عامه فيؤثر منه حتى ربّما احتاج قبل
انقضاء العام إن لم يأته شيء وكان يجلس على الأرض وينام عليها ويأكل
عليها وكان يخصف النعل ويرقع الثوب ويفتح الباب ويحلب الشاة ويعقل
البعير فيحلبها ويطحن مع الخادم إذا أعيا ويضع طهوره بالليل بيده ولا يتقدّمه
مطرق ولا يجلس متّكئاً ويخدم في مهنة أهله ويقطع اللحم وإذا جلس على
الطعام جلس محقّراً وكان يلطع أصابعه ولم يتجشّأ قطّ ويجيب دعوة الحرّ
والعبد ولو على ذراع أو كراع ويقبل الهدية ولو أنّها جرعة لبن ويأكلها ولا
يأكل الصدقة لا يثبت بصره في وجه أحد يغضب لربّه ولا يغضب لنفسه
وكان يعصب الحجر على بطنه من الجوع يأكل ما حضر ولا يردّ ما وجد
لا يلبس ثوبين يلبس برداً حبرة يمنيّة وشملة جبّة صوف والغليظ من
القطن والكتان وأكثر ثيابه البياض ويلبس العمامة ويلبس القميص من
قبل ميامنه وكان له ثوب للجمعة خاصّة وكان إذا لبس جديداً أعطى
خلق ثيابه مسكيناً وكان له عباء يفرش له حيثما ينقل تثنى ثنيتين
يلبس خاتم فضّة في خنصره الأيمن يحبّ البطّيخ ويكره ريح الردية ويستاك
عند الوضوء يردف خلفه عبده أو غيره يركب ما أمكنه من فرس أو بغلة
أو حمار ويركب الحمار بلا سرج وعليه العذار ويمشي راجلاً وحافياً بلا رداء
ولا عمامة ولا قلنسوة ويشيّع الجنائز ويعود المرضى في أقصى المدينة يجالس
الفقراء ويؤاكل المساكين ويناولهم بيده ويكرم أهل الفضل في أخلاقهم
ويتألّف أهل الشرف بالبرّ لهم يصل ذوي رحمه من غير أن يؤثرهم على
غيرهم إلّا بما أمر الله ولا يجفو على أحد يقبل معذرة المعتذر إليه وكان
أكثر الناس تبسّماً ما لم ينزل عليه قرآن أو لم تجر عظة وربّما ضحك من

غير قهقهة لا يرتفع على عبيده وإمائه في مأكل ولا ملبس ما شتم أحدا بشتمه
ولا لعن امرأة ولا خادما بلعنة ولا لاموا أحدا إلا أن دعوه ولا يأتيه
أحد حر أو عبد أو أمة إلا قام معه في حاجته لا فظ ولا غليظ ولا صخاب
في الأسواق ولا يجزي بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويصفح يبدأ من
لقيه بالسلام ومن رامه بحاجة صابره حتى يكون هو المنصرف ما أخذ
أحد يده فيرسل يده حتى يرسلها وإذا لقي أحدا بدأه بالمصافحة وكان لا
لا يقوم ولا يجلس إلا على ذكر الله وكان لا يجلس إليه أحد وهو يصلي
إلا خفف صلاته وأقبل عليه وقال ألك حاجة وكان أكثر جلوسه
أن ينصب ساقيه جميعا يجلس حيث ينتهي به المجلس وكان أكثر ما
يجلس مستقبل القبلة وكان يكرم من يدخل عليه حتى ربما بسط ثوبه
ويؤثر الداخل بالوسادة التي تحته وكان في الرضا والغضب لا يقول
إلا حقا وكان يأكل القثاء بالرطب والملح وكان أحب الفواكه الرطبة إليه
البطيخ والعنب وأكثر طعامه الماء والتمر وكان يجمع اللبن بالتمر ويسميهما الأطيبين
وكان أحب الطعام إليه اللحم ويأكل الثريد باللحم وكان يحب القرع وكان
يأكل لحم الصيد ولا يصيده وكان يأكل الخبز والسمن وكان يحب من
الشاة الذراع والكتف ومن القدر الدباء ومن الصباغ الخل ومن التمر
العجوة ومن البقول الهندبا والباذروج والبقلة اللينة نیز رسول صلی
از تمامت مردمان حکیم تر و دانشمندتر بود و از حلیم ترین مردمان [illegible] و اکثر
و امانت نطقه دلیل [illegible] مردمان بردبارتر و حلیم تر و شجیع تر و عادل تر
و [illegible] تر [illegible] بسیار [illegible] سالار [illegible] سلطنت
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] از آن [illegible]
از آن اموال [illegible] سال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آزاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible]

و ما به خصوص ... هر وقت حاجت ... [illegible]
... [illegible] ... بیشتر [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
در اخلاق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

پایان کلام

باب کلمات حضرت صادق علیه السلام در آنکه از آیات و اخبار
از ... [illegible] ... استنباط شود

در جلد اول کافی ... از موسی بن بکر مرویست که بحضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم مردی روز
یکروز و دو روز ... بیشتر ... [illegible] ... فرمود الا اخبرك بما
یجمع هذا و اشباهه فقال كل ما غلب الله علیه من امر فالله اعذر لعبده ... فرمود
... [illegible] ... و مثال آن ... از آن فرمود در هر ... [illegible] ... برای آن
... [illegible] ...
و حضرت ابی عبد الله فرمود هذا من الابواب التی یفتح كل باب منها الف باب یعنی
علم و بیان ... از آن ابوابیست که هر باب از آن هزار باب علم را مفتوح میگرداند و نیز در
آن کتاب مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود كل شیء مطلق حتی یرد فیه النهی یعنی هر چیز
مطلق ... [illegible] ... در آن ... [illegible] ... مرویست که
حضرت صادق علیه السلام فرمود ... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت صادق علیه السلام فرمود كل شیء فی
القرآن او فصاحبه بالخیار یتخیر ما شاء یعنی ... در قرآن بلفظ او رسیده است صاحب
مخیر است ... [illegible] ...
از ... مرویست ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... [illegible] ...
پرسیدم فرمود كلما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر ... [illegible] ...
ادای فریضه ... [illegible] ...
ابی عبد الله علیه السلام ... [illegible] ... فرمود ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر
و هم در آن کتاب از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که شنیدم میفرمود كل
شیء هو لك حلال حتی تعلم انه حرام بعینه فتدعه من قبل نفسك و ذلك مثل الثوب
یكون قد اشتریته و هو سرقة او المملوك عندك و لعله حر قد باع نفسه او خدع
فبیع او قهر او امرأة تحتك و هی اختك او رضیعتك و الاشیاء كلها علی هذا
حتی یستبین لك غیر ذلك او تقوم به البینة یعنی هر چیز برای تو حلال است ... [illegible] ...
... [illegible] ...

جایز نیست که تو خریده باشی و آن جامه بوده باشد یا بنده نیست از خرید تو بود تو نیز و شتر نفقه است
و نفقه او بر تو است یا زوجه که لازم النفقه باشد یا تو را از وی فرزند شده باشد یا مزدی است که
در کسب کرده و معلوم شود که امر تو در آن نیز با تو است و مانند علم [illegible] حال است
تا ظاهر شود بر تو غیر از آن مال که بر تو نفقه است و گواهی بر آن اقامه شود و دیگر در همان
کتاب از حریز مروی است که اسمعیل بن ابی عبدالله علیه السلام بود دیناری چند بود و مردی از قریش
آنکس خروج بیمن داشت اسمعیل گفت ای پدر فلان کس شراب میخورد بیمن میرود و تحفه
فلان و فلان مقدار دینار است که جایز میدانی این دینارها را بدهم که از متاع یمن برای من
چیزی بخرد آنکه حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود ای پسرک من آیا نشنیده که در شرب خمر
عصیان کرده مردمان چنین گویند فرمود ای پسرک من ان الله عز و جل یقول فی کتابه یؤمن بالله
و یؤمن للمؤمنین یقول یصدق لله و یصدق للمؤمنین فاذا شهد عندک المؤمنون
فصدقهم این کلام [illegible] خدای عز و جل در کتاب [illegible] ایمان مرا [illegible]
مؤمنان [illegible] تصدیق [illegible] تصدیق [illegible] مؤمنان [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] که [illegible] مردمان این [illegible]
[illegible] و دیگر از ابو بصیر مروی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
از شخص جنب که کوزه [illegible] داخل [illegible] و [illegible] ظرف [illegible]
از مس [illegible] آب [illegible] و در آن [illegible]
کوزه [illegible] فرمود لا باس [illegible]
و ان کان لم یصبها قذر فلیغتسل منه هذا مما قال الله تعالی ما جعل علیکم
فی الدین من حرج [illegible] آن ظرف [illegible]
[illegible] آن بود غسل [illegible] این [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] وقت ضرورت [illegible] تکلیف [illegible] حال
مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز در سفر و جواز تیمم در وقت [illegible] آب [illegible]
مردار در حال خوف و تلف نفس [illegible] طعام حلال [illegible] بر حرمت [illegible]
ظرف [illegible] مس [illegible]

و دیگر در

[illegible]

دیگر در همان کتاب از فضیل روایت است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از کیفیت حال
شخص جنب که برسد به غسل [illegible] و آب غسل او از زمین بظرف ترشح کند فرمود باکی نیست
هذا مما قال الله تعالی ما جعل علیکم فی الدین من حرج [illegible]
[illegible]
و دیگر در آن کتاب مروی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] رفع عن هذه الامة
ست الخطاء و النسیان و ما استکرهوا علیه و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطروا
الیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر از [illegible]
از [illegible] مروی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] کل شیء مطلق حتی یرد
امر و نهی و کل شیء یکون فیه حلال و حرام فهو لک حلال ابدا حتی تعرف الحرام منه
[illegible] مطلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی [illegible]
[illegible] قوله
عز و جل فمن شهد منکم الشهر فلیصمه [illegible] فلیصمه و من [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
حین فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر [illegible]

در قول الله [illegible] مؤمنان

در وضو با ظرف جنب

در غسل جنب

[illegible]

[illegible] مطلق است

در باب روزه و تکلیف [illegible]

و غیر آن از مکلفان نیز مقیم موضعی شود در ماه رمضان پس باید روزه بدارد آن ماه را و هر گاه از موضع
دیگر از تمامی رفته و از قضای آن نیز روزه رمضان افزوده لیکن باید در سفر باشد و سفر معصیت
نباشد و مسافر کثیر السفر نبود پس براوست قضای آن روزها که در آن رمضان بشوی افطار کرده
از روزهای دیگر و بهم در آن کتاب زیارات باب سطورست که بعضی ازاصحاب علیهم السلام بحضرت
نوشتند که اگر ... روزها در سفر ... و انوقت ... این سوال ... لیلة الثلث ... نوشته اند که باید
باز نوشتم در مجمع البحرین مسطورست که نفر الحاج فی منی دفعوا الحج و نوشت که الکنه وقت نفر اهلها
و نفروا الی الشیء اسرعوا الیه و لیلة النفر و یوم النفر آن روزیست که مردمان از منی بازمیگردند
فالنفر الاول من منی هو الیوم الثانی من ایام التشریق و النفر الآخر هو الیوم الثالث منها
بحدیث مکه و سوال الیوم الثانی فلا تنفر حتی تزول الشمس و کانت لیلة النفر فاما
الیوم الثالث فاذا ابیضت الشمس فانفر علی کتاب الله فان الله عز و جل یقول
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه و سوال روز دوم پس بازگردد تا بعد از زوال
زوال شمس و بازگشت نفر دوم روز سیم بعد آفتاب روز از ... کتاب باز نوشتم خدای
عز و جل نیز و جل آیه شریف این است و اذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریق که
کنند خدای را تکبیر بگویند در عقب نمازها در روزها بیرون شده یعنی از دهم و یازدهم
و دوازدهم ذی الحجه و این سه روز را ایام تشریق گویند پس هر کس شتاب کند و از منی بیرون رود در
دو روز یازدهم و دوازدهم پس گناهی نیست بر او و در ایام تشریق جمرات سه گانه را سنگ
انداختن در هر روز پس شتاب کند در هر جمرات در دو روز پس بیرون رود و هر که تاخیر کند و
در سه روز ... پس ... وجه آن نیز ... اولی ... جمرات ... کند
جمرات ثلثه کند در روز سیم ... عرب بود در زمان جاهلیت ... بودم هر کدام
روز دوم از منی بیرون ... کنار ... و بعضی ... عقد ... هر که تا سه روز در منی باشد
گناه کار است خدای تعالی در این آیه مبارکه قول هر دو گروه را رد فرموده و تعیین کرد که هر کس شتاب کند
روز دوم از منی بیرون رود یا روز سیم ... یعنی وجه ... قبل از آن ... پس هر کس
رو بوجه امام صادق علیه السلام فرمود ... لم یبق احد الا تعجل و لکنه قال و من
تأخر فلا اثم علیه و دیگر از معویه بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که ان رسول
الله صلی الله علیه و آله حین فرغ من طوافه و رکعتیه قال ابدأوا بما بدأ الله

در توقف ... (margin)

در ... (margin)

در ... طواف (margin)

به یعنی ابتدا کنید بآنچه خدای تعالی ابتدا کرده ... و از طواف و ... کعبه ... فارغ شد و سعی
کنید بآنچه خدای ... ابتدا کرده است بدرستیکه خداوند تعالی میفرماید ان الصفا و المروة من شعائر
الله بدرستیکه صفا و مروه که نام دو کوه است در مکه از نشانهای دین خدا است در حج فان الحج ...
عبادات مناسک ... در حج تعیین شده است فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه
ان یطوف بهما پس هر کس که آهنگ بیت ... مخصوص ... عمره
مخصوصه بعمره پس ... طواف ... میان آن
و دیگر از عقبه بن خالد مرویست که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود قضی رسول الله صلی الله
علیه و آله بین اهل المدینة فی مشارب النخل انه لا یمنع نفع الشیء و قضی بین
اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلأ و قال لا ضرر و لا ضرار و در مجمع البحرین
مسطورست که رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق ... در ارض و مساکن ...
... در مقام ... حق الشفعة منظور ... اولویت ...
... و لا ضرر و لا ضرار
فی الاسلام ... ضرر و ضرار ... واضر به ... ضرار ... فعل ...
... ضرر ... ضرار ...
... اضرار ... ضرر ... ضرر ...
فعل اثنین ... ضرر ... ضرار ...
و بعضی گفته اند ضرر آن ... ضرار ...
... ضرار ...
و بعضی گفته اند ضرر و ضرار ... و این تکرار ... تاکید ... ضرار ...
... غلط ... ضرار ... در ... احکام ...
... ضرر ...
... در ...
... از ... لا ضرر ...
... اسلام ... ضرر ... مقام ...
... ضرر ... منظور ... بسیار ...

در باب ... (margin)

تکلیف وضوء مجروح

در نکتهٔ سبب معذور بودن مذکور داشته است و دیگر از جملهٔ امور آل اسلام مسطور است در کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم ناخنم قطع شد و بر انگشت از ناخن جدا شده مرارهٔ بر آن نهادم الکون
در وضو چه کنم فرمود تو را این باب و اشباه آن از کتاب الله است و آن از آیات
مسح کن بر آن فرمود که خدای عز و جل فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج تا در وضو بر انگشت است
و مسح کن بر مراره و دیگر تکلیف از خدا در طاقت تو نیست و در عمل گمان بر آن است مسح کن
و دیگر از ابو بصیر روایت است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم انّما انت منذر و لکلّ قوم هاد
فرمود رسول خدا منذر است و علی هادی است و در قرآن مانند این آیات بسیار است فرمود علی هادی است و عالم

در تعارض احکام الهی

الی علیهم و عالم آن ادوار یا ابا محمد هل من هاد الیوم ای ابو محمد آیا امروز هدایت کننده هست
عرض کردم فدای تو شوم همیشه از شما هدایت کننده بوده است تا
فرمود ای ابو محمد خدا رحمت کند تو را لو کانت اذا نزلت آیة علی رجل ثم مات
ذلک الرجل ماتت الآیة مات الکتاب و السنة و لکنّه حیّ یجری فی من بقی
کما جری فی من مضی اگر آیه از قرآن در حق مردی نازل شود و آن مرد بمیرد آیه بمیرد و کتاب خدا و سنت
بمیرد لیکن آیات و حکم کتاب خدا و سنت او همیشه زنده است و جاری در حق کسانی که باقی اند
جاری است چنانکه در کسانی که گذشتند جاری داشته و کتاب الله هیچ وقت از حکم خالی نیست
و حکم آن در هر زمانی جاری است و چیزی از آن بر ما امر بیان از جانب و دیگر از آن مسائل
از حرام و حلال احکام الهی است و قرآن هیچ وقت خالی از قرآن نبوده است و در آن شریعت
است چنانکه خبر دیگر از حضرت صادق و امام رضا علیهما السلام روایت است که دلالت می کند
و حقیقت آن نیز موجود است زیرا که در قرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هست که حفظ آن
همیشه لازم است در دنیا و در قیامت و آن کتاب الله است و دیگر در آن کتاب از

در جهاد

ابو عمرو زبیری مسطور است در آن که گفتم از اطلاع حال از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم
و صورت جهاد سابق را فرمود که ان قد نبّت فیه شرایط الله عزّ و جلّ الّتی
قد وصف بها اهلها من اصحاب النّبیّ صلّی الله علیه و آله و هو مظلوم فهو ما اذن
له فی الجهاد کما اذن لهم لانّ حکم الله فی الاوّلین و الآخرین و فرائضه علیهم
سواء الّا من علّة او حادث یکون و الاوّلون و الآخرون ایضا فی منع الحوادث
شرکاء و الفرائض علیهم واحدة یسأل الآخرون عن اداء الفرائض کما یسأل عنه
الاوّلون و یحاسبون کما یحاسبون یعنی هر کس را اطاعت خدای عزّ و جلّ و صفت کرده است

بان چیزی بود

آن اهل شود از جانب پیغمبر صلّی الله علیه و آله و از ظلم شود حوزه است داده چنانکه آن بود
اذن داد زیرا که حکم خدا در حق اولین و آخرین جاری و فرض خدا بر همه مساوی است مگر نیکی
مستثنی باشد مگر آنکه عذری یا حادثه بود که اولین و آخرین نیز در منع حوادث شریک اند
نیز در عذر یا حادثه یعنی که در تکلیف خدا برابر اند و فرایض بر آن مساوی است
سوال از ادای فرایض سوال است چنانکه از آن سوال خواهد شد و اولین و آخرین
حساب در مراوده چنانکه آخرین سوال خواهند داشت و دیگر از جمله روایت از حضرت ابی عبد الله

چیزی داز اتمام تکلیف

علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله رفع عن امّتی تسعة الخطاء و النسیان و ما
اکرهوا علیه و ما لا یطیقون و ما لا یعلمون و ما اضطرّوا الیه و الحسد و الطیرة و
التفکّر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفة یعنی خدا از امت من نه چیز را برداشته است
آن است خطا و فراموشی و هر چه که به اکراه کرده شود و آنچه که طاقت ندارند و آنچه
نمی دانند و آنچه بر آن مضطر شوند و حسد و فال بد و فکر در وسوسه در خلق مادام که
بر زبان نیاورند و دیگر از حضرت

در باب وضوء و غیره

جاری شود و حاصل نشود و دیگر حکم در روز وضو بیان کرده و دیگر حکم
در روز نیت و طهارت و غیره که فکر بکنی در وسوسه افکنده در خلق مادام که بر زبان نیاورند
از غصه و بیدار و به گفتار نرسیده و دیگر از آن خبر از جمله روایت در حضرت ابی
عبد الله علیه السلام فرمود اذا استیقنت انّک احدثت فتوضّأ و ایّاک ان تحدث
وضوءا ابدا حتّی تستیقن انّک قد احدثت هر وقت یقین نمودی که از تو حدث صادر
شده و ضو بساز و مبادا که وضو بسازی مگر یقین حدث کنی و دیگر در آن کتاب از

در نماز در ثوب نجس

عبد الله بن سنان روایت است که پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود
در جامه که ذمی پوشیده باشد و گوشت خوک خورده و شراب نوشیده آن جامه را
من بپوشم و در آن نماز کنم فرمود صلّ فیه و لا تغسله
من اجل ذلک فانّک اعرته ایّاه و هو طاهر و لم تستیقن انّه نجّسه فلا
بأس ان تصلّی فیه حتّی تستیقن انّه نجّسه در آن جامه نماز بگذار و آن را
به جهت آن غسل مده زیرا که آن جامه طاهر بود و یقین نکردی که نجس شده
پس بکن نماز در آن تا یقین کنی که نجس است

باب ... از حضرت صادق علیه السلام در مذمت بدعت و فرقه صوفیه
و در قلت اهل حق و کثرت اهل باطل وارد شده است

در حدیث اول کتاب الانوار از هشام روایت است که حضرت صادق علیه السلام فرمود اُمِرَ اِبْلیسُ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ
فَقالَ یا رَبِّ وَعِزَّتِکَ اِنْ اَعْفَیْتَنی مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ لَاَعْبُدَنَّکَ عِبادَةً ما عَبَدَکَ اَحَدٌ
قَطُّ مِثْلَها قالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلالُهُ اِنّی اُحِبُّ اَنْ اُطاعَ مِنْ حَیْثُ اُریدُ حاصل آنکه
شیطان ملعون چون امر کرده شد که بجهت آدم سجده کند عرض کرد که پروردگارا بعزت تو
اگر مرا از سجده آدم معفو داری عبادتی بکنم که هیچکس مثل آن عبادت نکرده باشد
خداوند جل جلاله فرمود که من دوست میدارم که اطاعت کرده شوم از آن جهت که میخواهم و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه هر عبادت و طاعتی که برای هوای نفس و بدعت باشد اگرچه بصورت طاعت باشد
در حقیقت طاعت شیطان است نه معبود و ... بوده از این قبیل است
حدیث ... دیگر از ابو حفص از حضرت صادق از آبای عظام خود از حضرت خیر
الانام علیهم الصلوة والسلام روایت است مَنْ تَمَسَّکَ بِسُنَّتی فی اِخْتِلافِ اُمَّتی کانَ لَهُ اَجْرُ
مِائَةِ شَهیدٍ هر که در زمان اختلاف امت من بسنت من تمسک کند مزد صد شهید
دارد و دیگر در همین کتاب از ابان بن حکیم روایت است که گفت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
شنیدم فرمود مَنْ خالَفَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ فَقَدْ کَفَرَ هر کس از سنت محمد صلی الله علیه و آله تخلف
و مخالفت ورزد البته کافر است چه مخالفت سنت در این مخالفت قرآن و حکم یزدان است
و دیگر از منصور بن ابی یحیی روایت است که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود صَعِدَ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الْمِنْبَرَ فَتَغَیَّرَتْ وَجْنَتاهُ وَالْتَمَعَ لَوْنُهُ ثُمَّ اَقْبَلَ
بِوَجْهِهِ فَقالَ یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمینَ اِنّی بُعِثْتُ اَنَا وَالسّاعَةُ کَهاتَیْنِ قالَ ثُمَّ ضَمَّ اِصْبَعَیْهِ
ثُمَّ قالَ یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمینَ اِنَّ اَفْضَلَ الْهُدیٰ هُدیٰ مُحَمَّدٍ وَخَیْرَ الْحَدیثِ کِتابُ اللّٰهِ وَ
شَرَّ الْاُمُورِ مُحْدَثاتُها اَلا وَکُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَکُلُّ ضَلالَةٍ فَفِی النّارِ اَیُّهَا النّاسُ
مَنْ تَرَکَ مالاً فَلِاَهْلِهِ وَمَنْ تَرَکَ کَلّاً اَوْ ضَیاعاً فَعَلَیَّ وَاِلَیَّ از این حدیث شریف
[illegible] و در ذیل خبر در کلمات ... مسطور است که
باجتهاد باطل ... و به مجلس ... و سجده آن
... که در حال ...

در ذم اجتهاد

در تمسک بسنت

در ذم بدعت

[illegible]

میکند و شخصی

میکند و شخصی در این مقام ... کفر است ... و ...
... آن ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
و ... که ... و ... آن ...
آورده ... که ... معبود ... در ... زمان ...
و ... فرمود ... مسلمانان ...
و ... آن ... و ... آن ...
بدعت ... و ... و ضلالت و ...
... که ... و هر کس که ...
... و ...
... که ...
و ... در آن کتاب مصباح الشریعه مسطور است از حضرت صادق علیه السلام فرمود
الْاَرْواحُ ... فِی الْاَزَلِ ... الْاَرْواحِ ... بِنُورِ الْاَزَلِ ...
... الظّاهِرِ ... الْاَوْلِیاءِ ... الْاَشْرارِ ...
نسبت ارواح است در ازل و ... نور ...
...
... که ...
... یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ ...
خداوند عزوجل ... فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلا یَتَسائَلُونَ
نسبت ظاهر ...
... حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... الْاَرْواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ
فَما تَعارَفَ مِنْها ائْتَلَفَ وَما تَناکَرَ مِنْها اخْتَلَفَ و ...
... و دیگر از حفص بن عمر و ...
ابی عبدالله علیه السلام ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... آن حضرت
... اِنَّ اَهْلَ الْحَقِّ وَاِنْ قَلُّوا ...
... و دیگر در آن کتاب از محمد بن ... روایت است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام

ارتباط ... معنوی

... مجتهد

علیه السلام فرمود مَنْ خَلَعَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَدْرَ شِبْرٍ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ یعنی هر کس
باندازه یک شبر از جماعت مسلمانان بیرون رود خلع نموده رشته و ربقه ایمان را از گردن خود و در کتاب
و هم از کتاب [illegible] مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود مَنْ خَلَعَ جَمَاعَةَ
الْمُسْلِمِينَ قَدْرَ شِبْرٍ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ وَمَنْ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِمَامِ جَاءَ
إِلَى اللَّهِ أَجْذَمَ مجمع البحرین [illegible] یعنی خلع در اخبار بسیار آمده است که جماعت مسلمانان
را [illegible] و در اخبار [illegible] است و احتمال دارد [illegible] مفارقت بجی
و خلع تصحیف شده [illegible] در [illegible] کرده و [illegible] و در اخبار [illegible] نیز [illegible]
و خبر دیگر نیز روایت شده است مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ
مفارقت جماعت [illegible] و [illegible] و [illegible] اسلام [illegible]
در [illegible] [illegible] فی [illegible] المسلم [illegible]
[illegible] و [illegible] و اوامر و نواهی و جمع آن ربق است [illegible] و [illegible] آن [illegible]
ربقه را آن است [illegible] و [illegible] و [illegible] جمع [illegible] شده است و [illegible] که [illegible]
[illegible] خلع
ربقة الإسلام من عنقه و جمع آن ربق [illegible] است و در حدیث است [illegible]
[illegible] و [illegible] خبر [illegible] ثم نسيه لقي الله يوم القيامة
و هو اجذم [illegible] مقطوع اليد [illegible] که [illegible] قطع است و از [illegible] حدیث علی علیه السلام
من نكث بيعته لقي الله و هو اجذم ليست له يد [illegible] اجذم [illegible]
او [illegible] و [illegible] از [illegible] اعضا [illegible] اولی [illegible] اجذم و مجذوم [illegible]
اطراف [illegible] از [illegible] جذام [illegible] مرض معروف است و هر که مجذوم بود اجذم [illegible]
و [illegible] [illegible] حدیث [illegible] است [illegible] که در [illegible] و قطع
شده [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و قول علی علیه السلام [illegible]
نیز [illegible] از [illegible] و بعضی گفته‌اند [illegible] است [illegible] که [illegible] منقطع السبب
و این حدیث شریف [illegible] القرآن سبب [illegible] فمن نسيه فقد قطع [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] و آن [illegible] است [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از خیر و ثواب [illegible] و [illegible]

مجلس نهم

مجلس نهم در تشخیص [illegible] علیه السلام در حدیث شریف مذکور [illegible] و در حدیث
نسیان قرآن [illegible] در [illegible] [illegible] است و آن [illegible]
[illegible] کننده در حالت [illegible] و [illegible] بود در دست امام [illegible]

باب ۹ [illegible] از حضرت صادق علیه السلام
در باب بدع و [illegible] و [illegible] وارد است

از [illegible] [illegible] حضرت صادق صلوات الله علیه [illegible] و غیره در [illegible]
مذکور [illegible] در جلد اول کتاب [illegible] از [illegible] مروی است در حضرت ابی عبد الله
علیه السلام فرمود كَانَ رَجُلٌ فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ طَلَبَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ يَقْدِرْ
عَلَيْهَا وَطَلَبَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَأَتَاهُ الشَّيْطَانُ فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا إِنَّكَ قَدْ
طَلَبْتَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهَا أَفَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ تَكْثُرُ بِهِ دُنْيَاكَ
وَيَكْثُرُ بِهِ تَبَعُكَ قَالَ بَلَى قَالَ تَبْتَدِعُ دِيناً وَتَدْعُو إِلَيْهِ النَّاسَ فَفَعَلَ فَاسْتَجَابَ
لَهُ النَّاسُ وَأَطَاعُوهُ وَأَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فَقَالَ مَا صَنَعْتُ ابْتَدَعْتُ
دِيناً وَدَعَوْتُ النَّاسَ مَا أَرَى لِي تَوْبَةً إِلَّا أَنْ آتِيَ مَنْ دَعَوْتُهُ إِلَيْهِ فَأَرُدَّهُ عَنْهُ
فَجَعَلَ يَأْتِي أَصْحَابَهُ الَّذِينَ أَجَابُوهُ فَيَقُولُ لَهُمْ إِنَّ الَّذِي دَعَوْتُكُمْ إِلَيْهِ بَاطِلٌ وَإِنَّمَا ابْتَدَعْتُهُ
فَجَعَلُوا يَقُولُونَ كَذَبْتَ وَهُوَ الْحَقُّ وَلَكِنَّكَ شَكَكْتَ فِي دِينِكَ فَرَجَعْتَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى
ذَلِكَ عَمَدَ إِلَى سِلْسِلَةٍ فَوَتَدَ لَهَا وَتِداً ثُمَّ جَعَلَهَا فِي عُنُقِهِ وَقَالَ لَا أَحُلُّهَا حَتَّى يَتُوبَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي
حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ مَا اسْتَجَبْتُ لَكَ حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ عَلَى مَا دَعَوْتَهُ إِلَيْهِ
عَنْهُ [illegible] در [illegible] روزگار [illegible] حلال [illegible] طلب دنیا [illegible] برآمد و [illegible]
و از راه [illegible] نیز [illegible] دنیا [illegible] و [illegible] وقت
دید [illegible] و [illegible] طلب [illegible] [illegible]
[illegible] حلال [illegible] دلالت [illegible] سبب [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] آن مرد [illegible] و مردمان او [illegible] جماعت [illegible] و [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] خویش [illegible] آمد و هر [illegible] و [illegible]

[illegible] (margin notes)

و مردمان بسوی دعوت نفس هم اگر غیر جمیع را بر او بتوانند گران شیتم حکم بکنند آنها بود بخورد دین
بخوانند امام این بود بتین ملاقات بکنم و از غیر دین نمی خواندم پس بسوی آن جهت باید و کیف
آن دین که دفع بسوی آن بخوانندم بالطبع و هم ناحق فقرای علم و آن جهت بگفته اند
نحو بود بر وضع مرا خود این دین تو چیست و اکنون شک اندر شدن و از آن باز گشت
خبر آن مرد این حال بود بر وجه در غیر حدیث لکه هیچ نگوفت و بگردید بود دانه
و گمراه تا خدا عز و جل این توبه بود بر فار شکوه فرا این زیر کار از لکه فرو نگذاشتم فر
عز و جل بپا از بیمراه و خود تلاوه با فلانی لکوتم تبرست علم اگر خدا بود بخوانده اهل
دینها را اندامت از هم جدا شود دعایت بود تا بنگر دانم هر کسی بود بر این کسی آتش
داوری این دعوت بشود و بر این دین بردم که با ... از آن دین بازگفته دیگر از
حضرت امام عالم الرحمن علیه السلام در آیه شریفه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ واقع شده تفسیر
فرموده‌اند هم قوم تعلموا وتفقهوا بغیر علم فضلوا واضلوا فرا ... شده
علم صحیح لطائف علم دقیقه ... فالصل قسم و تفقه ... لا جرم ...
و مردمان بود گمراه دار جمیع ... بر این ... این ...
تفسیر فرموده بود این آیت را این قسم ... و ... تقریبات ...
دیگر از این صدق از جعفر بن محمد صادق از ... کوفی ... امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیهم روایت من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في الارتماس
ومن دان الله بالرأي لم يزل دهره في ارتماس پس ...
در امور دینیه ...
دانند ...
... دیگر از ... حضرت ... فرمود ... سألت ابن
شبرمة ما تقول في القسامة في الدم فاجابه بما صنع رسول الله صلى الله عليه
وآله قال أرأيت ان النبي صلى الله عليه وآله لم يصنع هذا كيف كان يكون
القول فيه فقلت له أما ما صنع النبي صلى الله عليه وآله فقد
أخبرتك وأما ما لم يصنع فلا علم لي فيه ...
...

بگذارد حاکم

بگذارد قسامه نفیع اول در احادیث و اخبار بسیار روایت شده صاحب مجمع البحرین گفته قسامه ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... عن ... رسول الله صلى الله عليه وآله ...
... احدث حدثا او آوى محدثا فاهو ...
... من ابتدع بدعة في الاسلام
او مثّل بغير حد او من انتهب نهبة يرفع المسلمون اليها ابصارهم او يدفع عن
صاحب الحدث او ينصره او يعينه ...

آنکه موافق مذهب خود [illegible] بر کسی [illegible] تقلید [illegible] شده [illegible] را [illegible] کند یا خبر [illegible] و غیر آن که
در حکم مسلمانان نبود آنچه [illegible] از صاحب شرع او [illegible] و [illegible] کند و دیگر از جمله
مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] ترک خبر [illegible] [illegible]
ان یتبع شیئاً فیتوکل علیه [illegible] فالقه [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] از [illegible] آنچه [illegible] [illegible] از [illegible] مروی است از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام [illegible] خبر را [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] خدا از
[illegible] و فرمود ان یقول لهذه الحصاة انها نواة [illegible] فالقه علی ذلک
و یدین الله بالبراءة ممن قال [illegible] فقد اشرک بالله و کفر من حیث
لا یعلم [illegible] انها نواة [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] آنکس [illegible]
[illegible] شده است [illegible] [illegible]
آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] خبر [illegible]
[illegible] خبر [illegible] [illegible] حکم کافر
[illegible] از [illegible] دیگر از [illegible]
در حضرت ابی عبد الله علیه السلام در قول خدا عز و جل و من اضل ممن اتبع هواه بغیر
هدی من الله [illegible] [illegible]
از [illegible] من یتخذ دینه رأیه بغیر هدی من ائمة
الهدی [illegible] [illegible] از ائمه [illegible] علیهم
[illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
و فرمود یتخذ رأیه دیناً و نیز [illegible] از حضرت صادق از امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما مروی است یجاء باصحاب البدع یوم القیمة فتری القدریة من
بینهم کالشامة البیضاء فی الثور الاسود فیقول الله عز و جل ما اردتم فیقولون
اردنا وجهک فیقول قد اقلتکم عثراتکم و غفرت لکم زلاتکم الا القدریة
فانهم دخلوا فی الشرک من حیث لا یعلمون [illegible]
[illegible] روایت [illegible] [illegible] قدریه [illegible]

ایشان مانند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] عز و جل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قدریه [illegible] [illegible]
[illegible] قدریه [illegible] [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] [illegible] مراد [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
خبر [illegible] دیگر از حفص بن عمر مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
فرمود من مشی الی صاحب بدعة فوقّره فقد مشی فی هدم الاسلام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و نیز در آن کتاب از سعید اعرج مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ان من
عندنا من یتفقه یقولون یرد علینا ما لا نعرفه فی کتاب الله و لا فی السنة نقول
فیه برأینا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ابو عبد الله علیه السلام فرمود کذبوا لیس
شیء الا جاء فی الکتاب و جاءت فیه السنة [illegible]
[illegible] در آن کتاب از محمد بن حکیم [illegible]
ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] فرمود لا و هل هلک من هلک الا بهذا
و اشباهه [illegible]
[illegible] دیگر از ابو بصیر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
فرمود لا اما انک ان اصبت لم تؤجر و ان اخطأت کذبت علی الله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و دیگر از محمد بن [illegible] مروی است [illegible] در حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible] از آن حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود انتم قوم تحملون الحلال

على السنة ونحن قوم نتبع على الاثر مخالف حكم خدا رقم نبوده در نسخ تعدد و تحلیل حلال كاه مقدم
رقم ... و منقول ... کتاب معتبر ... ابو جعفر ... حدیث ... حلال و حرام بر سنت ... حکم
در سنت رسیده ... غیر آن ... و حلال بود ... در سنت وارد است قیاس کنند ... کار ... شده
شده ... معلوم ... حلال بود ... در آن ... که ... در ... نسخ ...
در آن وارد شده بقیاس ... حکم ... با جز ... حلال کتاب و سنت ... حکم
دیگر از محمد بن مسلم روایت از حضرت ابی عبد الله ... در کتاب آداب امیر المؤمنین علیه السلام
است لا تقيسوا الدين فان امر الله لا يقاس وسيأتي قوم يقيسون وهم اعداء الدين
دین ... قیاس ... خدا ... قیاس ... و ... قوم ... کار ... بسیار
و ... دین ... دیگر از هیثم بن واقد ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
... در ... بسیار ... هر کس ... از ... رقت
... آن ... از ... از ... رسول خدا صلی الله علیه و آله من مشى الى
ساحر او كاهن او كذاب يصدقه بما يقول فقد كفر بما انزل الله من كتاب ... هر کس
... ساحر کاهن ... بسیار دروغ ... و قبول او ... نازل
نازل ... کافر است و دیگر از ابن عمیر از ... مروی ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
لعن الله اصحاب القياس فانهم غيروا كلام الله وسنة رسوله صلى الله عليه
وآله واتهموا الصادقين في دين الله عز وجل ... لعن کند اصحاب قیاس را ...
... خدا ... و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... و آنها ... در دین
خدا ... صادق ... دیگر از داود بن سرحان مروی است از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام شنیدم ... لا ادع ان احدث الرجل الحديث وانهاه عن
الجدال والمراء في دين الله وانهاه عن القياس فيخرج من عندي فيتأول
حديثي على غير تأويله اني امرت قوما ان يتكلموا ونهيت قوما فكل يتأول
لنفسه يريد المعصية لله ولرسوله فلو سمعوا واطاعوا لاودعتهم ما اودع ابي
اصحابه ان اصحاب ابي كانوا زينا احياء وامواتا ... مردی ... حدیث ... از
از جدال و مراء ... در دین خدا ... قیاس ...
و ... بر غیر ... و ... فرمودم ... نهی ...

و ...

نهی از قیاس

در مذمت ...

... مسعود ...

نهی از جدال و مراء و قیاس

قوم ... بر ... نفس ... معصیت خدا و رسول خدا بود ... اگر
بشنوند و اطاعت کنند ... و دیعه ... بسپارم آنچه ... بود ...
... در حالت ... زینت ... و دیگر در ... اول ... از زراره ... مروی از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... زرارة وبريد ادخل لهما ما هذه البدعة
اما علمتم ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال كل بدعة ضلالة فقلت له اني
اخاف ... زراره و برید ... در ... جواب ... اله ... رسول
خدا صلی الله علیه و آله ... ضلالت ... از ... آن حضرت
... زراره و برید ... امام علیه السلام ... فرمود
زراره ... بقول ... و ... مطلب ...
... از ... مجلس ... در قول
... در مقام ... دیگر در آن کتاب از حضرت ابی الحسن علیه السلام
علیه صلوات الله در رسالۀ ... باصحاب رأی و قیاس رقم فرموده است اما بعد فانه
من دعا غيره الى دينه بالارتياء والمقاييس لم ينصف ولم يصب حظه لان المدعو
الى ذلك لا يخلو ايضا من الارتياء والمقاييس ومتى ما لم يكن بالداعي
قوة في دعائه على المدعو لم يؤمن على الداعي ان يحتاج الى المدعو بعد قليل
لانا قد راينا المتعلم الطالب ربما كان فائقا لمعلمه ولو بعد حين ورأينا المعلم
الداعي ربما احتاج في رأيه الى رأي من يدعو وفي ذلك تحير الجاهلون وشك
المرتابون وظن الظانون ولو كان ذلك عند الله جائزا لم يبعث الله الرسل
بما فيه الفصل ولم ينه عن الهزل ولم يعب الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق
وغمطوا النعمة واستغنوا بجهلهم وتدابيرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون
رسله والقوام بامره وقالوا لا شيء الا ما ادركته عقولنا وعرفته البابنا
فولاهم الله ما تولوا واهملهم وخذلهم حتى صاروا عبدة انفسهم من حيث لا
يعلمون ولو كان الله رضي منهم اجتهادهم وارتياءهم فيما ادعوا من ذلك لم
يبعث الله اليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجرا عن وصفهم وانما استدللنا ان رضى
الله غير ذلك ببعثه الرسل بالامور القيمة الصحيحة والتحذير عن الامور المشكلة

... زراره و برید

... رسالۀ ... در رأی و قیاس

المقدمة ثم جعلهم ابواب صراطه والادلاء عليه بامور محجوبة عن الرأي والقياس
فمن طلب ما عند الله بقياس ورأي لم يزدد من الله الا بعداً ولم يبعث رسولاً
قط وان طال عمره قابلاً من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبوعاً مرة وتابعاً
اخرى ولم يُرَ ايضاً فيما جاء به استعمل رأياً ولا مقياساً حتى يكون ذلك واضحاً عنده
كالوحي من الله وفي ذلك دليل لكل ذي لب وحجى ان اصحاب الرأي والقياس
مخطؤون مدحضون وانما الاختلاف فيما دون الرسل لا في الرسل فاياك
ايها المستمع ان تجمع عليك خصلتين احديهما القذف بما جاش به صدرك
واتباعك لنفسك الى غير قصد ولا معرفة حد والاخرى استغناؤك عما فيه
حاجتك وتكذيبك لمن اليه مردك واياك وترك الحق سآمة وملالة و
انتجاعك الباطل جهلاً وضلالة لانا لم نجد تابعاً لهواه جائزاً عما ذكرنا قط
رشيداً فانظر في ذلك. در مجمع البحرين مسطور است فلان يرى رأي الخوارج يعني
بمذهب خوارج میرود و در حدیث است [illegible]
[illegible] رأی [illegible] امور [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر

دیگر [illegible] رأی و تدبیر و قیاس [illegible]
[illegible] رأی و قیاس [illegible] دعوت [illegible] و مقاییس [illegible]
[illegible] رأی و قیاس [illegible]
[illegible] آراء [illegible]
[illegible] رأی و قیاس [illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] دعوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دعوت [illegible] رأی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
علوم و آراء [illegible]
وقت پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابواب [illegible] از رأی و قیاس

بوشیده و محجوب است پس هر کسی که برأی و قیاس در طلب علم برآمد خود را از حضرت
احدیت بهانه نماید و هرگز بمقصود نرسیده باشد اگر چه زمانی دیر باز در میان با مردم
از مردمان خلاف آنکه بوده خواهد گفت قابل آن نیست و اصطلاحی که بتقریب [illegible]
حاکم و دو فقیه محکم [illegible] و نیز هرگز دیده نشده در آنچه او گفته رأی یا قیاس معمول داشته
مگر وقتیکه [illegible] در محبت او نه از جانب [illegible] واقع و [illegible] او در آخر امر
هر صاحب عقل و دانش دلیل [illegible] که اصحاب رأی و قیاس مختلف باطل شده و آنکه این
اختلافات [illegible] از [illegible] نه در [illegible] از [illegible] بهره ندارد از [illegible] خصلت دارند
[illegible] که [illegible] و جوشیده [illegible] آورده [illegible] قصد [illegible]
نفس [illegible] اعتقاد و [illegible] از آنکه [illegible] و تکذیب نموده [illegible]
در [illegible] گشته [illegible] از آنکه [illegible] و ضلالت حق [illegible] از
از هدی و ضلالت در طلب [illegible] زیرا که [illegible] تابع هوای نفس
خود [illegible] از آنکه مذکور [illegible] هر که [illegible] پس [illegible]
[illegible] در این [illegible] مقام [illegible] در این خبر
[illegible] آن [illegible] بزرگان [illegible] مرحوم [illegible] عقل [illegible]
[illegible] از [illegible] قصه [illegible]
دیگر در آن کتاب از معویة بن میسرة [illegible] مسطور است [illegible] در مسجد [illegible] حضرت
ابی عبدالله علیه السلام در آمدم و [illegible] آن حضرت در حلقه [illegible]
مرد [illegible] در میان [illegible] عرض [illegible] در مملکت
[illegible] حکم میکنیم [illegible]
اجتهاد میکنیم [illegible] جواب [illegible] حضرت
ابی عبدالله علیه السلام [illegible] در طرف [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] آن [illegible]
مشغول [illegible] از آن [illegible] عراق [illegible]
و سنت [illegible]
میکنیم [illegible] مردمان [illegible] آن حضرت [illegible] از جانب

[illegible]

مقاله آن حضرت [illegible] میسرة

[illegible] دو امر است [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] و این [illegible] آن [illegible] است [illegible] از آن [illegible]
[illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] آن حضرت
[illegible] در عراق [illegible] حضرت [illegible] این [illegible]
[illegible] حضرت ابی عبدالله
فرمود فَاِنَّ عَلِيّاً اَبَى اَنْ يَفْعَلَ فِي دِينِ اللّٰهِ الرَّأْيَ وَاَنْ يَقُولَ فِي شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللّٰهِ
بِالرَّأْيِ وَالْمَقَايِيسِ علیه السلام [illegible]
[illegible] رأی و مقاییس [illegible]
ابو [illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] فرمود
لَمْ يَمْضِ [illegible] حَتَّى [illegible] عَلَّمَ [illegible] الَّتِي هَلَكَ
النَّاسُ [illegible] بِالْمَقَايِيسِ وَلَا عَمَلَ بِهَا [illegible] ابو [illegible] این [illegible] از [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] این [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] بمقاییس [illegible] از معویة [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] فرمود [illegible] اِنَّ لِلّٰهِ
عِنْدَ كُلِّ بِدْعَةٍ تَكُونُ [illegible] الْاِيمَانِ [illegible] اَهْلِ بَيْتِي [illegible]
عَنْهُ يَنْطِقُ بِاِلْهَامٍ مِنَ اللّٰهِ وَيُعْلِنُ الْحَقَّ [illegible] الْكَائِدِينَ [illegible]
الضُّعَفَاءِ فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللّٰهِ [illegible]
[illegible] کید و خدعه [illegible] در جلوه [illegible]
[illegible] ایمان است [illegible] آن
[illegible] حق [illegible]
خدعه [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] بصیرت [illegible]
قادر [illegible] از حضرت ابی عبدالله [illegible]
روایت [illegible] المؤمنین علیهم السلام فرمود لَا رَأْيَ فِي الدِّينِ [illegible] رأی و روایت

[illegible]

[illegible]

و سابقهٔ خویشتن [illegible] نیز در جلد اول کتاب الانوار از ابو [illegible] از ابو جعفر
علیه السلام روایت [illegible] حضرت رسول فرمود [illegible] ... من دعا الی ضلالة لم
یزل في سخط الله حتی یرجع منه ومن مات بغیر امام مات میتة جاهلیة [illegible]
مردمان [illegible] ضلالت [illegible] از آن [illegible]
و هر کسی [illegible] امام [illegible] در [illegible]
در [illegible] بحار الانوار [illegible] حضرت ابی عبد الله [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
وضیاء [illegible] علی الآخر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
نفس [illegible] انوار [illegible]
نور [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
[illegible]

[illegible] از نور آدم [illegible] عقل آن حضرت [illegible] نفس [illegible] نور [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
از آن نور [illegible] آدم [illegible]
غفلت [illegible] آدم [illegible]
[illegible] انواع [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] نور [illegible]
[illegible] نور [illegible]
ظاهر [illegible]
[illegible]
علت [illegible] آدم علیه السلام [illegible] آدم علیه السلام
[illegible] علت [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
نور [illegible]
[illegible] بحار الانوار [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]

باب خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام در باب عقل
و تعریف و حد و ثبوت عقل وارد است

[illegible] علم [illegible]
[illegible]

باخبار یکی از حضرت امام المشارق والمغارب رئیس جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در باب عقل وارکان
مقصود با لله التوفیق ومنه الاستعانه در اصول از محمد بن عبد الجبار رسیده که فرمود حضرت صادق علیه السلام
مردی یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد که عقل چیست فرمود ما عُبِدَ به الرحمن واکتسب به الجنان
یعنی عقل آن چیزی است که بواسطه او پرستش و اطاعت آن خداوند رحمان عبادت کرده شود
و برای نفس عاقل جان جاویدان کسب و حاصل شود پس از این فقره از حدیث شریف مبارک چنین
مستفاد شود که جوهر عقل در وجود موجود و آینه قلب فروزان آن او را نشود بسیار از آن گوهر
فروزنده و نور گرامی درخشنده معلم [illegible] خالق جمیع موجودات خداوند تبارک و تعالی است
و پرستش و عبادت و عبودیت منحصر بآن است [illegible] حضرت الوهیت پرستش گردد و بدوام [illegible] او
در تحصیل مطالع امور معالی و مدارج طاعت [illegible] در [illegible] و عادت درآمده جاوید راه
یابد و سعادت آغاز و انجام [illegible] عرض کرد که آنکه در معاویه بود [illegible]
این صفت [illegible] مکر و شیطنت [illegible]
خردمند نخوانند چه حضرت فرمود تلک النکراء تلک الشیطنة وهی شبیهة بالعقل
ولیست بالعقل یعنی معاویه دارای مکر و شیطنت [illegible] عقل اما حقیقت
عقل [illegible] در لغت در معنی عقل نوشته که عقل نقیض [illegible]
بمعنی خرد و دانش و مطلق ادراک [illegible] صفات [illegible] از حسن و قبح و کمال و نقصان
و خیر و شر و علم بمطلق امور بسبب قوتی که ممیز قبیح از حسن است یا بسبب معانی
علوم مجتمعه در ذهن [illegible] که بواسطه آن [illegible] هیئات نیکو [illegible]
و [illegible] انسان [illegible] عقل جوهری است لطیف و نوری است روحانی بواسطه آن گوهر
و نور نفس [illegible] ادراک علوم ضروریه و نظریه نموده [illegible] و [illegible] آن نور نزدیک
زمان [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] در کتاب حقایق الایمان [illegible] آن عقل
[illegible] و نیز [illegible] تعریف شده است هو قوة للنفس بها تستعد
المعلوم [illegible] الادراکات وهو المعنی بقولهم غریزة یتبعها العلم بالضروریات عند
سلامة الالات و این تعریف [illegible] خواجه نصیر الدین طوسی [illegible]
علم [illegible] و معنی غریزه آن طبیعت است [illegible]

حواس ظاهره

تعریف عقل

معنی عقل

حواس ظاهره و باطنه است و شیخ در این کلام سلامت آن الات معتبر شمرده است برای اینکه
علم در حال سلامت آنها حاصل شود [illegible] محقق [illegible]
علم نیست زیرا که [illegible] در حالت تعقل است و بعضی تعریف عقل را چنین نموده اند که عقل آن
جوهری است که حسن [illegible] نیکو حسن است و قبح [illegible] بواسطه آن [illegible]
[illegible] حسن و قبح [illegible] و بعضی بر آن رفته اند که عقل
عبارت است از علم ببعضی ضروریات است و این عقل [illegible] علامه [illegible]
این معنی و تعریف [illegible] آن [illegible] عقل [illegible]
العلم بوجوب الواجبات [illegible] واستحالة المستحیلات [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
باید دانست که فرق میان علم و عقل و نطق آن است که علم را [illegible] اطلاق [illegible]
عقل و نطق [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] جزئیات [illegible]
این [illegible] کلیات و مجردات [illegible] علم و نطق و عقل [illegible] اطلاق [illegible] حیوانات
را [illegible] ادراک [illegible]
و ناطق نگویند و از اینجاست که ناطق [illegible] انسان از سایر حیوانات است و بواسطه گوهر عقل
انسان [illegible] سایر حیوانات [illegible]
موجود [illegible] قوه شهوت [illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible]
در افعال [illegible] ادراک [illegible]
جزئیات [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] عقل و نطق [illegible] و نفس [illegible] این نوع ادراک
محتاج بالت نیست [illegible] این نوع ادراک [illegible]
نفس ناطقه [illegible] در کتب حکمت و منطق [illegible]
[illegible]

در اصول کافی از اسحق بن عمار مرویست که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود من کان
عاقلا کان له دین ومن کان له دین دخل الجنة یعنی هر کس خردمند باشد متدین
بدین واقعی است و هر کس دارای دین و کیش صحیح در خور بهشت [illegible] و از معانی این
حدیث مبارک [illegible] هر کس [illegible] بزینت عقل و گوهر [illegible]
[illegible] برخوردار گشت و [illegible] در پایان [illegible] پسندیده و
نکوهیده [illegible] و [illegible] این مخلوقات و مصنوعات بو [illegible]
و صانع [illegible] را [illegible] بهیچ مقام [illegible] نیز [illegible] مخلوق
[illegible] در پایه او [illegible] مخلوقی [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] قوة لاهوتیه [illegible]
[illegible] از خویش [illegible] و دقایق احکام [illegible] نظام
عالم [illegible] مخلوق [illegible] و ترتیب و تعلیم [illegible] مخلوق [illegible]
و استعداد [illegible] ادراک [illegible] مصالح امور [illegible]
[illegible] عقل [illegible] در این
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] دین و آئین [illegible] و اوامر و نواهی [illegible] مطیع و منقاد
[illegible] مروا [illegible] خواهد [illegible]
و دیگر در کتاب [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام
مرویست [illegible] عبادت [illegible] فضیلت [illegible]
رسیده است فرمود عقلش چگونه است عرض کردم نمیدانم فرمود ان الثواب علی قدر العقل
[illegible] هر کسی باندازه عقل اوست [illegible] کلمات آن [illegible]
[illegible] از جزای عبادت [illegible] او [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] فرمود اذا بلغکم عن رجل حسن
حال فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله [illegible] حسن حالی از مردی [illegible]
و حسن عقل او [illegible] جزای او [illegible] این حدیث مبارک نیز موافق حدیث سابق است

و [illegible]

عقل و دین [illegible]

[illegible]

ثواب باندازه عقل

[illegible] جزای عقل

و هم در آن کتاب از [illegible] مرویست که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم مردی
با وضو و نماز [illegible] و مردیست عاقل فرمود و ای عقل له وهو یطیع الشیطان
او [illegible] شیطان [illegible] چگونه [illegible] شیطان [illegible] فرمود سله
هذا الذی یاتیه من ای شیء هو فانه یقول لک من عمل الشیطان [illegible]
[illegible] از کدام [illegible] و کدام [illegible]
[illegible] ذاتی [illegible]
و نماز [illegible] ریا و سمعه [illegible]
و هم در آن کتاب [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما کلم العباد بکنه عقله قط [illegible]
[illegible] و فرمود انا معاشر الانبیاء امرنا ان
نکلم الناس علی قدر عقولهم [illegible]
[illegible] از حضرت ابی الحسن [illegible]
فرمود اکمل الناس عقلا احسنهم خلقا [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] افعال و اقوال [illegible]
[illegible] پسندیده [illegible] و هم در آن کتاب از
اسحق بن عمار [illegible] در حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] مردیست
[illegible]
الحق [illegible] عرض کردم [illegible] فرمود لا یرتفع بذلک
منه [illegible] رفع الدرجه [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود حجة الله علی العباد النبی والحجة فیما بین العباد
و بین الله العقل [illegible]
[illegible] و دیگر در اصول کافی از [illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام
[illegible] فرمود دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَالْعِلْمِ وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ
النُّورِ كَانَ عَالِماً حَافِظاً ذَاكِراً فَطِناً فَهِماً فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَلِمَ وَحَيْثُ وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ
وَمَنْ غَشَّهُ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَفْصُولَهُ وَأَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ
لِلَّهِ وَالْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكاً لِمَا فَاتَ وَوَارِداً عَلَى
مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَلِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَإِلَى مَا
هُوَ صَائِرٌ وَذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ یعنی جا دستون و کتابیان [illegible] در مضمون آدمی
که هرگاه تایید عقل او ست [illegible] از خطر و مفاسد [illegible] جمیع [illegible]
و جا هر [illegible] فطانت و فهم و حفظ و علم از وی [illegible] آدمی [illegible] عقل [illegible]
صفات حسنه [illegible] پسندیده [illegible] و سخن [illegible] عقل [illegible] راه [illegible]
[illegible] و صواب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عقل [illegible] نور [illegible] علم [illegible]
و ذاکر [illegible] و [illegible] و فهم [illegible] و دلپذیر
و دلپسند [illegible] و [illegible] و نصیحت [illegible]
و [illegible] آن [illegible] و مفصول [illegible] و [illegible]
توحید [illegible] خالص [illegible] اقرار
او [illegible] عقل [illegible] اصلاح امور [illegible]
[illegible] بالطاعه و
[illegible] اقرار [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] و [illegible]
در آن [illegible] و فواید [illegible] در آن ترتیب [illegible]
هر [illegible]
[illegible] فواید [illegible] عقل [illegible]
و [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت [illegible]
[illegible] فَلَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالَ
أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ [illegible]

[illegible]

که عقل [illegible] در آن کتاب از [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible]
[illegible]
تمام [illegible]
[illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]
عقل [illegible]
و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت [illegible]
یَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ وَسَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ
وَيَظْفَرُ مَنْ يَحْلُمُ وَالْعِلْمُ جُنَّةٌ وَالصِّدْقُ عِزٌّ وَالْجَهْلُ ذُلٌّ وَالْفَهْمُ مَجْدٌ وَالْجُودُ نُجْحٌ
وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ وَالْحَزْمُ
مَسَاءَةُ الظَّنِّ وَبَيْنَ الْمَرْءِ وَالْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ وَالْجَاهِلُ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا وَاللَّهُ
وَلِيُّ مَنْ عَرَفَهُ وَعَدُوُّ مَنْ تَكَلَّفَهُ وَالْعَاقِلُ غَفُورٌ وَالْجَاهِلُ خَتُورٌ وَإِنْ شِئْتَ
أَنْ تُكْرَمَ فَلِنْ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاخْشُنْ وَمَنْ كَرُمَ أَصْلُهُ لَانَ قَلْبُهُ
وَمَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ غَلُظَ كَبِدُهُ وَمَنْ فَرَّطَ تَوَرَّطَ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ تَثَبَّتَ
عَنِ التَّوَغُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ وَمَنْ هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ وَمَنْ لَمْ
يَعْلَمْ لَمْ يَفْهَمْ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ لَمْ يَسْلَمْ وَمَنْ لَمْ يَسْلَمْ لَمْ يُكْرَمْ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ يُهْضَمْ وَمَنْ
يُهْضَمْ كَانَ أَلْوَمَ وَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ أَحْرَى أَنْ يَنْدَمَ [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible]

عاقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هر کس بگذرد در کارها از غیبت ظلم و شهوات نادان شود علم حجت جاوید و عالم از آن به خلاق
نفعه محفوظ و صدق در اهل اسباب عزت و هدی و جهالت دلیل خواری و ذلت و نفع
لهم موجب عزت در قربت و جود و بخشش اسباب فلاح و رواج است و حسن خلق و نیکو
خوی اسباب جلب مودت و محبت و هر کس به واله و زنگار و خلق و جوال و زمانه دارد
بی هرگز و تجربه نسبت شود و پیکار در سود و زیان شکند و بر امور خویش قوت یابد و هر کس
در وقت حرف کارکنه و اطراف امور نبیند و حکم بر موجب مساوات ظن یعنی گمان بد کند
به حتم و وا در کار بختیار کار بر ودی بر گران معتقد نشود و مفرح تجربت و نتیجه حکمت
یابد بلکه بر تهمت کار رشد و مصاحبت و معاملت نکند او نبود ظن فارغ شود گر دو قسم دیگر بر
کا در نه ولازم و لکن اول اطراف برابر خبر شد اموات نظنی شود به گمان بکرده
و بسوی آن این نفر سود حقش نمود افحم جزم بی ظن و گمان سود خوانند و به اتفاق فرود
اکثر نقض حازم بر شکه ظن و ثبت و گمان بنت و بر ظن این بابی و ودیان درد
و حکمت نمی است از جمله خواص دولت حکمت بسبب بر اهل آن فایز شود و جاهل
در میان حکمت و نعمت دانه بر نکبت و شقی است یعنی هر گس سو کشد باز کار دین به و دولت
و حکمت نمی نگردد میان عالم و جاهل و طلب و طمع آن دو جاهل قسمت و نعمت بسته و تقدیر اند
آنکس را سعید است فایز شود و هر کس شقی است محروم باشد و منقطع است از فضل حق و غیرت بر اهل علم
نعم و جاهل هر دو از نعمت حکمت ممنوع باشند اما عالم به واسطه افتخار در کار نعمت از ادراک
آن نعمت محروم می شود چه در علم خود تعمیل نمی تواند و اما جاهل نیز به علت بر خود سوار از
نعمت و نور آن از بی نصیب بزرگ خود و بد بخت مرد و ضد ان دو است ادراک و ادب و
قناعت و در تن کی است و هر علم خود بعالم مولد و کثیر و معنا بر بابی توقفی که در دو عالم
محضور و نعمت از خود بر دیوان جاهل فخر و دفتار بسته اگر خواهی مرا تو با هر دو باید باشی و
و اگر خواری خواهی در دنیا بورز و هر کس کریم الاصل باشد قلبش نرم باشد و هر کس عنصرش
خشن باشد هوا را بر کند و غلیظ است و هر کس از حد و روش سر فرود آید تو در کار تو دوست ر
از افسوس و تقصیر داد او را به هلاکت رسد و هر کس در اندیشی و بر بیان کار بنگرد
نشود کار به حیا طلب رد بلکه آن کار را بر خود سهل کند و هر کس بر فهم علم و بصیرت بر
برادر حسب و ادا از دو بعد ازان کسی نفس خود سو قطع عضو شود و هر کس عالم باشد

فهم نیست

فهم نیست و هر کس بر نور فهم آراسته باشد به سلامت رود و هر کس سالم باشد کرم بیند
و هر کس کرم نه بیند ستمکش و مظلوم گردد و هر کس از غیر اهل ظلم به تعدی شود در دوزخ است
و هر کس در دار این جا این تثبیت نه نموده است بهشت در کتاب تحف العقول خبر از امام کلات
حکمت نگار رقم است ان قدرت ان لا تعرف فافعل وما علیک اذا لم یثن
الناس علیک وما علیک ان تکون مذموما عند الناس اذا کنت عند الله
محمودا ان امیر المؤمنین علیه السلام کان یقول لا خیر فی الحیوة الا لاحد
رجلین رجل یزداد کل یوم فیها احسانا ورجل یتدارک منیته بالتوبة
ان قدرت ان لا تخرج من بیتک فافعل وان علیک فی
خروجک ان لا تغتاب ولا تکذب ولا تحسد ولا ترائی ولا تتصنع ولا
تداهن صومعة المسلم بیته یحبس فیه نفسه وبصره ولسانه وفرجه ان
من عرف نعمة الله بقلبه استوجب المزید من الله قبل ان یظهر شکرها
علی لسانه ثم قال کم من مغرور بما انعم الله علیه وکم من مستدرج
بستر الله علیه وکم من مفتون بثناء الناس علیه انی لارجو النجاة
لمن عرف حقنا من هذه الامة الا لاحد ثلثة صاحب سلطان جائر و
صاحب هوی والفاسق المعلن الحب افضل من الخوف والله ما احب
الله من احب الدنیا ووالی غیرنا ومن عرف حقنا واحبنا فقد احب الله
کن ذنبا ولا تکن راسا قال رسول الله صلی الله علیه وآله من خاف
کل لسانه اگر توانی که در سر و ضمایر او کار نه بی نشانی کسی در بر توجه بگیرد و به آن نمودی
نشود کار بر او و در حضرت سودان مستقر باشی و امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود خیر و خوبی در
زندگانی نیست مگر برای دو کس یکی آنکه هر روز در دنیا بر احسان بیفزاید و دیگر مرگ
به سبب توبت تدارک نماید و اگر مرگ و منیت خود را سو نماید اگر توانی که از ادراک
بر فتن نور جان کس کامیابی از خانه خود بیرون نیامی اما هر گاه بیرون روی لازم است و
شمار او وقت بر فرشتگان غیبت و کذب نکنی و در کار مردم از ره تفحص
و تفتیش نکنی و گناه و کار تکلف نکنی و صومعه مسلمان خانه او
است چه در آن خود را از فعل بد نفس فرج نگاه دارد و چشم بر باید و دیده خود نگاهدارد

[Margin, right page:] و در کتاب تحف العقول کالسیرة مساواة الظن نوشته است مشکوة الظن دارد به مرا این است و فرم موضع وان ظن است یعنی شک موضع رفع نمود تحویل و دریافت لیشنفد یا نگرد و به فرق تعقل و تجربت نیز رفتار نگرد در ملک و آه از نگاه و ظلم او از این عمل از تجربه و اتفاق ها یقین نه و در این کتاب مراد این کلمات نوشته است و الله و من نظر دار آن چند کلمه نیز مسطور شده است

[Margin, left page:] منسوب به کمال الدین شمس ... [illegible]

نشاید و نیابد خود را از آنچه در خور است و دفع خود را از عیال و بر طبق نرخ آن اوقات
بازدارد و چون هرکس قدر نعمت نداند و بنظر حقارت بآن نگرد مستوجب زوال نعمت شود اقرب
تعقل از آن که یکی از شکر خدا بود بر نعمتی که داده آن فرموده بسیار مردمان همیشه
با وجود استغراق در نعمت خداوند شان مغرور شده و بسیار کسان بسبب نعمت
خداوند خود را هشته و مرتها نعمتها را بروا نیل افتاده و استغفار غافل و در آخر حضرت
ستار العیوب مستور شده و مردم بسبب نعمت بوح و شاد مردمان در حق
الله میگذارند و در حق ... در حق ... حق
مشغول از این جهت که از مردم که ... با سلاطین چند ...
ابواب نفسی ... و دیگر ... انکار الفسق و فجور ... محبت
از خوف افضل ... که ... هرکس ... غیر ... بر دولت
خدا ... و هرکس حق ... روزگار ... البته ... خدا
خود ... در ... نظام ... و ...
... اگر ... از آن ... و ...
و حکومت اوصاف و آداب و مسئولیت و عاقبت و مواخذه ...
و هرکس ... داران ... آن ... مشغول الذمه دیگران
... حقیقت ... عقل و حقیقت ... نفس عصم ...
... طاقت ... قوله ... و از ولایت و حکومت ...
مفاسد ظاهر شود ... و عاقبت ...
و ملوا فیها ... عظیم ... بسیار ...
... اگر ... از ... محفوظ باشد
و ... و مسئولیت ... سلامت و عاقبت سلوک ...
و ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... هرکس ...
... و ...
... و حکم ... احکام ...
و ... بروا ...

دیگر از

و بحیرت ... از ... و ... باید ... و ... دارد و ...
بحسب ازدیاد ... خوب و ... خوب و صحیح و ... صحیح ... دارد
و علاج ... دارد ... و عقل رزین ... و ...
و دیگر در اصول کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه ... اعجاب المرء بنفسه دلیل علی ضعف عقله هرکس ... خود
را بزرگ ... و بر دیگران ... برتری ... عقل و ضعف خرد او دلالت
دارد و نیز در آن کتاب از ... حضرت ابی عبدالله ... از ...
العقل دلیل المؤمن یعنی عقل دلیل مؤمن است و از ... مستفاد
... عقل ... صلاح حال ... و معاد ...
... عقل و میزان ایمانی ... و هم در آن کتاب از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام ... امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... بالعقل استخرج
غور الحکمة و بالحکمة استخرج غور العقل و بحسن السیاسة یکون الادب
الصالح یعنی ... نور عقل ... از ... حکمت ...
را ... عقل ...
استخراج ... حسن سیاست ادب صالح ... و ... الفکر
حیوة قلب البصیر کما یمشی الماشی فی الظلمات بالنور بحسن التخلص
وقلة التربص ... موجب ...
... حسن ... در ...
کتاب از محمد بن خالد ... ابی عبدالله علیه صلوات الله ...
... لیس بین الایمان و الکفر الا قلة العقل ...
... ایمان و کفر
... عقل ... از فضلا ... قلة العقل ... مؤمن و کافر
... عقل ... موجب ...
خدا ... موجب ... خالص ... عقلا ...
... حضرت خداوند ... و ظاهر ... هرکس ...

العقل نباشد و موقوف است بر آنکه دانست که هر کس قتل العقل و ایمان است
مدار آن تعقل و تفکر و کشف است در وی و عاقل نیست و دارای عقل کامل است پس هر کس در مرتبه کمال
را دارا این مؤمن کامل است و هر کس عاری باشد کافر است و هر کس قتل العقل نمود پس در میان
کفر و ایمان است بجهت آنکه حضرت عرض کند این الفعل الداخلی که ممکن است نیز نظر ذی شعور
نیست در میان ایمان و کفر مرتبت عقل و معنا ان العبد یرتفع برغبته الی
مخلوق فلو اخلص نیته لله لاتیه الذی یرید فی اسرع من ذلک یعنی مطلق
رغبت مرتبه تقلید العقل بواسطه ضعف عقل پس مخلوق است و اگر نیت او
در حضرت یزدان خالص باشد آنچه سعی نموده است زودتر بدو رسد بغیر واسطه
قلت عقل و جستجوی مخلوق که مانند او عاجز است عرض مینماید و حال آنکه اگر از
راه خلوص نیت و نور عقل که حضرت احدیت را قاضی حاجات و واهب عطیات داند
زودتر دریابد و منت ضعیف نیز کشیده و نیز مانند دیگر که از دوام مروت
را بعز دو نظر کرده و آن این است که بگویم مطلق عقل سلیم و کمال علم عاقل بالضروره
مؤمن صرف و مسلمان کامل است و همچنین هر که دارای نور عقل است ظلمت جهل
و غوایت پاک نکند و کفر و شقاق و غموم اخلاق دارد و صفات رذیله را تا بحد
و آفات پسندیده و ترجیح دنیا بر آخرت داشته است و جمیع خطا بر کرسی شهوات
آن جانب عالم ارواح نمود و دیده عقل او و دیده شهود بر روز قیامت گناهکار خواند
آن کور است و بر چه از لمعه نور است آن عقل نبی است و در اقتباب نور دل
عقل میلغزد و از اصلاح امور دنیا و حرص در قبول ایمان و طاعت و احکام الهیه است
پس قبول کفر نفس و ازدیاد سیئات که سایر غوایات را انسان جز از راه
ضعف عقل و طغیان نمیکند و حق محجوبه است و اینکه در خبر وارد است که اول خلقی که خداوند
خلق فرمود عقل است بواسطه آنست که انتظام امور دنیا و دین و ترقی نفوس و مراتب
مردم و حق و اقتباس سعیدی از شقی و جدا از حمید و علم و کمال از فنون تابع درک و ادراک
راه نجات و دقایق معارف و حقایق عوارف بواسطه آن گوهر گرانمایه است و از آن است
که در همه مراتب عقل کل و عقل اول خوانند و تقدم فائق است اشکال ترتیب
مراتب و درجات وجودیه است بیشتر و در فهم و ذهن باز نشود والله اعلم

در بیان نقص عقل

تحقیق در معرفت زنیت

ونیز از سکونی در کتب مزبوره از حضرت ابو جعفر علیه السلام مسطور است که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود ان قلوب الجهال تستفزها الاطماع وترتهنها المنی وتستعلقها الخدائع
یعنی قلب مردم نادان را طمع خوار و خفیف میکند و آرزوها در بند آنها کرده و مکر و حیله
داخلی ضرر میت از ذکر و قلب ضعیف مینماید در حکم ادله کار الانوار از غیبت بیانیت است
سنت که حضرت صادق میفرماید امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود عقول النساء فی جمالهن
وجمال الرجال فی عقولهم یعنی عقول زنها در جمال ایشان است و جمال مردها در عقول ایشان
است و معلوم بوده است که معجز ایشان بسیار لطیف و دقیق است مجملی از علم مقاصد و بیان
این حدیث شریف نمود جمال بعضی حسن و نیکوئی در خلق و خلق است و هیئت نیکو و خوشگلی
زنان در جمال ایشان است یعنی مقصود ازین حدیث شریف نظر بسبب این عیب کرده
از ذکر و در الله تعالی رافد عقل محجوب در ایشان است که سزاوار است اصلاح
ایشان اکتفا نشد یعنی اینکه مقصود ازین است که عقل ایشان غالباً بجمال ایشان ملازمت دارد
و معنی اول ظاهر تر است اما خوف دیگر است که بعضی بر شأن برکت ارم و ضبط
نظام عالم و بقای رشته بنی آدم بنور عقل و فروغ علم است و علت عمده این علل حسن
و جمال و نوع انسان مبرک و وجود نوع متوالدین و توالدات میباشد و ازین بر ازدواج کار
با ایشان نیست و در حقیقت بی تتبع و تلذذ مباشرت و بقیه امور و تدابیر متعلق بنوع
ایشان است پس مدار کمال نیز ایشان بجوهر عقل نیست بلکه بروز آن اکثر
مقصود است و عقل شهوت و نشاط که زنان را بجمال دلفریب زینت بخشید تا موجب میل و شوق
مردان و معاشرت با ایشان و تولد و توالد و حفظ رشته نسل گردد این اقتضای
از حیثیت جمال ظاهر است که اسباب میل شهوت و جلب میل بزینت عقل برخوردار باشد
چه عقل علت این مقصود است اما در مردان مراد تدبیر امور و تدبیر جای و مراتب
ترقیات مختلفه باشد این نور و جمال ظاهر بود پس زنان را حاجت نیست و مردان را اینکه متواضع
باشند با شوق و قوه شهوت زنان نموده است بر مردان فکر و عقل اکثر از دواج که
خدا را پسندیده اند و بعد از اجمال باشد از معاشرت و مقاربت بنوع ترقی نموده
و آن قوه عاقله نموده محرک ایشان است که نیز بان قوه اسباب این تعقل و ادراک
موجب عالم و بقای آن گردیده و آن امور که اسباب حفظ اولاد و غیره است در عهده ایشان

و این را کمال نبوت و معراج نامند چه مدار همه جهان بر تداوم و سلوک [illegible]

[illegible] در حبس رحم [illegible] رفیع دارند و تدبیر نظام و قوام عالم و دائم [illegible]

و فرود عقول [illegible] قوه نبوت [illegible]

[illegible]

عقل [illegible] نفس [illegible] عقل است [illegible]

[illegible] عقل [illegible] و لبیب [illegible] عاقل [illegible] جمع آن [illegible] و لب

[illegible] جمع آن [illegible] و لب [illegible]

[illegible]

در نفس خویش و نطفه‌ای که از وی بود در مرتبت و موضع شایسته قرار نیابد و در وقت
این حالت فاقه بر روزش باقی چیزی چنگ کند و از کوی اهلیت و از نهاد در فوت
روزها روانه گشته عدول نماید به عیبی که در کار زود از گرفتن آن
و اموال و املاک دنیا هر وقتی برسد که خود از دست بیرون رفتی و هوا با او در
حال انقلاب و اضطراب است [illegible] این جمله بواسطه ترک و عدم [illegible]
نمود بلکه [illegible] در آن چیز است که [illegible] وجود [illegible]
و نیز در آن کتاب از این [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود
پنج چیز است من لم یکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع پنج چیز است که اگر در او نباشد
در وجود او فایده و خیر بسیار طمع نتوان داشت عرض کردند [illegible] آن
پنج کدام است فرمود دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب و پنج چیز
من لم یکن فیه لم یتهنّ بالعیش الصحّة والامن والغنى والقناعة والانیس
الموافق و پنج چیز است که اگر برای آدمی نباشد زندگانی دنیا بر کام او خوش نگردد
صحت بدن و امن و توانگری و قناعت و انیس موافق [illegible]
سلیم [illegible] حسن ادب [illegible] و [illegible] و عقل در [illegible]
حق و معامله خلق [illegible] و غنی یعنی عدم حاجت بمخلوق [illegible] عبارت از
غنای نفس [illegible] که در این کلمات مبارک [illegible]
[illegible] حاجت [illegible] و نیز در آن کتاب از این [illegible]
ابوعبدالله علیه السلام [illegible] لم یقسم بین العباد اقل من خمس الیقین
والقنوع والصبر والشکر والذی یکمل بهذا کله العقل [illegible]
صفت [illegible] عبارت از یقین [illegible] و قناعت و صبر و شکر و عقل [illegible] صفت [illegible]
[illegible] و هر کس دارای صفت عقل [illegible] جمیع این صفات [illegible] کمال دارد
جمع [illegible] و این حدیث مبارک دلالت بر آن دارد که عقل [illegible]
حسن [illegible] و نیز در آن کتاب از [illegible]
ما خلق الله عزّ وجلّ شیئا ابغض الیه من الاحمق لانه سلبه احبّ
الاشیاء الیه وهو عقله یعنی خداوند عزّ وجلّ هیچ چیزی نیافریده که از

احمق در

پنج چیز [illegible]

احمق مبغوض [illegible]

احمق در حضرت حق مبغوض‌ترین چیزها است چه آنچه بود در حضرت حق از همه چیز محبوب‌تر است
از وی مسلوب شده و آن عقل اوست که محبوب اعمال و مقامات [illegible]
خدا [illegible] عبارت از علم خداوند است [illegible] و عدم قابلیت و قصور
استعداد این [illegible] از مرتبه کمال و آن امور که برای [illegible]
مترتب [illegible] توفیق [illegible] عبد [illegible] شود [illegible]
[illegible] عدم قابلیت او [illegible] عدم اختیار او [illegible]
[illegible] در این امر نخواهد بود و [illegible] بغض خداوند [illegible]
از این [illegible] در آن [illegible] اختیار او [illegible] اعمال
از ادراک [illegible] [illegible] ترک آن [illegible]
[illegible] احوال [illegible] تفرقت الاشیاء باضدادها
[illegible] صفت حمق [illegible] میزان عقل [illegible] و جهل [illegible] علم [illegible]
ظلمت [illegible] نور [illegible] و [illegible] احوال [illegible]
[illegible] و حال تنزل [illegible] محول
[illegible] احمق
[illegible] از [illegible]
[illegible] عقل [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و نیز در آن کتاب از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که ان الله تبارک وتعالی یبغض الشیخ
الجاهل والغنیّ الظلوم والفقیر المختال خداوند تبارک و تعالی [illegible] و توانگر
ستمکار و گدای متکبر [illegible] و این تخصیص از آن [illegible]
[illegible]
[illegible] توانگران [illegible]
[illegible] تکبر [illegible]

شیخ جاهل [illegible]

زیرا که فخر و عجب و خودبینی از لوازم تکبر است و همه در آن که برای افضل صفات [illegible]

و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند کان عاقلاً ختم له بالجنة

ان شاء الله هر کس عاقل است عاقبت او [illegible] بهشت را [illegible] و اگر نه از [illegible]

هر کس دارای [illegible] عقل [illegible] در اطاعت حق [illegible] حق و مخلوق [illegible]

[illegible] بوده [illegible] توفیق [illegible]

و دیگر در کتاب مسطور از حضرت صادق علیه السلام مرویست که الجهل صورة ركبت في بني آدم إقبالها ظلمة وإدبارها نور والعبد متقلب معها كتقلب الظل مع الشمس ألا ترى إلى الإنسان تارة تجده جاهلاً بخصال نفسه حامداً لها عارفاً بعيبها في غيره ساخطاً لها حامداً لها في غيره فهو متقلب بين العصمة والخذلان فإن قابلته العصمة أصاب وإن قابله الخذلان أخطأ ومفتاح الجهل الرضا والاعتقاد به ومفتاح العلم الاستبدال مع إصابة موافقة التوفيق وأدنى صفة الجاهل دعواه العلم بلا استحقاق وأوسطه جهله بالجهل وأقصاه جحوده العلم وليس شيء إثباته حقيقة نفيه إلا الجهل والدنيا والحرص فالكل منهم كواحد والواحد منهم كالكل

یعنی جهل صورتیست که در حق بنی آدم نوشته شده [illegible] هر کس این صورت را [illegible] و ظلمت است و ادبار آن نور است و [illegible] این صورت در [illegible] قلب [illegible] آفتاب [illegible] از [illegible] بخصال نکوهیده نفس خود [illegible] و آن [illegible] و آن خصال و صفات بود در خود [illegible] میکند و حال آنکه همان صفات [illegible] در دیگری [illegible] و [illegible] این اوصاف [illegible] بود [illegible] [illegible] و [illegible] آن [illegible] در غیر خود [illegible] که [illegible] و [illegible] این کلام [illegible] مردی [illegible] صفت بخل بوده در خود [illegible] و پسندیده [illegible] این صفت بود در دیگری ببیند مذموم و ناپسند شمارد [illegible] دارای فلان صفت ناممدوح [illegible] و [illegible] ملکه [illegible]

ناممدوح و جاهل

ناممدوح و جاهل و هم در حق تعالی همین صفات بود در دیگری ببیند تمجید نماید و پسندیده شمارد و میگوید صواب میکنند [illegible] از جهل [illegible] میکنند [illegible] نمیکند و میگوید چه نکوهیده کاریست [illegible] در حق [illegible] و هم [illegible] [illegible] و [illegible] و در حق [illegible] [illegible] این [illegible] در دنیا [illegible] و خذلان متقلب است اگر نور عصمت با او مقابل شد [illegible] و اگر ظلمت خذلان [illegible] و مفتاح جهل [illegible] رضا [illegible] و اعتقاد داشتن [illegible] و معتقد بوده [illegible] از آن [illegible] و مفتاح علم [illegible] در طلب [illegible] علم است [illegible] جهل [illegible] و [illegible] است در ازاء [illegible] و [illegible] توفیق [illegible] که حضرت [illegible] حکیم علیم [illegible] او [illegible] و [illegible] صفت مردم نادان این است [illegible] علم [illegible] و [illegible] نادانی است [illegible] علم [illegible]

و [illegible] و [illegible] و طمع و طلب دنیا و حرص [illegible]

پس تمام این جمله در حکم واحد و یکی از آنچه در حکم کل است [illegible] و این خصال [illegible] بعضی از آنها [illegible] بعضی [illegible] خصلت است و [illegible] در کتاب [illegible] مسطور است از حضرت صادق علیه السلام [illegible] إذا أراد الله أن يزيل من عبد نعمة كان أول ما يغيّر منه عقله [illegible] [illegible] اول [illegible] عقل او [illegible] عقل [illegible] [illegible] و هر که [illegible] و دیگر [illegible] يغوص العقل على الكلام فيستخرجه من مكنون الصدر كما يغوص الغائص على اللؤلؤ المستكنة في البحر [illegible] عقل [illegible] کلام [illegible] گوهر [illegible] از [illegible] غواص از دریا [illegible] مروارید [illegible] از [illegible] الفاظ و حروف [illegible] معانی و حقایق [illegible] الفاظ [illegible] العقول [illegible] الفاظ و حروف [illegible]

عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان بدو خلقت عقل و کیفیت و چگونگی
عقل و حقیقت این گوهر همایون

در جلد اول کافی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
إنّ الله خلق العقل فقال له أقبل فأقبل ثم قال له أدبر فأدبر ثم قال
له وعزّتي وجلالي ما خلقت شيئاً أحبّ إليّ منك لك الثواب وعليك
العقاب و بروایت دیگر در تتمه این حدیث فرمود ما خلقت خلقاً أحسن منك إيّاك
آمر وإيّاك أنهى وإيّاك أثيب وإيّاك أعاقب و در روایت دیگر [illegible]
فرمود بك آخذ وبك أعطي وعليك أثيب و در روایت [illegible]
فرمود [illegible] خلق الله العقل فقال له أدبر فأدبر
ثم قال له أقبل فأقبل ثم قال ما خلقت خلقاً أحبّ إليّ منك فأعطى الله
محمداً صلى الله عليه وآله تسعة وتسعين جزءاً ثم قسم بين العباد جزءاً
واحداً و معنی این احادیث مبارکه [illegible] خدا [illegible] گوهر عقل [illegible]
[illegible] در [illegible] فرمود [illegible] از آن [illegible]
بعزت و جلال [illegible] هیچ چیز [illegible] از تو محبوب تر و
[illegible] از تو [illegible] ثواب و عقاب [illegible]
[illegible] و ثواب و عقاب و اخذ و عطا [illegible]
گوهر عقل [illegible] جزء [illegible] جزء آن [illegible] خدا
[illegible] یک جزء دیگر [illegible] در میان تمام عباد قسمت کرده و نیز
در روایت دیگر [illegible] فرمود ما خلقت خلقاً [illegible] منك [illegible]
هیچ مخلوقی از تو [illegible] هر کس [illegible] نمی‌دانم [illegible]
و از جمله این اخبار معلوم [illegible] اول [illegible] که خلق شده [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] اول ما خلق الله العقل
[illegible] عقل [illegible] معلوم [illegible] زیرا که [illegible] خلقت
[illegible] عالم [illegible] و [illegible] گوهر عقل
[illegible] مخلوق اول است و نیز معلوم [illegible] این گوهر [illegible]

مدام [illegible] حضرت محبوب لایزال [illegible]
مخلوق محبوب تر [illegible] زوال [illegible] مجرد [illegible]
ذات [illegible] انسان [illegible] گوهر [illegible] و [illegible] عظام [illegible] داد [illegible]
بر طبقات [illegible] و ملائکه [illegible] از [illegible] بصورت [illegible]
دارند و از [illegible] اول [illegible] عقل [illegible] مخلوق اول [illegible]
نخست وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله [illegible]
در میان آن نور مبارک و نور الانوار مطلق [illegible]
عقل [illegible] وجود مبارک [illegible] افلاک و [illegible] از [illegible]
[illegible] در مقامات [illegible] عقل [illegible]
[illegible] تمام عقل [illegible]
[illegible] آن عقل مبارک بحسب استعداد [illegible]
[illegible] نور [illegible] جزء [illegible]
[illegible] العقول قسمت [illegible] بمقام کمال و کمالیت [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] مقام [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] اول حضرت [illegible] نور [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] وجود مبارک خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیهم [illegible]
زیرا که محبوب حقیقی محبوب لایزال [illegible] تمام مخلوق [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] خلق الله العقل من أربعة أشياء من العلم والقدرة والنور
والمشيئة بالأمر فجعله قائماً بالعلم دائماً في الملكوت [illegible]
[illegible] گوهر عقل [illegible] علم و قدرت و نور و مشیت [illegible]
پس از آن [illegible] گوهر [illegible] در ملکوت [illegible]

خبر معلم اکبر و امام و در رتبه و مقام و رفعت و دوام و منزلت عقل جز خبر شد
و منبع او از صفت که در ذات لایزال حی تعالی ثابت و منتقل شد و هرگز
زوال و انقطاع برای آنها نیست و تمام صفات [illegible] از این جمله زود حقیقت
و منبع این جمله عقل است و تمامت نائب حضرت از آن بر مجرد و دارای معلم [illegible]
موجود که حضرت خیر رحمت او عقل کل و نیز رسول است و دارای آن صفات [illegible]
[illegible] از صفات نبوت معنویه حضرت و جهت آن [illegible] اقرب کبری [illegible]
و جهت قائم علم و دوام در ملکوت است [illegible] هرگز انقطاع و انفصال نبوده
و فانی نمی‌شود زیرا که [illegible] از عنصر زمان و مکان و نجوم حادث [illegible] است
و خود در این عالم که ممکن این گوهر را در قلب است از برای صاحب دولت و قلب سلطنت
تجلیات انوار لطیفه الهیه می‌شود و [illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] انوار لطائف انوار [illegible] قلب [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] زوال [illegible] این نور
فروزان [illegible] امیر المؤمنین علیه
صلوات الله علیه مسطور است از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] خداوند عزوجل
از همه چیز عقل را [illegible] خلقه ملک له رؤوس بعدد الخلائق من خلق
ومن یخلق الی یوم القیمة ولکل آدمی رأس من رؤوس العقل واسم ذلک
الانسان علی ذلک الرأس مکتوب وعلی کل وجه ستر ملقی لا یکشف
ذلک الستر من ذلک الوجه حتی یولد هذا المولود ویبلغ حد الرجال او حد
النساء فاذا بلغ کشف ذلک الستر فیقع فی قلب هذا الانسان نور فیفهم
الفریضة والسنة والجید والردی الا ومثل العقل فی القلب کمثل
السراج فی وسط البیت [illegible] عقل نوری [illegible] صورت [illegible]
مخلوق اولین و آخرین [illegible] الدهر [illegible] از فرزندان آدم
[illegible] عقل [illegible] بر پیشانی [illegible] نوشته شده است [illegible]
[illegible] از این [illegible] تا [illegible]
[illegible] در [illegible] مقام [illegible] پرده [illegible]

این نشان

این نشان نور و در خشش در [illegible] بسیار آن نور واقعی [illegible]
[illegible] مثل عقل در قلب آدمی مثل چراغ است در میان
خانه [illegible] چراغ [illegible] ظلمت [illegible] از نور
و [illegible] قلب آدمی [illegible] نور عقل [illegible]
فیض و [illegible] عظمت و رفعت و [illegible] عقل
از [illegible] معلم [illegible] گوهر [illegible]
و [illegible] از [illegible] قلب [illegible]
[illegible] نور معرفت و امتیاز قبح
از حسن و خوب از بد [illegible] امور معاشیه و معادیه
[illegible] رجال و نساء [illegible] تکلیف
تکالیف شرعیه و عرفیه [illegible] و ثواب و عقاب [illegible]
و [illegible] از [illegible] نفسیه [illegible]
لاجرم در [illegible] ظلمت و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
این [illegible] از ظلمت [illegible] از [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
و از [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] عقل کل [illegible]
[illegible] گوهر عقل
[illegible] عقول [illegible]
[illegible] انس و ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible] آن [illegible]

و از [illegible] و احوال [illegible] اطفال و مردم مجنون و خفیف العقل [illegible] و گویند عقل ندارد [illegible] و توقف [illegible]

[illegible] عقل [illegible]

[illegible] در [illegible]

متعدده و معانی مختلفه اصطلاح شده اول آنست که بمعنی قوه ادراک خیر و شر و تمیز میان
این دو و تمکن معرفت اسباب امور و ذوات الاسباب و آنچه مؤدی بآن و آنچه مانع از آن
و عقل و خرد گویند همین معنی است مناط تکلیف و ثواب و عقاب است و هم علت است و [illegible] در
نفس غیر ملکوت ذات اوست و ثانی است در نفس آدمی و آن است که نفس بسوی اختیار کردن
امور خیر و نافع و جلب [illegible] از امور شر و ضاره دعوت نماید و به نفس
این ملکه و این حالت نفس نفسانی که بر خیر و منع آن [illegible] اعمال و افعال و اوصاف
و اخلاق [illegible] زاننده شهوت و غضب و وساوس شیطانی است قوت بدهد و این معنی
و این اطلاق از معنی اول اعم عبارت از قوه ادراک خیر و شر و تمیز میان آنها است
کمال یافته صفتی است دیگر و حالتی است غیر از حالت اول چنانچه [illegible]
و آنچه مشاهده میشود در اکثر مردمان که علم بخوبی و خیریت [illegible] امور [illegible]
بان هر [illegible] و بدی و زشتی بعضی کارها را علم میکنند و معهذا [illegible] مرتکب [illegible]
[illegible] از صمیم قلب حکم میکنند که افعال حسنه مثل عبادت و طاعت و جز آن از امور
منتهی در نهایت خیر و خوبیست اما ترک [illegible] و حکم میکنند که ظلم و فتنه و ارتکاب
معاصی کبیره و صغیره [illegible] دلالت بر آن
میکند این حالت غیر از علم بخیر و شر و قوه ادراک آنست و آنچه از خبر رسول [illegible]
الله صلی الله علیهم نسبت [illegible] این است [illegible] از افراد
مکلفین قوه و استعداد ادراک امور [illegible] و نافع و غیر آنها بحسب اختلافات
[illegible] در آنست [illegible] اقل درجات این قوه مناط تکلیف
[illegible] و آن از [illegible] درجات آن تکالیف [illegible]
[illegible] قوه کامل [illegible] تکالیف [illegible] و این قوه
[illegible] بحسب استعداد [illegible] علم و [illegible]
این [illegible] از علوم [illegible] این قوه بان کار
میکند و [illegible] علم [illegible] تفاوت [illegible] هر وقت
قوه [illegible] آن [illegible] بحسب قوه او [illegible]
و علم [illegible] مردمان [illegible] علم [illegible] آن [illegible]

نامند و در

نامند و در بعضی [illegible] و در [illegible] اضطراب [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible] علم [illegible] فکر و در [illegible]
[illegible] آن قوه [illegible] در نظام امور معاش [illegible]
استعمال [illegible] موافق [illegible] و این قوه [illegible] در امور [illegible]
[illegible] و این قوه [illegible] عقل [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] این قوه در امور [illegible] و حیل [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] استعداد نفس است [illegible]
و [illegible] نفس است از آن [illegible] این حالت [illegible]
از [illegible] و عقل [illegible] و عقل [illegible] اطلاق
[illegible] نفس و [illegible] آن در کتب حکمت مشروح است و این [illegible]
از [illegible] قوه [illegible]
و [illegible] آن [illegible] آن و آنچه در آن [illegible] اطلاق [illegible]
نفس ناطقه [illegible] است [illegible]
آن [illegible] حکما [illegible]
[illegible] عقل [illegible] مجرد [illegible] ماده [illegible]
[illegible] و این [illegible]
[illegible] علم [illegible] آن [illegible] از این مقام و قول [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible]
[illegible] عقول [illegible] و قول آن [illegible]
[illegible] از [illegible] مجرد [illegible]
[illegible] و بعضی از محققین [illegible] عقل [illegible]
[illegible] نفس [illegible] نفس [illegible]
[illegible] ماده [illegible] عقل [illegible]
نفس و نفس [illegible] آن و [illegible] و علم نفس [illegible]

دانی ارتباط بمقدار تطالع علم درون تکمیل داده مجهد داین حجت بود از امور
جز متوهمات شبهات بمقالات غریبه محبره بلطایف عبارات و طرایف اشارات
خوش نیت سیر در دلایل ثابت و حجج ترتیب از تمهید بود و ... دانسته باید
در اخبار دیگر در اواخر ابواب نیز ... شرح آن در ... ظاهر است
و بعض اخبار بر ... معاند ... محتمل است که در بعض اخبار اطلاق ... بر نفس
علم نافع ... و مستلزم حصول سعادت ... اخبار که بر ... عقل و جهل
واده بر آن وارد است ... از معاند ... اول مذکور
و ... که ... جمیعا و در این حال ... خلق ... بر ... که تحقیق
بر این معنی وارد ... و راقم حروف نیز ... حضرت امام ... علیهم السلام
و کیفیت ... و ... آن ... و ... خلق
در نفس ... نفس ... اقوال ... در آن ... از استنطاق
و اقبال و ادبار و ... از آن استعاره تمثیلیه ... تکالیف و کمالات
و ترقیات ... و محتمل است ... استنطاق ... آن ... قابل
از ... علوم ... ادراک ... اقبال و ادبار آن ... برای
... آن ... آن وسیله برای ... دنیا و ...
سعادت و شقاوت ... و اگر برای استعمال ... حقایق امور ... در
... دقیق ... بحار ... که ... اکثر ... منطبق
منطبق بر این ... اکثر ... آن ... اصل تکلیف
و هر درجه از درجات آن ... تکالیف است و در بعض اخبار ...
... لفظ ... تمام مواضع ... مراد ... تکلیف ... حقیقة
تکلیف ... و ... اخبار ... عقل اول مخلوق ... از ...
احتمال ... اول ... از صفات متعلقه ... اول
غریزه است ... نفس ... و در آن ... اولیت آن ... عبارت
اولیت ... النفوس ... بحار ... مر ...
... که ... عقل مخلوق ... و ...

بودن عقل اول آفرینش آفریدگار ... عبارات ... نفوس قبل از ... خلق ...
... راقم حروف در کتاب طراز المذهب ... و اخبار ... در آن ...
... و در این دقیقه محتمل است ... خلق ارواح ... مخلوقه ... تعلق
... آن ... مذکور اول خلق الله العقل ... اخبار معتبره ... مسموعات
... از اخبار ... مذکور ... اخبار ... آن عبارت ...
این است ... اول مخلوقات آب ... هوا است ... در اخبار ... عقل اول
خلق ... ارواح ... تقدم ... فی تقدم خلق ... بر خلق ...
و در این ... اقبال عقل ... بر ... تجرد نفس ...
اقبال نفس ... مجردات و صعود ... آن ... نفس ... بدن و مادیات
... نفس ... مقامات عالیه و درجات ... صعود ...
آن ... نفس ... از ... مقامات ... بسوی ...
... و از ... غرض ... استعدادات ...
و ... که ... استنطاق ... حقیقی ...
... آن ... که ... اقبال و ادبار ...
و اقبال و ادبار ... حقیقت ... ظهور ... خدای ... خواست
... تکوینی ... نفس ... بسوی ... و ... هبوط
بسوی نقص ... موجب ... متوسطه از تجرد ...
مادیات ... تجرد نفس از اخبار ... از اخبار ... آن ...
... بعض ... قدیم ... فائل ...
... قدیم ... بر آن ... و ... آن
... خلق ... آن ... عقل ... اخبار ... منطبق ... عقل ...
... اقبال و ادبار ... از ... بسوی ... ادبار ...
... بسوی ... عقل ... نفوس ... عقل ...
... از ... مسطوره ... خبر ... این ...
... آن ... بیان است ... از ... آن ...

فائده ... در ...
... از ... طاهر ...
... عقل اول
... عقل ... اول ...
... از ...
... از ... و ...
... جمله ...

برتو مکشوف داریم پس نیک دانسته باش که این جماعت برای این عقول ثابت کرده‌اند
برای ارواح مقدسه ائمه صلوات الله علیهم در اخبار متواتره بوده و حدیث ثابت است
چه آن جماعت اثبات قدرت را برای عقل نموده‌اند و در اخبار و روایات ثابت است که ارواح
مقدسه ایشان در خلق مقدم بوده‌اند بر تمامت مخلوقات به چندین هزار سال چنانچه
اخبار متواتره بر آن دلالت دارد و نیز ثابت کرده‌اند که این ارواح واسطه ایجاد [illegible]
[illegible] و نیز در اخبار ثابت شده که ایشان علت غائی جمیع مخلوقات می‌باشند
و اگر به واسطه ایشان نبود خداوند خلق افلاک و غیر از آن نمی‌فرمود و ثابت کرده‌اند
این وجودات مقدسه واسطه‌اند در افاضه علوم و معارف بر نفوس [illegible] ارواح و در اخبار
ثابت است که جمیع علوم و حقایق و معارف به توسط ایشان بر سایر مخلوق حتی ملائکه
و انبیا عظام علیهم السلام افاضه می‌شود و محصل مطلب این است که به بعضی [illegible] و دلائل
و به بسیاری از اخبار مستفیضه ثابت کرده‌اند که ائمه هدی صلوات الله علیهم در میان خلق
و خالق وسیله و واسطه تامت رحمتهای الهی و علوم و کمالات نامتناهی بر جمیع مخلوق
می‌باشند و هر چند به ذات فضل و شرف ایشان بیشتر توسل جویند فیوضات کمالات
از حضرت واهب العطیات بیشتر ظاهر [illegible] در طرق ریاضات و [illegible]
تفکرات سلوک نموده‌اند و بعضی از کاملین از کثرت [illegible] مقدسه برای [illegible] استعداد
جسته‌اند حقیقت این امر [illegible] آن ریاضت بر ایشان ظاهر شده [illegible] در رساله
[illegible] اشاره نموده که چه سلوک ایشان بعضی از طریقه [illegible] بعضا این است
در این امر [illegible] رفته‌اند و اثبات عقول نموده‌اند و [illegible] در این امر
کرده‌اند و بنا بر قول ایشان [illegible] صلی الله علیه
و آله [illegible] از آن نور مبارک انوار ائمه هدی صلوات الله علیهم منشعب
گردیده و انشقاق [illegible] حقیقت [illegible] بود
یا او [illegible] معارف غیر متناهیه قرار می‌دهند و او را [illegible]
ترقی او است بر مراتب کمال و وجوب او است بسوی [illegible] قرب و کمال
دارد [illegible] بسوی [illegible] خلق [illegible] کمال
حاصل [illegible] او مستلزم منزلت او است از اعلی مراتب قرب [illegible] خلق چنانچه

آیه شریفه

آیه شریفه انا انزلنا الیکم ذکرا رسولا اشارت بهمین مطلب شده و در ذیل الطرائف
[illegible] و تحقیق [illegible] مراد [illegible] عقل [illegible] خلق
[illegible] رجوع [illegible] تبلیغ [illegible]
[illegible] مقدم است [illegible] احتمالات [illegible] مقاصد
[illegible] مسطور [illegible] حروف در [illegible] این باب [illegible]
[illegible] انوار ائمه هدی صلوات الله علیهم [illegible] این [illegible] ذلک
[illegible] آن عالم [illegible] مطلقه [illegible] این [illegible]
[illegible] عقل [illegible] راجع به ارواح و انوار [illegible] اول [illegible]

بیان علامات و امارات
عقل که در اخبار وارد است

در کتاب [illegible] از حضرت صادق علیه السلام مروی است که یعتبر عقل الرجل
في ثلث في طول لحيته وفي نقش خاتمه وفي كنيته يعني [illegible] عقل [illegible]
اعتبار [illegible] در نقش [illegible] در کنیت [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] علامت [illegible] نقش [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible] نقش [illegible]
[illegible] نقش [illegible]
[illegible] در [illegible] مردم هندوستان [illegible]
و [illegible] در [illegible]
و نیز در آن کتاب [illegible] مروی است [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون كامل العقل ولا يكون كامل العقل
حتى يكون فيه عشر خصال الخير منه مأمول والشر منه مأمون يستكثر
قليل الخير من غيره ويستقل كثير الخير من نفسه ولا يسأم من طلب العلم
طول عمره ولا يتبرم بطلاب الحوائج قبله الذل احب اليه من العز والفقر

حسبه إليه من الذي يغنيه من الدنيا القوت والعاشرة لا يرى أحداً الا قال هو خير مني وأتقى إنما الناس رجلان فرجل هو خير منه وأتقى وآخر هو شر منه وأدنى فإذا رأى من هو خير منه وأتقى تواضع له ليلحق به وإذا لقي الذي هو شر منه قال عسى خير هذا باطن وشره ظاهر وعسى ان يختم له بخير فإذا فعل ذلك فقد علا مجده وساد أهل زمانه [illegible] مرد موقع [illegible] گردد از ایام [illegible] مرد [illegible] و [illegible] کمال [illegible] و [illegible] از [illegible] خصلت درو [illegible] کمال [illegible] خصال حمیده از [illegible] مرد [illegible] از [illegible] خیر [illegible] و از [illegible] خیر [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] بسیار [illegible] از طلب علم [illegible] نگردد

ذلت [illegible] محبوب [illegible] و فقر را از توانگری [illegible] دوست بدارد و از [illegible] دنیا و [illegible] از [illegible] قناعت کند و [illegible] دوم [illegible] خواهد [illegible] از [illegible] مردم [illegible] واز [illegible] صفت [illegible] از [illegible] کمال [illegible] از [illegible] تواضع کند [illegible] ذلت [illegible] از [illegible] خود [illegible] از [illegible] حال [illegible] از [illegible] ذلت و فقر [illegible] تواضع [illegible] محبوب [illegible] بمراتب [illegible] از [illegible]

و جامع در [illegible] اخلاق [illegible] بمراتب [illegible] مقامات رفیعه ملکوتیه [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] يستدل بكتاب الرجل على عقله وموضع بصيرته وبرسوله على فهمه وفطنته [illegible] از [illegible] عقل [illegible] بصیرت [illegible] استدلال توان [illegible] فهم [illegible] فطنت [illegible] کلام [illegible] دقیق [illegible] لطیف [illegible] اخلاق [illegible] عقل [illegible] کتاب از آن حضرت [illegible] العاقل من كان ذلولاً عند اجابة الحق منصفاً بقوله جموحاً عند الباطل خصماً بقوله يترك دنياه ولا يترك دينه ودليل العاقل شيئان صدق القول وصواب الفعل والعاقل لا يحدث بما ينكره العقول ولا يتعرض للتهمة ولا يدع مداراة من ابتلي به ويكون العلم دليله في أعماله والحلم رفيقه في أحواله والمعرفة يقينه في مذاهبه والهوى عدو العقل ومخالف الحق وقرين الباطل وقوة الهوى من الشهوة وأصل علامات الشهوة من أكل الحرام والغفلة عن الفرائض والاستهانة بالسنن والخوض في الملاهي [illegible] عاقل [illegible] و [illegible] و [illegible] و دلیل [illegible] عقل [illegible] صدق [illegible]

صفات عقل

که بپذیرد عقل انکار آن بنماید لب نگشاید و هرگز متعرض اهانت نفوس نمی‌شود مردمان [illegible]
تهمت داده‌اند [illegible]
و ملاحظه [illegible] نکته نیز لازم عقل و [illegible]
علم در اعمال او دلیل او و علم در احوال او دلیل اوست و او [illegible]
[illegible] و هوای نفس روا داشته عقل او [illegible]
هوا و هوس از شهوت و جهل علامات شهوت از اکل حرام و [illegible]
و سبک کردن و خوار داشتن [illegible] در کار علامات [illegible] در آن کتاب
از آن حضرت [illegible] روایت است افضل طبائع العقل العبادة واوثق
الحدیث له العلم واجزل حظوظه الحکمة وافضل ذخائره الحسنات یعنی
فزونترین طبائع عقل عبادت و محکم‌ترین حدیث عقل علم و [illegible]
حظوظ عقل حکمت و برترین ذخائر عقل حسنات است [illegible]
[illegible] در باب [illegible] عقل [illegible]
از آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مرویست کمال العقل فی ثلث التواضع
لله وحسن الیقین والصمت الا من خیر یعنی [illegible]
عقل و [illegible] تواضع در حضرت کبریا [illegible]
[illegible]
[illegible] در آن کتاب از آن حضرت [illegible]
[illegible] الجهل فی ثلث الکبر وشدة المراء والجهل بالله فاولئک هم
الخاسرون [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
یزید عقل الرجل بعد الاربعین الی الخمسین والستین ثم ینقص عقله
بعد ذلک یعنی عقل مرد [illegible]
[illegible] اذا اردت ان تختبر عقل
الرجل فی مجلس واحد فحدثه فی خلال حدیثک بما لا یکون فان انکره

فهو عاقل

فهو عاقل وان صدقه فهو احمق یعنی هر وقت خواهی عقل و خرد مردی [illegible]
یک مجلس [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر انکار [illegible] عاقل است و اگر تصدیق [illegible] احمق است
و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت [illegible] العقل [illegible]
[illegible] نیز مرد عاقل از [illegible]
عقل و [illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان خبر [illegible] در باب جنود
عقل و جهل از حضرت صادق [illegible]

در [illegible] اول [illegible] اصول کافی [illegible] حدائق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از عقل و جهل [illegible] اعرفوا العقل وجنده
والجهل وجنده تهتدوا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] ان الله جل ثناؤه خلق العقل
وهو اول خلق خلقه من الروحانیین عن یمین العرش من نوره
فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تبارک وتعالی خلقتک
خلقا عظیما وکرمتک علی جمیع خلقی قال ثم خلق الجهل من البحر الاجاج
ظلمانیا فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم یقبل فقال له استکبرت
فلعنه ثم جعل للعقل خمسة وسبعین جندا فلما رای الجهل ما اکرم
الله به العقل وما اعطاه اضمر له العداوة فقال الجهل یا رب هذا
خلق مثلی خلقته وکرمته وقویته وانا ضده ولا قوة لی به فاعطنی

مِنَ الْجُنْدِ مَا أَعْطَيْتُهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ
مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً بدانکه در کتب
تحف العقول این خبر بود در ذیل نصایح و کلمات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
به هشام بن الحکم خطاب بدینه مسطور داشته مگر اینکه بجای آنچه مذکور شد که حضرت اباعبدالله
علیه السلام منسوب شد آنرا و از صدر این خبر لفظ عقل را از آنچه مسطور شد و در بعض نسخ
کلمه اقبل بر ادبر مقدم است و در بعضی دیگر بعکس است چنانکه در بعلیه نیز اشاره شد
و وجه تقدم ادبار براین بود که توجه از عالم قدس بعالم مادیات و ابدان بجهت امر از خوض
و از در شهوات و تمنیات نفسانی که ممکن است بواسطه مواقعه آنها چیزی که عقل
دارد در این امر اطاعت کرده و در انصراف از این عالم و توجه و قبل بعالم قدس
و امر از روحانیت [illegible] جهل بمیسر نیست مخالفت منعم [illegible] عقل در اینجا
مطیع و منقاد است بجهت نموده خداوند تعالی که هر عقل [illegible] و عقل اول مخلوقات
از جنس او [illegible] از طرف راست عرش از نور او و جنس عقل [illegible] بود روح
در برابر [illegible] بعد از آن فرمود ادبر آنگاه اطاعت نمود انوقت خداوند
تبارک و تعالی فرمود تو مخلوق عظیمی [illegible] در بلندی مخلوق بر [illegible] و تکریم کردم ترا
بعد از آن جهل را از دریای شور [illegible] ظلمانی و [illegible] از آن بعد فرمود
ادبر [illegible] آنگاه فرمود [illegible] اطاعت نکرد گفت
فرمود استکبار نمودی [illegible] و او را لعنت فرمود پس از آن برای عقل [illegible]
لشکر مقرر داشت و جهل [illegible] الزام و [illegible] بود در حق عقل [illegible]
و [illegible] و عرض [illegible] عقل مخلوق است [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] آنچه [illegible] مقدار [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] عصیان و [illegible]
از [illegible] رحمت [illegible] رافع [illegible] حروف [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و [illegible] علیهم السلام [illegible] دانسته
و تعبیر صحیح آن در [illegible] ائمه علیهم السلام و اگر [illegible] عقل و
جهل و [illegible] طالب [illegible] و [illegible]

الحمد لله

مخلوقات و [illegible] جهل [illegible] اگر خدا [illegible] جهل را از [illegible]
[illegible] و جهل را از صفات [illegible] لشکر [illegible] از [illegible] مخلوق [illegible]
اطاعت [illegible] و [illegible] و [illegible] کرد [illegible] و [illegible]
و رجوع [illegible] و اگر جهل را از [illegible] خلق [illegible] و جهل را از [illegible]
رذیله لشکر [illegible] از [illegible] خلقت [illegible] چنان [illegible]
و مخالفت [illegible] و [illegible] لازمه خلقت و [illegible]
اطاعت [illegible] رحمت [illegible]
لعنت [illegible] بخلاف [illegible]
[illegible] و از [illegible] و [illegible]
خبر مذکور [illegible] عقل [illegible] و [illegible]
عقل است و ضد آن [illegible] ایمان است و ضد
آن کفر است و دیگر تصدیق است و ضد آن جحود و انکار است و دیگر رجا و امید [illegible]
و ضد آن قنوط و نومیدی است و دیگر عدل و [illegible] است و ضد آن جور و ستم است
و دیگر رضا و خشنودی است و ضد آن سخط و ناخشنودی است و دیگر شکر و [illegible]
و ضد آن کفران [illegible] است و دیگر طمع داشتن رحمت و فضل است و ضد آن
یأس و نومیدی است و دیگر توکل و اعتراف بعجز خود [illegible] است و ضد آن
حرص داشتن [illegible] است و دیگر رأفت و [illegible]
بخشیدن است و ضد آن قسوت و [illegible] است و دیگر رحمت و [illegible]
و ضد آن غضب و خشم است و دیگر علم و [illegible] است و ضد آن جهل و [illegible]
دیگر فهم و [illegible] است و ضد آن حمق و [illegible] است و دیگر عفت و [illegible]
و ضد آن [illegible] است و دیگر زهد و [illegible] است و ضد آن
رغبت [illegible] است و دیگر [illegible] است و ضد آن خرق [illegible]
دیگر [illegible] است و ضد آن [illegible] است و دیگر تواضع و فروتنی
است و ضد آن تکبر [illegible] است و دیگر [illegible] است و ضد آن [illegible]
است و دیگر حلم و بردباری است و ضد آن [illegible] است و دیگر [illegible]

در [illegible]

وفا نمودن از همه برادرانست وضدش همه کس [?] و نکوهیده نخوت نمودنست دیگر
تواضع و در ادب بودن است وضدش بخود بزرگ شمردن و فخر نمودن است
دیگر تسلیم و خود را اندازه کردن است وضدش تجبر و تکبر است دیگر عفو و گذشت
نمودن وضدش حقد و کینه ورزیدن دیگر یقین داشتن و به گمان نبودن است
وضدش شک داشتن و به گمان بودن است و دیگر صبر و شکیبائی است وضدش
جزع و ناشکیبی نمودن است دیگر گذشتن از گذشته است وضدش انتقام
و کینه کشیدن است دیگر غنا و توانگری است وضدش فقر و بینوائی است و دیگر تفکر
و بردباری تذکر و فکر را افزودن و بیدار بودن است وضدش لهو و غفلت است دیگر
حفظ و نگاه داشتن وضدش فراموشی و نسیان است دیگر تعطف و مهربانی و بهم
پیوستن است وضدش قطیعت و جدائی و از هم بریدگی است دیگر قناعت و اندک
ساختن است وضدش حرص و از دل [?] و زیاد طلب کردن است دیگر
مواسات و با همه کس برابر [?] بودن است وضدش منع و باز داشتن است دیگر
مودت و دوستی است وضدش عداوت و دشمنی است دیگر وفا و درستی و صدق
و پیمان است وضدش غدر و فریب و [illegible] و پیمان شکنی است
دیگر طاعت و فرمان بردن است وضدش معصیت و گناه ورزیدن دیگر خضوع
و افتادگی است وضدش تکبر و گردنکشی و از حد برون رفتن است دیگر سلامت
و سلیم خاطر بودن است وضدش بلا است دیگر حب و دوستی است وضدش بغض و کینه
ورزیدن است دیگر صدق و راستی است وضدش کذب و دروغ است دیگر حق و درستی
و راستی است وضدش باطل و بیهودگی است دیگر امانت و درست کاری و استواری
وضدش خیانت و نادرستی دیگر اخلاص است یعنی از روی خلوص نیت عبادت
و طاعت کردن نه از طمع بهشت و خوف دوزخ وضدش شوب است یعنی مشوب
نمودن بطمع و طلب [illegible] است دیگر [illegible] است وضدش
بلادت و کند ذهنی است دیگر فهم است وضدش غباوت و غفلت و عدم [illegible] است
دیگر معرفت و شناسائی است وضدش انکار و ناشناسائی است و دیگر مدارات و نرمی
و نرم رفتاری است وضدش مکاشفت و از هم پرده افکندن است دیگر سلامت غیب است

یعنی [?]

و بردباری ضدش
شتاب است [?]

نیز چنین دو عیب مردمان نگفتن [?] و ناپسندیده نگفتن نیز مردم را از گزند
الهی سالم یافتن وضدش مکاره است نیز ضد او [?] تجسس و تفحص [?] نمودن و در
عیب او نوشتن [?] و هم چنین و دیگر کتمان است نیز کتمان عیب
و اسرار مردمان و کتمان عیبهای [?] نمودن وضدش فاش نمودن است نیز فاش کردن عیوب و راز
کسان و عیبهای احوال ایشان برای [?] دیگران نمودن دیگر صلوة و نماز است نیز محافظت
بر اوقات و آداب آن وضدش ضایع نمودن همه شرایط آن است دیگر صوم و روزه
است وضدش افطار و شکستن آن است دیگر جهاد و کوشش در دفع اعدای دین است
وضدش نکول و امتناع است دیگر حج بیت الله و [illegible] شوق و [illegible] است
وضد آن نبذ میثاق نیز دل از پشت افکندن و [illegible] آن عهد و میثاق
و ضد [illegible] روز [illegible] الله [illegible] دیگر [illegible]
و [illegible] است وضدش نمیمه و سخن چینی و [illegible] است دیگر [illegible]
با مردم [illegible] است وضدش عقوق و [illegible] الحکم دیگر حقیقت و درستی
است وضدش ریا [illegible] و بر خلاف [illegible] است دیگر [illegible]
[illegible] پسندیده است وضدش منکر و [illegible] است و دیگر [illegible] از [illegible]
داشتن است وضدش [illegible] است و دیگر تقیه [illegible] پوشیدن
اسرار از غیر است وضدش اذاعه و فاش کردن اسرار [illegible] است دیگر [illegible]
دادن [illegible] است وضدش حمیت و خود [illegible] بر دیگران مقدم داشتن است
و دیگر [illegible] دیگر [illegible] است وضدش [illegible] دینی
و [illegible] کار [illegible] است و دیگر [illegible] است وضدش [illegible]
دیگر حیا و آزرم داشتن است وضدش خلع [illegible] است و دیگر [illegible]
وسط [illegible] داشتن و [illegible] است وضدش عدوان و [illegible] از حق [illegible] است
و دیگر راحت [illegible] است وضدش تعب [illegible] است دیگر سهولت [illegible] کار [illegible]
دشوار [illegible] وضدش صعوبت و سختی است و دیگر برکت [illegible] وضدش
محق [illegible] است و دیگر عافیت و سلامت [illegible] است وضدش بلا [illegible]
[illegible] است و دیگر قوام و [illegible] است [illegible]

ملکا شده و مخالفت در فرو خواهی متابعت دنیا است دیگر ملک وعمل نکو و بیم و حذر از امور
قبیح است وضد آن هوا و متابعت نفس اماره است و دیگر وقار و تمکین و ثبات است وضد آن
خفت و سبکی است دیگر سعادت و نیک بختی است وضد آن شقاوت و بدبختی است و دیگر توبه
و بازگشت از معاصی است وضد آن اصرار و کوشش در معصیت و گناه است و دیگر استغفار
و طلب آمرزش از گناهان نمودن است وضد آن غرور و بی باکی در ارتکاب گناهان است و دیگر
محافظت و مواظبت نمودن و غفلت نورزیدن از نماز است وضد آن تهاون و سستی است
و دیگر دعا و خواندن و طلب حاجت از قاضی الحاجات است وضد آن استنکاف و خودداری
از خواندن است و دیگر نشاط و تازگی و آمادگی در امور است وضد آن کسل و کندی
و تنبلی است و دیگر فرح و شادی به نعمات الهی و تقدیرات ایزدی است وضد آن حزن و اندوه است
و دیگر الفت و مودت و اتصال است وضد آن فرقت و جدائی و انفصال است و دیگر سخاوت
و بخشش است وضد آن بخل و خست و شدت امساک است فلا تجتمع هذه الخصال
كلها من اجناد العقل الا في نبي او وصي نبي او مؤمن امتحن الله
قلبه للايمان واما سائر ذلك من موالينا فان احدهم لا يخلو من
ان يكون فيه بعض هذه الجنود حتى يستكمل وينقى من جنود الجهل فعند
ذلك يكون في الدرجة العليا مع الانبياء والاوصياء عليهم السلام
وانما يدرك الفوز بمعرفة العقل وجنوده ومجانبة الجهل وجنوده
وفقنا الله واياكم لطاعته ومرضاته این خصال سعادت که از جنود عقل است
تمامت آن جمع در نفس پیغمبری و وصی پیغمبری یا بنده مؤمنی که خدا دل او را برای ایمان
امتحان فرموده جمع شود اما سایر دیگران از موالی و دوستان ما هیچ یک از ایشان از این
خالی نیست که در او بعضی از این جنود و خصال حمیده موجود نشود تا بمقام کمال رسید از
جنود جهل و غبار را از آینه قلبش پاک کند و نجات یابد در درجه و رتبه بلند و مقام
و منزل رفیع وارجمند با پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام اندر شوند و بوسیله فوز
و فیروزی و کامیابی بمعرفت عقل و جنود آن و دوری از جهل و جنود آن است خداوند
تعالی ما و شما را برای طاعت او و دریافت مرضات و فرمان خود موفق بداند و معلوم باد
عنوان جنود عقل و جهل را آموزگاری و شد که خلق حسنه و سیئه است مطلقا تمام

الفاظ [illegible]

صفات پسندیده و مطیع فرمان ... و موجب انتظام امور دین و دنیا و معاد و معاش است
خواهی که خواه ... موافق عقل ... و ... است و اگر بر خلاف آن ... بود
عقل و معقول ... عقل حاکم ... و ... شکل ... جنود ... امور
... نفس ... و وساوس شیطانی ... ظلمت است ... او ... عقل
و ... بعقل ... است ... آن ... حمیده ... نیکو ... است
که ... اخلاق نیکو ... ترتیب ... گشته ... که ... سعد
... که ... کامل ... و ... در ... و اکثر ... نیکو
عازم ... جمیع ... در عمل ... و کتب ...
نیز ... مسطور است و ... مذکور شده است جنود عقل ... بیک
خصلت ... و ... که ... آن ... و نیز ...
بایستی ... است از ... لفظ ... و ... رقم ...
و این ... از جانب ... بعضی ...
... عقل ... جهل ... سابقه ... جهل ...
... دعوت ... اگر ... نفس ... موفقه ...
از جهل ... ترکیب ... و ... جهل ... از آنکه ...
... ابلیس ... ارباب عقول ... از ... عظام ... که در ... خلق
... است و ... و ... معارضه ... آدم ...
و ابلیس ... تمرد ... نمود ... ابلیس ...
... مسطور ... جمیع ... در ... و ... پیغمبر
... این ... جنود عقل و جهل ... و این ... ارباب
... از ... عقل ... از ... عقل ...
... خیر ... ابلیس ... و شر ... در مقابل
وضد عقل است ... خیر و شر ... عقل و جهل ... خیر و شر
... و تمام جنود و اوصاف عقل و جهل ... از عقل و جهل مذکور شده
... از آن است ... از ... و ... خیر و شر ...

توضیح ... [illegible]

ومقصود از تصدیق وجود او در خبر مذکور است که از قرائت مراد نیز دیگر است
تخصیص هم شود لفظ ایمان را در این خبر وارد است بلکه متعلق با هو لازم است
ولفظ تصدیق با بلکه متعلق تعریف است که راجع بمعنی دیگر است باجمال و تفصیل قابل
شود با هیچکدام ایمان تصدیق اجمالی است بلکه معنی مع العمد آنرا ذکر
و تصدیق اذعان و اعتراف بتفاصیل آنست و معنی عدل که در خبر وارد است
یعنی توسط در جمیع امور میان افراط و تفریط است یا معنی مروت عدل که در خبر وارد است
معنی عدل توسط است ولفظ رضا که در خبر وارد است معنی رضا بقضا مراد ولفظ
طمع یعنی که تکرار در باب رجا نیز و معنی که در رجاء امور اخروی مقصود
داشته باشد و طمع بفواید دنیویه را که بگذارد از آن اتفاق است راجع بمعنی
و طمع در خبر را مرتفع از اتفاق است مراد از طمع این است که
در دست مردم است طمع داشته باشد و قطع از جود همه نمود و خویش
معنی یعنی که در واقع و رحمت که در خبر وارد است یکی از مراتب دین
معنی که در مسطور است آنکه حالت و مراد برحمت ثمره و فایده آن
باشد که در کتاب ... و حال حذر و اتیح قوه است که در شرح خطبه
حذر و اتیح سوخت نوشته لذا معنی طلب غیره و استیلاء ولفظ فهم
در خبر مسطور است مراد از آن حالتی است در نفس که مقتضی سرعت ادراک امور
و علم بدقایق است مراد اصل ادراک سریع و تنا یعنی در کلم عالیه خصوص امور
تا غایت علم است و مقصود از بهشت منع نطق و فرج است از محرمات و شبهات
و مقامات که تفتیش و هموم و بلاء لایت تر خوب در ادراک ب محرمات ولفظ
استسلام معنی انقیاد و خاضعیه است که در حضرت پروردگار در همه امور و نهایت
ولفظ تسلیم در این خبر بمعنی انقیاد اوامر و نواهی ائمه حق علیهم السلام است
و در لغة بمعنی تسلیم کلمه شک است و در این موقع مراد به تسلیم اذعان و اقرار
بانچه از انبیاء و ائمه علیهم السلام وارد است بلکه قبول این معنی از ادراک
و مراد به غنی که در خبر وارد است غنای نفس و استغناء از خلق است که نتوانی
بمال هم از حال غالب با ملک و قدرت فقر و حاجت مردمان و خوشحالی

در امور است ونهی سهو عبارت از زوال صورتیست که از مدرکه نه حافظه از آن امر
در مقام تذکر نیز بعضی از جهات از حافظه است اطلاق شود و نهی نسیان عبارت است
از زوال صورتیست که از حافظه بمنزله اطلاق شود در برابر حفظ و مقصود از سهو اینجا
این است که مراد از دین و احکام مذهب بطوریکه سهو در آن باشد و سلامت یعنی
برائت از جمیع آنچه ... از عیوب و آفات است و نقص عاقل بهر فرقی که از
لذت آن ... طریق کاتب نوشته سالها گفتی چاهی ... فطرت
ملک ... فراز ... که از آنجا بخود ... بکجا و آن مرضی خلایق فردی است
و شیخ ... القباله ... نیز لفظ سلامت معنی سالم ... گفتی عاشق
... که در همه امور ... مسلمان از دست و زبان سالم باشد
و مقصود ... ابتلاء مردمان است بآن دنیا معنی فرع ... فرود ... آن
و مراد بصلوة که در این خبر وارد است معنی فضلت برآن و بر اوقات و آداب آن و
حدود افضل است بشرایط و آداب و اوقات و فضیلت آن است ولفظ حقیقت عبارت از
مقدم داشتن نفس خود است بر غیر خود و هر چند آن غیر سزاوارتر بتقدیم باشد
و هم چنین قومی اقارب و ... که برادران ... برابر علاوه بر حق ...
و ... از جمیع ... بعضی ... معنی قلت ... و اگر ... بعضی
طمع ... و این معنی ... شرع ... و مقصود از جهت ... است
در دنیا ... موجب ... و ... نه ... جهت دنیا ... فقط و معنی
برکت ثبات و زیادت و نمو است معنی ثبات بر حق و سرعت در ازدیاد
خیر است محقق معنی تقلید از این امور است و نیز معنی نقصان و ... و معنی
استعمال برکت در ... و ... از ... در امور دنیویه ... عاقل از آن ... است
معادی در آن است که ... و در ... است تعجیل ... از اطراف
ترقی و ترفع و تقاعد ... فراهم ... جایی ... تصدی از آن
را اراده ... و ... لاجرم ... در حالت ... و زوال
ذکر و ... و لفظ عفت ... در این ... معنی عفت و رستن از
ذنوب و عیوب و ... گفتی عاقل ... لئن شکرتم لازیدنکم ...

و با این همه حقیقت کلمات را ندیده و به نیرنگ افکنده همه خود بولهوسی نفس و فرار و فرزند
نخست و بقای آن را که بود درگذشته رفتار طلب میانه نگنج جامع یعنی ظاهر گوران نعمت
و آن اعمال و اخلاق که موجب زوال جان است و ادراک را به امور بی‌ثمر بیهوده
مشغول کرده فهم دانسته که زوال دنیا نعمت بود فرا نگه و منع است
و این لفظ نیز در این حدیث از کثرت بهجت و مکاشفه در این خبر وارد
بر غیر مبالغه در فرزند و دلسازی غیر کفش لباس دنیا مشترک از فقر و حاجت محض
با هم دنیا و جمال دنیا بوده و نقل از آن توسط در اتفاق و ترک کلی و تبذیر
و در این دنیا منع مکاشفه و مغالبه در کثرت اتفاق و همچنین در الفاظ
این حدیث اکثر در ترتیب بعض کلمات آن بر حسب نسخ مختلفه قرار و اختلاف است والله اعلم
دهم در کتاب تحف العقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که شمعون بن لاوی
شمعون بن لاوی بن یهودا از حواریان حضرت عیسی علیه السلام به آن حضرت از اقسام
از شعب عقل و لطیفه و حکم عقل و آنچه از آن منشعب میشود و آنچه منشعب میشود سؤال
کرد و عرض نمود طوایف عقل بودند برای من توصیف فرما تا جمیع را بدانم آنگاه
رسول خدا در جواب فرمود عقل عقالی است از جهل و نفس مانند بدترین حیوانات است پس
کفر بود از تو جهل و نفس مانند خبیث ترین حیوانات است و اگر نفس را رها کنی تو
عقال نکنی و ترک نکنی همواره نفس در قوام بود و آن تو بیند هرگز سرکشی و بیراهه رود
پس عقل عقالی است از جهل و خدا و راه عقل بود و برد و فرمود پس از او
و عقل اقرار آورد آنگاه فرمود اقبل فاقبل پس فرمود ادبر فادبر ...
و فرمود قسم به عزت و جلال که هیچ خلقی را از تو عظیم تر و فرمانبردارتر نیافریدم
بدایت کنم و به تو اعادت جمیع خواهد از برای تو ثواب و عقاب بود پس از عقل
منشعب شد حلم و از حلم علم و از علم رشد و از رشد عفاف و از عفاف صیانت
و از صیانت حیاء و از حیاء رزانت و از رزانت مداومت بر خیر و از مداومت بر
خیر کراهیت شر و از کراهت شر طاعت ناصح و این ده صنف از انواع خیر
و برای هر یکی از این ده صنف ده نوع است آنگاه بیان آن انواع و معانی
و خواص و خصایص آن بیان حضرت فرمود و آن تمام حدیث طولانی است و در این [illegible]

یازدهم چهار

بیان چهار موعظه از حضرت صادق علیه السلام از
اخبار عظام علیهم السلام تورات و به اخبار حضرت آدم علیه السلام

و در حدیث هم کتاب تحف العقول از یعقوب بن شعیب منقول است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
شنیدم میفرمود اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَوْحیٰ اِلیٰ آدَمَ اِنّی جامِعٌ لَکَ الْکَلامَ فی اَرْبَعِ کَلِماتٍ
قالَ یا رَبِّ وَما هُنَّ قالَ واحِدَةٌ لی وَواحِدَةٌ لَکَ وَواحِدَةٌ فیما بَیْنی وَبَیْنَکَ
وَواحِدَةٌ فیما بَیْنَکَ وَبَیْنَ النّاسِ قالَ یا رَبِّ بَیِّنْهُنَّ لی حَتّیٰ اَعْمَلَ بِهِنَّ قالَ اَمَّا الَّتی
لی فَتَعْبُدُنی لا تُشْرِکُ بی شَیْئاً وَاَمَّا الَّتی لَکَ فَاَجْزیکَ بِعَمَلِکَ اَحْوَجَ ما تَکُونُ
اِلَیْهِ وَاَمَّا الَّتی بَیْنی وَبَیْنَکَ فَعَلَیْکَ الدُّعاءُ وَعَلَیَّ الْاِجابَةُ وَاَمَّا الَّتی بَیْنَکَ وَ
بَیْنَ النّاسِ فَتَرْضیٰ لِلنّاسِ ما تَرْضیٰ لِنَفْسِکَ یعنی بدرستیکه خداوند عز و جل به آدم صلوات الله علیه
وحی فرستاد که من کلام را جمع کرده‌ام از برای تو در چهار کلمه و من از تو جمع کرده‌ام سخنی که فهم آن را به هم کنم سخنی و بود
حق را چهار کلمه فرمود یکی از برای من و یکی از برای تو و یکی در میان من و تو است و یکی در
میان تو و میان مردمان است عرض کرد پروردگارا این کلمات را از برای من بیان کن تا به آنها عمل
کنم فرمود اما آنکه از برای من است این است که مرا پرستش نمایی و هیچ چیز را با من شریک نسازی و اما
آن کلمه که مخصوص به تو است این است که جزا میدهم ترا عمل تو را در وقتی که محتاج‌ترین
تو باشی و اما آن کلمه که میان من و تو است آن است که از تو دعا و از من اجابت و اما آن
کلمه که در میان تو و میان مردمان است آن است که بپسندی از برای مردمان آنچه را که از برای خود میپسندی و از برای ایشان
نپسندی آنچه از برای خود نمی‌پسندی ...
حروف کثیر الجمع در این چهار عنوان منحصر است تمامت خیر دنیا و عقبی و شرافت دنیا و عقبی
مشتمل بر آن و مع کلمه الملوک ملوک الکلام بود در ابواب خصوصاً مالک الملوک و خلاق الآفاق
دیگر در کتاب معالم العبر است که از مفضل از حضرت ابی عبدالله روایت کرده که خدا وحی فرمود به
آدم علیه السلام و در تورات که ما اعْتَصَمَ بی عَبْدٌ مِنْ عِبادی دُونَ اَحَدٍ مِنْ خَلْقی عَرَفْتُ
ذٰلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ ثُمَّ تَکیدُهُ السَّماواتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فیهِنَّ اِلّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ
مِنْ بَیْنِهِنَّ وَما اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبادی بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقی عَرَفْتُ ذٰلِکَ مِنْ نِیَّتِهِ
اِلّا قَطَعْتُ اَسْبابَ السَّماواتِ مِنْ یَدَیْهِ وَاَسَخْتُ الْاَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ اُبالِ
بِاَیِّ وادٍ هَلَکَ یعنی هیچ بنده از بندگان من پناه نبرد به من و در کارهای خود دست از غیر من کشید

از مخلوق فهم عقل نموده و بینه دارند و فرمایش ... [illegible] ... دانم دارای
یعنی تمام آنها در زمین و ساکنان آن بکنند و ... [illegible] ... برا اولاد
الحیوة ... [illegible] ... از مخلوق فهم عقل و اقتدار دارند
داشته ... [illegible] ... در قطع نام در زمین
... [illegible] ... حفاظت و عنایت الهی

وحی خدا به موسی علیه السلام

ذکر موعظه از موسی بن عمران علیه السلام

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

در کتاب ... [illegible] ... از حضرت صادق علیه السلام
كان فيما ناجى الله عز وجل به موسى بن عمران عليه السلام أن قال له يا ابن عمران كذب
من زعم أنه يحبني فإذا جنه الليل نام عني أليس كل محب يحب خلوة حبيبه
ها أنا ذا يا ابن عمران مطلع على أحبائي إذا جنهم الليل حولت أبصارهم من
قلوبهم ومثلت عقوبتي بين أعينهم يخاطبوني عن المشاهدة ويكلموني عن الحضور
يا ابن عمران هب لي من قلبك الخشوع ومن بدنك الخضوع ومن عينيك
الدموع في ظلم الليل وادعني فإنك تجدني قريبا مجيبا ... [illegible] ...
عز و جل به موسی بن عمران علیه السلام فرمود ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... خشوع ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت صادق علیه السلام فرمود كان فيما ناجى الله

عز و جل

وحی خدا به موسی علیه السلام

عز وجل إلى موسى بن عمران عليه السلام يا موسى كن خلق الثوب نقي القلب حلس البيت
مصباح الليل تعرف في أهل السماء وتخفى على أهل الأرض يا موسى إياك
واللجاجة ولا تكن من المشائين في غير حاجة ولا تضحك من غير عجب و
ابك على خطيئتك يا ابن عمران ... [illegible] ... عز و جل به موسی بن عمران
علیه السلام فرمود ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... عمران ... [illegible] ...
در کتاب ... [illegible] ... قال أوحى الله
تبارك وتعالى إلى موسى عليه السلام لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكري على كل
حال فإن كثرة المال تنسي الذنوب وترك ذكري يقسي القلوب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... فرمود قال الله عز وجل
لموسى عليه السلام أكثر ذكري بالليل والنهار وكن عند ذكري خاشعا وعند
بلائي صابرا واطمئن عند ذكري واعبدني ولا تشرك بي شيئا إلي المصير
يا موسى اجعلني ذخرك وضع عندي كنزك من الباقيات الصالحات ...

وحی خدا به موسی علیه السلام

وحی خدا به موسی

عز و جل بموسی علیه السلام خطاب فرمود در روز شب بعض بسیار باشی و بعض بیدار و تو شب بیدار تو شور
فاسخ و بعض بیدار بی متبلا شدن خدا بر و در آنکه فرا داده اند و مطمئن نبود و
بر شی کی و بعضی بود بر آن از زواد مصیر تمامت آن دنیا که بعضی زنجیر سوار موسی
بود ذخیره بود بر دادن و گنجی خود بود از باقیات صالحات ذخیره عمر تو
بگذار و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت از خدای عز و جل بموسی
علیه السلام فرمود اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم واكثر ذكري بالليل والنهار
ولا تتبع الخطيئة في معدنها فتندم فان الخطيئة موعد اهل النار یعنی
خود را آنچه در دل است بگردان تا سالم باشی و بسیار بجا آور مرا یاد کن و بسیار در شب
و روز و از آن بگردان و خطیئت و گناه بود در معدن خود باشی پس بسیار خطیئت موعد
اهل نار است و نیز در آن کتاب از حضرت روایت
در جمله مناجات حضرت حق فرمود بموسی علیه السلام این بود یا موسی لا تنسني
على كل حال فان نسياني يميت القلوب ای موسی بهر حالت مرا فراموش
مکن چه فراموشی کردن موجب مردن دل است و نیز در آن کتاب از حضرت
ابو جعفر علیه السلام روایت است که مناجات الاعلیم قال موسى بن عمران
عليه السلام يا رب من اهلك الذين تظلهم في ظل عرشك يوم لا ظل
الا ظلك قال فاوحى الله اليه الطاهرة قلوبهم والتربة ايديهم الذين
يذكرون جلالي اذا ذكروا ربهم الذين يكتفون بطاعتي كما يكتفي الصبي
الصغير باللبن الذين يأوون الى مساجدي كما تأوي النسور الى
اوكارها والذين يغضبون لمحارمي اذا استحلت مثل النمر اذا حرد
موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد پروردگارا کدام بندگان اهل تو اند
آن روز در سایه عرش تو نشینند در آن روز که سایه ای جز رحمت تو نباشد
خدای تعالی بموسی وحی فرمود آنان هستند که قلوب ایشان پاک و دستهای ایشان
از اموال دنیا تهی است آنانکه چون یاد خدا کنند جلال مرا یاد کنند
آنانکه بطاعت من اکتفا کنند چنانکه طفل کوچک به شیر اکتفا کند آنانکه به مساجد
من ماوی گیرند چنانکه کرکس به آشیانه خود و آنانکه چون حرام مرا
حلال شمارند خشم گیرند مانند پلنگ

ثمره حربت

ثمره حربت و حرام بود و چنانکه غضبناک شود مانند پلنگ خشمناک گردد جواب
قابوس یکی حرد بروزن جرس بمعنی خشمناک شدن و غضب است و خرد آنکه قریب
از تازیانه خود فانهم اقم حرف که لفظ در اصل مصدر است که بمعنی فاعل کلمه است
از کثرت عیب و غضب در وقت دیدن محرمات حق تعالی و نیز در کتاب مذکور از حضرت امام
زین العابدین روایت است که مطلوب است و نیز در عالم العبر از حمزة بن حمران از
حضرت صادق علیه السلام مسطور است که خداوند تعالی بموسی صلوات الرحمن فرمود انه
ما تقرب الي عبد بشيء احب الي من ثلاث خصال فقال موسى وما هي يا
رب قال الزهد في الدنيا والورع عن محارمي والبكاء من خشيتي فقال
موسى فما لمن صنع ذا فقال اما الزاهدون في الدنيا فاحكمهم في الجنة
واما الورعون عن محارمي فاني افتش الناس ولا افتشهم واما البكاؤون
من خشيتي ففي الرفيق الاعلى لا يشركهم فيه احد یعنی هیچ چیز
نزدیک نمی‌شود بنده بمن از خصلت محبوب‌تر پس موسی عرض کرد پروردگارا آن
خصال ثلاثه چیست فرمود زهد و عدم رغبت در دنیا و پرهیز از گناهان من
و گریستن از ترس من موسی عرض کرد جزای کسی که این سه خصلت را بجا آورد
چیست فرمود زاهدان را حکم بهشت دهم و حاکم بر آنها خواهم نمود
جماعتی که از ارتکاب محرمات من خودداری نمایند حساب آنها را نمی کنم
مردمان را تفتیش کنم و آنان را حساب نکنم و گریه کنندگان از خوف من را
در رفیق اعلی باشند که کسی با ایشان شریک نباشد و این سه چیز که
در این حدیث دو کلمات شریفه تعلق حضرت حق است بر نسبت مخلوق
عاجز ذلیل ظاهر است که گناهی نسبت رحمت و لطف خود بوده است
از جمله فواید و خصوصیات دنیا و آخرت است اول زهد در دنیا که از جمله صفات
معنوی و انتقال کلام و مذمومیت دنیا است این را از انسان تهذیب نفس و اخلاق
حسنه و خصوصیت وطلب رضا حق جستن است و بتحقیق نفس
و کسی که از رغبت بدنیا عدم رغبت و دنیا را رها کند خدا هر چه در آسمانها
و الارض است بنده حقیقی و آزاد است او و محبت خدا در دل او است

و بعضی دیگر گرفتن از مردم حضرت امیر بنیز مرویست که حقیقة تفقر و حصول معرفت داخل در انواع مفقود چرا که بترسیم که در تقاضای الوهیت و عظمت خداوند متعال [illegible]
دهست [illegible] بدون [illegible] تر تنه و ترسیدن لو بر این مفقود [illegible]
تقیة و دلایل [illegible] و [illegible] احوال و عدم [illegible] و طمع در احوال
دیگر [illegible] و اکثر بسیم عوالم [illegible] و تفاوت و [illegible]
و اختلاف [illegible] قوام [illegible] از اینجا [illegible] بدون [illegible]
کاهش عقل و نقصان توان است [illegible] بجای آن [illegible]
راجع است [illegible] بدیگران [illegible] نیز [illegible] مامور
و با نیت [illegible] مامور
[illegible] اوامر و نواهی [illegible] و عادت [illegible]
[illegible] مربوط است [illegible] احکام شرعیه و قوانین و اوامر و نواهی الهیة بود
[illegible] واضح [illegible] و معلوم [illegible]
خداوند [illegible] از کتاب زبور از [illegible] از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام مرویست قال اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] کذلک تخرج من [illegible] المعروف الی [illegible] السوء [illegible]
موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] و قصص الانبیاء علیهم السلام
از ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام مرویست [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] لا ترکن الی الدنیا رکون الظالمین
ورکون من اتخذها ابا وامّا یا موسی لو وکلتک الی نفسک تنظر لها لغلب
علیک حبّ الدنیا وزهرتها یا موسی نافس فی الخیر اهله واستبقهم الیه
فانّ الخیر کاسمه واترک من الدنیا ما بک الغنی عنه ولا تنظر عینک
الی کلّ مفتون بها وموکول الی نفسه واعلم انّ کلّ فتنة بدؤها حبّ
الدنیا ولا تغبطنّ احدا بطاعة الناس له واتباعهم ایّاه علی غیر الحقّ
فهو هلاک له ولمن اتّبعه [illegible] و ترک آن [illegible]

وضع [illegible]

وضع [illegible] علیه السلام

تمکاران

تمکاران و [illegible] آنکه [illegible] دنیا [illegible] فرزند خود
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] و نعمتهای [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] بر [illegible]
و [illegible] دنیا است [illegible]
[illegible] غبطه [illegible]
[illegible]
[illegible] موجب هلاکت او [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خیر [illegible] اصل [illegible]
آن دلالت بر [illegible] در عرف و شرع از [illegible] بر آن اطلاق [illegible]
خیر [illegible]
[illegible] لفظ [illegible]
[illegible] در این [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] الخیر ینفع فی الآخرة [illegible] الذکر فی الدنیا [illegible]
[illegible] لفظ خیر [illegible]
لفظ [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز در [illegible] از حضرت [illegible] علیه
[illegible] در توریة مکتوب است یا ابن آدم تفرّغ لعبادتی املأ قلبک غنی
وان لا تفرّغ لعبادتی املأ قلبک شغلا بالدنیا ثمّ لا اسدّ فاقتک واکلک
الی طلبها [illegible] از امور [illegible] اشتغالات [illegible]

[illegible] کلمات [illegible]

وصف دنیا

بعد سه چیز یاد دارد و شفاعت ... حق تعالی از خوف خود آگنده دارم و اگر از عبادت
تفرغ نخواهی حق تعالی از اشتغال بپوشد تو را پر کنم و از آن پس فاقه و فقر ترا
نگاهم و تو طلب دنیا باز دارم و دیگر در آن کتاب کافی از حفص بن غیاث از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت است قال في مناجاة موسى علیه السلام یا موسی
ان الدنیا دار عقوبة عاقبت فیها آدم علیه السلام عند خطیئته وجعلتها ملعونة
ملعون ما فیها الا ما كان فیها لي یا موسی ان عبادي الصالحين زهدوا
في الدنيا بقدر علمهم وسائر الخلق رغبوا فيها بقدر جهلهم وما من احد
عظمها فقرت عينه فيها ولم يحقرها احد الا انتفع بها یعنی در مناجات موسی
علیه السلام است ای موسی بدرستیکه دنیا خانه عقوبت است و در آن عقوبت کردم آدم
علیه السلام را هنگامی که از او خطیئت [illegible] صادر شد و گردانیدم دنیا را
ملعون و مطرود [illegible] هر چه در آن است ملعون است مگر آنچه در آن برای من باشد ای موسی
بندگان صالح من باندازه علم خود در دنیا زاهد شده‌اند و سایر خلق در آن رغبت
نموده‌اند [illegible] و هیچکس نیست که دنیا را بزرگ شمارد و از آن [illegible] و هیچکس حقیر
نشمارد دنیا را مگر آنکه [illegible]

چهار کلمات توریة

دیگر در [illegible] بحار الانوار از [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
قال في التوراة اربع مكتوبات واربع الى جانبهن من اصبح على الدنيا
حزينا اصبح على ربه ساخطا ومن شكى مصيبة نزلت به فانما يشكو ربه
ومن اتى غنيا فتضعضع له لشيء يصيبه منه ذهب ثلثا دينه ومن
دخل من هذه الامة النار ممن قرأ القرآن فهو ممن يتخذ آيات الله
هزوا والاربعة التي الى جانبهن كما تدين تدان ومن ملك استأثر ومن
لم يستشر ندم والفقر هو الموت الاكبر یعنی در تورات چهار خبر نوشته
و پهلوی آن چهار کلمه [illegible] هر که بامداد کند و بر امور دنیویه [illegible]
اندوهناک باشد در آن صبح بامداد کرده است بر پروردگار خود خشمناک و ساخط و هر که
از مصیبتی [illegible] شکایت کند [illegible] از پروردگار خود شکایت کرده است و هر که بنزد
توانگری [illegible] از دنیای او [illegible] تضعضع و فروتنی کند دو ثلث

دینش رفته است

دینش رفته است و هر که از این امت [illegible] قرآن بخواند و بجهنم رود از کسانی است
که آیات [illegible] بسخریه و افسوس گرفته‌اند و آن چهار کلمه [illegible]
[illegible] جزا [illegible] و هر که [illegible] مالک شود [illegible]
بزرگی [illegible] و هر که مشورت نکند پشیمان شود و فقر [illegible]
مرگ اکبر و موت بزرگتر است [illegible] چنانچه در کتب [illegible] مذکور شد

وصف احوال داود علیه السلام

باب در بیان موعظه از حضرت داود
علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام [illegible]

در کتاب معالم العبر از یونس بن ظبیان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
[illegible] داود علیه السلام [illegible] فقال يا داود ما لي اراك وحدانيا قال هجرت
الناس وهجروني فيك قال فما لي اراك ساكتا قال خشيتك اسكتتني
قال فما لي اراك نصبا قال حبك انصبني قال فما لي اراك فقيرا وقد
افدتك قال القيام بحقك افقرني قال فما لي اراك متذللا قال عظيم
جلالك الذي لا يوصف ذللني وحق ذلك لك يا سيدي قال الله جل
جلاله فابشر بالفضل مني فلك ما تحب يوم تلقاني خالط الناس
وخالقهم باخلاقهم وزايلهم في اعمالهم تنل ما تريد مني يوم القيمة
[illegible] عظمت [illegible] مردمان [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] داود علیه السلام عظمت [illegible] ترا
[illegible] عظمت [illegible]
[illegible] عظمت [illegible]
[illegible] عظمت
[illegible] و ذلت [illegible]
[illegible] حق [illegible] وقت [illegible]
[illegible] جلاله [illegible]
و [illegible] توبت [illegible] در آن [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] دنیا [illegible]

روز قیامت از تو نخواهد و نیز از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خداوند عز و جل بسوی داود
علیه السلام وحی نمود یا داود بی فافرح و بذکری فتلذذ و بمناجاتی فتنعم
فعن قلیل اخلی الدار من الفاسقین و اجعل لعنتی علی الظالمین
ای داود بمن شاد باش و بیاد من لذت یاب و بمناجات من تنعم نما
که عن قریب خانه دنیا را از فاسقان خالی کنم و لعنت خود را بر ظالمان
مقرر میگردانم و نیز در مکارم الاخلاق از حضرت صادق علیه السلام منقول است
و از ابو امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که اوحی الله
عز و جل الی داود علیه السلام یا داود کما لا تضیق الشمس علی من جلس
فیها کذلک لا تضیق رحمتی علی من دخل فیها و کما لا تضر الطیرة من
لا یتطیر منها کذلک لا ینجو من الفتنة المتطیرون و کما ان اقرب الناس منی
یوم القیمة المتواضعون کذلک ابعد الناس منی یوم القیمة المتکبرون
خداوند عز و جل بداود وحی فرستاد که ای داود چنانچه تنگ نمیگردد آفتاب بر کسی که در آن نشیند
هم چنین تنگ نمیگردد رحمت من بر کسیکه داخل آن شود و چنانچه ضرر نمیرساند فال بد
و چنانچه [illegible] بکسی که فال بد نزند و تطیر نکند [illegible]
نمیشوند مردم متطیر از فتنه که به ایشان میرسد و چنانچه نزدیکترین مردمان در روز قیامت بمن
آنهایند که تواضع و فروتنی کنند همچنین دورترین مردمان در روز
قیامت از رحمت الهی متکبرانند و نیز در آن کتاب از عبد الرحمن
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت است که خدای عز و جل بداود علیه السلام وحی فرمود
ان العبد من عبادی لیاتینی بالحسنة فابیحه جنتی فقال داود علیه السلام
و ما تلک الحسنة قال یدخل علی عبدی المؤمن سرورا و لو بتمرة فقال
داود علیه السلام حق لمن عرفک ان لا یقطع رجاءه منک بدرستیکه بنده از بندگان
من حسنه بکند که [illegible] حضرت داود پرسید که آن حسنه چیست فرمود که
[illegible] فرمود که داخل گرداند بر بنده مؤمن
سروری و لو بدادن یک خرما پس داود علیه السلام گفت سزاوار است
برای کسیکه ترا بشناسد که امید خود را از تو قطع نکند و نیز در آن کتاب از حضرت صادق
علیه السلام

وحی خدا بداود علیه السلام

وحی خدا بداود

وحی خدا بداود

نصیحت داود علیه السلام

علیه السلام منقول است که داود قال لسلیمان علیهما السلام یا بنی ایاک و کثرة الضحک
فان کثرة الضحک تترک العبد حقیرا یوم القیمة یا بنی علیک بطول الصمت الا من
خیر فان الندامة علی طول الصمت مرة واحدة خیر من الندامة علی کثرة الکلام
مرات یا بنی لو ان الکلام من فضة لکان ینبغی للصمت ان یکون من ذهب یعنی
حضرت داود بسلیمان علیهما السلام فرمود که ای فرزند پرهیز کن از خنده بسیار که خنده
بسیار بنده را در روز قیامت حقیر و کوچک میگرداند ای فرزند بر تو باد بسیار خاموشی مگر در
سخن خیر چه یک دفعه پشیمانی بر طول خاموشی بهتر است از آنکه بسیار پشیمان شوی بر کثرت کلام مرات عدیده
ای فرزند اگر سخن از نقره باشد خاموشی از طلا باید باشد
و نیز در آن کتاب از حضرت صادق از حضرت امیر علیهما السلام مرویست که
حکمة ال داود یا ابن آدم کیف تتکلم بالهدی و انت لا تفیق عن الردی یا ابن آدم
اصبح قلبک قاسیا و لعظمة الله ناسیا فلو کنت بالله عالما و بعظمته عارفا لم تزل منه
خائفا و لوعده راجیا ویحک کیف لا تذکر لحدک و انفرادک فیه وحدک یعنی از حکمت
آل داود علیه السلام است ای پسر آدم چگونه سخن میکنی براه هدایت و حال آنکه تو بهوش نمیآئی از هلاکت و رد
ای فرزند آدم دل تو سخت شده است و عظمت خدا را فراموش کرده اگر ترا معرفت بخدا
و عظمت او میبود همیشه از او میترسیدی و بوعده او
امیدوار میبودی وای بر تو چگونه یاد نمیکنی قبر خود را و تنهائی خود را در آن
رحمت بر تو چگونه از قبر و تنها بودن در آن یاد نمیکنی و نیز در آن کتاب
از احمد بن قاسم [illegible] از حضرت جعفر بن محمد از آبای طاهرین خود علیهم السلام
مرویست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که اوحی الله الی داود علیه السلام
یا داود ان العبد لیاتینی بالحسنة یوم القیمة فاحکمه بها فی الجنة قال داود علیه
السلام یا رب و ما هذا العبد الذی یاتیک بالحسنة یوم القیمة فتحکمه بها فی الجنة
قال عبد مؤمن سعی فی حاجة اخیه المسلم احب قضاها قضیت له ام لم تقض
خداوند تبارک و تعالی بداود علیه السلام وحی فرستاد که بدرستیکه بنده در روز قیامت یک حسنه میآورد
و بواسطه آن حسنه او را در بهشت حاکم میسازم داود علیه السلام عرض کرد پروردگارا
کدام بنده است که در روز قیامت حسنه در حضرت تو میآورد و او را در بهشت حاکم میگردانی

کلمات آل داود

وحی خدا بداود علیه السلام

[illegible]

و معلوم نیست که مؤثر بوده در صحبت بعد از مسلم بودن [illegible] و تقصیر آن بوده است [illegible]

با او بعمل نیاید و نیز در آن کتاب از ثمالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که حق تعالی بسوی داود صلوات الله علیه وحی فرستاد ان بلّغ قومك انه ليس من عبد

منهم آمره بطاعتي فيطيعني الا كان حقا علي ان اعينه على طاعتي فان

سألني اعطيته وان دعاني اجبته وان اعتصم بي عصمته وان استكفاني

كفيته وان توكل علي حفظته وان كاده جميع خلقي كدت دونه قوم خود را ابلاغ

کن که هیچ بنده از ایشان نیست که امر کنم او را به طاعت خود پس اطاعت نماید

مگر آنکه بر من حق و لازم است که او را بر طاعت خود اعانت نمایم پس اگر از من چیزی

سؤال نماید عطا کنم و اگر مرا بخواند او را اجابت نمایم و اگر به من اعتصام جوید او را در

پناه عصمت و حمایت خود محفوظ بدارم و اگر از من طلب کفایت نماید او را کفایت

کنم و اگر بر من توکل نماید او را نگاه دارم و اگر تمامی خلق با او مکر و حیله اندیشند

کید ایشان را از او دفع نمایم و نیز در آن کتاب مذکور از یونس بن ظبیان از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود داود علیه السلام فرمود ان العباد تحابّوا

بالألسن وتباغضوا بالقلوب واكلوا العمل للدنيا وابطنوا الغش والدغل

یعنی بندگان به زبان با یکدیگر محبت می‌نمایند و در دل با یکدیگر دشمنی می‌ورزند

و کار را برای دنیا ظاهر می‌کنند و غش و دغل را در باطن پنهان می‌دارند و نیز در

آن کتاب از حلبی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که حق تعالی وحی کرد بسوی داود

علیه السلام ان خلادة بنت اوس بشّرها بالجنة واعلمها انها قرينتك

في الجنة فانطلق اليها فقرع الباب عليها فخرجت وقالت هل نزل فيّ شيء قال

نعم قالت وما هو قال ان الله تعالى اوحى الي واخبرني انك قرينتي وان

ابشّرك بالجنة قالت او يكون اسم وافق اسمي قال انك لانت هي قالت يا

نبي الله ما اكذبك ولا والله ما اعرف من نفسي ما وصفتني به قال داود

عليه السلام اخبريني عن ضميرك وسريرتك ما هو قالت اما هذا فساخبرك

به اخبرك انه لم يصبني وجع قط نزل بي كائنا ما كان ولا نزل ضر بي

وحاجة وجوع كائنا ما كان الا صبرت عليه ولم اسأل الله كشفه عني حتى

يحوّله الله

وصف خلاده علیها السلام

وصف [illegible]

يحوّله الله عني الى العافية والسعة ولم اطلب بها بدلا وشكرت الله عليها وحمدته فقال

داود صلوات الله عليه فبهذا بلغت ما بلغت ثم قال ابو عبد الله صلوات الله عليه وهذا

دين الله الذي ارتضاه للصالحين یعنی خلاده دختر اوس را بشارت ده به بهشت و او را اعلام کن

که در بهشت با تو همسر و زوجه خواهد بود پس داود بسوی او رفت [illegible] در را کوبید خلاده بیرون آمد

و گفت آیا در باب من چیزی نازل شده است فرمود بلی پرسید که آن چیست داود فرمود که

خدا بسوی من وحی فرستاد و خبر داد مرا که تو در بهشت قرین منی و ترا به بهشت بشارت دهم

خلاده گفت شاید کسی دیگر باشد که نامش موافق نام من باشد داود فرمود که توئی آن کس

گفت تکذیب نمی‌کنم ترا ولیکن بخدا سوگند که در نفس خود نمی‌یابم آن صفتی را که تو وصف کردی داود فرمود

ضمیر و سریرت خود را بگو که چگونه است گفت این را خبر میدهم هرگز دردی و المی

بمن نرسید و فقر و حاجتی و گرسنگی رو نداد [illegible] مگر صبر کردم و از خدا نخواستم

که برطرف کند تا آنکه خود آن را به عافیت و وسعت بدل کرد و بدل آن را طلب

نکردم و شکر و حمد خدا بر آن بجا آوردم داود فرمود که بهمین سبب به این مرتبه رسیدی

و حضرت فرمود که این است دینی که حق تعالی برای صالحان پسندیده و نیز در کتاب معتبر از منصور بن یونس

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است في حكمة آل داود عليه السلام على العاقل ان

يكون عارفا بزمانه مقبلا على شأنه حافظا للسانه در حکمت آل داود علیهم السلام است

که بر هر عاقل لازم است که به زمان خود عارف باشد و به کار خود مشغول باشد

و زبان خود را نگاه دارد [illegible]

[illegible]

و نیز در کتاب معتبر از عمرو بن ابی المقدام از حضرت امام محمد باقر علیه صلوات الله روایت

است که حق تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود یا داود كما ان اقرب الناس من الله

المتواضعون كذلك ابعد الناس من الله المتكبرون ای داود چنانچه نزدیکترین مردم

به خدا متواضعان‌اند همچنین دورترین مردم از درگاه خدا متکبران‌اند [illegible]

از حضرت کبریا و نیز در آن کتاب از یونس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است

حکمت آل داود علیه السلام

وصف [illegible]

وصف [illegible] داود علیه السلام

و در حدیث دیگر منقول است که حق تعالی بسوی داود وحی فرمود یا داود بشّر المذنبین وانذر
الصدّیقین قال کیف ابشّر المذنبین وانذر الصدّیقین قال انّی اقبل التوبة و
اعفو عن الذنب وانذر الصدّیقین ان لا یعجبوا باعمالهم فانّه لیس عبد انصبه
للحساب الّا هلک یعنی ای داود گناهکاران را بشارت ده و صدیقان را بترسان گفت داود
علیه السلام عرض کرد چگونه گناهکاران را بشارت دهم و صدیقان را انذار نمایم فرمود
داود که گناهکاران را بشارت ده که من توبه را قبول میکنم و از گناه در میگذرم و صدیقان
را بترسان که به عمل خود عجب نکنند بدرستی که هیچ بنده نیست که من او را در مقام حساب
بدارم مگر آنکه هلاک میشود یعنی کسی نیست که اگر او را در مقام حساب بدارم
او را هلاک نکنم و فضل و عفو خدا شامل حال او نشود بلکه حق تعالی در
شأن شیطان وارد شده که در حدیث قدسی فرموده که آن توفیقی است از جانب خدا
به بندگان و توفیق شکر و فضل هم لازم است و اینها همه رو میشود
و طلب نماید از عبادت خود بنسبت به عظمت الهی و فواید بسیار بزرگ و در خور انواع
ثواب و عقاب بر جمیع بندگان بر وجهی که هیچکس ... است
عظام داود را فرمود علیهم السلام که این درجات عبادت و زهد و تقوی و طاعت و معصوم
نمیتواند از جمیع گناهان و خطرات ... دیده که بیم داران میتواند
و نیز در مجالس از داود روایت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده است که خدا
وحی فرستاد بسوی داود علیه السلام و فرمود قل للجبّارین لا یذکرونی فانّه لا یذکرنی
عبد الّا ذکرته وان ذکرونی ذکرتهم فلعنتهم یعنی بگو ای داود جباران را بگو که یاد نکنند
مرا که هیچ بنده یاد نمیکند مرا مگر آنکه او را یاد میکنم و اگر مرا یاد کنند ایشان را
به لعنت یاد میکنم بسبب تفضلات الهیه هر بنده که مرا یاد کند او را
یاد میکنم در جواب و اگر جماعت جباران نیز مرا یاد کنند ایشان را یاد
میکنم و بموجب احکام ... بر ایشان لعنت فرستم و این لعنت موجب ازدیاد
عقوبت و دوری از کار فیض و رحمت میگردد پس چه مردم مرا یاد نکنند بهتر است
تا از لعنت ... و نیز در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام
روایت شده است که حق تعالی بسوی داود وحی فرمود یا داود تُرید وأُرید فان اکتفیت بما

اُرید بما

اُرید بما تُرید کفیتک ما تُرید وان ابیت الّا ما تُرید اتعبتک فیما تُرید و
کان ما اُرید یعنی ای داود تو میخواهی و من اراده میکنم پس اگر آنچه من اراده میکنم از آنچه
اراده نموده ای کفایت کنی آنچه تو اراده نمودی کفایت میکنم و اگر بغیر اراده خود
راضی نشوی آنچه اراده نمودی تو را به تعب میاندازم و آنچه اراده من است میشود
شیخ قطب الدین راوندی در کتاب سعد السعود نقل فرموده است که در زبور داود
علیه السلام در باب سوم مسطور است و ترجمه این کلام آن است که موعظه است
مواعظ و نصایح مروی است حضرت صادق از حضرت داود علیه السلام نقل فرموده
که بعضی از آن این است و مضمون این لفظ است یا داود انّی جعلتک خلیفة فی الارض
وجعلتک مسبّحاً ونبیّاً وسیتّخذ عنّی امّة من ذریّتک فی اقلّ ما ملکت فیه
من القوّة وکلمة یحیی الموتی باذنی داود صفیّ الخلق بالکرم والرحمة
وانّی علی کل شیء قدیر ومن ذا الذی انقطع الیّ فخیّبته اومن ذا الذی
اناب الیّ فطردته عن بابی یا بنی آدم لا تقدّسون الله وهو مصوّرکم و
خالقکم علی الوان شتّی ما لکم لا تحفظون طاعة الله آناء اللیل والنهار وتطهّرون
المعاصی من قلوبکم کانّکم لا تموتون وکان دنیاکم باقیة لا تزول ولا تنقطع
ولکم فی الجنّة غداً اوسع واخصب لو عقلتم وتعلمون وستعلمون اذا اخرجتم
ونظرتم الیّ انّی یا نمل الخلق بصیر سبحان فالق النور وهو فی مقام عظمته
عظمت حضرت کبریا یعنی در جناب حضرت احدیت مخلوق خود تحمیل جلاله اعلم
تقرب داود بگفتن و در دعای خود بیفزاید ای داود فرو تو را در زمین خلیفه و
تسبیح کننده و پیغمبر خود گردانیدم و زود باشد که جمعی بسوی من خلیفه باز
بلطف آن قوت و استطاعت در دعوای تمکین میگردانم و داود و ... گویانه تمام
مردگان بیو زنده میکنم ای داود من تو را آفریده ام بکرم و رحمت توفیق من
آنکه بر هر کاری قادر و توانا هستم ای داود کدام کس است که بغیر من انقطاع و انتقال
جسته و من او را نومید گردانیده ام و کدام کس است که بسوی من رجوع کرده
و من او را از بارگاه خود دور گردانیده ام ای گروه انسان چرا تقدیس خدا
نمیکنید و حال آنکه صورت شما را آفریده و بر رنگهای گوناگون خلق نموده

مضامین زبور
داود علیه السلام

تحقیق در عجب

وحی خدا به داود
علیه السلام

وحی خدا به داود
علیه السلام

در برابر عمل نتوان کو کار در داد و قات لیل و نهار گذرانیدن و تعلق خاطر بدو از غایت جهل و نادانی
کز آن یک سر لحظه کاه عمر بهره و دینار را شده است و زوال دانقطاع بنجوم و مله
آنکه هر آن را تعرض در طلب اکر ذنب نفس و نفکر که دولت و منصب نمیت تیار
و مر فسلها از آن است در ذهول ای عبد لا تحب بعزت فی نفار دیگر هر و هر کار حفار
بر بنه بدرستکه فی بحال و افعال جمله فرد کان بنیاد سیم بزرگ و فرزانه و آرزنده و نور
و در سوره دهم مسطور است ایها الناس لا تغفلوا عن الآخرة ولا تغرنكم الحيوة
الدنيا ونضارتها يا بني اسرائيل لو تفكرتم في منقلبكم ومعادكم وذكرتم
القيامة وما اعددت فيها للعاصين لقل ضحككم وكثر بكاؤكم ولكنكم غفلتم
عن الموت ونبذتم عهدي وراء ظهوركم واستخففتم بحقي كانكم لستم
بمبعوثين ولا محاسبين كم تقولون ولا تفعلون كم تعدون فتخلفون كم
تعاهدون فتنقضون لو تفكرتم خشونة الثرى ووحشة القبر وظلمته
لقل كلامكم وكثر ذكركم واشتغلتم بي ان الطالب لحال الآخرة واما
طالب الدنيا فيتعب ويزايل لا تتفكرون في خلق السموات والارض وما
اعددت فيهما من الآيات والنذر وهيئة الطير في جو السماء تسبحن
وتكبرن في ربي واني انا الغفور الرحيم سبحان فالق النور ای مردمان
از کار آخرت غفلت مکنید و کواهی خبر آن در نشود و از زندگی دنیا و آنکه
و نفادت ابرار در غرور مگیرید از نیز انجا اگر به نظر او از ادنی و دیده عیش
بگردند که و با زشته کاه و برزخ و منزل دفن بگیر و محل و بهشت
و آن عذابها و کارها و رنجها و بیمها در آن که کاران آنکه شده مبادا آورده است
خنده تو اندک و گریه تو بسیار شود لیکن از مرگ غافل شده و عهد من در پس
پشت افکنده و حق من خفیف شمردید گویا که شما را انگیخته و حساب روز شمار
در کار نیست چند بگوئید و بکار نمی آورید و چند وعده میدهید و خلف میورزید
و چند عهد میکنید و میشکنید اگر درشتی خاک و وحشت
گور و قبر و تاریکی آن تفکر کنید کلمات شما اندک شود و ذکر شما
افزون گردد بسیار بدرستیکه طالب آخرت است اما طالب دنیا پیر گشته و از رنج

در آفرینش

در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها از آیات و نشانها و بیم دهندها است تفکر نکنید
و بندگان شود در میان آسمان باز داشته شود تسبیح کنند و در هوا که ازرق در روز و شب
چه دیدن اکبر و فریسته آمرزنده رحیم اوست بزرگ و منزه است آفریننده نور و خالق
روشنی روز و در سوره هفدهم زبور مسطور است داود اسمع ما اقول ومر
سليمان يقول بعدك ان الارض اورثها محمداً وامته وهم قلائلكم ولا
تكون صلوتهم بالطنابير ولا تقدسون الاوتار فاردتم من تقديسك
اذا زمرتم بتقديسي فاكثروا البكاء بكل ساعة يا داود قل لبني اسرائيل
لا تجمعوا الحرام من الحرام فاني لا اقبل صلوتهم واهجرهم على الخطي
وادامك على الحرام واقبل على بني اسرائيل بناء رجلين كانا على عهد
ادريس فكانت لهما تجارة وقد فرضت عليهما صلوة مكتوبة فقال الواحد
ابدأ بامر الله وقدم الآخر ابداء تجارة والحق امر الله فذهب هذا
لتجارته وهذا للصلوة فاوحيت الى السحاب فصعقت وطلعت بالاودية
واشتغل الرجل بالسحاب في الظلمة فذهبت تجارته وصلوته وكتبت على
بابها انظروا ما تصنع الدنيا والتكاثر بصاحبه يا داود ان الجابر والكبر
عبد لا يتغير ابداً فاذا رايت ظالماً قد رفعته الدنيا فلا تغبطه فانه لا
بد له من احد الامرين اما ان اسلط عليه ظالماً اظلم منه فينتقم منه واما ان
ارد التبعات يوم القيمة يا داود لو رايت صاحب التبعات قد جعل في عنقه
طوق من نار فحاسبوا نفوسكم وانصفوا الناس ودعوا الدنيا ونعيمها
يا ايها الغفول ما تصنع بدنيا يخرج فيها الرجل صحيحاً ويرجع سقيماً ويخرج صحيحاً
فيكبل بالحديد والاغلال ويخرج الرجل صحيحاً فيرد قتيلاً ويحكم لو
رايتم الجنة وما اعددت فيها لاوليائي من النعيم لما ذقتم دونها بشهوة
اين المشتاقون الى لذيذ الطعام والشراب اين الذين خلوا مع الحبيب
بكاء اين الذين هجروا على مساجدي في الصيف والشتاء انظروا اليوم
ما ترى اعينكم فطالما كنتم تسهرون والناس نيام فاستمتعوا اليوم بما اردتم
فاني قد رضيت عنكم اجمعين ولقد كانت اعمالكم الزاكية تدفع سخطي

خبر از نظر ... قاسم الله
ع الرسول ...

عن اهل الدنيا يا رضوان اخرجهم من التراب الاول فتنشرون ويزداد وجوههم
نضرة فيقول رضوان هل تدرون لم فعلت هذا لانه لم تطأ فرشكم زوج
الحرام ولم تغبطوا الملوك والاغنياء خير المساكين يا رضوان اظهر لعبادي ما
اعددت لهم ثمانية الف ضعف يا داود من تاجرني فهو اربح التاجرين
ومن صرعته الدنيا فهو اخسر الخاسرين ويحك يا ابن آدم ما اشتى
قلبك ابوك وامك يموتان وليس لك عبرة بهما يا ابن آدم الا تنظر الى
بهيمة ماتت فانتفخت وصارت جيفة وهي بهيمة وليس لها ذنب فلو دخلت
او تراك على الجار لقد نهاه داود وعن ماشي اشر عليكم من الاموال
والاولاد ولا اشد في قلوبكم فتنة منهما ان العمل الصالح عندي مرفوع وانا
بكل شيء محيط سبحان خالق النور [illegible] و سلیمان [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] آرزو [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
معقول [illegible] مشغول [illegible]
[illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible] دنیا [illegible]

دباز عیوبکار

دباز عیوب [illegible] اموال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
غفلت [illegible]
[illegible] مردم دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
ومساکین [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اموال و اولاد [illegible]
[illegible]
[illegible] يا بني الطين [illegible]
[illegible] الالتفات الى ما حرمت عليكم [illegible]
[illegible] الطاهرات [illegible]
وهن الباقيات [illegible] ابدا [illegible]

ازکلمه زبور داود

ای فرزندان ملک وطنی وآب گندیده خوار و [illegible] و فرزندان غفلت شده غرور [illegible]
التفات [illegible] اگر [illegible] گذرگاه [illegible] بدیده [illegible] بندد [illegible]
[illegible] از آن [illegible] وطنیان [illegible]
[illegible] شد [illegible] چشم و [illegible]
[illegible] زنده [illegible] مرگ [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] و عمل [illegible]
[illegible] در [illegible] اعمال [illegible] در موج [illegible]
از [illegible] رحمت بر تو [illegible] دولت [illegible]
الطول و زندگانی [illegible] دولت و سرور دائم [illegible] در حضرت
[illegible] خدا [illegible] حکیم [illegible] فرموده در سوره‌ٔ

یا بنی آدم انتم رهائن الموت اعملوا لآخرتکم واشتروها بالدنیا
ولا تکونوا کقوم اخذوها لهواً ولعباً واعلموا ان من فارضنی [illegible]
[illegible] ومن فارض الشیطان قرینه معه ما لکم تتنافسون فی الدنیا
وتعدلون عن الحق غرتکم اهواکم فاجب امری وخلق من الطین انما
الحب عندی هو التقوی یا بنی آدم انکم وما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم منی براء وانا منکم بریئ لا حاجة لی فی عبادتکم حتی تسلموا
اسلاماً خالصاً وانا العزیز الحکیم سبحان فالق النور ای بنی آدم در انجمن

[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] از [illegible] دیده [illegible]
[illegible] از حق [illegible] حق [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در حضرت [illegible] ای بنی آدم [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] فالق [illegible] عزیز

حکیم

لفظ ازاله کلمات

حکیم [illegible] فرموده در سوره [illegible] نور [illegible] ای بنی آدم
لا تستخفوا بحجتی فاستخفکم فی النار ان اکثر [illegible] اعمالهم و
یا بنی آدم اذا ناولتم الصدقات فاغسلوها بماء الیقین فانی ابسط یمینی قبل
یمین الاخذ فاذا کانت من حرام موقت بها فی وجه المتصدق وان کانت
من حلال فقلت ابنوا له قصوراً فی الجنة ولیست الریاسة ریاسة الملک انما
الریاسة ریاسة الآخرة سبحان فالق النور ای بنی آدم [illegible]
در [illegible]
[illegible] هر وقت [illegible] صدقات [illegible]
[illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
[illegible] ریاست [illegible]
از ریاست [illegible] حقیقت ریاست [illegible] فالق نور در
سوره [illegible] نور [illegible] یا داود بشر بنی اسرائیل فجعلت
منهم القردة والخنازیر لانهم اذا جاءهم الغنی بالذنب العظیم ساهلوه و
اذا جاءهم المسکین بادنی منه اشتدوا فیه وحقت لعنتی علی کل متسلط فی الارض
لا یقیم الغنی والفقیر باحکام وجدناکم تتبعون الهوی فی الدنیا این المفر
منی اذا تجلیت لکم کم قد نهیتکم عن الالتفات الی حرم المؤمنین وطالت
السنتکم فی اعراض الناس سبحان فالق النور ای داود [illegible]
[illegible] صورت [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] اهل [illegible]
[illegible] از [illegible] شده [illegible]
[illegible] سلطنت و حکومت [illegible] فقیر [illegible] حکم [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] از التفات [illegible]
اعراض [illegible] آفریننده فرموده در سوره [illegible] نور

لفظ ازاله نور

لفظ ازاله نور

لفظ ازاله نور

سطور است افصحتم فی الخطبة وقصرتم فی العمل فلو افصحتم فی العمل وقصرتم فی الخطبة
لکان اربح لکم ولکنکم عمدتم الی آیاتی فاتخذتموها هزوا والی مظالمی
فاشتهرتم بها وعلمتم ان لا هرب منی وامنتم فجائع الدنیا وان اول ملک فی بنی
اسرائیل کان رجلا دانت له اقطار الارض حتی استوی وسعی فی الارض
فسادا واخذ الحق واکل الباطل وغر الدنیا وحسن لهوه وحسن الاموال
فبینما هو فی غمارة دنیاه اذا وجهت الی زنبورا بأکل لحم خده ویدخل الی
الملک فدخل الزنبور وبین یدیه سماره ووزراءه واعوانه فضرب خده
فورم وتحجب منه اعینه دما وقیحا فنثر علیه فقطع من لحم وجهه حتی کان لا یجلس
من مجلس عنده شم منه نتنا حتی دفن جثة بلا رأس فلو کان لاولی منکم
عبرة توعظهم وکفتهم ولکن اشتغلوا بلهو الدنیا ولعبهم قدرهم یخوضوا ویلعبوا
حتی یأتیهم امری ولا اضیع اجر المحسنین سبحان خالق النور و در روایت
خطبه را اندازه سخن فصیح و روشن بسته و در عمل قصور و تقصیر نموده اید اگر در کار فصیح
و در خطبه تقصیر نمایید برای شما بهتر است و فوز و فلاح نزدیکتر است لیکن عمدا آیات مرا
و سهو و بازیچه گرفته اید و بظلم و ستم خود بآن شهرت یافته اید و دانسته اید از من گریز و گریز
نیست و از فجایع و مصیبت و نوایب روزگار را ایمن دانسته اید و اول پادشاهی از بنی اسرائیل
مردی بود که اقطار زمین و اکناف آفاق برای او مسخر می‌شد و بهر جهت سلطنت یافته و در
زمین فساد میکرد و حق را فاسد و باطل را ظاهر و دنیا را عمارت و حصنها میکشید
و اموال را محبوس میکرد و بلهو و لعب در آن اشتغال داشت و غمیس شهوات و لذات میشد
تا گاه زنبوری بسوی او فرستادم که گوشت صورت او را بخورد و آن زنبور
وقت آمد که در بارگاه پادشاهی آمد وقتی که ندیمان و وزرا و اعوان
و خدم و حشم و درباریان با عظمت و حشمت حضور داشتند زنبور از همه ممنوع نشد
و هیبت سلطنت او را اثری نکرد پادشاه را زد و صورت او ورم نمود و آن صورت باز در
دیده و چشم و رم کرد و چرک و خون از اطراف روان شد و زنبور بود بر روی او افتاد و
از گوشت چهره او همی قطع کرد چنانکه مجلسیان بوی بد او را تاب نیاوردند و
همی رفتند و در آن گونه بود آن چهره و سر و گردن بر جای نماند و با گوشت و پوست
آن بدن دفن شد

بدفن سر در خاک کرده پس اگر برای صاحب بصیرت دیده عبرت باز بود هر آینه عبرتی بود
از مشاهده دنیا پرستی و حرص و طمع باز داشتی این عبرت را بازدید کافی بود و لیکن
مشغول نشدند و فقر و سقام و اموال و حطام این جهان را زشت فرجام و پستی پوچ و ناپایدار
دنیا را بجز حرص و آز فزود و منحرف شدند و لعب را بر نفس خود اسیر نمودند تا ببازی
به حیا بی بخت و بکور در آمدند تا فضیحت و خرابی بر جور و غرور نیکوکاران را ضایع نکنیم تسبیح خالق نور

موعظه خدا با عیسی علیه السلام

باب موعظه حضرت عیسی علیه السلام از
حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه

در کتاب معالم الجد از کافی روایت کرده از علی الصدوق عن عم القدر از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیهم السلام
مروی است که فرمود در جمله مواعظ خدا تبارک و تعالی به عیسی بن مریم علیهما السلام این بود
که بآنحضرت گفت یا عیسی انا ربک ورب آبائک اسمی واحد وانا الاحد المتفرد بخلق
کل شیء وکل شیء من صنعی وکل خلقی الی راجعون یا عیسی انت المسیح بامری
وانت تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی وانت تحیی الموتی بکلامی فکن الی راغبا
ومنی راهبا فانک لن تجد منی ملجأ الا الی یا عیسی اوصیک وصیة المتحنن علیک
بالرحمة حتی حقت لک منی الولایة بتحریک منی المسرة فبورکت کبیرا وبورکت صغیرا
حیث ما کنت اشهد انک عبدی ابن امتی یا عیسی انزلنی من نفسک کهمک واجعل
ذکری لمعادک وتقرب الی بالنوافل وتوکل علی اکفک ولا توکل علی غیری فاخذلک

ای عیسی منم پروردگار تو و پروردگار پدران تو نام من واحد است و منم یگانه که بتنهایی آفریدن
هر چیز را قادرم و هر چیز مصنوع منست و همه مخلوق من بسوی من راجع میشوند ای عیسی تویی مسیح
بامر من که امر مسیح از جانب من است ای عیسی از جانب من بسوی تو وحی میرسد و بامر من تو از گل صورت
مرغ بیرون می‌آوری و از خاک و گل بشکل مرغ بیرون میکنی و بکلام من مرده زنده میکنی پس بسوی من
رغبت دار و از خشم و عذاب من ترسان باش که جز من پناهی نخواهی یافت ای عیسی
ترا وصیت میکنم از روی وصیت کسی که بر تو مهربان است و ولایت من ترا
آمد و سرور از فرح و شادی من بر تو بود و پرورش یافتی و در هر حال برکت یافتی

موعظه عیسی علیه السلام

و تو بنده فرو برگزیده مر آن عیب بود در نفس ملوت آنچه نه قوت وقوار تغیر با نظر در محنوت گاه
دل منزل قصد و مقصود کشف است و در حصول آن با تمام دا نبود از هر چیز دل تو بگیر است مولی تو
در جهان منزل بود و چاره دل طلب نیز و مقصود بالاصالة بر قصد رنج جانی و دل تو بود از منزل آنکه نه
بپرداز و بدیده که بود حضره معادت تو به بنا و تو حق و شبهات بر تو ترتیب مرد و بر تو لطف کنی
تا تو بود که عمر گذرد و غیر از حق تو را محبوب تو بود محو دل و تنها گذار با بنی اصبر علی البلاء
وارض بالقضاء وکن شاکرا فیک فان شکر [illegible] اتقی الطاع فلذا نعمی یا بنی اکثر
ذکری بلسانک واسکن ودی فی قلبک یا بنی تیقظ فی ساعات الغفلة واکلم
بلطف الحکمة یا بنی کن راغبا راهبا وامت قلبک بالخشیة یا بنی راع اللیل الحزین
سهرا والظما نهارک لیوم ما قبلک عندی یا بنی اتبع الخیر جهدک لتعرف الخیر
حقا لو جهدت یا بنی احکم فی عبادی بنصحی وقم فیهم بعدلی فقد انزلت علیک
شفاء لما فی الصدور من مرض الشیطان یا بنی لا تکن غافلا فکل مفتون یا بنی
هذا قول ما امنت به فلقد الا اخفت به وما خفت به الا رجت تواب فانهه
انما امنه من عطلته ما لم تغیرا او تبدل سنتی ار عیب بر بلا گذر کن در قضا
ده و فرو فتور بود در تو بلی بجور هم مستر شد دعوه داد این است و مطاعه کرده
فرعیا و نور زنه ار عیب در بود بار خوانده بار و برتر بود در دل فهو منزل داده است
عیب در ساعات غفلت گران بیدار بود و در مقامات الوهیت و عظمت و توحید
و توصیف مزار از دو حکمت و لطایف آن تر تحرک و بامر دمان بدقایق حکمت قضا و سر
بران ار عیب هم راغب و هم راهب باش یعنی رغبت جو و از خشم حق پرهیز دار و قلب
خود را تیز چو لو و نیز نفس بود بقوار خشیت و تو آمر هم و هیبت بمیران ار عیب شب و
زنده بدار و بر تشنه بود صبحی و روز تو بود بر روزه گذاران و بر تشنگی باش تا
تا در آن روز هم روز حشر توانی در حضرت ما بطلب ار عیب خدا بکم توانا خود مطلع
دار و در کار خیر رغبت نما تا بهر تو روزی کنی تو بنهج صفت لشت بنداری عیب در میان
بنده فرخ و طوام تو نبود و نصیحت و تقلیم بعام حکم بدان و در میان ایشان دو عدل قیام
نما قیام بود از بد دیگر بر تو و بر زبان تو که کتب و دلی در سینه بود از بود حرص و سوادی شیطان در تقا
فرو فرو تعلم ار عیب با برد در نفوذ اوفار رهته حالت بکار عیب از دو حق و در آنکه ملکیم

بپاد آورد

لفظ و عظم خواند

ترجمه که او هست بنده ایمان تو بدید است که بگیم در حضرت ما خاشع نبود و در شبگاه خشوع بگیرد
که بدهم بنواب و بزد فرو بود و در لطف بی تو کوه میگیم و فضل بود بیاد کار در آن است
تغیر و تبدیل و ادراک او از عقاب و عذاب در آن همه هست یا بنی ابک البکاء البتول ابکی
علی نفسک بکاء من قد ودع الاهل وقلی الدنیا وترکها لاهلها وصارت
رغبته فیما عند الله یا بنی کن مع ذلک تلین الکلام وتفشی السلام تقظان
اذا نامت عیون الابرار حذارا للمعاد والزلزال الشداد واهوال یوم القیمة حیث
لا ینفع اهل ولا ولد ولا مال یا بنی اکحل عینیک بمیل الحزن اذا ضحک البطالون
یا بنی کن خاشعا صابرا طوبی لک ان نالک ما وعد الصابرون یا بنی زح من
الدنیا یوما فیوما وذق مذاقه ما ذهب طعمه فحقا اقول ما انت الا بساعتک ویومک
فخذ من الدنیا بالبلغة ولیکفک الخشن الجشب فقد رأیت الی ما تصیر ومکتوب
ما اخذت وکیف انفقت یا بنی انک مسؤل فارحم الضعیف کرحمتی ایاک ولا تقهر الیتیم
یا بنی ابک علی نفسک فی الصلاة وانقل قدمیک الی مواضع الصلوات واسمع
لذاذة نطقک بذکری فان صنیعی الیک حسن ار عیب بر بکاه خود گر یه بر خود بلکه
گریستن گرییدن آنکس را که اهل و عیال بگذاشته بود و دنیا گذرد و با سود تو بر تو در داده
و باز ابعد باز گذاشته بود و تمام رغبت و سر دو او بنزد خداوند تعالی بود آن جز با آن تو بود و در کار آن
خداوند ار عیب با این همه نرمی و سخن گوی و سلام بگو و آگاه و چون چشم ابرار بخواب اندر باشد
بیدار باش و از خواب بر واقعات روز معاد و زلزال شداد و اهوال روز قیامت در آن زمان
فرزند و مال و به تو نیفزاید بر مدد بکار ار عیب بر دو چشم خود را بمیل اندوه از آن کاه
به عقب بطالان و غرور بجهت آن خندان شد ار عیب خاشع و صابر باش خوش و وقت بر
حال تو چون بدانکه بصابران وعده شده است ار عیب ابر او از علاقه بود از دنیا
کم کن و بار علایق تو سبک گردان تا زمان رسیدن بمیرید ار سبب رنج و بحیح گردد
و مطعمی بر آنچه مزه و لذت ذوق مزه بود نفس برآن رغبت و شاید که پیچی در آن بکشیم
تو بود از دنیا جز این نخواهد داشت از روز نیز که نزد براز ترا جهت سازی از روز ماند که
اندر زنده بخواهی شد در گذشت فائدة خوار که بپای بلا ید باید تا در قرب غنم الفرصة
هر علم دیگر یا او نیکو بخوانی گذران و کف سه مرور و عمر کن در تا بجا بر نو ...

لفظ ادب عنوان

شد، جا مهار خشن و طعام غلیظ غیر لذیذ لطیف کفایت بکند و میدان که مارا بجز
کنه و نعیم و غذا و طعام بهضم و دفع ایشان آن طول و دفع بکم کیفیت و
و معراک آنچه بود خود دارد غنوله و از جا افکنی و جگونه تلف شود از عیسی در دنیا
در تو سؤال نهد و رحم اوکن در دو زکار بر جسد فانی باد مرم ضعیف کن خانه
رحم نعم و یتیم بو شهود بساز از عیسی در اوقات نماز و تهجد و خلوتها رکوع کنیت
و توانی قدم موافق و مواقیت نفس صبر و اماکن خلوت بگذار و لذت نطق خود دم
بعد آن دیگر لوکه خن بمنی نبود آن به کوار فی باتو نیکوست یا عیسی کم من امة قد اهلکتها
بسالف ذنب قد عصمتك منه یا عیسی ارفق بالضعیف وارفع طرفك الكليل الى السماء
وادعني فاني منك قريب ولا تدعني الا متضرعا الي وهمك هما واحدا فانك
متى تدعني كذلك اجبك يا عيسى اني لم ارض بالدنيا ثوابا لمن كان قبلك ولا عقابا
لمن انتقمت منه يا عيسى انك تفنى وانا ابقى ومني رزقك وعندي ميقات اجلك
والي ايابك وعلي حسابك فسلني ولا تسأل غيري فيحسن منك الدعاء ومني الاجابة
يا عيسى ما اكثر البشر واقل عدد من صبر الاشجار كثيرة وطيبها قليل فلا يغرنك
حسن شجرة حتى تذوق ثمرها يا عيسى لا يغرنك المتمرد علي بالعصيان يأكل رزقي
ويعبد غيري ثم يدعوني عند الكرب فاجيبه ثم يرجع الى ما كان عليه افعلي
يتمرد ام لسخطي يتعرض فبي حلفت لآخذنه اخذة ليس له منها منجى ولا
دوني ملتجأ اين يهرب من سمائي وارضي یعنی چه سبب را اینها بود و به طلب آن
گذشته اینجا تو عملها کرده در رحمت و نور از زاد الطلاب آنکه گناه کار است از عیسی، ای مردم ضعیف
برقی و ملامت رفتار کنی و باتطرف فانی دنیا زنند بر راه بد پیاز فی بنگر و سو بخواه
با تو تعظیم و جز بالله تضرع و فرد نیز و مکنت سو بخوان و بباید هم تو که بخیر عمر کنی
نکر و جز فی مقصود و برادر ده ۵۵ جان خدائی حمد هر وقت بنکونه سو بخوانی تو جواب
بکنم یا عیسی جنس بشر و انکلاک سپار شده است بلکه جابران اندک شده اند ابگار بزرگ
خرم لسیار رسیده اند در عمر آن اندک سپس بی رنجه و رنج و دهی نیکو ذنب بر جنس میوه
آن سو بجنی از عیسی آنکه بغیر عصیان دراز شده و روزی سو بخورند و عبادت بکنند سو بخواند و جز ان دو دس
و بیتی بر اینجا جز در افکنند سو بخوانند و فی جان سواجابت بنمایم و در بجز رسیدند بلکه ابر خود شده است

بیدار از آن بسو عظیم

مرو رز کرده از آنجا به قرب ترد بیجونی، خوانش بود در سرفی خشم و غضب و ظلمی مرا افکند کار ایشان
فرزند آدم، ایشان بحر و بلا کرده و کرده را به منوران جبار زخیر فنائی دو بنای شفقت و احتیاج
و ذلت و مسکنت در حضرت من بر درد ما را در قادر قهار میمین شتی هیبتی در زد و خود شو
در سر طرفی غضب عقاب من در افکنه کشت عجیب است وجز کلام غفلت و جهالت موجب
این ها رد کوار من شو تبلیل و غفلت دیگر از خود خشم و نعمت ام خود نیکی در هکم عذاب
و عقوبت، خود دائم و نجش بایست در شبی از حضرت من عمر کاغذی بنش از غفلت حیثیت آسمان
و زمین من بکار دوار بکند یا عیسی قل لظلمة بني اسرائيل لا تدعوني والسحت تحت
احضانكم والاصنام في بيوتكم فاني آليت ان اجيب من دعاني وان اجعل
اجابتي اياهم لعنا عليهم حتى يتفرقوا يا عيسى كم اجمل واحسن الطلب والقوم في
غفلة لا يرجعون تخرج الكلمة من افواههم لا تعيها قلوبهم يتعرضون
لمقتي ويتحببون بي الى المؤمنين يا عيسى ليكن لسانك في السر والعلانية واحدا و
كذلك فليكن قلبك وبصرك واطو قلبك ولسانك عن المحارم وغض طرفك
عما لا خير فيه فكم ناظر نظرة قد زرعت في قلبه شهوة ووردت به موارد الهلكة
يا عيسى كن رحيما مترحما وكن للعباد كما تشاء ان يكون العباد لك واكثر ذكر
الموت ومفارقة الاهلين ولا تله فان اللهو يفسد صاحبه ولا تغفل
فان الغافل مني بعيد واذكرني بالصالحات حتى اذكرك يا عيسى تب الي
بعد الذنب وذكر بي الاوابين وآمن بي وتقرب الى المؤمنين ومرهم
يدعوني معك واياك ودعوة المظلوم فاني آليت على نفسي ان افتح لها
بابا من السماء وان اجيبه بعد حين ای عیسی، بنگار راه نیز از اهل بکو سو بخوانید
و در دستگاه من زاری بر عار بر کنید و جان بکنم احصای گناه در روز بیفروغ خود بنهادن
فانها دارند و جز به مقصود از دنیا رود در هر جزء و عمر و مقدار هر کسی سو بخوانند
او بنوا بت کنم و اجابت نیکو بود در حق چنین مردم لعن بر اینجا کوتاه است متفرق شوند
از عیسی، خوب بسیار نیکی کنم و اینجا سو به نیکی فقد و جاه خود طلب نیکو نام واقع
قوم در غفلت باشند و از خواب غفلت و مقام جهالت و ضلالت باز نگردند بخیر زبان گفته
نکنم در دل عیسی از متعرض خشم من شود که تو مردم موقن خود بو طبع و نفاق او از قرب و عذاب

ایضا از عیسی الکبر

دراهم شماره زنده حیله بود پس نفاق درازدین پس فهم دست بکرد تنهار عیسی بزبان تو درونی
دنبال کار بیحیله باشد و هم و چشم تو نیز باید که نه بخیر هر و زبان خود از کلام بکرد چشم
خود را از آنچه غیر دران بیند بپوشان چه بسیار نگاه که بود بظلم [illegible] نگاه [illegible]
شهوت در قلب خود بکارند و بخیر عقب در هوا تو باید [illegible] در تنهای عیسی [illegible]
در معصیت [illegible] بکنی [illegible] تا مقت
[illegible] و دوستان خود فرادان کن و [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] و غفلت [illegible] آتش [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] از کارها [illegible] تا توبه کنم ای عیسی [illegible] والسلام
[illegible] توبه کنند [illegible] و [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] تا [illegible] مظلوم [illegible] کند [illegible]
[illegible] دعوت مظلوم [illegible] از [illegible] دعوتی [illegible]

[illegible] يا عيسى اعلم ان صاحب السوء يعدي وان قرين السوء يردي
فاعلم من تقارن واختر لنفسك اخوانا من المؤمنين يا عيسى تب الي
فانه لا يتعاظمني ذنب ان اغفره وانا ارحم الراحمين يا عيسى اعمل
لنفسك في مهلة من اجلك قبل ان لا يعمل لها غيرك فاني اجزي بالحسنة
اضعافها وان السيئة توبق صاحبها ونافس في العمل الصالح فكم من
مجلس قد نهض اهله وهم مجارون من النار يا عيسى ازهد في الفاني المنقطع
وطأ رسوم منازل من كان قبلك فادعهم وناجهم هل تحس منهم من احد
وخذ موعظتك منهم واعلم انك ستلحقهم في اللاحقين يا عيسى قل لمن تمرد بالعصيان
وعمل بالادهان ليتوقع عقوبتي وينتظر اهلاكي اياه سيصطلم مع الهالكين
طوبى لك يا ابن مريم ثم طوبى لك ان اخذت بادب الهك الذي يتحنن
عليك ترحما وبدأك بالنعم منه تكرما وكان لك في الشدائد فلا تعصه يا
عيسى فانه لا يحل لك عصيانه قد عهدت اليك كما عهدت الى من كان
قبلك وانا على ذلك من الشاهدين يا عيسى ما اكرمت خليقة بمثل ديني ولا انعمت
عليها بمثل رحمتي يا عيسى اغسل بالماء منك ما ظهر وداو بالحسنات ما بطن فانك

[illegible]

الى تراج

الى تراج ای عیسی [illegible] نعمت [illegible] پس [illegible] بود [illegible]
[illegible] و خلاقی [illegible] داده و در [illegible] نفس خود [illegible]
[illegible] ای عیسی [illegible] بود [illegible] اگر [illegible]
دارم [illegible] و عظیم [illegible] و [illegible] ای عیسی [illegible]
در [illegible] و [illegible] از آنچه [illegible]
نفس خود [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] عمل [illegible]
[illegible] در [illegible] غرق [illegible]
دوزخ [illegible] ای عیسی در [illegible] فانی منقطع [illegible]
از [illegible] و [illegible] در [illegible] عبرت [illegible]
و [illegible] حسرت و [illegible] و [illegible]
موعظه [illegible] از [illegible] روزگار [illegible]
در [illegible] و [illegible] و عشرت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
دنیا [illegible] غفلت [illegible] حسرت و حیرت [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
آن [illegible] و [illegible] آن مردم [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ای عیسی [illegible]
[illegible] و [illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] و [illegible] ای پسر مریم [illegible] ادب [illegible]
رحمت [illegible] و [illegible] تو [illegible]

ودر شداید و سختیهای روزگار میی و یار تو مفقود است پس با خویش مدارا کن [illegible] از عیب
که [illegible] و سزاوار باش بتحقیق تو با توجه و مشتاق تمام [illegible]
همچنان تو تمام و [illegible] از جمله کودکان از عیب [illegible]
دنیا [illegible] و [illegible] رحمت [illegible] از [illegible] دنیا و آیین [illegible]
[illegible] و مطلع [illegible] پس از [illegible] و وجه [illegible]
دلو [illegible] جاوید [illegible] و [illegible] از زوال و فنا است از [illegible]
از عیب ظاهر [illegible] و ظاهر [illegible] دار [illegible]
شونده [illegible] الصادق علیه السلام این کلمات [illegible] عیسی علیه السلام
مسطور است و [illegible] در ضمن آن [illegible] فاتم [illegible] مع الرعد [illegible]

یَا عِیسَی اَعْطَیْتُکَ مَا اَنْعَمْتُ بِهِ عَلَیْکَ فَیْضاً مِنْ غَیْرِ تَکْدِیرٍ وَطَلَبْتُ مِنْکَ قَرْضاً لِنَفْسِکَ فَبَخِلْتَ بِهِ عَلَیْهَا لِتَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ یَا عِیسَی تَزَیَّنْ بِالدِّینِ وَحُبِّ الْمَسَاکِینِ وَامْشِ عَلَی الْاَرْضِ هَوْناً وَصَلِّ عَلَی الْبِقَاعِ فَکُلُّهَا طَاهِرٌ یَا عِیسَی شَمِّرْ فَکُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِیبٌ وَاقْرَاْ کِتَابِی وَاَنْتَ طَاهِرٌ وَاَسْمِعْنِی مِنْکَ صَوْتاً حَزِیناً یَا عِیسَی لَا خَیْرَ فِی لَذَاذَةٍ لَا تَدُومُ وَعَیْشٍ مِنْ صَاحِبِهِ یَزُولُ یَا ابْنَ مَرْیَمَ لَوْ رَاَتْ عَیْنُکَ مَا اَعْدَدْتُ لِاَوْلِیَائِیَ الصَّالِحِینَ ذَابَ قَلْبُکَ وَزَهِقَتْ نَفْسُکَ شَوْقاً اِلَیْهِ فَلَیْسَ کَدَارِ الْآخِرَةِ دَارٌ تَجَاوَرَ فِیهَا الطَّیِّبُونَ وَیَدْخُلُ عَلَیْهِمْ فِیهَا الْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَهُمْ مِمَّا یَاْتِی یَوْمَ الْقِیَامَةِ مِنْ اَهْوَالِهَا آمِنُونَ دَارٌ لَا یَتَغَیَّرُ فِیهَا النَّعِیمُ وَلَا یَزُولُ عَنْ اَهْلِهَا یَا ابْنَ مَرْیَمَ نَافِسْ فِیهَا مَعَ الْمُتَنَافِسِینَ فَاِنَّهَا اُمْنِیَّةُ الْمُتَمَنِّینَ حَسَنَةُ الْمَنْظَرِ طُوبَی لَکَ یَا ابْنَ مَرْیَمَ اِنْ کُنْتَ لَهَا مِنَ الْعَامِلِینَ مَعَ آبَائِکَ آدَمَ وَاِبْرَاهِیمَ فِی جَنَّاتٍ وَنَعِیمٍ لَا تَبْغِی لَهَا بَدَلاً وَلَا تَحْوِیلاً کَذَلِکَ اَفْعَلُ بِالْمُتَّقِینَ یَا عِیسَی اهْرُبْ اِلَیَّ مَعَ مَنْ یَهْرُبُ مِنْ نَارٍ ذَاتِ لَهَبٍ وَنَارٍ ذَاتِ اَغْلَالٍ وَاَنْکَالٍ لَا یَدْخُلُهَا رَوْحٌ وَلَا یَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ اَبَداً قِطَعٌ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ مَنْ یَنْجُ مِنْهَا یَفُزْ وَلَنْ یَنْجُوَ مِنْهَا مَنْ کَانَ مِنَ الْهَالِکِینَ هِیَ دَارُ الْجَبَّارِینَ وَالْعُتَاةِ الظَّالِمِینَ وَکُلِّ فَظٍّ غَلِیظٍ وَکُلِّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ یَا عِیسَی بِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ رَکَنَ اِلَیْهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ دَارُ الظَّالِمِینَ اِنِّی اُحَذِّرُکَ

نفسک

[illegible]

نَفْسَکَ فَلَنْ تَجِدَ خَیْراً یَا عِیسَی کُنْ حَیْثُ مَا کُنْتَ مُرَاقِباً لِی وَاشْهَدْ عَلَی اَنِّی خَلَقْتُکَ وَاَنْتَ عَبْدِی وَاَنِّی صَوَّرْتُکَ وَاِلَی الْاَرْضِ اَهْبَطْتُکَ

ای عیسی آنچه بتو انعام کردم از دادن نعمتهای [illegible] بر فرا از تکدر بود و از تو [illegible]
تو وام [illegible] از ادای آن بخل ورزیدی از جمله هلاک شوندگان [illegible] ای عیسی [illegible]
دنیا [illegible] و [illegible] و دوست [illegible] مسکین [illegible] و [illegible] بر روی زمین گام [illegible] و آرام
[illegible] و بر بقاع نماز بگذار [illegible] همه پاک است ای عیسی آماده [illegible] هر چه آینده است
نزدیک است و کتاب مرا [illegible] طاهر [illegible] و در [illegible] آواز حزین [illegible]
اندوهناک از خویشتن [illegible] ای عیسی [illegible] لذت [illegible] و عیش [illegible]
و در آن عیش [illegible] زوال [illegible] ای پسر مریم اگر [illegible] تو آنچه از برای [illegible]
دوستان نیکوکار [illegible] مهیا [illegible] دل [illegible] آسوده [illegible] روح تو از [illegible]
آن [illegible] پس نیست [illegible] را [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] و [illegible] مقرب [illegible] از [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] نعمتش [illegible] تغییر [illegible] زوال [illegible] ای پسر مریم رغبت [illegible]
[illegible] رغبت [illegible] و [illegible] منظر [illegible]
[illegible] ای پسر مریم اگر تو [illegible] آن [illegible] از جمله عاملان و با پدران
خود آدم و ابراهیم [illegible] و نعیم [illegible] و تحویل [illegible]
معاملت میکنیم با پرهیزکاران ای عیسی [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] و [illegible] با غلها و [illegible] نسیم رحمت و [illegible] در آن [illegible]
و هرگز [illegible] و اندوه از آن [illegible] و قطعهای [illegible] قطعه [illegible]
هر کس از آن نجات [illegible] و هر کس [illegible] از جمله [illegible]
از آن [illegible] جای جباران و [illegible] ستمکاران [illegible] و غلیظ [illegible]
تکبر و فخر کننده [illegible] ای عیسی [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] زمین [illegible] تو [illegible] با جبر [illegible] ای عیسی
[illegible] و [illegible] ترا [illegible] و تو بنده من [illegible] و [illegible]
صورت [illegible] و بر زمین فرود آوردم یا عیسی لا یَصْلُحُ لِسَانَانِ فِی فَمٍ وَاحِدٍ

[illegible]

[illegible]

ولا تكاه في صدره وجهه ولهذا الله الاولهان يا عيسى لا تستيقظن عاصيا ولا تستنبهن
لاهيا وافطم نفسك عن الشهوات الموبقات وكل شهوة تباعدك مني
فاهجرها واعلم انك مني بمكان الرسول الامين فكن مني على حذر واعلم
ان دنياك مؤديتك الي واني آخذك بعلمي وكن ذليل النفس عند ذكري
خاشع القلب حين تذكرني يقظانا عند نوم الغافلين يا عيسى هذه
نصيحتي اياك وموعظتي لك فخذها مني فاني رب العالمين يا عيسى
اذا صبر عبدي في جنبي كان ثواب عمله علي وكنت عنده حين يدعوني
وكفى بي منتقما ممن عصاني اين يهرب مني الظالمون يا عيسى اطب الكلام
وكن حيثما كنت عالما متعلما يا عيسى افض بالحسنات الي حتى يكون لك ذكرها
عندي وتمسك بوصيتي فان فيها شفاء للقلوب ای عیسی در بیگاه
تابه و بکش بیدار مکن دل نابه ورا بازی کوته به او ان نیز باید در حضور بردمان
ربگ تابه و در غیاب آن بزبانه بیرد و در بیکدالی محبوب و نیست و دیگر شهر
فطر بهوا بکر بیردار عیسی برده ... بیدار مکن نیز اقبال تو و عصیان تو موجب
بیداری انچه نفع و بردم لاهی بوده ام ابوس شنه تغبه بردان نیز گوار بکه
ده انچه حضور تعدی ... خانه بامع او غیر بردن ابوس شش و کار ...
تغبه بود و خونش ... از بهوات ... موجب هلاکت دنیا وی و بیشتر بود تو
از انچه ... بزدار و از آن مهجور باش و بدانکه تو بود در حضرت
در ملکان و منزله رسول امین و فرشته ... پس از عقوبت من بر حذر باش
و بدانکه دنیای تو مرتبه تو ... دنیا مرتبه ...
تو ... دارم ... تو و تو ... منکر ذلیل
النفس و در ... دیگران بخواب غفلت اندر ... قلب خشوع ... بیدار
باش ای عیسی این ... نصیحت ... موعظه من ... موعظه و نصیحت
از من ... دار ... ای عیسی ...
... و نزد ... تو و ... بکم ...
... انکه ... ان ...

وعزار بز

و ثواب ... بگذار ... گناهکار عیسی ... نیکو کردار و ... آموزنده
ای آموزگار ... نیز از ... یاد ... بیدار ... از دیگران آموزگار
حمد ای عیسی در حضرت ... بود ... و قدم کن ... بنگر در ...
بر ... وصیت ... بجود ... حقیقت ... و ... دل ...
از در ... خطره ... ای عیسی و ... ای عیسى لا تأمن اذا مكرت
مكري ولا تنس عند خلوتك بالذنب ذكري يا عيسى حاسب نفسك بالرجوع
الي حتى تتنجز ثواب ما عمله العاملون اولئك يؤتون اجرهم وانا خير المؤتين
يا عيسى كنت خلقا بكلامي ولدتك مريم بامري المرسل اليها روحي جبرئيل الامين من
ملائكتي حتى قمت على الارض حيا تمشي كل ذلك في سابق علمي يا عيسى زكريا بمنزلة
ابيك وكفيل امك اذ يدخل عليها المحراب فيجد عندها رزقا ونظيرك يحيى من خلقي
وهبته لامه بعد الكبر من غير قوة بها اردت بذلك ان يظهر لها سلطاني ويظهر فيك قدرتي
احبكم الي اطوعكم لي واشدكم خوفا مني يا عيسى تيقظ ولا تيأس من روحي وسبح
مع من يسبحني وبطيب الكلام فقدسني يا عيسى كيف يكفر العباد بي ونواصيهم في قبضتي
وتقلبهم في ارضي يجهلون نعمتي ويتولون عدوي وكذلك يهلك الكافرون يا عيسى
ان الدنيا سجن منتن الريح وحسن فيها ما قد ترى مما قد تذابح عليه الجبارون
واياك والدنيا فكل نعيمها يزول وما نعيمها الا قليل يا عيسى ابغني عند وسادك
تجدني وادعني وانت لي محب فاني اسمع السامعين استجيب للداعين اذا
دعوني يا عيسى خفني وخوف بي عبادي لعل المذنبين ان يمسكوا عما هم عاملون
به فلا يهلكوا الا وهم يعلمون يا عيسى ارهبني رهبتك من السبع والموت الذي
انت لاقيه فكل هذا انا خلقته فاياي فارهبون يا عيسى ان الملك لي وبيدي وانا الملك
فان تطعني ادخلتك جنتي في جوار الصالحين يا عيسى اني ان غضبت عليك لم ينفعك
رضا من رضي عنك وان رضيت عنك لم يضرك غضب المغضبين يا عيسى اذكرني
في نفسك اذكرك في نفسي واذكرني في ملئك اذكرك في ملأ خير من ملأ الآدميين
يا عيسى ادعني دعاء الغريق الحزين الذي ليس له مغيث يا عيسى لا تحلف بي كاذبا فيهتز
عرشي غضبا يا عيسى الدنيا قصيرة العمر طويلة الامل وعندي دار خير مما تجمعون يا عيسى

قُلْ لِظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَيْفَ أَنْتُمْ صَانِعُونَ إِذَا أَخْرَجْتُ لَكُمْ كِتَاباً يَنْطِقُ بِالْحَقِّ فَتَنْكَشِفُ
سَرَائِرُ قَدْ كَتَمْتُمُوهَا و در ورد دیگر وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ بِسَرَائِرَ قَدْ كَتَمْتُمُوهَا وَأَعْمَالٍ كُنْتُمْ
بِهَا عَامِلِينَ ای عیسی ظلمه بنی اسرائیل را بگو [illegible]
[illegible]
خویش [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن چه در بر داری از زمین [illegible]
عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ظاهر [illegible]
[illegible]
در نظر تحقیق [illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible]
تفاوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] ای عیسی [illegible]
[illegible]

بعضی از آن

بعضی از آن [illegible]
عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای عیسی [illegible]
[illegible] ای عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
و [illegible] ای عیسی [illegible]
دهد یا عیسی قُلْ لِظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَسَلْتُمْ وُجُوهَكُمْ وَدَنَّسْتُمْ قُلُوبَكُمْ أَبِي تَغْتَرُّونَ أَمْ عَلَيَّ
تَجْتَرِئُونَ تَتَطَيَّبُونَ بِالطِّيبِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا وَأَجْوَافُكُمْ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ الْجِيَفِ الْمُنْتِنَةِ
كَأَنَّكُمْ أَقْوَامٌ مَيِّتُونَ يَا عِيسَى قُلْ لَهُمْ قَلِّمُوا أَظْفَارَكُمْ مِنْ كَسْبِ الْحَرَامِ وَأَصِمُّوا أَسْمَاعَكُمْ
عَنْ ذِكْرِ الْخَنَا وَأَقْبِلُوا عَلَيَّ بِقُلُوبِكُمْ فَإِنِّي لَسْتُ أُرِيدُ صُوَرَكُمْ يَا عِيسَى افْرَحْ بِالْحَسَنَةِ
فَإِنَّهَا لِي رِضًى وَابْكِ عَلَى السَّيِّئَةِ فَإِنَّهَا لِي سَخَطٌ وَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُصْنَعَ بِكَ
فَلَا تَصْنَعْهُ بِغَيْرِكَ وَإِنْ لَطَمَ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ فَأَعْطِ الْأَيْسَرَ وَتَقَرَّبْ إِلَيَّ بِالْمَوَدَّةِ
جُهْدَكَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ يَا عِيسَى ذِلَّ لِأَهْلِ الْحَسَنَةِ وَشَارِكْهُمْ فِيهَا وَكُنْ
عَلَيْهِمْ شَهِيداً وَقُلْ لِظَلَمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَا أَخْدَانَ السُّوءِ وَالْجُلَسَاءَ عَلَيْهِ إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا

[illegible]

استجمع قردة وخنازير يا عيسى قل لظلمة بني اسرائيل الحكمة تبكي فرقا مني وانتم بالضحك
تهجرون اتتكم براءتي ام لديكم امان من عذابي ام تتعرضون لعقوبتي فبي حلفت
لاتركنكم مثلا للغابرين ثم اني اوصيك يا ابن مريم البكر البتول بسيد المرسلين
وحبيبي منهم احمد صاحب الجمل الاحمر والوجه الاقمر المشرق بالنور الطاهر القلب الشديد
البأس الحيي المتكرم فانه رحمة للعالمين وسيد ولد آدم عندي يوم يلقاني اكرم
السابقين علي واقرب المرسلين مني العربي الامي الديان بديني الصابر في
ذاتي المجاهد للمشركين بيده عن ديني يا عيسى امرك ان تخبر به بني اسرائيل
وتامرهم ان يصدقوا به ويؤمنوا به وان يتبعوه وينصروه ارجع باستغفار ايله
وظلمه نيرادن بكورو ... بو ... بوكون ...
... بو ... ايدر ...
... مردار ... ايتمش ... مردلر ...
العموم ...
...
...
...
... طاقت ...
اعراض ...
...
...
...
...
...
...
...

ني ازيم

بو ازمنه جمله وصيت ... مريم ... عزرا ...
... احمد صاحب شريف ...
...
آدم ...
... اكرم ...
...
...
... ثم قال يا عيسى الهي من هو قال يا عيسى ارضه فلك الرضا
قال اللهم رضيت فمن هو قال محمد رسول الله الى الناس كافة اقربهم مني منزلة
واوجههم عندي شفاعة طوبى له من نبي وطوبى لامته ان هم لقوني على سبيله
يحمده اهل الارض ويستغفر له اهل السماء امين ميمون طيب مطيب خير الباقين
عندي يكون في آخر الزمان اذا خرج ارخت السماء عزاليها واخرجت الارض زهرتها
وابارك لهم فيما وضع يده عليه كثير الازواج قليل الاولاد يسكن مكة موضع اساس
ابراهيم يا عيسى دينه الحنيفية وقبلته مكية وهو من حزبي وانا معه فطوباه
طوباه له الكوثر والمقام الاكبر من جنات عدن يعيش اكرم من عاش ويقبض شهيدا
له حوض ابعد من مكة الى مطلع الشمس من رحيق مختوم فيه آنية مثل نجوم السماء
واكواب مثل مدر الارض عذب فيه من كل شراب وطعم كل ثمار الجنة من
شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا ابعثه على فترة بينك وبينه يوافق سره علانيته
وقوله فعله لا يأمر الناس الا بما يبدأهم به دينه الجهاد في عسر ويسر تنقاد
له البلاد ويخضع له صاحب الروم على دينه ودين ابيه ابراهيم يسمي عند
الطعام ويفشي السلام ويصلي والناس نيام له كل يوم خمس صلوات متواليات
ينادي الى الصلوة كنداء الجيش بالشعار يفتتح بالتكبير ويختتم بالتسليم ويصف
قدميه في الصلوة كما تصف الملائكة اقدامها ويخشع لي قلبه والنور في صدره
والحق على لسانه وهو مع الحق حيث ما كان اصله يتيم ضال برهة من زمانه
يتنام عيناه ولا ينام قلبه له الشفاعة وعلى امته تقوم الساعة ويدي

فوق ایدیهم اذا لم یامروه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه
وفیت له بالجنة فمن ظلمه فی بنی اسرائیل لا یدری سواکنه ولا یحترقوا ستة وان
یقرؤه الکلم فانک له فی المقام شانا من الشان مع عقیق لکو پروردگارا این پیغمبر
[illegible] کیست [illegible] بود و شود [illegible] بر دوست و شود [illegible]
[illegible] این پیغمبر کیست [illegible] و بانت [illegible] اول است و از [illegible]
[illegible] است [illegible] او از [illegible] در حضرت [illegible] دست برد [illegible]
[illegible] است اما اگر [illegible] در [illegible] او [illegible]
[illegible] این [illegible] و جمع [illegible] او در [illegible] طلب [illegible]
امین و [illegible] در [illegible] از [illegible] و باز [illegible] در [illegible]
زمان [illegible] در [illegible] بود و [illegible]
در [illegible] و [illegible] دست [illegible] در آن [illegible]
[illegible] در [illegible] در [illegible] موضع [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] اوست [illegible] در [illegible] مقام الکرامت [illegible] او از جمله
[illegible] اکرم است و [illegible] از [illegible]
طلوع [illegible] از [illegible] او [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] هر کس [illegible] از آن [illegible]
پس هر کز [illegible] این پیغمبر [illegible] از [illegible] و پیغمبر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]
مرده [illegible] او [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] او [illegible] طعام [illegible]
[illegible] و [illegible] در آن [illegible] از نماز و [illegible]
مشغول [illegible] و [illegible] نماز [illegible] نماز خدا [illegible]

جزاین

جزاین که در حدیث دارد [illegible] صاحب الامر خدا [illegible] آید در حقش [illegible] منصور است
است [illegible] هر که [illegible] چنانکه در [illegible] صاحب الزمان نیز
آن [illegible] در نماز [illegible] افتتاح و بتسلیم ختم [illegible] در [illegible] نماز [illegible] قدم [illegible]
ضعیف و [illegible] چنانکه [illegible] که در [illegible] در حضرت [illegible] فاتح [illegible]
خورد [illegible] حق و [illegible] حق [illegible] یتیم [illegible] از [illegible]
اراده [illegible] است [illegible] یتیم [illegible] بود [illegible] و دیگر [illegible] چنانکه [illegible]
یتیم نیز [illegible] و هم [illegible] از خلق است و [illegible] آنحضرت [illegible] در [illegible]
حضرت آنحضرت [illegible] او [illegible] یتیم [illegible] خدا [illegible] یتیم [illegible]
[illegible] اینکه [illegible] از خلقت از [illegible] او [illegible]
نور الانوار مطلق و مصدر اول و خلقت اول است [illegible] نیز [illegible]
خلق شده [illegible] عالم ظهور [illegible] از [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] جواهر [illegible] و هر
گنجینه ارض و [illegible] اوست [illegible] در [illegible] و [illegible] حضرت امر [illegible]
[illegible] خلقت [illegible] و [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] الله [illegible]
[illegible] است [illegible] و آنحضرت [illegible] بر [illegible]
[illegible] شده [illegible] از آن [illegible] و [illegible] کلمه [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] و از [illegible] و [illegible] است و [illegible]
آنحضرت [illegible] است و [illegible] در [illegible] دست [illegible] از [illegible]
[illegible] او [illegible] است پس هر کس [illegible] اگر [illegible]
و هر کس [illegible] پس [illegible] ظلم [illegible]

تصور در [illegible]

اوشو و بود و گفته دیو بشئه نکرده بهشت بر دیگر گمراه نشود و بروز نعیم رسیده بوده
حضر کرده بود در تعلیم و تنزیه [illegible] صحیح یا عیسی کل ما یقربک منی
فقد دللتک علیه وکل ما یباعدک منی قد نهیتک عنه فارتد لنفسک یا عیسی
ان الدنیا حلوة وانما استعملتک فیها فاطعنی فیما امرتک وجانب منها ما حذرتک وخذ منها
ما اعطیتک عفواً یا عیسی انظر فی عملک نظر العبد المذنب الخاطی ولا تنظر
فی عمل غیرک نظر الرب وکن فیها زاهداً ولا ترغب فیها فتعطب یا عیسی
اعقل وتفکر وانظر فی نواحی الارض کیف کان عاقبة الظالمین یا عیسی کل
وصفی نصیحة لک وکل قولی حق وانا الحق المبین فحقاً اقول لئن انت
عصیتنی بعد ما انبأتک ما لک من دونی ولی ولا نصیر یا عیسی ذلل قلبک
بالخشیة وانظر الی من هو اسفل منک ولا تنظر الی من هو فوقک واعلم
ان رأس کل خطیئة وذنب حب الدنیا فلا تحبها فانی لا احبها یا عیسی
اطب لی قلبک واکثر ذکری فی الخلوات واعلم ان سروری ان تبصبص
الیّ وکن فی ذلک حیاً ولا تکن میتاً یا عیسی لا تشرک بی شیئاً وکن منی علی
حذر ولا تغتر بالصحة ولا تغبط نفسک فان الدنیا کفیء زائل وما اقبل منها
کما ادبر فنافس فی الصالحات جهدک وکن مع الحق حیثما کان وان قطعت
واحرقت بالنار فلا تکفر بی بعد المعرفة ولا تکن مع الجاهلین فان الشیء یکون
مع الشیء یا عیسی صب الدموع من عینیک واخشع لی بقلبک یا عیسی استغث
بی فی حالات الشدة فانی اغیث المکروبین واجیب المضطرین وانا ارحم
الراحمین ای عیسی آنچه ترا به من نزدیک کند و از آنچه ترا از من دور گرداند امر و نهی کردم
پس از برای نفس خود آنچه از برای تو بهتر است طلب کن ای عیسی بدرستیکه دنیا و تازگی دنیا و زینت
دار الجاه [illegible] در تو بود در [illegible] و کار [illegible] ای عیسی
ما را [illegible] از طعام [illegible] در تو [illegible] و خود دار از آنچه
در تو [illegible] ای عیسی در عمل خود نظر کن [illegible] بنده گناهکار
خطا و نظر مکن در عمل دیگران [illegible] و موافقه [illegible]

در خور بود و کار تن [illegible] رحمه الله تعالی است نه بکار ضعیف [illegible] و در طعام
جان زشت فرجام زاهد باش و رغبت در آن مکن تا هلاک گردی ای [illegible]
عیسی تعقل و تفکر کن و در نواحی زمین ببین [illegible] عاقبت حال ظالمین چگونه
گردید ای عیسی آنچه تو را وصیت کنم [illegible] در [illegible] حق و [illegible]
[illegible] حق مبین و [illegible] در [illegible] اگر [illegible] تو را خبر [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] از [illegible] ای عیسی قلب خود [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] از تو [illegible] بنگر [illegible] تو [illegible]
[illegible] هر گونه خطا و خطیئه [illegible] دنیا است [illegible]
[illegible] ای عیسی [illegible] و [illegible] از [illegible]
دل [illegible] و در خلوتها یاد [illegible]
و [illegible] تبصبص و خضوع و [illegible]
و در [illegible] ای عیسی [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] حالات [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] ای عیسی از [illegible]
[illegible] ای عیسی [illegible]
[illegible] حالات [illegible] رحیم [illegible]
مضطر [illegible] و [illegible] و [illegible] الراحمین از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقول است که عیسی بن مریم علیه السلام با اصحاب خود فرمود
یا بنی آدم اهربوا من الدنیا الی الله واخرجوا قلوبکم عنها فانکم لا تصلحون
لها ولا تصلح لکم ولا تبقون فیها ولا تبقی لکم هی الخداعة الفجاعة المغرور

مواعظ عیسی علیه السلام

من غرّتها المغرورون من الطمأنينة إليها الهالك من حبّها وأرادها فتوبوا إلى
بارئكم واتّقوا ربّكم واخشوا يوماً لا يجزي والد عن ولده ولا مولود
هو جاز عن والده شيئاً أين آباؤكم أين أمّهاتكم أين إخوتكم أين أخواتكم
أين أولادكم دُعوا فأجابوا واستودعوا الثرى فجاوروا الموتى وصاروا
في الهلكى وخرجوا عن الدنيا وفارقوا الأحبّة واحتاجوا إلى ما قدّموا واستغنوا
عمّا خلّفوا فكم توعظون وكم لا تتّعظون وأنتم لاهون ساهون مثلكم في
الدنيا مثل البهائم همّكم بطونكم وفروجكم أما تستحيون ممّن خلقكم وقد أوعد
من عصاه النار ولستم ممّن يقوى على النار ووعد من أطاعه الجنّة و
مجاورته في الفردوس الأعلى فتنافسوا فيه وكونوا من أهله وأنصفوا
من أنفسكم وتعطّفوا على ضعفائكم وأهل الحاجة منكم وتوبوا إلى الله
توبةً نصوحاً وكونوا عبيداً أبراراً ولا تكونوا ملوكاً جبابرة ولا من
العتاة الفراعنة المتمرّدين على من قهرهم بالموت جبّار الجبابرة ربّ
السماوات والأرضين وإله الأوّلين والآخرين مالك يوم الدين شديد
العقاب أليم العذاب لا ينجو منه ظالم ولا يفوته شيء ولا يعزب عنه
شيء ولا يتوارى منه شيء أحصى كلّ شيء علمه وأنزله منزلته في جنّة
أو نار يا ابن آدم الضعيف أين تهرب من يطلبك في سواد ليلك وبياض
نهارك وفي كلّ حال من حالاتك فقد أبلغ من وعظ وأفلح من اتّعظ
ای فرزندان آدم از دنیا و حرص و طمع [illegible] آن و غرور آن بپرهیزید که آن دار
کینه و دار [illegible] است از محبت دنیا بر کنید چه [illegible] دنیا از برای صلاحیت
زاد بود نه در آن [illegible] چنانچه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا کجایند

شما کجایند و مادران شما چه شدند و برادران شما کجا شدند و فرزندان شما [illegible]
دعوت کرده حق تعالی اجابت نمودند و در زیر خاک جای گرفتند و با مردگان مجاور گشتند
و به هلاک‌شدگان پیوستند و از دنیا بیرون رفتند و از دوستان جدا گشتند
و به چیزی که پیش فرستاده بودند محتاج گشتند و از آنچه باقی گذاشتند بی‌نیاز گشتند چند بار شما را موعظه
کرده‌اند و زجر و منع دیدید لکن هیچ در شما اثر نکرد [illegible] لهو و غفلت [illegible]
در جهان مثل بهایم است همت شما و قصد شما [illegible] بطون و فروج [illegible] آیا شرم ندارید
از آنکس که شما را آفریده و حال آنکه گناهکاران را وعده آتش نموده و شما را طاقت
سوختن آتش نیست و مطیعان را بهشت نوید داده [illegible]
[illegible] پس در بهشت [illegible] فردوس و بهشت علیین رغبت بجویید و از اهل آن گردید
و به نفس خود انصاف دهید و بر ضعفای خود عطوفت بورزید و اهل حاجت [illegible]
کنید و به حضرت خداوند به توبه نصوح بازگردید و بندگان [illegible] ابرار باشید و ملوک جبار
و گردنکشان متمرد نباشید [illegible] جبار جبابره و
پروردگار آسمانها و زمین و خداوند اولین و آخرین و مالک روز جزا و به عقاب [illegible]
و عذاب الیم است [illegible] هیچ ظالمی از [illegible] نجات [illegible] و هیچ چیز از [illegible]
چیز از [illegible] و هیچ چیز از [illegible] متواری نگردد علم او [illegible]
چیزی [illegible] در منزل [illegible] آن [illegible] ای فرزند آدم ضعیف
کجا فرار می‌کنی از آنکس که [illegible] تو در تاریکی شب و روشنی روز و در هر حالی از حالات
ترا طلب می‌کند هر کسی وعظ نمود ابلاغ کرد و هر کسی پند [illegible] رستگار شد
و نیز در [illegible] کتاب [illegible] از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مروی است [illegible]
[illegible] من كثر همّه سقم بدنه ومن ساء خلقه عذّب نفسه ومن كثر
كلامه كثر سقطه ومن كثر كذبه ذهب بهاؤه ومن لاحى الرجال ذهبت
مروّته هر کسی اندیشه‌اش بسیار شد [illegible] و هر کسی [illegible] نفس خود [illegible]
کسی [illegible] سقطاتش فراوان و هر کسی دروغش بسیار [illegible] و هر کسی [illegible]
خصومت [illegible] مروتش [illegible] و نیز در آن کتاب
از ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله [illegible] علیه السلام

زنگ [illegible] علیه السلام

[illegible]

دعوتی یا عیسی ما اکرمت خلیقة بمثل دینی ولا انعمت علیها بمثل رحمتی اغسل بالماء
منک ما ظهر وداو بالحسنات ما بطن فانک الی راجع شمر فکل ما هو آت
قریب واسمعنی منک صوتا حزینا در ضمن کلمات مفصله سابقا با ترجمه مذکور شد
و نیز در آن کتاب از ابن سعید از حضرت جعفر بن محمد از آباء طاهرین علیهم السلام
مرویست که عیسی بن مریم علیه السلام فرمود طوبی لمن کان صمته فکرا ونظره عبرا
ووسعه بیته وبکی علی خطیئته وسلم الناس من یده ولسانه خوشا حال
کسیکه خاموشی او از روی تفکر در معرفت و نظر کردنش از روی عبرت باشد و اکتفا کند
بخانه او بوجهی شده بود گریه کند و با دعای بر خطایا و معصیت خود بگرید
و مردم از گزند دست و زبانش ایمن و سالم باشند و نیز در آن کتاب از ابو بصیر
از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مسطور است که خدا فرمود به عیسی بن مریم علیهما السلام وحی
کرد یا عیسی هب لی من عینیک الدموع ومن قلبک الخشوع واکحل
عینیک بمیل الحزن اذا ضحک البطالون وقم علی قبور الاموات فنادهم
بالصوت الرفیع لعلک تاخذ موعظتک منهم وقل انی لاحق بهم فی اللاحقین
ای عیسی از چشم خود ببخش قطرات عبرت و خشیت و از دل خود خضوع ببخش
و بر دو چشم خود سرمه اندوه بکش در هنگامی که بطالان خندان باشند و بر فراز
گور مردگان بایست و بآواز بلند ایشانرا بخوان تا موعظه خود را از ایشان
بگیری و بگو من نیز ملحق خواهم شد در ملحق شدگان و نیز بگورستان رو در آن تنهایی
برو و ایشانرا که و چشم رسیده و قدم فرسوده و اندام برانشان ...
نشیم و گفته‌ای که خود بوده در فکر گور و حسرت نگریسته که چگونه
دلهای ایشان از ... جواب نگویند و دل ... ازیشان ...
اگر قصد ... شوی از نوع ... دیده عبرت بنگر
و از روزگار دنیا موعظه بگیر و بکار نفس و فکر موعظت
آئین بگو نیز با ... بحوض ... مستقیم ... و هم در آن کتاب
و ... از حضرت ابو عبد الله علیه السلام منقولست
عیسی بن مریم علیه السلام باصحاب خود فرمود تعملون للدنیا وانتم ترزقون فیها بغیر عمل

کلمات عیسی علیه السلام

نصایح کلمات

نصایح و کلمات عیسی علیه السلام

ولا تعملون للآخرة ولا ترزقون فیها الا بالعمل ویلکم علماء السوء الاجرة تاخذون
والعمل لا تصنعون یوشک رب العمل ان یطلب عمله وتوشکوا ان تخرجوا
من الدنیا الی ظلمة القبر کیف یکون من اهل العلم من مصیره الی آخرته وهو
مقبل علی دنیاه وما یضره اشهی الیه مما ینفعه در امور دنیوی ... وجه
آنکه بی عمل در دنیا روزی بشما میرسد و برای آخرت کار نمی‌کنید ... بی عمل بکار از دق
وای بر شما ... که مزد میگیرید و کار نمی‌کنید ... طلب
کند عمل خود را ... از دنیا ... بظلمت قبر
چگونه ... از اهل علم باشد ... و ... دنیا ...
و ... و نیز در آن کتاب از حضرت
امام جعفر علیه السلام مرویست که عیسی علیه السلام در ذکر خطبه ... فرمود
اصبحت فیکم وادامی الجوع وطعامی ما تنبت الارض للوحوش والانعام وسراجی
القمر وفراشی التراب ووسادتی الحجر لیس لی بیت یخرب ولا مال یتلف ولا
ولد یموت ولا امراة تحزن اصبحت ولیس لی شیء وامسیت ولیس لی شیء
وانا اغنی ولد آدم در میان شما ... و طعام ...
از زمین ... و انعام ... و چراغ من ماه و ... فرش من ...
... و ... ندارم ... و ... ندارم ... که ... ندارم ...
زنی ... و ... در آن ... هیچ چیز ... دارم ...
هیچ چیز ندارم ... از فرزندان آدم توانگرترم و ...
که ... و ...
... و ...
... و ... از آنچه ...
و ... و نیز ... و ...
... و نیز در آن کتاب از ...
الی عبد الله مرویست قال بینا عیسی بن مریم علیهما السلام فی سیاحته اذ مر بقریة
فوجد اهلها موتی فی الطریق والدور فقال ان هؤلاء ماتوا بسخطة ولو

خطبه عیسی علیه السلام

کلمات عیسی علیه السلام

ماتوا بربها تدانوا ثم قال لصحابته ودنوا انا عرفنا قصتهم فقيل له نادهم يا روح
ثم قال يا اهل القرية فاجابه مجيب منهم لبيك يا روح الله قال ما حالكم
وما قصتكم قالوا اصبحنا في عافية وبتنا في الهاوية قال وما الهاوية فقال
بحار من نار فيها جبال من النار قالوا وما بلغ بكم ما ارى قال حب الدنيا وعبادة
الطاغوت قال وما بلغ بكم من حبكم الدنيا قال كحب الصبي لامه اذا اقبلت
فرح واذا ادبرت حزن قال وما بلغ من عبادتكم الطاغوت قالوا كانوا اذا
امرونا اطعناهم قال فكيف انت اجبتني من بينهم قال لانهم ملجمون بلجام من نار
عليهم ملائكة غلاظ شداد واني كنت فيهم ولم اكن منهم فلما اصابهم العذاب
اصابني معهم فانا معلق بشعرة على شفير جهنم اخاف ان اكبكب في النار
قال فقال عيسى عليه السلام ان النوم على المزابل واكل خبز الشعير خير كثير مع سلامة
الدين. فرمود در اینکه عیسی بن مریم علیه السلام در حال سیاحت در کوه‌ها بقریه‌ای
گذشت و مردمان آنجا در کوچه‌ها و خانه‌ها مرده بودند فرمود که این مردم بخشم و غضب خدا
مرده‌اند و اگر بغیر از این بود در خاک دفن شده بودند بعد از غضب خدا برای که از ایشان
آگاه شوند هلاک شده‌اند و بدفن هیچ یک دست نیافتند اصحاب عیسی علیه السلام عرض کردند
دوست میداریم که حقیقت حال ایشان را بدانیم از جانب خدا ... حضرت گفته شد
ارواح این مردمان ... آن حضرت فرمود ای اهل قریه که آن مردمان
عرض کردند لبیک یا روح الله فرمود حال شما چیست عرض کردند در حالت عافیت
بروز آوردیم و شب بگذرانیدیم در هاویه ... فرمود هاویه چیست عرض کرد دریاهای آتش است
و در آن دریاها کوه‌های آتش است فرمود این حال از چه بر شما رسید عرض کرد دوستی
دنیا و پرستش طاغوت فرمود دوستی دنیا تا چه حد بود عرض کرد مانند دوستی کودک
با مادر که هر وقت مادر رو بسوی او کند خورسند شود و هر وقت پشت نماید اندوهگین شود
فرمود پرستش طاغوت تا چه حد بود عرض کرد هرگاه ما را امر میکردند اطاعت میکردیم
فرمود چگونه است که از میان ایشان تو جواب من گفتی عرض کرد که ایشان
لگامهای آتشین بر زده‌اند و فرشتگان غلاظ و شداد بر ایشان موکل‌اند
و من در میان ایشان بودم لکن از ایشان نبودم چون عذاب بر ایشان فرود آمد بمن نیز رسید پس من در برد

وفرزندکانه از جنگ بیک موی آویخته‌ام و بیم دارم که بروی در آتش افتم عیسی علیه السلام فرمود
خفتن بر مزبله‌ها و خوردن نان جو خیرات بسیار است با سلامتی دین و نیز در آن کتاب از امام
منقول است از حضرت صادق علیه السلام مروی است که عیسی بن مریم صلوات الله علیه بجبرئیل علیه السلام
فرمود متی قیام الساعة فانتفض جبرئیل علیه السلام انتفاضة اغمي عليه منها فلما
افاق قال يا روح الله ما المسؤول اعلم بها من السائل وله من في السموات
والارض لا تاتيكم الا بغتة چه هنگام قیامت بر پا شود جبرئیل علیه السلام بر خود بلرزید و
گشت و از آن گونه لرزیدن بیهوش افتاد پس گفت ای روح الله در باب قیامت و بپا شدن
آن از تو دانا تر نیستم پس هر که در آسمانها و زمین است همه منتظر ناگهانی قیامت هستند
و هم در آن کتاب از ابو الربیع شامی از حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه مروی است که عیسی
بن مریم علیه السلام فرمود داويت المرضى فشفيتهم باذن الله وابرأت الاكمه والابرص
باذن الله وعالجت الموتى فاحييتهم باذن الله وعالجت الاحمق فلم اقدر على
اصلاحه فقيل يا روح الله وما الاحمق قال المعجب برأيه ونفسه الذي يرى الفضل
له كله له لا عليه ويوجب الحق كله لنفسه ولا يوجب عليه حقا فذلك
الاحمق لا حيلة في مداواته بیماران رنجوران را مداوا نمودم و شفای ایشان باذن خدا کردم
شفا دادم و کوران مادرزاد و صاحبان برص را شفا دادم باذن خدا و مردگان را به علاج زنده کردم
اقدام کردم و ایشان باذن یزدان زنده شدند و معالجه مردم کول و احمق را نمودم
در اصلاح او نیرو نیافتم عرض کردند احمق چیست فرمود احمق کسی است که
هرگونه فضل و مرتبه و مردمان را بر خود کم دانسته از رای خود را بالا داند و خود را
و انفس خود را ببالای همه پسندد و حق را از آن بخود روا دارد و از غیر خود بسبب
که هیچ حقی را بر خود ثابت نداند پس دارو و علاجی نیست
و بر خود واجب نداند پس چنین کسی را چون احمق طبیب علاجی نیست
ابلهان ... حضرت فرموده و نیز در همان کتاب از
مروی است که از حضرت ابی عبدالله علیه السلام شنیدم می‌فرمود که ان المسيح عليه
السلام يقول لاصحابه ان كنتم احبائي واخواني فوطنوا انفسكم على العداوة و
البغضاء من الناس فان لم تفعلوا فلستم باخواني انما اعلمكم لتعلموا ولا اعلمكم

نصیحت عیسی علیه السلام

نصایح عیسی علیه السلام

... عیسی علیه السلام

إنّكم لن تنالوا ما تريدون إلّا بترك ما تشتهون ولن تبلغوا ما تأملون إلّا بالصبر على ما تكرهون
وإيّاكم والنظرة فإنّها تزرع في قلب صاحبها الشهوة وكفى بها لصاحبها
فتنة طوبى لمن يرى بعينيه الشهوات ولم يعمل بقلبه المعاصي ما أبعد ما
فات وما أدنى ما هو آت ويل للمغترّين لو قد أزفهم ما يكرهون وفارقهم ما
يحبّون وجاءهم ما يوعدون في خلق هذا الليل والنهار معتبر ويل لمن كانت الدنيا
همّه والخطايا عمله كيف يفتضح غداً عند ربّه ولا تكثروا الكلام في غير ذكر الله
فإنّ الذين يكثرون الكلام في غير ذكر الله قاسية قلوبهم ولكن لا يعلمون
لا تنظروا إلى عيوب الناس كأنّكم أرباب عليهم ولكن انظروا في خلاص أنفسكم
فإنّما أنتم عبيد مملوكون إلى كم يسيل الماء على الجبل لا يلين إلى كم تدرسون
الحكمة لا يلين عليها قلوبكم عبيد السوء فلا عبيد أتقياء ولا أحرار كرام إنّما
مثلكم مثل الدفلى يعجب بزهرها من يراها ويقتل من طعمها حاصل کلام حضرت عیسی
علیه السلام به اصحاب خود فرمود اگر شما دوستان من و برادران منید پس عداوت و دشمنی
کنید مردمان را در دل خود و ظاهر به جهت خدا و باطلان بر نفس و کینه بند و ایشان را
گزینید پس اگر چنین نکنید برادر من نخواهید بود و تعلیم می‌کنم شما را آنچه باید
و بیاموزید نه آنکه به سبب علم و دانستن ببالید و بر خود تکبر اندازید ... بپرهیزید از
نیز ... مشتهیات نفس خود را فرو بگذارید و هرآنچه را کراهت دارید بر آن صبر کنید
از نظر افکندن چشم در خیال به نامحرم چه این گونه نظاره تخم شهوت می‌کارد و نظر کننده
را به رد و چنین نظر و چنین نظر برای فتنه صاحبش کافی است ...
خوشا ... شهوات بگردد ... در دل بگردد و ... قرار ... رشد آنکه ...
... قدر ... مرگی که آینده و ... عقبات در ... نماید ... دارد ...
بخواب غرور ... اگر ... آنچه ... ایشان ... مرگ ... و ...
از ایشان آنکه ... زندگانی و علاقه احوال این ...
... آنچه ... وعده شده ... آنکه ... در آفرینش این
شب و روز ... عبرت ... دنیا ... اندیشه او دنیا است
و ... کار او ... خطاها ... و ... در حضرت پروردگار رسوا خواهد شد

در اینکه بر قسمی از زیادتی ... بسیار تحرز نمایند چه ... در غیر ذکر ... کلام ... فراوان
... قساوت قلب ... و ... بعیوب مردمان ... باشند که
بر ایشان ... آب
بر کوه ... کند و کوه ... صلابت ... آب ...
در ... حکمت بخوانند و ... و ... دلهای ... نرم ...
نه ... و نه آزادگان کرام ... مثل ... خرزهره ... بیننده
... و ... اگر کسی بخورد ... و نیز در آن کتاب ... در ... کلام
و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مروی است که حضرت عیسی علیه السلام می‌گفت
اللهمّ ارزقني غدوة رغيفاً من شعير وعشيّة رغيفاً من شعير ولا
ترزقني فوق ذلك فأطغى ... خداوندا ... یک گرده نان جو و در شب یک
گرده نان جو بده ... و بیشتر از این روزی من مگردان که موجب طغیان نفس
و دیگر در کتاب مسطور از حضرت صادق علیه السلام مروی است از حضرت عیسی
علیه السلام که می‌فرمود لا تدري متى يغشاك ما ينفعك أن تستعدّ له قبل
أن يفجأك ... چه وقت ... پس ... و ...
از ... و آنچه ... تو ... در ...
... و ... و ... آن ...
و نیز در آن کتاب از ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است قال تمثّلت
الدنيا لعيسى على نبيّنا وآله وعليه السلام في صورة امرأة زرقاء فقال لها كم تزوّجت
قالت كثيراً قال فكلّ طلّقك قالت بل كلّاً قتلت قال فويح أزواجك
الباقين كيف لا يعتبرون بالماضين ... دنیا برای عیسی علیه السلام در صورت زنی
... عیسی ... دنیا ... شوهر ...
این شوهرها ... طلاق ... علیه السلام ... شوهران ...
... عبرت ... و هم در آن کتاب از حضرت
صادق علیه السلام مروی است ... عیسی علیه السلام می‌فرمود اشتدّت مؤنة الدنيا
ومؤنة الآخرة أمّا مؤنة الدنيا فإنّك لا تمدّ يدك إلى شيء منها إلّا وجدت

کلمات عیسی علیه السلام

کلمات عیسی

کلمات عیسی با دنیا

کلمات عیسی علیه السلام

فاجراً قد سبقک الیها واما مؤونة الآخرة فانّک لا تجد اعواناً یعینونک علیها یعنی
کار مؤونه و تن تو و پوشیدن سوی حاجات مردم دنیا و حرص کمتر است اما مؤونه دنیا ازین
رو که هر دست هیچ چیز از آن در از تو کسی که بجهت دنیا فاجر تر بود در بر گرفتن آن پیشی
گرفته و اما مؤونه آخرت از برای آنکه هیچ کس نمی‌یابد که تو در پوشیدن عمل آن اعانت کند
و نیز در کافی است از حسن بن ظریف از حضرت صادق علیه السلام روایت است که عیسی بن
مریم صلوات الله علیه فرمود که من کثر کذبه ذهب بهاؤه هر کس دروغ بسیار گوید آب رو و فروغ
او برطرف می‌شود و هم در آن کتاب از عبدالله بن سنان از حضرت ابی عبدالله علیه الصلوة و السلام
مرویست که روزی حضرت عیسی صلوات الله علیه در میان ایشان ایستاده بود و گفت ای بنی
گفتند ای معلم خیر ما را ارشاد کن ایشان را فرمود که انّ موسی کلیم الله امرکم ان لا تحلفوا
بالله تبارک و تعالی کاذبین و انا آمرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین ولا صادقین
قالوا یا روح الله زدنا فقال انّ موسی نبی الله صلی الله علیه امرکم ان
لا تزنوا و انا آمرکم ان لا تحدّثوا انفسکم بالزنا فضلاً عن ان تزنوا فانّ من حدّث
نفسه بالزنا کان کمن اوقد فی بیتٍ مزوّقٍ فافسد التزاویق الدخان و ان لم یحترق
البیت یعنی بدرستیکه موسی کلیم الله امر فرموده شما را که از روی دروغ بخدا سوگند مخورید
و من شما را میفرمایم که سوگند مخورید بخدا خواه بدروغ یا راست عیسی گفتند یا روح الله زیاده
بر این فرمود موسی پیغمبر خدا صلی الله علیه شما را فرموده که زنا مکنید و من شما را میفرمایم
که حدیث زنا را بخود راه ندهید تا چه رسد بآنکه بکنید که هر کس حدیث زنا بخود راه دهد مانند کسی است که در
خانه نقش و نگار کرده آتش برافروزد و دود آن نقشها را فاسد کند اگرچه خانه نسوزد
و هم در آن کتاب از ضحاک ابی فروه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حواریان بحضرت عیسی گفتند یا روح الله با که مجالست کنیم قال من یذکّرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغّبکم فی الآخرة
عمله یعنی با کسی که دیدار او شما را بیاد خدا آورد و منطق او بر علم شما بیفزاید و کردار او رغبت دهد
شما را بآخرت و نیز در آن کتاب از عمرو بن جمیع از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
مرویست که فرمود که کان المسیح یقول لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر الله فانّ الذین
یکثرون الکلام قاسیة قلوبهم ولکن لا یعلمون یعنی عیسی علیه السلام میفرمود

از بسیار

ذکر کلمات عیسی علیه السلام

ذکر کلمات آن حضرت

در نفی و کلمات

در کلمات عیسی

از یاد خدا زیاده سخن مگوئید که آنها که زیاده سخن میگویند دلهای ایشان سخت
است ولیکن خود نمی‌دانند و نیز میگوید که بیاد خدا سخن گفتن ابتدای ترک و خزینه گنجهای
کلمات اخلاق و آداب و اطوار و خیال خیرات است و از برکت یاد خدا سعادتمند میشود
رشد میکند و نور در دل پیدا میشود و از اثر اذکار وارده نرم دل و رقت و
گریه حاصل میشود و از افعال و اخلاق ستوده القدر کمال بمجلس بهشت مجلس آن حضرت
بیان مواعظ جناب لقمان حکیم علیه السلام
از حضرت صادق علیه السلام منقول است

در صفات لقمان

در معالم الاخبار منقول است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از لقمان و حکمت او که خدا در
قرآن یاد کرده پرسیدم فرمود اما والله ما اوتی لقمان الحکمة بحسب ولا مال ولا اهل
ولا بسطٍ فی جسمٍ ولا جمالٍ ولکنه کان رجلاً قویّاً فی امر الله متورعاً فی الله
ساکتاً سکیناً عمیق النظر طویل الفکر حدید النظر مستعبراً بالعبر لم ینم نهاراً قطّ و لم
یره احد من الناس علی بولٍ ولا غائطٍ ولا اغتسالٍ لشدّة تستّره و عمق نظره و
تحفّظه فی امره و لم یضحک من شیءٍ قطّ مخافة الاثم و لم یغضب قطّ و لم یمازح
انساناً قطّ و لم یفرح لشیءٍ قطّ ان اتاه من امر الدنیا و لا حزن منها علی
شیءٍ قطّ و قد نکح من النساء و وُلد له من الاولاد الکثیرة و قدّم اکثرهم افراطاً
فما بکی علی موت احدٍ منهم و لم یمرّ برجلین یختصمان الّا اصلح بینهما و لم یمض
عنهما حتی تحابّا و لم یسمع قولاً قطّ من احدٍ استحسنه الّا سأل عن تفسیره
و عمّن اخذه و کان یکثر مجالسة الفقهاء و الحکماء و کان یغشی القضاة و الملوک
و السلاطین لغرّتهم بالله و طمأنینتهم فی ذلک و یعتبر و یتعلّم ما یغلب به نفسه
و یجاهد به هواه و یحترز به من الشیطان و کان یداوی قلبه بالتفکّر و یداوی
نفسه بالعبر و کان لا یظعن الّا فیما ینفعه فبذلک اوتی الحکمة و منح العصمة و
انّ الله تبارک و تعالی امر طوائف من الملائکة حین انتصف النهار و هدأت
العیون بالقائلة فنادوا لقمان حیث یسمع و لا یراهم فقالوا یا لقمان هل لک
ان یجعلک الله خلیفة فی الارض تحکم بین الناس یعنی سوگند بخدا که لقمان حکمت را
بسبب حسب و نسب و مال و اهل و زیادتی در جسم و زیادتی جمال نیافت بلکه

برخود هموار کرده بلکه در پرده نبوده در ادای وظیفه اوردن بخر خود از دنیا نبود در حضرت عزت
دریغ داشت و بجهالت از کلمات شیخ جنید فایده نگرفته بسیار بی رحمی ورزید و راند ...
عزت و نظر زیست و عبرت و اعتبار بجهان خود از استغنا بجت دریغ او از رقاب نگرد و حفظ
خود از افعال خیر بوده و بیشتر میکنی او بود در بیحوقت در ملکی دیگر دانی و بیند افکنده
نمیدواند بده است نشر و تمرد و تقلد در امور و نظر خود داشت و بیار بیکسی جز جهود دار
و حالات عجیبه را افعال ارتم کناه بر گرفته نشد و نقصان محنت و بیحوقت با ملکی
بمزاح و فضول نجی نشود هرگز برا قهقه نداد رجهان خورسند دانو و نیازمند زنان گرفت
کفاف در او نبود و فرزندان بسیار داده و بشر ایجاد جمع از ایشان میمرد از آنان شو نخفته
بر و کریه بر سنه بر ریستاد بیحوقت بر و کریم بحوت نماشت بعجیب نکفت
جز آنکه در میان احمد میطلع نمود از انجه از رشد بمرد تن با بیحی تمیز و در وقت
سخن پسندیده از کسی شنید از تفسیر آن و از آنکس که این سخن شنوا از او بیاموخته
برسید با فقهاء و حکماء و از ایشان رشت صحبت فقهاء و ملوک و سلاطین بسیار بود و عظ
فرو میکرد حال آنان بوده قاضیان و حکام را ازمان بعضا از آن حیثیت که آن تدبیر شده ملتزم
مرتبه میکرد است و ملوک و سلاطین را بود بطر غرور ایشان دور حضرت علوان عفو و خطا سینه
الهی در آن امر خطر و حفظ از قهر خدا قدیر رحم شده و اعتبار مرد از ابد و ایجابود
اسباب عجب بر نفس با تازه و جواد و برای برآید مقصد از کید و فریب شیطان احتراز نمود
و بعلاوه فکر و خطرات دیده میرود جان خود بوده تر نمیکرد و جز در انجه فایده در آن
ترتیب نموده ترک نمود از این ادب بدولت حکمت و عطار عصمت بار گشت و مدار
قدر و احترام روز بروز در جهان بجواب قبول رسید فوج فوج از فرشتگان ندا لقمان
شد لقمان شدند و اکثر امر شد و جهان رسد و بر ندا کرده ندار لقمان را بیحوای خداوند
خلیفه در زمین بر کشند تا در میان مردمان حکم کنی پس فَقالَ لُقْمانُ إِنْ أَمَرَنِي رَبِّي بِذَلِكَ
فَالسَّمْعُ وَالطّاعَةُ لِأَنَّهُ إِنْ فَعَلَ بِي ذَلِكَ أَعانَنِي عَلَيْهِ وَعَلَّمَنِي وَعَصَمَنِي وَإِنْ هُوَ
خَيَّرَنِي قَبِلْتُ الْعافِيَةَ فَقالَتِ الْمَلائِكَةُ يا لُقْمانُ لِمَ قالَ لِأَنَّ الْحُكْمَ بَيْنَ النّاسِ
بِأَشَدِّ الْمَنازِلِ مِنَ الدِّينِ وَأَكْثَرُها فِتَناً وَبَلاءً ما يُخْذَلُ وَلا يُعانُ وَيَغْشاهُ الظُّلْمُ مِنْ
كُلِّ مَكانٍ وَصاحِبُهُ مِنْهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِنْ أَصابَ فِيهِ الْحَقَّ فَبِالْحَرِيِّ أَنْ يَسْلَمَ وَإِنْ

أَخْطَأَ

أَخْطَأَ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ وَمَنْ يَكُنْ فِي الدُّنْيا ذَلِيلاً وَضَعِيفاً كانَ أَهْوَنَ عَلَيْهِ
فِي الْمَعادِ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ حَكَماً سَرِيّاً شَرِيفاً وَمَنِ اخْتارَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ يَخْسَرْهُما كِلْتَيْهِما
تَزُولُ هَذِهِ وَلا تُدْرِكُ تِلْكَ فَتَعَجَّبَتِ الْمَلائِكَةُ مِنْ حِكْمَتِهِ وَاسْتَحْسَنَ الرَّحْمَنُ مَنْطِقَهُ فَلَمّا
أَمْسى وَأَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ الْحِكْمَةَ فَغَشّاهُ بِها مِنْ قَرْنِهِ إِلى قَدَمِهِ وَهُوَ نائِمٌ
وَغَطّاهُ بِالْحِكْمَةِ غِطاءً فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ أَحْكَمُ النّاسِ فِي زَمانِهِ وَخَرَجَ عَلَى النّاسِ
يَنْطِقُ بِالْحِكْمَةِ وَيُبَثِّنُها فِيها قالَ فَلَمّا أُوتِيَ الْحُكْمَ وَلَمْ يَقْبَلْها أَمَرَ اللهُ الْمَلائِكَةَ فَنادَتْ داوُدَ
بِالْخِلافَةِ فَقَبِلَها وَلَمْ يَشْتَرِطْ فِيها بِشَرْطِ لُقْمانَ فَأَعْطاهُ اللهُ الْخِلافَةَ فِي الْأَرْضِ وَابْتُلِيَ فِيها غَيْرَ مَرَّةٍ
وَكُلُّ ذَلِكَ يَهْوِي فِي الْخَطاءِ يُقِيلُهُ اللهُ وَيَغْفِرُ لَهُ وَكانَ لُقْمانُ يُكْثِرُ زِيارَةَ داوُدَ عَلَيْهِ السَّلامُ
وَيَعِظُهُ بِمَواعِظِهِ وَحِكْمَتِهِ وَفَضْلِ عِلْمِهِ وَكانَ داوُدُ يَقُولُ لَهُ طُوبى لَكَ يا لُقْمانُ أُوتِيتَ الْحِكْمَةَ
وَصُرِفَتْ عَنْكَ الْبَلِيَّةُ وَأُعْطِيَ داوُدُ الْخِلافَةَ وَابْتُلِيَ بِالْخَطاءِ وَالْفِتْنَةِ ثُمَّ قالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلامُ فِي قَوْلِ اللهِ وَإِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ
الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ لقمان در این خبر لقمان حکمت را برد و گاه تم قبول امر خلافت
سعادت و خطا حکم بر حکم و کوه بر کوه جواب کرد خلیفه دهم بر احکام آن امر را عرضه کنند و تعلیم
و از آنکه نشانه بدعا بیان کرد و اکر خیر کوله نمیبرد عرض فیض منعم فرشتگان بعنوان حکمت از لقمان
این سخن از جهت حکمت برای اینکه انکس بود در میان مردمان حاکم و حکم بر در حکمت ترجیح نمازی
دیانت و فتنه و بلاهای از دیگران بیشتر بود و فضلا و بهوان ها که در زمان حکم آنها در وده
و از اعانت غیر محروم و در غیر وده ظلم و ظلمت وده رو از هر طرف و در آنها رعایت نوبت و افکار
هست و از رو های سیر فرو هر جهة بعد اگر در حکومت بصواب رفتند و حق فاو اکثر نزاولد
غیبه و از حق و خطیه ضلالت و شقاوت بلای است و از آنها را خطا بکنند و طریق جنت کلی
اوند و ملا نبت بود و نخواهند نوشت و هر کس در دنیا ضعیف و ذلیل بیچاره او کاه ترابیت
در معاد از بیچه حکم از شریف و کار نمیکند و هر که دنیا بر دو بر جزی اختیار کند هر دو را بای کار
لکه چنین جهان زائل میشود و آنرا بنوادر اکر نرکنند فرشتگان ازین سخنان در عجب شدند
و منطق او در حضرت خدا در جهان قوی بحسب حالت و شرح نیست و او رسید و لقمان بخوابگاه
ما رسید و در آمد خدا او بر حکمت و نور در تن بود بر دن از رجع و از فرق سر تا قدم فرو
فرو گرفت و آنوقت لقمان در خواب بود خدا او بود در بار حکمت متوق جمع

وجمعی برآنند از تمامت مردمان زمان خود بدولت حکمت بهره‌ورتر بود و مردمان درآمدند که
حکمت بیاموزند و جمعی لقمان بنده غلامی حبشی بود و پند و حکمت فرا گرفت ملائکه گفتند
که داود بنده غلامی را که خدا داد قبول نمود در ایام خود آن شرایع نمود مقدار قاضی او بود
در زمین فقیه مسجد و حبشی که بود آن امر تعبد میکرد در بلاء به حصول فطانت میگشت و نظر
از وی میگذشت داود و موعظه و حکمت میشنید و چون لقمان بعد قرب داود بسیار یافت
گفته‌اند بواز موعظه و حکمت خود از کشور و در ایام علم و دانش کوه کلام داد و داود
علیهما السلام بلقمان فرمود ای لقمان حکمت به تو عطا کرده‌اند از تو بازگشت و داود بغلامی
و حکومت و فتنه مبتلا شد و بعد از زیارت حضرت ابی علی الرضا علیه السلام در اینجا قول خواجه و منبه
و طاهر لقمان بسیر خود موعظه کرد که ننگ است پسر که بفرزند گرفته نادر و حکمت
ظلم عظیم نمیشود فوعظ لقمن ابنه حتی تفطر و انشق لقمان پسر خود را آن
حضرت امام موعظه نصیحت فرموده که هر که بر نور حکمت گشت و کان فیما وعظه به

یا حماد ان قال یا بنی انک منذ سقطت الی الدنیا استدبرتها واستقبلت
الآخرة فدار انت الیها تسیر اقرب الیک من دار انت عنها متباعد یا بنی جالس
العلماء وزاحمهم برکبتیک ولا تجادلهم فیمنعوک وخذ من الدنیا بلاغا ولا
ترفضها فتکون عیالا علی الناس ولا تدخل فیها دخولا یضر باخرتک وصم صوما
یقطع شهوتک ولا تصم صیاما یمنعک من الصلوة فان الصلوة احب الی الله من
الصیام یا بنی ان الدنیا بحر عمیق قد هلک فیها عالم کثیر فاجعل سفینتک
فیها الایمان واجعل شراعها التوکل واجعل زادک فیها تقوی الله فان نجوت فبرحمة
الله وان هلکت فبذنوبک یا بنی ان تادبت صغیرا انتفعت به کبیرا ومن عنی
بالادب اهتم به ومن اهتم به تکلف علمه ومن تکلف علمه اشتد له طلبه
ومن اشتد له طلبه ادرک منفعته فاتخذه عادة فانک تخلف فی سلفک
وتنفع به من خلفک ویرتجیک فیه راغب ویخشی صولتک راهب وایاک
والکسل عنه والطلب لغیره فان غلبت علی الدنیا فلا تغلبن فاذا فاتک طلب
العلم فی مظانه غلبت علی الآخرة واجعل فی ایامک ولیالیک وساعاتک لنفسک
نصیبا فی طلب العلم فانک لن تجد له تضییعا اشد من ترکه ولا تمارین فیه

لجوجا ولا

مواعظ لقمان به پسر

لجوجا ولا تجادلن فقیها ولا تعادین سلطانا ولا تماشین ظلوما ولا تصادقنه ولا تواخین
فاسقا ولا تصاحبن متهما واخزن علمک کما تخزن ورقک یا بنی خف الله خوفا
لو اتیت یوم القیمة ببر الثقلین خفت ان یعذبک وارج الله رجاء لو وافیت
یوم القیمة باثم الثقلین رجوت ان یغفر الله لک فقال له ابنه یا ابت وکیف اطیق
هذا وانما لی قلب واحد فقال له لقمن یا بنی لو استخرج قلب المؤمن فشق
لوجد فیه نوران نور للخوف ونور للرجاء ولو وزنا ما رجح احدهما علی الآخر بمثقال ذرة
فمن یؤمن بالله یصدق ما قال الله ومن یصدق ما قال الله یفعل ما امر الله ومن لم یفعل ما امر الله لم یصدق
ما قال الله فان هذه الاخلاق تشهد بعضها لبعض فمن یؤمن بالله ایمانا صادقا یعمل
لله خالصا ناصحا فقد آمن بالله صادقا ومن یطع الله خافه ومن خافه فقد احبه
ومن احبه اتبع امره ومن اتبع امره استوجب جنته ومرضاته ومن لم یتبع
رضوان الله فقد هان علیه سخطه نعوذ بالله من سخطه یا بنی لا ترکن الی الدنیا
ولا تشغل قلبک بها فما خلق الله خلقا هو اهون علیه منها الا تری انه لم
یجعل نعیمها ثوابا للمطیعین ولم یجعل بلاءها عقوبة للعاصین و در حدیث معتبر لقمان
بپسر خود گفت ای فرزند از روزی که بدنیا آمدی پشت بدنیا کردی و رو بآخرت آوردی
دنیا و هر روز بآخرت نزدیکتر میشوی پس خانه‌ای که بسوی آن میروی
نزدیکتر است از آن خانه که هر روز از آن دورتر میشوی ای فرزند با علما همنشینی کن و
زانو بزانو ایشان بنشین ولیکن با ایشان مجادله مکن که از علم ایشان محروم شوی
و از دنیا بقدر آن بگیر که توقع از مردم ببری و بالکلیه ترک دنیا مکن که
محتاج مردم شوی و در امور دنیا چندان داخل مشو که ضرر بآخرت تو رساند و روزه‌ای بدار
که ستون شهوت تو را بشکند و آن قدر روزه بدار که ضعف بهم رسانی و از نماز باز مانی که نماز
نه آن قدر که نزد خدا بهتر است و محبوبتر از روزه است ای فرزند دنیا دریای
عمیق است بسیار گروهی غرق گشته‌اند پس باید که کشتی تو در آن دریا
ایمان باشد و توکل بادبان آن باشد و توشه تو در آن تقوی باشد پس اگر نجات یابی
بلطف و رحمت خدا است و اگر هلاک شوی بگناهان تو است

داکر هلاک ابدی بصحبت شخص باشد ای فرزند اگر در خود بالا بدرا ر فرزند شخص دیر نرکبار را
بود نه کور بزرگی فضیلت در تربیت آداب چنین بوده در تحصیل اهتمام کند و کسی را در آن ا...
بوزد و شفقت تحصیل بر او بسیار بند و بزرگی آداب چنین بود بخش بود در باخود سوی بسیار
وکوشش عظیم نباید که احوال دیار در خود بود باب بستم تحقیق کواند وجه خوشتن بود
بتحقیق نمود و بر همه جهان بود و بود در نفس خود بی خویشتن بود آداب چنین و اطوار او هم
عادت بوده اخلاق نیکان بگذشته و گروهی ستوده بسی از نیکان ... اخلاق و ادا
شفقت باید تو بود در آن اخلاق تا نیست نیستند بستان از تو بیدار دستان از تو اکمل نظر
باشد گفت بر پرهیز در طلب اخلاق چنین و علم و ادب بیش جوید و غیر از آن هیچ در صدد تحصیل
اگر بر دنیا حرص مغلوب شود و دنیا بوده از دست برفت که اهل بیت را سوی ایشان در او هرگز
مغلوب نگردد و تجربه بود از حکمت برفت گفته و مغلوبیت در کار آن بر او بی بهره علم بود از
انکار تحصیل نرفته که خمر در روز دنیا عمر خویشتن برفت بود برای بیابد خود در طلب
علم مقرر دارد زیرا که هیچ چیز علم کار بود چون ترک تحصیل علم ضایع و بسیار گوید هر چه عالم خیر
چیزی تا کی بود علم نه فقیر گفت ای مردم بجوی جاهل علم و با دانایان ... بود و با ...
بنشین و کمینه روا با سمنکاران ... و معاونت و محبت مورز و با مردم نا بکار برادر و یار
حاکم و با مردم نیک دو گوی آنهم با دیگران همه چه کار بد در حق ایشان هرگز مصاحبت مکن و علم
خود و ضبط کن دهن دار چنانکه ترخود بود پوشیده میدار ای فرزند آنرا از خداوند ... تا که
درستی و بهم با کار ای اکر ... چنین جنی و لجی بی یقین ... تا رساندن ... مغلوب بکوی و بجه
خداوند قهار بر انکو نه پیدا شد ... اکر کار ان چنین و لی بود وجه ... داشته باشد و بجز ... اکر از
آنرا که بخوان نوشته باشی غنی فرزند را جد لقمان این سخنان حکمت شنیدن بود گفت ... از ایشان
چگونه چنین طاقت بود اما در ... فرخ در حد بود با بکدام ... تمام با انکه ... بود
از کدل غرا ... لقمان گفت ای فرزند اکر دل موفق شود برحق باداو و در هر ... در کوهر نور
در آن دریا بند نور برای ترسیدن از خداوند و نور مهر امید دارد از خداوند ... اگر این دو نور بود
با هم برابر او در ترس و امید کم تر یکی بر دیگر باندازه ... ترد ... بر کسی بر کسی خداوند
ایمان دارد و اکنون خداوند هم ... تصدیق کند و هر کسی که خداوند بود تصدیق نه دارد و فرزند
آنچه گفتار او بود و هر کسی که خداوند را بکار نه بند در حکم خداوند بود ... نوشته است زیرا که این

اخلاق بد که اگر ایمان بر اثر لغزش بی بر کسی از روی دین و ترس ایمان ... دو از راه خوف و ترس
خود در حضرت خداوند بجای حاکم عبرت نمود و بر کسی در کار خداوند را که نه حاق ایمان حاق
بحضرت خالق او دیده است و هر کسی مطیع بجز از خداوند ترسیده است و هر کسی از خداوند بترسد او را دوست
داشته است و هر کسی خداوند را دوست داشت بوقا ... طاعت نمود و هر کسی طاعت امر خداوند بود
مستوجب بهشت خداوند ... و جنت ... و آنکس را در ... غضب خداوند ... غضب خدا را بود
بعد ترده ... ... ببریم که از غضب خدا ای فرزند ... دنیا ... ... دل در جهان
هیچ آرزوی در حضرت آن کار از دنیا ... بود ... خداوند ... این ... ... خداوند ...
اجر و مرد و فان بر دار راه ... نعیم ... عقوبت ... شده ... عقوبت جهان
نه خدمت و دیگر از حقائق ... از حضرت حاق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت شده ... بود

موعظه لقمان فرزند را

كان فيما أوصى به لقمان ابنه ناتان أن قال له يا بني ليكن مما تتحلى على عدوك
فتصرعه المماسحة واعلنه الرضا عنه ولا تزاوله بالمجانبة فيبدو له ما في
نفسك فيتأهب لك يا بني خف الله خوفاً لو أتيته ببر الثقلين خفت أن يعذبك
الله وارج الله رجاء لو وافيته بذنوب الثقلين رجوت أن يغفر لك يا بني إني
حملت الجندل والحديد وكل حمل ثقيل فلم أحمل شيئاً أثقل من جار السوء و
ذقت المرارات كلها فلم أذق شيئاً أمر من الفقر در جمله وصایای لقمان با برخی ناه
این بود ... خداوند که بر ... تا هر بر ادب ... خود ... دو ... بر زمین نهد
و آنچه بر این ... ... و ... و اظهار فرزند را
از در کار اگر دانی ... تحقیق ... ... اتی ... آنکس را از ... در ... ببیان
کرده ... را ... تا ... از جای ... خواهد ... ... نیکو ...
چنین و دانی ... هر ... بود ... دوشته ... و ... از ... ... و ... بی
در ... نقلی اگر ... ... حضور ... از تو ... ... ها ... تا ... و ...
و ... ... علم ... ... در ... ... تحقیق از همه ... یافته ... ... جان ...
بجهد ... هیچ ... ... تا از ... ... نیکو ... ... و علت
این ... لقمان این ... ... در ... ... در ... ...
داشته باشد ... ... لا ... صاحب ... تا ... ایشان را ...

لکن اگر محتاج باشد هرگاه محتاج باشد اسیر غم و اندوه نفس شود اگر که علت آن شود دارد بجز بی کلی حق
طلبیه فرا گرفته رحمت و ایمنی آورد از آب منبع و لا مگر بیگرد و اتفاق بجز آنکه
ا ا اینها در شمر دیگر و طلب کرده نه ایشان از ما دست واجب جود و کرم فرا نه که
رحیم است و کریم است و غفور است و دود که در فق نتیجه نعمت دهان بیخ خواهنده از ضعیف و
به مقصود کار رحمت بود که دو دفعه نعمت بود نقصان نیست دولت بذل بود ملاک
جود بود و زوالی باشد هم در آن که روایت از حفص بن غیاث از حضرت صادق از امیر
المؤمنین علیهم السلام در جمله مواعظ لقمان به پسر اینست یا بُنَیَّ لِیَعْتَبِرْ مَنْ قَصُرَ یَقِینُهُ وَضَعُفَتْ
نِیَّتُهُ فِی طَلَبِ الرِّزْقِ اَنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالیٰ خَلَقَهُ فِی ثَلَاثَةِ اَحْوَالٍ مِنْ اَمْرِهِ وَآتَاهُ رِزْقَهُ
وَلَمْ یَکُنْ لَهُ فِی وَاحِدَةٍ مِنْهَا کَسْبٌ وَلَا حِیلَةٌ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالیٰ سَیَرْزُقُهُ فِی الْحَالِ
الرَّابِعَةِ اَمَّا اَوَّلُ ذٰلِکَ فَاِنَّهُ کَانَ فِی رَحِمِ اُمِّهِ یَرْزُقُهُ هُنَاکَ فِی قَرَارٍ مَکِینٍ حَیْثُ لَا یُؤْذِیهِ
حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ ثُمَّ اَخْرَجَهُ مِنْ ذٰلِکَ وَاَجْرَی لَهُ رِزْقاً مِنْ لَبَنِ اُمِّهِ یَکْفِیهِ وَیُرَبِّیهِ
وَیَنْعَشُهُ مِنْ غَیْرِ حَوْلٍ بِهِ وَلَا قُوَّةٍ ثُمَّ فُطِمَ مِنْ ذٰلِکَ فَاَجْرَی لَهُ رِزْقاً مِنْ کَسْبِ اَبَوَیْهِ
بِرَأْفَةٍ وَرَحْمَةٍ لَهُ مِنْ قُلُوبِهِمَا لَا یَمْلِکَانِ غَیْرَ ذٰلِکَ حَتّیٰ اِنَّهُمَا یُؤْثِرَانِهِ عَلیٰ اَنْفُسِهِمَا
فِی اَحْوَالٍ کَثِیرَةٍ حَتّیٰ اِذَا کَبِرَ وَعَقَلَ وَاکْتَسَبَ لِنَفْسِهِ ضَاقَ بِهِ اَمْرُهُ وَظَنَّ الظُّنُونَ
بِرَبِّهِ وَجَحَدَ الْحُقُوقَ فِی مَالِهِ وَقَتَّرَ عَلیٰ نَفْسِهِ وَعِیَالِهِ مَخَافَةَ اِقْتَارِ رِزْقٍ وَسُوءِ
یَقِینٍ بِالْخَلَفِ مِنَ اللّٰهِ تَبَارَکَ وَتَعَالیٰ فِی الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ فَبِئْسَ الْعَبْدُ هٰذَا
یَا بُنَیَّ ای پسرک من هر کسی را که یقین به خدا در رازق بودن ایمان نبود قاصر و نیتش در طلب
روزی ضعیف است به نظر دانش و عبرت اعتبار کند و به تفکر و تعقل بنگرد که خداوند تبارک و تعالی
او را از کتم عدم عرصه وجود در آورد و در سه حال او را چاره و تدبیری در کسب روزی
نبود و ارزاق و روزی بود و از رحمت خود در آن وقت بود که از او دریغ نکرد یقین داشت
که جز او نیست و در حال چهارم نیز رزق او روزی خواهد داد حال اول آن وقت است که در رحم
مادر بود روزی او را داد و حال دوم که از رحم بیرون آمد بی آنکه پیوسته از او دارد و نداد از راه
آزار و رنج دادن و قوت داد آن وقت را او در هنگام ضعف و حال سوم آن است که از شیر باز
مادر به شفقت مادر و نگهداری پدر روزی او را از آن جا که ایشان نه از دست او روزی را از رحم
مادر بفرستاد که تحمل به او داد در اول روز شیر و دست خود نیامد و نباید جز که نیم آن کند تا او

حالا و هر

چاره و حیله و قدرت و قوت به کسب و معیشت و طلب نفقه و دفع ضرر نبوده و اما حال سوم
بعد از شیر باز کرفتن و روزی که از شیر منقطع گشت از کسب پدر و مادر روزی از ایشان
روزی او کرده به طلب فقر خود و حال مشقت و رنج و صرف او نموده و او بود
از آن احوال بر خود مقدم داشته تا آنکه به حد بلوغ رسید و متوجه به کمال عقل شد
و کلال لقمه و بر نفقه خویش کسب معیشت مشغول آمد آن وقت کار بر خود تنگ کرد
و در حق پروردگار ظن بد برد و از روزی او شکایت آورد و حقوق الهی که در اموال کفار
بود بر خود و عیال شفقت زده از آن روزی کم در او را در ایشان ضرر
نه عوض آن باشد در دنیا و آخرت بعد از آن که خواهد چه بسیار از قلت و فقر بکوشد بیند
چنین بنده و بد تر در آن که روایت از حماد بن عیسی روایت است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
از مواعظ لقمان با پسر اینست یَا بُنَیَّ لِکُلِّ شَیْءٍ عَلَامَةٌ یُعْرَفُ بِهَا وَیُشْهَدُ عَلَیْهَا وَاِنَّ
لِلدِّینِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ وَالْاِیمَانُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَلِلْاِیمَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ
الْاِیمَانُ بِاللّٰهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَلِلْعَالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ بِاللّٰهِ وَبِمَا یُحِبُّ
وَبِمَا یَکْرَهُ وَلِلْعَامِلِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الصَّلٰوةُ وَالصِّیَامُ وَالزَّکٰوةُ وَلِلْمُتَکَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ
یُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَیَقُولُ مَا لَا یَعْلَمُ وَیَتَعَاطیٰ مَا لَا یَنَالُ وَلِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَظْلِمُ
مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِیَةِ وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ وَیُعِینُ الظَّلَمَةَ وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ
یُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَقَلْبُهُ فِعْلَهُ وَعَلَانِیَتُهُ سَرِیرَتَهُ وَلِلْآثِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ
یَخُونُ وَیَکْذِبُ وَیُخَالِفُ مَا یَقُولُ وَلِلْمُرَائِی ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَکْسَلُ اِذَا کَانَ وَحْدَهُ
وَیَنْشَطُ اِذَا کَانَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَیَتَعَرَّضُ فِی کُلِّ اَمْرٍ لِلْمَحْمَدَةِ وَلِلْحَاسِدِ ثَلَاثُ
عَلَامَاتٍ یَغْتَابُ اِذَا غَابَ وَیَتَمَلَّقُ اِذَا شَهِدَ وَیَشْمَتُ بِالْمُصِیبَةِ وَلِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ
یَشْتَرِی مَا لَیْسَ لَهُ وَیَلْبَسُ مَا لَیْسَ لَهُ وَیَأْکُلُ مَا لَیْسَ لَهُ وَلِلْکَسْلَانِ
ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَتَوَانیٰ حَتّیٰ یُفَرِّطَ وَیُفَرِّطُ حَتّیٰ یُضَیِّعَ وَیُضَیِّعُ حَتّیٰ یَأْثَمَ وَلِلْغَافِلِ
ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ السَّهْوُ وَاللَّهْوُ وَالنِّسْیَانُ قَالَ حَمَّادُ بْنُ عِیسیٰ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَامُ وَلِکُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْعَلَامَاتِ شُعَبٌ یَبْلُغُ الْعِلْمُ بِهَا اَکْثَرَ
مِنْ اَلْفِ بَابٍ وَاَلْفِ بَابٍ وَاَلْفِ بَابٍ فَکُنْ یَا حَمَّادُ طَالِباً لِلْعِلْمِ فِی آنَاءِ اللَّیْلِ
وَالنَّهَارِ فَاِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَقَرَّ عَیْنُکَ وَتَنَالَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ فَاقْطَعِ الطَّمَعَ

در بیان مواعظ لقمان با پسر

فیما فی أیدی الناس وعدّ نفسک فی الموتی ولا تحدّثنّ نفسک أنک فوق أحد
من الناس واخزن لسانک کما تخزن مالک ای پسر کار [illegible] علامت [illegible]
[illegible] علامت میتوان شناخت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] علم و ایمان و عمل [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] خدا و تصدیق [illegible] علامت [illegible]
[illegible]
[illegible] علامت [illegible] نماز و روزه و زکوة [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] از امور [illegible] علامت [illegible]
[illegible]

[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] از مردمان [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible] لقمان علیه السلام فرزند خود را موعظه [illegible]
فقال یا بنیّ إنک منذ سقطت إلی الدنیا استدبرت واستقبلت الآخرة فدار أنت إلیها
تسیر أقرب من دار أنت منها متباعد یا بنیّ لا تطلب من الأمر مدبراً ولا ترفض
منه مقبلاً فإنّ ذلک یضلّ الرأی ویزری بالعقل یا بنیّ لیکن ما تستظهر به علی
عدوّک الورع عن المحارم والفضل فی دینک والصیانة لمروّتک والإکرام لنفسک أن تدنّسها
بمعاصی الرحمن ومساوی الأخلاق وقبیح الأفعال واکتم سرّک وأحسن سریرتک
فإنک إذا فعلت ذلک أمنت بستر الله أن یصیب عدوّک منک عورة أو یقدر منک علی
زلّة ولا تأمننّ مکره فیصیب منک غرّة فی بعض حالاتک فإذا استمکن منک وثب
علیک ولم یقلک عثرة ولیکن ممّا تستظهر به علی عدوّک إعلانک الرضا عنه واستصغر
الکثیر فی طلب المنفعة واستعظم الصغیر فی رکوب المضرّة یا بنیّ لا تجالس الناس بغیر
طریقتهم ولا تحملنّ علیهم فوق طاقتهم فلا تزال أجلستک عنک نافراً والمحمول
علیه فوق طاقته مجانباً لک فإذا أنت فرد لا صاحب لک یؤنسک ولا أخ لک
یعضدک فإذا بقیت وحیداً کنت مخذولاً وصرت ذلیلاً ولا تعتذر إلی من لا یحبّ
أن یقبل لک عذراً ولا یری لک حقّاً ولا تستعن فی أمورک إلّا بمن یحبّ أن
یتّخذ فی قضاء حاجتک أجراً فإنه إذا کان کذلک طلب قضاء حاجتک لک کطلبه
لنفسه لأنه بعد نجاحها لک کان ربحاً فی الدنیا الفانیة وحظّاً وذخراً له فی الدار
الباقیة فیجتهد فی قضائها لک ولیکن إخوانک وأصحابک الذین تستخلصهم و
تستعین بهم علی أمورک أهل المروّة والکفاف والثروة والعقل والعفاف
الذین إن نفعتهم شکروک وإن غبت عن جیرتهم ذکروک [illegible] از زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

کلمات لقمان [illegible]

نشست نکرده باشی از آن بترس که هر چند سالها و ماهها برود بتو فرا گیرد و باشی از زیانکاران [illegible]
از دولت مگذار چنانکه گذار را از آنجا رسد و در آتش عقوبت بسوزی که از آن فردا
باید در بردن از خویشتن بپرهیز هر چه برطرف کنی از حرمات الهی و کسب فضیلت وقت و حفظ مروت خود
و کار در نیکی نفس خود بود از آنکه تنها و اصحاب اهل الله که [illegible] و خلق را پسندیده و دل
شایسته داری و دل نگاهداری، ای پسر جهد کن که پنهان نگاه داری از خود بود و نیکوکاران پنهان خود دارند و اگر
چنین کنی کار را بر نفس سهل [illegible] از اطلاع، ای فرزند تو بر عیب تو با دیگران مشغول
مشو [illegible] و از [illegible] او [illegible] اوقات غافلت [illegible] بر تو چیره شوند
و از تو [illegible] عذر نشنوند و باید همواره از [illegible] آنچه [illegible] بسیار رنج
[illegible] در طلب آنکه تو [illegible] اندک [illegible] و آزار بینی اندک [illegible]
در [illegible] تو [illegible] بسیار [illegible] ای فرزند [illegible] بر [illegible]
مجالست [illegible] و امور [illegible] دشوار [illegible] از اینجا میخواهد چنانکه [illegible] از تو [illegible]
کرد و آنچه [illegible] از تو [illegible] بجا [illegible] تو [illegible] و برادر
که با تو [illegible] و [illegible] و [illegible] و برکنار [illegible] از [illegible]
خواه تو [illegible] از تو بر خویشتن [illegible] و هرگز [illegible] از [illegible]
آن صحبت از تو [illegible] حاجت تو [illegible]
صحبت [illegible] زیرا که [illegible] این صحبت تو [illegible]
میکرد [illegible] و باید [illegible] برادران [illegible]
و از [illegible] در امور [illegible] از اینجا [illegible] بر وقت [illegible]
[illegible] و عقل و عفت [illegible] شکر گذار [illegible]
و اگر از اینجا [illegible] بر [illegible] و هم در آن کتاب مصباح الشریعه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که لقمان فرمود یا بنی ان تأدبت صغیراً انتفعت
به کبیراً ومن عنی بالأدب اهتم به ومن اهتم به تکلف علمه ومن تکلف علمه
اشتد له طلبه ومن اشتد له طلبه أدرک به منفعة فاتخذه عادة وإیاک
والکسل منه والطلب لغیره وإن غلبت علی الدنیا فلا تغلبن علی الآخرة
وإنه إن فاتک طلب العلم فإنک لن تجد تضییعاً أشد من ترکه یا بنی استصلح

لقمان [illegible]

الأهلین والإخوان من أهل العلم أن یستقیموا لک علی الوفاء واحذرهم عند
انصراف الحال بهم عنک فإن عداوتهم أشد مضرة من عداوة الأباعد لتصدیق
الناس إیاهم باطلاعهم علیک ای پسر [illegible] و اصلاح [illegible] برادران
[illegible] دانشمندان [illegible] تو در مقام [illegible] تو در [illegible]
عداوت [illegible] عداوت تو [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] از مردمان [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که لقمان گفت
یا بنی إیاک والضجر وسوء الخلق وقلة الصبر فلا یستقیم علی هذه الخصال صاحب
والزم نفسک التؤدة فی أمورک وصبر علی مؤونات الإخوان نفسک و
حسن مع جمیع الناس خلقک یا بنی إن عدمک ما تصل به قرابتک وتتفضل
به علی إخوانک فلا یعدمنک حسن الخلق وبسط البشر فإنه من أحسن خلقه
أحبه الأخیار وجانبه الفجار واقنع بقسم الله لیصفو عیشک فإن أردت
أن تجمع عز الدنیا فاقطع طمعک مما فی أیدی الناس فإنما بلغ الأنبیاء و
الصدیقون ما بلغوا بقطع طمعهم ای فرزند دلبند [illegible] و [illegible] دل
[illegible] از [illegible] اخلاق
تو [illegible] در امور [illegible] لازم
[illegible] در عواقب امور [illegible]
[illegible] برادران [illegible] نیکو
[illegible] برادران
[illegible] حسن خلق [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
[illegible]
[illegible] لذات [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود لقمان علیه السلام

لقمان [illegible]

لقمان [illegible]

كف بك يا بني ان حجبت الى سلطانه فلا تكثر الالحاح عليه ولا تطلب حاجتك منه
الا في مواضع الطلب وذلك حين الرضا وطيب النفس ولا تضجرن بطلب
حاجة فان قضاءها بيد الله ولها اوقات ولكن ارغب الى الله وسله
وحرك اصابعك يا بني ان الدنيا قليل وعمرك قصير يا بني احذر الحسد
فلا تكونن من شانك واجتنب سوء الخلق فلا تكونن من طبعك فانك لا تضر
بهما الا نفسك واذا كنت انت الضار لنفسك كفيت عدوك امرك لان
عداوتك لنفسك اضر عليك من عداوة غيرك يا بني اجعل معروفك في
اهله وكن فيه طالبا لثواب الله وكن مقتصدا ولا تمسكه تقتيرا ولا تعطه
تبذيرا يا بني سيد الاخلاق الحكمة دين الله تعالى ومثل الدين كمثل شجرة نابتة
فالايمان بالله ماؤها والصلوة عروقها والزكوة جذعها والتاخي في الله شعبها
والاخلاق الحسنة ورقها والخروج عن معاصي الله ثمرها ولا تكمل الشجرة
الا بثمرة طيبة كذلك الدين لا يكمل الا بالخروج عن المحارم يا بني لكل
شيء علامة تعرف بها وان للدين ثلاث علامات العفة والعلم
والحلم ای پسر کرم اگر تسلط خدا رحمة حاجتة نبرد [illegible] ای
لکن وجز دردهر [illegible] مقام و موقع طلب [illegible] حاجت باد [illegible]
درد [illegible] از تو خوشنودی و نظر [illegible] را اندوه [illegible] و افسرده
شو از [illegible] حاجتی بو طلب [illegible] چه قضای حاجت بدست خدای
و [illegible] اوقات [illegible] العطایست [illegible] قضای حوائج [illegible]
[illegible] آن زمان [illegible] رغبت [illegible] واز خدا بخواه [illegible]
دعا [illegible] از روی [illegible] ای فرزند دنیا اندک است و زندگی تو کوتاه
[illegible] ای فرزند از حسد
[illegible] خود [illegible] مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ای فرزند

نیکی بود [illegible] کار ثواب [illegible]
در این [illegible] قرار [illegible]
[illegible] بخشش [illegible] دیگران [illegible]
ای فرزند بهترین اخلاق و آداب حکمت [illegible] ای فرزند دین خدا است
و مثل دین خدا مثل درختی است [illegible] ایمان بخدا آب آن درخت
[illegible] و نماز [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] آن درخت [illegible]
[illegible]
[illegible] ای فرزند [illegible]
آن [illegible] فقه و علم و حلم [illegible] سعید قطان [illegible]
[illegible] از حضرت صادق [illegible] از آن حضرت صلوات الله علیه [illegible]
كتب يا بني لا تتخذ الجاهل رسولا فان لم تصب عاقلا حكيما يكون رسولك فكن انت
رسول نفسك يا بني اعقل [illegible] ای فرزند [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] ای فرزند [illegible] دقیق [illegible]
[illegible] حضرت صادق
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] لقمان [illegible] اي الناس افضل
قال المؤمن الغني قيل الغني من المال قال لا ولكن الغني من العلم
الذي ان احتيج اليه انتفع بعلمه وان استغني عنه اكتفى قيل فاي الناس شر
قال الذي لا يبالي ان يراه الناس مسيئا [illegible] مردمان [illegible] فاضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کدام [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]

[Margin notes: نقل [illegible] لقمان; [illegible] لقمان; [illegible]]

از آنها در احادیث مسطور است که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرموده لقمان با پسر خود گفت اذا سافرت
مع قوم فاكثر استشارتك اياهم في امرك وامورهم واكثر التبسم في وجوههم
وكن كريماً على زادك واذا دعوك فاجبهم واذا استعانوا بك فاعنهم واغلبهم
بثلث بطول الصمت وكثرة الصلوة وسخاء النفس بما معك من دابة او مال او
زاد واذا استشهدوك على الحق فاشهد لهم واجهد رايك لهم اذا استشاروك
ثم لا تعزم حتى تثبت وتنظر ولا تجب في مشورة حتى تقوم فيها وتقعد وتنام و
تاكل وتصلي وانت مستعمل فكرك وحكمتك في مشورته فان من لم يمحض النصيحة لمن استشاره
سلبه الله تبارك وتعالى رايه ونزع عنه الامانة واذا رايت اصحابك يمشون
فامش معهم واذا رايتهم يعملون فاعمل معهم واذا تصدقوا واعطوا قرضاً فاعط معهم
واسمع لمن هو اكبر منك سناً واذا امروك بامر وسالوك فقل نعم ولا تقل لا
فان لا عي ولوم واذا تحيرتم في طريقكم فانزلوا واذا شككتم في القصد فقفوا
وتوامروا واذا رايتم شخصاً واحداً فلا تسالوه عن طريقكم ولا تسترشدوه
فان الشخص الواحد في الفلاة مريب لعله ان يكون عيناً للصوص او يكون هو
الشيطان الذي يحيركم واحذروا الشخصين ايضاً الا ان تروا ما لا ارى
فان العاقل اذا ابصر بعينه شيئاً عرف الحق منه والشاهد يرى ما لا يرى
الغائب يا بني فاذا جاء وقت الصلوة فلا تؤخرها لشيء وصلها واسترح منها
فانها دين وصل في جماعة ولو على راس زج ولا تنامن على دابتك فان ذلك
سريع في دبرها وليس ذلك من فعل الحكماء الا ان تكون في محمل يمكنك التمدد
لاسترخاء المفاصل واذا قربت من المنزل فانزل عن دابتك وابدأ بعلفها قبل
نفسك واذا اردت النزول فعليك من بقاع الارض باحسنها لوناً والينها تربة
واكثرها عشباً واذا نزلت فصل ركعتين قبل ان تجلس واذا اردت قضاء
حاجتك فابعد المذهب في الارض فاذا ارتحلت فصل ركعتين وودع الارض
التي حللت بها وسلم عليها وعلى اهلها فان لكل بقعة اهلاً من الملائكة
وان استطعت ان لا تاكل طعاماً حتى تبدأ فتصدق منه فافعل وعليك
بقراءة كتاب الله عز وجل ما دمت راكباً وعليك بالتسبيح ما دمت عاملاً وعليك

بالدعاء

بالدعاء ما دمت خالياً واياك والسير من اول الليل وعليك بالتعريس والدلجة
من لدن نصف الليل الى آخره واياك ورفع الصوت في مسيرك ترجمه حضرت لقمان
اندرز پسر خود را فرمود ای پسرم هرگاه با جماعتی مسافرت کنی در امور ایشان بسیار تبسم نما در روی ایشان
و با دوستان خندان باش و در زاد و توشه با همراهان صاحب کرم و بخشنده شو هر وقت
ترا بخوانند دعوت ایشان را اجابت نما و هرگاه از تو در کارها یاری جویند یاری ده و غلبه کن
ایشان را بر درازی صمت یعنی خاموشی و بسیاری نماز گزاردن و سخاوت نفس
با آنچه با تو است از چارپا و مال و توشه و هرگاه از تو گواهی طلبند بر حق
ترا بر کار حق گواهی بخواهند گواهی ده برای ایشان و سعی نما تا بمشورت ایشان
مشورت کنی و در کار آن اندیشه و تأمل دقیق نمائی و جواب مده در آن مشورت تا
در آن مکرر حال ایستادن و نشستن و خوابیدن و خوردن و نماز گزاردن را بگذرانی و در آن
مشورت فکر و حکمت را بکار بری زیرا که هر کس خیرخواهی نکند در مشورت
خالص برای کسی که با او مشورت کرده خدای تعالی رای او را میگیرد و امانت را از او سلب
نماید و هرگاه ببینی همراهان خود را که پیاده راه میروند تو هم با ایشان پیاده برو و هرگاه
ببینی ایشان را مشغول بکاری تو هم با ایشان بکار مشغول شو و هرگاه تصدق
کنند و قرض دهند تو نیز با ایشان تصدق کن و بشنو سخن کسی را که از تو بزرگتر است
و هرگاه ترا بکاری امر کنند یا از تو چیزی بپرسند در جواب ایشان بگو بلی و آری
بگو و نه مگو زیرا که گفتن نه از عجز و لئامت است و هرگاه در راه
طریق خود حیران شوید فرود آئید و اگر در تعیین طریق شک کنید توقف نمائید و با یکدیگر مشورت
کنید و اگر یک شخص تنها را در بیابان ببینید از او راه مپرسید زیرا که یک شخص تنها
در بیابان محل ریب است شاید جاسوس دزدان باشد یا شیطان
باشد که شما را حیران نماید و از دو شخص نیز حذر کنید مگر
آنکه ببینید آنچه من نمی بینم زیرا که عاقل هرگاه چیزی را بچشم خود بیند
حق را از آن بشناسد و حاضر میبیند آنچه غایب نمی بیند ای پسرم هرگاه
وقت نماز برسد نماز را بجهت هیچ کاری تأخیر مینداز و نماز بگزار و از آن آسوده شو

خواهی شد [illegible] زیرا که نماز [illegible] و نماز [illegible] بود [illegible] اگر [illegible] و [illegible] نشود

[illegible] بخواب [illegible] بود [illegible] [illegible] نزد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] راه [illegible] و [illegible] از آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نماز [illegible] و آن زمین [illegible] در آن [illegible] بر آن زمین و [illegible]

[illegible] از زمین [illegible] [illegible] اگر [illegible]

از آن [illegible] [illegible] از تلاوت کتاب خدا [illegible] در

کار مشغول [illegible] از تسبیح و [illegible] خدا [illegible] فارغ [illegible] از دعا [illegible]

و [illegible] در اول شب [illegible] راه [illegible]

در [illegible] [illegible] و [illegible] در آن کتاب از [illegible] [illegible]

[illegible] علیه السلام روایت شده [illegible] از جمله مواعظ لقمان به پسر این بود یا بُنَیَّ اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا

قَبْلَکَ لِأَوْلادِهِمْ فَلَمْ یَبْقَ ما جَمَعُوا وَلَمْ یَبْقَ مَنْ جَمَعُوا لَهُ وَاِنَّما اَنْتَ عَبْدٌ مُسْتَأْجَرٌ قَدْ

اُمِرْتَ بِعَمَلٍ وَوُعِدْتَ عَلَیْهِ اَجْراً فَاَوْفِ عَمَلَکَ وَاسْتَوْفِ اَجْرَکَ وَلا تَکُنْ فی

هٰذِهِ الدُّنْیا بِمَنْزِلَةِ شاةٍ وَقَعَتْ فی زَرْعٍ اَخْضَرَ فَاَکَلَتْ حَتّی سَمِنَتْ فَکانَ حَتْفُها

عِنْدَ سِمَنِها وَلٰکِنِ اجْعَلِ الدُّنْیا بِمَنْزِلَةِ قَنْطَرَةٍ عَلی نَهْرٍ جُزْتَ عَلَیْها وَتَرَکْتَها وَلَمْ تَرْجِعْ

اِلَیْها آخِرَ الدَّهْرِ اَخْرِبْها وَلا تَعْمُرْها فَاِنَّکَ لَمْ تُؤْمَرْ بِعِمارَتِها وَاعْلَمْ اَنَّکَ سَتُسْأَلُ

غَداً اِذا وَقَفْتَ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ اَرْبَعٍ شَبابِکَ فیما اَبْلَیْتَهُ وَعُمْرِکَ

فیما اَفْنَیْتَهُ وَمالِکَ مِمَّا اکْتَسَبْتَهُ وَفیما اَنْفَقْتَهُ فَتَاَهَّبْ لِذٰلِکَ وَاَعِدَّ لَهُ جَواباً

وَلا تَأْسَ عَلی ما فاتَکَ مِنَ الدُّنْیا فَاِنَّ قَلیلَ الدُّنْیا لا یَدُومُ بَقاؤُهُ وَکَثیرَها

لا یُؤْمَنُ بَلاؤُهُ فَخُذْ حِذْرَکَ وَجِدَّ فی اَمْرِکَ وَاکْشِفِ الْغِطاءَ عَنْ وَجْهِکَ وَ

تَعَرَّضْ لِمَعْرُوفِ رَبِّکَ وَجَدِّدِ التَّوْبَةَ فی قَلْبِکَ وَاکْمِشْ فی فَراغِکَ قَبْلَ اَنْ

یُقْصَدَ قَصْدُکَ وَیُقْضی قَضاؤُکَ وَیُحالَ بَیْنَکَ وَبَیْنَ ما تُریدُ. [illegible] [illegible] از

از جمله مواعظ لقمان به پسر

تو [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تو مردمان از برای فرزندان خود مالها فراهم کرده اند که بر کسی [illegible] و از [illegible] وارث [illegible]

[illegible] [illegible] تو بنده [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] از آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible] از تو [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] دنیا [illegible] از تو [illegible]

[illegible] [illegible] دنیا [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] غفلت از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] غفلت از تو [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از مواعظ لقمان [illegible]

[illegible] [illegible] از حضرت [illegible] [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] روایت [illegible] قال اِنَّ

مُوسیٰ عَلَیْهِ السَّلامُ ناجیٰ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَرَأیٰ رَجُلاً تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

فَقالَ یا رَبِّ مَنْ هٰذا الَّذی قَدْ اَظَلَّهُ عَرْشُکَ فَقالَ یا مُوسیٰ کانَ هٰذا بارّاً

بِوالِدَیْهِ وَلَمْ یَمْشِ بِالنَّمیمَةِ [illegible] موسی علیه السلام [illegible]

[illegible] [illegible] در زیر سایه عرش [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حکایت [illegible] علیه السلام

حکایت [illegible] علیه السلام

صادق علیه السلام روایت است که انّ رجلاً جاء الی عیسی بن مریم فقال یا روح الله انّی
زنیت فطهّرنی فامر عیسی ان ینادی فی الناس لا یبقی احد الّا خرج
لتطهیر فلان فلمّا اجتمع واجتمعوا وصار الرجل فی الحفرة نادی الرجل لا یحدّنی
من لله فی جنبه حدّ فانصرف الناس کلّهم الّا یحیی و عیسی فدنا منه یحیی
فقال له عظنی یا مذنب فقال له لا تخلّین بین نفسک و بین هواها فتردیک
فقال له زدنی قال لا تعیّرنّ خاطئاً بخطیئته قال زدنی قال لا تغضب
ثم حدیث بدان که حضرت عیسی و یحیی علیهما السلام عظیم کردند آن مرد را [illegible]
و حکم خدا را بر او جاری کردند [illegible] مردمان [illegible] که هر کس [illegible]
فلان [illegible] آن مرد [illegible] خدا [illegible] زانی بود [illegible]
آن مرد صاحب گناه [illegible] هر کس [illegible] واجب [illegible] مردمان [illegible]
آن ملعون [illegible] یحیی و عیسی علیهما السلام [illegible]
این وقت یحیی علیه السلام به آن مرد [illegible]
نفس [illegible] هوا [illegible]
عرض [illegible] خطا [illegible]
غضب [illegible] نفس [illegible] مطلق [illegible]
این [illegible] وساوس شیطان [illegible]
خدا [illegible] عبرت [illegible]
نفس [illegible] غالب [illegible]
[illegible] خطا [illegible]
دیگر [illegible] غضب [illegible] آن قوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر در کتاب [illegible]
صدوق از یعقوب بن سالم از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام مروی است که حضرت
عیسی بن مریم سلام الله علیهما [illegible] ان تفعل بک فلا تفعله

نقل [illegible] عیسی علیه السلام

باحدوان

[illegible] وان لکم [illegible] الآدمیین فاعطها الاکیس [illegible]
[illegible] بر تو [illegible]
و نیز در آن کتاب از ابن [illegible] از حضرت صادق علیه السلام مروی است و
در آن [illegible] موسی بن عمران [illegible] از حضرت خضر علیه السلام مفارقت کرد [illegible]
[illegible] خضر [illegible] ولا تمشینّ
فی غیر حاجة [illegible] من غیر عجب واذکر خطیئتک وایاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر [illegible] از حضرت امام [illegible] علیه السلام روایت است [illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible] یا موسی بن عمران ما خلقت خلقاً
احبّ الیّ من عبدی المؤمن وانّی انّما ابتلیته لما هو خیر له واعافیه لما هو
خیر له وانا اعلم بما یصلح عبدی علیه فلیصبر علی بلائی
ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی اکتبه فی الصدّیقین عندی اذا عمل برضای واطاع
امری [illegible] در حضرت [illegible] مؤمن
[illegible]
[illegible]
[illegible]
من [illegible] و نیز در آن کتاب [illegible]
از [illegible] علیه السلام [illegible] آل داود یا ابن آدم کیف تتکلّم بالهدی
وانت لا تفیق عن الردی یا ابن آدم اصبح قلبک قاسیاً وانت لعظمة
الله ناسیاً فلو کنت بالله عالماً وبعظمته عارفاً لم تزل منه خائفاً ولوعده
راجیاً ویحک کیف لا تذکر لحدک وانفرادک فیه وحدک [illegible] ای پسر آدم
[illegible]
آدم [illegible] از عظمت حضرت احدیت
[illegible]

حکایت از موسی و خضر علیهما السلام

وصف [illegible] علیه السلام

از حکمت آل داود علیهم السلام

موجب قساوت و هم امر واضح است که حکمت از دل تاریک و نهان فضیلتها بر دو مورد ممکن

دیگر در کتاب خصال از حسین بن ابی زید از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت است که خدای

تبارک و تعالی به موسی علیه السلام وحی فرستاد که لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكري على كل

حال فإن كثرة المال تنسي الذنوب وترك ذكري يقسي القلوب نقل شده که خواجه

نصیر در هیچ حال و در هیچ حالت از یاد خدا فرو نگذارد چه بسا در حال کار بوده از

یاد برده و فرو گذار نمیشود و دلها سوخته میگردد و نیز در آن کتاب از جابر مرفوعا

منقول از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود علیه السلام که خدا بعضی از بندگان را

غضب کند که معلم خیر باشد از کثرت غضب مأمور و فرمود اشد الاشياء غضب

الله عز وجل گفتم چه چیز نجات میدهد از غضب الله عز وجل فرمود که نجات از خشم خدا

محفوظ ماندن است از غضب که عرض کرد چیست غضب فرمود الكبر

التجبر ومحقرة الناس یعنی بزرگ دانستن و تجبر ورزیدن و خوار داشتن مردم

دیگر در کتاب تحف العقول و کتب دیگر در جمله احادیث ثبت شده در کتاب سراج الهدی علی بن الحسین

علیه السلام که از یکی از مردم هم در امور کرده و جابر گوید مطلع شد سؤال کرد و فرمود که

مردی دیگر سر بر زمین گذاشته حضرت صادق علیه السلام ذکر فرمود در ناسخ التواریخ تألیف

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک کاشانی ترجمه رقم شده با آن عبارات نوشته

مانند نامه حضرت صادق علیه السلام

علیه با اولاد خود و عیالات خود

در کتاب جابر و تاریخ ابن خلکان و تذکره سبط ابن جوزی و مطالب السئول محمد بن طلحه و کشف

الغمه و تحف العقول مسطور است که از جناب حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت ابی عبد الله

در ایام وفات با حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در حضور جماعتی از خواص و ابو عبد الله فرزند ارجمند

خود و بعضی وصیت فرمود از کلمات محفوظه ایست که فرمود یا بنی

اقبل وصيتي واحفظ مقالتي فانك ان حفظتها تعش سعيدا وتمت حميدا وتموت

عشت سعيدا ومت شهيدا او حميدا يا بني من قنع بما قسم له استغنى ومن

مد عينيه الى ما في يد غيره مات فقيرا ومن لم يرض بما قسم الله له اتهم الله

في قضائه ومن استصغر زلة غيره استعظم زلة نفسه ومن استصغر زلة نفسه

استعظم زلة

استعظم زلة غيره يا بني من كشف عن حجاب غيره انكشفت عورات بيته ومن

سل سيف البغي قتل به ومن احتفر لاخيه بئرا سقط فيها ومن داخل

حجاب عورة غيره انكشفت عورات بيته ومن سل سيف البغي قتل به ومن احتفر

لاخيه المؤمن قليبا اوقعه الله فيه قريبا ومن داخل السفهاء حقر ومن خالط

العلماء وقر ومن دخل مداخل السوء اتهم يا بني اياك ان تزري بالرجال

فيزرى بك واياك والدخول فيما لا يعنيك فتذل يا بني قل الحق لك وعليك

در برخی قال الحق لك وعليك تستشار من بين اقرانك در برخی قل الحق وان

كان مرا لك وعليك يا بني كن لكتاب الله تاليا وللسلام فاشيا وبالمعروف

آمرا وعن المنكر ناهيا ولمن قطعك واصلا ولمن سكت عنك مبتدئا ولمن

سألك معطيا واياك والنميمة فانها تزرع الشحناء في قلوب الرجال واياك

والتعرض لعيوب الناس فمنزلة المتعرض لعيوب الناس كمنزلة الهدف يا بني

اذا طلبت الجود فعليك بمعادنه فان للجود معادن وللمعادن اصولا وللاصول

فروعا وللفروع ثمرا ولا يطيب ثمر الا بفرع ولا فرع الا باصل ولا

اصل ثابت الا بمعدن طيب يا بني اذا زرت فزر الاخيار ولا تزر الفجار

فانهم صخرة لا يتفجر ماؤها وشجرة لا يخضر ورقها وارض لا يظهر عشبها يعني

ای فرزند ارجمند وصیت مرا بپذیر و مقالت مرا بیاد دار یاد کرد و نگهدار که محفوظ

بداری و نگهداری زنده گذاری در تمامت زندگانی قرین سعادت باشی و محمود بمیری ای پسر ...

ای فرزند هر کس بقسمت و نصیب خویش قانع شود مستغنی و توانگر زیسته و هر کس

دیده بسوال دیگران بدوزد فقیر و نیازمند بمیرد و یا از حکمت راضی نشود متهم نظام

الهی است و هر که بر آن نصیب و بهره از وجوه نخواهد ... بلکه در طلب سوی مکنت اکثر

بسی بلند بر کوشد از جهت اینکه بیشتر از نیازمند و از بی کوشش و در زیر عین فقر و نیازمندی

هلاک گردد هر که بقسمت خود قانع شود بی توانگر است زیرا قناعت توانگر کند و هر کس

بمال دیگران بر کشیده طمع بر آن خواهد همیشه در حالت فقر و نیازمندی بمیرد و هر کس

بحکم خدا از نابکاری حقیقت قسمت خود نشود بآن خدا را در قضا و تقدیر متهم داشته

و بر حق در این مقام نسبت و هر کس لغزش دیگران را کوچک شمارد لغزش خویش

وحی به موسی — در حاشیه

کلمات حضرت عیسی — در حاشیه

خطاب به فرزند دلبند — در حاشیه

استعظم زلة — در حاشیه

ومن كان كذلك هلك — در حاشیه

بزرگ میشمارد و هر کسی لغزش خود را کوچک و لغزش دیگران را بزرگ میداند و هر کسی
بر این صفت برخی هلاکت بلند نیز دقیق لغزش دیگران را کوچک میداند و لغزش خود را
بزرگ داند و لغزش دیگران را همچو لغزش خود حقیر داند و بعضی لغزش خود را
کوچک میشمارد و لغزش دیگران را بزرگ داند و لغزش خود را نسبت بلغزش
دیگران مختصر داند و هر کسی چنین باشد در ورطه هلاکت در افتاده است هر کسی چشم
از کار دیگران دوخت دیگران بزرگند هم از عیوب است او که نقص و هر کسی تجسس
بنمود عیوب آنکه دیگران را آشکار کند چشم بعقد بسته و هر کس چاه از برای برادر
داخل خود کند خود در آن چاه در افتد و هر کسی پرده برادر دیگری بدرد خدا عیب او
ظاهر و کوچک کند و هر کسی با دانایان معاشرت کند از علما بهره و قدر و بزرگی او
و هر کسی در بدنامی و تهمت بدون تحقیق اندر شود تهمت بکار او فرود آید بر حذر از آنکه
بعیب و نقص کسی لسان برگشاید تا بنقص خود زبان برگشاید و بر حذر از آنکه
در کار و چاه او بد قصد و فتنه کند و در آن بیفتد آن که از لغزش بیدار بر گردد
تحقیق کن اگر چنین است بر جای خود و در میان قوم مشتاق است و توبه کن
از فرزند کار که بسیار است هوا را تلاوت کن و قرآن سلیم و حکم اسلام را واگذاری
نگذارد و امر بمعروف نماید و هر کسی از تو قطع نمود در مقام وصل بر آی
و هر کس از تو فاسق گردد بدو نیکو و صد عنایت بنمای و هر کسی از تو بغض
نماید عطا کن و بر حذر از آنکه در میان مردمان چنین باشد که رنجش و عداوت
و نفاق و تجاوز در دلها مردمان بکاری و برپا نمائی و بر حذر دار از آنکه
بعیوب مردمان چه تعلیم و تزلزل آنکس را در عیوب خود مردمان بیفتد
و فتنه هوا را بر طرف نمائی و ملامت دیگران مکن تو که عیب جوئی
خود دیوار خرابی در طلب عیب مردمان بچو بوی جو بر آنها
بر این مردمان اصول و از اصول و فروع بر این خدای تعالی بر ملا است و
نیکو نیست که نیکو بیخ و بن بد نیکو نمیشود و بیخ اصل او است
به خیر بر نفی خوب و زیبائی فرزانه و فقیر و زیارت و ملاقات دیگران نیکو خیر است
نیکوان و خیار بود دیوار و کار زیارت بسیار و از جمله مردم نیکو کار است

شده هر کرا بخوشی و درستی از آن افتخار میکرد و در قهر نشده بر کسی نیز نخواهد
و زبان شده هرگز گناه نشود ما بین موسی علیه السلام و غیر او مردی موسی را دام نخوت
از نصیحت فرو کند و نیز مسعود در کشف الغمه از عینیه خبر داد از جمله اخبار
مروی است از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود ایاکم و الخصومة
فی الدین فانها تشغل القلب و تورث النفاق از خصومت در امر دین و دقایق علم نیز
دین و دقایق احکام رغبت و هر کس در این کار دل و مشغول میدارد و مورث
نفاق میشود و قال علیه السلام اذا بلغک عن اخیک ما یسوءک فلا تغتم
فانه ان کان کما یقول کانت عقوبة عجلت و ان کان علی غیر ما یقول
کانت حسنة لم تعملها اگر از برادران دینی تو خبری قولاً و فعلاً بتو رسد
و تو غمگین مشو و دلتنگ مشو در حق تو خبری که اند و بیا مشو چه اگر آنچه گفته‌اند آن
نسبت به تو هست مطابق واقع بود عقوبتی است در حق تو و اگر نیست کفاره است
و کفاره آن گناه است و ثواب بر تو در دیوان فراهم شود اگر بر خلاف نسبت او است
از غیر تو حسنه مطلق شده و تو عامل آن نشده و بآن توفیق یافته بدون زحمت آن
که بسیار خیر برادران در سوء که حضرت امام جعفر علیه السلام عن کم آمد خبر داد
مو بنده بخواهش فرمود اتق الله و لا تجعل از نیران تا کسی در بیع کار رسید
بگذر عفو کم و صحبت نیکو میداند بر این تحقیق خبری نقل نمود و فرمود از نقل بعض از ائمه
بر فرض شنیدم مردی شکایت از اراده گفت معظم داشت و مرد بنفس صاحب و از این نیز طعام
با خود داشتم او نیز بنوعی طعام داشت بر غیر آن بیم و مشغول خوردن طعام شدیم تا پس از
مردم بصره رنج در میان او بود بالجمله نزد چندی برگشت دو از مردم که نیم بود و غم شام بر گرد
آنگاه از حضرت صادق علیه السلام و سلام علیه بیان کرد و در حضرت شرح بر خبر از او سخن
بنمود چون خبر او نزد رسیدم او هم فرمود دست بر آوردم و خوشحالی بر چیزی که دیدم گفتم
و کار خویش بگذشتن او بر آمدم و در این اثنا گفتیم بیخ نظام آن حضرت بود فرمود
از خدای بر کسی و در امور عقبه خیر بود مراد که بود یکی نشستم و دشنام آن خبیث را شنیدم
گفتی چه عیب امر کرده بکن اندیشه میکردم اقدام بر نفع و خیر در این خبر حکمت بیر
بگذر علم امام بود بر اینکه خیر مسلم در این و کلمات و دوام الهی بود بر دانا و قضا و قدرت

و لطایف حق طلبی باز ننهند بنا بر حضرت صادق علیه السلام در فقرهٔ [illegible] مشهور بود هر زمان از
حجره بالا بر کرده بر دوستان مرحمت و بخشش خطاها و تفضلات حق طلب میفرمود اگر در مقام
تلافی و خصومت بر آید بعضی بود ابلغ و از پاسخ آن از حلم و سکوت ادعی است
لاجرم آن گونه موعظه فرمود و نیز بر آن فایده مترتب نشود تا هر زمان با افراط و ستم
کفو و آن کار را موجب [illegible] و از آن جایز نیست نه بلکه در جمله نصایح و مواعظ
ع الرحم [illegible] اید و اجر این بود [illegible] و در حقیقت این خبر از جبار رحمت آ
خانه در حضر [illegible] از مردم در آن [illegible] آنحضرت در حجره موعظه بود و او را وصیت
فرمود و نگاه است [illegible] در خبر معجز آن حضرت مذکور است تصدیق این مطلب بود
دفتر [illegible] و حضرت صادق علیه السلام از جمله [illegible] حکایات که فرمود [illegible]
[illegible] صدور [illegible] که اگر [illegible] مرد [illegible] نسبت [illegible] و فرمود
اتق الذلیل من ظلم [illegible] و ذلیل [illegible] شمار [illegible]
مبارک [illegible] موجز و مختصر است [illegible] جانی [illegible] است [illegible] که
هر کسی در مقام ستمکاری دیگران بر آید البته ذلت معنوی و فقر و دریوزگی [illegible]
[illegible] ولت هم اگر این ظلم بوده [illegible] بر چند ظاهر دارا [illegible]
هم [illegible] در نهایت افتقار و [illegible] است و اگر [illegible] بوده [illegible]
[illegible] فقر و ذلت [illegible] مقام و [illegible] سلطنت و اگر آثار [illegible]
بر عجز و ذلت نفس او دلیل است چه اگر در [illegible] عاجز و ذلیل و [illegible]
[illegible] در مقام اذیت [illegible] و اگر [illegible] قدرت [illegible]
اقدام کند بر عدم قدرت و [illegible] او دلالت [illegible] از
حیثیت قدرت [illegible] ظلم [illegible] دیگران [illegible] از
صفات [illegible] حضرت [illegible] ظلم است و اگر این ظلم [illegible] بر ذلت
دعوی [illegible] نفس او دلیل است و او خود [illegible] اگر [illegible]
در نفس [illegible] و اگر این ظلم [illegible]
[illegible] کمال عجز و ذلت نفس [illegible] عاجز و ذلیل
محتاج [illegible] و اگر این ظلم [illegible] آن [illegible] در میان مردمان [illegible]

و نافذ الحکم

نقطه [illegible]
[illegible] ظالم

و نافذ الحکم کفو آن [illegible] و نفوذ حکم او از ظلم بر خیزد [illegible] بر [illegible]
و از [illegible] بود [illegible] و [illegible] دانا [illegible] از آن [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] بر [illegible] ظالم بود [illegible] محروس [illegible] آن [illegible] مظلوم [illegible]
از [illegible] عوض [illegible] ظالم هم بالطبع [illegible] گمراه
المبین [illegible] ذلت و خوار [illegible] نفس ظالم است و نیز در کشف الغمه مسطور است [illegible]
مردی [illegible] حضرت [illegible] و امام علیه السلام مشغول طعام بود [illegible] سلام نکرد
و حضرت صادق [illegible] طعام [illegible] از [illegible] است [illegible]
و سلام [illegible] دعوت [illegible] و [illegible] سلام [illegible]
[illegible] و نیز [illegible]
علی [illegible] فاقبل الکرامة [illegible] ما خلوا الجلوس فی الصدر [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] در حق [illegible] صدر مجلس [illegible]
و این کلام مبارک [illegible] از [illegible] صدر [illegible]
هر [illegible] از آن [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible]
[illegible] در صدر مجلس [illegible] صدر مجلس
[illegible] بنشیند [illegible] قبول [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] مردمان [illegible]
پس [illegible] و دیگران [illegible] تواضع کند [illegible]
[illegible] منظور [illegible] بالطبع [illegible]
و از [illegible] مسند
و صدر مجلس [illegible] صدر [illegible]
[illegible]
و [illegible] در [illegible]
این [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام فرمود
احسنوا النظر فیما لا یسعکم جهله و [illegible] لانفسکم و جاهدوها فی طلب معرفته

نقطه [illegible]
نقطه [illegible]

ما لا عذر لکم فی جهله فانّ لدین الله ارکاناً لا ینفع من جهلها شدّة اجتهاده فی طلب ظاهر عبادته ولا یضرّ من عرفها فدان بها حسن اقتصاده ولا سبیل لاحد الی ذلک الّا بعون من الله تعالی در اینجا ملتفت باش که حضرت تبارک و تعالی [illegible] نادرست و نفوس قابلیه پرورش یافته و نصیحت فرموده که در طلب علم جدّ و جهد نماید و در تقوی و زهد و تقشف در انداز [illegible] و نیز بخوان بسوادی که دو [illegible] مر آن نادان [illegible] شدت جهد [illegible] در طلب ظاهر عبادت نمود [illegible] و هر کس عارف [illegible] باشد ضرر نرساند او را [illegible] اقتصاد و میانه‌روی در عبادت و از این سبب حضرت باقر العلوم علیه السلام فرموده [illegible] روایت [illegible] حضرت جعفر بن محمّد علیهما السلام [illegible] که در میان خیر و شر تمیز کند [illegible] ترک [illegible] و قوله تعالی الّا لیل هو الظالم خوار و ذلیل است آنکس که بر او ظلم کنند و آنکه [illegible] روایت [illegible] در آن کتاب [illegible] دور از [illegible] امام جعفر علیه السلام [illegible] علیه السلام از [illegible] تفقه نمود [illegible] که در [illegible] و از [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] اصل الرّجل عقله وحسبه دینه وکرمه تقواه والنّاس فی آدم مستوون اصل و ریشه مرد عقل اوست و حسب او دین اوست و کرامت او تقوای اوست و مردم از جهت [illegible] آدم علیه السلام [illegible] بیان [illegible] و دیگر [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] از [illegible] که [illegible] سؤال [illegible] رأیت کلّ محبوب یفارق حبیبه عند الموت فصرفت همّتی الی ما لا یفارقنی بل یؤنسنی فی وحدتی وهو فعل الخیر [illegible] در [illegible] ذخیره [illegible] مرا [illegible] بعد از مرگ [illegible] و آن کردار نیک و عمل خیر [illegible] خدای [illegible] نیکو [illegible] کدام است [illegible] و [illegible] شدم [illegible] در این جمله [illegible]

باز گو

لقمان درباب [illegible]

درباب عقل و تقوی

کلمات [illegible]

بزرگ بود در قول خدا انّ اکرمکم عند الله اتقیکم که امر فرمود در حضرت خدا بزرگوار [illegible] فاجتهدت ان اکون عنده کریماً پس کوشش نمودم در حضرت [illegible] و گرامی [illegible] فقال احسنت والله [illegible] کدام [illegible] رأیت النّاس [illegible] وسمعت قوله تعالی وامّا من خاف مقام ربّه ونهی النّفس عن الهوی فانّ الجنّة هی المأوی فاجتهدت فی صرف الهوی عن نفسی حتّی استقرّت علی طاعة الله تعالی [illegible] لهو و طرب [illegible] شدم و قول خدا [illegible] شنیدم [illegible] هر کس از مقام و عظمت پروردگار [illegible] و نفس [illegible] هوا باز دارد [illegible] در [illegible] پس کوشیدم [illegible] هوا از نفس برداشتم [illegible] خدا [illegible] قرار گرفت [illegible] سوگند [illegible] کدام [illegible] رأیت کلّ من وجد شیئاً یکرم عنده اجتهد فی حفظه وسمعت قوله تعالی من ذا الّذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له وله اجر کریم فاحببت المضاعفة ولم ار احفظ ممّا یکون عنده فکلّما وجدت شیئاً یکرم عندی وجّهت به الیه لیکون لی ذخراً الی وقت حاجتی الیه فقال احسنت والله [illegible] شدم [illegible] هر کس [illegible] در حفظ [illegible] آن [illegible] قول خدا [illegible] شنیدم [illegible] خدا [illegible] و [illegible] کریم [illegible] آن [illegible] شدم [illegible] از [illegible] خدا [illegible] لا جرم [illegible] نزد خدا [illegible] روز [illegible] ذخیره [illegible] سوگند [illegible] کدام [illegible] رأیت حسد النّاس بعضهم لبعض فی الرّزق وسمعت قوله تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدّنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتّخذ بعضهم بعضاً سخریّاً ورحمة ربّک خیر ممّا یجمعون فلمّا عرفت انّ رحمة الله خیر ممّا یجمعون ما حسدت احداً ولا اسفت علی ما فاتنی [illegible] شدم [illegible] از مردمان [illegible] رزق [illegible] و شنیدم قول خدا [illegible] در [illegible] از ارزاق [illegible] در [illegible] و [illegible] دنیا [illegible]

به بلدی بعضی دیگر در بهای آن زر و زر خانه که از باطل از آن مشغولند و دیگری بعلت قبض
آن طوف داده برای آنچه فرا گرفته بعضی از آدمیان بعضی دیگر را مسخر ساخته‌اند و
نهاده در عمل غیر یکدیگر به کار رفته‌اند و جهاد که از حقیقت حال عادت دیگر نفع
دیگری با علی ساعد دیگری کنند و بسبب نفقات ایشان عالم جمله بنوعی انتظام
بخشیده بر رود دل کار تو بهتر است از آنکه جمع کرده باشد از زخارف ایشان و آن اوراییه
نزد که خود میکرد دانند پس بخشیدم به ایشم از رحمت خدا بهتر است از آنچه ایشان فراهم میکنند
هرگز به کسی حسد نبردم و بر آنچه از من فوت شد اندوه نخوردم و معلوم کردم که خدا را نیکو
کمن هفتم بود نگرم عداوت ایشان را در دیگر مردمان بعضی نسبت به بعضی و گمان نمودم که
ایشان درست به ایشان شدم و دیدم قول خدا تعالی إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ
عَدُوًّا پس دشمنی او را دشمن گرفتم پس ما او را بود دشمن و دوستی بنهادم و عداوت خود
که به غیر شیطان بود ترک کردم از دشمنی دیگران و از در بدار آن مشغول شدم و براه
دو دشمنی او که ترک دشمنی غیر او نمودم و معلوم کردم که خدا را نیکو کرده ام هشتم گفتم آنچه
عهد کردم شدم کسی که بود از جمعه مردمان بود طلب آن و دیدم قول
خدا تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ
وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ فقلت إنّ
إنّ وعده حقّ وقوله صدق فسكنت إلى وعده ورضيت إلى قوله واشتغلت بما له
عليّ عمّا لي عنده یافتم برای او وادآیه بوگر حالت آنکه بر رسته و خواهم از
بندگان به روزی و نخواهم از طعام دهند و بدانکه خدا روزی دهنده جمیع خلایق
صاحب قوت است پس دانستم وعده خدا راست و قول او صدق است و به وعده
او ساکن گردیدم و بقول او خوشنود شدم و بانچه از برای آنچه من خواهم مشغول شدم و معلوم
کردم که خدا را نیکو کرده ام هشتم گفتم ای عصفور ایشان تو هم یکی رحمت بازخود کرده پس برگرد
اموال خود و غیر خلایق و چالی انسان را کله مینموده دیدم قول خدا تعالی وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ هر که از خدا بترسد خدا از برای
او راه بیرون رفتن قرار دهد و روزی دهد او را از جایی که گمان ندارد و هر کس بر خدا توکل کند خدا او را کافی است پس بر خدا توکل
کردم و اکتفا نمودم از دیگران را رها کردم و معلوم کردم که خدا را نیکو کرده ام

علیه عهد

باب موعظه و نصایح حضرت صادق
امام جعفر بن محمد صلوات الله علیهما

معلوم باد که کلمات و بیانات معجز آیات حضرت صادق علیه السلام هر چند نوع است بعضی
خطب و بعضی مواعظ و بعضی کلمات قصار و بعضی بر طریق روایت است و این بنده حقیر
بر حسب استقرا و استعداد نقل نموده بعضی را به قدر امکان درین سطور مرقوم ساخته در الفاظ و معانی
و نکته موعظه آن حضرت مذکور است و در جلد شانزدهم کتاب الأنوار از امالی صدوق علیه الرحمه
از ابن الأحمر روایت است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
فدای تو شوم مرا موعظه فرما فرمود إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ
فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْصُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الْحِسَابُ
حَقّاً فَالْجَمْعُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الثَّوَابُ عَنِ اللَّهِ حَقّاً فَالْكَسَلُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ
الْخَلَفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقّاً فَالْبُخْلُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقّاً فَالْفَرَحُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الْعَرْضُ
عَلَى اللَّهِ حَقّاً فَالْمَكْرُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ
الْمَمَرُّ عَلَى الصِّرَاطِ حَقّاً فَالْعُجْبُ لِمَاذَا وَإِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءٍ وَقَدَرٍ فَالْحُزْنُ
لِمَاذَا وَإِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا فَانِيَةً فَالطُّمَأْنِينَةُ لِمَاذَا و در کتاب الکافی الکلینی
حدیث ثابت شده که وإن کان الشیطان عدوا فالغفلة لماذا مذکور شده
بدانکه جز از این کلمات و این حکم بر آنچه روزی تو به حضرت کافی است که نفس آن نیست
برای حرص زیرا که حق بر خویش نهاده و از ضرورت است تا دانند حریص و آزمند در
دار هر کس که طلبیده و در جمیع اموال و ارزاق ربانیه کشیده است که هر که نفع حرص
خود ضایع دنیا زنند و عاجز و بی قدرت و قانع و ضعف و کاهل در نیل آن کمال بهره و سعادت
و معرفت او خواهند آنچه که از کمال نفس بگذرد و غیر لذایذ و مرادات
کمالات که د بر حسب مطلوب او بجهت حکمت خود روزی او بود و مقدار آنکه مقدر است
به مقداری داد که تمام صاحبان کمال حکمت به آنها از آن خواست که در آن نفس خود از
و جو نهاده است که در طلب سعی میکنند البته از طلب و طلب حرکات دنیا از طرق

ثروت را الی دلو فی الدلاة نیز و تنخیه بخوان تالا از ابدع تقرر و تقسیم داشت [illegible]
که او از آن قناعت توانگری و قناعت خواهد و برفع علت آرزو خویش [illegible]
بکر مردان را در عین ناتوانی هنر نزد و در عین طلب [illegible] شد و توانگری نمود
و نیز دولت و فاقت نکرد از خزانه موهوم بود و نزلت موجود مبتذل نکرد از دار سراله
حساب حق است پس جمع کون و [illegible] فانی این سرای ایمان از ابد جهت
نیز حجت بذل و [illegible] از جزای و حساب [illegible] را نیز برو [illegible] جز در زمین و آسمان
و نه دولت و دنیا و مجد [illegible] فوق عرش اعلی اکرم [illegible] خردل
برون پوشیده نیست و باطن و ظاهر و سر و علن تمام موجودات در دفتر علم حق [illegible]
و در حسب تقاضای عمل من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
هر محبوب [illegible] و در حسب علم [illegible] احاطه بر جزئیات و کلیات
موجودات لا یغادر صغیرة ولا کبیرة از کاه تا کوه و قطره تا دریا [illegible]
در [illegible] را [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در مقام مسئولیت بخواهد پس جمع کون اموال [illegible] رفتند [illegible]
گذاشتن و گذشتن و در حساب [illegible] عذاب [illegible] راحت
و اگر نور ایمان و فروغ [illegible] در دل [illegible] ثواب از جانب [illegible]
[illegible] پس این [illegible] از جهت [illegible] هر کس [illegible]
در [illegible] و [illegible] نگردد و [illegible]
و طاعت و [illegible] را [illegible] عظیم [illegible]
و از مقدار [illegible] از [illegible] نهد [illegible]
الحق است [illegible] وعده [illegible] در طاعت [illegible]
و عبادت [illegible] راجع [illegible] دنیا [illegible]
و اگر [illegible] انفاق [illegible] عوض [illegible]
[illegible] از جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] را اجر و ثواب دنیا و عقبی در و [illegible] خلق و [illegible] او باتفاق [illegible]
او [illegible] این انفاق [illegible] در [illegible]
پس کل و [illegible] بود [illegible]
و [illegible] محروم [illegible] اگر [illegible] در دار
مصیبت [illegible] و زوال [illegible] و انفصال [illegible]
پس [illegible] از جهت [illegible]
اگر بحقیقت [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] از خلق و دلق و خلق [illegible]
اگر دولت [illegible] از [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] و آسمان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
[illegible] بود [illegible] از [illegible]
و [illegible] و [illegible]
و [illegible] بقبول انواع [illegible] و حصول عقوبات [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
و [illegible] ذائقة الموت [illegible]
[illegible] از [illegible] عنصر [illegible]
[illegible] عنصر [illegible] مغلوب عنصر و مزاج [illegible]
بدن و ترکیب [illegible] مطرح [illegible]
و [illegible] حال [illegible] از [illegible]
[illegible] از جهت [illegible]
و [illegible]

در عوض در نگاه فاسق مردم را حق [illegible] تسلیم گردد و بدیهای او از جهت [illegible] آنکه
او دشمن و بر ضد [illegible] است او در حضرت مهیمن [illegible] خبیر شود مستوراتش [illegible] و فضیحتش [illegible]
را اعمال و افعال و اطوار و اقوال و خفایای مستورات او مطلع گرداند حضرت [illegible]
نماید [illegible] ملکات [illegible] و [illegible] او از جهت [illegible]
[illegible] از جهت دیگر از ابنای جنس او و بر [illegible] در حضرت [illegible]
و جزا و مکافات [illegible] از نقیر و قطمیر [illegible] النجاة فی الصدق [illegible]
در [illegible] در سلامت [illegible] و الم [illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible]
دشمن [illegible] غفلت از جهت [illegible] از آنکه [illegible] سلطان [illegible]
دسوسه و اغوای [illegible] او [illegible] ضلالت او [illegible]
او [illegible] و عقوبت [illegible] محروم [illegible] از سعادت [illegible]
ناظر است از چنین دشمن قوی دست غیور [illegible] غفلت و بی خبر [illegible]
ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا و اگر [illegible] از [illegible] آن او
و آن [illegible] و [illegible] و صعوبت [illegible] این عجیب [illegible]
از جهت [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] آن [illegible] عجیب [illegible] آنکه [illegible]
و در [illegible] درجات نعیم [illegible] درکات جحیم [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] بقضا و قدر [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] بقضای خدا و قدر [illegible] است [illegible]
از [illegible] و صلاح حال [illegible] و [illegible]
[illegible] بر قضا [illegible] و [illegible] غم و اندوه از [illegible]
[illegible] فتبارک الله [illegible]
[illegible] زوال [illegible] طاعت [illegible]
و [illegible] آن از جهت زیرا که [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] و حسرت مفارقت و [illegible] آن [illegible]

بیانکه جمهور [illegible]

موعظه بلیغه

[illegible] از [illegible] المؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
[illegible] بکار [illegible] لا المروة للکذوب ولا اخاء لملول
ولا راحة لحسود ولا سودد لسیء الخلق [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] حسود [illegible] و [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] از [illegible] صفت صدق [illegible] چگونه
[illegible] و [illegible] اگر [illegible] مردمان [illegible]
سلطنت و امارت [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] همیشه در غم و اندوه [illegible] و مردمان
[illegible] بد خلق [illegible] مردمان [illegible]
و [illegible] خلق [illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] ثق بالله تکن مؤمنا وارض بما قسم الله
لک تکن غنیا واحسن مجاورة من جاورک تکن مسلما ولا تصحب الفاجر
فیعلمک من فجوره وشاور فی امرک الذین یخشون الله عز وجل
در [illegible] امور و احوال [illegible] و [illegible]
[illegible] دست طمع [illegible]
[illegible] مسلم
و سالم [illegible] مردمان [illegible] و [illegible] خویشتن
با [illegible] و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مطلع [illegible]
در آن [illegible]
[illegible] موعظت [illegible] من اراد عزا بلا عشیرة
وغنی بلا مال وهیبة بلا سلطان فلینتقل من ذل معصیة الله الی عز طاعته
[illegible] و عزت [illegible]
و [illegible] سلطنت [illegible] از ذل معصیت [illegible]

نبوت ملا عشق اعمال و هر که نیت او آن است از طاعات بخواند بحکم این فقط وقوع وعید
و نیز بود از هر ده جانی و مهر او بحکم موجب کل دختران بود تفاوت فاعلی است
از تقی هر کس بکلامه بخورد ورا از مقصد دور بیاید به مولانا عزت حکمت و هیبت
ایزدی کامیاب لطف سفیان عظیمی کلیات ای اعمال الم برای من تقوا فرمود یا سفیان
امرنی والدی علیه السلام بثلاث ونهانی عن ثلاث فکان فیما قال لی یا
بنی من یصحب صاحب السوء لا یسلم ومن یدخل مداخل السوء یتهم ومن
لا یملک لسانه یندم ای سفیان مردم علیه السلام مولیه بسی خیرا مرواز سه خصلت
نهی فرمود و در اخیر فرمود این معنی با فرمود این ... هر کس رفیق نکو نیز
مصاحبت ورزد سلامت نیز دو هر کس در مداخل سوء اندر آید در معرض اتهام ...
و هر کس زمام زبان خود سود نتواند و دهد زبان بود از دست بر هر ... ذکر
نواکر ... اینکه ... از در فعل و تقریر ... هر چه در دل آید بر زبان آورد و هر
مفاسد و بلیات عظیمه گردد حضرت معلق مواز کلمات این شعر بود بر سفیان بر خواند

هو الذی نبئت قول الخیر تحفظه   ان اللسان لما عودت معتاد
موکل بتقاضی ما سننت له   فی الخیر والشر فانظر کیف تعتاد

... زبان تو بر بحکم خیر و تعبیر خیر و تفسیر خیر و تقریر خیر عادت کنی از شر ... ابا
در کوی ... عادت دهی معتاد ... و ... از خیر و شر از ... الشنت
لکن ... کتاب ... تفسیر ... از حفص بن غیاث
مرویست که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود یا حفص ما انزلت الدنیا من نفسی الا
بمنزلة المیتة اذا اضطررت الیها اکلت منها یا حفص ان الله تبارک وتعالی علم ما
العباد عاملون والی ما هم صائرون فحلم عنهم عند اعمالهم السیئة لعلمه السابق
فیهم فلا یغرنک حسن الطلب ممن لا یخاف الفوت ثم تلا قوله تلک الدار
الآخرة الآیة ثم جعل یبکی ویقول ذهبت والله الامانی عند هذه الآیة ثم قال
فاز والله الابرار اتدری من هم الذین لا یریدون علوا فی الارض ... علی
وکفی بالاقرار بالله جهلا یا حفص انه یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان
یغفر للعالم ذنب واحد ومن تعلم وعمل وعلم لله دعی فی ملکوت السماوات

عظیما فقیل

عظیما فقیل تعلم لله وعمل لله وعلم لله قلت جعلت فداک فما حد الزهد فی الدنیا
فقال قد حده الله فی کتابه فقال عز وجل لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتاکم ان اعلم الناس بالله اخوفهم له واعلمهم به وازهدهم
فیها ای حفص دنیا ... غذا بود ... از مردار ... بمقدار ضرورت
مقدار رفع اضطرار از آن ... و از ... حکمت ... ایشان ...
خبث در ... با سلامت و تکلیف ایشان در ... بقدر ...
جز اکل میته جز در حال ضرورت و حفظ نفس ... علم ... هلاک ... و ... در
آن است اگر از فعل او ... و جوب ... لازم ... حرام و موجب ... عذاب است
... برابر ... احتیاج ... بقدر ... و در ... کمولت
و ضعف قوی بقوت حرص و طمع و غفلت از ... و ... و در ...
و ... در ... بر ... خواهد ... فهم ... بود ... آنکه ...
... است ... حریص و در جمع ... بیشتر ... داخل ... قیامت
... و ... عجب ... است ... در ... از ... بر ... در ...
صفت ... بر ... بجمله ... از حفص نیز ... تبارک و تعالی
علم مخصوص خود ... عمل ... علم ... لاجرم
بسبب علم سابق در حق ... از اعمال ... در این ... علم ...
... و غرور ... حسن طلب ... کسی که ... خیر ... بر ... و ... در
دست ... علم ... علت آن ... از
حدیث مبارک ... تبارک و تعالی ... علم سابق ... علت ...
... از ... علم ... از طرف ... و ... آمرزش ...
انواع ... میکردند ... فوت ... بر ... جواب ...
... و ... از آن ... خدای تعالی ... علم ... در ... فوت ...
... بود ... حفص ... است ... دولت ... و ... اجابت ... است
عذر ... خدای تعالی ... و ... برفت ... خیر ...
... خیر ... و ... خیر ... و ... هر ...

در افعال و عادات و ملکات آنها کم و رحمت بر خود هر وقت [illegible] عقوبت [illegible] پس از آن آیه شریفه
تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا دلالت بر این دارد [illegible]
و در درجات اخروی به طبقه متقین و خاصان [illegible] داخل نبوده است و فروع [illegible]
و هر که [illegible] بوده به فضل [illegible] آرزو [illegible] این که [illegible] از دنیا [illegible]
[illegible] بیان آنکه [illegible] و فروتنی [illegible] باشد [illegible] آگاه و معلوم [illegible]
مردم [illegible] و [illegible] شده و این مردم [illegible] شده و هرگز [illegible]
[illegible] آزاد [illegible] از نفسان [illegible] انما یخشی الله من عباده العلماء
و [illegible] که [illegible] رسول الله [illegible] آنکه [illegible] علم [illegible]
باشد و [illegible] صاف [illegible] عقیده [illegible]
[illegible] عظمت و قدرت و عظمت و [illegible] حضرت احدیت [illegible]
خداوند قهار [illegible] علامت علم است و هر کس [illegible] اعلم [illegible]
[illegible] عظام داود [illegible] حضرت خاتم الانبیاء [illegible]
الاعظم [illegible] الوهیت [illegible] خاتم [illegible]
[illegible] ملک [illegible] نبوت [illegible]
و [illegible] نبوت [illegible] غافل [illegible]
[illegible] در حضرت [illegible] غفور [illegible]
از آن [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] علامت [illegible]
[illegible] مردم نادان [illegible] عوالم [illegible] علم [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] هر کس علم و عمل [illegible] ملکوت آسمانها [illegible] بزرگی
[illegible] خدا [illegible] خدا [illegible] خدا اعلم [illegible]
[illegible] شوم [illegible] عوام [illegible]
خدا [illegible] قرآن مجید [illegible]

رضا بعد از

[illegible] بر آنکه [illegible] خوانده [illegible] عارفان [illegible]
[illegible] آنقدر خوانده [illegible] وجود [illegible]
علم [illegible] فلا [illegible] فنک الفقر [illegible]
[illegible] حضرت احدیت [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
الجماعت [illegible] افزون [illegible] در این وقت [illegible] عشق [illegible]
[illegible] اتق الله حیث کنت فانک لا
[illegible] از [illegible]
و این کلام معجز نظام [illegible] از حضرت احدیت [illegible]
[illegible] دنیا و آخرت
[illegible] علامت [illegible]
و طریقه شرع [illegible]
و هم در آن [illegible] حضرت ابی محمد عسکری صلوات الله علیه [illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible] ان اردت ان یختم بخیر عملک حتی تقبض و انت
فی افضل الاعمال فعظم لله حقه ان تبذل نعمائه فی معاصیه و ان تغتر بحلمه
عنک و اکرم کل من وجدته یذکرنا او ینتحل مودتنا ثم لیس علیک صادقا
کان او کاذبا انما لک نیتک و علیه کذبه [illegible]
[illegible] فضل [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] دعوی
[illegible] کاذب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام
[illegible] قال رسول الله [illegible] اول تحفة المؤمن [illegible]
[illegible] فان [illegible] اول تحفة المؤمن ان یغفر الله له و
لمن تبع جنازته ثم قال یا فضل لا یأتی المسجد [illegible] کل قبیلة الا و افدها

تشنیع
[illegible]
نصیحت نفض
عنوان

وَمِن كُلِّ أَهلِ بَيتٍ إلّا يُحِبُّها يا فُضَيلُ لا يَرجِعُ صاحِبُ المَسجِدِ بِأَقَلَّ مِن إِحدى
ثَلاثٍ إِمّا دُعاءٌ يَدعُو بِهِ يُدخِلُهُ اللهُ بِهِ الجَنَّةَ وَإِمّا دُعاءٌ يَدعُو بِهِ فَيَصرِفُ اللهُ
عَنهُ بَلاءَ الدُّنيا وَإِمّا أَخٌ يَستَفيدُهُ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ مَا استَفادَ امرُؤٌ مُسلِمٌ فائِدَةً بَعدَ فائِدَةِ الإِسلامِ
مِثلَ أَخٍ يَستَفيدُهُ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قالَ يا فُضَيلُ لا تَزهَدُوا في فُقَراءِ
شيعَتِنا فَإِنَّ الفَقيرَ مِنهُم لَيَشفَعُ يَومَ القِيامَةِ في مِثلِ رَبيعَةَ وَمُضَرَ ثُمَّ قالَ
يا فُضَيلُ إِنَّما سُمِّيَ المُؤمِنُ مُؤمِناً لِأَنَّهُ يُؤمِنُ عَلَى اللهِ فَيُجيزُ اللهُ أَمانَهُ ثُمَّ قالَ
أَما سَمِعتَ اللهَ تَعالى يَقُولُ في أَعدائِكُم إِذا رَأَوا شَفاعَةَ الرَّجُلِ مِنكُم لِصَديقِهِ
يَومَ القِيامَةِ فَما لَنا مِن شافِعينَ وَلا صَديقٍ حَميمٍ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
اول عنوان صحیفه مؤمن پس از مرگش آن خیری است که مردمان در حق او گویند اگر خیر گویند پس خیر است
و اگر شر گویند پس شر است ... حروف ... در این کلمه مؤمن ... در
توفیقه ... مؤمن ... بلکه در ... در حکم لفظ مسلم است زیرا که
نقص مؤمن بر اثر آن است ... در حق ... محمول ...
مقصود این است ... در ... مجبوب ...
که اتفاق ... علامت ... است ...
... مستوجب عقوبت و عذاب ... خدا طلب مغفرت از
برای ... خدا ... حفظ ... این قول ...
و از عقوبت ... حقیقت ... و طلب ... در حکم ... است
... اول ... خدا ... جنازه او را تشییع نمایند
... عظمت و ... مقام اوست ... جنازه او ...
... بوده ... جماعت ... تعظیم و تکریم مؤمن ...
... از آن ... بر قبله ... مسجد ...
... مسجد ... مسجد ...
... فواید ... مسجد ... در حکم ...
... شرایط و آداب ... حق آن است ... از ... طلب

و ادراک ... حضرت امیر ... حضرت ... به جعفر ...
و ... امور ... از فضل ... مسجد ... عبادت خدا بوده ...
... از ... مسجد ... اقل ...
... یا ... فیض ... این است ...
... است ... در ... موافق
... خدا ... است ... موسی
... از آن ... و ... برادر ... حقیقت
... از ... مردمان ... از ...
از آن ... برادر ... از آن ... فضل ...
نسبت فقرای شیعه ... مرتبه ...
... آن مقام و منزلت ... در روز قیامت ...
... و ... شفاعت ...
در ... فضل مؤمن ... حضرت خدا امان ...
امان او ... خدا ... در حق ... شفاعت ...
... شفیع ... تصدیق ... بر ... خویش ...
آن کتاب ... الشرایع مسطور است ... از حضرت امام
... الرحمه ... حمران فرمود یا حُمرانُ اُنظُر إِلى مَن هُوَ دُونَكَ وَلا تَنظُر
إِلى مَن هُوَ فَوقَكَ فِي المَقدِرَةِ فَإِنَّ ذلِكَ أَقنَعُ لَكَ بِما قُسِمَ لَكَ وَأَحرى أَن
تَستَوجِبَ الزِّيادَةَ مِن رَبِّكَ وَاعلَم أَنَّ العَمَلَ الدّائِمَ القَليلَ عَلَى اليَقينِ
أَفضَلُ عِندَ اللهِ مِنَ العَمَلِ الكَثيرِ عَلى غَيرِ يَقينٍ وَاعلَم أَنَّهُ لا وَرَعَ أَنفَعُ مِن
تَجَنُّبِ مَحارِمِ اللهِ وَالكَفِّ عَن أَذَى المُؤمِنينَ وَاغتِيابِهِم وَلا عَيشَ أَهنَأُ
مِن حُسنِ الخُلقِ وَلا مالَ أَنفَعُ مِنَ القُنُوعِ بِاليَسيرِ المُجزي وَلا جَهلَ أَضَرُّ مِنَ
العُجبِ ای حمران ... از تو ... تر ...
و ... تو ... اگر ... از تو ... شده ...
قناعت ... و ...

سبب ... (marginal note)

موعظه به حمران (marginal note)

آنکه و تو قرآن شنیده‌ای [illegible] و بدانکه عمل و عبادت هیچ اثری و قلیلی از اهل یقین باشد
در حضرت خدا افضل است از عمل بسیاری که از اهل یقین نباشد و بدانکه [illegible] و سیر جان کنی
سوخته‌تر از هزار رکعت از معاصی آلوده است باز داشتن آزار از مردم نمودن و ترک غیبت
الحاصل بدانکه از بشارات این کلام حکمت نظام چنین است که [illegible] کسی که از [illegible]
بگردد شکر نعمتهای خدا نمود و ما را طلب الهیت بخش و شکر نعمت موجب زیاد نعمت [illegible]
در این حال هرگز رنجیده حسد و اندوه قلب [illegible] و [illegible] دهان [illegible] در [illegible]
بر نفس [illegible] صابر و شاکر و بخیر [illegible] تصفیه [illegible] دنیوی و شهوات خود مشغول شود
و با کسی دشمنی نورزد و از شماتت مردمان [illegible] و هرگز [illegible] موجب کفران و
نقصان نعمت گفته و از تکالیف دینی و عبادت [illegible] تا [illegible] ایشان [illegible]
شیخ و [illegible] دارند در دنیا و خیر حسد و غم قلت مال [illegible] و این غم و رنج [illegible] و حسد بودن
در حقیقت با شکر و سپاس نعمتهای الهی [illegible] بلکه معانده و مخالفت با مقدرات الهی
و قضای خدا [illegible] راجع است به خدا [illegible] و [illegible] خدا [illegible] بودن
و کفران نعمت [illegible] و با مردمان حسد بودن و [illegible] نعمت بودن و از [illegible]
عمر [illegible] گردیدن و از فواید دنیوی و شهوات اخروی محروم [illegible] و [illegible] خلق
خدا مبغوض شدن و مذموم گردیدن است و [illegible] عمل اندک [illegible] قلیلی از اهل
یقین [illegible] از اعمال کثیره [illegible] یقین [illegible] در حضرت خدا افضل است [illegible]
اگر کسی [illegible] از روی صدق و صمیم قلب [illegible] و یقین [illegible]
در [illegible] و [illegible] کرده [illegible] از [illegible] دیگران [illegible]
اینها [illegible] بهتر است [illegible] عبادات و صلوات [illegible] قلب [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] حفظ [illegible]
و [illegible] که در [illegible] دنیوی [illegible] مردم [illegible]
[illegible] از آن [illegible] خدا [illegible] از آن است [illegible]
[illegible] خدا [illegible] نظام [illegible]
[illegible] دنیا و [illegible] در آن [illegible]
از محرمات الهی از همه چیز بیشتر بود [illegible]

دردا نیکی ازار

دردا نیکی ازار زبان و غیبت نمودن در حق مؤمنان بود چه از محرمات الهی
[illegible] و [illegible] سوخته‌تر کرده و این از آن است [illegible] بتحقیق [illegible]
مؤمنان است و مؤمن بنده خاص خدا [illegible] است و [illegible] صلوات الله علیهم است
[illegible] دارد [illegible] از [illegible] پسندیده نزد
در حق مؤمن نخواهد چه اگر بخواهد بخدا [illegible] و از [illegible] محروم [illegible]
و [illegible] چنین [illegible] نفاق [illegible] و [illegible] اتفاق [illegible] و [illegible]
[illegible] از حسن خلق [illegible] حسن خلق [illegible]
شاکر و [illegible] حوادث روزگار [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] بهره [illegible]
دنیا و آخرت [illegible] خلق [illegible]
[illegible] سوخته‌تر از آن [illegible]
[illegible] مرد [illegible] آزار [illegible]
[illegible] و حسرت [illegible] عزت [illegible]
در [illegible] کار [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] دیگران [illegible]
فواید [illegible] کتب علم [illegible] مردمان [illegible]
در [illegible] و [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] صفت [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] صفت [illegible]
حقیر [illegible] حضرت رب العالمین [illegible]
[illegible] حق الیقین [illegible] علم [illegible]
دیگر در [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
تَغرّنّكَ النّاسَ مِن نفسِكَ فإنّ الأمرَ يَصِلُ إليكَ دونَهُم ولا تقطع نهارك
كذا وكذا فإنّ معكَ مَن يُحصي عليكَ ولا تستصغرنّ حسنةً تعملها

سوء ظن [illegible]

فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُرُّكَ وَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ
تَسُوؤُكَ وَأَحْسِنْ فَإِنِّي لَمْ أَرَ شَيْئًا قَطُّ أَشَدَّ طَلَبًا وَلَا أَسْرَعَ دَرَكًا مِنْ حَسَنَةٍ
مُحْدَثَةٍ لِذَنْبٍ قَدِيمٍ إِنَّ اللهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ کارهای نیکو را که تو در میان مردمان تو تو بودی نیکو کنید یعنی اعمال و
اطوار را که تو بودی در نکند یا تمجید و تحسین ایشان در حق تو باب غرور تو نخوت چه
آن تو را یه نه این که اگر خوب کنی خوب بینی و اگر بد نمائی بد بینی و روز کار نیکو بنموده
باید بسازه چه خداوند زندگانی دهان عمر تو بوده نیکو به جز یری تو شمار دو سر
و در هنگام کار نیکو کردن اینکه تو کمتر شمرده هم اگر آن تو در جائی باید تو بر سرور و در
دیگر کار نیکو بپرهیز بود در آنچه هر نکته که از تو مخوان چه نقصانی باشد و لطف
در تو بدانند و نیکوئی کنی هر چیز بدی بود هم او طلب شوید و داد ایکی ریع
بر از حسنه نرسه او در ادا می کنید قدیم و مدرسه که خدا تعالی حتی اسم بخوبی حسنات تبرء
سیئات بود و این معنی را بی که گناه و ذاکرین بی که گناه و دیدار آدمی بود و این
گر گفته اند در عفو لذت است در انتقام نیست چه اگر انتقام کشند بر و بسیار پشیمانی شود و نفع
برهم نهند چه که دیگر ریعا یا عمراً خطائی کرد و این یک ساله در دل را کنند و در دل کینه
نشسته باعث تلافی کرده و در مرتع و نزاع عداوت تا بار تخم عداوت و نفاق کاشته
بکار اوست که نیکی خیر دارد گذشته نفس و وقوع این و تعوق بزرگ بود که او بود و طرف او
نرمی رو بفرو هشی تعقل نگوانیده و بذر محبت در زرع مودت نفشانده و ثمرتی نبود در هر
جهان در باقیه ونه مرد برگزید و علانیه و بلا سببی انکار نماید و پنیرد در آن کار و بکار
معنی الاخبار از حضرت امام والا تبار رضوان الله علیه عالم علیه سلام مروی است این
سطور است در وسوا اعْلَمْ أَنَّ الصَّلَاةَ حُجْزَةُ اللهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ
يَعْلَمَ مَا يُدْرِكُ مِنْ نَفْعِ صَلَاتِهِ فَلْيَنْظُرْ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ حَجَزَتْهُ عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ
الْمُنْكَرِ فَإِنَّمَا أَدْرَكَ مِنْ نَفْعِهَا بِقَدْرِ مَا احْتَجَزَ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللهِ
فَلْيَعْلَمْ مَا لِلهِ عِنْدَهُ وَمَنْ خَلَا بِعَمَلٍ فَلْيَنْظُرْ فِيهِ فَإِنْ كَانَ حَسَنًا جَمِيلًا فَلْيَمْضِ
عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ سَيِّئًا قَبِيحًا فَلْيَجْتَنِبْهُ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْلَىٰ بِالْوَفَاءِ وَ
الزِّيَادَةِ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي السِّرِّ فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي السِّرِّ وَمَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فِي الْعَلَانِيَةِ

موعظه ابو ذر

فلیعمل

فَلْيَعْمَلْ حَسَنَةً فِي الْعَلَانِيَةِ بدانکه نماز حجزه و مانع و حاجز دیانت است از ره تبه ارباب
بلکه آن در زمین پس هر کس دوست میدارد بوده باشد از نماز خویش چه مقدار منتفع گشته
نیک بنگرد اگر نماز تمتع او بود از آنکه بسبب فحشاء و عمل منکر باز نیز و مانع شد پس بهمان مقدار
او بود مانع و دافع گشت و در اگر منفعت نماز بوده باشد و از نجا کلمه معجز نظام تا جان شنید که
نتیجه و فرع دعای نماز بود اگر حضور حضرت بی نماز و لقا رهبر او در اوست و اذکار را دادند
و کلماتی که در اثنای آن بر زبان میگذرد بوجه بر بوبیت و توحید و عظمت و بزرگی و رحمت حضرت
احدیت و فنا و زوال هر چه بر سند غضب بر اهل معصیت و حمد جمیع تمامت نعمتها که خالق
خلقت و مخصوص گردیده تمامت عادتها بنماید اینها که برای دلالت نموده بر
شخصی که حضور قلب شرط است پس هر آینه نماز بود بحضور قلب گذار بود و آداب خضوع
و خشوع بود که او را که بود و حقتعالی میبود و باقی بواسطهٔ غرابت بود بفرد لاجرم تمیز
فهم و نور و سعادت فطرتی از محرمات و منهیات پرهیز کند و بدام و سوء و افراط حمیده
و خلق حسنه تخلق داد و از او صفات رذیله تبری نماید و بهان مقدار نفع او بود و اینکه
دیگر هر کس دوست دارد بداند او را بر او در حضرت خدا چه چیز است پس باید معلوم نماید
که از خدا بخواهد حرمت برای ادای عبادت و طاعت و محبت او در حضرت احدیت
داده و نزد او ثواب و محبت او در پیشگاه خداوندی ثابت است و هر کس بخواهد عمل تمام
آنکه بود و پوشیده کار کند در آن کار بنگرد اگر نیکو و حسن است بر آن کار اقدام نماید و اگر خوب
و نکو نیست از آن اجتناب نماید چه خداوند عزوجل بوفاء و زیادت سزاوار است هر کس
در پوشیده گناهی کند باید نیکوئی نیز در پوشیده نماید و هر کس آشکارا گناه کرده
ناچیز شده تبرئه آشکارا بر گناه نیکو اقدام بجوید و اینکه کلمه معجز نظام شاید اشارت است
به آن مطلب که هر یک از این دو عمل به تلافی آن باید و تلافی آن بوجه اتم
باشد چه تلافی زشت بوده پوشیده تمیز نشود باشکارا تمام گردد و صحبت نماید و تدارک
زشت بوده آشکارا تکمیل شده باشد که پوشیده نتوانند نمود زیرا که آشکارا دلیل
بر جرأت و جسارت است اگر پوشیده تلافی نشود نفع این حال حاصل نخواهد شد و هم چنین
تلافی زشت پوشیده بوسیله حسنه پوشیده بهتر است که دیگر در آن کار اثر بخشد
مطلوب است در حضرت ابی عبد الله علیه السلام با تفاق که مکتوب به عبد الله بن معاویه است

موعظه بلیغه

فی نصایح علیهم السلام

تو ملائکه فرمان بردار ... سوم من اتقی الله وقاه ومن شکره زاده ومن
أقرضه جزاه هر کس از خدا بترسد خدا او را نگاه دارد ... و هر کس شکر نعمتش بکند
نعمتش را زیاده کند و هر کس او را قرض دهد او را جزا دهد ... و در آن کتاب از
ابن بابویه روایت است از حضرت ابو عبد الله علیه السلام اوصیکم بتقوی الله
والورع والاجتهاد وصدق الحدیث وأداء الأمانة وحسن الجوار وکونوا دعاة
إلی أنفسکم بغیر ألسنتکم وکونوا زینا ولا تکونوا شینا وعلیکم بطول السجود
والرکوع فإن أحدکم إذا أطال الرکوع هتف إبلیس من خلفه وقال یا ویله
أطاعوا وعصیت وسجدوا وأبیت ... یعنی ... از حضرت
... وصیت ... بعبادت و طاعت و صدق حدیث و ادای امانت و حسن جوار
... طاعت ... ثواب
و رضای حضرت ... و ... ملامت ...
... رکوع ... طول ... رکوع ... طول ...
شیطان ... آدم طاعت ...
... حضرت ... کرده ...
در آن کتاب از قصص الانبیاء از ابن بابویه روایت است حضرت صادق علیه السلام
فرمود لا تنم فیذهب نومک ولا تکسل فیذهب ... وإیاک والضجر
والکسل فإنک إن ضجرت لم تصبر علی حق وإن کسلت لم تؤد حقا
قال وکان المسیح علیه السلام یقول من کثر همه سقم بدنه ومن ساء خلقه
عذب نفسه ومن کثر کلامه کثر سقطه ومن کثر کذبه ذهب بهاؤه
ومن لاحی الرجال ذهبت مروته ...
... و خلعت ...
... ملامت ...
... حضرت عیسی
علیه السلام ... هر کس ...
خلق ... نفس ... هر کس ...

فی وصایاه علیه السلام

و هر کس ... دروغ ... و هر کس ...
... در آن کتاب از کتاب مصباح الشریعه منقول است که حضرت صادق
علیه السلام فرمود أفضل الوصایا وألزمها أن لا تنسی ربک وأن تذکره دائما
ولا تعصیه وتعبده قاعدا وقائما ولا تغتر بنعمته واشکره أبدا ولا تخرج من
تحت أستار عظمته وجلاله فتضل وتقع فی میدان الهلاک وإن مسک البلاء
والضر وأحرقتک نیران المحن واعلم أن بلایاه محشوة بکراماته الأبدیة ومحنه
مورثة رضاه وقربه ولو بعد حین فیا لها من نعم لمن علم ووفق لذلک
... بهترین وصیتها ... از ...
... در ...
... عظمت و جلال
او ... در میدان هلاک ...
... ابدیه ...
... رضا و قرب ...
... موفق باشد

وصیت رسول خدا

روی أن رجلا استوصی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لا
تغضب قط فإن فیه منازعة ربک فقال زدنی قال إیاک وما یعتذر
منه فإن فیه الشرک الخفی فقال زدنی فقال صل صلاة مودع فإن فیها
الوصلة والقربی فقال زدنی فقال استح من الله استحیاءک من صالح
جیرانک فإن فیها زیادة الیقین وقد أجمع الله تعالی ما یتواصی به
المتواصون من الأولین والآخرین فی خصلة واحدة وهی التقوی
قال الله عز وجل ولقد وصینا الذین أوتوا الکتاب من قبلکم وإیاکم
أن اتقوا الله وفیه جماع کل عبادة صالحة وبه وصل من وصل إلی
الدرجات العلی والرتبة القصوی وبه عاش من عاش مع الله
بالحیاة الطیبة والأنس الدائم قال الله عز وجل إن المتقین فی جنات
ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت ...

خوبتر و بهتر گشت زمعه هرگز غضب مکن چه در این کار رضا و عبرتست بپرهیز از کار غضب
که بسیار از امور است در حکمت و قدرت و تقدیر و قضا و مشیت حضرت احدیت آ
بس مخفی گردد از دل و جهت حادثات و نزول بلایا و فتن و احوال دیگران غضب نه خاص است
و باید که خدا را خواست نماز و عبادت آنرا عرض میکنم بر نصیحت و وصیت میکنم ترا از غضب
پرهیز کنی از آنکه کفارات و افکار را از توبه و استغفار کرده و از اعتذار بر هر دو از
کار بر ترک حقیقت حضرت داده است که از آنچه مرتکب افعال شده و منع قضاوت
و بر دیگران مکتوب است ... با اقدام و در این احتیاج بعزت ... غضب
حضرت احدیت است عرض میکنم برای تو ... بیشتر نماز گذاردن ... حضور
قلب و خضوع و خشوع و توقف بعد و گذارده ... نماز متوجه بشوی و در حال
... هر دو این کار تو ... بعنوان حضرت ذو الجلال ... عفو ... کند
و نصیحت برادر [illegible] ... از ... اعمال
[illegible] ... از خدا ... از بعثت ... عقل
... خدا ... خلق ... نماز ... هفت
... از تقوی جمع ... تمام امم و طبقات ... از ... یک
و فرشتگان ... وصیت ... بتقوی ... از عقوبت
خدا ... و در تقوی ... تمامت عبادات عالم و ... تقوی
... و رتبه قصوی و وصول ... تقوی ... آخر ... خدا
... خدا ... عقل ... و بوستان
جاودان ... صدق ... حضرت ... در ... ایراد ...
حافظ عبد العزیز دا ابراهیم بن مسعود گفته ... از آن در حضرت ...
و ... و ... دست ... از ... روزگار
... حضرت صادق علیه السلام ...

فَلَا تَجْزَعْ وَإِنْ أَعْسَرْتَ يَوْماً ... فَقَدْ أَيْسَرْتَ فِي زَمَنٍ طَوِيلِ
وَلَا تَيْأَسْ فَإِنَّ الْيَأْسَ كُفْرٌ ... لَعَلَّ اللَّهَ يُغْنِي عَنْ قَلِيلِ
وَلَا تَظْنُنْ بِرَبِّكَ ظَنَّ سُوءٍ ... فَإِنَّ اللَّهَ أَوْلَى بِالْجَمِيلِ

نصیحت بپدر

از آنجا

اگر زمانی زمان بر تو تنگ شود و جهان بکام تو نباشد ... ناامید مشو ...
... چه روزگار ... از ... خدا ... بنده ...
... رحمت ... حضرت احدیت ... نومید ...
کفر و کفران است لا تیأسوا من روح الله الا القوم الکافرون ...
... هرگز نسبت بپروردگار خود ... بگمان ...
... حضرت ... کتاب ...
... حضرت ... علیهم السلام ... نصایح ...
... لا تقل لغیرک ... الیک ...
آخرت ... از راه ... نصیحت ...
و نصیحت ... دیگران ...
... از تو دیگران ... تو ...
و ... تو ... کتاب ... تو ...

باب ۷ در مکاتیب حضرت صادق
صلوات الله علیه و نصایح باصحاب

در جلد هفدهم بحار الانوار علامه مجلسی اعلی الله مقامه مینویسد ... شهید ثانی اعلی الله
درجته ... نقل نموده از عبد الله بن سلیمان نوفلی حدیث مینماید که گفت در حضرت جعفر بن
محمد صادق علیهما السلام حضور داشتم ناگاه ... از غلامان عبد الله نجاشی وارد شد و سلام
کرد و مکتوبی بحضرت تقدیم کرد امام علیه السلام آنرا باز کرد و قرائت فرمود و اول
سطر آن این بود بسم الله الرحمن الرحيم أطال الله بقاء سيدي وجعلني
من كل سوء فداه ولا أراني فيه مكروها فإنه ولي ذلك والقادر عليه
اعلم سيدي ومولاي اني بليت بولاية الأهواز فإن رأى سيدي
أن يحد لي حدا أو يمثل لي مثالا لأستدل به على ما يقربني إلى الله
جل وعز وإلى رسوله ويلخص في كتابه ما يرى لي العمل به وفيما أبذله
وابتذله وأين أضع زكاتي وفيمن أصرفها وبمن آنس وإلى من أستريح
ومن أثق وآمن وألجأ إليه في سري فعسى أن يخلصني الله بهدايتك

تأمل نفرمایید که

وصیت بپدرش

مکتوبات امام

مکتوب نجاشی بحضرت

ودلالتك فانك حجة الله على خلقه وامينه في بلاده لا زالت نعمته عليك
خدا فدای تو گرداند مرا ای آقا و مولا و سید من بدرستی که من مبتلا شده‌ام
بولایت اهواز پس اگر مصلحت بدانی حد و رسم از برای من قرار دهی و بیان فرمایی
و دلالت کنی که چگونه باشم با مردم تا از خدا امید رحمت داشته باشم
شده‌ام اگر بر من رسد از حق تعالی نعمت برای آن
آن موجب تقرب من به سوی خدا گردد و طریق بصیرت باشد و آنچه
بر من لازم است که عمل کنم در آن
اموال و در چه کار و چه جا بذل نمایم و زکوة و خمس را بکه دهم
کدام و با کدام کس انس گیرم و بکدام مردم رجوع نمایم و بچه کس اعتماد کنم
و نایب خود گردانم و بکدام مردم پوشیده خواهم تو اسرار خود را آنحضرت مرقوم فرمود
و دلالت تو خدا را حجت بر خلق و امین در بلاد او هستی تا آنکه
او دایم نعمت پروردگار بر تو برقرار باشد ابو عبد الله علیه السلام
یکی حضرت ابی عبد الله علیه السلام در جواب نامه مرقوم فرمود بسم الله الرحمن
الرحيم حاطك الله بصنعه ولطف بك بمنه وكلأك برعايته فانه ولي
ذلك اما بعد فقد جاء الي رسولك بكتابك فقرأته وفهمت جميع ما ذكرته
وسألت عنه وزعمت انك بليت بولاية الاهواز فسرني ذلك وساءني
وسأخبرك بما ساءني من ذلك وما سرني ان شاء الله تعالى فاما سروري
بولايتك فقلت عسى ان يغيث الله بك ملهوفا من اولياء آل محمد صلى الله
ويعز بك ذليلهم ومن ذلك فان ادنى ما اخاف عليك ان تعثر بولي لنا
فلا تشم حظيرة القدس فاني ملخص لك جميع ما سألت عنه ان انت
عملت به ولم تجاوزه رجوت ان تسلم ان شاء الله تعالى اخبرني ابي عن
آبائه عن علي بن ابي طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه
وآله انه قال من استشاره اخوه المؤمن فلم يمحضه النصيحة سلبه الله
لبه واعلم اني سأشير عليك برأي ان انت عملت به تخلصت مما انت
متخوفه واعلم ان خلاصك ونجاتك من حقن الدماء وكف الاذى عن اولياء الله

والرفق

والرفق بالرعية والتأني وحسن المعاشرة مع لين في غير ضعف وشدة في غير عنف
ومداراة صاحبك ومن يرد عليك من رسله وارتق فتق رعيتك بان توقفهم
على ما وافق الحق والعدل ان شاء الله واياك والسعاة واهل النمائم فلا
يلتزقن منهم بك احد ولا يراك الله يوما وليلة وانت تقبل منهم صرفا
ولا عدلا فيسخط الله عليك ويهتك سترك پس حضرت در ترجمه فرمود
بعد از بسم الله فرا گیرد ترا خدا به لطف خود و در نعمتها و محبت خود و نگاه دارد
چه خدا ولی آن است اما بعد پس بدرستی که آمد فرستاده تو با نامه تو و خواندم
در آن هر چه نوشته بودی و فهمیدم آنچه سؤال کرده بودی و گمان کردی که به ولایت اهواز
مبتلا شده‌ای از این کار مسرور شدم و نیز بد آمد مرا و آنچه بد آمد مرا خبر
خبر میدهم ترا ان شاء الله اما سرور من به ولایت تو از آن است که گفتم شاید خدا بفریاد رسد بتو
مردی از اولیای آل محمد صلی الله علیهم را که ستم دیده باشد و بسبب تو عزت یابد
از خبر ولایت تو و اما آنچه بد آمد مرا کمترین چیزیست که بر تو میترسم
از آن است که از تو لغزشی رسد به یکی از دوستان ما پس محروم بمانی از بوی بهشت
پس آنچه از تو پرسیده بودی بر تو خلاصه کنم اگر بآن عمل نمائی و از آن تجاوز نکنی
امید دارم که سالم بمانی پدرم از پدران خود از علی بن ابی طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
خبر داد که آنحضرت فرمود هر کس برادر مؤمنش از او مشورت کند و آنکس نصیحت خالص بوی نکند
خدا عقل او را از وی سلب کند و تو بدان که بزودی رأی دهم بر تو اگر بآن
بآن عمل کنی از آنچه میترسی خلاص شوی و بدانکه خلاصی و نجات تو در نگاهداشتن خونها
و باز داشتن آزار از اولیای خدا و رفق و ملایمت با رعیت و تأنی و حسن معاشرت با نرمی در غیر
ضعف و درشتی و شدت در غیر عنف و مدارات با صاحب و رفیق و با آنکه از رسولان او
نزد تو آیند باشی و رتق و فتق امور رعیت تو منوط بآن است که ایشان را بآنچه موافق
حق و عدل است بداری بپرهیز از آنکه در امور سعایت کنندگان و نمامان را نزد خود راه دهی
نزدیک تو باشند و در مجلس تو حاضر شوند و بپرهیز که ترا خدا در یک شب یا یک روز ببیند
که از ایشان بپذیری هیچ امری از امور پس خدا بر تو خشم کند و پرده تو
دریده شود و اسرار تو فاش گردد واحذر مكر خوز الاهواز فان ابي اخبرني عن آبائه

عن أمير المؤمنين عليه السلام إنّ [illegible] الإيمان لا تجتمع في قلوب [illegible] ولا [illegible]
أبداً فأمّا من تأنس به وتستريح إليه وتلجئ أمورك إليه فذلك الرجل الممتحن المستبصر
الأمين الموافق لك على دينك وسرّ عوائدك ووجوب الكرامة [illegible] فإن رأيته [illegible]
رشداً [illegible] وإيّاك أن [illegible] [illegible] أو تحمل على [illegible]
ذات الله [illegible] أو [illegible] الأ أعطيت [illegible] الله ولكن [illegible]
وعطاياك وهباتك للفقراء والأرامل والأيتام وهبات التوسّل [illegible]
الأخابيس وما أردت أن تصرفه في وجوه البرّ والنجاح والفتوّة والصدقة والحجّ [illegible]
والكسوة التي تصلّي فيها وتصل بها والهديّة التي تهديها إلى الله تعالى عزّ وجلّ وإلى
رسوله صلى الله عليه وآله من طيب كسبك [illegible] از [illegible] امير المؤمنين عليه السلام
[illegible] كه [illegible] در [illegible] مردم [illegible] خزينه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و مشورت [illegible] امور [illegible]
و [illegible] او [illegible] مستبصر امين و موافق [illegible]
[illegible] و در بيان [illegible] اگر در [illegible]

خود [illegible] آن [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] در غير [illegible] و [illegible] مقدار [illegible] عطا [illegible]
[illegible] عطا [illegible] مردم [illegible] نفس [illegible]
و [illegible] و [illegible] جمله [illegible] و [illegible]
و [illegible] حقيقت [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] حكم [illegible] و [illegible]
جايزه و عطا و خلعت [illegible] حق [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مرتبت رسالت [illegible]
و [illegible] و [illegible]
خواهر [illegible] و صدقه و حج و [illegible] آن [illegible] و كسوه
[illegible] آن نماز گزاری و [illegible] آن [illegible] خواهر [illegible]
[illegible] آنكه [illegible] از [illegible] كسب [illegible] يا عبد الله

اجهد أن

أجهد أن لا تكنز ذهباً ولا فضّة فتكون من أهل هذه الآية التي قال الله عزّ وجلّ الذين
يكنزون الذهب والفضّة ولا ينفقونها في سبيل الله ولا تستصغرنّ من
حلو أو فضل طعام تصرفه في بطون خالية تسكن بها غضب الله تبارك وتعالى
واعلم أنّي سمعت من أبي يحدّث عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه
سمع النبيّ صلى الله عليه وآله يقول لأصحابه ما آمن بالله واليوم الآخر
من بات شبعاناً وجاره جائع فقلنا هلكنا يا رسول الله فقال من فضل
طعامكم ومن فضل تمركم ورزقكم وخلقكم وخرقكم تطفئون بها غضب الربّ
وسأنبئك بهوان الدنيا وهوان زخرفها على ما مضى من السلف والتابعين
فقد حدّثني محمّد بن عليّ بن الحسين قال لمّا تجهّز الحسين عليه السلام إلى الكوفة أتاه
ابن عبّاس فناشده الله والرحم أن يكون هو المقتول بالطفّ فقال أنا أعرف
بمصرعي منك وما كدّي من الدنيا إلا فراقها [illegible] [illegible] و [illegible] از
[illegible] بسيار در گنج [illegible] از [illegible] در اين آيه [illegible]
و [illegible] و در [illegible] انفاق [illegible] و [illegible] خبر [illegible]
[illegible] آتش [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و اين عذاب [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] مقدار [illegible] طعام [illegible] و در [illegible]
[illegible] سبب [illegible] و [illegible] عليه السلام [illegible]
[illegible] از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه [illegible]
از [illegible] صلى الله عليه و آله [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] طعام [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

نجاری و بعد از آن جهان دنیت و خواری نفر دفی و از [illegible] و حطام آن خبر کوهم [illegible]
و خوار [illegible] کند [illegible] و آن حدیث را نه سو محمد بن علی [illegible] علیهم السلام
و خبر حضرت امام حسن صلوات الله علیه نقل کرده بود خبر که ابن عباس حضرت
حضرت شد و او [illegible] و حرمت [illegible] بود که [illegible] آن نقل بود و منقول در این طرف
[illegible] بصره [illegible] از تو عرف [illegible] در [illegible] و [illegible] در
دنیا [illegible] خبر [illegible] مفارقت و صداع از جهان [illegible] الا اخبرک یا ابن عباس
بحدیث امیر المؤمنین و الدنیا فقال له بلی لعمری انی لاحب ان تخبرنی
بامرها [illegible] ابن عباس [illegible] خبر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
ابن عباس [illegible] خبر [illegible] سوال [illegible]
دنیا [illegible] آن حضرت خبر [illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیهم [illegible] انی کنت بفدک فی بعض حیطانها وقد صارت لفاطمة
علیها السلام قال فاذا انا بامرأة قد قحمت علی وفی یدی مسحاة وانا اعمل
بها فلما نظرت الیها طار قلبی مما تداخلنی من جمالها فشبهتها ببثینة بنت
عامر الجمحی وکانت من اجمل نساء قریش فقالت یا ابن ابی طالب هل
لک ان تتزوج بی فاغنیک عن هذه المسحاة وادلک علی خزائن
الارض فیکون لک ما بقیت ولعقبک من بعدک فقال لها من انت
حتی اخطبک من اهلک فقالت انا الدنیا قال لها فارجعی واطلبی
زوجا غیری فلست من شأنی فاقبلت علی مسحاتی [illegible]
[illegible] فدک [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] در آن [illegible]
[illegible]
وانوقت [illegible] در دولت [illegible] نظر [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible] تو از [illegible]
[illegible] دلالت [illegible]

از آن تو

از آن تو و [illegible] از تو از آن عقاب [illegible] تو [illegible] تو بود از امیر [illegible] خطبه که بعض
که فرمود دنیا [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه با دنیا [illegible]
[illegible] و [illegible] در این [illegible]
میدان اندر [illegible] و بخوان [illegible]

لقد خاب من غرته دنیا دنیة *** وما هی ان غرت قرونا بنائل
اتتنا علی زی العزیز بثینة *** وزینتها فی مثل تلک الشمائل
فقلت لها غری سوای فاننی *** عزوف عن الدنیا ولست بجاهل
وما انا والدنیا فان محمدا *** احل صریعا بین تلک الجنادل
وهبها اتتنی بالکنوز ودرها *** واموال قارون وملک القبائل
الیس جمیعا للفناء مصیرنا *** ویطلب من خزانها بالطوائل
فغری سوای اننی غیر راغب *** بما فیک من ملک وعز ونائل
فقد قنعت نفسی بما قد رزقته *** فشأنک یا دنیا واهل الغوائل
فانی اخاف الله یوم لقائه *** واخشی عذابا دائما غیر زائل

[illegible]
[illegible]
[illegible] عظمت [illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمال [illegible]
[illegible]
[illegible] در اقلیم [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]

بکذا بود از بی‌پست خاک دور بینشه و فکرهای کرد هلکو بیگیری فلعوانی برای جمع و
خزاین و به سوال ذخایر و زخارف و حطام آن گرایان کهود ... و
ذخیره قارون رکوه ... فی خویشتن بود رنج اندک و ... قلب قانع ...
چه جبهای روزگار در معرض فنا و دار به تو ... که اجر ... پرداز هم
از فنا و عذاب روز قیامت بیمناک هم ... که ... جهان بر تو ...
در تو ... وقتی از عمر ... که ...
... رحیب ... نور روز ... عمر روز ... مرد ... از
علم و خرد ... داغ و ... هر آنکه ...
... نور ... مدیل از ... که نادر تو ... نوس ... از ... دیو
و فتنه و نهیب فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِأَحَدٍ حَتَّى لَقِيَ اللّٰهَ مَحْمُوداً
غَيْرَ مَلُومٍ وَلَا مَذْمُومٍ ثُمَّ اقْتَدَتْ بِهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِمَا قَدْ بَلَغَكُمْ لَمْ يَتَلَطَّخُوا
بِشَيْءٍ مِنْ بَوَائِقِهَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَحْسَنَ مَثْوَاهُمْ وَقَدْ وَجَّهْتُ إِلَيْكَ
بِمَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَعَنِ الصَّادِقِ الْمُصَدَّقِ رَسُولِ اللّٰهِ فَإِنْ أَنْتَ عَمِلْتَ بِمَا نَصَحْتُ لَكَ
فِي كِتَابِي هَذَا ثُمَّ كَانَتْ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطَايَا كَمِثْلِ أَوْزَانِ الْجِبَالِ وَأَمْوَاجِ الْبِحَارِ
رَجَوْتُ اللّٰهَ أَنْ يَتَجَافَى عَنْكَ جَلَّ وَعَزَّ بِقُدْرَتِهِ يَا عَبْدَ اللّٰهِ إِيَّاكَ أَنْ تُخِيفَ مُؤْمِناً
فَإِنَّ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَنْ نَظَرَ إِلَى مُؤْمِنٍ نَظْرَةً لِيُخِيفَهُ بِهَا أَخَافَهُ اللّٰهُ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ
وَحَشَرَهُ فِي صُورَةِ الذَّرِّ لَحْمَهُ وَجَسَدَهُ وَجَمِيعَ أَعْضَائِهِ حَتَّى يُورِدَهُ مَوْرِدَهُ ... امیر
المؤمنین علیه السلام حضرت از جهان بکمال جاه ... از بیم ... حق وارد جهان و ...
... فارغ البال و خرم خاطر ... محمود ... مستغنی ... و ...
... و بعد از آن حضرت سایر ائمه هدی سلام الله علیهم ... اقتدا نمودند ...
... گشت ... از بوائق دنیا ... آلایش ...
... ائمه ... دنیا ... و ...
... تو ... عمل کنی ...
و بتران کوهها و امواج دریا ... تو ... از ...

کلام ... امیر المؤمنین

او را بقدرت ... محفوظ و محروس ... ای عبد الله بپرهیز از آنکه مؤمنی از تو بیم و خوف
اندوزد ... پدرم محمد بن علی ... از پدران خود ... علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم
... آن حضرت ... نظاره کند ... خداوند ... روزی که ...
... و ...
بصورت مور ... و حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ
عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَغَاثَ لَهْفَاناً مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ أَغَاثَهُ اللّٰهُ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ وَآمَنَهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَآمَنَهُ مِنْ
سُوءِ الْمُنْقَلَبِ وَمَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً قَضَى اللّٰهُ لَهُ حَوَائِجَ كَثِيرَةً إِحْدَاهَا الْجَنَّةُ
وَمَنْ كَسَا أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ عُرْيٍ كَسَاهُ اللّٰهُ مِنْ سُنْدُسِ الْجَنَّةِ وَإِسْتَبْرَقِهَا وَحَرِيرِهَا
وَلَمْ يَزَلْ يَخُوضُ فِي رِضْوَانِ اللّٰهِ مَا دَامَ عَلَى الْمَكْسُوِّ مِنْهُ سِلْكٌ وَمَنْ أَطْعَمَ أَخَاهُ مِنْ
جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللّٰهُ مِنْ طَيِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَمَنْ سَقَاهُ مِنْ ظَمَإٍ سَقَاهُ اللّٰهُ مِنَ الرَّحِيقِ
الْمَخْتُومِ وَمَنْ أَخْدَمَ أَخَاهُ أَخْدَمَهُ اللّٰهُ مِنَ الْوِلْدَانِ الْمُخَلَّدِينَ وَأَسْكَنَهُ مَعَ أَوْلِيَائِهِ الطَّاهِرِينَ
وَمَنْ حَمَلَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ رَحْلِهِ حَمَلَهُ اللّٰهُ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ وَبَاهَى بِهِ الْمَلَائِكَةَ
الْمُقَرَّبِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ امْرَأَةً يَأْنَسُ بِهَا وَتَشُدُّ عَضُدَهُ
وَيَسْتَرِيحُ إِلَيْهَا زَوَّجَهُ اللّٰهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَآنَسَهُ بِمَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الصِّدِّيقِينَ
مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَإِخْوَانِهِ وَآنَسَهُمْ بِهِ وَمَنْ أَعَانَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ عَلَى سُلْطَانٍ
جَائِرٍ أَعَانَهُ اللّٰهُ عَلَى إِجَازَةِ الصِّرَاطِ عِنْدَ زَلَّةِ الْأَقْدَامِ وَمَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ
إِلَى مَنْزِلِهِ لَا لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ كُتِبَ مِنْ زُوَّارِ اللّٰهِ وَكَانَ حَقِيقاً عَلَى اللّٰهِ أَنْ يُكْرِمَ
زَائِرَهُ ... پدرم از پدران خود ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... فریاد ...
خدا ... هر کسی ... رسد ... از ... و ... مؤمنان خداوند ...
در ... روزی که ... و ... از فزع اکبر ...
... و ... او ... از ... مؤمن ...
... خداوند ... جهان ... از ... بهشت ... برادر ...
برادر مؤمن ... خداوند ... از سندس و استبرق و حریر بهشت ...
و تا یک ... از ... در کار رضوان ...

جابر ... المؤمنین

و هر کس بمؤمن گرسنه طعام دهد خدا او را از میوه‌های بهشت بخوراند و هر کس بمؤمن
تشنه سقایت نماید خدا او را از رحیق مختوم و شراب خالص بهشت سقایت نماید
و هر کس بمؤمن برهنه جامه پوشاند خدا او را از حله‌ها و خلعتهای بهشت بپوشاند
و او را بر [illegible] ساکن در منزل کند و هر کس بمؤمن اعانت نماید [illegible]
او را [illegible] روز قیامت [illegible]
و هر کس برادر مؤمن خود را [illegible]
خدای تعالی [illegible] او را [illegible] از حضرت حق تعالی
[illegible]
مؤمن خود را بر سلطان [illegible] اعانت نماید خدا در گذشتن از صراط [illegible]
لغزش [illegible] و هر کس برادر مؤمن خود را [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

يا عبد الله وحدثني أبي عن آبائه عن علي عليهم السلام أنه سمع رسول الله
صلى الله عليه وآله يقول لأصحابه يوماً معاشر الناس إنه ليس بمؤمن من آمن
بلسانه ولم يؤمن بقلبه فلا تتبعوا عثرات المؤمنين فإنه من اتبع عثرة
مؤمن اتبع الله عثراته يوم القيامة وفضحه في جوف بيته وحدثني أبي عن علي
عليه السلام قال أخذ الله ميثاق المؤمن أن لا يصدق في مقالته ولا ينتصف
من عدوه وأن لا يشفي غيظه إلا بفضيحة نفسه لأن كل مؤمن ملجم وذلك
لغاية قصيرة وراحة طويلة أخذ الله ميثاق المؤمن على أشياء أيسرها
مؤمن مثله يقول بمقالته يبغيه ويحسده والشيطان يغويه ويفتنه والسلطان
يقفو أثره ويتبع عثراته وكافر بالذي هو به مؤمن يرى سفك دمه
ديناً وإباحة حريمه غنماً فما بقاء المؤمن بعد هذا يا عبد الله وحدثني أبي
عن آبائه عن علي عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال نزل
جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد إن الله يقرأ عليك السلام ويقول اشتققت
للمؤمن اسماً من أسمائي سميته مؤمناً فالمؤمن مني وأنا منه من استهان
بمؤمن فقد استقبلني بالمحاربة ترجمه این حدیث [illegible] از علی علیهم السلام

[illegible]

۱۵ کرّه

در آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده روزی با اصحاب خود خطاب کرده فرمودند ای گروه مردم
نیست آنکس که بزبان ایمان آورده و در دل مؤمن نباشد پس [illegible]
مؤمن نباشد چه هر کس از پی تفتیش و توضیح لغزشهای مردم مؤمن برآید خدای تعالی لغزشهای او را
در روز قیامت بدنبال برآید و در میان خانهٔ خود او را مفتضح گرداند و پدرم از علی علیه السلام
بمن حدیث فرمود که خدای تعالی از بندگان مؤمن خود عهد و میثاق گرفت که [illegible]
تصدیق و از دشمن انتقام نکشد و غیظ و خشم در دل خود [illegible] بفضیحت نفس
شفا نجسته زیرا که هر مؤمن [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی عهد و میثاق [illegible] مؤمن [illegible]
[illegible]
و شیطان [illegible] و سلطان [illegible]
او [illegible] و تفتیش [illegible]
[illegible]
[illegible]
از علی علیهم السلام حدیث [illegible] از آبای عظام خود [illegible] از علی علیهم السلام از رسول
خدا صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible] اشتقاق [illegible]
[illegible]

يا عبد الله وحدثني أبي عن آبائه عليهم السلام عن علي صلوات الله عليه عن
النبي صلى الله عليه وآله أنه قال يوماً يا علي لا تناظر رجلاً حتى تنظر
في سريرته فإن كانت سريرته حسنة فإن الله عز وجل لم يكن ليخذل
وليه وإن كانت سريرته ردية فقد يكفيه مساويه فلو جهدت أن
تعمل به أكثر مما عمله من معاصي الله عز وجل ما قدرت عليه يا عبد الله
وحدثني أبي عن آبائه عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله
قال أدنى الكفر أن يسمع الرجل عن أخيه الكلمة ليحفظها عليه يريد

أن يفضحه بها أولئك لا خلاق لهم يا عبد الله وحدثني أبي عن آبائه عن علي
عليهم السلام أنه قال من قال في مؤمن ما رأت عيناه وسمعت أذناه ما يشينه
ويهدم مروته فهو من الذين قال الله عز وجل إن الذين يحبون أن تشيع
الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم يا عبد الله وحدثني أبي عن آبائه
عن علي عليهم السلام أنه قال من روى عن أخيه المؤمن رواية يريد بها
هدم مروته وثلبه أوبقه الله بخطيئته حتى يأتي بمخرج مما قال ولن يأتي
بالمخرج منه أبداً ومن أدخل على أخيه المؤمن سروراً فقد سر الله وحقيق
عليه أن يدخله الجنة حينئذ ثم إني أوصيك بتقوى الله وإيثار طاعته
والاعتصام بحبله فإنه من اعتصم بحبل الله فقد هدي إلى صراط
مستقيم فاتق الله ولا تؤثر أحداً على رضاه وهواه فإنه وصية
الله عز وجل إلى خلقه لا يقبل منهم غيرها ولا يعظم سواها واعلم أن
الخلائق لم يوكلوا بشيء أعظم من التقوى فإنه وصيتنا أهل البيت
فإن استطعت أن لا تنال من الدنيا شيئاً تسأل عنه غداً فافعل

اى عبد الله پدرم از پدرانش از على عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل كرده
كه رسول خدا فرمود اى على هيچ مردى [illegible] نظره [illegible] و حكمه از [illegible] و خلاف
و بطن كارها [illegible] اگر [illegible] خداى عز وجل [illegible]
[illegible] مادر [illegible] او [illegible]
بخواهى [illegible] از آن [illegible] در حضرت خداى عز وجل
صادر شده [illegible] قدرت نيست اى عبد الله حديث را از پدرم از
پدران بزرگوار خود [illegible] على عليه السلام [illegible] فرموده است
مرد [illegible] كلمه بشنود [illegible]
از برادر [illegible] اى عبد الله پدرم از پدرانش از على عليهم السلام [illegible]
[illegible] هر كس [illegible]
و عيب [illegible] نسبت [illegible] از جمله آنكه [illegible] خداى عز وجل [illegible]
[illegible] فاحشه [illegible]

عوايد دنيوى [illegible] اى عبد الله پدرم از آباء عظامش از على عليهم السلام [illegible]
هر كس [illegible] برادر مؤمن خود [illegible] بنيان [illegible]
[illegible] هلاكت [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] هر كس [illegible] مؤمن [illegible] اهل بيت پيغمبر صلى الله عليه وآله
[illegible] هر كس [illegible] رسول خدا صلى الله عليه وآله [illegible]
و هر كس رسول خدا را [illegible] خدا را [illegible] حضرت
[illegible] اى [illegible] جمله [illegible]
[illegible] ترا وصيت [illegible] خدا [illegible] تقوى [illegible] طاعت
او [illegible] اعتصام [illegible] هر كس [illegible] خدا [illegible]
[illegible] مستقيم هدايت [illegible] پس از خدا بترس [illegible] رضا و هواى
[illegible] طاعت [illegible] خداى [illegible] مخلوق [illegible]
وصيت [illegible] غير آن [illegible] عظيم [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible] تقوى [illegible]
وصيت ما اهل بيت [illegible] پس اگر استطاعت [illegible]
[illegible] اى عبد الله [illegible]
[illegible] حديث مبارك [illegible] حضرت صادق عليه السلام [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] امام [illegible]
دستور [illegible] ائمه عليهم السلام [illegible]
[illegible] نفوس [illegible]
[illegible] قيامت [illegible]
[illegible] عشرت [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] خداى عز وجل [illegible]

تحقيق در مطلب

و هم در آن کتاب بعد کتاب تحف العقول مسطور است از حضرت صادق علیه السلام اخبار شریفه
بجماعت شیعه و اصحاب خود مرقوم فرموده اما بعد فاسئلوا ربکم العافیة وعلیکم بالدعة
والوقار والسکینة والحیاء والتنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم وعلیکم بمجاملة
اهل الباطل تحملوا الضیم منهم وایاکم ومماظتهم دینوا فیما بینکم وبینهم اذا
انتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الکلام فانه لا بد لکم من مجالستهم
ومخالطتهم ومنازعتهم بالتقیة التی امرکم الله بها فاذا ابتلیتم بذلک منهم
فانهم سیؤذونکم وتعرفون فی وجوههم المنکر ولولا ان الله یدفعهم عنکم
لسطوا بکم وما فی صدورهم من العداوة والبغضاء اکثر مما یبدون لکم مجالسکم
ومجالسهم واحدة ان العبد اذا کان الله خلقه فی الاصل اصل الخلق مؤمنا
لم یمت حتی یکره الیه الشر ویباعده منه عافاه الله من الکبر والجبریة فلانت
عریکته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار علیه وقار الاسلام وسکینته
وتخشعه وورع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله مودة الناس
ومجاملتهم وترک مقاطعة الناس والخصومات ولم یکن منها ولا من اهلها فی
شیء فان العبد اذا کان الله خلقه فی الاصل اصل الخلق کافرا لم یمت
حتی یحبب الیه الشر ویقربه منه فاذا حبب الیه الشر وقربه منه
ابتلی بالکبر والجبریة فقسی قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه و
قل حیاؤه وکشف الله ستره ورکب المحارم فلم ینزع عنها ورکب معاصی الله
وابغض طاعته واهلها وبعد ما بین حال المؤمن والکافر فاسئلوا الله العافیة
واطلبوها الیه ولا حول ولا قوة الا بالله از پروردگار خویش عافیت بجوئید
و بر شما باد به دعت و تن آسانی و آهستگی و وقار و سکینه و آزرم و از کاربهائی که
نیکوان شما از آن پرهیز نموده‌اند پرهیز کنید و بر شما باد به اهل باطل مجامله
و مدارا و متحمل ستم ایشان شوید و ظلم ایشان را بتوانید برگیرید و بپرهیزید
و از منازعت و مخاصمه ایشان برکنار باشید و چون با ایشان مجالست و مخالطت و منازعت
جویید ناچار تقیه کنید زیرا که ناچارید برای انتظام امور دین و
دنیا داری و تکلیف معیشت بناچار مجالست و مخالطت و منازعت و از این ناگزیر
تقیه کنم

اصحاب خود شیعه

عافیت بجوئید ...

جبریت تکبر است
لانت عریکته ای
انکسرت نخوته

تقیه و مدارا از ایشان را مقرر داشته امر فرموده و هر وقت که مبتلا شوید به ایشان آزار
میرسانند و در وجوه شما علامات انکار ظاهر میشود و اگر نه آن بود که خداوند شر ایشان را از شما
دور میکند هر آینه بر شما حمله می‌آورند و تجری و شدت و اظهار میسازند و هر آن عداوت و دشمنی
و بغضاء و کینه در سینه‌ها دارند بیشتر است از آن چه اظهار میکنند و با ایشان
مجالس شما و مجالس ایشان یکی است با این بنده در اصل طینت و کنه خلقت مؤمن میبرد
تا آن که شر مکروه و در نظر او مکروه و از ارتکاب آن دور میکند و خدا او را
از صفت کبر و تجبر نگاه میدارد و خویشتن را از نخوت در هم میشکند و خلقش
نیکو و چهره‌اش گشاده و بر او نور و وقار دین و سکینه و تخشع آن ظاهر و از
محرمات میتواند مجتنب و از مساخط خدا دور و خداوند او را دوستی مردم
و نیکوکاری با ایشان و ترک مقاطعه و خصومات روزی میکند و نه در آن
داخل است و نه از اهل آن و بنده که طینتش در اصل بر کفر است و کنه طینت
و اصل خلقت او کافر است شر را محبوب او میکند و محبوب
توبت ... در او زیاد میکند و چون به شر نزدیک شد بکبر و جبریت مبتلا و دلش
سخت و خلقش بد و رویش درشت و فحش او ظاهر
و حیایش کم و پرده او دریده و شرم او ناپدید ...
شخص مرتکب محارم شود و از آن کناره نجوید و ارتکاب معاصی کند و طاعت حق
و اهل طاعت کینه ورزد و فرق میان حال مؤمن و کافر ظاهر گشت پس از خداوند
خواستار عافیت شوید و عافیت را از حضرت او طلب کنید و هیچ حول و قوه‌ای جز به خدا نیست
اکثروا من الدعاء فان الله یحب من عباده الذین یدعونه وقد وعد عباده
المؤمنین الاستجابة والله مصیر دعاء المؤمنین یوم القیمة لهم عملا یزیدهم به
فی الجنة واکثروا ذکر الله ما استطعتم فی کل ساعة من ساعات اللیل
والنهار فان الله امر بکثرة الذکر له والله ذاکر من ذکره من المؤمنین ان
الله لم یذکره احد من عباده المؤمنین الا ذکره بخیر وعلیکم بالمحافظة علی
الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین کما امر الله به المؤمنین
فی کتابه من قبلکم وعلیکم بحب المساکین المؤمنین فان من حقرهم وتکبر علیهم

فقد نزله عن دين الله والله له ماقت وقد قال ابونا رسول الله صلى الله
عليه وآله امرني ربي بحب المساكين المسلمين منهم واعلموا ان من حقّر احداً
من المسلمين القى الله عليه المقت منه والمحقرة حتى يمقته الناس اشد مقتا فاتقوا
الله في اخوانكم المسلمين المساكين فان لهم عليكم حقا ان تحبوهم فان الله امر
نبيه بحبهم فمن لم يحب من امر الله بحبه فقد عصى الله ورسوله ومن عصى
الله ورسوله ومات على ذلك مات من الغاوين اياكم والعظمة والكبر فان
الكبر رداء الله فمن نازع الله رداءه قصمه الله واذله يوم القيمة اياكم
ان يبغي بعضكم على بعض فانها ليست من خصال الصالحين فانه من بغى صيّر الله
بغيه على نفسه وصارت نصرة الله لمن بغي عليه ومن نصره الله غلب و
اصاب الظفر من الله اياكم ان يحسد بعضكم بعضا فان الكفر اصله الحسد
اياكم ان تعينوا على مسلم مظلوم فيدعو الله عليكم ويستجاب له فيكم فان ابانا
رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة اياكم
ان تشره نفوسكم الى شيء مما حرم الله عليكم فانه من انتهك ما حرم الله
عليه ههنا في الدنيا حال الله بينه وبين الجنة ونعيمها ولذتها وكرامتها
القائمة الدائمة لاهل الجنة ابد الآبدين در تقديم دعا بارگاه کبریا فرا دادن کوشش
چه خدای تعالی بندگان خود دوست دارد و تضرع و زاری ایشان را دعا [illegible] پسندیده است میان او و بندگان
خود وعده فرموده که دعای ایشان را اجابت فرماید و خداوند [illegible] دعوات
مؤمنان بود در روز [illegible] عطا میکند [illegible] در [illegible] دانستن در داعی
و بر داعی است و شروط [illegible] و مقامات و منازل [illegible] قوله واجتنبوا [illegible]
و هر [illegible] بشود [illegible] و ذکر خدای [illegible] کند چه خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای [illegible] از [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] کند و [illegible] از [illegible] خدای [illegible] خدای [illegible] چنانکه خدای
او [illegible] مذکور [illegible] و [illegible]
[illegible] خدای [illegible] چنانکه خدای در کتاب [illegible]
[illegible] مسلمین و [illegible]

چه هر کس

چه هر کس مسلم فقیری را حقیر شمارد و بر او تکبر کند گویا از دین خدا بیرون رفته است و خدای او را
حقیر شمرده بر او خشمناک شود و به تحقیق فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که امر فرموده است مرا پروردگار
من به دوست داشتن فقرای مسلمان امر کرده است و بدانید که هر کس در مقام تحقیر یکی از مسلمانان
برآید خدا [illegible] خشم او و حقارت بپوشد تا آنکه [illegible] مردمان با او در نهایت خشم و عداوت
اندازند پس در حق برادران فقیر مسلمان خود از خدا بترسید چه ایشان را بر شما حقی ثابت است
که خدا پیغمبر خود را به محبت ایشان امر کرده لاجرم هر کس اجابت امر خدا نکرد در دوست داشتن
ایشان [illegible] خدا و رسول خدا را عصیان نموده و هر کس به خدا و رسول او عصیان ورزد و در آن حال
مرده باشد از گمراهان بمیرد بپرهیزید از آنکه به خود عظمت نهید و کبر نمایید چه کبر و کبریا رداء
خدا و مخصوص به ذات مقدس کامل الصفات اوست پس هر کس با رداء خدا نزاع کند خداوند
او را در هم شکند و به روز قیامت ذلیل گرداند بترسید از آنکه بعضی از شما بر بعضی ستم و عدوان
کند چه این کار از خصلت مردمان نیک نباشد و هر کس ستم کند خدای ستم او را به خود او بازگرداند
و نصرت خدای تعالی درباره ستم رسیده اختصاص گیرد و هر کس را خدا نصرت فرماید
البته غالب و از جانب خدا مظفر شود بپرهیزید از حسد ورزیدن بعضی به بعضی دیگر
چه اصل کفر حسد است و این کلمه مبارک اشارت به آنست که حسود [illegible] کار [illegible]
حسد کار [illegible] دارای [illegible] بترسید از آنکه [illegible]
بر مظلوم مسلمان اعانت کنید چه در حق شما خدا را بر نفرین کند و دعای او در حق شما
چه پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود دعای مسلم مظلوم مستجاب است بپرهیزید از آنکه
نفوس شما به چیزی که بر شما حرام است حریص و شره باشد زیرا که هر کس در این جهان پرده حرمت
آن چیزی که خدا حرام کرده بدرد خدای تعالی در میان او و بهشت و نعیم و لذت ها و کرامت های دائم مر اهل بهشت
ابد الآبدین حائل افکند و او را بهره [illegible] و دیگر در کافی [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت ابی جعفر [illegible] که گفت [illegible] از حضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] [illegible] فانی اوصیک
بتقوى الله فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان يحوله عما يكره الى ما يحب ويرزقه
من حيث لا يحتسب فاياك ان تكون ممن يخاف على العباد من ذنوبهم
ويأمن العقوبة من ذنبه فان الله عز وجل لا يخدع عن جنته ولا ينال ما

مکتوب به برادر [illegible]

عنده انما بطاعته ینال ما عند الله تو متقی و ترس از خدا وصیت میکنم چه خدای تعالی دارای نعمتی است
بی نهایت و از عصیان خدا پرهیز کن فرصت زمان را دریاب از آنچه مکروه است ... محبوب
... و از [illegible] ... پس برحذر باش از آنچه از جمله آن ...
... ذنوب که گناهان ... از عقوبت ...
... عذاب ... و ...
و عقوبت ... خدای عزوجل ... بهشت ... و آن ...
و تقاضای ... در حضرت ... او ...

مکتوب و رساله حضرت امام ابو عبدالله صادق

ابو عبدالله صادق سلام الله علیه باصحاب خود

در ... از حضرت ابو عبدالله علیه السلام این رساله ...
... بر ... نظر ... در آن ... که ...
لاجرم ... این رساله ... هر ...
... رساله ... ترجمه ...

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فاسئلوا الله ربکم العافیة وعلیکم بالدعة والوقار
والسکینة وعلیکم بالحیاء والتنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم وعلیکم بمجاملة
اهل الباطل تحملوا الضیم منهم وایاکم ومماظتهم دینوا فیما بینکم وبینهم اذا انتم
جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الکلام فانه لا بد لکم من مجالستهم و
مخالطتهم ومنازعتهم الکلام بالتقیة التی امرکم الله ان تأخذوا بها فیما بینکم
وبینهم فاذا ابتلیتم بذلک منهم فانهم سیؤذونکم وتعرفون فی وجوههم المنکر ولولا
ان الله تعالی یدفعهم عنکم لسطوا بکم وما فی صدورهم من العداوة والبغضاء
اکثر مما یبدون لکم مجالسکم ومجالسهم واحدة وارواحکم وارواحهم مختلفة لا
تأتلف لا تحبونهم ابدا ولا یحبونکم غیر ان الله تعالی اکرمکم بالحق وبصرکموه
ولم یجعلهم من اهله فتجاملونهم وتصبرون علیهم ولا مجاملة لهم ولا صبر لهم علی
شیء ... ووساوس بعضهم الی بعض فان اعداء الله ان استطاعوا صدوکم
عن الحق یعصمکم الله من ذلک فاتقوا الله وکفوا السنتکم الا من خیر وایاکم

رساله حضرت صادق ...

ان تذلقوا السنتکم بقول الزور والبهتان والاثم والعدوان فانکم ان کففتم السنتکم
عما یکرهه الله مما نهاکم عنه کان خیرا لکم عند ربکم من ان تذلقوا السنتکم به
فان ذلق اللسان فیما یکره الله وفیما ینهی عنه مرداة للعبد عند الله ومقت
من الله وصم وبکم وعمی یورثه الله ایاه یوم القیمة فتصیروا کما قال الله صم بکم عمی فهم لا
یعقلون یعنی لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون ... از ... در حدیث سابق
... سطور ... حدیث ... امام علیه السلام در این
حدیث ... تعظیم ... مجالس ... تکلیف ...
... ارواح ... ارواح ... اختلاف ... ارواح
... ارواح ... رساله ... حضرت ... ارواح ...
... کتب ... ارواح ...
... ارواح ... مجلس ...
... ارواح ... مختلف ... و ...
... خود ... خود ...
... و دیده بصیرت و نظر حقیقت ...
... از ...
... و ...
... قلب ... روح ...
... کشف ... قلب ...
... نفس ...
... نفس ... خدا ... خدا ...
... خدا ...
... زندگی ...
... خدا ...
... حضرت ... از آن ...
... و ... از آن ...

عاقبت است و نیز خشم خدا را سبب میشود بکنایه و از آن بخشم آوردن است آن را و گمان که دور است از خدا در روز
قیامت مقرر شده در جای که لعنت و دوری از نعمت خدا در آن آمده نظر نکرد و لا دور است
و بیع نفسکم که نیز کار نباشند و رحمت الهی را اعتذار نمینمود و ایاکم وما نهاکم الله عنه ان
تركبوه وعليكم بالصمت الا فيما ينفعكم الله به من امر آخرتكم
ويأجركم عليه واكثروا من التهليل والتقديس والتسبيح والثناء على الله والتضرع
اليه والرغبة فيما عنده من الخير الذي لا يقدر قدره ولا يبلغ كنهه احد فاشغلوا
ألسنتكم بذلك عما نهى الله عنه من اقاويل الباطل التي تعقب اهلها خلودا في النار
من مات عليها ولم يتب الى الله ولم ينزع عنها وعليكم بالدعاء فان المسلمين لم
يدركوا نجاح الحوائج عند ربهم بافضل من الدعاء والرغبة اليه والتضرع الى الله
والمسألة له فارغبوا فيما رغبكم الله فيه واجيبوا الله الى ما دعاكم اليه لتفلحوا
وتنجوا من عذاب الله واياكم ان تشره انفسكم الى شيء مما حرم الله عليكم فانه
من انتهك ما حرم الله عليه هاهنا في الدنيا حال الله بينه وبين الجنة ونعيمها
ولذتها وكرامتها القائمة الدائمة لاهل الجنة ابد الآبدين بپرهیزید از آنچه خدا
خدای نهی فرموده بر شما و بر شما بود و خود در آنجه خدای بشما خشم کرده تا شود در آن امور حرمت
تاو جبر و نزد سبب آنجه که بود و آنکه نجات و فلاح بشما و تسبیح و تقدیس و تهلیل و ثنا
خدا را بسیار و تضرع کنید او و رغبت در آن خیر و ثواب که در حضرت او است و
بکس نتواند قدر آن را دانست و بکنه آن برسد و فرا دارید که و از آنکه خدا نهی فرمود است
از اقاویل باطله که قائلش بسبب آن در جهنم بردند و از گفتار خود توبه نکند و زبان بر بسته
باشد که در دوزخ و عقوبت آن ابدی و باقی است تجسیم کرد آن میکرد که خویشتن مشغول
دارید و کسانی که گفتار و رفتار نکرده و پرتا بکرده بوالادو حضرت کبری تا آن دعا
برکت بیند مردم مسلمان برایشان حاجات خود در حضرت خدا بیچ چیز نبود از دعا و فضل
و از رغبت کبریای او و تضرع بسوی او و مسئلت از خدا که امورات معتبر یافته اند
پس ای جماعت شیعه در آنجه خدا رغبت فرموده رغبت نمایند که خدا شما را بآن دعوت کرده است
که تا رستگار شوید و از عذاب ببرید و بکار انجام او نمیدهید و بپرهیزید و در حرمت خدا ادب
حرص کنید بر کسی که در دنیا محرمات الهی را مرتکب شد از بهشت جاوید و نعیم جاوید محروم

یماند

منه واعلموا انه بئس الحظ الخطر لمن خاطر الله بترك طاعة الله وركوب معصيته
فاختار ان ينتهك محارم الله في لذات دنيا منقطعة زائلة عن اهلها على
خلود نعيم في الجنة ولذاتها وكرامة اهلها ويل لاولئك ما اخيب حظهم واخسر
كرتهم واسوء حالهم عند ربهم يوم القيامة استجيروا الله ان يجيركم في مثالهم
ابدا وان يبتليكم بما ابتلاهم به ولا قوة لنا ولكم الا به فاتقوا الله ايتها
العصابة الناجية ان اتم الله لكم ما اعطاكم به فانه لا يتم الامر حتى يدخل
عليكم مثل الذي دخل على الصالحين قبلكم وحتى تبتلوا في انفسكم واموالكم
وحتى تسمعوا من اعداء الله اذى كثيرا فتصبروا وتعركوا بجنوبكم وحتى يستذلوكم
ويبغضوكم وحتى يحملوا عليكم الضيم فتحملوه منهم تلتمسون بذلك وجه الله و
الدار الآخرة وحتى تكظموا الغيظ الشديد في الاذى في الله عز وجل يجترمونه
اليكم وحتى يكذبوكم بالحق ويعادوكم فيه ويبغضوكم عليه فتصبروا على ذلك
منهم ومصداق ذلك كله في كتاب الله الذي انزله جبرئيل على نبيكم سمعتم قول الله
عز وجل لنبيكم صلى الله عليه وآله فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل ولا
تستعجل لهم ثم قال وان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا واوذوا فقد
كذب نبي الله والرسل من قبله واوذوا مع التكذيب بالحق فان سركم امر الله
فيهم الذي خلقهم له في الاصل اصل الخلق من الكفر الذي سبق في علم الله ان
يخلقهم له في الاصل ومن الذين سماهم الله في كتابه في قوله وجعلنا
منهم ائمة يدعون الى النار فتدبروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فانه من
يجهل هذا واشباهه مما افترض الله عليه في كتابه مما امر الله به ونهى عنه
ترك دين الله وركب معاصيه فاستوجب سخط الله فاكبه الله على وجهه
في النار وقال ايتها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم لكم ما آتاكم من الخير
و بدانید که بد بهره است آن خطر کردن که قلب آن مرد در ترک طاعت خدا و ارتکاب
معصیت او اندر شود بسبب اراده لذات جهان فانی محرمات الهی را از
و بهره و حظ جاودان نعیم بهشت و لذات و کرامات اهل بهشت بر گزیند
وای بر اینچنین جماعت چه حظ الهی ایشان را و خسران و گرفتاری آن روز خدا رد

الحاد در حضرت پروردگار است در قیامت این مرد و فرموده است خبر دار شو که مراد از
ابدا آن بود که الحاد در آن نبود یعنی الحاد بود آن مستبد شده در کار حقیقت کوتاه نه
و هیچ نبود که بر او بود تا آن جز کذا در قراءت نه بسیار که برای از عوامت و نکال و کفر و
شقاق و نفاق نکات ساقه لیل از خدا رنج رسد و تعویض کار که خدا رتکار که بود که
با تعاطی فرموده با تمام رنج هر اتمام این امر نیز شود شود و تیکه در که بر آن ماند آنکه بر
جمعیت حاملان در هر چیز از آن بطلان در کار نباشد در تقوی و احوال خود مستبد شود
و تا بکار مرا از دشمنان بخواه اذیت و آزار فراوان به و بسیاری که بر ده و فرو تن در
شکسته نخوت نمیده و غرور از خود رسانیده با تمام تمکاران نسازند تا ناز و الحاد
در مقام استدلال نا برآینده تا آنکه بود زند دشمنان ایشان را که خواه آورند و حکمت
طلب و خاطر رضای خدا و التماس برای آن حضرت هر چه که بر خود بینند و خشم از شوق
خود بوده از آزار الحاد دارند در بلا خدا عز و جل فرو خورده واندیشه ز آزاد حق
در که برد و ضلالت و تباهی خود نیز بشارتی که با ما هر الحاد قائل بود در قول حق در کار
حق تکذیب در بلا حق دشمنی نمیده و بر کار حق که دور کرده پس برای جمله الحاد
سکوت کنند و مصداق این جمله تامست در آن کتاب خدا که بر نبی او جبرئیل
بر پیغمبر نازل شده موجود است فانکه قول خدا عز و جل بود شنیده باید بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله که خطاب بسی برای مردان و صبر مات و ریاضت و جهاد در
اقوال خاصان و حافظان و منافقان صبور که فانکه پیغمبران اولو العزم که در نظر
و در کار الحاد شتاب نبود پس از آن دو خصوصیت حمد از پیغمبران بلا این در
تکذیب کفته و الحاد بر تکذیب خاصان مؤدی آزار ایشان صبر فرموده پس پیغمبر خدا و در آنکه
ایذاء و انکار بر تکذیب نمودند و بر تکذیب نمودند در کار حق اذیت نموده پس اگر
سرور رشته بر فرمان قادر حق این کرده خدا الحاد بود در حق خلقت و طبیعت
و حق حق باز بر آن از حیثیت آن کفر الحاد بود در دست خلقت الحاد و بر هم
آنکه سبقت گرفته و الحاد از آنجمله که بر بنده خدا تا قادر که مستحق است در این کلمه
الحاد بود نام نهم و فرموده و قرار داده و گردانیده ام از خواهش نوع مردم شیوا نه
همت خود بود تا بیهم دعوت می‌نمود فرو آید و مرده را بر ای مقرر مبارانه

باب ادنی

باب ادنی مرتبه الحاد است یعنی میزان همه این مطالب به یک تدبر و تعقل نیز
و مجهول نشود چه هر کس در این مطالب و شبه آن از جمله خبر که امام فرموده در
کتاب خود از اوامر و نواهی خود فرض کند مجهول دین بود دین خدا بود نیز کرده موجب
او بود مرتکب و نکال خدا بود متوجه شده و ضرابی بر دهر و هر که الحاد کند و بیند
از کوثر بهجت رحمت و الطاف در حضرت باری دور دوار باقیه خدا قال این خبر
و خود بود در کلام قائم فیه واعلموا انه ليس من علم الله ولا من امره ان
يأخذ احد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقاييس قد انزل الله القرآن وجعل
فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن ولتعلم القرآن اهلا لا يسع اهل علم القرآن الذين
آتاهم الله علمه ان يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقاييس اغناهم الله عن
ذلك بما آتاهم من علمه وخصهم به ووضعه عندهم كرامة من الله اكرمهم بها وهم
اهل الذكر الذين امر الله هذه الامة بسؤالهم وهم الذين من سألهم وقد
سبق في علم الله ان يصدقهم ويتبع اثرهم ارشدوه واعطوه من علم القرآن
ما يهتدي به الى الله باذنه والى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغب عنهم
وعن مسألتهم وعن علمهم الذي اكرمهم الله به وجعله عندهم الا من سبق
عليه في علم الله الشقاء في اصل الخلق تحت الاظلة فاولئك الذين
يرغبون عن سؤال اهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه
عندهم وامر بسؤالهم واولئك الذين يأخذون باهوائهم وآرائهم ومقاييسهم
حتى دخلهم الشيطان لانهم جعلوا اهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين
وجعلوا اهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين وحتى جعلوا ما احل الله
في كثير من الامر حراما وجعلوا ما حرم الله في كثير من الامر حلالا فذلك
اصل ثمرة اهوائهم وقد عهد اليهم رسول الله صلى الله عليه وآله قبل
موته فقالوا نحن بعد ما قبض الله عز وجل رسوله يسعنا ان نأخذ
بما اجتمع عليه رأي الناس بعد ما قبض الله رسوله صلى الله عليه وآله وبعد
عهده الذي عهده الينا وامرنا به مخالفا لله ولرسوله صلى الله عليه وآله فما
احد اجرأ على الله ولا ابين ضلالة ممن اخذ بذلك وزعم ان ذلك يسعه

وَلِلّٰهِ اَنَّ لِلّٰهِ عَلیٰ خَلْقِهِ اَنْ يُطِيعُوهُ وَيَتَّبِعُوا اَمْرَهُ فِي حَيٰوةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
بَعْدَ مَوْتِهِ هَلْ يَسْتَطِيعُ اُولٰئِكَ اَعْدَاءُ اللّٰهِ اَنْ يَزْعَمُوا اَنَّ اَحَداً مِمَّنْ اَسْلَمَ
مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَخَذَ بِقَوْلِهِ وَرَأْيِهِ وَمَقَايِيسِهِ فَاِنْ قَالَ نَعَمْ فَقَدْ كَذَبَ
عَلَى اللّٰهِ وَضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً وَاِنْ قَالَ لَمْ يَكُنْ لِاَحَدٍ اَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَهَوَاهُ
وَمَقَايِيسِهِ فَقَدْ اَقَرَّ بِالْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ وَهُوَ مِمَّنْ يَزْعُمُ اَنَّ اللّٰهَ يُطَاعُ وَيُتَّبَعُ اَمْرُهُ
بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ وَمَا مُحَمَّدٌ
اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ وَذٰلِكَ
لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يُطَاعُ وَيُتَّبَعُ اَمْرُهُ فِي حَيٰوةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَ قَبْضِ
اللّٰهِ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَمَا لَمْ يَكُنْ لِاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَلَا رَأْيِهِ وَلَا مَقَايِيسِهِ خِلَافاً لِاَمْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَلَا رَأْيِهِ وَلَا مَقَايِيسِهِ وَقَالَ دَعُوا رَفْعَ اَيْدِيكُمْ
فِي الصَّلٰوةِ اِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً حِينَ تُفْتَتَحُ الصَّلٰوةُ فَاِنَّ النَّاسَ قَدْ شَهَرُوكُمْ
بِذٰلِكَ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَقَالَ اَكْثِرُوا مِنْ اَنْ تَدْعُوا
اللّٰهَ فَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ اَنْ يَدْعُوهُ وَقَدْ وَعَدَ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ
الْاِسْتِجَابَةَ وَاللّٰهُ مُصَيِّرُ دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لَهُمْ عَمَلاً يَزِيدُهُمْ بِهِ فِي الْجَنَّةِ فَاَكْثِرُوا
ذِكْرَ اللّٰهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَاِنَّ اللّٰهَ اَمَرَ
بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ لَهُ وَاللّٰهُ ذَاكِرٌ لِمَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اه عبارته برای رفع [illegible]
نواهی است وقیاس [illegible] ما را فایده نیک بدانید در علم سابق و مطلق قرآن
ونه در اوامر مطلقه اوست [illegible] و از آن [illegible] داده و آنچه نواهی اوست
نفی رأی و قیاس است و قیاس نمودن [illegible] کند [illegible] عزوجل قرآن
[illegible] و بیان و توضیح [illegible] موجود [illegible] عصمت
و غیرها [illegible] و کلکه در آن مقرر [illegible] قرآن و تعلیم قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علم [illegible] آن [illegible]
[illegible] به رأی و قیاس [illegible] کنند [illegible] قرآن علم [illegible]

ایشان بوده

[illegible] خصوصیت و آنچه [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] از کتاب [illegible] افعال [illegible] و معنی [illegible] و قیاس [illegible]
[illegible] علم صحیح [illegible] علم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] خدای تعالی امر [illegible] سؤال [illegible] از ایشان
[illegible] سؤال [illegible] در علم سابق
[illegible] التصدیق [illegible]
[illegible] علم قرآن [illegible] موجب [illegible]
[illegible] خدا [illegible] علم قرآن [illegible]
[illegible] علم [illegible] خدای [illegible]
[illegible] آن علم [illegible]
[illegible] در علم خدای تعالی [illegible] خلقت [illegible]
[illegible] آن مردم [illegible] خدای
[illegible] علم قرآن [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] نفس
[illegible] و مقاییس [illegible]
[illegible] نظر [illegible] نفس [illegible]
[illegible] در علم قرآن [illegible] در علم
قرآن [illegible] ضلالت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] اهوای [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] دعوت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] آن [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] قول [illegible]

و بعد خدا است و هیچکس نیست که بر خدا جرئت و خلاف کند از مردم که اختیار بردند
و روش تر بجز و چنان گناه برده از برای او دیگر در این امور است پس خدا را
بر مخلوق او و حجت است و او را طاعت نهند و امر و نهی او بود و حجت محمد
صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آنحضرت تا قیامت چند کلام این مردم را که مسلمان
نخوانند پس اطاعت آن بر ایشان و حجت او نیز بر آنها که تکفیر آنها کنند پس محمد صلی الله
علیه و آله و سلم او نیز بقول او و قیاس خود بر هوا اگر گویند از این اطاعت
است پس خدا را تکذیب کرده بر خدا دروغ بسته و بعد از اینکه از راه
دا کر گویند برای یکی از ایشان اطاعت بردن رأی و هوای نفس و قیاس خود
نیست این وقت بر حجت بر نفس خود نیز و حجت بر خویش آورد که در جمله آن
لک است و بعد از آنچه خدا را بر اطاعت که او امر خدا را بعد از وفات پیغمبر بنیت
نفس خلق کند خدا را قول او حق است پیغمبر محمد نیز که او را که بعد از رسول الله
با هم در گذشته که اگر برد بقول نفس و هوای و مذاهب ایشان بر پیشه
و هر کس برای خود نقیب کند پس نباید کرد که از دین و سنت خدا تعالی که آن
برای نیکو دهد و این برای آن است و بعد هم باید خدا را بر اطاعت که او امر اطاعت
بود رسول محمد صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت تا قیامت نخود
خاتم برای هیچکس از جهان او را نیست و در زمان رسول خدا هوا و رأی قیاس نخود
مخالف امر محمد صلی الله علیه و آله است کار کند همچنین برای هیچکس بعد از وفات محمد صلی الله
علیه و آله نیست که بهوای نفس خود و رأی خود و قیاسات خود کار کند حلال محمد حلال
الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة و حجت رأی و قیاس خود کند در حال
اقتدای نماز از خدا و از جمله خود کنار خود بر کشید چه مردمان خود بر حق
نرسد و بد بنده و خدا را نخوان مستحب است و دل دو دست و جز با دین و سنت خدا
زاد او را بخوانید چه خدا را تعالی از سلطان مؤمن خود است و بعد از او نخواهد بود
سلطان مؤمن خود است دعوات الهی بود دعا او را و خدا تبارک و تعالی
دعای مؤمنان بود بر در کار قیامت عاید کرد و در دولت است بر نزد او
و تمام الحمد بجز بسی خدا که اطاعت دارید در تمام عبادت لیک و انکار خدا را
بسیار بدی کند

بسیار بدی کند چه خدا را که امر و نهی او را خود ادا نکند و خدا حق ابدی که
کنند و بهشت آنکس بود که از جماعت مؤمنان او مستعد کند واعلموا أنّ الله لم
يذكره أحدٌ من عباده المؤمنين إلا ذكره بخيرٍ فأعطوا الله من أنفسكم
الاجتهاد في طاعته فإنّ الله لا يدرك شيءٌ من الخير عنده إلا بطاعته
واجتناب محارمه التي حرّم الله في ظاهر القرآن وباطنه فإنّ الله تبارك
وتعالى قال في كتابه وقوله الحق وذروا ظاهر الإثم وباطنه واعلموا أنّ ما أمر
الله به أن تجتنبوه فقد حرّمه واتّبعوا آثار رسول الله صلّى الله عليه وآله
وسنّته فخذوا بها ولا تتّبعوا أهواءكم وآراءكم فتضلّوا فإنّ أضلّ الناس
عند الله من اتّبع هواه ورأيه بغير هدًى من الله وأحسنوا إلى أنفسكم
ما استطعتم فإن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم وإن أسأتم فلها وجاملوا
الناس ولا تحملوهم على رقابكم تجمعوا مع ذلك طاعة ربّكم وإيّاكم وسبّ
أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبّوا الله عدوًا بغير علمٍ وقد ينبغي لكم أن
تعلموا حدّ سبّهم لله كيف هو إنّه من سبّ أولياء الله فقد انتهك
سبّ الله ومن أظلم عند الله ممّن استسبّ لله ولأولياء الله فمهلًا مهلًا فاتّبعوا
أمر الله ولا حول ولا قوّة إلا بالله وقال أيّتها العصابة الحافظ الله لهم أمرهم
عليكم بآثار رسول الله صلّى الله عليه وآله وسنّته وآثار الأئمّة الهداة من
أهل بيت رسول الله صلّى الله عليه وآله من بعده وسنّتهم فإنّه من أخذ
بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضلّ لأنّهم هم الذين
أمر الله بطاعتهم وولايتهم وقد قال أبونا رسول الله صلّى الله عليه وآله
المداومة على العمل في اتّباع الآثار والسنن وإن قلّ أرضى لله
وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع واتّباع الأهواء ألا إنّ
اتّباع الأهواء واتّباع البدع بغير هدًى من الله ضلالٌ وكلّ ضلالةٍ
بدعةٌ وكلّ بدعةٍ في النار ولن ينال شيءٌ من الخير عند الله إلا بطاعته و
الصبر والرضا لأنّ الصبر والرضا من طاعة الله و بدانید که هیچکس از بندگان
مؤمن نخواهد بود تا خدا را بندگی کند و اطاعت او کند تا بهشت رسد و عبادت خدا کند

آن چه خدای تعالی دوست دارد مر کوششی نماید چه جز بطاعت خدا و اجتناب از نهی و محرمات خدا
در ظاهر و باطن قرآن حرام داشته آن چیز و شهوات را در حضرت متعال موجب است بلکه
خواهش چه خدای تعالی در کتاب خود قول حق و راست گفته کسانی که ظاهر
و باطن بود دلت علام و بدانید که بنده خدای تعالی کسی است که از آن دور و از آن سو
علوم فهمیده و از این کلام مبارک دریابید آخر نیز از محرمات دفعات خدای را از آن
قرآن بدانید و متابعت کنید آثار رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنت او بود و آن بود
که خود دارد و تابع هوا و هوس و آرای خود شود موجب ضلالت و گمراهی است
بدانید گمراه ترین مردمان در نگاه خداوند کسی است که بر دین و بی آیات از جانب
خدا متابعت هوای نفس و رای خود بود و آن چه در او اطاعت دارد با تقوی نفس
نیکو کند اگر چنان باشد با تقوی خود چنان و از ... مکار بد کند برابر تقوی
خدا رفته باشد با مردمان بطور حق و وضع نیکو کار بسازد و آنچه از وی تو برادر کنی
خود بوار بکند و طاعت پروردگار خود بود با این جمله خواهم کند و بپرهیز کنید
خدای بود در آن جا که ... دشنام دهید تا آنچه بجز علم و دانش در حضرت خداوند
حق است دراز نمود و زاد او است و بنده حق نیست تا در حضرت خداوند چگونه است
بدانید هر کسی اول رضای خدا بود لیکن نه چنان است که رضای خدا بود لیکن نفس خود تا دلش
خدا بود تمام کوشید و آنچه باز نمود از آن جز تمام اول خداوند که خداوند است او را
خداست خداوند تعالی است و کدام کسی در حضرت خداوند ستمکارتر از آن کسی
است اول رضای خدا بود و خواهم نیز پس کار نیکو و در نکند و آنچه امر خدای
تابعت نماید و هیچ حول و قوت جز بامر او نیست و فهمیدن آنکه در آنکه بود
رضای خدا را ... امر فهم کنان ... بر ... آثار رسول خدا و سنت او و
اقرار ائمه بعد از او ... رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از آن حضرت و تابعت
سنت ... چه هر کسی آثار و سنت رسول خدا و ائمه اطهار را متابعت کند
نور هدایت خود را یابد و هر کسی از دلیل بی خبر بود و در آن ... تا بر ... شود هم
البته چنان کسی بنده خدای تعالی بطاعت و ولایت ایشان ... فهمیده
و در ... رسول خدا ... صلی الله علیه وآله ... به علم و ... آثار

و بنشین بر خد

و بنشین بر خدا و که هیچ در حضرت پروردگار و قیمت کار را از ضرر و نفع از
اجتهاد و کوشش در بدعتها و متابعت هوا و رای نفس است بپرهیزید از متابعت اهوا و متابعت
بدعتها و بپرهیزید از بدعت حضرت امیر که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی بدعت است
و هر بدعتی در آتش است و خیر طاعت خدا و صبر و رضا بر بلیات و حوادث است
خیر و خوبی هم در حضرت خداوند است نمی‌توان رسید چه صبر و رضا نیز از جمله طاعات
حضرت واهب العطایات است واعلموا انه لن يؤمن عبد من عبيده حتى
يرضى عن الله فيما صنع الله اليه وصنع به على ما احب وكره ولن
يصنع الله بمن صبر ورضي عن الله الا ما هو اهله وهو خير له
مما احب وكره وعليكم بالمحافظة على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا
لله قانتين كما امر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم واياكم وعليكم
بحب المساكين المسلمين فانه من حقرهم وتكبر عليهم فقد زل عن
دين الله والله له حاقر ماقت وقال ابونا رسول الله صلى الله عليه
وآله امرني ربي بحب المساكين المسلمين واعلموا انه من حقر احدا
من المسلمين القى الله عليه المقت منه والمحقرة حتى يمقته الناس والله
له اشد مقتا فاتقوا الله في اخوانكم المسلمين المساكين فان لهم عليكم
حقا ان تحبوهم فان الله امر رسول الله صلى الله عليه وآله بحبهم فمن لم
يحب من امر الله بحبه فقد عصى الله ورسوله ومن عصى الله و
رسوله ومات على ذلك مات وهو من الغاوين واياكم والعظمة
والكبر فان الكبر رداء الله عز وجل فمن نازع الله رداءه قصمه الله و
اذله يوم القيمة واياكم ان يبغي بعضكم على بعض فانها ليست من
خصال الصالحين فانه من بغى صير الله بغيه على نفسه وصارت
نصرة الله لمن بغي عليه ومن نصره الله غلب واصاب الظفر من
الله واياكم ان يحسد بعضكم بعضا فان الكفر اصله الحسد واياكم
ان تعينوا على مسلم مظلوم فيدعوا الله عليكم فيستجاب له فيكم فان
ابانا رسول الله كان يقول ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة وليعن بعضكم

و هر کس از بندگان خدا که در آنکه خدا او را از برادران جسته و یکی حقی و جوری بر او دارد رحمت خدا او را
محبوس نماید یا گرده بخرد و شنوند یا نوعی ... و خدا از او راضی باشد آنکه صبور دیگر
دارند چرا آنکه شایسته در آوردن است از برادر او یاری داده بود آنکه خدا او را از برادر نیکو
برادرانی بحقوقات و گردهات و نیکوکاری و بقیه این عبارات در این سطور شد
بزرگ نقد که در رساله آنکه نه بجا است شعره قبل از این رساله ما ذکر مسطور الکه
رقم شد لهذا بتکرار ترجمه نپرداخت و لیُعِن بعضُکم بعضاً فانّ ابانا رسول
الله صلّی الله علیه و آله کان یقول انّ معاونة المسلم خیرٌ و اعظم اجراً
من صیام شهرٍ و اعتکافه فی المسجد الحرام و ایّاکم و اعسار احدٍ من اخوانکم
المسلمین ان تعسروه بالشیء یکون لکم قبله و هو معسر فانّ ابانا رسول
الله صلّی الله علیه و آله کان یقول لیس لمسلمٍ ان یعسر مسلماً و من انظر
معسراً اظلّه الله بظلّه یوم لا ظلّ الّا ظلّه و ایّاکم ایّتها العصابة المرحومة
المفضّلة علی من سواها و حبس حقوق الله قبلکم یوماً بعد یوم و ساعة
بعد ساعة فانّه من عجّل حقوق الله قبله کان الله اقدر علی التعجیل
له الی مضاعفة الخیر فی العاجل و الآجل و انّه من اخّر حقوق الله قبله
کان الله اقدر علی تأخیر رزقه و من حبس الله رزقه لم یقدر ان
یرزق نفسه فادّوا الی الله حقّ ما رزقکم یطیّب لکم بقیّته و ینجز لکم
ما وعدکم من مضاعفته لکم الاضعاف الکثیرة التی لا یعلم عددها و لا
کنه فضلها الّا الله ربّ العالمین و الحاصل بدان بعضی از آنچه عبادت بعضی دیگر
اکرام نمودن برادر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل منقول است مسلم بهتر و اجر
عظیم‌تر است از آنکه یک ماه در مسجد الحرام روزه داشته اعتکاف نماید و سخت‌گیری تر از
برادران مسلم خود که معسر باشد نشوید آنکه در او طلب دارید و چیزی که از جهت
نتوانید ... برو ... گرفتن ... تا ادای عوض ... با عوض
دیگر داده ... و سبب ... اداء آن بشود در
پس ... رسول خدا صلّی الله علیه و آله منقول
کرده که ... و هر کس ...

تا برادر دینی که بر او حقی دارد در او ... خدا است و در سایه رحمت و عنایت در آید
اگر ... رحمت خدا ... و ... طلب خلق ... و فرق ... باقیه
... حقوق خدا ... روز از پس روز و ساعت از پس
ساعت ... در ادای حقوق الله ... در ادای حقوق
الله ... است ... خدا ... تعالی ... او در ...
خیر او ... و در ادای حقوق ... خیر
خدا ... در تأخیر رزق ... او ... و هر کس ... خدا ... روزی
... حق خدا ... روزی ...
... روزی ...
فضل و فروتنی ... پروردگار عالمیان ... و قال اتّقوا الله ایّتها العصابة
و ان استطعتم ان لا یکون منکم محرج الامام فانّ محرج الامام هو الّذی یسعی باهل
الصلاح من اتباع الامام المسلّمین لفضله الصابرین الی اداء حقّه العارفین بحرمته
و اعلموا انّه من نزل بذلک المنزل عند الامام فهو محرج الامام فاذا فعل ذلک
عند الامام احرج الامام الی ان یلعن اهل الصلاح من اتباعه المسلّمین
لفضله الصابرین علی اداء حقّه العارفین بحرمته فاذا لعنهم لاحراج اعداء الله الامام
صارت لعنته رحمةً من الله علیهم و صارت اللعنة من الله و من ملائکته و رسله
علی اولئک و اعلموا ایّتها العصابة انّ السنّة من الله قد جرت فی الصالحین قبل
و قال من سرّه ان یلقی الله و هو مؤمن حقّاً حقّاً فلیتولّ الله و رسوله و الّذین آمنوا
و لیبرأ الی الله من عدوّهم و یسلّم لما انتهی الیه من فضلهم لانّ فضلهم لا یبلغه
ملکٌ مقرّب و لا نبیٌّ مرسل و لا من دون ذلک الم تسمعوا ما ذکر الله من فضل
اتباع الائمّة الهداة و هم المؤمنون قال فاولئک مع الّذین انعم الله علیهم من
النبیّین و الصدّیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً فهذا
وجه من وجوه فضل اتباع الائمّة فکیف بهم و فضلهم و من سرّه ان یتمّ الله
له ایمانه حتّی یکون مؤمناً حقّاً حقّاً فلیف لله بشروطه التی اشترطها علی
المؤمنین فانّه قد اشترط مع ولایته و ولایة رسوله و ولایة ائمّة المؤمنین اقام

وَاِيَّاكُمْ وَالْغِيبَةَ وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا وَاجْتَنِبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ
فَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا وَقَدْ دَخَلَ فِي جُمْلَةِ قَوْلِهِ فَمَنْ دَانَ اللّٰهَ
فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّٰهِ مُخْلِصًا وَلَمْ يُرَخِّصْ لِنَفْسِهِ فِي تَرْكِ شَيْءٍ مِنْ هٰذَا فَهُوَ عِنْدَ
اللّٰهِ فِي حِزْبِهِ الْغَالِبِينَ وَهُوَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا وَاِيَّاكُمْ وَالْاِصْرَارَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا حَرَّمَ
اللّٰهُ فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَبَطْنِهِ وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ
امر کرده از خدای تعالی

و شیخ بنیاد از کرده و از نیست از حضرت امیر در بیان نیکوکاران و از آن جمله
شده است و بنیاد هر کس در شیوه از آنچه خدا بر او لازم است ظاهر و موقف حقیقی باشد
بالیست خدا و رسول خدا و جماعت مومنان بود است بدانکه از دلستان ایمان
عنوان برادر و برادران او از فضل ایمان و آنچه بود مستقیم با توفیق و خدا در نظر
و خطر قبول کرده فضل ایمان بی حکم توفیق پیغمبر رسول و فرزندان و ذریه او
شده با خبر شوق که شیعه ایشان منقطع از خدا باشد که در حق اتباع ائمه
علیهم و عبادت از کرده مومنان باشد مذکور در شیعه و بنیاد از جماعت شده اند خدا
از ائمه معصومین ایمان از کرده پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و ایمان و
خوب شده و از جمله از وجه فضل و فروغ و دیگر اتباع ائمه بر ایشان واجب
موجب فضل و ایمان در هر کسی بود در دل خدا تعالی یا نیکی بود و فرزندان
در هر حق و حقیقت موقف که بیان کرده خدا بر مومنان شرط ایمان
نه خدا تعالی بر مومنان شرط ایمان معصوم دارای ولایت خدا و ولایت رسول خدا و ولایت
شیعه ایشان مومنان و برادران بخوانند صلوة و حج و زکوة و روزه
خدا بعنوان قرض حسنه و جنت از فواحش ظاهر و باطن بپردازند

و شیخ مطلب و عنوان

و شیخ مطلب و عنوان از آنجه تعبیر شده از محرمات الهی که در بیان آنچه در جمله قول او آمده است
در آن کس در آنچه در میان او و خدای است از روی خلوص طاعت کند و بر کسان نفس خود
در فرو گذاشت شیخ خبر از جمله رخصت نداده اگر کسی در حضرت سلطان در جمله حزب
غالب و فرزندان و در شمار مومنان است حقا و بپرهیزد از آنچه بر او خدا حرام نموده
در ظاهر و باطن قرآن و اصرار نکند بر آنچه خدای تعالی فرموده ولم يصروا على ما فعلوا
وهم يعلمون اصرار نمودن از گناه که ظاهر و مرتبه معصیت است در شیعه
معصیت علم بدانچه شده است تمام شیخ گفته از معصیت که نقل از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام بر مقام ذکر دوم قول است مختص و بعد آیه کریمه
مومنان سعی از اصحاب فرمود و منقطع از آنچه خدا در کتاب شرط نموده است
و در فرو گذاشته آنچه که وارد شده است از خدا و در طاعت او از آنچه حرام کرده
از آن کس که بر آن عمل نمود واعلموا انه ما امر ونهى ليطاع فيما امر به ولينتهى
عنه فمن اتبع امره فقد اطاعه وقد ادرك كل شيء من الخير عنده ومن لم ينته
عما نهى الله عنه فقد عصاه فان مات على معصيته اكبه الله على وجهه
في النار واعلموا انه ليس بين الله وبين احد من خلقه ملك مقرب ولا
نبي مرسل ولا من دون ذلك من خلقه كلهم الا طاعتهم له فاجتهدوا في
طاعة الله ان سركم ان تكونوا مومنين حقا حقا ولا قوة الا بالله وقال
عليه السلام وعليكم بطاعة ربكم ما استطعتم فان الله ربكم واعلموا ان
الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام فمن سلم فقد اسلم ومن لم
يسلم فلا اسلام له ومن سره ان يبلغ الى نفسه في الاحسان فليطع الله
فانه من اطاع الله فقد ابلغ الى نفسه في الاحسان واياكم ومعاصي الله ان
تركبوها فانه من انتهك معاصي الله فركبها فقد ابلغ في الاساءة الى
نفسه في الاحسان واياكم ومعاصي الله ان تركبوها فانه من انتهك معاصي
الله فركبها فقد ابلغ في الاساءة الى نفسه وليس بين الاحسان والاساءة منزلة فلاهل
الاحسان عند ربهم الجنة ولاهل الاساءة عند ربهم النار فاعملوا بطاعة
الله واجتنبوا معاصيه واعلموا انه ليس يغني عنكم من الله احد من خلقه

شَيْئاً لا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلا مَنْ دُونَ ذٰلِكَ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ
شَفاعَةُ الشّافِعِينَ عِنْدَ اللهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللهِ أَنْ يَرْضىٰ عَنْهُ بدانيد
جمله امر و نهی خود را آنچه در آنچه امر شده خدا را بطاعت کنند و از آنچه
نهی فرموده باز ایستند پس هر کس تابع باشد امر خدا را بشنود طاعت او بود که دیگر غیر
در حضرت پروردگار ادراک نعمت هر کس از آنچه خدا نهی کرده باز ایستد
خدا را بوعصیان ورزیده و جز بحالت معصیت خدا نمرده خدا ایشان را در [illegible]
فکند و بد بیند تمامت آفریدگان نتوان خواه فرشتگان مقرب نبی مرسل یا
کسی فروتر از ایشان بیاییت بطاعت خدا که دیگر از طاعت او [illegible]
الهی نیست پس آنکه بند در طاعت پروردگار بکوشند از هر چه حقیقت در بیکار
بکار آن موقف قرین سرت باشد و هیچ نیرو جز آنچه قادر نیست [illegible]
به طاعت پروردگار رهایی جز آنکه طاعت طاعت دارد هر چه خدا را تعالی پروردگار
ثابت گشت از پیغمبر بود و [illegible] و جهت آنکه خدا او را [illegible]
جز طاعت حق خدا [illegible] و رحمت او [illegible] و [illegible]
[illegible] تعلیم و تعلیم [illegible] پس هر کس [illegible]
الله [illegible] و هر کس [illegible] نفس او [illegible] از [illegible]
سر در [illegible] نفس او [illegible] بالیت نتوان بطاعت نه
هر کس خدا را طاعت که نفس [illegible] ورزیده [illegible]
الله هر کس [illegible] آن [illegible] نفس [illegible]
و [illegible] بود در [illegible] و [illegible] منزلت [illegible]
[illegible] در حضرت نتوان [illegible] و [illegible] در حضرت [illegible]
[illegible] پس بطاعت خدا [illegible] و از [illegible] نتوان [illegible]
از مخلوق خدا [illegible] مرسلین [illegible] طبقات [illegible] از خدا
بی نیاز [illegible] پس هر کس [illegible] شفاعت شفاعت کنندگان
در حق او در حضرت نتوان [illegible] پس در طلب آن [illegible] از خدا تعالی رضای خدا
[illegible] از خدا مسئلت نمود و اعلموا أن أحدا من خلق الله

لَمْ يُصِبْ رِضَى اللهِ إِلّا بِطاعَتِهِ وَطاعَةِ رَسُولِهِ وَطاعَةِ وُلاةِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ
عَلَيْهِمُ السَّلامُ وَمَعْصِيَتُهُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللهِ وَلَمْ يُنْكِرْ لَهُمْ فَضْلاً عَظُمَ أَوْ صَغُرَ وَاعْلَمُوا
أَنَّ الْمُنْكِرِينَ هُمُ الْمُكَذِّبِينَ وَأَنَّ الْمُكَذِّبِينَ هُمُ الْمُنافِقُونَ وَأَنَّ اللهَ قالَ
لِلْمُنافِقِينَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَلَنْ
تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً وَلا يُعْرَفَنَّ أَحَدُكُمْ أَلْزَمَ اللهُ قَلْبَهُ طاعَتَهُ وَخَشْيَتَهُ مِنْ أَحَدٍ
مِنَ النّاسِ أَخْرَجَهُ اللهُ مِنْ صِفَةِ الْحَقِّ وَلَمْ يَجْعَلْهُ مِنْ أَهْلِها فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَجْعَلْهُ
اللهُ مِنْ صِفَةِ أَهْلِ الْحَقِّ فَأُولٰئِكَ هُمْ شَياطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَإِنَّ لِشَياطِينِ
الْإِنْسِ حِيلَةً وَمَكْراً وَخَدائِعَ وَوَسْوَسَةَ بَعْضِهِمْ إِلىٰ بَعْضٍ يُرِيدُونَ إِنِ اسْتَطاعُوا
أَنْ يَرُدُّوا أَهْلَ الْحَقِّ عَمّا أَكْرَمَهُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّظَرِ فِي دِينِ اللهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلِ
اللهُ شَياطِينَ الْإِنْسِ مِنْ أَهْلِهِ إِرادَةَ أَنْ يَسْتَوِيَ أَعْداءُ اللهِ وَأَهْلُ الْحَقِّ
فِي الشَّكِّ وَالْإِنْكارِ وَالتَّكْذِيبِ فَيَكُونُونَ سَواءً كَما وَصَفَ اللهُ تَعالىٰ فِي كِتابِهِ
مِنْ قَوْلِهِ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً ثُمَّ نَهَى اللهُ أَهْلَ
النَّصْرِ بِالْحَقِّ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ أَعْداءِ اللهِ وَلِيّاً وَلا نَصِيراً فَلا يَهُولَنَّكُمْ وَلا يَرُدَّنَّكُمْ
عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمُ اللهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ شَياطِينِ الْإِنْسِ وَمَكْرِهِمْ
مِنْ أُمُورِكُمْ تَدْفَعُونَ أَنْتُمُ السَّيِّئَةَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فِيما بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ تَلْتَمِسُونَ
بِذٰلِكَ وَجْهَ رَبِّكُمْ بِطاعَتِهِ وَهُمْ لا خَيْرَ عِنْدَهُمْ لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تُظْهِرُوهُمْ عَلىٰ
أُصُولِ دِينِ اللهِ فَإِنَّهُ إِنْ سَمِعُوا مِنْكُمْ فِيهِ شَيْئاً عادَوْكُمْ عَلَيْهِ وَرَفَعُوهُ عَلَيْكُمْ
وَجَهَدُوا عَلىٰ هَلاكِكُمْ وَاسْتَقْبَلُوكُمْ بِما تَكْرَهُونَ وَلَمْ يَكُنْ لَكُمُ النَّصَفُ مِنْهُمْ فِي دُوَلِ
الْفُجّارِ فَاعْرِفُوا مَنْزِلَتَكُمْ فِيما بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْباطِلِ فَإِنَّهُ لا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْحَقِّ أَنْ
يُنْزِلُوا أَنْفُسَهُمْ مَنْزِلَةَ أَهْلِ الْباطِلِ لِأَنَّ اللهَ لَمْ يَجْعَلْ أَهْلَ الْحَقِّ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ
الْباطِلِ أَلَمْ يَعْرِفُوا وَجْهَ قَوْلِ اللهِ فِي كِتابِهِ إِذْ يَقُولُ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصّالِحاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجّارِ و بدانید هیچ یکی از
آفریدگان نتوان جز بطاعت خدا و طاعت رسول خدا و طاعت والیان امر خدا از آل
محمد مصطفی صلوات الله علیهم رضای خدا بیابد و [illegible] و معصیت و [illegible]
عصیان [illegible] و [illegible] [illegible] از فضائل ایشان خواه عظیم یا صغیر گردد

و بعضی آنکه منکران مطالب شیعه تکذیب نمایند و لذا آنها مکذب شیعه تا نفی شده و فرمود قال
بقول حق و صدق درباره مخالفت با منافقان منع نموده که آنها نفتین در دخود تریخ مبارک
در روایات چنین منزل دارند دنیا را اهل باطل را اهل ایمان ناصر و یاور گشته و هر کس خواهان
ترس و طمع نه منافر قلاء و لوالا صفت خود نائل حق برفرض کند دا دولو لا اهل حق
نگردد لذا و آنکه خود فرمایند از صفات اهل حق نگردد از شیاطین انس و جن
شده و از شیاطین انس بوحیله و مکر و فریب و وسوسه [illegible] بعضی بعضی [illegible]
را اگر قدرت [illegible] اهل حق بود از آن [illegible] فرمایند [illegible]
بعض فرمایند شیطین انس بوا اهل آن [illegible] داشته [illegible]
خدا و اهل حق در موجب [illegible] انکار و تکذیب [illegible] شود [illegible] باشند
خانچه بخوان تعالی در قرآن مجید [illegible] است [illegible]
شده [illegible] شود [illegible] آن [illegible] نصرت حق [illegible]
[illegible] دشمنان خدا [illegible] بسبب [illegible] شیاطین انس [illegible]
در امور [illegible] و [illegible] نشود [illegible] از حضرت حق فرمان
[illegible] را [illegible] بگردد [illegible]
[illegible] دفع [illegible] روی عیب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اهل [illegible]
دین خدا [illegible] دقایق و حقایق [illegible] النظر اساس
[illegible] در آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] بر کت [illegible] شود [illegible]
دولت و سلطنت [illegible] قدرت [illegible]
و مقام و منزلت [illegible] در میان خودتان و اهل باطل [illegible] اهل حق [illegible] و از
[illegible] نفوس [illegible] اهل باطل [illegible] کلام [illegible]
[illegible] اهل باطل [illegible] و [illegible] قول [illegible] در کتب
خود [illegible] دائم [illegible] و [illegible] صالح [illegible]
[illegible] در زمین [illegible] مردمان [illegible]

[illegible] اكرموا انفسكم عن اهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالى وله المثل
الاعلى وامامكم ودينكم الذي تدينون به عرضة لاهل الباطل فتغضبوا الله
عليكم فتهلكوا فمهلاً مهلاً يا اهل الصلاح لا تتركوا امر الله وامر من امركم
بطاعته فيغير الله ما بكم من نعمة احبوا في الله من وصف صفتكم وابغضوا في الله
من خالفكم وابذلوا مودتكم ونصيحتكم ولا تبذلوها لمن رغب عن صفتكم
وعاداكم عليها وبغاكم الغوائل هذا ادبنا ادب الله فخذوا به وتفهموه واعقلوه
ولا تنبذوه وراء ظهوركم ما وافق هداكم اخذتم به وما وافق هواكم طرحتموه
ولم تاخذوا به واياكم والتجبر على الله واعلموا ان عبداً لم يبتل بالتجبر على الله
الا تجبر على دين الله فاستقيموا لله ولا ترتدوا على اعقابكم فتنقلبوا
خاسرين اجارنا الله واياكم من التجبر على الله ولا قوة لنا ولكم الا بالله وقال
ان العبد اذا كان خلقه الله في الاصل اصل الخلق مؤمناً لم يمت حتى يكره الله
اليه الشر ويباعده عنه ومن كره الله اليه الشر وباعده عنه عافاه الله
من الكبر ان يدخله والجبرية فلانت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه
وصار عليه وقار الاسلام وسكينته وتخشعه وورع عن محارم الله واجتنب
مساخطه ورزقه الله مودة الناس ومجاملتهم وترك مقاطعة الناس
والخصومات ولم يكن منها ولا من اهلها في شيء وان العبد اذا كان الله
في الاصل اصل الخلق كافراً لم يمت حتى يحبب اليه الشر ويقربه منه ابتلي
بالكبر والجبرية فقسا قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقل حياؤه و
كشف الله ستره وركب المحارم فلم ينزع عنها وركب معاصي الله وابغض طاعته و
اهلها فبعد ما بين حال المؤمن وحال الكافر سلوا الله العافية واطلبوها اليه ولا
حول ولا قوة الا بالله. [illegible] اهل باطل [illegible]
[illegible] و [illegible] دین [illegible]
[illegible] اهل باطل [illegible] غضب [illegible]
[illegible] صالح [illegible] و وقار [illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

وسنت و طریقت و مذهب است بار خدایا بجهت دعوت باشد و هر کس بدو ... و اوست تا ...
نیز دیگری و کینه در نهد و سوء و فضیحت خود را بموافقان خود ... [illegible]
و طریقت ... و در آن جهت باشخاص مخالف خود ... [illegible]
چنانچه طریقت ... خدا ... [illegible]
و دقایق ... و در آن فعل ... [illegible]
برای خود ... موافق هوای نفس ... و ترک ... [illegible]
در حضرت ... [illegible]
خدا را ... [illegible]
بازنموده از ... هدایت ... و ضلالت ... [illegible]
... در حضرت ... [illegible]
قوت و نیز ... جز کفر به خدا ... عبارات این ... حدیث مبارک
در حدیث سابق مذکور است صبّروا النفس على البلاء في الدنيا فإن تتابع البلاء فيها
والشدة في طاعة الله وولايته وولاية من أمر بولايته خير عاقبة عند الله
في الآخرة من ملك الدنيا وإن طال تتابع نعيمها وزهرتها وغضارة عيشها
في معصية الله وولاية من نهى الله عن ولايته فإن الله أمر بولاية الأئمة
الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وهم الذين
أمر الله بولايتهم وطاعتهم والذين نهى الله عن ولايتهم وطاعتهم وهم أئمة
الضلالة الذين قضى الله أن يكون لهم دول في الدنيا على أولياء الله الأئمة
من آل محمد يعملون في دولتهم بمعصية الله ومعصية رسوله ليحق عليهم كلمة
العذاب وليتم أن تكونوا مع نبي الله محمد صلى الله عليه وآله والرسل
من قبله فتدبّروا ما قصّ الله عليكم في كتابه مما ابتلى به أنبياءه وأتباعهم
المؤمنين ثم سلوا الله أن يعطيكم الصبر على البلاء في السراء والضراء و
الشدة والرخاء مثل الذي أعطاهم وإيّاكم ومماظة أهل الباطل وعليكم
بهدي الصالحين ووقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشعهم وورعهم عن محارم
الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم لله في العمل بطاعته فإنكم إن لم تفعلوا

ذلك لم

ذلك لم تنزلوا عند ربكم منزلة الصالحين قبلكم خویشتن را بر جمیع احوال بلیات و
حوادث روزگار شکیبا دهید و صبر عادت بخشید چه تتابع بلیات دنیویه و شر
و رنج کشیدن در طاعت حضرت باری و ولایت خدا و ولایت ائمه ... خدا
... و ولایت آنچه امر کرده در حضرت خدا ... [illegible]
... [illegible]
... در معصیت خدا ... [illegible]
... ولایت ... [illegible]
و در کتاب خود ... آیه ... [illegible]
... بطاعت ... ائمه ابرار ... [illegible]
... ولایت ... [illegible]
... [illegible]
... ضلالت ... [illegible]
... [illegible]
و در ایام ... بمعصیت خدا و معصیت رسول خدا
... عذاب ... [illegible]
... محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... پیغمبران قبل از او ... [illegible]
... از آن ابتلای پیغمبران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... وقار و سکینه و آرام ... [illegible]
... صدق و وفا ... [illegible]
... بطاعت خدا ... [illegible]

عنوان دارای مقام و منزلت نیکوکاران برگزیده شمرد واعلموا ان الله اذا
اراد بعبد خيرا شرح الله صدره للاسلام فاذا اعطاه ذلك نطق
لسانه بالحق وعقد قلبه عليه فعمل به فاذا جمع الله له ذلك
تم له اسلامه وكان عند الله ان مات على ذلك الحال من المسلمين
حقا واذا لم يرد الله بعبد خيرا وكله الى نفسه وكان صدره ضيقا
حرجا فان جرى على لسانه حق لم يعقد قلبه عليه ولم يعطه الله العمل به
فاذا اجتمع ذلك عليه حتى يموت وهو على تلك الحال كان عند الله من
المنافقين وصار ما جرى على لسانه من الحق الذى لم يعطه الله ان يعقد
قلبه عليه ولم يعطه العمل به حجة عليه فاتقوا الله وسلوه ان يشرح صدوركم
للاسلام وان يجعل السنتكم تنطق بالحق حتى يتوفاكم وانتم على ذلك
وان يجعل منقلبكم منقلب الصالحين قبلكم ولا قوة الا بالله والحمد لله
رب العالمين ومن سره ان يعلم ان الله يحبه فليعمل بطاعة الله و
ليتبعنا الم يسمع قول الله عز وجل قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى
يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم والله لا يطيع الله عبد ابدا الا ادخل الله
عليه فى طاعته اتباعنا ولا والله لا يتبعنا عبد ابدا الا احبه الله ولا
والله لا يدع احد اتباعنا ابدا الا ابغضنا ولا والله لا يبغضنا
احد ابدا الا عصى الله ومن مات عاصيا لله اخزاه الله واكبه على
وجهه فى النار والحمد لله رب العالمين یعنی بدرستیکه خدای تعالی هرگاه
بنده خود را خیر خواهد سینه او را بنور اسلام
برکنار و روشن شود و چون خدای تعالی بنده را این انشراح صدر را عطا کند
زبان او را بحق گویا گرداند و قلبش بر آن معقود شود بحق عمل نماید و چون خدای
تعالی زبان و دل او را برای اقرار حق و اعتقاد حق [illegible] اسلام او تمام
و کامل گشته و چون بر این حال بمیرد از جمله مسلمانان [illegible]
اگر خدای تعالی در باره بنده اراده خیر نفرماید او را بخود بازگذارد و سینه او
از [illegible] تنگ گرداند اگر کلمه حق بر زبان او بگذرد [illegible] موافق

نگردد

نگردد و خدای تعالی توفیق عمل کردن بحق عطا نفرماید و چون دارای این حالت و برین صفت بدرود
جهان روان گشته در حضرت یزدان در شمار منافقان باشد و آن کلمهٔ حق که بر زبان او
گذشته و توفیق موافقت جنان با آن نیافته و عمل بآن ننموده آن کلمه بر خود او
حجت گردد پس از خدای بترسید و از حضرتش مسئلت کنید که صدور شما را از برای اسلام
منشرح نموده و زبان شما را گویا بحق گرداند تا هنگام مردن بحق گویا باشد و شما بر این حال
باشید و منقلب شما را منقلب نیکوکاران قبل از شما گرداند و هیچ قوت جز
بخدای نیست و حمد و ثنا مخصوص پروردگار عالمیان است و هر کس خوشنود میشود که بداند
او را خدای دوست دارد باید متابعت خدای کند و طاعت خدای تعالی کند و متابعت
ما نماید آیا قول خدای عز و جل را نشنیده که فرمود بگو اگر شما دوست
میدارید خدای را پس متابعت کنید مرا تا خدای شما را دوست بدارد و گناهان شما را
بیامرزد بخدای قسم هیچ بنده هرگز خدای را اطاعت نکند مگر آنکه خدای تعالی او را بسبب
طاعت او متابعت ما را در جملهٔ طاعتش اندر آورد و بخدای قسم هیچ بنده متابعت
ما ننمود مگر آنکه خدای او را دوست بدارد و بخدای قسم هیچ بنده متابعت ما
فرو نگذارد مگر آنکه ما را دشمن دارد و بخدای هیچ کس ما را دشمن ندارد مگر آنکه
خدای را عصیان نموده و هر کس در حال عصیان بمیرد خدای تعالی او را
در آتش سرنگون کند و حمد و ثنا پروردگار عالمیان را [illegible] حروف
گهر چون [illegible] مواعظ و لطائف این نصایح و طرائف این [illegible]
اینجا [illegible] و حقایق این عبارات و معانی این کلمات بنظر تدقیق و دیدهٔ تحقیق
بنگر آداب معیشت و اسباب [illegible] و آیات هدایت و علامات نجات و کیفیات
ریاست دنیا و آخرت [illegible] در این جمله [illegible] شریف
رموز [illegible] و معارج [illegible]
شئونات عالیه و معالم عوالم سامیه [illegible]
و خورشید فروغ آسمان درایت [illegible]
[illegible]
امکان و مقدار عالم [illegible]

این انوار مقدسه نور منوره الهیه بود در حضرت آفریدگار روزگار و پیدا نبود آثار پروردگار
جز به نقوش نیمه و شئونات رفیعه ایشان زیرا که اینگونه انوار به عظمت و وحدت
و هیبت و جلال و وقار ربانی کبریا و جلال و قدرت و قهاریت و بقا و حکومت پیدا شد
و سایر مخلوق به واسطه آن انوار الهیه معرفت برخوردند و این است که این مجلس سابقه اقدار
در اینجا ایشان بر و این حجاب مقدسه به منظور جلال و جمال کونین و
دارای اوج فروغ بخشیدند از بهشت انوار آل محمد از دو دنیا تنهایی موجب
تشرف و افتخار است که از دنیا و آخرت به لطف و جمال ایشان خلق فرموده شد
آن عظمتها و جلالتها و قدرتها در ایشان برافروخت از تمامت مخلوق در ذات
مقدس تعالی این جذبه جلال انوار که نمونه در حضرت یزدان جهان بخشیدند خضوع
و طاعت و عبادت و خوف و خشیت و عفاف و ضراعت میرفته است از
آفریدگان بوده پس نور ایشان از خشوع و عبادت و خضوع و خشیت بیشتر
مر اثر آن قرب و جلالت و تواضع و اتقیا که در حضرت او خود بوده این مقام
میدهند که در طاعت و عبادت بر عبادت مخلوق به تأیید و مودت و
محبت ائمه هدی صلوات الله علیهم متعلق گشته پیش گرد و به شوق شتافتند به جزای
و عبادت خدا به نیت خویشتن و انوار آل یزدان عنوان و ایشان
را به طاعت خویشتن و سعادت ابدی و عذاب ایشان به نفس خود منوط
و مخصوص و دشمنی ایشان به دشمنی خدا مخصوص نکرده خدا از منتهی عارف مکنونه
نشده نهفت و لیکن بی تتبعی نیست چه سرمایه خدا را عقلت عاقلت
جز بود مبارک ایشان جلوه نکرد و در کار معرفت بازماند از طاعت و عبادت و توحید
ادراک نمود و جز از محبت ایشان به عنوان جزای دنیا و آخرت به پایان آمد آنجا
داد لیکن ثمره آن بهم جمع به انصاف آن نیست جز توسل به ذیل عنایت ایشان
اتصال این نمونه شبانه روز و علی الخصوص شایسته در جنت به انوار توحید
و معرفت نمیتوان شد و از نسب الهیه با عبادالله و ناعرف الله
و از نسب ائمه هدی در جنب حرمت مبارک مسطور است که تشریفه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم انتهی به عنوان قدرالقلوب

تمامت کمالات به

تمامت ملکات به نور فروزان ولایت و محبت ائمه هدی و پیشوایان دین محمد مصطفی
صلوات الله علیهم روشن و از کلفت ظلمات ضلالت به نور فروغ هدایت آراسته گشته

باب بعضی مواعظ و نصایح حضرت صادق
صلوات الله علیه با یکی از اصحاب نجباء

موعظه حضرت صادق علیه السلام

موعظه بعبدالله بن جندب

در جلد هفدهم بحار الانوار و کتاب تحف العقول مسطور است که حضرت صادق علیه السلام
به عبدالله بن جندب فرمود یا عبدالله لقد نصب ابلیس حبائله في دار الغرور فما
يقصد فيها الا اولياءنا ولقد جلّت الآخرة في اعينهم حتى ما يريدون بها بدلاً
ثم قال آه آه على قلوب حشيت نوراً وانما كانت الدنيا عندهم بمنزلة الشجاع
الارقم والعدو الاعجم انسوا بالله واستوحشوا مما به استأنس المترفون
اولئك اوليائي حقاً وبهم تكشف كل فتنة وترفع كل بلية يا ابن جندب حق على
كل مسلم يعرفنا ان يعرض عمله في كل يوم وليلة على نفسه فيكون محاسب
نفسه فان رأى حسنة استزاد منها وان رأى سيئة استغفر منها لئلا يخزى
يوم القيامة طوبى لعبد لم يغبط الخاطئين على ما اوتوا من نعيم الدنيا و
زهرتها طوبى لعبد طلب الآخرة وسعى لها طوبى لمن لم تلهه الاماني
الكاذبة ثم قال رحم الله قوماً كانوا سراجاً ومناراً كانوا دعاة الينا باعمالهم
ومجهود طاقتهم ليس كمن يذيع اسرارنا يا ابن جندب انما المؤمنون الذين يخافون
الله ويشفقون ان يسلبوا ما اعطوا من الهدى فاذا ذكروا الله ونعماءه
وجلوا واشفقوا واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايماناً مما اظهره من نفاذ
قدرته وعلى ربهم يتوكلون يا ابن جندب قديماً عمر الجهل وقوي اساسه
وذلك لاتخاذهم دين الله لعباً حتى لقد كان المتقرب منهم الى الله
بعلمه يريد سواه اولئك هم الظالمون يا ابن جندب لو ان شيعتنا استقاموا
لصافحتهم الملائكة ولاظلهم الغمام ولاشرقوا نهاراً ولاكلوا من فوقهم
ومن تحت ارجلهم ولما سألوا الله شيئاً الا اعطاهم يا ابن جندب لا
تقل في المذنبين من اهل دعوتكم الا خيراً واستكينوا الى الله في توفيقهم وسلوا
التوبة لهم فكل من قصدنا وتولانا ولم يوال عدونا وقال ما يعلم وسكت عما لا يعلم

اَوْ اَشْكُلُ عَلَيْهِ نُعُوفٌ فِي الْجَنَّةِ ای عالم این شیطان در این جهان غرور داده فریب و نیرنگ
خورند و حز ... [illegible] سان ... داوری ... اسرار ... حقیقت ... دو دیدار ... [illegible]
و انواع ... [illegible] ... شیطان ... [illegible] ... [illegible]
خوش و خفقان ... دلها ... مستغرق انوار هدایت ... و این ... خوارد ... [illegible]
... بزرگ ... [illegible] ... [illegible] ... قرول ... [illegible]
... [illegible] ... مردم بحقیقت ... [illegible]
... [illegible] ... ای پسر جندب ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... و حساب ... [illegible]
در ... [illegible] ... بر آن ... [illegible] ... استغفار ... [illegible]
خوار ... [illegible] ... مردمان ... [illegible]
و طراوت روزگار ... [illegible] ... روزگار آن ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
از حقیقت ... [illegible] ... آن ... رحمت ... آن ... [illegible]
... مردمان ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
و ... ای پسر جندب مردم ... [illegible]
... بتوفیق ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
و ... ای پسر جندب از ... روزگار ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
ظالم و ستمکار ... ای پسر جندب ... [illegible] ... مستقیم ... ملائکه ...
... [illegible] ... رحمت مستغرق ... روزگار ... [illegible]

بگذشته

بگذشته اعطا نکند ... از خدا ... خداوند ... ای پسر جندب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... خداوند ... توفیق
... [illegible] ... توبه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] یا ابن جندب هلک المتكل
على عمله ولا ينجو المجترئ على الذنوب الواثق برحمة الله قلت فمن ينجو قال
الذين هم بين الرجاء والخوف كأن قلوبهم في مخلب طائر شوقا الى الثواب
وخوفا من العذاب يا ابن جندب من سره ان يزوجه الله الحور العين ويتوجه
بالنور فليدخل على اخيه المؤمن السرور يا ابن جندب اقل النوم بالليل
والكلام بالنهار فما في الجسد شيء اقل شكرا من العين واللسان فان ام سليمان
قالت لسليمان يا بني اياك والنوم فانه يفقرك يوم تحتاج الناس الى اعمالهم
يا ابن جندب ان للشيطان مصائد يصطاد بها فتحاموا اشباكه ومصائده قلت
يا ابن رسول الله وما هي قال اما مصائده فصد عن بر الاخوان واما اشباكه
فنوم عن قضاء الصلوة التي فرضها الله اما انه ما يعبد الله بمثل نقل الاقدام الى
بر الاخوان وزيارتهم ويل للساهين عن الصلوة النائمين في الخلوات المستهزئين
بالله واياته في القرآن اولئك الذين لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله
يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم ای پسر جندب ... [illegible]
... [illegible] ... رحمت خدا ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... ای پسر جندب ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
پسر جندب ... [illegible] ... [illegible]
... سلیمان ... [illegible]
... [illegible] ... غفلت ... [illegible]

در آن روز مردمان به عطای فقیر محتاج باشند تو فقیر و بینوا [illegible] ای پسر جندب شیعیان ما بوده‌اند
داده‌اند آن دانایان چه فایده است پس [illegible] از پی [illegible] داده [illegible] کند فضیلت [illegible]
رسیدن [illegible] از صالح العمل و آرام [illegible] نعمت [illegible] داده [illegible] از [illegible]
به برادران دیگر [illegible] و آنانکه [illegible] خوابیده و غافل [illegible] از ادای آن [illegible] افتاد
قلب برادر [illegible] دانسته [illegible] عبادت [illegible] کرد [illegible] عنوان [illegible]
به اخوان [illegible] غافل [illegible]
و در [illegible] عنوان [illegible] قرآن [illegible] از جهت [illegible] در [illegible]
[illegible] دعا کند

يا ابن جندب من أصبح مهموما لسوى فكاك رقبته فقد هوّن عليه الجليل ورغب من ربه في الربح الحقير ومن غشّ أخاه وحقّره وناوأه جعل الله النار مأواه ومن حسد مؤمنا انماث الإيمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء يا ابن جندب الماشي في حاجة أخيه كالساعي بين الصفا والمروة وقاضي حاجته كالمتشحّط بدمه في سبيل الله يوم بدر وأحد وما عذّب الله أمة إلا عند استهانتهم بحقوق فقراء إخوانهم يا ابن جندب بلّغ معاشر شيعتنا وقل لهم لا تذهبنّ بكم المذاهب فوالله لا تنال ولايتنا إلا بالورع والاجتهاد في الدنيا ومواساة الإخوان في الله وليس من شيعتنا من يظلم الناس يا ابن جندب إنما شيعتنا يعرفون بخصال شتى بالسخاء والبذل للإخوان وبأن يصلّوا الخمسين ليلا ونهارا شيعتنا لا يهرّون هرير الكلب ولا يطمعون طمع الغراب ولا يجاورون لنا عدوّا ولا يسألون لنا مبغضا ولو ماتوا جوعا شيعتنا لا يأكلون الجرّي ولا يمسحون على الخفين ويحافظون على الزوال ولا يشربون مسكرا قلت جعلت فداك فأين أطلبهم قال على رؤوس الجبال وأطراف المدن وإذا دخلت مدينة فاسأل عمّن لا يجاورهم ولا يجاورونه فذلك مؤمن كما قال الله وجاء من أقصى المدينة رجل يسعى والله لقد كان حبيب النجار وحده يا ابن جندب كل الذنوب مغفورة سوى عقوق أهل دعوتك وكل البرّ مقبول إلا ما كان رياء يا ابن جندب أحبب في الله وابغض في الله

واستمسك

واستمسك بالعروة الوثقى واعتصم بالهدى يقبل عملك فإن الله يقول وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى فلا يقبل منه إلا بالإيمان ولا إيمان إلا بعمل ولا عمل إلا بيقين ولا يقين إلا بالخشوع وملاكها كلها الهدى فمن اهتدى يقبل عمله وصعد إلى الملكوت متقبلا والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم

پسر کسی بامداد کند در حالیکه مهموم و مغموم بود در آن اندیشه غیر
از نجات و خلاصی خود از آتش [illegible] آسان شمرده امور [illegible]
و هر کس با برادر خود خیانت ورزد و به او به نظر حقارت بنگرد و دشمنی کند خدا جای او بود در آتش
جهنم و هر کس با مؤمن حسد بورزد ایمان او در دل او گداخته شود مانند نمک در آب ای پسر جندب
هر کس برای حاجت برادر خود [illegible] مانند آنکسی است که در میان صفا و مروه [illegible]
برادر دینی خود برآورد مانند [illegible] روز بدر و احد [illegible] عذاب
[illegible] حقوق برادران فقیر [illegible] ای پسر
جندب گروه شیعیان ما را ابلاغ کن [illegible]
به خدا جز ورع و اجتهاد در دنیا و مواسات با برادران در راه خدا به ولایت ما [illegible]
[illegible] ای پسر جندب شیعیان ما [illegible] خصلت [illegible]
[illegible] و با برادران بذل معروف و نماز [illegible] شیعیان ما
[illegible] و مانند کلاغ حرص و طمع ندارند [illegible]
اگر از گرسنگی بمیرند از دشمنان ما سؤال نکنند [illegible]
مسح [illegible] نماز زوال [illegible]
[illegible] فضیلت نماز ظهر [illegible] در وقت زوال [illegible] مسکر [illegible]
[illegible] کوهها و اطراف شهرها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مگر عقوق و بدی با اهل دعوت تو و هر عمل نیکو در تو مقبول است مگر آنکه از روی ریا باشد و اتمام حرف
که از تو معلوم میشود و بعظمت مقام حضرت سید الشهدا و خامس آل عبا روحی فداه و جمیع ائمه هدی در
حضرت کبریا جل جلاله و وسعت رحمت آن حضرت که با بسیاری که در توبه
داری آنکه نیست از روی ایمان بحرف رسانیدی برقه متقیان از این حدیث بشارتی و دعوت
در رضای خدا بجان و بدل و برورة الوثقی ولایت تمسک جوی و بعد از ان اعتصام نمودی
تا عمل تو مقبول شود چه خدای تعالی میفرماید و انی لغفار لمن تاب و آمن از گناهان توبه نما و
بجمیع ایمان تی باید و کردار نیکو پس از آن در طلب هدایت باش پس از ان هر جزء عمل
قبول نمیشود و جز بعمل صالح ایمان ظاهر نگردد و عمل جز با یقین نیست و یقین جز بخشوع
حاصل نگردد و ملاک این جمله هدایت است پس هر کس هدایت یافت علمش نورانی شد و کمالت
قبول یافت ملکوت متصاعد گشت و خدای هر کس را بخواهد براه راست هدایت مینماید یا بنی
خذ بـ ان احببت ان تجاور الجليل في داره وتسكن الفردوس في جواره فلتهن
عليك الدنيا واجعل الموت نصب عينك ولا تدخر شيئا لغد واعلم ان لك
ما قدمت وعليك ما اخرت يا بني خذ من نفسك فانما يجمع الغيرة ومن
اطاع هواه فقد اطاع عدوه ومن يثق بالله يكفه ما اهمه من امر دنياه وآخرته
ويحفظ له ما غاب عنه وقد عجز من لم يعد لكل بلاء صبرا ولكل نعمة شكرا
ولكل عسر يسرا صبر نفسك عند كل بلية في ولد او مال او رزية فانما يقبض
عاريته ويأخذ هبته ليبلو فيهما شكرك وصبرك وارج الله رجاء لا
يجرئك على معصيته وخفه خوفا لا يؤيسك من رحمته ولا تغتر بقول الجاهل
ولا بمدحه فتكبر وتجبر وتعجب بعملك فان افضل العبادة والتواضع
فلا تضيع مالك وتصلح مال غيرك ما خلفته وراء ظهرك واقنع بما قسم الله لك
ولا تنظر الا الى ما عندك ولا تتمن ما لست تناله فان من قنع شبع
ومن لم يقنع لم يشبع وخذ حظك من آخرتك ولا تكن بطرا في الغنى ولا جزعا في
الفقر ولا تكن فظا غليظا يكره الناس قربك ولا تكن واهنا يحقرك من
عرفك ولا تشار من فوقك ولا تسخر بمن هو دونك ولا تنازع الامر اهله
ولا تطع السفهاء ولا تكن مهينا تحت كل احد ولا تتكلن على كفاية احد وقف

عند كل

عند كل امر حتى تعرف مدخله من مخرجه قبل ان تقع فيه فتندم واجعل قلبك قريبا
تشاركه واجعل عملك والدا تتبعه واجعل نفسك عدوا تجاهده وعارية تردها
فانك قد جعلت طبيب نفسك وعرفت آية الصحة وبين لك الداء ودللت
على الدواء فانظر قيامك على نفسك وان كانت لك يد عند انسان فلا تفسدها
بكثرة المن والذكر لها ولكن اتبعها بافضل منها فان ذلك اجمل بك في اخلاقك
واوجب للثواب في آخرتك وعليك بالصمت تعد حليما جاهلا كنت او عالما
فان الصمت زين لك عند العلماء وستر لك عند الجهال يا بني خذ بـ
ان عيسى بن مريم عليه السلام قال لاصحابه ارأيتم لو ان احدكم مر باخيه فرأى
ثوبه قد انكشف عن بعض عورته اكان كاشفا عنها كلها ام يرد عليها ما انكشف
منها قالوا بل نرد عليها قال كلا بل تكشفون عنها كلها فعرفوا انه مثل ضربه لهم
فقيل له يا روح الله وكيف ذلك قال الرجل منكم يطلع على العورة من اخيه
فلا يسترها بحق اقول لكم انكم لا تصيبون ما تريدون الا بترك ما تشتهون
ولا تنالون ما تأملون الا بالصبر على ما تكرهون اياكم والنظرة فانها تزرع
في القلب الشهوة وكفى بها لصاحبها فتنة طوبى لمن جعل بصره في عينه لا تنظروا
في عيوب الناس كالارباب وانظروا في عيوبكم كهيئة العبيد انما الناس
رجلان مبتلى ومعافى فارحموا المبتلى واحمدوا الله على العافية ای پسر
اگر دوست میداری که در دار آخرت با کردگار جلیل مجاور بوده در فردوس برین در جوار او ساکن
باشی دنیا را در نظر خود خوار نما و مرگ را دوام در جلو روی خود بگذار و تصور مرگ را نصب العین
خود گردان و برای فردا چیزی ذخیره مگذار و بدانکه هر عملی که از پیش فرستادی از برای تو
و هر چه را پس گذاشتی بر تو خواهد بود ای پسر از پیش گذشتگان عبرت گیر و هر کس پیروی
هوای نفس خود نمود اطاعت دشمن خود کرده است و هر کس بخدا اعتماد نمود
کفایت مهمات دنیا و آخرت او را بر عهده گرفت و هر چه از او غایب است محفوظ داشت
و هر کس بر هر بلائی صبر و بر هر نعمتی شکر و در هر سختی امید گشایش نداشت عاجز است و در
وصول حادثه در مال و اولاد صبر نما و از خدا امید رحمت داشته باش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وفقیر بود و تقصیر و بیاراه و قدرت نه و قادر بر بستن و خلاص جان و دفع بدی بر خود [illegible] از آن
جسم در خدمت او از فهم نیز در حضرت خداوند بهوا و جان [illegible] نه مرتکب گردان بر وی [illegible]
یابنده بهشت، منع بر منع اهم کند و غدار بود بر عافیت. تمت. یا ابن جندب صل
من قطعك وأعط من حرمك وأحسن الى من أساء اليك وسلّم على من سبّك
وانصف من خاصمك واعف عمن ظلمك كما انك تحبّ ان يعفى عنك فاعتبر
بعفو الله عنك ألا ترى ان شمسه أشرقت على الأبرار والفجّار وان مطره
ينزل على الصالحين والخاطئين يا ابن جندب لا تتصدّق على أعين الناس
ليزكّوك فانك ان فعلت ذلك فقد استوفيت أجرك ولكن اذا أعطيت
بيمينك فلا تطلع عليها شمالك فان الذي تتصدّق له سرّا يجزيك علانية
على رؤوس الأشهاد في اليوم الذي لا يضرّك ان لا يطلع الناس على
صدقتك واخفض الصوت ان ربك الذي يعلم ما تسرّون وما تعلنون
قد علم ما تريدون قبل ان تسألوه واذا صمت فلا تغتب احدا ولا تلبسوا
صيامكم بظلم ولا تكن كالذي يصوم رئاء الناس مغبرّة وجوههم شعثة
رؤوسهم يابسة افواههم لكي يعلم الناس انهم صيام يا ابن جندب الخير كله
امامك وان الشر كله امامك ولن ترى الخير والشر الا بعد الآخرة لان الله
عزّ وجلّ جعل الخير كله في الجنة والشر كله في النار لانهما الباقيان والواجب على
من وهب الله له الهدى واكرمه بالايمان والهمه رشده وركّب فيه عقلا يعرف
به نعمه وآتاه علما وحكما يدبّر به امر دينه ودنياه ان يوجب على نفسه
ان يشكر الله ولا يكفره وان يذكر الله ولا ينساه وان يطيع الله ولا
يعصيه للقديم الذي تفرّد له بحسن النظر وللحديث الذي انعم عليه بعد اذ
انشأه مخلوقا وللجزيل الذي وعده والفضل الذي لم يكلّفه من طاعته فوق
طاقته وما يعجز عن القيام به وضمن له العون على تيسير ما حمّله من ذلك و
ندبه الى الاستعانة على قليل ما كلّفه وهو معرض عمّا امره وعاجز عنه قد
لبس ثوب الاستهانة فيما بينه وبين ربه متقلّدا لهواه ماضيا في شهواته
مؤثرا لدنياه على آخرته وهو في ذلك يتمنّى جنان الفردوس وما ينبغي لاحد

ان يطمع ان ينزل بعمل الفجّار منازل الأبرار اما انه لو وقعت الواقعة وقامت القيامة و
جاءت الطامّة ونصب الجبّار الموازين لفصل القضاء وبرز الخلائق ليوم
الحساب ايقنت عند ذلك لمن تكون الرفعة والكرامة وبمن تحلّ الحسرة
والندامة فاعمل اليوم في الدنيا بما ترجو به الفوز في الآخرة اى پسر جندب پیوند کن با کسی که
از تو قطع کرده و رشته خویشی و مروت بو بریده باشد و عطا کن هر کسی که تو را محروم
ساخته باشد و نیکی کن با هر کسی که بتو بدی کرده و سلام کن بر هر کسی که بتو دشنام داده باشد و انصاف
بده در حق کسی که با تو خصومت کرده باشد و درگذر از هر کسی
که بتو ستم ورزیده در گذر چنانکه تو میخواهی که از تو درگذرند و عفو کنند پس از
گناهان [illegible] عبرت گیر [illegible] آیا نمی بینی که آفتاب خدا بر نیکوکاران و
زشتکاران تابان است و باران رحمت خدا بر صالحان و خطاکاران [illegible]
اى پسر جندب صدقه [illegible] از برای آنکه مردمان ترا [illegible]
[illegible] اگر صدقه [illegible] خویش را [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] دست راست [illegible]
[illegible] اگر [illegible] روز [illegible] الاشهاد در
[illegible] مردمان بر صدقه [illegible] آواز [illegible]
آهسته دار [illegible] که [illegible] سؤال
کنید [illegible] روزه دار [illegible] غیبت [illegible]
بظلم [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] روزه [illegible] اى پسر جندب تمام خیر [illegible]
[illegible] و خیر و شر [illegible] تمام خیر [illegible]
در بهشت و کل شر [illegible] در آتش دوزخ [illegible] بهشت [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] عقل [illegible] نعمتها [illegible] علم
و حکمت [illegible] دین [illegible] و دنیای [illegible] بر نفس خود

وحق بنده ضایع بود هوای نفس کرد و کفران نعمت می نمود و بخشید خدا از آنچه و بزرگی

نه وضایع بود طاعت که در حضرت حق تعالی بود از طاعت قصد قربت نخواهد در حسن

نظر بود نخود و خلقت او متوقف گشت و در این نعمتها که تمام مرا از آن او بود دل

انعام و معبود مر او چون مراد داد عبد سید نمود و لیکن آن تفضل او بود افزوده

از طاقت لطافت و عبادت تکلیف نشد و آنچه از قیام و رفتن آن عاجز بود

نفقت کثیرت از آنکه اگر خواهم خالق قادر بر نعمت و نیست بود از کم عدم بود

او بود و خلقت نمود بود و بنده او را انواع نعمت متنعم گردانید و هر نعمت بود اگر تمام عمر شکر گزار

نگشته ادای حق شکر نعمتی نتواند که عادت و طاعت الهی تو چنین بود با آنکه نمود و نعم

امر بنمود و بزرگ آن محبت بخشید و خلقان را داد در تمام روز و روز

و اشیاء به رکعت نماز نگذارد و در ادای حقی و زکوة و حج و جهاد و غیره

و برای چنین نفس عفو می گشت و لیکن فوق الطاقه ظاهر سبب حضرت و قادر حق بود

و مواخذه مرکوز ان است بر این موجب قدرت خالق و معلوم ضعف مخلوق پس شده به پایه

عقل و فکر نمود و نیک چنین شده و بر فضلا شایسته بیان کرده است و خدای

طاقت او بود تکلیف جسته و عطا داده حاضر شد که بود و در عمل خود و غیره

آنکه آن معاونت بود و آنچه تکلیف ادراک بود که او بود و طلب استعانت و عون

کرده است و معاونت بنده و بیان از آنچه خداوند کافر گفته اگر تکلیف بود عاجز بود

در آن امر به اتهامات در آنچه در بیان او و بر ورود کار جبار مرحمت شده و تقلید در مواخذه

نفس خود را بود که آن او بود و در شهوات نفس خود و سزاوار بی شرط و کافر و نعمت

و دنیا را ذخیره بود بر آخرت خود برگزیده و ایمان حال متمیز فرموده و بنده خواست نعم

بر وجه منعم را بر مجلس رسیده و عقل جهد و طمع نماز را امور بر آنکه ابلاغ و فروغ و قسم

و وقوع جهد و قیامت قیام کرده و احوال راست خیر خواهد کرد و بر درد کار جبار افزار

حکم و حد به فضیلت و تمام آخر دل ها را بر روز شمار خواهد کرد و در این وقت بر تو

یقین می شود رفت و کرامت باز گشت و حسرت و ندامت بر کدام کس و هر که

پس امروز در این جهان بنماید که فردا بود در حضرت این دار عمل کس یا ابن جندب

قال الله عز و جل في بعض ما أوحى إنّما أقبل الصلوة ممّن تواضع لعظمتي و

كفّ نفسه

كفّ نفسه عن الشهوات من أجلي ويقطع نهاره بذكري ولا يتعظّم على خلقي

ويطعم الجائع ويكسو العاري ويرحم المصاب ويؤوي الغريب فذلك يشرق

نوره مثل الشمس أجعل له في الظلمة نوراً وفي الجهالة حلماً أكلؤه بعزّتي وأستحفظه

ملائكتي يدعوني فألبّيه ويسألني فأعطيه فمثل ذلك العبد عندي كمثل جنّات

الفردوس لا يُسبق أثمارها ولا تتغيّر عن حالها يا ابن جندب الإسلام عريان

فلباسه الحياء وزينته الوفاء ومروّته العمل الصالح وعماده الورع ولكلّ شيء

أساس وأساس الإسلام حبّنا أهل البيت يا ابن جندب إنّ لله تبارك

وتعالى سوراً من نور محفوفاً بالزبرجد والحرير منجّداً بالسندس والديباج يضرب

هذا السور بين أوليائنا وبين أعدائنا فإذا غلى الدماغ وبلغت القلوب الحناجر

ونضجت الأكباد من طول الموقف أُدخل في هذا السور أولياء الله فكانوا في

أمن الله وحرزه لهم فيها ما تشتهي الأنفس وتلذّ الأعين وأعداء الله قد ألجمهم

العرق وقطّعهم الفرق وهم ينظرون إلى ما أعدّ الله لهم فيقولون ما لنا لا

نرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار فينظر إليهم أولياء الله فيضحكون منهم فذلك

قول الله عزّ وجلّ أتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار وقوله فاليوم الذين

آمنوا من الكفّار يضحكون على الأرائك ينظرون فلا يبقى أحد ممّن أعان مؤمناً من

أوليائنا بكلمة إلّا أدخله الله الجنّة بغير حساب خدا عزّ وجلّ دانا بود و جهان

خود بود تا از آن کسی که درین خوف است که تکبر و عظمت و جلال من تواضع نمود و از

نفس خود بود از شهوات باز دارد و روز خود را بیاد من آورد و بر مخلوق من

بزرگی نجوید و گرسنه را سیر کند و برهنه را بپوشاند و بر کسی که مصیبت رسیده رحم کند و غریب

را مأوی دهد پس نور چنین بنده مانند آفتاب روشن است

و نور با او در ظلمت ضلالت نور و در جهل از بردباری قرار دهم و نگاه دارم او را

را فرو گیرم نور علم از آن که او را بیابد عزت خود او بود و ملائکه خود را بر

او دوام خیر بنمایم و چون از کسب ایشان شوق و حضور در حضرت من سئوال کند عطا کنم

مثل چنین بنده در حضرت من مثل جنات فردوس و بوستان بهشت است و همیشه میوه

آن بر جای است و هرگز از آنجا آن اندر تغیر کرده نعمت بر خود سبز ترکیب الهی

و باسی آن حیا دور نیست آن دقه رو مروت آن علم نکو و سوی آن ورع و دربان آن حزن
است و پاسبانش ادب است و ساير آن ايمان است ابر صحت خداوند تبارک و تعالی را با رفق
و دیوار است از نور هم بر جهد و حرير مخوف و لسندی و دو دیوار آن است و خندق است
و این دیوار بود و پایه او ایمان و سایه دستهای ما که فرستند و جز از تو بپرسد و بهول
و در پشت است خیر نفس که بجوشد و دلها بخلق رسد و هرگاه بخنده دار از دل زبان نوقف
کند پس هر که دوستان ضایع بود در این بود در آورد و در جمع حرص خدا را نمی دانند و دل
الهی است اگر بود نفس خدا و جمها بود در آن لذت ها و ایمن بکلام دشمنان
بخوان بود در عشق حق لب و بر سینه که در بیم و خواسته غرق کوچه و باید خدا را از بد
الهی شاید که بزرگان باشند پس از آن که بینند حقیقت سود میخیزد آن برداشته بود
آنچه بود از هزار مرد و هم او از خدا که نه بگذرد و از خود و اقوال ایشان خدا
که و از پیش افراد بیم لا بود بخواه گرفته شده نزد دیوار آن پیر کم شده
هم اين پير سال بخند و نزد قول خدا و بخواهد پس امر و زائف شده ایمان او بخدا از خدا
کفار بخند در حالت که برای گناهان است در نظر ایشان پس هیچکس بخود نرسد تا از آنکه
مردان موفق از دوستان باشند و نگه ابا عن نگه بر نرم آنچه خدا قدر عمل بود بحسب
درایت در او گو و نیز در حدیث معتبر از ابن ابی عمیر از عبد الرحمن بن حجاج از
حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت با اصحاب خود
فرمود اسْمَعُوا مِنِّي كَلَاماً هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدُّهْمِ الْمُوَقَّفَةِ لَا يَتَكَلَّمُ أَحَدُكُمْ بِمَا لَا
يَعْنِيهِ وَلْيَدَعْ كَثِيراً مِنَ الْكَلَامِ فِيمَا يَعْنِيهِ حَتَّى يَجِدَ لَهُ مَوْضِعاً فَرُبَّ مُتَكَلِّمٍ فِي
غَيْرِ مَوْضِعِهِ جَنَى عَلَى نَفْسِهِ بِكَلَامِهِ وَلَا يُمَارِيَنَّ أَحَدُكُمْ سَفِيهاً وَلَا حَلِيماً فَإِنَّهُ
مَنْ مَارَى حَلِيماً أَقْصَاهُ وَمَنْ مَارَى سَفِيهاً أَرْدَاهُ وَاذْكُرُوا أَخَاكُمْ إِذَا غَابَ
عَنْكُمْ بِأَحْسَنِ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يَذْكُرُوكُمْ بِهِ إِذَا غِبْتُمْ عَنْهُ وَاعْمَلُوا عَمَلَ مَنْ يَعْلَمُ
أَنَّهُ مُجَازًى بِالْإِحْسَانِ مَأْخُوذٌ بِالْإِجْرَامِ یعنی کلامی بشنوید از من که از
بهتر است از اسبهای سیاه که بر راه خدا بسته شده در آن
قدری که لکم نیز در آن هم موقوف و فایده ترتیب مسائل نیز فرا داشته مسائل در
تا ایشان موضوع و نقص را این بخن نگه و جهت لسان بخن کنند در غیر موضع آنکه در ...

آن کلام

سو موعظه الهی

آن کلام بر جان خود خایف شود که در دریا است و باید هیچکس از شما با مرد سفیه و حلیم
بحث و گفتگو نکند زیرا که اگر با مرد حلیم و مرد با او مجادلت نماید او را از خود دور گرداند
و اگر با سفیه بحث نماید او را هلاک گرداند و جمعی از برادران دینی را که از شما غایب شوند
بهتر یاد کنید چنانچه دوست دارید که چون شما از ایشان غایب باشید ایشان شما را به نیکی یاد
کنند و عمل کنید مانند عمل کسی که بداند که جزای خوب خواهد
داد بر نیکی و عقوبت خواهد کرد بر گناه و در بیان ذکر و دعا و سایر اذکار
بر اینکه نزد جمعی خدا معزز و نه عقوبت او باشد و نیز در کافی و غیره
از حفص بن غیاث منقول است که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود إِنْ قَدَرْتُمْ
أَنْ لَا تُعْرَفُوا فَافْعَلُوا وَمَا عَلَيْكَ أَنْ لَمْ يُثْنِ النَّاسُ عَلَيْكَ وَمَا عَلَيْكَ
أَنْ تَكُونَ مَذْمُوماً عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ مَحْمُوداً عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ أَمِيرَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ رَجُلٍ يَزْدَادُ
فِيهَا كُلَّ يَوْمٍ إِحْسَاناً وَرَجُلٍ يَتَدَارَكُ سَيِّئَتَهُ بِالتَّوْبَةِ وَأَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ وَاللَّهِ
أَنْ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ عَمَلاً إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ أَلَا وَمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا أَوْ رَجَا الثَّوَابَ بِنَا وَرَضِيَ بِقُوتِهِ نِصْفِ مُدٍّ كُلَّ
يَوْمٍ وَمَا سَتَرَ عَوْرَتَهُ وَمَا أَكَنَّ رَأْسَهُ وَهُمْ وَاللَّهِ فِي ذَلِكَ خَائِفُونَ وَجِلُونَ
وَدُّوا أَنَّهُ حَظُّهُمْ مِنَ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا
وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ مَا الَّذِي أَتَوْا بِهِ أَتَوْا وَاللَّهِ بِالطَّاعَةِ مَعَ الْمَحَبَّةِ وَالْوَلَايَةِ وَهُمْ فِي ذَلِكَ
خَائِفُونَ أَلَّا يُقْبَلَ مِنْهُمْ وَلَيْسَ وَاللَّهِ خَوْفُهُمْ خَوْفَ شَكٍّ فِيمَا هُمْ فِيهِ مِنْ إِصَابَةِ الدِّينِ
وَلَكِنَّهُمْ خَافُوا أَنْ يَكُونُوا مُقَصِّرِينَ فِي مَحَبَّتِنَا وَطَاعَتِنَا ثُمَّ قَالَ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى أَنْ لَا
تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ وَلَا تَكْذِبَ وَلَا تَحْسُدَ
وَلَا تُرَائِيَ وَلَا تَتَصَنَّعَ وَلَا تُدَاهِنَ ثُمَّ قَالَ نِعْمَ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ يَكُفُّ فِيهِ بَصَرَهُ
وَلِسَانَهُ وَنَفْسَهُ وَفَرْجَهُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ نِعْمَةَ اللَّهِ بِقَلْبِهِ اسْتَوْجَبَ الْمَزِيدَ مِنَ
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يُظْهِرَ شُكْرَهَا عَلَى لِسَانِهِ وَمَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى
الْآخَرِ فَضْلاً فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّمَا يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلاً
بِالْعَافِيَةِ إِذَا رَآهُ مُرْتَكِباً لِلْمَعَاصِي فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ

في نصيحة عليه السلام

خيرٌ له مما أتى وأنت موقوف محاسب أما لكونك في قصة سحرة موسى عليه السلام ثم قال كم
من مغرور بما قد أنعم الله عليه وكم من مستدرج بستر الله عليه وكم من مفتون
بثناء الناس عليه ثم قال إني لأرجو النجاة لمن عرف حقنا من هذه الأمة إلا
لأحد ثلاثة صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن ثم تلا
قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ثم قال يا حفص الحب أفضل من
الخوف ثم قال والله ما أحب الله من أحب الدنيا ووالى غيرنا ومن عرف حقنا
وأحبنا فقد أحب الله تبارك وتعالى فبكى رجل فقال أتبكي لو أن أهل السماوات
والأرض كلهم اجتمعوا يتضرعون إلى الله عز وجل أن ينجيك من النار ويدخلك
الجنة لم يشفعوا فيك ثم قال يا حفص كن ذنباً ولا تكن رأساً يا حفص قال
رسول الله صلى الله عليه وآله من خاف الله كلّ لسانه ثم قال بينا موسى بن
عمران يعظ أصحابه إذ قام رجل فشق قميصه فأوحى الله عز وجل إليه يا
موسى لا تشق قميصك ولكن اشرح لي قلبك ثم قال مر موسى بن عمران
عليه السلام برجل من أصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وهو ساجد على
حاله فقال له موسى عليه السلام لو كانت حاجتك بيدي لقضيتها لك فأوحى
عز وجل إليه يا موسى لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبلته حتى يتحول عما أكره
إلى ما أحب اگر بتوانید تمام مردمان را شناخته باشید چنان که فرصت سادات
روزگار عالم موجب غفلت از نیوان و خسران ابدی مباحات و تو هیچ یک نرسد
از اینکه مردمان نشناخته گردند و اگر در حضرت احدیت محموده بگنجی زیارت میسر از ایشان
مردمان نشته هم موم بودند با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیعت نمودند خبر برده شد که خاطر باب
و صنف مردم یکی آنکه در هر روز چندان برجانی بتواند یکی آنکه در تدارک احدی اشتر بود
بتوبت نیز دیگر از هر داد توبت خالص نکند با خدا اگر حسان نرسید بنده اگر دیگری
از تو جدا نکند خدا عز و جل هیچ عملی را از دیگری نپذیرد مگر با ولایت اهل بیت
نیک بدیده هر کس حق ما را بشناسد امید نجات و ثواب داشته باشد و در هر روز بداند
قوت روزی هم به نیم بیانه و در بالای خدا از سر عوت خود در منزل بماند تا آن را ابر
خوشنود باشد و مع ذلک بگوید خدایا الهی فاقه و تنگی بر شب رسید انم وعظ و دنیا

از دنیا بیان شد و خدای تعالی در این آیه ترغیب و نیکویی ایشان توصیف نمود و نگهبان ما مرا آنانکه
اگر او در دنیا و دلها ترک کسی محبت آنکه بود ادعا نمود که خدای تعالی عز و جل خدا را بود محبت
و دوستی او در دنیا و الهی این حق خالف هستند از ایشان نپذیرفته نشود نمود که با خدای
خوف الهی بسبب آن نیست و در دنیا خوشنود شده اند لکن ترک کرد آن هستند در
محبت و طاعت ما متصرف شدند پس از آن فرمود اگر بتوانند از ایشان بر فرق نور چنان که هر دو
وجه هست در حال خروج از منزل خوف غیبت نکرد و در دفع نکوید و حد نور ز دیگر ربا
نگذارد و بعبود ضایع نکرد و این نفس پس از آن فرمود خوب سوی اهل بیت مرا سلم بر اول
چه در ایشان خوشنود و نفس و فرج خود را از اقوال و حال ایشان زیاد بود هر یک هم
کسی از صمیم قلب بر نعمای آل عارف شد پس از آنکه شکر آن نعمت بود ما بگذرد ازم
مستوجب مزید نعمت میشود از حضرت احدیت هر کس چنان دائره اولو بر کثرت فضل
و فرد خیر است این چنین نقل در زمان مستکبرین شده حضرت عرض کرد فرمود از محبت
در عاقبت او بود بر مقام سوء و نیکی از شیء خوب را برد افضل سیئات و معاصی است
امهات شاید همان مردم عاصی بوده خدای را مرزد و تو بود در موقف حساب باز دارد او یا
در قصه ساحران عصر موسی علیه السلام بود خوانده باشی پس از آن فرمود بسیار مردم هستند
که آنچه نعمت خدای بایشان عطا فرموده مغرور هستند و بسیار کسی که ایشان بوده علیم و گوش
خداوند بر ایشان مستور سوء ایشان از جمله مستدرجین باشند و چه بسیار مردم هستند که
ثنا را زبان مردمان بر ایشان فتنه میکردند آنگاه فرمود بجواهر که خدا سوء است میداند
پس تا محبت مودت ما را تمام امید نجات بود است دارد آنگاه فرمود ای حفص محبت دوستی
از خوف و ترس افضل است پس از آن فرمود که خدای هر کسی دنیا را دوست دارد
و غیر از ما دوست دارد خدای را دوست نمیدارد و هر کسی حق ما را بشناسد و دوست
ما دارد البته خدای تبارک و تعالی را دوست داشته است در این حال مردی از حضار بگریست
فرمود گریه کن اگر تمامت اهل آسمانها و زمین فراهم شده و در حضرت یزدان
عز و جل تضرع کنند که تو را از آتش نجات دهد و در بهشت نزول بخشد شفاعت
ایشان در حق تو پذیرفته نشود اگر خدای تعالی اینها را شفاعت بر غیر آن شود
بسود آنگاه فرمود ای حفص دنباله باش و سر مباش ای حفص رسول خدای صلی الله

عبدالله گر فرمود هر کس از فضای تر سد با غنیمت از آنکه بنا به او کلیم الله که مجرا از آن فرمود در نماز کردی
عمران اصحاب خود را موعظت میفرمود در برخاست و پیراهن بر تن بدرید خداوند عز و جل
بسوی موسی وحی فرستاد ای موسی بگو او را که از برای من دل خود را بشکاف و پیراهن را مشکاف نشراح ده
آنگاه فرمود موسی علیه السلام برد در راز اصحاب خود گذشت و داد در مجلس که بود
وحی بموسی علیه السلام صاحب خود بگذشت و باز گشت نزد همان کلمات که بیرون آمد
بسوی موسی علیه السلام پس او فرمود اگر حاجت تو داشتی بسوی او نمیرسید و تمام خدا را به نور
وحی فرستاد ای موسی اگر این مرد هزار نماز کند و اگر گوشت از او در حال قطع شود
کند او را قبول نمیکنم تا آنکه از آنچه مکروه داشت به آنچه محبوب است بشود
و دیگر در حدیث بکار الاخلاق از عمرو بن سعید بن هلال روایت است که گفت در حضرت
ابی جعفر علیه السلام عرض کردم که من در هر چند ملاقات تو میسر نمیشود مرا نصیحتی
نما و وصیتی فرما پس آنحضرت فرمود اوصیک بتقوی الله والورع
والاجتهاد وایاک ان تطمع الی من فوقک وکفی بما قال الله عز وجل لرسوله
ولا تعجبک اموالهم ولا اولادهم وقال لا تمدن عینیک الی ما متعنا
به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا فان خفت شیئا من ذلک فاذکر
عیش رسول الله صلی الله علیه وآله فانما کان قوته من الشعیر وحلواه
من التمر ووقوده من السعف اذا وجده واذا اصبت بمصیبة فی نفسک
او مالک او ولدک فاذکر مصابک برسول الله صلی الله علیه وآله
فان الخلائق لم یصابوا بمثله قط یعنی وصیت میکنم ترا بتقوی و پرهیزکاری در حضرت
پروردگار و جهد در دین خدا و عبادت و پرهیز از آنکه طمع در آنچه
برتر از تو است بسته گردانی در آنچه خدای تعالی بپیغمبر خود گفت که اموال و
اولاد ایشان ترا خوش نیاید و چشم خود را مدوز به آنچه متع دنیا که ایشان را داده ایم
و اگر چیزی از اینها در خاطر تو آید حال رسول خدا را یاد کن
که قوت او از نان جو بود و حلوای او از خرما و هیزم او از شاخ خرما
چون میسر میشد و اگر مصیبتی در مال یا فرزند یا نفس بتو رسد مصیبت
رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد آور که هرگز خلایق به مثل آن مصیبت
نرسیده اند

از شیوه

از شیوه بود که فرزندان خانه خدا است موقت در حقیقت اهل بیت قرابت نبی
دعا شد در این مصیبت از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان وارد شد
که حیات از دست ایشان رفت و هرگز مانند آن مصیبت در دنیا نرسیده و آخر ایشان
بود که بتدریج از وجود شریف آن بزرگوار خاتم الانبیاء و نور فروزان هدایت
برکت و رحمت و تربیت داشتند ظاهر و باطن
و قوت دین و رواج احکام متین و خلق زمین در آن زمان از چشمه های خورشید
منور بود و خورشید در بعثت او نور نبوت تابیده و شب تیره روزگار
چراغ هدایت افروخته و برور نهاده و بعض دیگر نبوت او آخر نبوت
و علوم حقیقیه و معالم دینیه و حکم الهیه و اخبار غیبیه و آثار صادقه عینیه
و هر روز و هر ساعت از اخبار آسمانی و احکام ربانی مطلع میشدند ملائکه
آسمان مهمان ایشان بودند و از اخلاق حسنه و اوصاف حمیده و شیم پسندیده و الطاف شریفه
و کمالات و صفات آن حضرت بهره ها میبردند و چون آن حضرت
رحلت فرمود همه این برکات از دست رفت و اگر چه خلیفه و وصی آن حضرت نیز با آن
حضرت نور و برکت و وارث علم و اخلاق آن حضرت بود لکن جمعی از منافقان و
اهل فتنه و کفر باطن خود را اظهار کردند و احکام دین را پنهان کردند و کلمه نفاق و خلاف
در میان امت افکندند و کار بجائی رسید که جاهلان بر منبر رسول خدا نشستند و مردمان بوادی
ضلالت و غوایت افتادند و چراغ هدایت دین خاموش شد و اوصیای رسول خدا در دست
ظالمان و غاصبان ائمه جور و سلاطین جابر مقهور و ذریه آن حضرت مغلوب
و در راه هلاکت رسیدند و حق را از ایشان گرفتند خدا گواه است که خلافت
نشستند و هر چه خواستند کردند و این مصیبت عظمی است که بزرگان آنرا مصیبت
عظمی و مصیبت کبری دانسته اند و لهذا مصیبتی عظیم و رزیت کبری است
علی نبینا و آله صلوات الله علیه و آله و سلم تسلیما کثیرا و دیگر در کتاب مذکور روایت است
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اوصیک بست خصال تبلغهن شیعتی
قلت وما هن یا سیدی قال اداء الامانة الی من ائتمنک وان ترضی
لاخیک ما ترضی لنفسک واعلم ان للامور اواخر فاحذر العواقب

تلخ شود بر تو عیش [illegible] لَكَ عَلَى حَذَرٍ وَإِيَّاكَ وَمُرْتَقًى جَلَلٍ سَهْلٍ إِذَا كَانَ الْمُنْحَدَرُ
وَعْرًا وَلَا تَعِدَنَّ أَخَاكَ وَعْدًا لَيْسَ فِي يَدِكَ وَفَاؤُهُ [illegible] خوی و خصلت
وصیت میکنم ترا [illegible] عظیم [illegible] و هو
هر کسی ترا امین شمارد [illegible]
[illegible] آخر [illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منقول است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود أَتَدْرِي
مَنِ الشَّحِيحُ فَقُلْتُ هُوَ الْبَخِيلُ فَقَالَ الشُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبَخِيلَ يَبْخَلُ
بِمَا فِي يَدِهِ وَالشَّحِيحَ يَشُحُّ عَلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَعَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى
لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَالْحَرَامِ وَلَا يَشْبَعُ
وَلَا يَنْتَفِعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ وَقَالَ إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ كَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ وَ
أَنْفَقَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ یعنی آیا میدانی کدام کس است شحیح [illegible]
[illegible] فرمود شح [illegible]
در دولت مردم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در نهان

نصیحت

[illegible]
این کتاب مسطور است [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود کَأَنَّكَ إِذَا اسْتَقْصَيْتَ حَقَّكَ لَمْ تُسِئْ أَرَأَيْتَ مَا حَكَى اللَّهُ
عَنْ قَوْمٍ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ أَخَافُوا أَنْ يَجُورَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَا وَلَكِنْ خَافُوا الِاسْتِقْصَاءَ
فَسَمَّاهُ اللَّهُ سُوءَ الْحِسَابِ فَمَنِ اسْتَقْصَى فَقَدْ أَسَاءَ [illegible] استقصاء
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود إِذَا نَزَلَتْ بِكَ نَازِلَةٌ فَلَا تَشْكُهَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ
وَلَكِنِ اذْكُرْهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تُعْدَمَ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ إِمَّا كِفَايَةً
وَإِمَّا مَعُونَةً بِجَاهٍ أَوْ دَعْوَةً مُسْتَجَابَةً أَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و در کتاب [illegible] مسطور است [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] فرمود
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيَّرَ أَقْوَامًا فِي الْقُرْآنِ بِالْإِذَاعَةِ [illegible]
قرآن مجید [illegible]
[illegible] وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِي عَلَيْنَا [illegible] رَحِمَ اللَّهُ [illegible]

نصیحت [illegible]

نصیحت [illegible]

نصیحت [illegible]

علينا فدفنه تحت قدميه والله إني لأعلم بشراركم من البيطار بالدواب شراركم
الذين لا يقرؤون القرآن إلا هجراً ولا يأتون الصلوة إلا دبراً ولا يحفظون
ألسنتهم اعلم أن الحسن بن علي عليهما السلام لما طعن واختلف الناس عليه سلّم
الأمر لمعاوية فسلّمت عليه الشيعة يا مذلّ المؤمنين فقال ما أنا بمذلّ المؤمنين
ولكني معزّ المؤمنين إني لما رأيتكم ليس بكم عليهم قوة سلّمت الأمر لأبقى
أنا وأنتم بين أظهرهم كما عاب العالم السفينة لتبقى لأصحابها وكذلك نفسي
لنبقى بينهم بدانكه بدترين شما ... كه نخوانند قرآن را مگر ...
... از علوم ... و ... نمازرا بجا نیاورند مگر ...
... بدانکه ...
از طریق نزول وحی ... و نماز ... وقت ... و زبان خود را نگاه ندارند ...
... حضرت حسن بن علی علیهما السلام طعنه ... و مردمان در ... خلاف
امر خلافت و امارت را بمعاویه تسلیم کرد جمعی شیعه در سلام گفتن با آن حضرت ...
با آن حضرت یا مذلّ المؤمنین گفتند ... من ذلیل کننده مؤمنان نیستم بلکه عزت دهنده مؤمنانم
... را ... موافقت ... بمعاویه ... مردم ... تسلیم کردم ... حضرت خضر علیه السلام کشتی را معیوب
... کشتی ... سالم ...
يا ابن النعمان إني لأحدث الرجل منكم بحديث فيتحدث به عني
فأستحل بذلك لعنته والبراءة منه فإن أبي كان يقول وأي شيء أقرّ
للعين من التقية إن التقية جنة المؤمن ولولا التقية ما عبد الله وقال
الله عز وجل لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين ومن
يفعل ذلك فليس من الله في شيء إلا أن تتقوا منهم تقاة يا ابن النعمان
إياك والمراء فإنه يحبط عملك وإياك والجدال فإنه يوبقك وإياك وكثرة
الخصومات فإنها تبعدك من الله ثم قال إن من كان قبلكم كانوا يتعلمون
الصمت وأنتم تتعلمون الكلام كان أحدهم إذا أراد التعبد يتعلم

الصمت

الصمت قبل ذلك بعشر سنين فإن كان يحسنه ويصبر عليه تعبّد وإلا قال ما
أنا لما أروم بأهل إنما ينجو من أطال الصمت عن الفحشاء وصبر في دولة الباطل
على الأذى أولئك النجباء الأصفياء الأولياء حقاً وهم المؤمنون إن
أبغضكم إليّ المتراسّون المشاؤون بالنمائم الحسدة لإخوانهم ليسوا مني ولا
أنا منهم إنما أوليائي الذين سلّموا لأمرنا واتبعوا آثارنا واقتدوا بنا
في كل أمورنا ثم قال والله لو قدّم أحدكم ملء الأرض ذهباً على الله
ثم حسد مؤمناً لكان ذلك الذهب مما يكوى به في النار يا ابن النعمان
إن المذيع ليس كقاتلنا بسيفه بل هو أعظم وزراً بل هو أعظم وزراً بل
هو أعظم وزراً يا ابن النعمان إنه من روى علينا حديثاً فهو ممن قتلنا
عمداً ولم يقتلنا خطأ ای پسر نعمان ... ۱ آنکه ... حدیث ... سلام ...
... بخدا ... و بسبب این گفتار ... گفت ...
... از تقیه ... بود ...
تقیه ... است اگر تقیه در کار ... و در ... عز و جل ...
مؤمنان کافران را ... از مؤمنان و ... کفار ...
حضرت ... تقیه کنند ...
... از حق ... قول ...
... حضرت ... بسیار ... بود ...
حضرت ... بسکوت مشغول ...
... کلام ... سکوت ... ده سال ...
از آن ... سکوت ... سکوت ...
و ... نیست ... از فحش ...
... بر اذیت و آزار ... بحقیقت نجباء
اصفیا و اولیا باشند ... مبغوض ترین ...
... مردمان ... برادران ... حسد ...
... از ... نیستم ... تسلیم ...

بآثارها نشانه است که برخیزد در تمامت امورها با قیدها که پس از آن ظهور شود که خوار اگر کاران
بیک جان زر سرخ در حضرت عنوان درآید پس از آن یک تن موی حضرت بود زر دانی
جمله زر و ذهب از جمله شاید در آن درآمد معذب لکن ای پسر نعمان لشکر ازار
فاش نبود و تو هر کس بازگیرد مانند کشنده ما از شر خویشتن جمله از حیثیت و زر و کله
از آن تن عظیم تر است و این نخجه بود که رست شو ای پسر نعمان هر گاه صورت بنده
دروا هست کند از جمله کنند بسیار مجرا ما راست است و خطا را نخسته است یا ابن
النعمان اذا كانت دولة الظلم فامش واستقبل من تتقيه بالتحية فان المتعرض
للدولة قاتل نفسه وموبقها ان الله يقول ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة يا ابن
النعمان انا اهل بيت لا يزال الشيطان يدخل فينا من ليس منا ولا من اهل
ديننا فاذا رفعه ونظر اليه الناس امره الشيطان فيكذب علينا وكلما ذهب
واحد جاء آخر يا ابن النعمان من سئل عن علم فقال لا ادري فقد ناصف
العلم والمؤمن يحقد في مجلسه فاذا قام ذهب عنه الحقد يا ابن النعمان ان العالم
لا يقدر ان يخبرك بكل ما يعلم لانه سر الله الذي اسره الى جبرئيل واسره
جبرئيل الى محمد واسره محمد الى علي واسره علي الى الحسن واسره الحسن
الى الحسين واسره الحسين الى علي واسره علي الى محمد واسره محمد الى من
اسره فلا تعجلوا فوالله لقد قرب هذا الامر ثلاث مرات فاذعتموه فاخره
الله والله ما لكم سر الا وعدوكم اعلم به منكم يا ابن النعمان ابق على
نفسك فقد عصيتني لا تذع سري فان المغيرة بن سعيد كذب على ابي
واذاع سره فاذاقه الله حر الحديد وان ابا الخطاب كذب علي واذاع
سري فاذاقه الله حر الحديد ومن كتم امرنا زينه الله به في الدنيا والآخرة
واعطاه حظه ووقاه حر الحديد وضيق المحابس ان بني اسرائيل قحطوا حتى
هلكت المواشي والنسل فدعا الله موسى بن عمران فقال يا موسى انهم
اظهروا الزنا والربا وعمروا الكنائس واضاعوا الزكاة فقال الهي تحنن
برحمتك عليهم فانهم لا يعقلون فاوحى الله اليه اني مرسل قطر السماء
ومختبرهم بعد اربعين يوما فاذاعوا ذلك وافشوه فحبس عنهم القطر اربعين

سنة وانتم

سنة وانتم قد قرب امركم فاذعتموه في مجالسكم ای پسر نعمان هرگاه دولت ظلم و ایام
سلطنت ظلمه و ظالم در رسید آید بهر کسی که از وی بترسی و تقیه باید کرد و از او بتحیت برخوردی
از جهت آنکه هر کسی متعرض دولت شود قاتل نفس خویش و تباه کننده جان خود است بدرستی که خدای
تعالی میفرماید بدستهای خود خویشتن را بهلاکت میفکنید ای پسر نعمان ما اهل بیتیم که همیشه
شیطان داخل میکند در میان ما کسی را که از ما و از اهل دین ما نیست چون شیطان او را بلند
و در نظر مردمان جلوه داد او را امر و وسوسه میکند که بر ما دروغ بندد و هر وقت
یکنفر از اینگونه مردم هلاک شد از میانه بدر رفت دیگری بجای آن می‌آید ای پسر نعمان از هر کسی از علم
چیزی پرسند و او گوید نمیدانم همانا علم را منصفانه داده است و مردم مؤمن اگر در مجلس
خود حقد بورزند چون برخیزد حقد از دل بیرون رود و بدل اندر نمی‌ماند ای پسر نعمان هرگز
عالم دانشمند را آن قدرت نیست که تو را بهرچه میداند خبر دهد چه آن علم سری است از خدای
تعالی بسوی جبرئیل و جبرئیل بمحمد صلی الله علیه وآله و محمد صلوات الله علیه بعلی و علی بسوی
حسن و حسن ببرادرش حسین و حسین بپسرش علی بن الحسین و علی بپسرش محمد باقر و محمد
صلوات الله علیهم اجمعین بسوی آنکسی که ... یعنی جعفر بن محمد علیهما السلام سپرده
بازنمانده است پس شتاب مکنید بخدای سوگند که سه بار این امر نزدیک شده بود و شما
پس شما فاش کردید آنرا پس تأخیر افکند خداوند و بخدای سوگند که هیچ رازی
برای شما نیست مگر اینکه دشمن شما از شما بآن اعلم است ای پسر نعمان بر جان خود
ابقا کن همانا با من عصیان ورزیدی سر مرا فاش مکن همانا مغیرة بن سعید بر پدرم
دروغ بست و راز پدرم را پراکنده ساخت خداوند حرارت آهن را بدو چشانید و ابو
الخطاب بر من دروغ بست و راز مرا آشکار نمود و خداوند او را گرمی آهن چشانید
و هر کسی امر ما را پوشیده و مکتوم دارد خداوند او را در دنیا و آخرت بآن زینت
بخشد و حظ و بهره او را بدو عطا کند و او را از گرمی آهن و تنگی زندانها نگاه
بدارد بدرستی که بنی اسرائیل بقحط و غلا دچار شدند و مواشی و نسل آن تباه
گشت حضرت موسی در درگاه خداوند عز وجل لب بدعا برگشود خطاب رسید ایشان
جماعت زنا و ربا را آشکار و دیر و کنایس را آباد کردند و زکوة را ضایع گذاشتند
عرض کرد پروردگارا بر ایشان بخشایش فرمای ایشان تعقل نمیکنند وحی رسید

بخشش هر چه نیز نه خداوند بود و خود فراهم آمده پیشتر از اهل روزگار بر ایشان بدان بنوشتم
و آنچه اخبار و آثار نیز در این باب آن خبر بود پراکنده و فاش گفته لاجرم هر چه
ایران از آنچه باز ماند و کار را تا تو تحریر شده بود بین در مجالس نیز پراکنده چند تعلیم
چنانکه در ذیل احوال زید شهید علیه الرحمة و خطاب حضرت باقر علیه السلام با او مسطور شد و
این مضمون همه در این بوده است و خداوند بر آن دولت نه تنها مقدر و مؤثر
... ظاهر و زمانی با پایان هر کسی که آن دولت منقرض شد بهلاکت برسید
چنانکه هر دولت برانگیخته و هنگام بنوبت منقرض و بانجام رسیده چون زید شهید و
او هر کس با آنچه در عرصه هلاکت بسیار گشت چه خداوند را نظر حکیم بنظر
و علوم سابقه در هر امر شاید و تقادیر و مقدرات بر تو مقدر نیست است اگر
... دولت ... تا بقدر موعد در ارکان آن خداوند جمله
بجا با و ... در اراده و ... قدرت باشد یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
و بر این از هیچ ... و هیچ اندیشه ... حکیم است و عالم بمصالح عباد است
... اراده ... با ... و ... و قطره ... باید و ... دید ... باید
... و ... قطع ... و ... شده ... شده و کوهی
... و ... از ... با ... نیز ... و ... اندرون از ... و فرشته
... و ... و ... بنوازد از این جهت ... علما و
اولیاء ... دائمه علیهم السلام با سلاطین و امراء ... شده ... بر بقیه
... بر ... داشته ... در ... و آئین ایزدی بر نحو اتم ... احکام
شریع و ... بلوا ... دولت ... در تقویت دین و ترویج احکام
شریعت ... از ... علم الهی بود از ... بر ... و ... شده
و ... آن ... و ... بحسب ... و مصلحت آن زمان
اگر ... از ... باید بر ... از ... و اطلاع ... آن
و موانع ... تا ... آنچه بموجب مصالح ... خداوند تعالی
و ... علم ... که ... در صورت ظاهر و ... تکلیف ...
... علت ... امام علیه السلام در حفظ ... از فضول کلام ... نصیحت

و بالجمله میفرماید

و ... مرور ... و ... مشتاق ... و ... کار ... میکردند
و ... اهل ... و ... بود ... در ... بود از ... دارای
... چنانکه ... حضرت ... و ... و ...
و ... حضرت ... و ... سید الانام و ... شریعت ... با ...
... و هر کسی ... دیگر ... قرار ... و ... سعید در ... اگر
مخالفت ... در ... آن ... و اطاعت ... و
... در ... حضرت ... لاجرم ... در ...
و ... از ... جرأت و ... در ...
و ... دیگران ... از ... در ... و ...

يا ابا جعفر ما لكم وللناس كفّوا عن الناس ولا تدعوا احداً الى امر الله فوالله
لو انّ اهل السموات والارض اجتمعوا على ان يضلّوا عبداً يريد الله هداه
ما استطاعوا ان يضلّوه كفّوا عن الناس ولا يقل احدكم اخي وعمّي وجاري
فانّ الله عزّ وجلّ اذا اراد بعبد خيراً اطيب روحه فلا يسمع معروفاً الّا عرفه
ولا منكراً الّا انكره ثمّ قذف الله في قلبه كلمة يجمع الله بها امره يا ابن النعمان
ان اردت ان يصفو لك ودّ اخيك فلا تمازحنّه ولا تمارينّه ولا تباهينّه
ولا تشارنّه ولا تطلع صديقك من سرّك الّا على ما لو اطّلع عليه عدوّك
لم يضرّك فانّ الصديق قد يكون عدوّك يوماً يا ابن النعمان لا يكون العبد
مؤمناً حتّى يكون فيه ثلاث سنن سنّة من الله وسنّة من رسوله وسنّة
من الامام فامّا السنّة من الله جلّ وعزّ فهو ان يكون كتوماً للاسرار
يقول الله جلّ ذكره عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً وامّا التي من رسول
الله صلّى الله عليه وآله فهو ان يداري الناس ويعاملهم بالاخلاق الحنيفيّة
وامّا التي من الامام فالصبر في البأساء والضرّاء حتّى يأتيه الله بالفرج يا ابن النعمان
ليست البلاغة بحدّة اللسان ولا بكثرة الهذيان ولكنّها اصابة المعنى وقصد الحجّة
يا ابن النعمان من قعد الى سابّ اولياء الله فقد عصى الله ومن كظم غيظاً فينا
لا يقدر على امضائه كان معنا في السنام الاعلى ومن استفتح نهاره باذاعة سرّنا

سلط الله علیه حر الحدید وضیق المحابس یا ابن النعمان لا تطلب العلم لثلاث لترائی به ولا
لتباهی به ولا لتماری ولا تدعه لثلث رغبة فی الجهل وزهادة فی العلم واستحیاء
من الناس والعلم المصون کالسراج المطبق علیه یا ابن النعمان ان الله جل و
عز اذا اراد بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء فجال القلب بطلب الحق ثم
هو الی امرکم اسرع من الطیر الی وکره یا ابن النعمان ان حبنا اهل البیت
ینزل من السماء من خزائن تحت العرش کخزائن الذهب والفضة لا ینزله الا بقدر
ولا یعطیه الا خیر الخلق وان له غمامة کغمامة القطر فاذا اراد الله ان
یخص به من احب من خلقه اذن لتلک الغمامة فتهطلت کما تهطل السحاب
فتصیب الجنین فی بطن امه ای ابو جعفر اسلوب بردبار مکار است از مردمان دست
باز دار و چشم بر گیر و یکی بود بر خدا اینست ولایت ما نخواهند بو کند بخداوند اکرام
اکثر نهاد در زمین بحبه فهم نشد و اجماع بوزن بر آنکه بنده سوی خدا راه سی بود است
لکه که استطاعت یا بند از مردم باز بایستند و بعکس آن آنکه بود در وهم باز کرد
فیه یقین از هیچ لطف و هیچ هیبت نیابت شنیده و هی لطف بگوشند از دنبال این مردم نافع
خالف بوید و دلبند برادر وهم و در هیچ جای بود و باشند و هم جای نخواهد رواز
را نهاده جمیل بر نماید بهانه خداوند علی و عز فرمود در حق بنده الفقر خیر نفیه روان او بود
و ...حق و طیب لکولانه و فرمود با آن او را کنفت هیچ موروثی نشود مگر آنکه آن اشنانی
و هیچ منکر بکوچ و چشم تیار و دلشاد مگر آنکه انصار نیز بس از آن خداوند در قلبش
کلمه حکمت را اراده بود آن جمع لکولانه ای پسر نعمان اگر ظاهر سخن بر اوست بتو صادق بود به
مزاج مردان و خصومت و نزاع مورز و با او مباحثه مکن و بدو مشاورت منما و از اسرار خود
جز آن سر را اگر دشمنت بران مطلع شود زیانی بتو نرساند مدعت خود مطلع مکن چه بسا
تو را فرو بود روزی با تو دشمن شود ای پسر نعمان بنده مومن نخواهد شد تا آنکه سه سنت در وی
موجود شود سنتی از خدا و سنتی از رسول خدا و سنتی از امام اما آن سنت که از خداوند جل
و عز است اینست که حافظ و نگاهبان اسرار و پوشنده راز بود خدای جل ذکره بفرموده
عالم الغیب است و هیچکس بر غیب او دست نیابد و آگاه نگردد مگر کسی را که خداوند پسندیده باشد
و غیب خود مطلع کند و لکن رسولان را از غیب خود مطلع گرداند و اما آن سنت که از رسول خدا صلی الله

عیوا کرمست اینست که با مردمان بخوبی و ملایمت و مدارا رفتار کند و با خلق حسن و
خلق پسندیده معاملت ورزد و اما آن سنت که از امام علیه السلام است سختی بر صبر و پایان
و سختی نادانانست که مردی خداوند که اینچنین سنت باشد ای پسر نعمان عزیز بالغه نزد ترقی است
نمازان دکثرت خیزیان نیست بلکه اصابت عز و عقد ...بسیار است ای پسر نعمان هر کس که به
دوستان خدا را دوست دارد و ...نیکی نشینید بغضای شان در اینده است و هر کس که در راه خدا غضب کند
قرو شود و قادر بر خصال آن نیکی بآن در مرتبت و مقام اعلی یکی از ایشان هر کس صباح روز
خود را بر آنکه من بکار اندر اقتصاد کند خداوند ...بگرداند عمر و مدتی زندان گرفتار
شد ای پسر نعمان برای سه امر در طلب علم باک نخست آنکه خود نمائی نمود با مردمان عالم
و دوم بخاطر آنکه به بزرگی علم بر مردمان میاهات کند و سیم آنکه با کسان مجادله و جدل
و پس هیچ از طلب علم نصرف نکند نخست بواسطه میل و رغبت در جهل دوم سبب
زهادت و عدم میل بعلم سیم بواسطه حیا و شرم از مردمان و علم مصون و محفوظ
بی مانند چراغیست در پوشش که آن نامه مشند و فروغ از علم و نخیزد دیکر مردان
مپا را ناید و کرنه چراغ غرش است در پوشش پنهانی از نور آن فائده برد ای پسر نعمان
هر وقت خداوند جل و عز اراده خیر در باره بنده کند نقطه سفید در قلب او میندازد
پس قلب در طلب حق جولان میکند پس از آن با سرعتی بسیار بسوی آن امر ولایت و اقامه
و محبت اهل بیت مبادرت میکند از مرغ با آشیانه خود شتابان میگردد بسوی آن
گفت ای پسر نعمان بدرستیکه از آسمان برای دوستی ما اهل بیت خزینه‌ها زیر عرش مثل خزانه
زر و سیم فرو میآید و جز باندازه فرو نیاید و جز بهترین خلق را عطا نگردد و برای آن
ابر و غمامیست مانند غمامه باران و چون خداوند اراده فرماید هر کس از مخلوق خود
را دوست میدارد بآن خصوصیت بدهد این غمامه را رخصت دهد فرو بارد و بر ویش ببارد
که حنانکه ابر باران میبارد با او بی کودکی در شکم مادرش باشد و میرسد و این کلام
شاید اشاره باین باشد که السعید سعید فی بطن امه دیگر در مقدم هم کتاب سطوری
در تفصیل این حرکت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام رسیده حسب حسب فهو مال
عرضی کم کرم حسبه فهو تقوی است و این اشاره بآیه شریفه است ان اکرمکم عندالله
اتقیکم عرضی کم بعود و بزرگی حسب فهو کانه و ...است و مجد آثار ایشت

کلمه بفقهم

خاتم طی کیف ساد قومه وما کان باجودهم موضعا رحمت بر تو باد ای عزیز
گرد حاتم طائی مکو نه بسبب جود کلاه بر قوم و عشرت خود بزرگ و فائز و انبوه و حال
آنکه از حقیقت موضع و مقام بر جای برد بجو نبود از فرد دعوات و کرامت
بجمع هر گدائی هر ده ما و عوض بی به زود بجود دیگر در معقد هم کار الانوار از فضیلت
چنان مطلوب است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام عطفی کلم بود وصیت بفارس قال اوصیک
بتقوی الله وصدق الحدیث واداء الامانة وحسن الصحابة لمن صحبک واذا
کان قبل طلوع الشمس وقبل الغروب فعلیک بالدعاء واجتهد ولا تمتنع
من شیء تطلبه من ربک ولا تقول هذا ما لا اعطاه وادع فان الله
یفعل ما یشاء یعنی وصیت میکنم ترا بتقوی الله و صدق و راستی در حدیث گزاردن و بجا آوردن
واداء امانت و نیکو صحبت با مصاحب و پیش از طلوع و قبل از غروب آفتاب بر تو باد بر
حضرت باری دولت ذوالجلال بدعا بکوش و در آن کار بکوش و از طلب هر چیز و هر مطلب
و مطلوب چشم مپوش و از محبوب حقیقی بخواه و چنان مدان که اگر عطا نه کند
بتو هم نمیخواهد و با خود مگو که این چیز بسیار عظیم است چه حضرت قادر هر چه خواهد چنان
کند یعنی اگر آن چیز و طلب آن مطلوب در نظر تو و بینهایت بزرگ است در حضرت
کبریا و خلاق لیس کمثله شیء بزرگ و حقیر و خطیر و کاه و کوه و بحر و نیز دلال
و نقیر یکسان است هر چه بخشد از خزانه کرم کم نگردد و هر چه عطا کند از گنجینه
کامل جلال پایندگی لیکن خزائن السموات والارض کرم حق را نه تناهی نه نقص است بیع
خواهنده از نزد در خوب تقصیر پیشه نیع نقص بر بار داید کرم درگاه او حد تنگ
در توانا و جهانی در نگاه است جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه جلاله قطع آماده
دفتر سلطانه و سعه جهانه دست رحمت و بر گناه فقر اله رحیم است و کریم است و غفور است

پایان نامه موعظه نصایح حضرت صادق
صلوات الله علیه باسفیان ثوری گفته او

از نیز من پارها کلمات حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما خطاب
بسفیان بن عیینه و سفیان ثوری در کتب معتبر وارده چنانچه اکثر آن مسطور گردیده
الکون نیز بارها یکبار است مرقوم در امالی شیخ و جلد یازدهم کتاب الانوار مرقوم است که حضرت

محمد ...

خطبه و وصیت

نصیحت سفیان ثوری

چه گفت سفیان ثوری بحضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام در آمد و فرمود در حضور آن حضرت ایستاده بود
دانستم فرمود یا سفیان انک رجل مطلوب وانا رجل تسرع الی الالسن
فاسئل عما بدا لک ای سفیان تو مرد مطلوب و من کسی که زبانها
مردمان بسوی من شتابان است پس از من هر چه خواهی بپرس گفت یا ابن رسول الله
الی خیرا پس ابو عبد الله فرمود خیرا از تو پرسش تو یا مرد مطلوب قال یا سفیان انی رایت المعروف
لا یتم الا بثلاث تعجیله وستره وتصغیره فانک اذا عجلته هنأته واذا
سترته اتممته واذا صغرته عظم عند من تسدیه الیه یا سفیان اذا انعم
الله علی احد منکم بنعمة فلیحمد الله عز وجل واذا استبطأ الرزق فلیستغفر
الله واذا احزنه امر فلیقل لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا سفیان
ثلاث وایما ثلاث یعنی فرمود ای سفیان معروف و نیکوئی بجای آوردن و احسان
آن و مستور داشتن آن و کوچک شمردن آن بوجهی تو ظاهر در عطا و احسان است و الا ناقص
و نیکو کار آن است که آن بود و پنهان مستور داری و بزرگی آن بود که آن احسان کوچک شمری
اکرام بود تا تمام شود پس وقتی که نعمت بخشید خدا به تو بود که نعمت حق تعالی بر تو
آن احسان بوجه بزرگ است ای سفیان چون خداوند بتو نعمتی انعام کرد پس
حمد خدای عز وجل بجای آور و در رسیدن روزی تأخیر دیدی استغفار
کن و چون امری ترا اندوهگین کند بگو لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ای سفیان سه چیز و سه عنوان است اما چه سه چیز این سه کلمه را تو فهم
کن و نیک بدان چه سه کلمه است و این سه کلمه از جمله سخن و حکمت است
داد و در این مطوی و چیز در کتاب مسطور رقم است که سفیان ثوری گفت که بحضرت
حضرت صادق علیه السلام در آمدم و عرض کردم که مرا وصیتی کن که از تو محفوظ
بدارم فرمود و تحفظ یا سفیان ای سفیان نگاه داشتن در عرض کردم که آری ای پسر رسول
خدا قال لا مروة لکذوب ولا راحة لحسود ولا اخاء لملوک ولا خلة
لمختال ولا سودد لسیئ الخلق پس از آن سکوت فرمود عرض کردم که ای پسر رسول خدا
بر من بیفزا فرمود یا سفیان ثق بالله تکن عارفا وارض بما قسمه لک تکن
غنیا صاحب بمثل ما یصاحبونک به تزدد ایمانا ولا تصاحب الفاجر فیعلمک

موعظه سفیان

من مجوره وتشاور في امرك الذين يخشون الله [illegible] عطی کم
ای پسر بنت رسول [illegible] فرمود یا شفاه من اراد عزا بلا سلطان و
کثرة بلا اخوان وهيبة بلا مال فلينتقل من ذل معاصي الله الى عز طاعته پس
[illegible] ای پسر بنت رسول الله [illegible] فرمود [illegible]
ادنى [illegible] ثلث [illegible] عن ثلاث فاما اللواتي [illegible] فانه قال
يا بني من يصحب صاحب السوء لا يسلم ومن لا يقيد الفاظه يندم ومن
يدخل مداخل السوء يتهم [illegible] ای پسر بنت رسول الله آن [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] فقال لابنه ان اصحب [illegible]
او حامل [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] ما امرك على الصلوة [illegible]
[illegible] فقال ويحك يا نعمان اما علمت ان الصلوة قربان كل تقي
وان الحج جهاد كل ضعيف ولكل شيء زكوة وزكوة البدن الصيام وافضل
الاعمال انتظار الفرج من الله يا [illegible] الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر [illegible] فاحفظ
هذه الكلمات يا نعمان استنزلوا الرزق بالصدقة وحصنوا اموالكم بالزكوة
وما عال امرء اقتصد والتقدير نصف العيش والتودد نصف العقل
والهم نصف الهرم وقلة العيال احد اليسارين ومن احزن والديه فقد
عقهما ومن ضرب يده على فخذه عند المصيبة حبط اجره والصنيعة لا
تكون صنيعة الا عند ذي حسب ودين والله ينزل الرزق على قدر
المؤونة وينزل الصبر على قدر المصيبة ومن ايقن بالخلف جاد بالعطية
ولو اراد الله بالنمل خيرا لما انبت لها جناحا [illegible]
[illegible] ومن قدر معيشته رزقه الله ومن بذر حرمه
الله [illegible] ولو اراد الله بالنملة [illegible] نعمان [illegible]
[illegible]

نصایح ابو حنیفه

بر ضعیف

بر ضعیف است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible] زکوة بدن روزه داشتن [illegible]
تصفیه و تزکیه و تنقیه بدن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صدقه رزق خود را از حضرت رزاق [illegible] اموال خود را [illegible]
[illegible]
[illegible] نصف عیش [illegible]
و تودد [illegible] نصف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نی رنج او نبرده‌ستند و صبر و شکیبائی نموده‌اند از مصیبت هر کسی نزول میکرد دلالت بر کسی در دعوت عطائی
و یا بکسی میدهد یقین بدانکه روزه دار کند و خلف میورزد ببطیء و بروتم لکم [illegible] و اگر عذاب تکلّف
در مورد جاء امر خیر و هم بعد ولا بی نیرو یابند و هر کسی در دار معیشت بانداز او فرض کنی
روزی دهد و هر کسی تدبیر نیکو ضایع و اداء نموده‌ام مرد کار و نیز در آن کتاب مسطور است که سبحانه
گفت که حضرت ابی جعفر الرضا علیه السلام گفتی لکم و جایز است مردی را تزکیه نفس و استاید نموده
آنرا اگر بدانکه جایز است قول یوسف علیه السلام که گفته رضا کار در ارباب تزکیه نمود اجعلنی
عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ خزاین مصر و کیف کفایت در تکرار و حزم آن نمود
از اتلاف و اسراف حفظ نموده‌ام و بمصارف شایسته رسانیده‌ام عالم است و عبد صالح
با حق طلبان فرمود انا الکم نفع و امین نیز بدانچه تو دهنده امین است و غیر این هم بغیر
بزرگوار بر حسب تملیک و حکمت خویش نمود بحفظ و علم و فهم و امانت ستایش نمود
در کتاب مجالس العبرة و تتمه جلد سابع عشر کتاب الانوار است مسطور است که شیخ بهائی اعلی الله مقامه
فرموده بهر صورت رقم دیدم [illegible] شیخ شمس الدین محمد بن مکّی که از خط شیخ احمد فراهانی
رحمه الله که او از عنوان بصری نقل نمود چهار بعد او از کار بر بعضی مقد صحیح و گفت چند سال
بود با مالک بن انس توجه میکردم و از وی اخذ میکردم تا چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
تشریف آوردند بمدینه طیبه بخدمت آنحضرت تشرف میجستم و درس او میآموختم و از بحر فیض و علوم
مستفیض میگشتم روزی مرا فرمود مستفید شدم اوراد فرصتی بود که مطلوب است هم فرزند از آن
جا متوالی و حتی الغد مطلوب نمودم تا از تو حضرت فرمود بدرستیکه تفحص نمودم و فرمود که
لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وِرْدِي وَخُذْ عَنْ
مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ و از این سخن مدتی در عزلت از اوقات شب و روز
او را درست نمودم و بخود مشغول بوده و از مالک اخذ دارم و او متعرض آن جناب گشتم
مهموم از نزد علمی او افسرده بالش و از حضرت بر تقی آدم و با خویشتن گفتم
اگر آن حضرت در وجه من تفرس خیری مینمود مرا از قرب خود دور نمیکرد و افتد
از کار علوم و بیرون رفتم پس بمسجد الحرام شدم و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نمودم پس
از آن بمدارا روز دیگر بروضه شریف رفتم و دو رکعت نماز گذارده و بعض ایمان ندا
را آنکه از تو جز خدا دعا میکنم که قلب جعفر بن محمد بر من عطوف گردان و از علم او بهره‌مند

کلمات سبحانیه

حکایت عنوان بصری

بصرها مستقیم تو هدایت نمائی روز رکوع آیی و بمنتها امر و بهر غم رل نمودم و چون قلب
از آن محبت جعفر بن محمد یافتم بیم و امیدی داشتم بمالک بن انس نرفتم که ایشان و جز برای
اقامت نماز واجب از آنجا بیرون نشوم تا هر جا خیر و رستگاری از برم و دست یابم
و دم فرو بجویم ای ندا بر تو با آنکه و اینک فرستادم حضرت جعفر علیه السلام بخاطر آرم و اندر خانه
تمرا ان ببود بنماز عصر برو بگذشتم و بحضرت بدر رسیدم پس طالب شدم و اجازت طلبیدم
خادم از خدام آن حضرت بیرون آمد و گفت چه حاجت داری گفتم سلام بگو بر شریف
گفتم اینجا در مصلای خود ایستاده است پس قدری بیرون ایستادم و بنشستم و انتظار کشیدم
بنشستم ناگاه خادم بیرون آمد و گفت اندر آئی علی برکة الله پس در آمدم و بحضرت سلام کردم
جواب داد و فرمود بنشین خدایت مغفرت فرماید پس نشستم و آنحضرت ساعتی سر بزیر افکند پس از آن
سر برداشت و فرمود که کنیه تو چیست گفتم ابو عبد الله فرمود خداوند
کنیت ترا ثابت بدارد و توفیقت دهد ای ابو عبد الله مسئله تو چیست پس گفتم اگر در
زیارت آنحضرت و عرض سلام غیر از این دعا بهره ای نیافتم برای من بسیار بود آنگاه سر برداشت
برکنید و از آن پس فرمود مسئلت تو چیست عرض کردم از خدا خواستم که قلب
مبارکت را بر من عطوف و از علم تو بمن روزی فرماید و امید دارم خداوند آنچه بود در
وجود شریف تو به من رسیده ام اجابت فرموده پس فرمود یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ
إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ
الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ
اللَّهَ يُفْهِمْكَ فرمود ای ابو عبد الله علم بتعلم نیست بلکه نور و فروغ علم حقیقی و سر در
تعلم نور است که خدا در قلب هر کس علم نور است و در قلب او فرو بخواهد و بمعرفت او هدایت
نماید در آن پس اگر در طلب علم هستی اول حقیقت عبودیت و بندگی را در نفس
خود بخواه و علم بعمل را استعمال کن و آن طلب از خدا و در طلب فهم از
خداوند فهم خواه عرض کردم ای شریف فرمودی بگو بی ای ابا عبد الله عرض کردم حقیقت
عبودیت چیست قَالَ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا لِأَنَّ
الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ
وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَىٰ بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ

فاذا لم یر العبد لنفسه فیما خوّله الله تعالی ملکاً هان علیه الانفاق فیما امره الله
تعالی ان ینفق فیه واذا فوض العبد تدبیر نفسه علی مدبّره هان علیه
مصائب الدنیا واذا اشتغل العبد بما امره الله تعالی ونهاه لا یتفرغ منهما
الی المراء والمباهاة مع الناس فاذا اکرم الله العبد بهذه الثلثة هان علیه
الدنیا وابلیس والخلق ولا یطلب الدنیا تکاثراً وتفاخراً ولا یطلب ما عند
الناس عزاً وعلواً ولا یدع ایامه باطلاً فهذا اول درجة التقی قال الله
تبارک وتعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض
ولا فساداً والعاقبة للمتقین ترجمه سه چیز است که بنده خدا در ملکیت و مزد
نعمتها از برای نفس خود نکرد زیرا که بندگان را ملکی نبود و چنانکه شی رقیة العبد وما فی
یده کان لمولاه پس مال مال خدا است و در آن مقام و موضع که امر فرموده خدا
تعالی خرج بکند این امر و نعمت بر او که بنده بنا بر آن نفس خود مدبّر بود برای
و تمامت اشغال او چه در آنکه خدا او را بآن امر و از آن نهی فرموده بس شغل بنده در
آنچه خدا او را امر فرموده آن که بنده برای خویشتن ملکی نکرد انفاق آن بر او بود دیگر
خدای امر فرموده در آن بلکه انفاق بنده بر او آسان کرد و چون بنده تدبیر نفس خود بخدای
گذارد آسان شد دنیا بر او و خوار و هموار گرد و چون بنده بجز خدا او را بآن امر و نهی فرموده
مشغول شود از برای او فرصتی از برای مراء و جدال و خودنمائی بجا نمی ماند و چون
بیرون آید و چون خدا ... بنده شود بر این سه امر کرم تمام امر دنیا و وسوسه شیطان و
مردم آسان گردد از روی تکاثر و تفاخر در طلب دنیا برنیاید و برای عزّ و علوّ و بزرگی
حقیقی در طلب آنچه در دست مردمان است برنیاید و روزگار خود را بباطلی نگذارد
و این اول درجه تقوی است خدای تبارک و تعالی میفرماید این سرای آخرت را قرار دادیم
و گردانیدیم برای آنکه ارادهٔ علوّ و فساد در زمین ندارند و عاقبت نیکو و
انجام نیک مر پرهیزکاران را است عنوان گفت عرض کردم یا ابا عبدالله مرا وصیتی فرما
قال اوصیک بتسعة اشیاء فانها وصیتی لمریدی الطریق الی الله تعالی
والله اسأل ان یوفقک لاستعماله ثلثة منها فی ریاضة النفس
وثلثة منها فی الحلم وثلثة منها فی العلم فاحفظها وایاک والتهاون بها

ترجمه وصیت

ترجمه وصیت میکنم به نه چیز چه این نه چیز وصیت منست برای آنکه طریق الی الله خواهد
پیمود و از خدا مسئلت میکنم ترا تا بعمل آوردن آن موفق شوی و از این نه چیز سه چیز در
ریاضت نفس و سه چیز از آن در حلم و بردباری و سه چیز از آن در علم و آموزگاری است
پس این جمله را بحافظه بسپار و بپرهیز از آنکه آنها را خوار و سست بشماری عنوان میگوید
دل خود را بکار داشتم برای آنچه آنحضرت فرمود فقال اما اللواتی فی الریاضة

فایاک ان تأکل ما لا تشتهیه فانه یورث الحماقة والبله ولا تأکل الا عند الجوع
واذا اکلت فکل حلالاً وسمّ الله واذکر حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله ما ملأ
آدمی وعاءً شراً من بطنه فان کان ولا بد فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث
لنفسه واما اللواتی فی الحلم فمن قال لک ان قلت واحدة سمعت عشراً فقل
ان قلت عشراً لم تسمع واحدة ومن شتمک فقل له ان کنت صادقاً فیما تقول
فاسأل الله ان یغفر لی وان کنت کاذباً فیما تقول فالله اسأل ان یغفر لک
ومن وعدک بالخناء فعده بالنصیحة والرعاء واما اللواتی فی العلم فاسأل
العلماء ما جهلت وایاک ان تسألهم تعنتاً وتجربة وایاک ان تعمل برأیک
شیئاً وخذ بالاحتیاط فی جمیع ما تجد الیه سبیلاً واهرب من الفتیا هربک
من الاسد ولا تجعل رقبتک للناس جسراً قم عنی یا ابا عبدالله فقد نصحت
لک ولا تفسد علیّ وردی فانی امرؤ ضنین بنفسی والسلام علی من اتبع
الهدی اما آن سه چیز در ریاضت است این است بپرهیز از آنکه آنچه بخواهی بخوری
چه بورث حماقت و بلاهت میشود و جز در هنگام گرسنگی و جوع مخور و چون بخوری بخور
حلال و حلال باید و در هنگام خوردن نام خدا را ببر و حدیث رسول خدا
صلی الله علیه وآله را بیاد آور که هیچ آدمی ظرفی را بدتر از شکم پر نکرده است و بدتر از ظرف شکم
نیست و اگر لابد باید این ظرف را پر کرد یک ثلث را برای طعام و ثلث دیگر را برای
آب و ثلث دیگر را برای نفس کشیدن بگذارد و اما آن سه چیز در حلم و بردباری
که این است اگر کسی با تو گوید اگر یکی بگوئی ده تا میشنوی بگو اگر ده بگوئی یکی نشنوی
دیگر آنکه هر کس ترا دشنام دهد بگو اگر در آنچه میگوئی راست گوئی از خدا مسئلت کنم

با مرد واگر در آنکه میگوید در وغگوی بینی فرا [illegible] رنج بمنزل خشم بیرا با مرد و هر کس با تو
تنها سعی ونکو میده اندر سخن تو با در نصیحت ورعایت باز کرد و بگوید میدان کردار و آ
آنکه سرها در عم بس که این بسیار نگه جا با از درد این سرای فرج بر روی بپرسی
تو درفرسته این از او من نعمت وتجربه بر تو پرهیزه از آن نیکو حکایت بیابی کتاب
ودرویشی را هر آن باید احتیاط بود از دولت بگذار و از فتیان جان فقر او کس را از سر
درنده خورنده و لکن تو چو مردمان سازی جان در میان مردم لیکن الو بکردن
کوان بیان او بهر کس بر [illegible] کفت نبود بر آنکه کار خود در نیز بسیار رد بود از
این کلام خود او ابو عبدالله از خود فی بار شوخ بر تو نصیحت بگویم و فی سید کرده
رفت و در مسلم من مرد ر بیت او بر نفس خود خیس و بخشش هم فرو نفس خود کرده آن
روز کار خود از دولت نفس نفس خود اخلاف و قسط بکل بود زیر چه کرد خدمت
در بر این دنیویه علامت در بست او فکر کند و خدمت در عمر و نفس و وقت کار
او سعیم کند بود در آنکه انفع و برق و ارفع و اقرب بسم الله ضیافت مرج و دوب
در بود و السلام ع افرا شیخ المدن و نیز در کتاب مسطور خواهد بست و ابو عبدالله کاتب
قدر عباس رسول و ثانیه که فرموده امام جعفر صادق علیه السلام بفرموده در آن امام بوشی
و ا خدمه عادت فرمایند او بود بر مدارات این سلطان نیز هست و تو بیرام ور نصیحت
و بصیرت عطا فاذ خابکر بر عادت قوم جمیع بهم آنکه فرمود با فرقه او فرمود قال له حذر
ان تعرفك السلطان بالطعن عليه في اختيار الكفاة وان خطأ في اختيارهم
او مضافاته من يباعدهم وان قربت الادواء منك وبينه فان الاولى
تغريه بك والاخرى توحشه منك ولكن تتوسط الحال بين الي التكشف بعيب
من اصطفوا له والاساءة عن تقريظهم عنده ومخالطة من اقصوا بالتاخير
عن تقريبهم واذا كنت فان في مكانك تلك واعلم ان من عقد مخيلته
لكونه فيه بالحمق كذلك في عدوه ومن صحب خلته بالصبر والرفع كان
قمنا ان يبلغ بها ارادته وتنفذ فيها مكايده واعلم ان لكل شيء حدا فان
جاوزه كان سرفا وان قصر عنه كان عجزا فلا تبلغ بك نصيحة السلطان
الى ان تعادي له حاشيته وخاصته فان ذلك ليس من حقه عليك ولكن

الا اقضى

الا اقضى لحقه واذا دعى لك واتى اليك ان تستصلحهم له بجهدك فانك اذا فعلت ذلك
شكرت نعمته وامنت حجته وطلبت عدوك بجده واعلم ان عدوه سلطانك
عليك اعظم مؤنة منه عليه وذلك ان يكيده في الاخص فالاخص من كفاته وحواشيه
فيخفى ما لهم ويتبع آثارهم فان نكايته فيك ونسبك بعار الخيانة والغدر وان
نكايته بغيرك الرتك مؤنة الوفاء والصبر او بكو گفت بپرهیز از آنکه سلطان جان
او تو بنیر مرد و ختار و بر آنکه کار کزاران و بد نداران ملکت بدطعن و در ختیار
در بو خطبه با آنکه از آنچه روا است در مقام رعایت در آن است اکنون تو
بجان مردم بوند بنا و بخش و نزدیک از کار اخذ بر تو با عادت دشمنی کو از کار
از تو بنو خشم کند خشم در بر آن کار بیانه در نکی

دیگر کار سلطان در ملاطفت بر تو از حد و بدان که هر کس در حلیه عقل بود زود کو
او در آن بیش از کوشش دشمنان اد ریش و هر کس حیلت خود در کار خود بسی بود او حق لعاب
و قوام کو که نزد او در آن میکوه با راه خود بر لطف و سلطان کار در آن کار نوز و اقد و انی
باره حیز رحقی وانداه هست اگر لا آن حد که در نهایه مسرف باشند و اگر کار کند
عجز یند پس باید بنگری تا نصیحت تو نسبت بحد آن باشد آنقدر که او عزیز و خدمت او با تو
معادات و بیش قرب و حد بود از حق بر تو نیز حقوق باشد و بر تو نیز بیان
او در نصیحت و لیکن خاص او حیات با لشکر او بر آن خدمت او دشمن کی ذو چه
بجهد بیش کن تا فرا هم بیارکند و خطر دعا بر او بیگانه تر نرفق رفق او و در محاسن تر از آن
سلامت تو افزیده باشد نا طاقت و حیف برو بکو و آنچه او را بشود و حفظ و
حال بجد اندر بر وقت چنین کرد بیش فقه بود کار کند تا بدان و از محبت او دل را
دشمنان خود در فرستاد او این بود و بدانکه دشمن سلطان و سلطنت خدمت بر تو
مؤنت کار او بیش بر تو از مؤنت سلطان بر تو عظیم تر است

وصیت دیگر از سلطان

دیگر در آن کتاب مسطور است که آنحضرت نوشته بوده وقتیکه از پیشیان آنحضرت
اقتباس کرده در ضمن شرح معقول افتاده است پس در وصیت آن شهریار کلمات حکمت آمیز او
نوشته اعلم ان التشاغل بالصغیر یخل بالمهم واذا اهتم بالشغل یأتی علی الصغیر
ویلحقه بالکبیر وانا بمنی بمثابة الخلیفة السلطان الذی تجمع قلة النفقة علی
ترك الاستکثار فیکون کالتبر بین الانهار الصغار تنتهی الیه عظام الاودیة
فانه یحمل ما تودی الیه لم یلبث ان یغزر فیعود لجة غمرا فان تشعبه کثیر تلق بعضا
بعضا فاذا جاء به خصیبا فائدته بالمهم ولا تعن النظر فی الصغیر واجعل للامور الصغار
بجمیعها وتبعضها علیك رخصتین اذا اکثر علی کثرتها واخص بنفسك الشغل الیوم قبل ان
یتصل به شغل غد فیثقل الیه الذی قدمت ذکره وتلحق کل یوم بفراغك
فیما قد رسمته له من الشغل فی امسی وترتب لعمالك فی کل یوم ما یکون
فی غد فاستوفض منهم ما ترتبه لهم بالامس واخرج الی کل واحد بما توجبه
قبله من کفایة او عجز فانح لهم جزاء واثبت الکافی وشیع تحمل الثقل تحمل الطول
فانك لن تستعمل لها قبل بتل الاعمال وتحمل ما ملك الی الحسن تفاوتت به
المسوی فلا عقوبة للسیء ابلغ من ان تراك قد احسنت الی غیره ولم تحسن
الیه ولا سیما ان کان ذلك منك باستحقاق فان المحق یزید فیما هو علیه والمقصر
ینتقل عما هو فیه وملاك امر السلطان مشاورة النصحاء وحراسة شانهم وترك
الاستبداد واستنقاب الامور بغیر مشاوره اشتغال بامور صغار و اهمال جزوی از امور
مهمه و اهمال خطیره خلل میکند و چون کیفیت اهمال اقدام نمایند و در اصلاح کارهای بزرگ و اهمال مطالب
کبیره اقدام نمایند باتبع اصلاح امور صغیره مفقود و با امور کبیره ملحق میکند

پس حکم نهر بزرگ که در میان انهار صغار واقع است در موضع انهار بزرگ تن انجا در شریعت
اگر جمله انهار آن وا نبود ... انفراد کرده در حکم آب نمی خورد و نهر بزرگ ... بوده ...
فروس بود و نمونه نهر بزرگ که اگر چند نهر شعبه جاری در دست ... نهر جوی ... کرده
و بکلی نهر بزرگ دخم ... آب ... فیض ... حکم کرده پس با امور مهم ... گردد از نظر در صغار امور
نیز غافل نباشد و در باب اصلاح و ترتیب امور صغیره کسی ... مطالب ... اهم ... بجهت

گرفت آن

گرفت آن کرد که تو بعضی ... و بعضی ... نبود در باب اصلاح و انجام شغل ... در انکه
دار ... آنکه شاغل شغل تو ... آن نهر بود ... که در آخر مشغول کار
نیز ... و در تو ... شغل ... نیز کار ... کرد ... کار در ... در
نهم ... اصلاح آن ... در انجام ... کار ... در روز
در ... بعضی ... نظر کن ... کار گذاران ... در هر روز آنچه بوده
باید معمول دارند ترتیب ... آن امور بوده ... در طلب عرضه
... و عجز و کفایت هر یک ... امور ... در ... گرداند آنکس بوده عاجز
... از ... کار گذاران ... هر یک ... بود در کفایت
... و فعل ... قول ... تو ... قلب ... قبل ... بیع ...
... جهان ... و ... بدکرداران ... عقوبت
... بدکاران ... آن ... تو ... نیکو ... کرد
... از تو ... نیکو ... جهان ... نیکوکار
... از فعال ... امور سلطان بود
... احسان ... ترک ... طلب ... دستیاب
امور ... نحو ... دین ...
... علم ... علم ... علیم بوده باشد
... حضرت ... آن گرفت شغل ... علوم دینیه و فنون
... و علم دینیه ... تعلیم و ... علما ...
... زمان و آن ... انواع ... در ... و ... در تمام ساعات
... روز ... کار ... اشتغال و توغل در شغل و اهتمام امور
ولایت و حکومت و سلطنت دنیویه و مخالطت با ارباب ... عموم
و حصول مناصب و مقامات ... دنیویه در ... اکثر ...
عظام ... آنحضرت ... و ...
دستور العمل ... امور ... دقایق و ... مطالب عالیه و لطایف
... سلاطین ... و ... دقایق ... و کفاة ... بصیر

عجیب ...

علیم فهیم حلیم کریم دولتمند هوشیار حکیم مجرب پخته کار و در [illegible] سالها [illegible]
بی شمار بوار تکیه سلطنت و [illegible] صدارت و [illegible] وزارت و [illegible] ذکر تفصیل [illegible]
عاری گشته و در تمام ایام [illegible] و [illegible] تشیّع [illegible] بغیر از افکار
آن واقف [illegible] و در هر فن از فنون روزگار توجه و اقدام [illegible] صاحب
کتب فن در سالهای [illegible] بود در آن فن و در آن علم بهره [illegible]
و [illegible] و مصداق لیس فی الامکان ابدع مما کان آن بحج الکلام [illegible] بود در آن [illegible]
[illegible] حقیقت و کمال [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible]

بیان ابتدای دولت [illegible]
[illegible] و بیان [illegible]

[illegible] آخر [illegible] عباسیه [illegible] عرضه [illegible]
[illegible] توفیق یافت [illegible] اجمالی [illegible] علم [illegible] الرحیم از احوال [illegible]
[illegible] نقشبند [illegible] بن عباس [illegible]
سخت و از [illegible] ابن [illegible] طرز و طراز [illegible]
[illegible] حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم [illegible] مجیب الدعوات [illegible]
از [illegible] احوال حضرت ائمه علیهم السلام [illegible]
علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب [illegible] محمد بن علی [illegible] سفاح و منصور [illegible] دولت
[illegible] ابومسلم [illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] در تاریخ التواریخ مسطور است [illegible]
[illegible] عباس بن عبدالمطلب [illegible]
[illegible] منقطع [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
ضمن خبر [illegible] ابومسلم [illegible]
این جهت بود [illegible] ابومسلم [illegible] عباس [illegible] دولت [illegible]
[illegible]

[illegible]

منصور دوانیقی [illegible] برادرم ابوالعباس [illegible]
[illegible] محمد بن علی [illegible] علیهم السلام [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] بهذا الامر [illegible] هذین [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] برادرم [illegible]
[illegible]
[illegible] مسطور [illegible] ابوهاشم [illegible]
[illegible] مسموم [illegible]
[illegible] محمد بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible] در تاریخ الخلفاء
[illegible] مسند احمد از ابوسعید خدری [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] یخرج رجل من اهل بیتی عند انقطاع من الزمان وظهور من
الفتن یقال له السفاح فیکون اعطاؤه المال حثیا [illegible]
[illegible] انقطاع [illegible] زمان و ظهور [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] عبدالله [illegible] از جمعت
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
النبوة والمملکة [illegible] نبوت و [illegible]
[illegible] نبوت و سلطنت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] عباس [illegible]

بعد باشد تا دعا نمایم برای ایشان بوجهی که [illegible] فضائل [illegible] شود و فرزندان شوند آن بنی عباس
در باب اولاد [illegible] لکن [illegible] الوالی [illegible] صلی الله علیه و آله و دعوا اللهم اغفر للعباس
ولولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه واین دعا علامت بزرگواری جمیع
خلفای [illegible] است [illegible] از عبد [illegible] بوده [illegible] واجعل الخلافة باقية
في عقبه و نیز در آن کتاب از ثوبان روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
رأیت بنی مروان یتعاورون علی منبری فساءنی ذلک
ورأیت بنی العباس یتعاورون علی منبری فسرنی ذلک مراد [illegible] بنی
مروان [illegible] دست بدست میکردانند [illegible] بنی العباس [illegible]
دست بدست میگردید [illegible] بعد از خلافت [illegible] و از [illegible] رسول
خدا روایت شریفه وما جعلنا الرؤیا التی اریناک [illegible] سلطنت بنی
امیه [illegible] است و دیگر از عباس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود ستکون لبنی العباس رایة ولن تخرج من ایدیهم ما اقاموا
الحق [illegible] فرزندان عباس [illegible] اقامت حق [illegible] از
دست ایشان [illegible] و نیز در آن کتاب روایت [illegible] ابن عباس [illegible] معاویه [illegible]
کفت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
سلطنت [illegible] سلطنت بنی
عباس [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] رایات السود لنا اهل البیت و قال
لا یجیء هلاک هذه الامة قبل المغرب [illegible] در آن کتاب از طبقات ابن سعد [illegible]
[illegible] عباس بن عبد المطلب [illegible] و در میان
[illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible]
[illegible] و الله [illegible]

[illegible]

[illegible] انما [illegible] ولا [illegible]
[illegible] از طریق [illegible] و بعد از طریق [illegible]
و بعضی از مورخین [illegible] نوشته اند [illegible] خلیفه [illegible]
شده [illegible] خلافت [illegible] قتل و عزل [illegible]
عجب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و بعد از ابو بکر
و بعد از عمر و بعد از عثمان [illegible] علیهم السلام و بعد از آن حضرت امام حسن [illegible]
[illegible] بعد از آن معویه [illegible] یزید بن معویه و معویة بن یزید
و مروان و عبد الملک بن مروان و [illegible] خلافت [illegible]
بعد از عبد الملک ولید و سلیمان و عمر بن عبد العزیز و یزید و هشام و ولید [illegible]
و ولید [illegible] از آن [illegible] سلطنت بنی امیه [illegible] خلافت [illegible]
عباس [illegible] سفاح و منصور و مهدی و هادی و رشید و امین خلیفه [illegible] امین [illegible]
[illegible] مأمون و معتصم و واثق و متوکل و مستعین [illegible] خلافت [illegible]
و مستعین [illegible] از آن [illegible] و معتز و مهتدی و معتمد و معتضد و مکتفی و مقتدر [illegible]
خلافت [illegible] مقتدر [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] پس از آن [illegible] و مقتدر و مستظهر و مسترشد [illegible]
خلافت [illegible] ترتیب [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] خلیفه [illegible] عبد الملک
بعد از او [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] عبد الملک و خلافت عبد الملک بعد از [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
و مقتول شد [illegible] امین [illegible]
شد خلیفه [illegible] مروان [illegible]
و معویة بن یزید [illegible] یزید [illegible] معویة بن یزید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

بکلامی صحبت کنند و بعضی صحبت نکردند و بعضی او را بهر نخوانند نه خلیفه و از قرن از حمل روز
و منعی اوراز کار نیز و بر این تقدیر مردان چهار ششمی خلیفه بود چه از سی و یک بود انقراض
نشود و امین برادر رشید خلیفه بود ششم است که خلع شدن بر هر خلیفه ششمی اقتصار
نداشت بلکه معتز و هم چنین قاهر و متقی و مستکفی بود هم خلع نمودند و این نیز رفته و از ان نکته
نکته چه مقصود این است که لابد هر خلیفه ششم خلع شده و اگر غیر او نیز دیگری خلع شود مانع نخواهد بود
و گفته اند بعد از او مقتدر و مستنجد و مستضیء و ناصر و ظاهر و مستنصر خلافت یافتند و مستعصم
ششم که خلع نشده و بعد از مستعصم است که بدست مردم ترک و بعد کوچ هلاکو خلفای
بنی عباس بعد انقطاع کردید و سه سال و نیم بر آن منصب بود و بعد از مستنصر خلیفه [illegible]
[illegible] در بغداد بود و منصب خلافت عراق بود و بدست ترک تقریبا سه سال و بعد از
از اولاد خلافت منتقل شد و از آن پس در مملکت مصر تقریر خلافت ظهور کردی و اول
الحاکم بامر الله پس از او مستکفی برادر او واثق آنگاه قائم برادر او معتضد و از آن
متوکل بود خلیفه ششمی است و خلع شد و با واثق بیعت کردند پس از او معتصم خلافت
یافت و خلع شد و بعد از محمد خلافت اعادت یافت و بعد از برادر مستعین
خلافت یافت پس از او معتضد آنگاه مستکفی آنگاه قائم و از معتصم اول و معتصم
تا ششمین است و خلع شد بعد از مستنجد خلیفه ششم است و خلیفه بیانه و پنجم از اول خلفای
بنی عباس و نیز بیعت را متولد و بنی عباس ابو قاسم دو بطن و فاطمه بی واسطه قائم منصور
دو بطن بود و فاطمه معتضد [illegible] خلفای بنی عباس که دایم این را که اول سه
سفاح و مهدی و امین و از ترتیب شده [illegible] جعفر [illegible] ابو طالب
و [illegible] علیهما السلام و بعد از [illegible] و [illegible] این [illegible] خلافت
یافت و دیگر [illegible] جز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از بنی
عم المکتفی خلیفه شد [illegible] اولاد [illegible]
و مکرر [illegible] واحد و جمع القاب [illegible] معتصم آخر
خلفای عراقین و از آن پس در خلفای مصر چند القاب تکرار یافت مثل مستنصر و
مستکفی و واثق و حاکم و معتضد و متوکل و مستعصم و مستعین و قائم و مستنجد
و این القاب جز یک مرتبه مکرر نشده مگر مستکفی و معتضد که سه مرتبه نیز مکرر شده اند

و برخی از

القاب بنی عباس

و برخی از خلفای بنی عباس که جز لقب ملقب بوده اند و هیچ یک از خلفای عباسی ملقب به یک
از زمین عهد ملقب نشده اند مگر قائم و ظاهر و حاکم و مستنصر و الله و منصور قبل از جلوس
بعد این لقب یافته اند و بعضی گفته اند که از خلفا و ملوک هیچ یک لقب هر خلیفه
در اول خلافت و [illegible] سوای کسی هم چنین مستکفی و مستعین لقب [illegible]
از بنی عباس [illegible] قطع و نفی شده و لقب معتضد بسیار مبارک [illegible]
لقب معتضد [illegible] برکت داشت و از میان خلفا هیچ کس جز معتضد [illegible] و مستنصر برادر
معتصم برادر [illegible] پس از برادر زاده [illegible] خلافت یافته [illegible]
رشید برادر امین [illegible] و معتصم [illegible] متوکل و مستنصر و معتز و [illegible]
در حق [illegible] از اولاد خلفای بنی عباس [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] از فرزندان [illegible] مروان [illegible] رتبه سلطنت یافته [illegible]
[illegible] دیده شده سوای [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان خلفا [illegible]
[illegible] برادر خلافت یافته مثل مستعین و معتضد و مستکفی و قائم و مستنجد و [illegible]
متوکل [illegible] در زمان [illegible] ابو بکر [illegible] ابو بکر طایع بن المطیع خلافت
یافت [illegible] اول کسی که در زمان [illegible] خلافت یافت و [illegible] و [illegible]
و اول کسی که [illegible] و [illegible] امیر المؤمنین نامیده
شد عمر بن الخطاب [illegible] علیهم السلام [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
لقب ملقب بود در حق [illegible] ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible] و عمر اول
کسی است که درّه در دست گرفت و تاریخ را بر هجرت نهاد و نماز تراویح امر کرد و
وضع [illegible] نمود و اول [illegible] و هو اول من اقطع الاقطاعات [illegible]
[illegible] و اول کسی که اذان در جمعه [illegible] و برای مؤذنین روزی مقرر داشت و در
خطبه [illegible] و صاحب [illegible] مقرر داشت و اول کسی که در زمان
[illegible] اختلاف [illegible] نمود [illegible] معروف بود
و اول کسی که [illegible] بود [illegible] و اول کسی که نام [illegible]
بر سکه [illegible] عبد الملک بن مروان بود و اول کسی که [illegible] نمود [illegible]
عبد الملک بن مروان بود و اول کسی که اسامی القاب نمود بنی عباس بعد سوای [illegible]

القاب خلفای [illegible]

یکی دیگر هم خواص آنها سوم خلفا نوشته‌اند لقب معویه الناصر لدین الله و لقب یزید المستنصر و لقب
معویة بن یزید الراجع الی الحق و لقب مروان المؤتمن بالله و لقب عبد الملک
الموفق لامر الله و لقب ولید المنتقم بالله و لقب عمر بن عبد العزیز المعصوم بالله و
لقب یزید بن عبد الملک القادر بصنع الله و لقب یزید ناقص الشاکر لانعم الله بود
و اول کسیکه در ... تفرق کلمه ... سفاح بود و اول کسیکه نجوم ... بکار
و باحکام نجوم عمل کرد منصور بود و اول خلیفه که ... موالی خود را در جای ...
عمل ... و ... مقدم داشت و اول کسیکه ... بر ... تصنیف
تصنیف کتب ... بود و اول کسیکه فرمان کرد مردان دلاور ... و ...
که ... در ... و اول کسیکه در میدان ... بود
و اول کسیکه او را بلقب خلیفه بخوانند ... بود و اول کسیکه اتراک را
در عمل ... معتصم بود و اول کسیکه فرمان کرد ... بر
... و اول کسیکه اتراک ... متوکل بود و مصداق حدیث نبوی صلی الله
علیه و آله ... مسعود ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود اتوکوا الترک
ما ترکوکم فان اول من یسلب امتی ملکهم و ما خولهم الله بنو قنطورا اول
کسیکه ... مستعین بود و اول کسیکه
... و اول خلیفه ... مقهور و محبوس ...
... بود و اول کسیکه از ... تقلید قلاده خلافت
مقتدر بود آخر خلیفه که ... و آخر خلیفه خطبه خواند ... ها
... و آخر خلیفه ... بنفس نفیس ... آخر خلیفه که نفقه و جوائز و عطایا ...
و جرایات و خزاین او ... بر ... مجالس ... و امور او بر ترتیب
خلافت اولیه ... بود و آخر خلیفه ... خلفاء ...
و اول کسیکه القاب ... مستنصر ... از متعصم خلافت ... اول
خلیفه ... مادرش ... عثمان بن عفان و از آن پس ... و دیگر رشید
و دیگر امین و دیگر متوکل و دیگر منتصر و دیگر مستعین و دیگر معتز و دیگر معتضد و دیگر مطیع بود
و از ... خلیفه ... مادر ولید و سلیمان ... عبد الملک بن مروان ...

ما در یزید

خلفاء ... در ...

اول خلیفه ...

مادر یزید ناقص و ابراهیم پسر ولید و خیزران مادر هادی و رشید و مادر علی و حمزه و مادر
داود و سلیمان اولاد متوکل ... ابن الساعی که ... بظاهر خلیفه ...
حضور ... جامه ... و برده پیغمبر صلی الله علیه و آله ... داشته ...
این بود ... سیدنا و مولانا الامام المفترض الطاعة علی جمیع الانام ... الظاهر
... و ... و اجتهاد ... المؤمنین و ان لا خلیفه سواه

بیان ... برده النبوة و خلفاء
بنی عباس ...

در تاریخ الخلفاء مسطور است که ... قصیده ... حضرت رسول صلی
صلی الله علیه و آله معروض داشت بانت سعاد و قلبی الیوم متبول ... برده ...
با او داشته بود ... معویه ...
رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
معویه ... برده ...
عباس بود ...
... رسول خدا ...
خلفا ... آن برده
... معویه ... احمد بن حنبل ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... بود ... و عرض ... و ... بود ... جامه
خلفاء بود ...
... خلفاء محفوظ ...
...
... آن ... رسول خدا ...
... قوانین و آداب و اخلاق ... و حشمت و عظمت ...
و قدرت و ... ملک و قوت ... سلطنت و طول مدت ...
... دنیا و حرص ... دنیا ... رسول خدا ...

نمی‌کنند و ائمه معصومین سلام الله علیهم و ذریه ایشان را مخالفت نمی‌کنند و بجز بطلان کار
ایشان نمی‌شمرند میتوان گفت اول طبقه سلاطین حکمت آئین اند و کار ایشان چون سنت
ائمه رسول خدا پیوسته و از تمامت سلاطین ایشان اعتبار اشرف بوده‌اند و بر اهل اسلام زیادتی
نموده و تو بیکصد و شصت سال از ایشان در دنیا استقرار داده و در ملک ایشان فتح عالم نمودند
و سلاطین و خلفای مصر نیز از ایشان منشعب شده‌اند بسبب ظلم شدید و عدوان انقراض
یافتند از غلبه ملوک ایشان شرح چند حکایت از ایشان در مجلد سیم مشکوة الادب رقم نموده

بیان آغاز سلطنت خلفای بنی
عباس و کیفیت خلافت سفاح

کیفیت ملک مردی سفاح
۱۳۲

مسعودی در مروج الذهب گفته مردم راوندیه از اهل خراسان و جز ایشان در شیعیان فرزند
عباس بن عبد المطلب چنانکه گویند که نبی المختار صلی الله علیه و آله ایشان را بسوید و فرمود عباس بن
عبد المطلب از تمامت مردمان با امت سزاوارتر بود چه عباس عم و وارث و عصبه آنحضرت بود
چنانکه خدای تعالی میفرماید و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و اکثر مردمان حق او را
غصب نمودند در کار او ظلم روا داشتند تا که بر خدای تعالی حق ایشان را بایشان باز گردانید و این
جماعت از ابوبکر و عمر بیزاری جستند و بیعت علی علیه السلام را با اجازه عباس تجویز نمایند و بیعت
منعقد نمایند چه عباس بن عبد المطلب بعلی علیه السلام عرض کرد یا ابن اخی هلم الی ابایعک فلا
یختلف علیک اثنان ای برادرزاده من بیا تا تو بیعت کنم که هیچکس در بیعت تو خلاف
نورزد چنانکه داود بن علی در آن روز مردمان با ابو العباس سفاح بیعت کرد و گفت بالای
منبر کوفه گفت ای مردم کوفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان شما امامی جز علی بن ابی
المطلب و این شخص [illegible] یعنی سفاح قیام ننمود و این جماعت را راوندیه دانند و این مرد
که او را [illegible] کتب تصنیف کرده در دست اهل [illegible] متداول است از آنجمله کتاب است
در حروب [illegible] حفظ کرده [illegible] علی [illegible] و در این مذهب
احتجاج نموده از [illegible] ابوبکر را در فدک و غیرها و قصه او با فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] دعوی حضرت صدیقه طاهره ارث پدرش صلی الله علیه و آله بود و گواه [illegible]
علی و دو پسرش حسنین علیهم السلام و ام ایمن بود و آنچه [illegible] در میان آنحضرت و ابوبکر [illegible]
بود و آن منازعه [illegible] در میان ایشان اتفاق افتاد [illegible] ابوبکر بود

با آنحضرت

آنحضرت هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنود گفت نحن معاشر الانبیاء لا نورث و لا ارث
ما ترکناه صدقه [illegible] جواب آن را از قول
خدای عز و جل نقل نمود و در حق سلیمان گفت و ورث سلیمان داود و در حق زکریا [illegible]
[illegible] نصب [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] آنحضرت
مشهور داشته‌اند و [illegible] جماعت راوندیه بر آن اتفاق [illegible] فرق کیسانیه [illegible]
الحنفیه [illegible] جماعت [illegible] ملقب
بحربیه [illegible] که محمد بن الحنفیه [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام امام [illegible]
[illegible] ابو هاشم [illegible] ابو هاشم [illegible] علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب
وصیت نمود و [illegible] محمد بن علی وصیت [illegible] ابراهیم امام [illegible]
[illegible] برادر عبد الله
یعنی سفاح [illegible] در تاریخ الخلفا از ابن جریر طبری مسطور است [illegible] خلفای
بنی العباس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله عم خود عباس [illegible] خلافت [illegible]
او [illegible]
[illegible] ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه [illegible] محمد بن علی بن عبد الله بن العباس [illegible]
[illegible]
[illegible] در میان [illegible]
محمد [illegible]
که محمد بن علی بن عبد الله بن عباس [illegible] موت
[illegible]
زمان [illegible] مردمان [illegible] بیعت [illegible] از آن [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
ابو مسلم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
و از آن [illegible] ابو مسلم خراسانی [illegible]

ملک شتافت و ابو سلمه قرار شد و از این مقدمه چیزی که گذشت محمد بن علی در گذشت
و عهد خویش را به پسر خود ابراهیم گذاشت چنانکه در ذکر حالات او در جای خود مسطور خواهد شد

بیان جلوس ابو العباس عبدالله بن
محمد بن علی و کیفیت حال و قتل ابراهیم

در این سال یکصد و سی و دوم هجری نبوی علیه السلام به روایت ابن اثیر عبدالله بن محمد بن
علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در ماه ربیع الاول و بقولی
سیزده شب از ربیع الآخر گذشته و بقولی در جمادی الاولی و بقول صاحب تاریخ گزیده و
طبری در روز جمعه سیزدهم ربیع الاول و بقول مسعودی در شب جمعه سیزدهم ربیع الآخر و بروایتی
در شب چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر و بقولی در دهم جمادی الآخره و بقول سیوطی در سیم ربیع الاول
در سال یکصد و سی و دو در شهر کوفه بخلافت بیعت یافت شیعیان بدو جمع شدند و مردمان بدو بیعت
جمع کردند ابن اثیر گوید در خبر ابن قحطبه مسطور است که خالد بن یزید بن معویه به جمیع اهالی
مروان نوشت اگر ابو العباس در جانب سجستان افریقیه نیز اگر دفع عبدالرحمن بن حبیب نشد
در سجستان افریقیه بر او اگر توانست از آن حدود بیرون آرد و ایشان را و جماعتی را که
رایات عباسی را از خراسان نمایان کرد و از پس معرفی جعفر دعات و جعفر ابو مسلم و کار
ابراهیم بن محمد بدست مروان بن محمد مسطور است و چون ابو جعفر مروان بر کشتن
میکرد او صاف و علامات شخصی بود که در ابو العباس سفاح بود با آنکس که مأمور از نزد
باز نمود زیرا که مروان از پیش کتب ملاحم دیده بود هر کس بر آن صفت و نشان باشد
بر مروان دست و دولت برانداخته بود نقض خواهد کرد چون رسول او در آمد بر سر
نام ابراهیم بن محمد برادر سفاح بود بگرفت و گرفتار شد رسول بر رسید و ابو العباس
سفاح بود و صاحب او صاف در درون موجود دید بر رسید و چون ابراهیم ظاهر بود بگرفت
رسول گفت با تو کار نیست ابراهیم مأمور شده ام اینکه بود بگرفت عبدالله را
لاجرم ابو العباس بود و ابراهیم بود خود را بنمود پس مروان او را دید مروان
ابراهیم بود در پیش او آن صفت را با تو یافتم که در خبر گفته اند آنکه صفت کرده اند
یکی تو از ابراهیم نام برد و هیچکس را با ابراهیم جز مروان تمام کرد ابراهیم بود تاه
افکنده و مأمورین بود بگرفت را ابو العباس اعادت کرد ابو العباس بود یافته

و سبب مسیر سفاح از حمیمه بکوفه این بود که چون ابراهیم بن محمد بکشتن مروان گرفتار گشت
اهل بیت خود را از حال خود و هلاکت خویش خبر داد و بفرمود برادرش ابو العباس سفاح بکوفه شود
با برادر و خواهر و کودکان بسیار از دود عم و عمه و دختران روی بدو بوی ابو العباس برگشت و براه خویش
او را خلیفه گویند لاجرم ابو العباس با کثیر از اهل حمیمه در طریق راه بسیار شدند و از جمله همراهان
در ابو جعفر منصور برادر او و دیگر عبدالوهاب و محمد پسر برادرش ابراهیم و اعمام او داود و عیسی
و صالح و اسمعیل و عبدالله و عبدالصمد فرزندان علی بن عبدالله بن عباس و پسر عمش داود و پسر برادرش
عیسی بن موسی بن محمد بن علی و یحیی بن جعفر بن تمام بن عباس بعضی ایشان را بر نوشته اند در
ماه صفر بکوفه اندر شدند شیعیان ایشان را از اهل خراسان در ظاهر کوفه در اعلام همین فرود شدند
ابو سلمه خلال در وزارت داشت سفاح و دیگران را در دار ولید بن سعد فرود آورد در قفیر داود
فرود نمود و این مکث چهل شب ایشان را از تمامت مردمان و شیعیان پوشیده داشت مسعودی گوید
چون ابراهیم امام در حران محبوس گشت و دانست که او را از حبس مروان کار تنگ خواهد شد وصیت
نوشت و بعد از خود برادرش ابو العباس تفویض کرد او را بود در قیام در امر دولت و کوشش در حرکت و
نگاه داشتن و ترک کردن جمله از حمیمه در رنگ ننشیند و بهیچ کار در اقدام نکند تا بکوفه نشاید که
همه امر خلافت لامحاله بدو مستقر گردد و روایت برانداز او بود و در عراق و خراسان بود در
بهاشمیان و شیعیان در این امر دعوت تقرر داشت و وصیت کرد که این ترتیب عمل کند
و از آن کار دو نیز بس این وصیت بابو مسلم ترتیب نقیب ب تعاقد و مجلس نمود و
و با او گفت اگر او بود از مروان در روزی بیرون شود نه رسید کار تشابه بجمیع رسید و آن وصیت را
با برادرش ابو العباس سفاح گذاشت و چون ابراهیم امام بهلاکت رسید سابق جانب او را در
وصیت بدو سپردند تا بجمیع دوستان او آن وصیت بود سفاح تفویض کرد ابو العباس در حفظ
از آن کار تصمیم بر خود نمود و این بود ملاحظه که ابو مسلم در جهت ... حال کرد و ابو العباس
امام بود با اهل بیت خود همراه رحلت داد و بود بر زانه خویش که برکشته و برادرش ابو جعفر عبدالله بن
محمد و عیسی بن موسی بن محمد برادرزاده او و عبدالله بن علی عمش بود و تحویل ملک داد از آن پس بر سیاست
امر بکوفه نهاد و این جماعت با ترجمه از اهل حمیمه با او همراه بودند در طی راه در آنجا
از بیابان عرب زنی اعرابی در غربت دیدند و لایت دولت وی را از دست ایشان بود و چون
بو گفت با شما این گرد دیدم بیعت خلیفه و خلیفه و شما در ضمیر و یکی پسر ششم تا این وزیر او ابو جعفر

منصور گفت یا امیر المؤمنین [illegible] از [illegible] لشکر قسم بخدا این مرد منصب خلافت [illegible]
و سفاح [illegible] خلیفه منصور و این مرد بر تو خروج [illegible] و عبد الرحمن علی
[illegible] الجندل [illegible] داود بن علی و موسی [illegible]
داود [illegible] عراق [illegible] زمین [illegible]
از سفاح پرسش کرد و سبب آن [illegible] سفاح [illegible]
مروان [illegible] ابو مسلم در [illegible] گفت [illegible]
[illegible] مذکور داشت [illegible] تو [illegible]
مانند مروان بن محمد [illegible] دارالامارت و مقام [illegible]
و جزیره [illegible] عراق مشرف [illegible] عرب [illegible]
عرب در عراق [illegible] ابو العباس سفاح گفت [illegible]
[illegible]

فما [illegible] اذا ما غالت النفس غولها

[illegible] در میان [illegible] دولت [illegible]
دعوت [illegible] از دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] راه [illegible]
[illegible] ابو سلمه حفص بن سلیمان [illegible] ابراهیم امام [illegible]
[illegible] دعوت [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] سعد [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] از هجرت [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] مروان [illegible] ابو سلمه [illegible] ابو العباس [illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] ابو سلمه [illegible]

[illegible] احوال ابراهیم بن محمد
معروف [illegible] امام [illegible]

[illegible] ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس [illegible] مروان [illegible]
[illegible] امام [illegible] عقیدت [illegible] امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب [illegible] منصب [illegible] امامت [illegible] محمد بن الحنفیه [illegible]
[illegible] ابو هاشم [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] محمد بن علی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] مروان [illegible]
[illegible] عبد الله سفاح [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] عبد الله بن [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible] ابراهیم بن محمد بن علی [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] زندان [illegible]
[illegible]
[illegible] مسلمه بن عبد الملک [illegible]
[illegible] ابو محمد سفیانی [illegible] زندان [illegible]
خروج [illegible] زندان [illegible] زندان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] مروان [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] زندان [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

میرزا جعفری توکلی که از نسخه تحریر بوم و کوار و نیکو فهم درست بنام و از آن با تاریخ ابو هاشم
نوشته و در صحت عبدالله بود در هم سنگ داشت که از او زیبوم با لیت ابو مسلم مولا
از جعفر ربوه و در نکسه و از ان جعفر بود با ام فرزند او از ملاقات فرزند در نکه او روایت
حیث ابو هاشم در جای کشمی از آن نسخه نجوم بیان و نجوم دیار امهال شد و از خلیفه
فی این نسخ نشید تعاون شد و گفت نکرانی او جز او خدا کیست امروز نسخ شد و هم
و نسخه تحریر فرزند تهم فان لقد جاء الیه جو که بود که بخدا با توحیت نسخه ابو هاشم
بر مهر ام آن نسب بود که و با دادی بر نقود ابراهیم بر هم شد در مرثیه او گفته

قد کنت احسبنی جلدا فضعضعنی　قبر بحران فیه عصمة الدین
فیه الامام وخیر الناس کلهم　بین الصفایح والاحجار والطین
فیه الامام الذی عمت مصیبته　وعیلت کل ذی مال ومسکین
فلا عفا الله عن مروان مظلمة　لکن عفا الله عمن قال آمین

مسعودی در مروج الذهب گوید که نصر بن سیار در سال در خراسان رسید که گوید در آن
فرستاد از خروج فارسیان و بر فتنه آن خوارج از خراسان و انقلاب حال نوشت
و بر نسخه این فتنه از کرانه زمین بود و بسیار و در این شعر بود نیز بر کاشت

انا وما نکتم من امرنا　کالثور اذ قرب للباخع
او کالتی یحسبها اهلها　عذراء بکرا وهی فی التاسع
وانتهی الامر فقد رقعت　واتسع الخرق علی الراقع
کالثوب اذ انهج فیه البلی　اعیی علی ذی الحیلة الصانع

مروان چون از قرائت این نامه فارغ شد نامه بود که در سال خراسان رسید
رسول ابو مسلم بود نزد او به ابو هاشم امام از خبر خراسان و مطالب آن نامه
اندر گفت بود که در وقت رسید مروان به رسول گفت از کجا تو از نسخه ام
گفت مقدار که مروان ده هزار درهم به او داد و گفت این مکتوب بود به ابراهیم
رسان و او هلاک کرد در سال فرزند تو بگذشت دشمن مروان و در بهم تو جواب بداد بنی
با در رسول برفت و جواب ابو هاشم بود به مروان داد و مروان گفت از ابو هاشم
در جواب ابو مسلم نامه نوشته و او سوگند و جملا و حیله و کید دهار و نخ

انکه است

کرده است ولوازم امر و نهی مسعول داشته است مروان آن رسول بود که خود را شد و نام
ولید بن معویه بن عبدالملک والی دمشق نوشته و او بعد از نسوه بیل بلقا بود که
ابو هاشم بود جز دل او را وی در مسجد قریه بود ابو هاشم بود بیاورد و بر بست و
در شد ولید روانه کرد ولید او بود که مروان فرستاد و مروان او بود در زندان حران محبوس
نمود و چون ابو هاشم بود که مروان او را به فتنه خیانت در میان نرود و ابراهیم کلمات
در شأن بگفت و آنچه در امر ابو مسلم مروان بود گفت انکار نمود مروان گفت این
نامه که این به تو نوشته در جواب ابو مسلم بر کرده شد و اینوقت رسول او بود که
در رسید خط و گفت آری او نوشت از جز ابو هاشم این حال بود مرا از
تحریر بسته و نه است که این بیت از همه او بود در سر به و امرا ابو مسلم شد و در شد
و در آن محبس که ابو هاشم بود جماعت از بنی امیه و بنی امیه نیز بعضی از جمله که هم
شد عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز بن مروان و عباس بن ولید بن عبدالملک بود در
و مروان ما را از نسبت تو بر خویشتن بسیار بود و از خروج ایشان ترسید و از جمله
بنی هاشم عبدالله بن علی و عیسی بن موسی بعضی از ابوعبیده فنجرا با ایشان در زندان بود
حکایت کرده جماعتی از موالی و غلامان مروان از مردم عجم و جز ایشان به در آن
محبس هجوم آوردند و آن شب ابو هاشم و عباس بود جبر گفته بعد در آمدند و شخص
تقریبا آن و مرت کرد و از آن بیرون شد و به جهت سوء بر بستند و چون بود
نخوابیم بر ایشان در آن جز گرده و فیم در ایشان ما علم شد از جمله خدام نبود
مروان ما منفعه جز تابو به بعد از آن جست و در شب گفتم شد از کیفیت
آن حال پرسیدم گفتند ابو عباس و عبدالله بود بسر بر ایشان بر نهند و برآه
بر فتند تا آنوقت جز بر خطا ایشان جان بداد که ابو هاشم بود که از آنجا
و نوره محقق بادورد و جز بود در آن ابیات در او در زندان حرد و هم بحد و در
شد و در آن کتاب ابو هاشم به ابو مسلم نوشته بود در آن که گفته بود از خطبها طویل

ابیات از رجز مندرج بود از جمله این شعر
دونک خلیفة قد بدت شراطه　ان السبیل واضح صراطه
لم یبق الا السیف واختراطه

۳۳۱

و او بود که بیعت ابی العباس را ابو سلمه کتمان کرد و مدتی با او بود و در این [illegible] و سابق
خبر آگاهی داشت و ابو حمید خدمت ابی العباس که بود [illegible] کرد و بگوید نخست که ابو
حمید بود و ابو الجهم بازگشت و در این ماه بود که بیعت نشد و ابو الجهم در آنجا که ابو سلمه [illegible]
بسابق [illegible] در ملاقات [illegible] بعد [illegible] کارکنند و ابو حمید او [illegible]
[illegible] او بود [illegible] ابی العباس را [illegible] ابو حمید [illegible]
[illegible] ابی العباس [illegible] و [illegible]
[illegible] ابو حمید [illegible] و [illegible]
و گفت [illegible] داده بود در [illegible] برادر ابو هاشم امام [illegible]
[illegible] بازگشت و ابو هاشم [illegible] ابی العباس [illegible] در صحبت
او سوی ابو الجهم [illegible] و [illegible] امام [illegible]
[illegible] دینار [illegible] ابو الجهم [illegible]
ابو الجهم [illegible] ابو حمید و ابو هاشم بن سلمه [illegible] و آن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] امام [illegible] و ابو جعفر [illegible]
و [illegible] متفق شده ابو العباس [illegible] و ابو الجهم
و عبد الحمید [illegible] ابو سلمه بن محمد و ابو هاشم بن سلمه و عبد الله [illegible] و یحیی بن ابراهیم
و [illegible] و عبد الرحمن [illegible] و ابو حمید محمد بن ابراهیم و سلیمان بن عبد الله و محمد بن
[illegible] امام ابی العباس [illegible] ابو سلمه [illegible]
[illegible] ابو العباس
[illegible] عبد الرحمن محمد بن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] و ابو الجهم [illegible]
[illegible] و ابو الجهم [illegible] امام [illegible] ابو سلمه و ابو الجهم
[illegible] امام [illegible] ابو سلمه [illegible]
و ابو الجهم ابو حمید [illegible] امام در [illegible]
ابو [illegible] امام [illegible] ابو سلمه [illegible]
و ابو العباس [illegible] ابو حمید [illegible]

۳۳۲

و ابراهیم امام [illegible] و [illegible] ابو [illegible]
[illegible] دینار [illegible] ابو الحسن بن [illegible] دینار [illegible]
محمد [illegible] جماعت [illegible] یحیی بن زید بن علی
و این وقت [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] یحیی بن زید بن علی [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
صد دینار [illegible]
[illegible] محمد بن الحنفیه [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ام ولد
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]

باب کیفیت حال ابی العباس
سفاح در ایام خلافت

مسطور گشت [illegible] ابو العباس [illegible] ابو هاشم امام [illegible]
[illegible] ابو سلمه حفص بن [illegible] و ابو مسلم مروزی [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible] ولید بن سعد [illegible]
[illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible] ابو الجهم [illegible] امام [illegible]
[illegible] ابو الجهم [illegible] ابو سلمه [illegible]
[illegible] ابو سلمه [illegible] امام [illegible]
[illegible] ابو حمید [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] ابو هاشم امام [illegible]
[illegible] ابو هاشم امام [illegible] ابو هاشم [illegible] مروان [illegible]
[illegible] ابو العباس سفاح [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] ابو حمید [illegible]

ابو العباس بود گفته که نام او بر منبر و نیز ابوسلمه را خواندن گویند بعد آنکه خلافت بنی امیه گشت و او بار شد

بیرون آمدن ابو العباس به مسجد

مردمان با او و خطبه او بر منبر

ابوسلمه باز گشت و بامداد روز جمعه دوازدهم ربیع الاول مردمان را از خواب برگرفته و سلاح برتن پوشیدن و گروه‌ها بنشستند و در شهرها پراکنده و مردمان بیرون آمدن ابو العباس را منتظر گشتند و ستوران فلان را فرستادند ابو العباس و بیرون کردن ابو العباس را و برنشستند و به مسجد جامع روان شدند و جمعیت عظیم از مردمان به در مسجد جامع بر پای شدند و ابو سلمه پیاده و بر منبر شد و خطبه بخواند و مردمان گروه گروه بر او گرد آمدند و ابو العباس بر منبر بر نشسته و مردمان بر او سلام کردند و سیاه پوشیدند و بامداد به مسجد جامع در آمدند آنگاه ابو العباس گفت آل ابو طالب نو مردمان را ده درم نان خورد و از آن پس جمع شوند و جمعیت مردم کوفه جامه سیاه بر تن داشتند و به مسجد جامع در آمدند و خطبه بخواندند و علما به پای برخاستند و دیگر بیعت کردند و ابو سلمه با جامه سیاه پیاده و بر منبر شد و خطبه ابو العباس بخواند و مصطفی را دعا کرد آنگاه گفت ای مردمان آگاه باشید که خدای تعالی امین آل محمد را ابو سلمه بر ما فرستاد و در هنگام که از جهت خدای کار این کار را چنین بدانیم و مردمان از جور و ظلم ایشان به داد رسید و برادر ابو العباس بر منبر رفت و فرزند داود بن علی بن عبدالله بن عباس از تمام بنی عباس فاضل‌تر است و با او بیعت کنید ... بهتر به گوشه‌ها ... گفته بود ... و ابو سلمه ... سیاه و جامه سیاه ... از جمع ... آغاز شد ... ابو العباس خطبه براند و مردمان ... مردمان بیعت ...

بیعت کنند

سوی کوفه بر منبر صعود کرد و درجه بالای منبر بایستاد و بر خلاف برادر نشسته خطبه برخواند ابتدا بشکوه و آوازی خطبه فصیح و عجمی داود بن علی یک پایه فروتر از وی ایستاده بود و مردمان تعجب سفاح نمودند که برگزیده ایشان بود به خطبه مشغول شد و کار بسیار نیکو گفت و سخن فصیح به سفاح ... نام ... الحمد لله الذی اصطفی الاسلام لنفسه تکرمة وشرفه وعظمه واختاره لنا فایده بنا وجعلنا اهله وکهفه وحصنه والقوام به والذابین عنه والناصرین له فالزمنا کلمة التقوی وجعلنا احق بها واهلها وخصنا برحم رسول الله صلی الله علیه واله وقرابته وانشأنا من آبائنا وانبتنا من شجرته واشتقنا من نبعته جعله من انفسنا عزیزا علیه ما عنتنا حریصا علینا بالمؤمنین رؤفا رحیما ووضعنا من الاسلام واهله بالموضع الرفیع وانزل بذلک علی اهل الاسلام کتابا یتلی علیهم فقال تبارک وتعالی فیما انزل من محکم کتابه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وقال تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال وانذر عشیرتک الاقربین وقال وما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی فاعلمهم جل ثناؤه فضلنا واوجب علیهم حقنا ومودتنا واجزل من الفیء والغنیمة نصیبنا تکرمة لنا وفضلا علینا والله ذو الفضل العظیم وزعمت السبائیة الضلال ان غیرنا احق بالرئاسة والسیاسة والخلافة منا فشاهت وجوههم ولم ایها الناس وبنا هدی الله الناس بعد ضلالتهم وبصرهم بعد جهالتهم وانقذهم بعد هلکتهم واظهر بنا الحق وادحض الباطل واصلح بنا منهم ما کان فاسدا ورفع بنا الخسیسة وتمم بنا النقیصة وجمع الفرقة حتی عاد الناس بعد العداوة اهل التعاطف والبر والمواساة فی دنیاهم واخوانا علی سرر متقابلین فی آخرتهم فتح الله ذلک منة ومنحة لمحمد صلی الله علیه واله فلما قبضه الله الیه قام بالامر من بعده اصحابه وامرهم شوری بینهم فحووا مواریث الامم فعدلوا فیها ووضعوها مواضعها واعطوها اهلها وخرجوا خماصا منها ثم وثب بنو حرب وبنو مروان فابتزوها وتداولوها فجاروا فیها واستأثروا بها وظلموا اهلها فاملی الله

خطبه سفاح بر منبر کوفه

آمدن ابو العباس بر منبر

خطبه ابو سلمه

آغاز عباسیان

بیعت مردمان با ابو العباس

ثُمَّ جَاءَ حَتّى اسْتَوى اِنْتَقَمَ مِنْهُم بِأَيْدِينَا وَرَدَّ عَلَيْنَا حَقَّنَا وَتَدَارَكَ بِنَا أُمَّتَنَا وَوَلِيَ نَصْرَنَا
وَالْقِيَامَ بِأَمْرِنَا الْمَنَّ بِنَا عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَخَتَمَ بِنَا كَمَا افْتَتَحَ بِنَا
وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا يَأْتِيَكُمُ الْجَوْرُ مِنْ حَيْثُ جَاءَكُمُ الْخَيْرُ وَلَا الْفَسَادُ مِنْ حَيْثُ
جَاءَكُمُ الصَّلَاحُ وَمَا تَوْفِيقُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا بِاللهِ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمْ مَحَلُّ
مَحَبَّتِنَا وَمَنْزِلُ مَوَدَّتِنَا أَنْتُمُ الَّذِينَ لَمْ تَتَغَيَّرُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ يُثْنِكُمْ عَنْهُ تَحَامُلُ
أَهْلِ الْجَوْرِ عَلَيْكُمْ حَتَّى أَدْرَكْتُمْ زَمَانَنَا وَأَتَاكُمُ اللهُ بِدَوْلَتِنَا فَأَنْتُمْ أَسْعَدُ النَّاسِ
بِنَا وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْنَا وَقَدْ زِدْتُكُمْ فِي أَعْطِيَاتِكُمْ مِائَةَ دِرْهَمٍ فَاسْتَعِدُّوا فَأَنَا السَّفَّاحُ
الْمُبِيحُ وَالثَّائِرُ الْمُبِيرُ وَكَانَ مَوْعُوكًا فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْوَعْكُ فَجَلَسَ عَلَى
الْمِنْبَرِ پس آن خلافت ربوده [illegible] بهم بود بار خدای بزرگ [illegible] و شرف و عظمت برای ما
اختیار فرمود و [illegible] بر ما [illegible] موید جهت [illegible] و کمکهای آن حضرت
[illegible] و کفایت [illegible] آن گوانه و تقویت [illegible] مقرر داشت [illegible]
نمود و [illegible] با محول داشت و [illegible] تقویت [illegible] بر [illegible] ما ملازم
[illegible] بود از [illegible] حفظ و حرمت و نصرت و کفایت [illegible] آن [illegible] آن
[illegible] قرابت [illegible] از بعد [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] گوانه [illegible] کرام [illegible]
[illegible] از کفر و ضلالت [illegible]
[illegible] و اهل [illegible]
[illegible] ما [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] قرابت [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] کفار [illegible]
[illegible] آن [illegible] خدای [illegible] آن [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خدای [illegible]

خدای بنده و خداوند بخواه رحمت و بعد [illegible] از ما اهل بیت بر [illegible] و مطهر [illegible] فرمود

شاده نقد با [illegible] عباس [illegible] نبود و حق ما [illegible] بود [illegible]
و بزرگ داشتن و [illegible] نموده [illegible] [illegible] جزیره [illegible] [illegible]
[illegible] فضل بزرگ [illegible] مردمان [illegible] شام [illegible] شده [illegible]
از [illegible] جبار و [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] عترت [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] راه [illegible]
[illegible] ضلالت [illegible] ضلالت [illegible]
حق [illegible] [illegible] و فساد [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] جاهلیت [illegible]
دنیا [illegible] ضلالت [illegible]
[illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] در تقسیم
[illegible] مواضع [illegible]
[illegible] اموال [illegible] اموال از
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] در تقسیم آن [illegible]
[illegible] اموال [illegible]
آن [illegible] اموال [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
انتقام [illegible] و حقوق [illegible]
[illegible]

سستی ضعیف خانه تر و امارت و ریاست بود با خصم فرو مانده با اتباع نمود و فی الحال
را از سر بحر خود و خرج با سپرد و کار بر روز ظلم تیره و روز گار را لعلع وصعود بکند بر
و نیست و فنا بگشته و توفیق ما اهل بیت جز بلا دیدن ارا بر گونه ما بنشسته محنت
و نزول سوده ما تعجیل ما آنکه بهشته همه را از موت ما کار بخته و سبب اهمه
و نقش و در بلا ما را از اهل حرب و عدوان بی فتنه هرگز از ما الحرب نا خفته ما هم روز
دولت و نوبت فلاح ما بود ادراک نعمه و فدا ما جز طلبه ما بود با نبود سبی تا بود
ما و در سر ما از تمامت مردمان بدوست تر و بر ما کرم تر بوده و اکثر عطا ایر حبت
زرا بمقصد درهم برادر ودم لبی مستعد و اتمام نعمه بما از منت مفاخ جمیع و سایر خیع کرد
بر هر کار دلگشا قادرم و کار ما به سهولت باتمام رسانم و در میدان مبارزت و کین توزی
ذو نجود عضام و فی مفاخ دعار بر نکت بود و آنوقت مرضی ابتداد ادعای ما و از
خبر نشست و عم وی داود در پای منبر ایستاد و گفت الحمد لله شكرا الذي
أهلك عدونا وأصار إلينا ميراثنا من نبينا محمد صلى الله عليه وآله
أيها الناس الآن أقشعت حنادس الدنيا وانكشف غطاؤها وأشرقت أرضها
وسماؤها وطلعت الشمس من مطلعها وبزغ القمر من مبزغه وأخذ القوس باريها
وعاد السهم إلى منزعه ورجع الحق في نصابه في أهل بيت نبيكم أهل الرأفة والرحمة
بكم والعطف عليكم أيها الناس إنا والله ما خرجنا في طلب هذا الأمر لنكثر
لجينا ولا عقيانا ولا نحفر نهرا ولا نبني قصرا وإنما أخرجتنا الأنفة من ابتزازهم
حقنا والغضب لبني عمنا وما كرهنا من أموركم فلقد كانت أموركم ترمضنا
ونحن على فرشنا ويشتد علينا سوء سيرة بني أمية فيكم واستنزالهم لكم
واستئثارهم بفيئكم وصدقاتكم ومغانمكم عليكم لكم ذمة الله تبارك وتعالى
وذمة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم وذمة العباس رحمه الله علينا
أن نحكم فيكم بما أنزل الله ونعمل فيكم بكتاب الله ونسير في العامة والخاصة
بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تبا تبا لبني حرب بن أمية
وبني مروان آثروا في مدتهم العاجلة على الآجلة والدار الفانية على
الدار الباقية فركبوا الآثام وظلموا الأنام وانتهكوا المحارم وغشوا

خطبه داود بن علی

بالجرائم

بالجرائم وجاروا في سيرتهم في العباد وسنتهم في البلاد وفرحوا في فتنة
المعاصي وركضوا في ميدان الغي جهلا باستدراج الله وأمنا لمكر
الله فأتاهم بأس الله بياتا وهم نائمون فأصبحوا أحاديث ومزقوا كل
ممزق فبعدا للقوم الظالمين وأدال الله من مروان وقد غره بالله الغرور
وأرسل لعدو الله في عنانه حتى عثر في فضل خطامه فظن عدو الله أن
لن نقدر عليه فنادى حزبه وجمع مكايده ورمى بكتائبه فوجد أمامه
ووراءه وعن يمينه وشماله من مكر الله وبأسه ونقمته ما أمات باطله
ومحق ضلاله وجعل دائرة السوء به وأحيا شرفنا وعزنا ورد إلينا حقنا
وإرثنا أيها الناس إن أمير المؤمنين نصره الله نصرا عزيزا إنما عاد إلى المنبر
بعد الصلاة لأنه كره أن يخلط بكلام الجمعة غيره وإنما قطعه عن استتمام
الكلام شدة الوعك فادعوا الله لأمير المؤمنين بالعافية فقد أبدلكم الله
بمروان عدو الرحمن وخليفة الشيطان المتبع للسفلة الذين أفسدوا في الأرض
بعد إصلاحها بإبدال الدين وانتهاك حريم المسلمين الشاب المكتهل المتمهل
المقتدي بسلفه الأبرار الأخيار الذين أصلحوا الأرض بعد فسادها
بمعالم الهدى ومناهج التقوى فعج الناس له بالدعاء ثم قال يا أهل الكوفة
إنا والله ما زلنا مظلومين مقهورين على حقنا حتى أتاح الله لنا شيعتنا أهل
خراسان فأحيا بهم حقنا وأفلج بهم حجتنا وأظهر بهم دولتنا وأراكم الله ما كنتم
به تنتظرون فأظهر فيكم الخليفة من هاشم وبيض به وجوهكم وأدالكم
على أهل الشام ونقل إليكم السلطان وأعز الإسلام ومن عليكم بإمام منحه
العدالة وأعطاه حسن الإيالة فخذوا ما آتاكم الله بشكر والزموا طاعتنا
ولا تخدعوا عن أنفسكم فإن الأمر أمركم وإن لكل أهل بيت مصرا وإنكم
مصرنا ألا وإنه ما صعد منبركم هذا خليفة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله
إلا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام وأمير المؤمنين عبد الله بن محمد
وأشار بيده إلى أبي العباس فاعلموا أن هذا الأمر فينا ليس بخارج منا حتى
نسلمه إلى عيسى بن مريم عليه السلام والحمد لله على ما أبلانا وأولانا فنزل

سالی چند پاس مردی کسانی که خود طمع هلاک کرده بود زیرا جمع میراث با خود از پیغمبر مطالبه
نموده آنرا فدک خلافت و امامت بود از دست غصب برده است و مردان درآن بودها
بزرگتر مقدار مردمان انکه این ظلمت از جان برخاسته و تیر ظلم و ضرب ستم از ضعف افتاده
برگشته گشت زمین و زمان فروغ صولت و بهجت زده کرده و آه و بغض [illegible]
و امامت از مطلع فرخی طلوع کرده بود و آیات دیانت از برج خود فرو زده گشت
کلاه دولت کلاه کسری رسید و تیر دولت تیر افکنی بود [illegible] هیچ اختر [illegible]
بهجت و صواب بی فروغی و حق در نفس [illegible] بر [illegible] و عطوفت
[illegible] رجوع [illegible] از مردمان سوی کنند خداوند در طلب [illegible] برخی نشدیم [illegible]
کنیم و [illegible] و املاک و ضیاع و عقار و [illegible] برآوردیم و [illegible] بلکه آن
[illegible] از [illegible] حق [illegible] مستولی شده بود بر [illegible] آن [illegible]
و کسی [illegible] طریق [illegible] را خروج [illegible] آن [illegible] از امور [illegible]
[illegible] بر خروج [illegible] جمع [illegible] امور [illegible] روزگار [illegible] رفتار [illegible]
[illegible] بود [illegible] حقوق و صدقات و غنایم [illegible] بود [illegible]
[illegible] اموال [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] حرکت [illegible] رفتار [illegible] افتاد [illegible]
[illegible] غایب [illegible] بود [illegible]
[illegible] و علم [illegible] در میان [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بصیرت [illegible] آنکه [illegible]
و برمردان بود این قلعه [illegible] زند [illegible] بود برادران [illegible]
و بر [illegible] و [illegible] و اهل اسلام [illegible]
زدند و بجرئت و جرأت در افکندند و بر [illegible] مستغرق شدند و در [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] شدند و از [illegible]
در میان [illegible] در [illegible] افکنده [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible] و غفلت و غرور [illegible] در [illegible]
خواب [illegible] و غرور [illegible] بعقوبت خداوند [illegible]

آن نیز دولتیست

آن نیز دولتیست [illegible] و جمعیت [illegible] گشته [illegible]
[illegible] گشته و آبروی عزت و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] ستمکاران و [illegible] مردان [illegible]
غرور [illegible] در حضرت [illegible] شکور [illegible] بود [illegible] عزت [illegible]
[illegible] آمده و [illegible] و [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] مردان [illegible] بود [illegible]
[illegible] بر [illegible] دو [illegible] بود [illegible] طرف [illegible]
[illegible] عذاب و [illegible] و نعمت و [illegible]
[illegible] بود [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] و حق و وارث [illegible] مردمان [illegible]
المؤمنین [illegible] از [illegible]
جمله [illegible] و [illegible] تمام [illegible]
در [illegible] خداوند [illegible] مردان بود [illegible] و خلیفه [illegible]
و [illegible] مردمان [illegible] زمین [illegible] بود [illegible]
و [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] زمین بود از آن [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] بود [illegible]
[illegible] از آن [illegible] مردم [illegible] بود [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] بود [illegible] حق [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible]
و [illegible] بود [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] و سلطنت بود [illegible] عدل و داد [illegible]
[illegible] و حسن [illegible] و لطف [illegible] بود [illegible]

در ضمن تنبّه خود داده و بطاعت ایشان امر نموده و بخلیفتی که بعد از وی امر او باشد
نیز این خلافت از خود است و هرا مر بر او بمعنی و شرع و هر که ... دانسته باشد
و هم از این جا است قول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام ... و امیر المؤمنین
علی بن محمد ... بنی العباس سفاح بود خلیفه برای منبر ما بر نیامده است ... خلیفه در حق
هر کاری ... و این نیز از آن گفته در سلطنت و برادر اولاد امیر المؤمنین
علی علیهم السلام ... حق خود محجور ... از آن حضرت ... مسند خلافت ...
غاصب بود و این نیز ... خلفای بنی عباس ... حضرت ... علیهم
نیز ... دانا ... ظلم ... و فساد در دین ... تاریخ
... در دولت ... همین دو امر در میان ... بدست
و این سلطنت و خلافت از ... بن مریم علیه السلام ...
... روزگار ... علیهم السلام از ... خود ...
... و ولایت ... دانا ... اخبار ...
... و این سلطنت ... بن مریم علیها السلام از آسمان ...
... در ... داود ... ابو العباس
از منبر فرود آمد ... در این خطبه
در کتب تواریخ ... نوشته شده ... آن ...
سوی ... نوشته ... بن علی از ... خراسان از جمله
... دستان ... از خراسان بیرون آمدند
و ... عظیم الهمة و شدید القلب ... بودند
در تاریخ ... از ... بن ... ابو مسلم
در امر خلافت بنی عباس ... عاقبت ... و بعد از
... سفاح ... ابو مسلم ...
... عراق رسیده ... دولت ابو العباس
... ابو العباس سفاح و داود
... از منبر فرود آمد ... ابو جعفر منصور ... سفاح ...

با هجرت

با حضرت ... ابو طالب ... خطبه ... بر دهش ...
... دولت ... اکثر مردمان ... حجاز ...

... ابو العباس
عبد الله سفاح ...

در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام از جمله خطب ... حضرت مسطور است بَعَثَ اللّٰهُ
مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيداً وَبَشِيراً وَنَذِيراً خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلًا وَأَنْجَبَهَا كَهْلًا
وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً وَأَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً فَمَا احْلَوْلَتْ لَكُمُ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا
وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ أَخْلَافِهَا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خِطَامُهَا قَلِقاً وَضِينُهَا
قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ وَحَلَالُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ وَ
صَادَفْتُمُوهَا وَاللّٰهِ ظِلًّا مَمْدُوداً إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ وَأَيْدِي الْقَادَةِ
عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ أَلَا إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَائِراً
وَلِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً وَإِنَّ الثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ وَهُوَ اللّٰهُ الَّذِي
لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ وَلَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ فَأُقْسِمُ بِاللّٰهِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا
فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَدُوِّكُمْ ابن ابی الحدید در شرح این خطبه ... بعد پیغمبر
صلى الله عليه وآله ... آن حضرت ... از طاعت و معصیت ...
و انجبها ... و شمت ... خلق و دیمه ... دائم ...
... و احلولت ... و اعراب ...
... والاخلاف ...
... خطام ... و وضین ...
... و مخضود آن
... امیر المؤمنین علیه السلام در این کلام
... از آن حضرت ... خلافت ...
آن حضرت اول ... این کلام محمول ... از افعال
... افضل ... امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در این خطبه ... احوال عرب در زمان جاهلیت ...

شاید

بعثت تو آن حضرت رسالت مرتبت چنانست که دفینه [illegible] در ایام جاهلیت [illegible]
و عشرت بعثت آنکه خداوند احد را بنعمت محمد صلی الله علیه و آله سود در حالیکه بر انسان گواه
بود و مطیعان را بشیر گشت و عاصیان را بیم دهنده و نذیر آمد از تمامت خلایق بهتر
بود در زمان طفولیت و از همه بزرگتر بود در حالت کهولت از تمامت پاکان پاکتر
بود از حیثیت خلق عظیم و شیمت کریم و از تمامت عطا بخشنده تر بود از حیثیت [illegible]
و [illegible] گشته دنیا از بهر [illegible] در لذات [illegible] و توانا [illegible]
از [illegible] آن [illegible] و آنانکه [illegible] گشته مرحوم از هدایت
آن حضرت [illegible] دنیا بود [illegible] در حلال و [illegible] بخشش [illegible]
مضطرب بود مردم دنیا در زمان جاهلیت تو مردم را از [illegible]
دنیا را روی مردم بود از برکت و میمنت حضرت رسالت [illegible] اوقات بود که [illegible]
یافته دنیا [illegible] زمان انقضای عمر [illegible]
[illegible] در دولت [illegible] و در روی زمین هبوط [illegible] و دستهای کشنده از
[illegible] مسلط و غالب [illegible] گرفته شد و مقبوض
[illegible] مغصوب بود [illegible]
قصاص در [illegible] در حق نفس [illegible] اصلاح [illegible]
چنانکه در حق [illegible] و آن [illegible] در حق ذات معصوم علیه السلام [illegible]
از طلب [illegible] عاجز [illegible]
مغصوبه [illegible]
همان [illegible] دنیا بود [illegible] در
خانه [illegible] غم [illegible] حضرت دنیا [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] دنیا [illegible]
و ظالم [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
چنانکه شاعر در این شعر گفته

اذا کان قلبی ثم [illegible] علی کثر ولکن لا [illegible]

والکرن

و آنحضرت بجز از [illegible] کلام [illegible] تا [illegible] در دنیا مبعوث
در ایام آن [illegible] متحقق [illegible] و مستوجب [illegible] ملکوت [illegible]
[illegible] و [illegible] شده است
و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] علیهم السلام و [illegible]
[illegible] و در آن خطبه [illegible] و بر آن امر خطیر [illegible]
و از آن [illegible]
تصریح و در آن قصه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در دست [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العباس از [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]

داستان ترتیب [illegible]
و [illegible] شدن [illegible]

ابو العباس روز [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]

[illegible] ۱۳۲۰

و در آن هنگام صاحب سفاح عبد الرحمن بن ... بود و چون کار لشکر روبنظام آورد ابو عون را ...
عبد الله بحکومت کوفه و اطراف کوفه منصوب ... و خود عبد الله بن علی با سردار جمع
کثیر از عرب و خراسانیه و غیرها بنمود با آهنگ مروان بن محمد بسوی ابو عون بن یزید که نائب
شهرزور بود رهسپار گردید و در آن ... حسن بن قحطبه در آن روز مشغول
محاصره ابن هبیره در واسط بود ... جعفر بن تمام بن عباس ... قحطبه
قحطبه بطرف ... ابو الیقظان عثمان بن عروة بن محمد بن عمار بن یاسر را
بجانب بسام بن ابراهیم بن بسام بطرف اهواز برانگیخت و سلم بن ... عثمان ...
بسوی ... برانگیخت ... لشکر در آنجا اقامت کرد و از آن ...
بکوچه ... در قصر الاماره ... و از آن ... در ...
ابو سلمه خلال ... و حالش ... بود و آن وقت ... ابو العباس

داستان رو آوردن ابو العباس
سفاح عبد الله بن علی بجنگ مروان

از ... مذکور ... قحطبه ابو عون ... بن یزید ... بود ...
و قحطبه ... بن ... سوی ... بن محمد ... مروان بن محمد از حران ...
روان گشت ... زاب رسید و ... و آن وقت ... هزار نفر ...
داشت ... در آن هنگام ... کوفه با عبد الله سفاح ... مروان بن محمد ...
... ابراهیم بن محمد ... خبر ... نوشته ... سفاح
... ابراهیم ... مروان ... عبد العزیز ...
... ابو مسلم خراسانی ... عبد الرحمن بن محمد ... مروان ...
... بر ... آنچه ...
... مروان گفت ...
... از ... روم ...
...
... عبد الله ...
... مردم ...

بمقابل عبد الله ... مروان

۱۳۲

از روم ... مروان گفت ...
بر ... کوفه ... شام ... مروان ...
... ابو عون ...
... هزار نفر در زاب ... ابو عون ...
ابو سلمه ... عیینة بن موسی و ... بن ...
ابو عون ...
در این اثنا ابو العباس سفاح ... سلمة بن محمد ... هزار تن و عبد الله
... عبد الحمید بن ...
... ابو عون ...
... مروان ... عبد الرحمن ...
... امیر المؤمنین ... عبد الرحمن ...
عباسی ... مروان ...
و عبد الرحمن ... عبد الله سفاح ... و مروان بن محمد بن مروان ...

داستان جنگ عبد الله بن علی عم
با مروان بن محمد و شکست مروان

... عبد الله بن علی عم سفاح ... از کوفه بجنگ مروان ...
شد و ابو عون ...
... عبد الله بن علی ...
... زاب ...
... معجم البلدان ... زاب ...
...
...
... بغداد و موصل ... زاب ...
... زاب ... مروان ...
... موصل ... مروان ... زاب ...

جنگ عبد الله بن علی با مروان

چون موصل دارالملک بود و خلفای بنی امیه در آنجا ... قرار داشتند
اهل آنجا و طرفداران عبدالله در بعضی از شهرهای موصل خروج کردند و چون مروان قبیله با هم
در آن روز بود ناچار داشت هر کس عبدالله بن علی آن جا را برای خود
گرفته و دلی که آنجا تعیینه به بنی بود به نظر نمود از حضور داد و
داز آب گذشته و جنگ کرده مروان رسید و مروان نجدی در امر مروان آمد و در
آنجا مقاتله در روز دوم آنگاه عیننه گرفت عبدالله با زنان و جنگ آمد
هر کس که دانست بر زوال دولت بنی امیه یقین کند مروان چهار بار به لشکر
گفت از آن عبور کرد و هر چند در دار الحرب او بود نزدیک جنگ بخش بود قبول
ننمود و بر سر عبدالله بن مروان ... گفت و هر از لشکریان بر نوبت در
جنگ لشکرگاه عبدالله بن علی نشست و عبدالله بن علی جنگ بود و بشکست عبدالله بن
علی الحارق بود و چهار هزار مرد که با عبدالله بن مروان روان داشت پسر مروان
نیز ولید بن معاویه بن مروان به حکم بود جنگ او بود که در آنجا با هم جنگ
شد و نفر خود بود از برج ... گفت ... حارق
گفت حارق بر اسب ... او بود و جنگ ... عبدالله بن
مروان نفر گفته مروان گفت کسی از ایران بود که طرف حارق بود مروان در آن
دکیف بود مروان گفت تو حارقی گفت حارق نیستم بلکه بنده از اهل
مردم لشکر هستم گفت حارق بود گفت آری گفت بنگر در میان این ها کیست
سر او بود و حارق سر را از آن ... نظر کرد گفت حارق همین سر مروان گفت
او بود که در آن اثنا حارق نظر کرد و مرد ... او بود گفت ... مروان گفت
خدا لعنت کند ابو مسلم بود چنین مردم بود با او ... اینجا حق در سیم داد با او
دهد و گفت ... حارق نظر به آن سر انداخت گفت سر حارق بود در میان آنها
نیز هستم و یقین دارم ... مروان او بود جمع و جنگ ... نیز عقب
اصحاب حارق عبدالله بن علی بود جو بود بر راه جزیره ... فرات
تا اینجا لشکرگاه او را آینه و شکست اینجا موجب ضعف سپاه شود و ابو عون
نیز با عبدالله بن علی گفت ... از آن ... جز شکست ... الله

ورود ... عبدالله به موصل

مقاتله عبدالله با مروان

شکست ... عبدالله

شود و در لشکر ضعف و سستی پدید آید به مقاتلت مروان به دست لشکر عبدالله بن علی
بود و چون در میمنه لشکر چهار بر کشید فرستاد مهمترین لشکر و عمران قطری بیک
لشکر بیرون لشکر ... آمد به که از ... در بر لشکر بود لشکر عبدالله بن علی نیز
حمله بود از جانب خود در لشکرگاه جنگ گذشت و بجای مروان راه بر دست
و ابو عون بود بر میمنه سپاه و ولید بن معاویه بود در میسره لشکر کشته شده در
وقت سپاه او به بهزیمت رفتن و بعضی ایشان منهزم رفتند و بعضی منقاد در لشکر
بعد طرف که مروان بر بود ... برنشست و آن اسب ... بر بود در آن
زمان نظر داشت پس مروان مرکب را ... به ... و مروان از
اسب بگذشت و سپاه بود لذا آن بود که عبدالله بن علی خود ... در
قلب لشکر ... لشکرها ... هر روز سپاه ... در هر ... مروان بن
محمد عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز گفت ... امروز ... زوال
کرده با مقاتله ... لشکر ... علیه السلام ... بعض
آخر ... در ... تا قبل از زوال ... بند
... آمد ... عبدالله بن علی بر ... و ... ده تا
مواد عبدالله بن علی ... از ... در ... قبل از زوال
... در ... مروان ... روزه ... مردم
شام گفت ... توقف کرد در مقاتلت ... در ... نخورید و ... ادا
آفتاب ... تقدیر ... سپاه ... ولید بن معاویه بن مروان بن
الحکم ... مروان ... بود ... دست ... عبدالله در
لشکر مروان ... گفت ... او بود ... ولید بن معاویه
با ابو عون ... ابو ... عبدالله بن علی ... عبدالله ...
از ... مروان بود از ... از ... فرار کرده ... بر زمین ...
... مروان از ... خود ... بر ... بود و ... بر ... و ...
دست ... مردم شام ... رفتار ... را ... عبدالله بن
علی ... شد و ... گفت ... و ... او ...

ضعیف بودن لشکر مروان ... عبدالله بن علی

... عبدالله بن علی

و ابراهیم ... ابو ... منصور و بقول طبری ... کشته شد ... از
بنی امیه جنگ در میانه بود و مروان با جمعی کثیر ... عبدالله بود
کشته عبدالله ... [illegible] ... لشکر ... فرزند ...
... [illegible] ... ذوالجلال والاکرام دیگر روز با هم
... و قتال در میانه گشت گشت مروان با جمعیت ... از
... [illegible] ... مروان ...
... [illegible] ... مروان ...
مردم ... [illegible] ... جمعیت ...
... مروان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... مروان ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... مروان ... [illegible] ...
اگر ... [illegible] ...
... عبدالله بن علی ... مردم ... [illegible] ...
... بهزیمت در آمد ... [illegible] ...
... مروان ... در آن ... [illegible] ...
... در آن ... لاجرم ... [illegible] ... و اموال
... مروان ... این اموال ... [illegible] ...
... از آن اموال ... مروان ...
مروان ... اموال ... [illegible] ...
... عبدالله ... [illegible] ... اموال
... [illegible] ...
... مروان ... بهزیمت ... الهزیمة ... مروان
... بهزیمت ... نیز بهزیمت ... و بقول طبری دیگران مروان

سکه ... عبدالله

... [illegible] ...

از بیرون ...

از ... [illegible] ... بر آمد ... در میدان ... با ...
... لاجرم بهزیمت رفته مروان ...
... مروان ... چار مروان نیز بهزیمت ...
... ذهبت الدولة ... دولت ... آب ...
... مردم خردمند ... نظر ... تمام ... [illegible] ...
... آخر الامر افزون از ... [illegible] ...
جمله مروانیان بهزیمت شدند ... در آن روز غرق شدگان از
... بیشتر بودند ... در آن روز غرق شدند ابراهیم بن الولید بن
عبدالملک المخلوع بود ... غرق شدگان ... عبدالله ...
آیت ... و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم واغرقنا آل فرعون وانتم
تنظرون ... ابراهیم بن الولید بود ... عبدالرحمن ...
... سعید ... عبدالملک ... [illegible] ...
... و اموال مروان ... [illegible] ...
سعید بن ... مروان ...

لج الفرار بمروان فقلت له   عاد الظلوم ظليما همه الهرب
أين الفرار وترك الملك اذ ذهبت   عنك الهوينا فلا دين ولا حسب
فراشة الحلم فرعون العقاب وان   تطلب نداه فكلب دونه كلب

بجمله ... عبدالله بن علی ... مروان ... بهزیمت ... در لشکر ...
... و اموال او بود ... [illegible] ...
... در میان آن لشکرگاه
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... دینار ... [illegible] ...
... و این آیه ... فهزموهم باذن الله وقتل داود
جالوت وآتاه الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء ... گفته مروان ...

وارد مروان

غرق جمعی از لشکر مروان

غرق ابراهیم بن الولید ...

قتل جمعی از لشکر مروان

... [illegible] ...

بکشند گفت ای امیر المؤمنین مگر نمی‌خواهی گفت [illegible] مروان از زاب در روز شنبه یازدهم
[illegible] الآخر سال صد و سی و دو [illegible] تعقیب [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] عبد الرحمن بن عبد الله [illegible] بود و چون مروان آنجا [illegible]
عبد الله بن علی [illegible] ابنه [illegible] از چهره او [illegible] است [illegible]
[illegible] از جان عزیز چشم پوشیده و خنجر در [illegible] عبد الله [illegible] برگشت [illegible]
[illegible] هر چند مروان [illegible] از مروان [illegible] فرود [illegible]
عبد الله [illegible] هر کس [illegible] از [illegible]

اذل الحیوة و کره الممات ... وکلا اراه طعاما وبیلا
فان لم یکن غیر احداهما ... فسیرا الی الموت سیرا جمیلا

پس از آن رزم [illegible] تعقیب [illegible] عبد الملک بود
[illegible] مروان از میدان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] در [illegible] مروان
[illegible] اذا [illegible] لم ینفع العدة [illegible]
رسید [illegible] از [illegible] راه [illegible] مروان [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] مروان [illegible] داد [illegible]
[illegible] دستان [illegible]
عبد الحمید بن یحیی [illegible] طفلی [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ضعف [illegible]
خداوند قادر غالب [illegible] در [illegible]
[illegible] مروان [illegible] و لکل امة اجل فاذا جاء
اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون [illegible]
[illegible] مروان [illegible] زاب [illegible]
[illegible] مروان [illegible] داستان [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] بود و مروان [illegible] مروان [illegible] فرار [illegible]
[illegible] مروان [illegible] از اصحاب [illegible] در آب غرق شده [illegible]
روز [illegible] از جماعت [illegible] مردم مروان غرقه [illegible]
[illegible] تعقیب [illegible] از جماعت [illegible] در [illegible] زاب
غرق شده [illegible] ابراهیم بن ولید بن عبد الملک مخلوع [illegible] بود [illegible]
[illegible] مروان [illegible] ابراهیم بن ولید [illegible]

هزیمت مروان از بلاد

۱۳۲

داستان هزیمت مروان از زاب

واقعه دیگر [illegible] بلاد و انجام کار او

چون مروان [illegible] از میدان کارزار فرار نمود [illegible]
[illegible] حران [illegible] زن و فرزند [illegible]
[illegible] شد و [illegible] مروان هزیمت [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] مردم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین مروان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] مروان [illegible]

آمدن مروان به حران

[illegible] مروان [illegible]
[illegible] از سلطنت [illegible]
دجله عبور [illegible] حران در آمد [illegible] ابن [illegible]
مروان [illegible] حران [illegible] مروان [illegible] آن مردم
[illegible] در آن [illegible] مروان [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
در [illegible] از [illegible] آن حضرت [illegible] مردم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] و از رحمت خداوند غفور [illegible]

و بر خراسان بهره‌ها بی محصور آمد و ویرانی کرد [illegible] تا کار [illegible]

دولت بنی عباس از طرف مشرق فروزان شد و زمانه بازگردید و سیاه بر ایشان غالب گشت

و مروان از پیش کار ایشان [illegible] بخراسان [illegible] عبدالله بن علی

که در نوشته بود بر اثر مروان روان گشت بموصل پیوست و [illegible] در آمد [illegible]

از آن [illegible] موصل [illegible] و محمد بن صول [illegible] منصوب [illegible] مروان بن

محمد [illegible] کرده [illegible] مروان [illegible] روان [illegible] بر گشت از [illegible]

[illegible] از حران [illegible] برفت [illegible] برادر [illegible] بن یزید بود

ام [illegible] دختر مروان بود [illegible] از حران [illegible]

آن [illegible] عبدالله بن علی [illegible] حران [illegible] سیاه [illegible]

و [illegible] عبدالله [illegible] بود [illegible]

مروان بود در حران [illegible]

[illegible] مروان [illegible] بر فرات بود [illegible] بحمص

در آمد مردم حمص قدوم او بشنیدند و طاعت پذیرا شدند مروان [illegible] روز

در شهر حمص بزیست و از آنجا راه برگرفت چون مردم حمص اعوان و انصار او [illegible]

طمع در وی [illegible] مروان [illegible]

برگرفتند [illegible] حمص [illegible] مروان [illegible]

[illegible] مروان [illegible]

[illegible] اهل حمص [illegible] مروان

[illegible] دولت [illegible] مردم حمص [illegible]

و اهل حمص [illegible]

آنگاه مروان زمین در سپرد تا بدمشق رسید و در این وقت ولید بن معاویة بن مروان

والی دمشق بود مروان او را در دمشق بگذاشت و [illegible] مردم

شام [illegible] مروان از آنجا راه نوشت تا بفلسطین رسید و در کنار رود

ابی فطرس فرود شد [illegible] حکم بن ضبعان جذامی بر فلسطین غلبه [illegible]

[illegible] مروان از فرات بگذشت [illegible] شام [illegible]

آمدن عبدالله بن علی بموصل

آمدن عبدالله بحران

ویرانی قصر مروان

آمدن مروان بحمص

شکست مردم حمص از مروان

دختر ابو [illegible]

دختر ابو [illegible] عبدالله از آنجا بحمص و از حمص بدمشق آمد [illegible]

[illegible] مروان بفلسطین در آمد [illegible]

فلسطین [illegible] مروان [illegible]

[illegible] مروان [illegible] فلسطین

[illegible] عبدالله بن یزید بن [illegible] جذامی [illegible]

[illegible] حکم بن ضبعان [illegible] ابو العباس سفاح [illegible] عبدالله بن علی

[illegible] مروان [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] موصل [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] بحران [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] از حران [illegible] عباسیان [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] عبدالصمد بن علی از جانب

ابو العباس سفاح [illegible] عبدالله [illegible] عبدالصمد

[illegible] عبدالله [illegible] مردم [illegible] عباسیان [illegible]

سیاه [illegible] عبدالله [illegible] حمص [illegible]

آن شهر [illegible]

مروان از موصل آهنگ شام [illegible] عبدالله بن علی ابو عون [illegible] مروان [illegible]

[illegible] ابو [illegible] دمشق [illegible] مردم دمشق [illegible]

[illegible] از اولاد مروان [illegible] عبدالله بن علی

از حمص [illegible] و از آنجا [illegible]

دمشق [illegible] صالح بن علی [illegible]

[illegible] مرج عذراء فرود [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] صالح بن علی [illegible] ابو عون [illegible] منزل کرد

[illegible] ابو [illegible] حمید بن قحطبه [illegible] فرود آمد و

سیاه پوشان [illegible] عبدالله

رسیدن عبدالصمد [illegible]

قتل [illegible] از اولاد مروان

وعبد الصمد و یحیی بن صفوان و صالح بن یزید بر باب فرادیس نزول کرفتند و اندر وقت ولید
بن معویه در دمشق حاکم بود و پنجاه هزار تن مرد جنگی در دمشق حاضر بودند عبدالله
آن شهر را محاصره کرد و ولید نیز بمقاتلت بیرون آمد و یکروز جنگ [illegible]
[illegible] و اهل دمشق عصبیت افکند [illegible]
[illegible] مردم [illegible] از [illegible]
باهم [illegible] و مخالف شدند و آن [illegible] از میانه [illegible] و [illegible]
[illegible] عبدالله بن علی [illegible] بن علی [illegible]
میانه ولید بن معویه امیر دمشق کشته شد و [illegible] عبدالله بن علی
[illegible] روز [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] شهر دمشق در آمدند و [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] باب الصغیر [illegible] بود و در آنجا [illegible]
مقاتلت [illegible] از مردم دمشق و [illegible] ولید بن معویه [illegible]
در آن میان کشته شد و [illegible] معویه بن عبدالملک بن مروان و [illegible]
عبدالملک بن مروان [illegible] عبدالله بن علی [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] ابوالعباس سفاح [illegible] ابوالعباس [illegible]
از [illegible] و عبدالله [illegible] دمشق [illegible] مردم دمشق [illegible]
[illegible] بن علی [illegible]
بن علی [illegible] ابو فطرس [illegible]
[illegible] ابن [illegible] عبدالله بن علی بدمشق در آمد و [illegible] از
اصحاب مروان و موالی [illegible] ابو فطرس [illegible]
[illegible] در [illegible] ذی القعده [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
در حق جماعت [illegible] ابو فطرس [illegible] کفته

تقول امامة لما رأت | نشوزي عن المضجع الانفس
وقلة نومي على مضجعي | لدى هجعة الاعين النعس

فتح دمشق

ابني ما عراك وقلت الهموم | عرين اباك فلا تبلسي
عرين اباك تجنبته | من الذل في شر ما محبس
لفقد الاحبة اذ نالها | سهام من الحدث المبلس
رمتها المنون بلا نكل | ولا طائشات ولا نكس
باسهمها المتلفات النفوس | متى ما تصب مهجة تخلس
فصرعتهم بنواحي البلاد | فملقى بارض ولم يرمس
تقي اصيب وانوابه | من الحلم والحلي لم تدنس
واخر قد رس في حفرة | واخر طار فلم يحبس
افاض المدامع قتلى كدا | وقتلى بكثوة لم ترمس
وقتلى بوج وباللابتين | من يثرب خير ما انفس
وبالزابيين نفوس ثوت | وقتلى بنهر ابي فطرس
اولئك قومي اناخت بهم | نوائب من زمن متعس
اذا ركبوا زينوا الموكبين | وان جلسوا زينة المجلس
وان عن ذكرهم لم ينم | ابوك واوحش في المأنس
فذاك الذي غالني فاعلمي | ولا تسألي بامرئ متعس
هم اضرعوني لريب الزمان | وهم الصقوا الخد بالمعطس

از بنی امیه [illegible] مروان [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] از آن [illegible]
[illegible] آمده [illegible] از [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مروان

بود و کهنه و جمعیت ... بر ایشان ... [illegible]
[illegible] ... و بر ... و ... [illegible]
... او ... او از مردم ... و عصبیت او ... از ... [illegible]
لشکر ... و گفتم ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... سوار ... و حرم ... مردم روم ... [illegible]
... روز ... و اگر در زمین مردم ... [illegible]
... بر ... از تو ... سوار ... در زمین شام ... [illegible]
... لشکر ... در آنجا ... [illegible]
... زمین مصر ... از ... [illegible]
... شام ... در عقب ... [illegible]
... شام ... [illegible]
... افریقیه ... [illegible]
... پس ... [illegible]
... [illegible]
... مروان ... [illegible]
... [illegible]
... مروان ... عبدالرحمن ... [illegible]
... [illegible]
از آن ... مروان ... [illegible]
در ... [illegible]
و مروان در ... [illegible]
... از بلاد روم ... [illegible]
... مروان ... مردم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ولا

ولا تنفع الحرة اذا انقضت المدة چنانکه روایت ابن ابی الحدید ... [illegible]
از زاب عبدالله بن علی ... [illegible]
... [illegible]
... مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مروان ... [illegible]
و در اول لشکر عبدالله بن علی ... [illegible]
... شد و مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ... [illegible]
... از فرزندان عباس ... [illegible]
... [illegible]
امیرالمؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... از فرزندان ... [illegible]
... [illegible]
عبدالله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مروان گفت انا لله و انا الیه راجعون ... [illegible]
... [illegible]
... مروان ... عبدالله ... [illegible]

ازین پس عبد الله بود و ولایت عهد هم نه جز او بود و چون مروان از بن دستهای او برفت و پسر عبد الله
عم بنام قرابتدار ابراهیم بود فلسطین تو بود پس از فراز آن و مقام بود و حفظ
و حرمت حرم و محفوظ دار عبد الله و جای او بگرفت و او بود در فتح تو حق ما سعد آمد
تن اگر حفظ او بود که تو گفتم از حق از آن پس مروان حمار کشتن مرد و او از خلافت
عبد الله بن علی و ابو عبد الله را بجای خود داشت و مروان پسر برادر عبد الله
دادند و ابو العباس سفاح گشت و لقب بیش از حق خلافت نام او بود و داد
داستان قتل مروان بن محمد بن
مروان معروف بحمار و بنام آزاد
چون عبد الله بن علی از زاد بمدینه رسید و در کار در حوالی ابو فطرس فرود آمد و مروان آنجا که
رفته بود عبد الله در فلسطین اقامت کرد و یحیی بن جعفر به شهر دمشق آمد در این
وقت نامه سفاح برو رسید و امر کرد تو و صالح بن علی بود در طلب مروان و مروان
مسعود کرد سلیمان بن یزید بن عبد الملک در بلقا کشته شد در این سوی عبد الله بن علی حمل کرد
و صالح بن علی در طلب مروان برفت و ابو عون عبد الملک بن یزید و عامر بن اسمعیل ... و
با در بعقب مروان بمصر ملحق شدند و در بوصیر نزول کرد و در مسکن و بعد ... که
بجوم آورد و طلبها نمود و صالح کثیر بگفت و مرد اکثر ... آن اسب ابو ...
آنکه در لشکرگاه مروان نعفطان بمر نعفن و سایر مسقط ... اعاطه کرد و مروان
کشته شد بعد از این کید در ذی القعده سال ذکور صالح بن علی از نزد ابو فطرس روان شد
و ابو عون و عامر بن اسمعیل را بمقدمه ابو عون و عامر بن اسمعیل ... صالح در مقدمه
راه سپرد تا بمرتبت رسید در طبرستان صالح ابو ... سوار از دنبال مروان رفت و خبر رو
ازین داستان بجز نشد و علوفه و آذوقه در آن حوالی بود و ... تا لشکر بتعجیل توجه
بمعاقبت او راه یافتند و صالح برفت و در کار زیاد فرود شد و از آنجا برفت تا بصعید
مصر رسید و بعد خبر یافته بیک دسته از سپاهیان مروان در ... شنید و علف
زار پیموده حمله کرد ... و بعضی برفت و اسیر کرد و چون برافتند و باورند
و در فرود صالح آن وقت در فسطاط بود و بگفت صالح از ایشان پرسید و در موضعی که
ذات السلاسل نام داشت فرود آمد و ابو عون و عامر بن اسمعیل ... و ... تا بر ...

قتل مروان
۱۳۲

با سپاه موصل در جلو بودند تا آنکه برفتند و چون از لشکر مروان بود و یافتند و خبر دادند
و کوشیدند از مصر بیرون آمد و بعد بو بگفتند و رفتند بوزنه که شد و از آنجا از حال مروان
بپرسیدند آنکه بزرگی در آنجا بود از حال مروان خبر داد و جماعت بشتافتند
و دیگران نیز مروان در شهر بوصیر در کنیسه فرود آمده بود و از طرف دیگر مروان اراده
برفت و بمصر رفت و در قسطنطنیه در آمد و از آنجا بلاد روم گرفت و بدین ... و رسید
علفها بودند و صالح از دنبال مروان بود تا بشهر رسید و ... فرود آمد و عامر بن
اسمعیل با گروه سوار و هزار مرد جنگی بود و در طلب مروان بتعجیل تا مروان
در آن روز بشهر رسیده بود آن شب عامر ... و تا سپاه او فرود آمد
عامر بن اسمعیل با آن سپاه در آن وقت شب ... و غلامی از مروان
از آن ... امیر بود و سر بریدند گفت ... از آن گفت که ابو ...
گفت مروان بکجاست گفت ... گشته ... لشکر او ... نشسته مروان آنگاه
شنید بر خاست و زره بر تن پوشید و شمشیر بر کشید و بیرون آمد و در آن حال بشتافت
شدند ... مرد را ... عامر بن اسمعیل ... او روز ... آمد
و ... از قلت ... ما ... آن ... زره ... شمشیر بکشتند
تیر ... زنده ... نیز غلامان زنده ... مروان
حمله کرد و ... مروان ... و ... او
... مروان در کنیسه در آمد
... گفتم ... و ...
در هیچ ... زره از تن ... بر زمین ... آن ...
... عامر بن اسمعیل بود ... در طلب مروان ... تا
... اتفاق ... مروان عبور کرده بود و ... از
عبور نمود ... مروان ... بود و ... بر
مروان ... او ... عامر بن اسمعیل ... یاران او بر لشکر
مروان حمله ... مروان ... و ... زد
... مروان ... امیر المؤمنین بر زمین افتاد ...

قتل مروان حمار

و هر که در مرد را از اهل کوفه [illegible] فروش میکرد [illegible] بیعت [illegible] بود ازین جبرا
[illegible] و عامر [illegible] ابو عون [illegible] و بقول طبری مرد را از یاران عامر
و علی [illegible] شهاب [illegible] نیزه [illegible] سر مروان [illegible] داد و [illegible]
بکداد [illegible] از محمد بن [illegible] و [illegible] صالح [illegible]
رسید مروان [illegible] بوصیر رسید [illegible]
و اتفاق [illegible] از امرای مروان [illegible]
[illegible] بجزیره [illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] آن امیر
[illegible] مروان [illegible] در عجب شدند [illegible]
غرایب [illegible] شرق و غرب [illegible]
و قتل مروان [illegible] ذی الحجه [illegible]
[illegible] عامر بن اسمعیل [illegible] مروان [illegible] صالح بن علی [illegible] بوصیر
رسید مروان [illegible]
[illegible] عامر
اسمعیل [illegible] مروان [illegible]
از [illegible] مروان [illegible]
عامر بن اسمعیل [illegible] مروان [illegible]
[illegible] صالح بن علی [illegible] الله [illegible] من عمل
[illegible] مروان [illegible]
[illegible]
برای عبرت [illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] موجب عبرت [illegible]
[illegible] مروان [illegible]

[illegible]

قد فتح

قد فتح الله مصر عنوة لكم   واهلك الفاجر الجعدي اذ ظلما
فلاك مقوله [illegible]   وكان ربك من ذي الكفر منتقما

در تاریخ الخمیس مسطور است که فتح مصر صالح بن علی بود برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible] علی [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] بوصیر [illegible] صعید [illegible]
[illegible] بوصیر [illegible] الی المصر [illegible]
[illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible]

تقلدتني صفائح هندية   يتركن من ضربوا كان لم يولد

[illegible] مروان [illegible]
[illegible]
[illegible] ملک [illegible]

داستان فرستادن سر مروان حمار را
بدرگاه ابوالعباس سفاح و خطبه او

مسعودی در مروج الذهب [illegible] قتل مروان [illegible]
از ذی الحجه [illegible] صالح [illegible] ابو عون [illegible]
[illegible] و سلاح و اموال [illegible]
[illegible] مروان [illegible] ابوالعباس [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] الحمد لله الذي لا يفوته من طلب ولا يعجزه من هرب خدعت
والله الاشقر نفسه اذ ظن ان الله ممهله ويأبى الله الا ان يتم نوره
فحتى متى والى متى اما والله لقد كرهتهم العيدان التي افترعوها وامسكت
السماء درها والارض ريعها وقحل الضرع وجفز الفنيق واسمل جلباب

[illegible]

۱۳۲

خطبه سفاح

الدّین وطلبت الحقود واهدرت الدّماء وکان ربّک بالمرصاد فدمدم علیهم
ربّهم بذنبهم فسوّیها ولا یخاف عقبیها ولکنّا الله اثرکم عباد الله
لینظر کیف تعملون فاشکروا الشکر فانّه من دواعی المزید اعاذنا الله
وایّاکم من مضلّات الاهواء وبغتات الفتن فانّما نحن به وله پس
خداوند [illegible] در طبقات زمین وصفحات آسمانها [illegible] از طلب
[illegible] عاجز [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] نفس
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ظلم وعدوان [illegible] خداوند [illegible]
وفسق وعصیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا در طلب

تا در طلب حفظ حرمت [illegible] وعدل وسیاست باشیم و خبر مروان
[illegible] صالح بن علی [illegible] آن سر [illegible] برادر علی بن عبدالله بن عباس
فلسطین [illegible] منصور ابو العباس سفاح [illegible] آن سر
[illegible] آن سر [illegible] کوفه [illegible] آن سر
[illegible] الحمد لله الذی
اظهرنی علیک واظفرنی بک ولم یبق ثاری قبلک وقبل رهطک
اعداء الدّین [illegible]
[illegible]
[illegible]

لو یشربون دمی لم یروَ شاربهم ولا دماؤهم للغیظ ترویني

اگر جماعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله الذی
لم یبق ثارنا قبلک وقبل رهطک الحمد لله الذی اظفرنا بک واظهرنا علیک
ما ابالی متی طرقنی الموت وقد قتلت بالحسین الفاً من بنی امیّة واحرقت
شلو هشام بابن عمّی زید بن علی کما احرقوا شلوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابا قومنا ان تنصفونا فانصفت قواطع فی ایماننا تقطر الدّماء
اذا خالطت هام الرّجال ترکتها کبیض نعام فی الثّری قد تحطّما

[illegible] مروان [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]

عم عبد المطلب همراه از حضرت امام حسین علیه السلام مقتول گشته بکشید و خون در کشیدیم

داستان فرستادن سفاح سر مروان را

نزد ابو مسلم و مطالبه منصور با بر او

مسعودی و دیگر مورخین نوشته اند که ابو عبیده بن هبیرة المخزومی که از وزراء
و دهاة عرب از ایشان مروان بود و از آن پس که دولت سفاح ظاهر و امر سلطنت او
با هر گشت در جمله عقلاء ایشان درآمد و از جمله صحابه خاص ابی العباس شد حکایت کند
که در مجلس ابی العباس که سر مروان بود در حضور وی حاضر نشسته بودم و آن وقت
در جزیره هر روز شب حضور داشتم ابو العباس با حاضران اقبال کرد و گفت کدام یک از
شما این سر را می شناسد ابو عبیده گفت من شناسم صاحب این سر را او ابو
عبد الملک مروان بن محمد است که دیروز خلیفه ما بود خدای از وی خوشنود باد
چون ابو عبیده این سخن بگفت و مروان را ستود جمله شیعیان که در آن مجلس
و جمله بر وی بخشم نگران آمدند و ابو العباس با وی گفت تولد مروان در چه سال بود
گفت سنه ... دشنام بگو پس ابو العباس برخاست و از نزد خشم او بیرون
ذوالکفه بود زنگی بگشت و مردمان از مجلس پراکنده شدند و از آن داستان
بر زبان همی بگذرانیم نزد ابو عبیده با وی همی گفت لغزش از تو سر زد هر گز از
آن بگذر نزد این جماعت بود تا وقتی خدا مروان نفس بگیرد نزد خود درآیم و بیم
آمده بود با اهل و عیال خود مشغول و وقت بعد چنین بشد در رسید غسل نمودم
نماز شدم و ابو العباس سفاح حاضر قاتل خونی بود هر وقت آمدن قصد کرد با من
امر نمود بنشستم برابر ایشان آن امر فرمود و من از بیم و دهشت کاهی
او نزد او بگفتم سرا پا بازهم و دیده بجواب اقدام نکردم و چون با او شدم
قطعه بر نشستم و هر دو گذرانیدم و گفت انگشتری در گنج و در دو دست نگریستم
گاه بگویم از سلیمان بن جابر مولای بنی زهره با مجلس ابو نزد او تا در آمد
در حضرت ابی العباس مقام رفیع و منزلتی منیع بود و از بیشتر آن قوم گرامی تر
یک گشت پس بدو شدم و گفتم کشته امیر المؤمنین نامه از نزد زبان او که
لغزش از تو سخن در میان آمد که برادرزاده است و این سخن از آن گفت

ابی عبیده

در عقیده ابی عبیده ام که دختر ابو طالب بود همچنانکه سفاح گفت در حق صاحب خود
مروان وفا نمود و اگر در حق او چنانچه تمام شمرد در کار او بیش از این بود چه
سلیمان این سخن بگفت شرمسار شد و گفتم دختر خبر سوادم و دعا در کلیه کردم
دیگر بار بازگشتم و جواب را در حضرت ابی العباس بمقام و منزلت خود بازیافتم و
خبر و چنان از وی یافتم و سر به شنیدن گفتگو در مجلس ابی العباس
سر مروان و بود بود و در ابو عبیده بگفت پراکنده و شایع شد و با ابی جعفر
منصور و عبد الله بن علی نوشت عبد الله نامه بسفاح بنوشت و باز نمود که
ابو عبیده و صورت آن مجلس را بد نوشته است و چنین کلمات او را احتمال
نکند نزد ابو جعفر این سخن بگفتند بر وی در جواب عبد الله بن علی بگوید چه
فرمود و گفت ابو عبیده خواهرزاده ما و سزاوار است ما در حق او
کنیم و از چنان بود در خالی نشد و کاری خواهیم و مواز این حکایت خبر یافته بو
باز دم و از مال خود بگذشت و سال بود در حضرت ابی العباس بنعم و مقام و منزلتی
در فرمانش فرود آمد و بنظر و عنایت بود چون مروان بر فرمانش فرزند
ما دی خاتم گفت اسیر هبیره بر حال و در حضور آن جماعت نشستم و ابو العباس بار
شد با نجم سرای ابو جعفر گفت یا سعد بر خاتم گفت بنی هم بر رفته و سرای
اندرون و فرمان بخوش نشسته بنعم ابو العباس او که در حرم سرای بازم و بیرون
با ده جامه دختر و برادرد و چنانکه هر گز در عمر خود نزد او نیکو جامه تر و نزد او برگشتم
و ابتدا بار داشته با دیدم و چون کم بود با همه کفر رعایت ادب بار یافتم گفت
بنامی هم از آن فرمودار بسر هبیره نخست بدو بگذاردم هر گز بمجلس باز نرسد
پس از آن گفت ای پسر هبیره بیک سر از آن فرمان فلان و ولایت عهد او
برادر آنکس قرار دهم از مروان او بگذشت پس عبد الله بن علی او بود بگفت
چه بگویم او را از کار مروان بیان اهم و ابو جعفر برادرم آن فضل
و علم و دین و شهامت و اهمیت خدا داد نیکو نزد او هست امر فلان
از او بگذرانند بر بیکار از خود و مجد و عم ابی جعفر منصور نخست بار او بود
در جواب گفتم خدای را که امیر المؤمنین بود قرین اصلاح و ابو جعفر فرزند ای

کار بر تو تباه کنم و کس بر تو بیش نماند گفت همچنین است تو نیکو دانم و از آن اعتبار گیرد
و در فارس بماند ابوالعباس گفت نیکو گفتی پذیرفتم و در عام الخلیع در غزنه
مستمر بن عبدالملک در قسطنطنیه بودم با کاه نامه عمر بن عبدالعزیز در خبر ابن سلام
و قرار گرفتن امر خلافت بعمر بود رسید مستمر بن عبدالملک سوی بخواند و آنچه بود
بخ افکند و آورد کلم و مستمر بن عبدالعزیز گفتم اصلح الامیر بر اک بوده است اکنون مگر
بگیر و آن کس که خلافت از بیان فرزندان جدات بفرزندان عمت برفت مسله
حنان بگریستم و از آن او و زنگ آلود شد ابو جعده بیکو برفت از دستان بخوانده
گفتم ابوالعباس گفت آنچه داستان از در سوی کاه نیکو و مقصود تو نفهیدم اکنون بگو
بخواهی ساس شو برخاستم و قرض چند بگفتم مرا با سو بخواند گفتم بار سوم گفت
بازگو ا تو بهار ا کار در سو بگذاشت و خبر خو بود از او بحث دارم نغمه سفاح اشارت
بر بیخود از دستان او تو آورد و قتل او شنود اما دستم بیست او بایدی
بعودم ابو جعفر بود از خلافت نفیس تمام و بعد الرحمن عبد السلام و از
فرزندان بغلزدم تو بگردانم و فی این حکایت دو بوته و دستم قبول تو کار
فوانم کو و تو در این حکایت هذه ابو جعفر بود در حق بجای الرحمن بن عبد
نامه کاه بگذشت و نیز نزار بن عبد الرسول در حق تو بین نوشت و بلا کرد و ان شو
بجز است در کار وی بگذاشت و وقتی خو بخواست و نغز حفظ خلافت بود از وی
وا عقاب او بر فرزند مسعود سیکتکین ابو جعده بن هبیره از فرزندان
جعده بن هبیره مخزومی است و از فاخته ام هانی دختر ابی طالب بوده است و
عم علی و جعفر و عقیل فلوا از او خشاء طرب و ذکر این حکایت
نوشته فرای بن جعده بن هبیره المخزومی ام هانی دختر ابی طالب
از مروان شنود از شب و گفت این فاخته علیه تا بر فلیفه بود سفاح بخواند
اندر شد و برخاست و از مجلس برفت شد و مردمان بر آن کرده بسمی از آن
بگریستند و او بو بخواند و گفت این سخن چه بوده گفت بگفت ایها الامام روا
باشد نیک کلاه و فرستادم در زمان زنده شیخ او لو اعدته کنم زیرا که در حیات
تا بعم و بخوانم از این جهان برفتم و هلاک شد جز فن بود که به خواه

بگفتار

بگفتار ها بگذار سوکند بفرمان تو از در تو فرو نیکو رود خویشی باش و بر به و مقدار
تو نیکو شمرد ابوالعباس جز این نخواهد بود گفت تا نه تو کی بود باید گفت چادر
شعوه و نیز بسوی نظر رود در بهم بنی جواد ما نظر کنی جز از مروان بود در کرخ بر دار
و مردمان بود در آن سر بنظاره در آمد حفص بن نعمان مولای عبد الرحمن عبد العزیز در جعبه
تماشا کنان بود و لیسار نگاه کرد و همه بکسی را جز او داد بود و هر لشود و از نگاه او
به کو و این کو در دو گفتار بود ابوالعباس نیست داد بو بخواند و گفت چه بیکیم گفت او از
بدرها را بگیم که از همراهان گفت ای امیرالمؤمنین دروغ بگیم بلکه در حق او بر نیک
نخ بیکرد و در آن سر بر بگرد و هم بگریسته و ترحم و استغفار نمود حفص بن نعمان گفت
نه چنین است بلکه جز در آن سر نزار ان شرم بر گشته سوی مردان بنگاه کردیم گفته
یا امیرالمؤمنین نه چنین است او در میگرید بلکه بر آتش بو شنود شنود ابوالعباس
گفت فاموحق بوده و نه دانم هر گفت الله اکبر حفص گفت آنگه گفت بگو
تو انکار ندهم گفت ای امیرالمؤمنین بیک بیان خبر که نیک فرزند بود و شنودم
ابوالعباس نیز سمعا و طاعة بداد و خبر برد در حضور ابو العباس تبریک ها و در
مع ابی العباس و قدح بر آتش گفت ابوالعباس او بو عطا دی شنود حفص
از مجلس برخاست آمد و این شعر بر گفت

یا لیت جور بنی مروان عاد لنا ... و لیت عدل بنی العباس فی النار

کاری و در دستم بنزد مروان بود و مروه و بلا و علی بن عباس در آن ایام داغ بود
فرا این خبر به ابی العباس رسید بخندید و گفت بروی هم بر نشست او و باز گفت
چون در شعر بغز معنی رسید دینار بود عطا کرد در مروان بود او همه مرواث
بخوان ابوالعباس سفاح بر ابو مسلم بحجت هم فرستاد ابو مسلم نیز آن گفته

داستان دیگر از وقایع غریبه

هم از قتل مروان و فرزندش

در مسعود در شنیدم و ما را در تاریخ نیز مسطور است و هیچ عاقلی بعد مروان بود
بگذشت و آنگاه آن کنیزک بو شنود و دختر او و زنان مروان در آن جمعه گاه
هم روز از مروان نزار شوم شیر و لیکن بو بکشید و او بود از در اکوان

بر آن نان آنچه در دهان گرفت خادم بود برفت و از آن کونه که وارد شد بر سر نشست
مروان بن محمد آن کوه را در وقت کشته شدن گردن نان و دختران او بود و نیز هم از
آنکه یکی گفت با آن دلت ببینید که آنکس هم بود بخشید که هم را گشته قرار
بود تقی یاسر میرا می رسول فرموده الرعد و اکر بود دولت او بهر کفه
خبر آمد سعید بخ مکی که اگر دروغ کفتم بود بخشید کفته آن چیز که چه کرد
کند و از دنبال آن باشد آنچه بود تا گشتند آن خادم آنان بود از آن قریه
بر کشتند در آن بود و کفتند هم آن کفتند این مطلب بود کشتند خود رضا به ملکوت
کرده بود و قضیه فرح بزرگ و تحفه بود برفت آن فقیر و مروان این چنین بود
کرده بود بگا و قت بر ایشان نوشته آنچه از آن دم بود کار بنا شده و آن ایشان بود
عامر بن محمد عبد الله بن علی ابن عبد الرحمن بن ابی العباس سفاح داشت
و خلفا بنی عباس اعلام مقتدر عباس آن چه بود شد اول خلیفه
و خلفا از ایشان بارت ادع کفته اند در آن روز مقتدر بعد ایشان کرده بود
او بود منصور کفتیم کفتم این همه بود سبب قیامت این زمان در سال البته
سر و دم هجری شد و تقی خلیفه در گفتم نزول در راه آن چیز با صلح
شده بود و تعقید شونده به ابن صیح الرعد الرحمن این نکته

احوال ... ابن مروان ... (marginal note, partly illegible)

داستان احوال عبد الله و عبد الله
پسران مروان هر دو از فرزندان

انتشار شد ابن ابی الحدید و بعضی تواریخ نوشته اند عبد الله و عبد الله پسران
مروان بعد از قتل مروان بقید ایشان در مصر بودند و عهد او بعقد دار
بر قرار بر کزیده زمین حبشه رفتند و بقول ابن ابی الحدید با سواران از آن
صعید رفتند و از آنجا بنهایت نوبه شدند و از مردم حبشه بلای عظیم و
دو حشر بزرگ دچار شدند و اهل حبشه با ایشان جنگیدند و عبد الله هم از ایشان
بود تقی و عطش و رنج و بلا مبتلا آمده و هر کسی از آنجا فرار کرد
با نواحی عماره و اقسام شد اما گرفتار شد عبد الله با جماعتی از اهل او
او بیاری رفته بودند با ایشان تو کشته او کارهای دیگر نمودند از آن که

ابو مسلم اعظم الدوله ... ابو جعفر ... (slanted note in top margin, largely illegible)

ابو جعفر منصور داناتر مردم بود و انصار و لشکر خود را فرستاد تا جنگید و عبد الله
در زمان سفاح برفته و او بود تا زمان آنکه نزاد در قید ایام سفاح (...)
منصور و ایام مهدی و ایام هادی و چند سال از ایام سلطنت رشید در زندان بود تا رشید
او را از زندان بیرون آورد و او بود در وقتی عبد الله پیر کور بود رشید از خبر او از
در پرسید گفت ای امیر المؤمنین حبس شد غلامان بگیر او و خبر جست که چرا
بر سر بود من خیر ... در زندان در احوال و اکنون بیرون آمدم پیر و کور
رشتم خبر از حبس کسی چه برسد و خبر آنچه خبر دارم و در آن ظلم ... بی
... در حبس ... در باز بود در زندان بود در قید بعضی کفته اند در ایام رشید
مرد ... کفته اند قلعه ... امین بود از اکنون و این ... عبد الله
زمان قلعه ... بر دهان ... ابن ... از ... بن حسن
... عبد الله بود ... و بدرگاه ... قلعه بود

داستان ملاقات دختران مروان
در زوجه او و بعضی ملاقات ایشان

سعد کویر چنین مروان قیصر رسید و مادر گفت او بود ... آن کینه ای مروان
در آنجا نزول داشت در آمد و بعد از ... بطل مروان ... و از طعام او بود
مخصوص بود بخور بود دختر بزرگ مروان او را بنام مروان می خواند تو در ... شر
و گفت یا عبد الله ان الدهر ... اتول مروان عن فرشه حتی احتاک علیها و
الکاشح طغاته و احتویت علی امره و حکمت فی مملکته فما ذا تری ان تغیر ذلک
ای عبد الله آن روزگار در این خبر ... با ... و ... بود تا ... مروان سلطان
عظیم ... از ... سلطنت و ... قلعه ... و ... نشینند
تو آمده بر آن ... از طعام مخصوص او بخور و در احوال و ...
و ما ... او ... محیط کرد و در ملکت ... و ... ان ... قدر
و ... کرد و روزگار ... و تو هم ... مروان ... با تو
و قدر ... در ... مروان در آن ... کشته شد

از این نقل ... و ... عبد الله
بر ادر ... از ... بر دو مروان
از دو فرار کرد و نصرت ... بود
... بود ... و ... بود ... کرد
... با ... نو ... رفتند
... بلاد نوبه ... ملک نوبه ...
... بود ... آن ... مغرور ...
و ام خالد دختر ... هاشم دختر
عبد الله ... بود و در آن زمان
... مروان ...
... این دختر ...
... بیان ...
... عبد الله ... بود ...
... از آن ... مروان ...
... از آن ... مروان
... در ... در
... کرد و مروان ...
... بود ... از
... در بلاد ...
... در ...
... آن ...
... با
... بود
... در بلاد ... آمدم ...
... از بلاد ...
... قبول ... در ...
... رفتند ... در بلاد ...
... شده ...

مروان حفظ می‌بود [illegible] میباید [illegible] حرم [illegible] بود [illegible]

[illegible] خدا [illegible] تمام احوال [illegible] کار [illegible]

[illegible] ما دختران تو و دختران [illegible]

و دختران [illegible]

[illegible] صالح بن علی [illegible] اگر خواهیم [illegible]

[illegible] ابو هاشم [illegible] زید بن علی [illegible] مسلم

[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] برادران [illegible]

[illegible] بر [illegible]

دختر مروان گفت ای عم امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] صالح [illegible] فضل بن صالح [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] صالح [illegible] دختر مروان گفت

[illegible] برادر زاده امام ابو هاشم [illegible]

[illegible] زید بن علی بن الحسین علیهما السلام مقتول [illegible] در کوفه مصلوب [illegible]

[illegible] ولید بن یزید [illegible] زید [illegible]

مسلم بن عقیل [illegible] زید بن معاویه [illegible] علیهم السلام

[illegible]

[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] فضل [illegible]

[illegible] صالح [illegible]

[illegible] دختران مروان [illegible]

[illegible]

[illegible]

فِي أدبِ اللهِ فما نجوزك أن تقعد في مثل ذلك [illegible] على عباد مروان

٣٧٠

در کنیسه مشغول [illegible] طعام [illegible]

از طعام [illegible] عبد [illegible]

[illegible] مروان [illegible]

[illegible] دختر بزرگ مروان [illegible]

يا عمرو ابن دهرٍ اتول مروان عن قرشه واحمد [illegible] عليه [illegible]

بنا ته واشحت بصاحبه واذمت ابنته لقد ابلغ في موعظتك

واجمل في الفاظك [illegible] مروان [illegible]

[illegible] سلطنت

[illegible] طعام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دختر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مروان [illegible] صالح بن علی [illegible]

[illegible] دختر بزرگ مروان [illegible] امیر

المؤمنين حفظ الله لك من امرك ما تحب حفظه وبعدك [illegible] احوالك

كلها وعلك بخصوص نفسه وشملك بالعافية في الدنيا والآخرة نحن بناتك

وبنات اخيك وابن عمك فليسعنا من عدلكم ما وسعنا من جوركم

[illegible]

[illegible] دختر مروان [illegible]

وَتَأكُلَ مِن طَعَامِه اَمَا وَاللّٰهِ لَوْلَا اَنَّ اَمِيرَ المُؤمِنِينَ اَنْزَلَ مَا فَعَلْتُهُ عَلَى غَيْرِ اِعْتِقَادٍ
مِنْكَ وَلَا تَأْثِمُ عَلَى طَعَامٍ لَمْ يَكُ مِنْ غَصْبٍ وَاِنَّمَا اَدَبَهُ فَمَا يَكُونُ زَجْرًا لِغَيْرِكَ
وَاعِظًا فَاِذَا اَتَاكَ كِتَابُ اَمِيرِ المُؤمِنِينَ فَتَقَرَّبْ اِلَى اللّٰهِ بِصَدَقَةٍ تُعْطِي
بِهَا خَمْسَةً وَصَلَوةً تُصَلِّي فِيهَا بِالخُضُوعِ وَالاِسْتِكَانَةِ وَصُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ وَتُبْ
اِلَى اللّٰهِ مِنْ جَمِيعِ مَا يُسْخِطُهُ وَيُغْضِبُهُ وَمُرْ جَمِيعَ عُمَّالِكَ اَنْ يَصُومُوا كَمِثْلِ
صِيَامِكَ ... [illegible] در ادآب و خلاق آل ابیطالب خوب بود آن تملق و مودب
خوبیها که از بهر تو حاصل نمود تا بازداشت و زجر بنده مانند خان ... [illegible]
بر فرش بود بنشست مروان خود کرد و از آن طعام که دست در آن داشت
بخورد ... [illegible] ... اگر نه آن بود امیرالمؤمنین ... [illegible]
... [illegible] ... و از روی عقیدت آن کار ... [illegible]
... [illegible] ... مروان نیز مشغول ... طعام ...
و کرسیانه ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ...
... [illegible] ... زاجر ...
را ... امیرالمؤمنین ... بدادن صدقه ... [illegible]
بخواند ... [illegible] ... خضوع و خشوع ... [illegible]
افروخت ... [illegible] ... سه روز روزه ...
واز ... [illegible] ... غضب ...
و ... [illegible] ... روزه ...
... [illegible] ... حسن بن قحطبه ... [illegible]
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
حسن ... [illegible] ... يَا اَبِي اَعْظَمُ مِن اِفْرَاجِكَ اَبِي ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
... [illegible] ...

این کار بخشید

اینکار چیست گفت آنکار که بحیان کار او ... [illegible] ... زید بن علی ... [illegible]
در ... بود و داماد زینب دختر علی بن الحسین علیهم السلام ... [illegible]
... [illegible] ... زوجه مروان بن محمد ... [illegible] ... در زمان خلافت ...
... [illegible] ... زینب دختر سلیمان بن علی ... [illegible] ... زینب
... زوجه مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
... [illegible] ... زوجه مروان
... [illegible] ... وَاَيَّ شَيْءٍ اَعْجَبُكَ مِنْ صُنْعِ اللّٰهِ
... [illegible] ... عدل
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بیان مدت عمر و زمان سلطنت

مروان بن محمد معروف بحمار

در مدت عمر و زمان خلافت مروان حمار ... [illegible]
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

داز ... [illegible] ... کتاب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زینب ... [illegible]
... [illegible]

٣٧٤

جعدی بن بکر در روم ... و ابو وقت تصنیف بنی العبد ...
از آنکه در حجه سنه ... در روم ... در بوصیر ... از جهت ... مقتول
شد و این خبر ... المجمع ... ابن بکر در روم ...
ظاهر ... ده سال ... بود ...
موافق این روایت ... در روم ...
عمر او ... سال نوشته ... صاحب عقد ... موافق ...
صاحب مرآة العوالم ... نوشته ... صاحب ...
... بود ... مذکور ... بود ... ماه ...
رقم کرده ... صاحب تاریخ الخمیس ... بود ... مذکور ...
... ده ... ماه ... رقم ... بود ...
... ماه ... صاحب حبیب السیر ... مروان در ...
داشته ... ماه ... در روم ...
تاریخ الخلفاء ... تاریخ الخمیس موافقت ... روضة الصفا ... این روایت
موافق ... نوشته ... صاحب تاریخ ...
... ماه ... نوشته ... در روم ...
صاحب ... تاریخ الخمیس ... موافق ... رقم کرده ... صاحب ...
... نوشته ... الخلفاء ...
... صاحب ...
نوشته ... صاحب روضة الصفا و صاحب حبیب السیر ... ماه و سه ماه
... ماه ... تاریخ الخلفاء مسطور ... مروان ...
جزیره ... در روم ... مروان و الی جزیره بود
... صورت ... سلطنت
... بخارا ... ماه و ده روز بود
... دمشق ... روز ...
... ده روز ... بخارا و سه ماه ...

٣٧٥

داشته که ... بخارا و سه ماه و ... ده روز ... روز ...
آن بلاد ... مذکور ... ۹۱ ... مروان ...
مروان بود ... منظور ... بخارا ... ده روز ...
... خلفا ... بخارا ... صاحب تاریخ
... سلطنت مروان ... صاحب تاریخ الخمیس ...
ده روز نگاشته ... تاریخ ... ده ... صورت ...
...
... داشته ... حکومت ...

باب نسب وزیر مروان

محمد بن مروان ...

هو ابو عبد الملک مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبد شمس
ابن عبد مناف بن قصی بن کلاب ... عبد الملک ... الاشقر ... و ملقب ...
... الجعدی ...
و معلم او ... خلق قرآن ...
...
... مروان ...
...
... مروان ... سلطنت ... مروان
...
...
...
... مروان ...
... ابو عبد ... نوشته ...

و مروان سوا از آن دیگر مروان الحمار نیز خوانند و حمار لقب او که در تحمل شدائد معروف است
و در عرب وارد است اصبر من حمار و نیز در مثل گویند فلان اصبر من حمار فی الحروب
و گویند مروان سوادی حمار بود آنکه مردی خروج کرد بعضی [illegible] تحمل زحمت بود
و هیچ وقت از نبرد و مکافحت نیاسود و از [illegible] بود [illegible]
منقول است و چندان در جنگ ترکتازی نمود [illegible] نمود از جمع
از فرط [illegible] بر [illegible] حروب بود [illegible]
از [illegible] عرب [illegible] و [illegible] از انتهای سلطنت
تا زمان قتل مروان [illegible] مروان الحمار گفته [illegible]
[illegible] اول [illegible] در [illegible] که انگشت [illegible] حلقه در
[illegible] انگشت [illegible] آن حلقه آهنین [illegible] انگشت
[illegible] انگشت مروان از آن [illegible]
[illegible] نظر مروان بر حلقه دیگر افتاده [illegible]
[illegible] آن حلقه [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] آن حلقه [illegible]
در آن [illegible] ای مروان والله
انت [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] مروان [illegible] از ابراهیم
[illegible] روز ابو هاشم [illegible] محمد بن مروان [illegible]
از [illegible] عبد الله بن علی [illegible] سفاح گفت الحمد
لله الذی ابدلنا بحمار الجزیرة وابن امة النخع ابن عم رسول صلی الله علیه و آله
ابن عبد المطلب [illegible] الجزیره [illegible] ابو هاشم [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] ام ولد
بوده [illegible] مروان

[illegible]

سبب اشتهار مروان به حمار

[illegible]

[illegible]

الخصائص [illegible] در عقد الفرید مسطور است [illegible] ابو هاشم [illegible]
از [illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از مسلم بن عمرو [illegible] و مروان [illegible] بن مروان الحکم
[illegible] تفوق داشت [illegible] و بطالت و عزم [illegible]
و [illegible] از اموال [illegible] سلاطین [illegible] بود [illegible]
[illegible] عزم و [illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
[illegible] فتوحات کثیره [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] مروان [illegible]
[illegible]
و [illegible] و در امور [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] در [illegible]
مروان [illegible] عبد الحمید بن یحیی [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
و زراء مروان [illegible] و در باره اولاد مروان [illegible]
[illegible] عقد الفرید [illegible] مروان [illegible]
عبد الملک و دیگر محمد و دیگر عبد العزیز و دیگر عبد الله و دیگر عبید الله و دیگر ابان و دیگر یزید
و دیگر [illegible] و دیگر ابو عثمان و از [illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] عتبه [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] مروان
حافظ [illegible] عمران بن صالح [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
مروان بن محمد بن مروان الحمار

اولاد مروان

[illegible]

در کتاب عقد الفرید مسطور است که مروان بن محمد در کار ابو مسلم و ظهور و انتشار [illegible] بن
سیار نوشت که نجوم الظاهر تدل علی ضعف الباطن والله المستعان که [illegible]
[illegible] و وثوقی ازآنکه [illegible] و ضعف [illegible] و نیز بابن هبیره والی عراق
نوشت الامر مضطرب وانت نائم وانا ساهر [illegible] مملکت مضطرب
و امور دولت برحال و تو بخواب غفلت اندر و من بنظر عبرت و در اندیشه
بر زوال دولت و غلبه [illegible] بنهایت حیرت گرفتارم و نیز بجهت [illegible]
در آن هنگام [illegible] قحطبه بر مروان [illegible] نوشت که من نبات الاقدة
[illegible] و تازه [illegible] بجهت [illegible]
و در آن هنگام که خبر جنگ قحطبه و هزیمت ابن هبیره را نوشته بود نوشت
هذا والله الادبار والا فمن رأی میتا هزم حیا [illegible]
[illegible] دولت [illegible] و [illegible]
[illegible] مرده [illegible] زنده [illegible] قحطبه از [illegible]
ابن هبیره [illegible] در عراق [illegible] ابن هبیره
[illegible]
[illegible] قحطبه [illegible] ابن هبیره
[illegible] قحطبه [illegible]
[illegible] قحطبه [illegible]
و سپاه ابن هبیره [illegible] و از آن طرف
جمعیت [illegible] سپاه قحطبه [illegible] قحطبه [illegible]
[illegible] قحطبه [illegible]
قحطبه غرق شده است [illegible] مروان [illegible] ابن هبیره [illegible]
[illegible] سپاه قحطبه غرق [illegible]
و [illegible] والله اعلم [illegible] مرده [illegible] زنده [illegible]
و دیگر در آن هنگام [illegible] نصر بن سیار [illegible] مسطور [illegible]
و [illegible] مروان [illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

[illegible] فاصحم الثولول [illegible]
[illegible] الثولول قد [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible] مروان [illegible]
[illegible]
[illegible] مروان [illegible] اذا انقضت المدة لم ینفع العدة [illegible]
مسعودی در مروج الذهب [illegible] مروان [illegible] عبد الحمید [illegible]
[illegible] عبد الحمید [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] قد احوجنا الی ان [illegible] عدوی [illegible]
[illegible] فان [illegible] الی [illegible]
حسن الظن بک فان استطعت ان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الحمید [illegible] ان الذی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهره
[illegible] عبد الحمید [illegible] مروان [illegible]
مروان [illegible] عبد الحمید [illegible] مسعودی در مروج الذهب [illegible]

می‌نویسد که در آن ایام که کار ابومسلم بالا گرفته و شراره فتنه [illegible] از اطراف خراسان برگشته
مروان حمار یکی را از عیسی و عشرت دلو [illegible] که [illegible] که رفته و [illegible]
رسید از که زنوکهای [illegible] شهر [illegible] روزی یکی از ندیمانش از سلطنت خود بود
نالیی و تذکره اوقات و حالت بود [illegible] مروان گفت نوکند با خدای [illegible] تو نیکو [illegible]
دگر [illegible] بالو برگشته بی [illegible] ملک خود [illegible] بیمکونه [illegible] دفتر [illegible]
والی آن مملکت بمیکونه [illegible] فته و فساد [illegible] و کار [illegible] نتوانی [illegible]
دشوار است و مروان در آن اوقات به آن [illegible] و [illegible] مشغول
خانواده یزید و [illegible] و عجم [illegible] بود و از [illegible]
[illegible] مروان بود [illegible] و [illegible] نیکو [illegible]
[illegible] مروان گفت [illegible] سوار [illegible]
امیرالمؤمنین عبدالملک [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] نیکونه
[illegible] والی مملکت افریقیه [illegible] جمال [illegible]
و [illegible] عبدالملک [illegible] آن [illegible]
در [illegible] و لطایف [illegible] از
حجاج [illegible] عبدالملک [illegible] حجاج [illegible]
[illegible] عبدالملک [illegible] حجاج [illegible]
[illegible] آن [illegible] خدای [illegible] از [illegible]
[illegible] صفت [illegible] بود [illegible]
عبدالملک [illegible] خدای [illegible] از [illegible]

قوم اذا حاربوا شدوا مآزرهم ... [illegible]

[illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
ابو [illegible] در آن [illegible]
[illegible] آن [illegible].

دیگر این

و دیگر این [illegible] عبدالملک [illegible] اول
[illegible] و [illegible] در [illegible] مروان [illegible]
در [illegible] بود [illegible]
و [illegible] از [illegible] آن [illegible] مروان [illegible]
[illegible] از [illegible] اطراف [illegible] و [illegible]
محمد [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] در آن [illegible]

بیان بعضی اتفاقات و حکایات
غریبه که در زمان مروان روی داد

در تاریخ [illegible] که در آن زمان که مروان [illegible]
[illegible] هل تبلغ الدنیا من الانسان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] مروان گفت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] در آن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] در آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] در آن [illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترجمه [illegible] بن السمیدع [illegible] العمالیق

علی بنی هذا [illegible] ادخل الله علیه [illegible]

[illegible]

از [illegible] ذلت و صغار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قتل بنی امیه

بیان قتل جماعتی از بنی امیه

بر ابی العباس سفاح و دیگران

از جمله خطبه‌ها که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در بارهٔ آن حضرت از مغیبات است و در نهج البلاغه مسطور است حتّی یظنّ الظانّ انّ الدنیا معقولة علی بنی امیّة تمنحهم درّها وتوردهم صفوها ولا یرفع عن هذه الامّة سوطها ولا سیفها وکذب الظانّ لذلک بل هی مجّة من لذیذ العیش یتطعّمونها برهة ثمّ یلفظونها جملة [illegible]

خطبه امیرالمؤمنین در باره بنی امیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مبارکه بنی امیه

[illegible] بنی امیه [illegible]

[illegible] عقد الفرید [illegible]

[illegible] از بزرگان بنی امیه [illegible]

[illegible]

ان یتبعکم الموت ان سبقته بالموعظة الحکیمة [illegible]

الا انّ الذی اخلف لکم من دنیاکم اکثر ممّا تکرهونه فیه وتعلون علیه والذی اخلف لکم من ورائه اکثر معقود لکم نفعه ان فعلتموه مخوف علیکم ضرره ان ضیّعتموه

انّ قریشاً [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکره [illegible]

[illegible]

الله [illegible] صلّی الله علیه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible] الله الذی [illegible] العاقبة لکم والعاقبة للمتّقین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از آن [illegible] موافق عقل و تدبیر [illegible]

مرقوم [illegible] اقتدار یافته و دیگران [illegible]

مقدم شده [illegible] تقدم خواهد [illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible]

[illegible] غافل و جاهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] طول [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] برخلاف [illegible]

[illegible]

[illegible] عظیم [illegible]

[illegible] از آنچه باز گفتیم [illegible] بزرگتر [illegible] ظهور آن

روزگار [illegible] از صبر [illegible]

و در مرتبه [illegible] بود در آن وقت [illegible]

آنگونه [illegible] اعقاب [illegible] احکام [illegible] مقرر بود [illegible]

[illegible] عمرو بن عتبه [illegible] روزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

حق [illegible]

[illegible] دستور [illegible] از [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] از [illegible]

فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ابو الفرج [illegible]

الحدید در شرح نهج البلاغه در سبب قتل [illegible] سفاح آن جماعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و سفاح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب قتل بنی امیه [illegible]

فما نقموا من بنی امیة الا   انهم یحلمون ان غضبوا

وانهم معدن الملوک فما   تصلح الا علیهم العرب

[illegible] سلطنت و خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گفته ونیز ابن ابی الحدید و ابوالفرج گویند چون داود بن علی از مکه بمدینه آمد [illegible]

[illegible] عبدالرحمن بن حسن بن حسن و برادرش حسن بن حسن و نیز محمد بن عبدالرحمن بن عثمان بن عفان

[illegible] عبدالرحمن [illegible] از طرف [illegible] داود بن علی [illegible]

[illegible]

[illegible] این شعر [illegible]

فلا عفا الله عن مروان مظلمة ولا امیة بئس المجلس النادی

کانوا کعاد فامسی الله اهلکهم بمثل ما اهلک الغاوین من عاد

فلن یکذبنی من هاشم احد فیما اقول ولو اکثرت تعدادی

[illegible] داود [illegible] عبدالرحمن [illegible] عنبسة بن سعید بن العاص [illegible]

[illegible] عبدالرحمن [illegible] برادرش حسن [illegible]

[illegible] داود بن علی [illegible] عنبسة [illegible]

[illegible] داود [illegible] عنبسة [illegible]

[illegible] محمد بن عبدالرحمن بن عمرو بن عثمان [illegible] عبدالرحمن بن حسن [illegible]

[illegible] داود بن علی [illegible] داود [illegible]

[illegible] عبدالرحمن بن عمرو بن عثمان [illegible]

[illegible] داود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برادرم

عبدالرحمن بن حسن [illegible]

[illegible] داود [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]

[illegible] عبدالرحمن [illegible] عبدالرحمن بن حسن بن حسن [illegible] داود بن علی [illegible]

[illegible] داود [illegible] عبدالرحمن بن حسن

[illegible] عبدالرحمن بن علی [illegible]

[illegible] مروان [illegible] عبدالرحمن [illegible]

چون [illegible] عبدالرحمن بن علی [illegible] در این شعر تمثل جست

سیکفیک الجعالة مستمیت خفیف الحاذ من فتیان جرم

[illegible] مروان [illegible]

ونیز ابن ابی الحدید و ابوالفرج [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] سلیمان بن علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالفرج و ابن ابی الحدید

[illegible] عمرو بن معویة بن عمرو بن عتبة

بن ابی سفیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان بن علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمرو [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible marginal notes]

[illegible] الکفن [illegible] خوف [illegible] هرکس [illegible]
سلیمان بجواب [illegible] و از آن [illegible]
ای برادرزاده من خداوند [illegible] حفظ [illegible] حرم [illegible] مال تو [illegible]
[illegible] اگر این [illegible] تمام [illegible]
[illegible] الکفن [illegible] ظاهر [illegible]
و شرح حال [illegible] مکتوب [illegible]
بجانب [illegible] عمرو بن معویة [illegible]
[illegible]
و دیگر [illegible] عبد الرحمن بن حبیب [illegible] افریقیة [illegible]
عامل [illegible] مروان [illegible] عبد الله و العباس [illegible] ولید بن یزید
عبد الملک [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن معویة
ابن هشام بن عبد الملک [illegible]
[illegible] افریقیة [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
[illegible]
الحسنیون از فرزندان ادریس [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible]
در بصره [illegible]
در مملکت حجاز [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible marginal notes]

[illegible marginal notes]

[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
اضطرار [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] سلیمان بن علی [illegible]
در بصره [illegible] خطبه [illegible] وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ فقضاءٌ فصلٌ وقولٌ مبرمٌ فالحمد لله الذي صدق وعده
وانجز وعده وبُعداً للقوم الظالمين الذين اتخذوا الكعبة غرضاً والذين
[illegible] هزواً والفيء ارثاً والقرآن عضين لقد حاق بهم ما كانوا به يستهزئون فكاين
ترى لهم من بئر معطلة وقصر مشيد ذلك بما قدمت ايديهم وما ربك بظلام
للعبيد امهلهم حتى اضطهدوا العترة ونبذوا السنة واستفتحوا وخاب كل
جبار عنيد ثم اخذهم فهل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزا [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] خطبه [illegible]
[illegible]

[illegible marginal notes]

[illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] هم [illegible]

[illegible] از خلق [illegible]

[illegible] دشمنان خدا [illegible]

[illegible] علیه اللعنة [illegible]

موسی بن محمد بن علی الرضا [illegible] از فرزندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بر اینجا قوت دینیه ایشان نسبت بحضرت رسالت آیت و آل و اهل بیت نبوت آگاه گردد
و نیز ابن ابی الحدید و ابو الفرج اصفهانی از سلیمان بن جعفر روایت کرده که محمد بن یزید مبرد این اشعار را از
مردی از شیعیان بنی عباس در تحریض و ترغیب ایشان در قتل بنی امیه انشا کرده

ایاکم ان تلینوا لاعتذارهم　فلیس ذلک الا الخوف والطمع
لو انهم امنوا ابدوا عداوتهم　لکنهم قمعوا بالذل فانقمعوا
الیس فی الف شهر قد مضت لهم　سقیتم جرعا من بعدها جرع
حتی اذا ما انقضت ایام مدتهم　متوا الیکم بالارحام التی قطعوا
هیهات لابد ان یسقوا بکاسهم　ریا وان یحصدوا الزرع الذی زرعوا
انا واخواننا الانصار شیعتکم　اذا تفرقت الاهواء والشیع

و در این اشعار با ترغیب بر اعتذار ایشان و ضرعت و مسکنت ایشان ذمی بخود به جهان کار
خبر بواطن و خبث ایشان بنیت واکراه ایشان که دولت با بند عداوت خود را ظاهر نساخته و اگر
دو روزگار ایشان بر قلع و قمع شود پیشه فرود نیاورند و عذر ایشان از تیغ و نیزه آنگاه در
اینجا بنور ... ایشان للعلف ... جرعه از قدح ...
... [illegible]
... [illegible]

داستان اشعار سدیف و تحریض او
سفاح بر قتل بنی امیه

عبد الله ... [illegible] ... دانشمندان ...
... ساعت بغروب آفتاب روز ... ذی الحجه ... مطابق ...
سلطنت محمد ... [illegible]
... [illegible]
... امام زاده ... عبد العظیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

لیرونهار بیارت عتبه ابن امیه ... [illegible] ...
... [illegible] ...
توفیق ... [illegible] ...

خطبه سفاح

ابن ابی الحدید نوشته است که ابو العباس سفاح در ... از خلافت او ... بود و ... خطبه ... و گفت: ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود والله لا اعیکم شیئا ولا اوعدکم
الا وفیت بالوعد والوعید ... اللین حتی لا ینفع الشدة ولا غلوة ... السیف
الا فی اقامة حد او بلوغ حق ولا عطینکم حتی اری ... ان اهل
بیت اللعنة والشجرة الملعونة فی القرآن کانوا لکم اعداء لا یرحمون ... حالة
الا ... شدة ... ولا ... علیکم ... من کان قبلی وان کان
لا خیر فی ... الصلوة ... اوقاتها ... باداها فی غیر وقتها واخذوا
... بالقتل والجار بالجار وسلطوا شرارکم علی اخیارکم فقد محق الله جورهم
وازهق باطلهم باهل بیت نبیکم فما ... لکم عطاء ولا تضیع لاحد منکم حقا
ولا نجمرکم فی بعث ولا نخاطر بکم فی قتال ولا نبذ لکم دون انفسنا والله علی
ما نقول شهید بالوفاء والاجتهاد وعلیکم بالسمع والطاعة ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

سلطنت رخنه نیست خلافت عادل شاه بود و مراد ایشان بود از نسب بنی امیه افکنده و نابود فرمود طلب
الحق بود و بجواهریت بمیر تا از میان برگرده این بنی عطایا را بود ولی نفکنیم
وحق هر کس بود ضایع نگردانیم و تا بود در هیچ انگیزش و مناظره قتال و جان فشانی بنی
امیه نخواهد نیز برنگ باشیم تجهیز نیابیم فی در کارهای دستی طرات جان بود و خود
نقوس تا بود فارو بر خلاف آداب رحم و مروت اقارب گشته دخود در عذابه سلطنت
و امان دخترانی کی دارد مروحان نکنیم و تن به مجازات اعداء و شفقات دهانیم
حکم با خویش در همه حال و همه اوضاع با تو انبازیم و حقوق انکه گفتیم دو دو فار سازیم و
احتیاط و کوشش در آن کواه بیت و برخلاف آن کو هیچ لبعنان بر این در راه طی منع در
سایر خبر سفاح این سخنان بلکه نشان از منبر فرود و به جمله خبر ابراز کرد که ساقی دولت
و جمع وقتل بنی امیه الحذر منتخ بود بکوشند و جان بود از دو جانب آن حالت که بکشند
بیم و خوف آن مردم بسیار گشته و در ایام درو و بیاطین ان جماعت بنی امیه بر انکه
دهر کس بود قرابت اختفاء نمود مخفی شد و چنان که مرقوم گشت عمرو بن معاویه بن عمرو بن
سفیان بن عتبه بن ابی سفیان بعد و لا تی برجست او بود بتنه خود زمین بوس شد
شد و سلیمان بن علی پناه بود و آن بزرگوار بلکه بخشت و جوه است از بر اثر سلیمان مکتوب
بسفاح نوشت یا أمیر المؤمنین إنه قد وفد وافد من بني أمية علينا وإنا
قتلناهم على عقوقهم لا على أرحامهم فإننا يجمعنا وإياهم عبد مناف والرحم
تبل ولا تقتل وترفع ولا توضع فإن رأى أمير المؤمنين أن يهبهم لي فليفعل
وإن فعل فيجعل لي كتابا عاما إلى البلدان نشكر الله تعالى على نعمه عندنا وإحسانه
إلينا یعنی از مردم بنی امیه بر ما وفود دو او هم بوسیت و ما ایشان را بوسیط عقوق و قتل
حجت ایشان بکشیم نه بعلت قرابت و نزدیکی و بانزد ایشان را نسبت و ایشان درجه ناف
بهم پیوسته شود و حفظ رشته قرابت بود باید کرد و تا بود باید داشت و بپایاد او بود
حنظه جست نه خود فضیلت انکشت اگر امیر المؤمنین بعفو بسپارد از جرم این جماعت در
گذرد و بخشد نامه بعد و خدام امصار و بلدان مرقوم نماید و ایشان را امان دهد شکر
حمایت فرماید بر آن نعمت‌ها را و حمد و حق گذار دل و جان آورد با موفوری و با لو
لعطفت بر او بود دختر با لو بجست ودو نشانی با وجد دل و مشکور و مقبول و منهور و سو

خبر سفاح این مکتوب بود به قبول نمرد و این اول امان جماعت بنی امیه بود که ایشان را بعد

بیان عرض سدیف و بیان اشعار خود را
در حضرت سفاح و قتل بنی امیه

خبر سفاح بنی امیه سیصد و هشتاد تن از ایشان را بکشتم و در منازل و مواضع خود روز بماند و در حضرت سفاح
به خوف و هراس حضور بنی امیه ایشان بر پوستان اهل بیت الطاف کرده بود و جان نگه ابو مخنف وانب
ابی الکلبی و ابن ابی الاثیر و دیگران با خلاف روایات در نهایت نوشته‌اند خبر سلاطین جهان سلطنت
سفاح بود بیانش و از خبر ایشان بر سلطنت بنی عباس دلالت داشت الخ و چند در شرق و غرب شد نام
دور شرق و غرب جهان بنام ایشان سکه زدند و خطبه خواندند و ملوک اطراف از سطوت ایشان بیم نمودند
و سلاطین عرب و عجم از صولت شان هراس کردند و بنی امیه از بیم شمشیر ایشان به گوشه‌ها رو نهادند و در خود
مفرو پنهان آمدند بعد از خروج و طلب امان بود مکتوب نمودند و دفن و ...... و چنان شد تا روزی قریب
شد و ایشان بود به آنچه بر گذشته با خوف و امان بلکه ایشان بود مجرم خود دولت و امیر ملک ساعت بگذارد
سفاح در باب ایشان کاید نوشته با زمرد بود و ایشان را جمعی در حضرت ایشان بود و بنیاد منعی گذشت و گیر
خشم فرو شد و آن جماعت بود نسیم عطایا و املاک و اقطاع برخوردار بودند خبر ایشان نامه
سفاح بخواندند هفتاد تن شده بزرگ و کوچک و رؤسای ایشان و آل زیاد و آل مروان و آل یزید بن
معاویه در مجلس حاضر جمع شدند و بقول ابی مخنف هشتاد تن ایشان بود در نزد سفاح رسید و مقدم ایشان
یزید بن عبد الملک بن مروان بود و این جمله بالا بسر بردند تا بمانند که دیگر بنی امیه نهانی جمع آمدند و سفاح
در آن هنگام سلیمان بن ابو مخنف این جمله را بعد هزار سالار نوشت و دیگران بعد تحویل تاریخ اوقم
داشته‌اند و صحیح تر خبر ایشان مرتبه ایشان را از آن بنی امیه که سفاح از اهل عون ایشان که بسیار ازین
و کسی از جانب شام و یمن تو مقرر رسیدند با مصلحت و از هر سو او ملازمت و تلف نمودن از حکم تا ب
اضافه شده بعد چنانکه عمّ سفاح بود نیز احمد سفاح نوشته بود که چون نیز ورا توقف جماعت
بنی امیه وانصار و جماعت ایشان را پنهان فرمود باید و گر نه در کار ایشان و یکی از ایشان بلکه نیز خفی جمعی گشتند
ظفر تمامی جمع و مکتوب رسید او ز دولت ها و من ایشان بعقوبت رسیدند بعد از ابو مخنف که سفاح از مردم
بنی امیه از هر نوع امراء و حاجب و ندماء و دو ملک مقرر داشت و آن گروه از الطاف و داد و حرمت
او صاحب شاه بود که از ایشان بود تو گفتی و دو فرو مشکل کار ترتیب و فاضل و عام از کار سفاح
عجب هر گفته و هر گفته هر گاه عجب تر از این بود فرموده ام او دشمنان خود بود به نحو تقریب و جلوس

و هلاوی لب و اقطاع و املاک بر خود هموار ندید بلا گفته سفاح الثانیه و تقطیع نمود تا هرگز [illegible]
نزد کس ... [illegible] فهم شد و حبه سلاک کرده در دیار ... دروزگار بر این حال گذشت
تا یک روز سفاح ... [illegible] ... زنگی و شتر او
[illegible] ... بر مرصع بجواهر ... بر بیان شتر ... حشمت و
زینت در اطراف ... [illegible] ... از دولت سفاح بکمال حشمت و دبدبه ... و گفت یا
امیر المؤمنین ... عجب ... سفاح گفت ... عجب ... گفت یا امیر المؤمنین إن
مع الآیب ... بهیج المنظر عظیم المخبر عجیب اللون رمت الأقطار وعُلّقة القفار ثم حمل
به من الأسفار ونفس محجة نیطة بالیة فقد قطع بها غیاهب الدجی و ... الثری
فلو أن لها لسانا لنطقت بما لحقها من التعب والنصب والکلل فما ...
لا کثر الأولی والتجئ ... و ... المنظر و عظیم المخبر ... و ... بود
و از کثرت ... [illegible] ... روزگار ...
و ... [illegible] ... بود و اگر آن شتر ...
از ... [illegible] ...
برادر ... [illegible] ...
الحمد ... [illegible] ...
ولکنک الکبری یا ناقتی بالکرامة الکبری والمنزلة العظمی وقد بلغت بمولاک
فی سروره وحبوره وطلعت بمن هو أهل للمحمل السعد وقد نال أعلی المراتب فالحمد لله
کما علیک بعد الیوم سفرا ولا تعبا ولا جهدا ... [illegible]
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...

أقول لها یا ناقتی سیری وابشری | بجود کریم الوالدین همام
فحما تنوف منه الکرامة والعطا | ومن سفری تعبی وطول هوای
الواثوا السفاح والسید الذی | له همم تسطو بکل مکان

انت ناقتی

انت ناقتی تشکی الیک تاسفا | فضنها عن الاسفار والسیران

[illegible] ...
[illegible] ... امیر المؤمنین ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... امیر المؤمنین ...
[illegible] ...
[illegible] ... امیر المؤمنین ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ... مصطفی صلی الله علیه و آله ...
[illegible] ...
[illegible] ...
[illegible] ...

آنگاه نامه‌ای بعمو برادرزاده گویا ... و بیان بنو امیه مجود و قدح و ذم ابا عبد ... آنچه
برادرزاده خبر این فعال بنو امیه در سدیف شاعر رفته و خبر نهی برادرزاده او بود کشته
و عبدالله بود در مزرعه خود که از حال او و قوف یافته و با لیلی بر ضد او بود
آب بداد و خبر سدیف در بزرگان ... از سخنها یافته و منتشر شد تا این سلطنت
انجاعت القراض کردند و دولت بنی عباس روی نمود و سدیف بنو امیه و امان طلب شد
و بدرگاه سفاح افراد او بود و خبر آن مردم برادرزاده در خدمت سفاح و ... بیعت
بسته ... گفته ... آن ... سدیف بنو امیه ... از ندیمان
بخشید و الکش برادرزاده بزرگ زنده ... اگر از بخوابد ... و ... ببرد این
ابیات ... سدیف ... سفاح در آمد و خبر برادرزاده را با کمال عبرانی شعر بود خواند
و این کتاب ابوالفرج در باب این مطلب گوید که سدیف بنو امیه ... جعفر ... ابو العباس
در آمد و آنوقت ابوالعباس بر تخت نشسته بود ... بر ... برادرزاده
در اطراف ... بر در ... مرتبت داشت ... و در ... سلطنت
برادرزاده ... بزرگان ... در مجلس خلیفه ... و خلیفه ابو ... بر
کرسی ... در این حال ... ابن ... در آمد و گفت یا امیرالمومنین ...
سیاه ... اسب ... در ... دولت ...
... سفاح گفت ... سدیف
مولای ... سدیف ... ابوالعباس ... برادرزاده بود در اطراف
مجلس او نشسته ... این شعر را خواند

اصبح الملك ثابت الأساس بالبهاليل من بني العباس
بالصدور المقدمين قديما والبحور القماقم الرواس
يا امام المطهرين من الذم ويا راس منتهى كل راس
انت مهدي هاشم وفتاها كم اناس رجوك بعد اناس
لا تقيلن عبد شمس عثارا واقطعن كل رقلة وغراس
انزلوها بحيث انزلها الله بدار الهوان والاتعاس
خوفها اظهر التودد منها وبها منكم كحز المواسي

اقصهم

اقصهم ايها الخليفة واحسم عنك بالسيف شأفة الارجاس
واذكرن مصرع الحسين وزيد وقتيلا بجانب المهراس
والقتيل الذي بحران اضحى ثاويا بين غربة وتناس
فلقد ساءني وساء سوائي قربهم من نمارق وكراسي
نعم كلب الهراش مولاك لولا اود من حبائل الافلاس

ابن اثیر گوید چون سفاح این ابیات بشنید ... و او بود نشسته از ... رفته
معمر از فرزندان سلیمان بن عبدالملک ... این ... بود ... از ... او
افراد او بود ... بود ... بنو امیه ... آنگاه ابو العباس ... بر
امیه ... و ... فرزندان ... دیده ... از ... ببرد
... و ... فرمود ... مردم ... [illegible]
با ... وجود ... تا ... ملک بنو امیه
... عمر بن عبدالعزیز ... بود ... و ...
... داد و او را ... از سفاح
... او ... ابو العباس
او ... در ... ملک ...
... اطراف ... ملک ... از برادرزاده ... بود در
... در کتاب ... این ... نوشته ... بود
... سدیف ... عبدالله بن علی ... گفته ... شد
بن عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس ... آنوقت ... از بزرگان ... در ...
... طعام ... مشغول ... سدیف این اشعار ... بود ...
... این شعر هم از اشعار او ... مذکور شد مسطور ...

طلبوا وتر هاشم فشفوها بعد ميل من الزمان وياس

و این شعر را بدینگونه رقم کرده‌اند

نعم شبل الهراش مولاك شبل لو نجا من حبائل الافلاس

عبدالله ... این اشعار ... در ... بود ... طعام ... کشتگان ...

و جد ابو العباس ... الف ... / ... / ... / اساس گویند و جمعی ... / ... است

عمر با خشم و شجاعت از روز [illegible] بود چنان با ... و جمعی انبوه از شیعه کشته و بغوار
طعام بود بر روی لاشهای ایشان گسترده و بر آن نشست و طعام خورد و ... ناله آن
مجروحین در هم شکسته بود میشنید تا جمله بمردند آنگاه ... [illegible] اگر این نبود
... [illegible] مخلوط ... در ... باخلاق ... بشارت ... [illegible]
اموال ایشان همه ... [illegible] ... و نیز ... بنی امیه ... [illegible]
ابو العباس ... [illegible] ... و در ... [illegible]
بزرگ ... ابی حمزه سید الشهدا علیه السلام ... [illegible]
در جد و مقصود ... ابراهیم امام است و نیز ... سدیف ... [illegible]

قتل سلیمان بن هشام

... سلیمان بن هشام ... سفاح حضور داشت و سفاح دولت
... بود ... و او بخواند ... سفاح ... این شعر را بخواند

لا يغرنك ما ترى من رجال ... ان تحت الضلوع داء دويا

فضع السيف وارفع السوط حتى ... لا ترى فوق ظهرها امويا

قتل سلیمان بن یزید

سلیمان ... سدیف ... [illegible] ... کشته ... [illegible]
و ابو العباس ... از ... [illegible] ... برکوه ...
... و او ... سلیمان بن یزید بن عبد الملک بود در ...
... [illegible] ... و نیز ابو الفرج و ابن ابی الحدید نوشته‌اند که
سدیف این اشعار در حضرت ابو العباس سفاح ... [illegible]

يا ابن عم النبي انت ضياء ... استبنا بك اليقين الجليا

و هم از قطع السیف این شعر نوشته‌اند

قطن البغض في القديم واضحى ... ثابتا في قلوبهم مطويا

و از قصیده‌ایست طویل ابو العباس ... سدیف ... [illegible]
این چند ... [illegible] ... آنگاه ابو العباس ... [illegible]

احيا الضغاين آباؤنا سلفوا ... فلن تبيد و للآباء ابناء

... [illegible] ... و اکثر ایشان ... [illegible] ... در ...
... [illegible] ... از ... [illegible]

حضور داشته

حضور داشته نقل نموده و نیز ابن ابی الحدید و ابو الفرج نوشته‌اند که سدیف این اشعار را
در حضرت ابو العباس بخواند و او بر قتل بنی امیه برانگیخت و آن قوم ... [illegible]
از گناه او گذشته بعضی ... [illegible] ... نحو

كيف بالعفو عنهم وقديما ... قتلوكم وهتكوا الحرمات

اين زيد واين يحيى بن زيد ... يا لها من مصيبة وترات

والامام الذي اصيب بحران ... امام الهدى ورأس الثقات

قتلوا آل احمد لا عفا الذنب ... لمروان غافر السيئات

و نیز ... نوشته‌اند که چون سدیف این شعر بخواند ابو الغمر سلیمان بن هشام ... بود گفت
... [illegible] ... در حضور ... این گونه سخن کند ... از جمله روات
و راویان مردم ... ابو العباس از این گونه ... [illegible] ... سلیمان ... [illegible]
با سفاح دوست و صدیق بود و در ایام دولت بنی امیه قوام داشت ... [illegible]
کار ... [illegible] ... سفاح ... [illegible]
... [illegible] ... سلیمان بن هشام ... آنگاه سفاح ...
آن ... [illegible] ... سلیمان ...
الدوله سفاح ... [illegible] ... سلیمان ...
کشته ... [illegible] ... سفاح ... [illegible] ... سفاح از که
آن ... [illegible] ... آن ... [illegible]
گفت سفاح ... [illegible]
... [illegible] ... و نیز ابن ابی الحدید ... [illegible]
روات ... [illegible] ... ابو العباس سفاح ... [illegible] ... بنی امیه ...
... [illegible] ... کوفه ... [illegible]
بنی امیه ... [illegible] ... کشته ... [illegible]
در ... [illegible] ... آنگاه ابو
الجهل بن عطیه ... [illegible]
... [illegible] ... ابی طالب علیهم السلام ...

نخست محمد ابو الجبل مرفخ را شد و باز گشت و در ثنا لای آنک برادر بود که بست رسول در غم
علی بن ابی طالب علیهم السلام یکی او بود جواب گفت لیکن دهم برا شد و دفعه سوم برفخ آمد و ندا
برآورد که بست رسول بحق بنی زید بن علی یکی با تیغ ادلب ... مگر بابا ... برادر
و دفعه چهارم برفخ آمد و ندا برکشید که بست رسول ابو هیم بن محمد امام اینک وقت
برداشته در یکه بر نظاره در آمد و نفقه ... ابی بود و بگردید ابو الجبل
را رسید و برفخ آمد و بر زمان برداشته لکه امیر المؤمنین بنا بعبد اینک ...
بعد شد امر و در نگوشت خبر رسید ... بود ... باز گفته و گفته نفوس
خود بوفق بدر اینها ساز و برداشته ... بجواب نه ایشان ابو وقت
فرو ساند با ... و جا ... برفت ... عمر ... ماند ... بود در هم
خورد لکه ... اینها ... کثیر ... از قول فضل بن عبد الرحمن بن العباس بن ربیعه
حارث بن عبد المطلب ... زید بن علی علیهم السلام بود ...
... در زمان خلافت ... بن عبد الملک ... بن محمد ... از جانب
او عامل ... بود مکتوب ... هر کسی از مردم بنی هاشم ... گفتی خوف از خروج
ایشان بود ... مدینه نوشت ... بود ... از مدینه ...
و در ... بود ... کفت ... از مدینه برون ...
فضل بن عبد الرحمن ... از ... اشعار ...

كلما صدقوا بارض نعيق — ضمنونا السجون او سيرونا
اشخصونا الى المدينة اسرى — لا كفاهم ربي الذي يحذرونا
خلفوا احمد المطهر فينا — بالذي لا يحب فاستضعفونا
قتلونا بغير ذنب اليهم — قاتل الله امة قتلونا
ما رعوا حقنا ولا حفظوا فينا — وصاة الاله بالاقربينا
جعلونا ادنى عدو اليهم — فهم في دمائنا يسبحونا
انكروا حقنا وجاروا علينا — وعلى غير احنة ابغضونا
غير ان النبي منا وانا — لم نزل في صلاتهم راغبينا
ان دعونا الى الاسلام يجيبوا — وكانوا على الهدى ناكبينا

اوامرنا

اشعار فضل بن عبد الرحمن

اوامرنا بالعرف لم يسمعوا منا — وردوا نصيحة الناصحينا
ولقد ما نرد نصح ذوي الرأي — فلم يتبعهم الجاهلونا
فعسى الله ان يديل اناسا — من اناس فيصبحوا ظاهرينا
فيسر العيون من قوم سوء — قد اخافوا وقتلوا المؤمنينا
ليت شعري هل يوجفن بي الخيل — عليها الكماة مستلئمينا
من بني هاشم ومن كل حي — ينصرون الاسلام مستنصرينا
في اناس اباؤهم نصروا الدين — وكانوا لربهم ناصرينا
تحكم المرهفات في الهام منهم — بالكف الحاسر الثائرينا
اين قتلى منا بغيتم عليهم — ثم قتلتموهم ظالمينا
ارجعوا هاشما وردوا ابا اليقظان — وابن البديل في آخرينا
وارجعوا ذا الشهادتين وقتلى — انتم في قتالهم فاجرونا
ثم ردوا حجرا واصحاب حجر — يوم انتم في قتلهم معتدونا
ثم ردوا ابا عمير وردوا — لي رشيدا وميثما والذينا
قتلوا بالطفوف يوم حسين — من بني هاشم وردوا حسينا
اين عمرو واين بشر وقتلى — معهم بالعراء ما يدفنونا
ارجعوا عامرا وردوا زهيرا — ثم عثمان فارجعوا عارفينا
وارجعوا الحر وابن قين وقوما — قتلوا حين جاوزوا صفينا
وارجعوا هانيا وردوا مسلما — والرواع في آخرينا
ثم ردوا الينا وردوا — كل من قد قتلتم اجمعينا
لن تردوهم الينا ولسنا — منكم غير ذلكم قابلينا

ابن ابی ... جماعه برداشته بود تقرب ... و قبور فلفا ... بود ... کرد ...
حضرت ... علیه السلام ... کفت ... با ... در ...
از ... برداشته از اولاد خلفا ... برداشته ... و ... بود ...
جماعت ... زمین ... آواره شد ...
... بن عبد الملک بن مروان ... بن عبد الملک ...

نبش قبور خلفای ...

سلیمان بن عبد الملک و سعید بن عبد الملک و ابو عبیده بن ولید بن عبد الملک در رحبه بقتل رسیدند و بعضی
گفته‌اند سعید بن عبد الملک یعنی از زمرهٔ وفات کلثم بود و نیز گفته‌اند و ابو ابراهیم بن یزید از
خلافت خلع شده بود، از ایشان جماعتی بقتل رسیدند و تمامت اموال و اولاد جماعتی بنی امیه
استصفا رفت از ایشان، و در آن وقت سفاح از گفتار این قوم فرحناک شد و گفت

بنی امیة قد افنیت جمعکم ... فکیف لی منکم بالاول الماضی
یطیب النفس ان النار تجمعکم ... عوضتم من لظاها شر معتاض
منیتم لا اقال الله عثرتکم ... بلیث غاب الی الاعداء نهاض
ان کان غیظی لفوت منکم فلقد ... منیت منکم بما ربی به راضی

و گفته‌اند سدیف این ابیات را در حضور سفاح قرائت نمود و ما تشبیب آن
حکایت نمود و این اشعار را بسبقت این جماعت شد و نیز ابن ابی الحدید نوشته که
چون ابو العباس سفاح در امر خلافت مستقل شد بمنبر کوفه برآمد و خطبه
خواند سدیف بن میمون برخاست و این اشعار را بخواند

دونکموها یا بنی هاشم ... فجددوا من آیها الطامسا
دونکموها لا علا کعب من ... امسی علیکم ملکها نافسا
دونکموها فالبسوا تاجها ... لا تعدموا منکم له لابسا
خلافة الله وسلطانه ... وعنصر کان لکم دارسا
قد ساسها قبلکم ساسة ... لم یترکوا رطبا ولا یابسا
لو خیر المنبر فرسانه ... ما اختار الا منکم فارسا
والملک لو شوور فی سائس ... لما ارتضی غیرکم سائسا
لم یبق عبد الله بالشام من ... آل ابی العاص امرءا عاطسا
فلست من ان تملکوها الی ... هبوط عیسی منکم آیسا

ابن ابی الحدید و بعضی از مورخین نوشته‌اند که چون کار خلافت بر ابو العباس سفاح استوار گشت
ده تن و هفتاد تن از رجال بنی امیه بنزد او وفود نمودند ابو العباس ایشان را بنواخت و
ایشان را به امارت بنی امیه بنشاند که از بنی عباس و فرزندان بنی امیه اکرام می‌داشتند و در میان
آن جماعت کشته شدند و اطلاق زبان فرمود چنانکه بر ایشان نماز نگزاردند و کشته شدند

بیع مردمان ... در اموال و فرائض ... و دولت و ... ایشان ...
تحریر مردم شام ... ایشان ... بودند ... از آن پس ... و ...
المؤمنین ... و ... ایشان ... رفت ...
اهل بیت و ... سلطنت بنی امیه ... سید الشهداء ... اهل
بیت ... و ... قلوب ... دنیا ... و ... در ...
... بقتل ... در ایشان ... روز
... بنی امیه ... بنی امیه ... گشته ...
... مردمان ... خبر ... از ... و ... اخبار ...
... کان ... بر اموال ... بنی امیه ...
و دیگر ابن ابی الحدید و ابو الفرج اصفهانی نوشته‌اند و ابو سعید ... از موالی بنی امیه بود در
زمرهٔ موالی عثمان بن عفان ... و ابو ... از ... طبقات
... و ... بر ایشان ...

بکیت وماذا یرد البکاء ... وقل البکاء لقتلی کداء
اصیبوا معا فتولوا معا ... کذلک کانوا معا فی رخاء
بکت لهم الارض من بعدهم ... وناحت علیهم نجوم السماء
وکانوا ضیاء فلما انقضی الزمان ... بقومی تولی الضیاء

و هم از اشعار اوست در حق ایشان گفته

اثر الدهر فی رجال فقلوا ... بعد جمع فراح عظمی مهیضا
ما تذکرتهم فتملک عینی ... فیض دمع وحق لی ان یفیضا

و هم از اشعار اوست در حق بنی امیه

اولئک قومی بعد عز وثروة ... تداعوا فالا تذرف العین اکمد
کانهم لا ناس للموت غیرهم ... وان کان فیهم منصفا غیر معتد

ابو الفرج گوید روزی ... در دمشق از ... سوار شد ... رسید ... در
... عظیم ... بزرگ ... از آن ... ایشان ...
... اموال بنی امیه ...

اشعار سدیف

کلمات سفاح ...

اشعار ابن ... بنی امیه

تا اینجا نوشته

عجب آمد که این روزگار برگذشته چنین بود هر او که بود طعام بخواست [illegible]
دریافت و بنا [illegible] در دور غضب گشت و علویه بود تیغ [illegible] علویه در [illegible]

اولئک قوم [illegible] تعاقبوا فانا تذرف العین [illegible]

و این علویه از [illegible] ابوسعید [illegible] در مرثیه آن جماعت
انشا کرده [illegible] الاعم [illegible]
[illegible] همین زمان [illegible]
[illegible] در روزگار [illegible] و دولت یافته بود [illegible]
از [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] و دلالت [illegible] مردمان اطراف گرفته [illegible]
[illegible] علویه را [illegible]

تاریخ بقیه داستان سدیف

تحریض سفاح بروایت ابومخنف

ابومخنف [illegible] سدیف [illegible] که سدیف
[illegible] سفاح درآمد و آنوقت دولت سفاح در دولت سلیمان [illegible]
[illegible] بر طریق [illegible]

طیبه نفسک [illegible] ان صرک الجمیل اولیا

سفاح، او گفتا اهلا لطلعتک و مرحبا [illegible] قدمت خیر مقدم و [illegible] خیر [illegible]
فلکسا الاکرام والانعام و [illegible] این کلمات و [illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
سدیف [illegible] سفاح [illegible]

و گفتار سدیف

و گفتار سدیف و سفاح بدین سند حیرت اندر شدند [illegible] سفاح این
[illegible] و آن [illegible]
[illegible]
و گفت [illegible] سدیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عفو [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] سدیف [illegible]
[illegible]
[illegible] سدیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیرالمؤمنین [illegible]
سدیف [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]

مجلس خود برسر وجایگاه خلیفه بود و بعد دست ودر آن اثنا که خلیفه بشاش و بهم فارغ
خاطر بود بناگاه سدیف شاعر بالای آستانه وقصاید بخواند برپای داود و بالای خود بود
[illegible] و سفاح بود [illegible] دست خود بازه بسفاح [illegible] کشید [illegible]
وقال بنجاحك كشف الله بك [illegible] وذاك ابدا لا تك اخذ بالثار
كاشف عن قومك [illegible] بالسيف [illegible] الاشرار
ان تكون [illegible] فليس عن ثار قبيلك فاغضب لعزتك يابن [illegible] من بني
العباس والسادة من بني هاشم والسراة من بني عبد مناف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این کلمات [illegible]

اصبح الملك على الدرجات بكرام وسادة وحماة
يا سيد الطاهرين من الرجس ويا رأس منتهى الحاجات
لك [illegible] خليفة الله في الارض ذا المجد واهل الحياة و[illegible]
غدروا ابو امية حتى [illegible] سقيا بالصيفات
واستباحوا حريمنا وسبينا ورمينا بالذل والنكبات
اين زيد واين [illegible] حل ثاويا بالفرات
والامام الذي بحران [illegible] هو امام الهدى ورأس [illegible]
كيف اسلوا [illegible] جهرا بعد ذلك وهتكوا الحرمات

چون سفاح این کلمات سدیف را شنید [illegible] سر بزمین فرو افکند و [illegible]
تا آن حالت خشم و غضب [illegible] از شنیدن این کلمات [illegible]
[illegible] این کلمات [illegible]

[illegible]

[illegible] سدیف [illegible]
[illegible] سدیف [illegible]
[illegible] سدیف [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] سدیف از مجلس سفاح [illegible]
[illegible] سدیف [illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
سدیف [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سدیف [illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجلس سفاح [illegible]
[illegible]

نیز اندر شد و خبر طلبه بخیتی اقرار نمود به ترس افتاد [illegible] و خبر بازی [illegible] بوقت [illegible]
[illegible] او قدیم نشد پیشه [illegible] بانید از آن طرف خبر [illegible] شب جان بود [illegible]
و جهان بخوابد [illegible] سفاح سدیف بود [illegible] جمع و در سوداری [illegible] کشته [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] انکار نکرد [illegible] و [illegible] سدیف گفت [illegible]
کمان [illegible] و درد دل در [illegible] و اندوه [illegible] بود [illegible] شدم [illegible]
[illegible] علامات [illegible] دادند [illegible] خبث [illegible] [illegible]
[illegible] و از [illegible] و عترت [illegible] و اقارب [illegible]
از قتل [illegible] و ذبح اطفال و [illegible] و [illegible] محترم الرسول [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] الطاهر [illegible]
[illegible] کدام [illegible] کدام [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] السلام علیهم [illegible] و [illegible]
عدوان [illegible] سدیف [illegible] شعار [illegible]

قیل ان ادوم ما غشت فی حرب فاض الدموع علی الخد من الارق

یا آل احمد ما قد کان بعدکم ... کان حزنکم فی الناس لم یکن
رجالکم قتلوا من غیر ذی سبب ... واهلکم هتکوا جهراً علی البدن
سکینة [illegible] وقد فرحت ... فی هیئة [illegible] من شدة الحزن
ابکی الحسین ام ابکی [illegible] ... ام ابکی فاطمة ام ابکی الحسن
ام ابکی لیث الوغا الروح حیدرة ... ام ابک ابن رسول الله ذی المنن
اشکو الی الله ما القاه من [illegible] ... [illegible] منهم بالفعل [illegible]

[illegible] سفاح [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] عالی [illegible] و اعیان [illegible]
و عشرت [illegible] و سدیف [illegible] آمد سفاح
[illegible] سدیف [illegible] گرفته [illegible] آن [illegible]
رسید [illegible] راه [illegible] و [illegible]

محاربه

محاربه سدیف [illegible] از [illegible] و راه [illegible] اعدا [illegible]
[illegible] بنو امیه [illegible] خبث [illegible] و [illegible] سفاح [illegible] شب [illegible]
چشم روشن [illegible] و [illegible] ان [illegible] بنو امیه [illegible]
[illegible] سدیف [illegible] و آن شب [illegible] در حضرت [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] با [illegible]
[illegible] و سفاح [illegible] از خواب [illegible] آن روز [illegible]
[illegible] روز [illegible] نوروز [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
امیر المؤمنین ابو العباس سفاح [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible] سفاح
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از طلا و نقره [illegible]
[illegible] آن [illegible] از غلامان
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible]
از [illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible]
طمع و طلب [illegible] و [illegible]
از آل [illegible] مروان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] راه [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] از [illegible] آنگاه [illegible]

روز عطا و بخشش زینت جمله روز مرد و فداء و قربانی ... خویشتن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین در حق تو عطا فرمود و فرزند [illegible] آن
[illegible] تباه [illegible] آن مرد [illegible] گفته [illegible]
[illegible] انگشته [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و فضیحت [illegible] راه [illegible]
[illegible] و سفاح [illegible]
[illegible] روز [illegible] عطا [illegible]
[illegible] طبقه از [illegible]
[illegible] گفته امیر المؤمنین در حق [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] عطا [illegible]
[illegible] در آن عرصه [illegible] ابو عبیده بن [illegible]
[illegible] عطا [illegible] در آن [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] بن [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] غلام [illegible]
[illegible] جوان غلام [illegible] حمزه بن
عبد المطلب [illegible] عطار [illegible] حمزه
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] عتبه بن ربیعه [illegible]
[illegible] حمزه [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] او [illegible]

نامیده و فخر [illegible] حمزه [illegible] مقطوع بود [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] غلام [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] جوان غلام [illegible] عقیل بن ابی طالب بن
هاشم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] غلام [illegible] دیگر [illegible] جوان غلام [illegible]
[illegible] مسلم بن عقیل [illegible]
مسلم بن عقیل [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] عبد الله بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] دیگر [illegible]
غلام [illegible] در آن عرصه [illegible]
[illegible]
[illegible] بن [illegible] عبد المطلب علیهم السلام [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] بن [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible] غلام [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] غلام [illegible]
[illegible] علیهم [illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible] سفاح [illegible]

حکم کرد و گفت جیده ملعونه را زوجه آنحضرت بود به بیابان ببرید [illegible] معویه از شام [illegible]
برای آن زن [illegible] آن امام و الانتقام بود مسموم و مقتول شد نافع گفت [illegible]
از این قصه [illegible] از زبان [illegible] دیگر [illegible] خوان
[illegible] در آن عرصه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] کشت [illegible]
[illegible] حسین بن علی بن ابی طالب نافع گفت [illegible]
[illegible] ابو سویف [illegible]
[illegible] در این مجلس [illegible] در حضرت [illegible]
[illegible] حسین علیه السلام بود [illegible]
[illegible] از آب [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم بود [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] در [illegible] آنحضرت [illegible]

هلدل بذی [illegible] کذالک تجری صروف الدول

نافع گفت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] خوان غلیم [illegible] بن علی بن
ابی طالب [illegible] حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو سویف [illegible] نافع [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نافع گفت
[illegible]
[illegible] بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible]
[illegible] ابو سویف [illegible] نافع

[illegible] ابو سویف [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله الذی [illegible] ینقلبون [illegible]
[illegible] نافع گفت [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] الا [illegible]
[illegible] امام [illegible] بن محمد بن علی بن ابی طالب
[illegible] ابو سویف [illegible]
[illegible] در آن وقت [illegible]
[illegible] نافع [illegible] ابو سویف [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو سویف [illegible]
[illegible] نافع
[illegible]
[illegible] ابو سویف گفت [illegible]
[illegible]
و [illegible] عذاب الیم [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] ابو سویف [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابو سویف گفت
[illegible] نافع [illegible] ابو سویف [illegible]
[illegible]

حسبت امیه ان سترضی هاشم — عنها ویذهب زیدها وحسینها
کلا ورب محمد ووصیه — حقا ستبصر یا بنی ظنونها
وذوین کل خلیفة مخلها — بالمشرق وتقبض دیونها
ستعلم لیلی ای دین تداینت — وای دیون فی البرایا دیونها

بعد از آنکه سفاح این ابیات بشنید سخت بجمله اشک از دیده باریده فال زدند
و زاری کنید و قلنسوه خود را از سر بر زمین افکنده و خود را از تخت زیر آمد
و صدا زد که ای آل امیه ای اولاد بنی هاشم ای اولاد عبدالمطلب بکوبید که
آنگاه غلامان سفاح و اقبال او شدند با گرزها در دست برکشیدند و با خشم تمام
در کوچه‌ها برفتند جماعت بنی امیه را بکشتند بر آن حال آنکه از هر سو فرو گرفتند
آن مرد شاعر را هم با ایشان سفاح بود که بود با او گفته در حق اوزار آیه
در این مجلس حاضر شود خویشتن را بهلاکت بیفکنی و بد رفتار شد چون از اهل
شاه و تبار بنو مروان شد بر ایشان در کوچه از زمین و سال بیرون بر کشت
می‌خواهی که سخن با سفاح بود هم سفاح گفت اگر تو از ایشان دو هزار سال
نبودی ایشان اندر تمیز در آن شاعر بود ایشان خود گفت و شمشیر خود در کشید
و از آن جماعت را همه درو کرد گفت انوشیروان بر بیت و علف را شفر
لشکر گشت افزوده از ایشان بکشند بنوازده شد و ایشان بر تن جواب تمام
آن جماعت بود کشته در قتل گوش با غیشه خانه‌ها در باد و عود و غلامان
و خدم و ثبات تان نخوردن و خورده و کوشش در اطراف قتل مشغول بعضی گشتگان از در
دربگاه بکشت و هر یک دو دو بود سر جمله کفر بعد از آن مرگ وحی بر بیت
این کار بسیار عظیم گشت و مردمان بود و جمعی که کشته و بعضی سفاح از کار آن جماعت
بسر رفت و جمعی بود در باده هلاکت و قرب با ایشان که بود رسم جمع بر سر آن جماعه
نیز کشتگان را فراهم بیاورند سطح و ستم و تخته‌ها بر سر آن افکنده
سفاح و سدیف و جماعت از نزدیکان و خدم سفاح بنشستند و سفره و طعام بیاوردند
و بر در آن جماعه بگسترانید انواع اطعمه تمام گفته و جمعی بخوردن طعام مشغول
شده و جماعت کشتگان هنوز نفس می‌زدند صدای ایشان در بعضی شنیده از اطراف

اشاد و بغض

اع و بعض نیز مجلسیان بود و صدا و خطرات آنها در تحت ایشان مافوق آن
جماعت بود که بخشیدن از آن سفاح و سدیف او آمده بود و لمحة آن
روز هر دو را در آن طعام ... در آن قتلگاه کشته گشته از سر خود بخوردند با خواص
هرگز کوارا تر و بهتر از این طعام نخورده بودم نخوردم بعد از آن سدیف فرمود
قسم ... که این گروه و نتوانستند و دهر ... از ایشان و ایشان
در منازل و اطراف در غم خویش بیش متفرق شدند و نقد و مال بگذاردند سفاح گفت
ای سدیف این گروه بود در کدام مقام میتوان رسید آمده بود در مرتبه
دادم و شنوی مرد به شهر رد اقلیم ایشان در خلافت و رفیق مشرق و مغرب عالم را گرد
شد در کوه و بیابان پنهان گشت سدیف هر کس این حلقه در بر بود دست
جماعت بکار آمد او افتاده بود بی‌ایستاده بر آمد بود و از غرور
ایشان یکی یک تیغ گذارد و جماعت ایشان بود از زمین بر افکند سدیف گفتا که
حتی بهوا انداختم در دل است بعوض وقت هر یک از ایشان به کنیه گمان سفاح گفت
از سدیف آموختم که در این شهر بیشتر و هر کدام این امر بنمود همه جمعی دیده
تو برگرفتی بلقت نفس بی وجه حضرت آمد سفاح باز با او گفت بر آن‌ها ایشان را از
بار عمر و اگر ... بسیار است جماعت ایشان که شعله کشیدند و صله و
جایزه بخشید بر ایشان آن گروه از بنی امیه سفاح کرد و بنی هاشم از اولاد
فرستاد در شمشیر و از تیر و خویشتن بر سر ایشان و هر وقت و خود ایشان سفاح
اندر گشت بر قیمت بیشتر یک جمعه ظاهر شد و یک جماعه احتواز شده این
امر کار ایشان سفاح بر گشت و جمعی که بخشیده زیر شد هر یک از آن جماعت بود تا به خویش
بعضی بود پیشه و نهان بر خاسته و قصد سفاح ظاهر شد آن گروه بعضی در تن
گرد شد و از آنچه پیشتر تن ایشان آن ایشان بخوردند هر بیشتر فعلا و رد از
بلند شد سفاح حرب این نفرت را به ... تر بیت و جمع دیوار کرد با اهل
صنعت ظاهر کرد و هر خانه بنیاد قصر از آن بر بیند و در زمین مانند آن
بنا کرد و در هیچ ملک و شهری ایشان نبود از دیوار بگردد گفته شد که تو با آن تا به
هرا ... بخواهد خدا آنکه خواهر قاتل گفتم سفاح گفت در بذل اموال دریغ نکنم

دیگر خوابگاه هم بنام کلاه فرنگی آن بنا موسوم گشته الحاصل هنوز رونق تمام نیافته
شده و خرج کلان از خزانه سرکار و از کوشش و تدبیرها بود تا نمک بکار در زمین
آن ساحل برکشیده چنانکه این عمارت از نمک برآمد آنگاه سقاخانه نمود جهت براتی
نمک تکمیل شده باید بود برکشیده در سقاخانه حله صنعت کلاه در نیا دهند و در خط
نمود و هوا سوگند از بخت بود از مرغ از آن نیز بکسی هم آواز نغمه دانی در پوشیده
آنگاه در دور و اطراف آن تو بینند خوش حجره عجیب جدول و انوال به نمود
نقوش حجره بود اگر پوشیده دارند به انواع عطایا بخود بود انگشتری با جوی که ما
ه در اطراف قصرها برگشته و دختهای از جریان آب آن به و هر یک تقرر داده
هر وقت جهت رسد آب بالا بر آن بنیان روان نموده الحاصل بکر فلان اقبه
تعجب عجب که آنگاه ترویج در بنای قصر و عمارت گفته اند تا در بنیان ... و بعضی در
بنای مقصورا و گرد برده برزدن سقفها و تو در تو کج کاری و زینت جاذب و حاجت
تذهیب درای عمارت و انبوهی در عاج سازی و آبنوس ... ابداع ... فنون که در آن
برگذشت و ... آن بنای عالی بالا بخشیده از ابواب و مجالس و صفه و تصویر ...
یافته آنگاه بود رالوان ... بخشیده ... بالا بر گونه زینت ... فرشها
کار ... بیشتر بود و از هر گونه الات و اثاث البیت ساخته با کمال ... و مرتب
نموده و عام ... اجازت ... تفرج آن ... آن بنیان ... بود ...
اندر ... آن ... بنام ... از ... بنیان ... آن زینت و لطافت و ...
... عجیب ... بیشتر از صغیر و کبیر ... آن بنیان عجیب تحریر ...
... نمود ... این بنا ... باغ ارم ... در ... بلاد ...
و ... دیده ... هم گفته ... این بنا ... عالی ... کس ... گفته ...
... قصر ... ابو جعفر ... گفته این بنیان ... سفاح ...
... عقاید ... مختلف ... نجف ...
... مخلفه ... سفاح ... سفاح ... الحاصل ...
... بطرز ... ساحت ...
... برگزیده ... الحاصل از سفاح ... غلط ... سفاح ...

از زیاده

از زیاده این قصر رفیع و باغ ... و محمد ... و ... بواسطه ... ایام ... اگر ... به کوه
مطمئن ... قایم ... شوق ... هم ... و غیرت ... از ... خطرات ... از ... گفته ... باز ...
از این تکلف ... سبب آن ... از ... عجب ... از ...
و ... قصد ... هیچکس ... دولت ... بنظر ... قصر ... در ...
این قصر ... آن ... فنا ... کند ... این قصر ... از ...
... الحاصل ... دولت المطمئن ... گفته ... بر ...
... این ... اسم ... و خویش ... و ... الحکم
از ... با ... از ... گفته ... قصر ... هیچکس ...
... گفته ... صحیح و ... بعضی ... گفته ...
... قصر ... این ... در ... بر ... ترتیب و ترکیب ...
... عمارات ... قبرستان ... از ...
... از ... سفاح ... و ...
... اکثر ... قوم ... و ...
... آن ... الان ... قصر ...
... از سفاح ...
... قطع ...
... قصر ...
...
... جمع ... سفاح ...
طعام ... انواع ... ترتیب ...
... مشغول ... سفاح ...
و در قصر ... آن ...
... قصر ... سفاح آب در آن ...
و در ... آب ... طعام
... قصر ...

کاره سعد از هر طرف غرفه‌ها بر افتیدن و ارکان از قواعد بر افتید و آنچه فرود آمد دیوارها بر زمین شکست
دارالامارة ویران کردند و بعد از هم برگشت آنقوم از آن حالت نفع و حج در آمده و
درهم و در هم شدند و آنکوب تسخیر بود و آن درم در از آن شهر سرها بر دار نو
بگذشته و مختصر گفته این بلد را آن که ابوطاهر عمری بود که منبر این بخش اول بعض
از دیوارها بر سر فرود آمد و جز آنکه بعد و تفقد در کنار عمارت بر افراخته که آن قصر
ذرعت و در بیست دار خود و آن قصر چند و کاخ رفیع بر جماعت فرود آمد و هیچ سو لیبدرک
و در دار بر درکه و بر ملک وظیفه‌دار هر غلامان و لشکران و نسل حاجی بود هار
مرکب او بار نهیب که از زمین بکناره بود فرود آمد و در آن بشارت بفتح است برگشتند
نیز در هم رفته برکرده بقصر رسید فرو رفت که جماعت بود و هیچ کس باید گفت و از سر خدا تعالی
لشکر و سپاه بکار بشهر و سفاح در آن سعید فیلاد بود و لوکیک که فرج بود که مخنو بود که رفتند
تو که نه خدا نه اکر منصور خدا بد این جهت بود بشنید معادل بند در آن حضرت امام حسین علیه السلام
که نیز از غلامان اکفرینه نیز در بیت و در مملکت شام هر کس از این جماعت مبتدع وقتی
از خبر کرده مقلوب و مجرم کشته ازان باز بجای دلان دمشق رسیده و فرامید و دارم و خدا بنده هر قدر
رسیده از حجاز و از فرقه که تنفع رسید بر آن که داد خود و دفن شعر ایشان که بکسر
سدیف لخته از مولای خود بشنو آنچه بوده گفته ام و این شعر او بخواند

الا ابلغن سادات هاشم شرحه — وجمع قريش والقبائل من فهر
تيما ومخزوما وابناء غالب — وسكان بيت الله والركن والحجر
ومن كان منهم بالمدينة ثاويا — ايرى نبي صاحب النهي والامر
ومن من النور المغيب في القبر — ومن بالغري افدي ومن يحكي النوى
ومن كان الكهف المعظم قدره — حسين الرضا المدفون في البلد القفر
ومن حوله من اله وهو اليه — واخوته من خير نسل ومن طهر
بان ابن سعد قد شفى الله قلبه — بنو زرق الاحوال ثم ورهطه تبر
فعلنا بالعباس قبل اهالك — فادركت ما اكثرت في سالف الدهر
من اقذ ثارات الحسين بن حيدر — وفاطمة والسبط الحسن السري
ومن قتل بالطف من فاز بكربلا — ومن حوله صرعى من الانجم الزهر

سلم در نمود ۹

سلام ورضوان على سادة الورى — خيار بني حوا وادم ذي الحجر
صلوة من الرحمن تغشى ائمة — هداة اصيبوا بالحمية والكبر
فاحل ابا العباس يا خير ناصر — سيوفيه حتى ملك ان تنجلي القهر
ونجلي لما جليت منهم قلوبنا — هدا ايدك رب البرية بالنصر
على الارض منهم لا تخلي واحدا — ودم غفوا ما صار باطن الارض
وكم كربة جليتها عن قلوبنا — بعزم وما بيننا ذوى الحجر
فيا سائلا الاذواق ان حزوا اسجدا — لبسه وانعام في الليل والفجر
ولا تقطعوا عن فضل من بان فضله — فمنه اليكم يقبض النهي والامر
على ظالميهم لعنة الله ما دجى — سهيل بحر اوما ضوء الليل عن الفجر

و چون سفاح از این جمله بر دخت بقصر خود باز شد و آن شعر را شنید و سر در کشید
و دخترش بر این عزت و حشمت او بود غیرت و هر سال بگذشت و چون با اولاد عم خود عمل
صالح بن عبد الرحمن عبدالله بن علی بوجود آمد و در بیت المقدس بشتر نامه و جمعی و از آن واد
ساده و جماعتی با سپاه از راه که آنجا که و بجای کشت از آن بطرف شام رفت که دمشق در آنجا
دمشق نیز بود کار انت تو کرده تمام بود و آن اسباب بر آن شود بنجو کاران یکی کوه و بکاران سو
بر در کنار کرار و در خواستن ان شهر هر کس بدولت آخر لقب بی فلان و دو تنی در آنجا که نیکی نیز
نکرد در بلد که در آن روز که بر کمر و هیئت سر تقیت شده در فرصت و رعیت با او بود با او
هر کسی بوده از خدمت و دوستان خبر بود و تمام جان کس داد و لوامین و سپر خود را
حاکم گشت قبا و کلاه اکرام و حشمت بود در بار او فرموده بودند و وجه معجم و مجنی
شهر و شاه و در تمشاور و اقرام نورزم سفاح از کلمات عم خود نه شد و آن دولت ایشان
بیک نفر و لشکر ایشان بود فتح کرد و از بدر که زنده و اسب بیخته سدیف بود نیز بود و نفوس
داشت و جمعی بلا بر گرفته و کوه و ایشان در نوشته با شهر دمشق در آنکه و در ولایت
بنشستند و اجازه در ترتیب کار و نظام و حفظ بر دجیت و کفته و معبود و بچراغ بجز جیب
و چون همه آن حالت بو نظم و نسق کرده در تفتیش احوال اولاد یزید و اولاد بود و
بر آمد و در حضور ملوک و بر کسی بیم و ترس و هر ولایت و حکومت که بعد از آنکه بود تکیه گفته
داد و مال و نعمت ایشان در حق سدیف نیز بر این جمله توقف و بعد از آن عجیب حکایت

اشعر فار و غیرهم خلیفه دوانیق الملقب شد و خبر حادثه‌ها که دنیا تنگ که بر ابی العباس جمعی
و الطعن و الضرب جمعی بوده‌اند جهت خدا که سر پوش قبر از مردم نبش کرده در دمشق
کشت و هر که بود که با مروان اگر ضعف و ضعیف از نبش کرده تعداد سیصد هزار جمعه اگر
تمام مخلوق عالم بوده باشند برابر به نفع موالیان حسین علیه السلام تحفه ببعث و خبر در تاریخ افعال و
تا هر سید نیفه بعض سفاح را که کشت مرد و نیز هر جای نیفه بنوشته و آن را شنیدگان
ملاء بود نیفه قبر از هر که جد دمشق گفته بود جد او عادت جاه و سفاح نیز تفتیش کار
که هر کس از نبش کرده بار نیز هر بوده و اولاد ایشان نکشته و حفان خود جاهل گور از بر
و فور لهم به جای برگشته تا یک جلد دوم ترتیب برگرفته سفاح بار هر بود از نهال الحجاج بر
کشته بر گرفته و الحجاج برگرفته و آن جماعت بود که او نیز هم بود از تیغ نگذرانیده
و از آن کرده جز جماعت که ایشان اندر شده قبرها که یافته ابو مخنف نوشته در تاریخ
دهقان بگید این جماعت بود تا این زمان که آن آزار هم منهدم شده و خبر جای این دمشق
بازگشت سفاح نزد ایشان بود هر وقت فدا از قتل او بود بر نبش کرده سلطنت نیاد
تا آن الحجاج بود بعد از مسجد جامع اموی و پیش آن که گوید لا احرم آن جماعت که از عمارات
و آن کس الحجاج بود در دمشق خراب و منهدم کرده‌اند و مسند ملک بن الولید هزار بطول
انجامیده و چون تو از ایشان در مملکت جهان حکمران شد و چنانکه ابو الفدا نوشته که
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس فرموده اقامه او در عباس بن عبد الحنفیه کوه ایشان
برادر بقعه در خواب جنان دیدم که حسین نور از دیدم نظور کرده پیامبر صلی الله
علیه و آله فرموده او به اهل بیت از نبش قبور بنی امیه و نبش قبر سفاح بنی عباس
از بنی عباس در ملک شهر بفرمود ارعم فقد قضی الامر و حق القول و کان ذلک فی
الکتاب مسطورا نبشت حدیث ابن ابی اشهر علاقه گرفته در کتاب تحفه و نبش کرده به جای
شد و خبر جای بود که نبش شده و خبر خود آن کشته قیامت قطع نظر کرد
ابو مخنف در این مقام بیان میکند که راقم گفته در کتاب ابن خار سطور ابو لوط بن
یحیی ابو مخنف کنیت داشت بر ترتیب وفور اکثر اهل تاریخ او و از اصحاب امیر المومنین علیه السلام
دانسته و آن جماعت او بود صحیح تمام در محبت و ارادت بود تصدیق نمودند عزت به او
دانند و در واقعه نعم الطف حضور داشته و از جمله کتب که بو نسبت دهند کتاب مقتل

حسین علیه السلام

حسین علیه السلام و کتاب اخبار حضرت و کتاب مقتل محمد بن ابی بکر و کتاب مقتل عثمان و کتاب صفین
و کتاب خطبه الزهرا و غیرها است و عبارت کتاب سفاح و قتل نبش کرده که گفته
و اگر لوط بن یحیی ادراک آن از نبش کرده که سفاح بوده و مراد از
در این مقام ذکر نموده که عده تفاریق آن احوال بوده و نیز اکثر در زمان
سفاح از بقیه ماتم رونق کار گرفته بود و در واقعه عبدالله بن علی تاریخ و سال را
آن قصه را در نه تذییل نقل رسته نمود و نیز از شرح و بسط او سطور است که
خبر خیره علی عباس جوان وارث برادرش و کیفیت فتح خلیفه عباسی که نبش شد و حال آنکه قبر شد در بقعه
سلطنت گفته ابی جان برادر از منقرض شده تاریخ اکثر او لاکن خبر دار کتب گفته شد
نیست بلکه جماعت نفر از بنی عباس خلافت یافته بلکه این لوط بن یحیی در زمان نیابت
دولت بنی امیه از اولاد عباس خلافت که گفته تاریخ را در بعضی از تاریخ‌ها نوشته
و در کتب تواریخ در احوال این طایفه چنانکه در تاریخ جلد و قصه و جامع تاریخ
تتبع و کتاب ملحق است نوشته است که حمزه بن جعفر در شروع ابی العباس شد در ذکر
نبش کرده و ظلم الحجاج و منع بنی عباس و تاریخ الحجاج و کشته شدن اهل بیت و نبش قبر او
به خواهش شهر خبر داده ابو العباس شهید در یاد به جهت داد و تجسس اندر شده و آنجا
از آل ابی طالب حضور داشته از قتل و نبش کرده گفت که کشته ابو العباس عم خود
داود بن علی بود و ولایت حرمین داده و نقضه برگردن بود از نبش کرده بعضی
داعی بر جمعی و هر کدام از آن گروه را به جای کشت و از بر در خم دیوار و دشت و کوف
بوده او کرد و تباه که گوید ابو العباس که عم خود عبدالله را در شام بوده نوشت و او بود
سو گفته که او از نبش آنچه که بود زنده هم ابو عبدالله بن علی از بر گوشه کنار را
دولت او بر کشت و ابو العباس بوده مرکوز نبش کرده به جهت کشته شده و نیز رشته از نبش
کرده سلیمان بن هشام بن عبدالملک بود بقیه قتل شد در حلب و هم عقد الفرید
و گفته عبدالله بن علی در کار او فرمان ابو فطرس فرود آمد مردمان جدا کرده و اظهار نمود
و اجازت دخول داده و هفتاد و هشت تن از نبش کرده بنی هاشم در این ایام با مروان
از بزرگان خراسان بار یافته و الحجاج با مروان صف در مجلس بایستاد هم از آن اجازت
نبش کرده اندر آمده انجماعت نشسته برگرفته در روز آن ابو محمد علی عبدی که در

حکایت نبش قبور سفاح

حال صاحب [illegible] و گفت [illegible] برقم [illegible] بیا قسم الکفاه [illegible]

[illegible] فی الیوم [illegible]

الدعاة الی الجنان فانتم   و بنو امیة من دعاة النار

من کان یفخر بالمکارم والعلا   فلهاشم المجد غیر فخار

عمرو بن یزید بن عبد الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله بن [illegible]

[illegible] بر زمین بزد و آن جماعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و مدخل رأسه لم یدعه احد   بین الفریقین حتی لزّها القرن

[illegible]

[illegible] عبد الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمرو بن یزید بن عبد الملک [illegible] ابو العباس سفاح

[illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible] سفاح [illegible]

[illegible]

[illegible] خطبه [illegible]

خطبه سدیف

[illegible] انی عم الفضل باحطت اعالیهم ان غیر آل محمد

اولی بالخلافة فلم و بم ایها الناس ألکم الفضل بالصحابة دون ذوی القرابة

الشرکاء فی النسب الاکفاء فی الحسب الخاصة فی الحیاة الولاة عند الوفاة

مع ضربهم علی الدین جاهلکم و اطعامهم فی اللاواء جائعکم فکم قصم الله بهم من جبار

باغ و فاسق ظالم لکم [illegible] بنی العباس لم تخضع له [illegible] یوجب حق ابو رسول الله

صلی الله علیه و آله ابیه و جده [illegible] امیة لیلة العقبة [illegible]

الجاهل [illegible] و حامیه یوم حنین لا یرد له رأیاً و لا یخالف له قسماً انکم

و الله معاشر قریش ما اخترتم لانفسکم من حیث اختار الله لکم تیمی

مرة و عدوی مرة و کنتم بین ظهرانی قوم قد آثروا العاجل علی الآجل

و الفانی علی الباقی و جعلوا الصدقات فی الشهوات و الفیء فی اللذات

و الغناء و المغانم فی المحاربة اذا ذکروا بالله لم یذکروا و اذا قدموا بالحق ادبروا

فذلک زمانهم و بذلک کان یعمل سلطانهم [illegible] گروه گمراهان [illegible]

[illegible] از آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] حق ذوی القرابة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لیلة العقبة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وضع نماند الحق دفع کردن کار رکن شیبان ... بجهت جزیه بداد دیگر ابو العباس
الحق بود اجابت نداد در آمد شیبان ... بود هرکس که در کار خود ثبت شبل
بجای خود و شمشیر بود ... سفاح فرمود بداد شد آن انصار ...
... الذی ... مسطور است نمود مرا از آن سفاح ...
و آن جماعت نیز ... از آن پس نیز ... بداد ... که ...
... در آن مجلس حضور ... و چون ... سدیف ... بر خاست و گفت
قد اتتک الوفود من عبد شمس مستعدین یوجعون المطیا
عنوة انها الخلیفة لا عن طاعة بل تخوفوا المشرفیا
... ابیات ... مسطور است از آن خلیفه خلیفه القطع ... و گفت
ان تجاوز فقد قدرت علیهم او تعاقب فلم تعاقب بریا
او تعاقبهم علی زلة الذنب فقد کان دینهم سامریا
این کلام ابو العباس ... آمد و گفت این شعر ... کرده بود
... این مرد ... شعر ... شعر گفته ... در آن ...
سفاح گفت آن شعر کدام است ... این شعر بخواند
شمس العداوة حتی یستقاد لهم واعظم الناس احلاما اذا قدروا
چون ابو العباس این ... بشنید ... و گفت ... در دفع ...
... نیز ... خلاف ... آنکه ... و ابو العباس
... بود ... شیبان ... و آن جماعت ... بود ...
و ... بر ... در ... افکند ... کرد ...
سدیف ... جماعت ... از ... و ...
آن ... صاحب عقد الفرید ... عبد الرحمن بن علی از ... بر ...
... سلیمان بن علی از ... مردمان ... اوکوس
و ... کس از ... آنچه ... بود ... شده
... مذکور ... سلیمان بن علی بر ...
افتاده از ... از ... اسحاق ... در ...

دوازدهم

... کرده گفته سفاح اولاد ... بود ... که ...
... بخوان ... گفته ... بر ... شکسته ...
... سفاح ... بر ... نشسته و طعام خوردند ... در زیر ...
... آن جماعت ... بود ... از ...
... اخبار ... مسطور ... صاحب عقد الفرید ...
... این ... الحکم ... بن ... الرسنت ...
... ابو العباس ...
... سدیف ... ابو ... جعفر ...
... سدیف ... و ...
این بود ... از آل ... بود و ...
... از آل ... سدیف ...
... گشت ... و ...
... آمد ... سدیف از ...
... در حق ... شدند ...
... و ...
... از ... بود ...
... از ... و ...
... رفته ... و از ... حرکت ...
... و ... بود ... بر ... مکران ...
... و هرکس ... عقوبت ... و این ...
... ضعف ... سدیف ...
... و ...
... و این ...
... مقاد ... بود ... جماعت ... وجزا ... و ... سدیف ...
... در ... عبد الرحمن ...

اول رسیف

دو فرقت منصور و فاوت کو دان امانت بو مرتضی مهر رسانید تا به سر رسید

یا سواتا للقوم لا کفوا و لا   اذهابوا لا تولی الاحرار

منصور گفت ای صدیقه آل ابی دوله بمردمی به برآنو به سدیف گفت جان من کیستم که
الحال بو تبته بخانم و وقتی سدیف به مردی از بنی عبدالدار سلم برانه آمزد و عدل
گفت ای مرد کیستی گفت مردی از قوم تو هاشم فی سدیف بن میمون هستم گفت تو که
با خداوند قوم فی بن سدیف بن میمون فی سدیف ابن تحیة بنت لعکل بن اس
تحت لکی قسم کجا ... [illegible] ... میمون و ... و از بنی تحیة خوانت
بود بگویه سمیت و ترکیب در مابین ... بعد ابوالفرج شیخ هم سدیف بود که
مقام ... بعد ... او و سفاح دقیق ... [illegible]
... در ذیل این اخبار سطور ... [illegible]
در تحقیق ابی العباس لقب ... [illegible]
در بهر صورت بنی عباس ... از زمین ... [illegible]
زنده جانها ابد الدهر دور زوال ... [illegible]
... [illegible]
در آن فقط اولاد ... [illegible]
ملکه ... [illegible]
آن ... [illegible]
مردم دمشق ... المومنین ... [illegible]
... حال آن قبور ... [illegible]
... [illegible]

حال ملک ملوک بنی امیه

و مدت سلطنت ایشان

چنانکه در دانش کتب اقوال ائمه ... علیهم و تفسیر سوره ... قدر ... [illegible]
... بنی امیه ... بن ابوبکر ... [illegible]
... ابوالعباس ... [illegible]

میر منیر در آنحضرت ... در خواب دید ... سوره ... [illegible]
القدر خیر من الف شهر ... لیلة القدر ... [illegible]
حضرت ... [illegible]
... لیلة القدر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... [illegible]
... حضرت ... لیلة القدر خیر من
الف شهر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... یزید بن الولید ... [illegible]
... مروان بن محمد بن مروان بن الحکم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سلطنت ... مروان ... [illegible]
... [illegible]
مروان ... [illegible]
معاویة بن هشام بن عبدالملک ... [illegible]
... [illegible]
حکومت ... [illegible]
... سلطنت ... ابوالعباس سفاح ... [illegible]

روز زیادتر و نزدیک روز کمتر چه این جمله نود سال و نه ماه و یازده روز [illegible] گفته
و مروان در تواریخ ایام ایشان مختلف نوشته‌اند و صحیح آنست که معاویة بن ابی سفیان
بیست سال و یزید بن معاویه سه سال و هشت ماه و چهل روز و معاویة بن یزید سه ماه و
یازده روز و مروان بن الحکم نه ماه و هژده روز و عبدالملک بن مروان بیست و یکسال
یک ماه و ولید بن عبدالملک نه سال و هشت ماه و دو روز و سلیمان بن عبدالملک دو سال
[illegible] ماه و پنج روز و عمر بن عبدالعزیز دو سال و پنج ماه و پنج روز و بقول [illegible]
[illegible] یزید بن عبدالملک چهار سال و یازده روز و هشام بن عبدالملک نوزده سال
و سه ماه و مطابق نسخهٔ دیگر نوزده سال و نه ماه و نه روز و ولید بن یزید بن عبدالملک
یکسال و دو ماه و یزید بن ولید بن عبدالملک پنج ماه و دو روز و ابراهیم بن ولید بن
عبدالملک هفتاد روز و بعضی سقط نموده‌اند چه ابراهیم بیعت [illegible] از کناره در
دو فقره [illegible] دیگر دانسته و مروان بن محمد پنج سال و ده ماه و ده روز [illegible]
[illegible] تمام مدت [illegible] طول کشیده این جمله نود سال و نه ماه و یازده روز
و بهشت [illegible] مروان در [illegible] بن [illegible] بتقریر مذکور [illegible]
[illegible] و [illegible] سال و یازده [illegible] و
[illegible] زمان خلافت حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام را [illegible]
ده روز [illegible] خلافت ایشان [illegible] بتقریر [illegible] هشتاد و [illegible] ماه و
روز و مواجب [illegible] ده روز [illegible] موضوع [illegible] و بقیه ایام دولت بنی امیه
[illegible] مطابق [illegible] [illegible] سعود [illegible]
[illegible] گفته [illegible] قوله عز و جل لیلة القدر خیر من الف شهر
[illegible] سلطنت بنی امیه [illegible] [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از کتب

تواریخ [illegible]

از [illegible] در [illegible] زوال دولت بنی امیه سبب انقراض سلطنت [illegible] مذکور
[illegible] آن [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] غفلت از امور مملکت و ظلم و جور [illegible]

[illegible]

و سبب [illegible] ارذال و [illegible] جرئت از صحبت علما و ابطال و غرور در حضرت [illegible]
و غفلت از [illegible] و ظلم و ستم و فرمان [illegible] و تفویض [illegible]
مملکت [illegible] [illegible] از [illegible] مروان
[illegible] آگاه بود در آن [illegible] دولت [illegible]
[illegible] گفته [illegible] از مروان بن محمد [illegible]
[illegible] مروان [illegible] مملکت [illegible]
خلیفه آخر بنی امیه [illegible] از اولاد [illegible]
[illegible] عبدالملک [illegible]
فرزندان [illegible] بنی امیه [illegible]
انقراض سلطنت [illegible] مروان [illegible]
[illegible] محمد بن مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] مروان بود در
[illegible] محمد بن مروان [illegible] مروان
[illegible]
[illegible] مروان [illegible] مصعب بن زبیر [illegible]
[illegible] محمد بن مروان این
[illegible]
و مروان [illegible] مصعب [illegible] و مروان [illegible]
[illegible] العقلیین [illegible] مصعب [illegible]
[illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
الا [illegible] من [illegible] من قریش [illegible] الیوم

بعضی از کارها مروان گفته‌اند که چون خبر در آمد که در قرار بودیم از کوه برای رفتن
و سنگ تهیه کرده بودیم [illegible] داد دل از آن گذر [illegible] بود همه این گونه
جا پر بود [illegible] در از آن [illegible] دیگر وقت و پوشیده [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بود [illegible] توانم
[illegible] آدم [illegible] راه [illegible]
[illegible] مروان [illegible] مروان انهزام کرده [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] این [illegible] مروان و مقدار
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] این [illegible] مرد [illegible]
[illegible] و علم [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] مروان گفته [illegible] مرد [illegible]
[illegible]
[illegible] از مرد [illegible] مروان [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] و آن [illegible]
مرد را [illegible] و [illegible] مرد [illegible]
[illegible] مرد از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] در آن [illegible]
[illegible] در آن [illegible]

الا فتیة من نصر فتحوا | اساری فی الحدید مکبلینا
انذهب عامر بجی وبکی | فلا غثا اصبت ولا سمینا
فان اهلک انا وولی عهدی | فمروان امیر المؤمنینا
فاذ بلا عومک من قتیل | فتخرج منهم الداء الدفینا
الا من مبلغ مروان عنی | وعمی الغمر ما لی بذا قمینا
فانی قد ظلمت وصار قومی | لدی الخضراء فی لعن حسینا

در روضات الجنات مسطور است که شیخ [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] دختر در [illegible] آن [illegible]
بطریق استهزاء [illegible] در میان [illegible]
[illegible] دختر [illegible]
و [illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
مردی [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
از [illegible]
در جامع [illegible] مسطور است [illegible] الحمد لله [illegible]
من جور بنی امیة الذین قتلوا اولاد محمد و آله و اتباعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

خطبه [illegible]

و یزید بن معویه همان کسی نیست که حسین و فرزندان او علیهم السلام را بکشید حکم داد اهل
آنحضرت بود به پاس حرمت تو او حاضر کرد و ابن زیاد ملعون حرام نطفه مسلم بن
عقیل بود بکشت و هشام بن عبد الملک همان نیست که زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
علیهم بود بقتل رسانید و مروان حمار نه آن بود که محمد و ابراهیم امام بود
بقتل رسانید اکنون چه حجت بر آنها رحم کنیم و این جهت را از نظر بگذاریم
و منع این شجره خبیثه ملعونه بود بر غیر از هم و اولاد و فرزندان رسول را بکشت
و در این فتنه مکر و عمل حمزه بود که نبود خویش حقد ایام زمان قدیم علی بن ابی
طالب علیه السلام بود بنمود و رشید از جمله این ها آن این شعر بود مسطور

در بستان ملاز لبر بینه مر بح جبره	ز احوال براو به پیمبر چه رسید
پسر او لب دندان پیمبر بشکست	در او جگر عم پیمبر بدرید
او با حق حق داماد پیمبر بستد	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
این چنین کس بود سزاوار نشاید	لعن الله یزید و علی آل یزید

حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده گفته خبر آل ابو سفیان لشکر اشته از جاده گمرهی
وعدول باید سپرده باشد شود بکلار اتحی در تمامت آن قوم سرایت نمود و گفته
این شعر بود بر زبان پهلوی نام اسپاهانی گفته

بزه کاران که بدگوانه هند گرید بدو بند دادمان

و در هر صورت و هر لسانی خواه زبان عرب یا عجم یا دری یا پهلوی یا هندی یا حبشی
یا فارسی و ترکی بلکه با لسنه ما کان من حیث جهان تا قیامت بقدح و ذم این گروه بگوید
و دفترها رنگین بود از مثالب و معایب این جماعت از ماضی سواد میرسد تا
پس بر هدی روزگار و ادوار و الا اتبار و حکام و ولایات و عمال و الا القدم حاف
اهم بلکه بر تمامت طبقات اهل عالم هر خواهان سعوه هان و سعادت برای ...
و نکو نام و رواج کام و حکم ایشان و جاه جلال باشند و مر خواهند فدای و فاق
ضرار از انهای دهر و لیالی در تمامت احوال دادار موجود و اهل روزگار بسته
و جسته احوال هر سیاه قدر و حب ادبار تا ریزگ و سلطنتهای عظیم بود
از شئون کتب و لسان رفته نگذرد و بشنوند تا آنچه موجب سعادت و ... روزگار

بنیزد

نبند و از آنچه مایه نکوهش و ادبار است کناره گیرند چه همه جهان تخم کاشتن و
فسوادر گرفتن و برزق و فنون این را بوجود و مرد زمان این جهان اوس
در بخورند و از دیو لعنت آنان نهیب نمایند و از مکر و غدر شیطان رجیم
آسیب نبینند و نیک بنه این را که به ما البته فلان خواه بود و نیز به نبند
رنگها ادات بجهی برسته نکه دار حبیب الله جرم لهما و لیکن از عمر و انواع مکن
ما بان متضر کمالات بخره است حضرت حق

معلوم است که علیه او دنیا بد دنیا و اهل دنیا و اوار

در ایمکنه دنیا بر ویرانه فانی

آنچه گمان است و تمیز این برای حوادث و انقلاب و مراجع بر آفات و خطرات است زهی ساعت
دیگران و فرصاه ویرانه روز به بسلات با این و اتکان چنگ کسان گویند عقده دارد و هول در دیده و چشم
وکورکی حب و نشوا در دم و قوای ظاهره و باطنه در این قالب برنشانده محبوبات و معقولات
بود در آن بند و هوس و تباعی و قواعد امور و نیات و بر از بود فنان نکنند و نقوه تمیزه بقوه عاقله
رجوع نمایند و بکنه موجب سعادت او بود اقبال و از آنچه مایه شقاوت و ادبار است اجتناب ورزند
دیا به این جهان حقیقی نظر غیر و قلب دل آگاه نمایند هیچ منزلی از این جهان ویران معمورتر و پایدارتر
نیست زیرا که از این منزل سرای جاودان برسانند آن که جاودان بهشت نعیم است یا دوزخ و جحیم
با عذاب و انقلاب است که دائمی بود تو بگو مستعد بر این جهان هستند و کیهان که در زیره و دوستی نبند
و نابید و فرو زنده و کرات کیوان و کواکب درخشان و ضیاء ایام و ظلمت لیالی و جبال رفیع و بحار
عمیق و معمورهای زمین و صحفها و بحار و کوه و فصول و جنس ایام و تراکم سحاب و مطالع
و مغارب آفتاب تا زیج و نجوم و دوائر و فلک و انجوم و محن و بوائر و فاقت و
طول اعمار و قصر و نشئت و بدایع آفات و بلیات و رحمت و رجعت و موجبات و منازعت و تقارب
و مباعدت و ابادی ازمنه و دوران و حصول آثار و نابودن تصاعد و نزول و قوام نوال
نعمتها و تقارب نقمتها و فتح عزیمتها و انقلابات کالجنان و جنبش رنگارنگ و حوادث گوناگون
و مواقع نا بودن بودا و رنج و عذاب و ادوار و عزت و ذلت و نعمت و نکبت
و بهت و حیرت و راحتها و احوال و بیان این سرای و این نظام و کثرت
تقصیر و تکاهل هر دنیا بوده همه اگر چنین بود ابراد و دعوی گرام روز آفاق به تادیب و تعلیم
تشخیص حسرت دیدار بر دلها نگذاشت کدام شب هر چه بر گشته و شاد و فرح شود که

[illegible]

[illegible]

اگر کسی بغور برسد تا بفهمد سبک بر تر بود تا بخشی کمتر چیزی از دنیا نزد ارباب عقل [illegible]
در شمول نفعش مثلاً اگر در وطن هر روز [illegible] بکنی پوشیده و طعام [illegible] نکاه کند و [illegible]
گوارا نوشند در ایام [illegible] از جمله چشم پوشند و بافطار کوشند و [illegible] که سالم گردد لقمه
بزرگ موهوم از رسول [illegible] نیز نزد [illegible] است [illegible] دیگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از [illegible] گشته [illegible] وقت [illegible] بتحمل [illegible] و [illegible]
از جهت بقا [illegible] زحمت [illegible] مثلاً اگر در دست [illegible] است [illegible]
[illegible] لقمه [illegible] بسه عیب [illegible] طعام [illegible] بر [illegible]
دقیقه لذت و آنهم زحمت [illegible] و [illegible] سه جهت زحمت هم
آن قدر مقدار طعام [illegible] تحمل [illegible] گرسنه [illegible] بخورد [illegible]
و مرض [illegible] طبیب و الیف [illegible] و نرم [illegible] و [illegible]
[illegible] رنج [illegible] آن نیز [illegible] زحمت [illegible]
[illegible] و جز [illegible] و [illegible] بخرید و [illegible] و پوشیدن [illegible]
[illegible] رنجه [illegible] آن [illegible] اگر در [illegible]
[illegible] بر از [illegible] بمقام [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و خرابی و [illegible]
در [illegible] زحمت [illegible] از [illegible] زحمت و [illegible]
[illegible] تحمل شود [illegible] جهت [illegible] زحمات [illegible]
[illegible] و [illegible] احوال و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] آن [illegible] رنج و [illegible]
پس [illegible] در دنیا [illegible] در [illegible]
و [illegible] بر [illegible] جمع [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نفس [illegible] است [illegible]
در نهج البلاغه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مسطور است ما اصف من دار اولها
عناء و آخرها فناء في حلالها حساب وفي حرامها عقاب من استغنى
فيها فتن ومن افتقر فيها حزن ومن ساعاها فاتته ومن قعد عنها واتته

خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلام در توصیف دنیا

ومن ابصر

ومن ابصر بها بصّرته ومن ابصر اليها اعمته در صفت دنیا چه وصف کنم سرائی را که
اولش رنج و [illegible] و آخرش فنا [illegible] و در حلالش حساب [illegible]
و در آخرش [illegible] اگر حلال [illegible] در آخرت حساب [illegible] اگر حرام [illegible]
عقاب و در حرامش عذاب هر کس در این جهان توانگر شود بانواع بلاها و مکروهات مبتلا شود
و هر که در دنیا درویش و فقیر شد اندوهناک شود و هر کس در طلب آن [illegible]
[illegible] فوت و موت [illegible] و هر کس از طلبش فرو نشیند [illegible]
کند او بود و هر کس دنیا را [illegible] عبرت و هدایت بنگرد دنیا [illegible]
و هر کس از روی میل و رغبت و طلب متاع و نوال دنیا بدنیا بنگرد [illegible] زر و زیور آن
چشم بصیرتش را کور کند و در خطبه دیگر فرموده نحمده على ما كان ونستعينه
من امرنا على ما يكون ونسأله المعافاة في الاديان كما نسأله المعافاة في الابدان
اوصيكم عباد الله بالرفض لهذه الدنيا التاركة لكم وان لم تحبوا تركها والمبلية
لاجسادكم وان كنتم تحبون تجديدها فانما مثلكم ومثلها كسفر سلكوا
سبيلا فكانهم قد قطعوه وامّوا علما فكانهم قد بلغوه وكم عسى المجري
الى الغاية ان يجري اليها حتى يبلغها وما عسى ان يكون بقاء من له
يوم لا يعدوه وطالب حثيث يحدوه في الدنيا حتى يفارقها فلا تنافسوا
في عز الدنيا وفخرها ولا تعجبوا بزينتها ونعيمها ولا تجزعوا من ضرائها و
بؤسها فان عزها وفخرها الى انقطاع وزينتها ونعيمها الى زوال وضراءها
وبؤسها الى نفاد وكل مدة فيها الى انتهاء وكل حي فيها الى فناء
اوليس لكم في آثار الاولين مزدجر وفي آبائكم الماضين تبصرة ومعتبر ان
كنتم تعقلون اولم تروا الى الماضين منكم لا يرجعون والى الخلف الباقين
لا يبقون اولستم ترون اهل الدنيا يمسون ويصبحون على احوال شتى
فميت يبكى وآخر يعزى وصريع مبتلى وعائد يعود وآخر بنفسه يجود
وطالب للدنيا والموت يطلبه وغافل وليس بمغفول عنه وعلى
اثر الماضي ما يمضي الباقي الا فاذكروا هادم اللذات ومنغص الشهوات
وقاطع الامنيات عند المساورة للاعمال القبيحة واستعينوا الله على

از خطبه امیر المؤمنین در صفت دنیا

ادای واجب حقه و ما لا یحصی من اعداد نعمه و احسانه سپاس مر کدام خدا بود که
واقع شده از نعمتها و یاری بجوئیم از خدا از کارها [illegible] آنچه [illegible] و مسکنت [illegible]
او و [illegible] نخواهیم [illegible] حکم [illegible]
عقاید [illegible] وصیت میکنم [illegible]
با [illegible] از دنیا [illegible] دنیا [illegible] نخواهد [illegible] ترک دنیا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] آن مطلب [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
دار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]

آگاه باشید

آگاه باشید [illegible]
قطع [illegible] آرزو [illegible]
بجوئید از خدا [illegible] بر ادا کردن حق واجب او [illegible]
[illegible] از جمله خطبه های آن حضرت است و احذرکم الدنیا فانها
منزل قلعة و لیست بدار نجعة قد تزینت بغرورها و غرت بزینتها دار
هانت علی ربها فخلط حلالها بحرامها و خیرها بشرها و حیاتها بموتها
و حلوها بمرها لم یصفها الله لاولیائه و لم یضن بها علی اعدائه خیرها زهید
و شرها عتید و ملکها یسلب و جمعها ینفد و عامرها یخرب فما خیر دار تنقض
نقض البناء و عمر یفنی فناء الزاد و مدة تنقطع انقطاع السیر [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه [illegible] دار بالبلاء محفوفة و بالغدر معروفة لا
تدوم احوالها و لا یسلم نزالها احوال مختلفة و تارات متصرفة العیش فیها
مذموم و الامان منها معدوم و انما اهلها فیها اغراض مستهدفة ترمیهم
بسهامها و تفنیهم بحمامها و اعلموا عباد الله انکم و ما انتم فیه من هذه
الدنیا علی سبیل من قد مضی قبلکم ممن کان اطول منکم اعمارا و اعمر

بعض خطبه آنحضرت [illegible] از دنیا

بعض خطبه امیر [illegible]

دیاراً وابعد آثاراً اصبحت اصواتهم هامدة ورياحهم راكدة واجسادهم بالية
وديارهم خالية وآثارهم عافية فاستبدلوا بالقصور المشيدة والنمارق
الممهدة الصخور والاحجار المسندة والقبور اللاطئة الملحدة التي قد بني على
الخراب فناؤها وشيد بالتراب بناؤها فمحلها مقترب وساكنها مغترب
بين اهل محلة موحشين واهل فراغ متشاغلين لا يستأنسون بالاوطان
ولا يتواصلون تواصل الجيران على ما بينهم من قرب الجوار ودنو الدار
كيف يكون بينهم تزاور وقد طحنهم بكلكله البلى واكلتهم الجنادل والثرى
وكأن قد صرتم الى ما صاروا اليه وارتهنكم ذلك المضجع وضمكم ذلك المستودع
فكيف بكم لو تناهت بكم الامور وبعثرت القبور هنالك تبلو كل نفس ما اسلفت
وردوا الى الله مولاهم الحق وضل عنهم ما كانوا يفترون [illegible] بانواع
لباسهای [illegible] معروف و مشهور است [illegible] و طاهر
و منزل کرده [illegible] مکانها و مرات [illegible]
متغیر و متبدل [illegible] در آن [illegible] در آن معدوم [illegible]
[illegible]
[illegible] از حالات ایشان [illegible]
[illegible]
عالیه و قصور [illegible] غرور [illegible]
[illegible]
[illegible]
بزمین هموار شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
مشغول [illegible]
[illegible]
[illegible]

فرفیر

خود فریفته [illegible] سنگها و خاکها و گویا کرده شد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از خطب [illegible]
[illegible] خذوا رحمكم الله من ممركم لمقركم ولا تهتكوا استاركم
عند من لا يخفى عليه اسراركم واخرجوا من الدنيا قلوبكم قبل ان تخرج منها
ابدانكم فللآخرة خلقتم وفي الدنيا حبستم ان المرء اذا هلك قالت
الملائكة ما قدم وقال الناس ما خلف فلله اباؤكم قدموا بعضا يكن
ولا تخلفوا كلا فيكون عليكم واياكم فانما مثل الدنيا مثل السم يأكله من
لا يعرفه لا حيوة الا بالدين ولا موت الا بجحود اليقين فاشربوا العذب
الفرات ينبهكم من نومة السبات واياكم والسمائم المهلكات الدنيا
دار صدق لمن عرفها ومضمار الخلاص لمن تزود منها هي مهبط وحي الله
ومتجر اوليائه اتجروا فربحوا الجنة الدنيا دار صدق لمن صدقها ودار عافية
لمن فهم عنها ودار غنى لمن تزود منها مسجد انبياء الله ومهبط وحيه ومصلى
ملائكته ومتجر اوليائه اكتسبوا فيها الرحمة وربحوا فيها الجنة فمن ذا يذمها
وقد آذنت ببينها ونادت بفراقها ونعت نفسها فشوقت بسرورها الى
السرور وببلائها الى البلاء تخويفا وتحذيرا وترغيبا وترهيبا
فايها الذام للدنيا والمعتل بتغريرها متى غرتك ابمصارع آبائك من البلى
ام بمضاجع امهاتك تحت الثرى كم عللت بكفيك ومرضت بيديك تبتغي
لهم الشفاء وتستوصف لهم الاطباء لم تنفعهم بطلبتك
ولم تشفعهم بشفاعتك مثلت الدنيا بهم مصرعك ومضجعك حيث لا
ينفعك بكاؤك ولا يغني عنك احباؤك واگر رحمت كند [illegible]

[illegible] از ۵۵

[illegible]

گذشتن خود از دنیا است توشه از بهر دار کاه خود از مرار عقبی و بعد از بیدار شود
تو که گفته بود که به سینه در حضرت او برای آنچه از گناهان توبه کند و به مهر اصرار کند
آنچه در گفته معلم الشرح تحفات مرتضی [illegible] بود از ساتر ذنوب [illegible] باشد و برخی
بعد از دنیا دل از خود بود و مقید تمتع برنج از زوال دنیا و تنها از این برای آن برای تلخ
دعا نباشد بلکه با [illegible] باز شد بهر دار از دنیا برخی به وسعی از آنکه [illegible] بود از دنیا
برخی [illegible] از هر جهت آزرده شده علیه و نجات اندر [illegible] هیچ خیر بود مرد
فرشتگان گویند چه از [illegible] فرزندان و مردمان گویند چه [illegible] گذاشته پس [illegible]
چند هزاران [illegible] برای رضای او و منسوب به حضرت کبریا [illegible] برخی از اموال خود بود در راه
خدا و خیرات و نیز آنچه صرف [illegible] و از [illegible] تا بود در وقت حاجت بود
منافع و تمامت نفع و حکمت و ذخیره بود [illegible] نگذارد بود در صدقات و ادا زکات
اهمال [illegible] از آنکه گذشتن آن اموال و گذشتن از برای رجال
[illegible] فقرا [illegible] دار [illegible] تا مرده [illegible] تا بود در امور [illegible]
[illegible] که [illegible] اگر او نیز [illegible] در [illegible] صرف [illegible] از
مثوبت ثواب آن در روز [illegible] بحر [illegible] و [illegible] و بالی
از بهر [illegible] دنیا [illegible] ستاینده [illegible] از هر جای [illegible]
هر کسی [illegible] آن آگاه [illegible] آن بود و از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] حکمت [illegible] تا [illegible] دانی و [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] و آنچه [illegible] مردگان [illegible] و صورت [illegible]
و [illegible] یقین پس [illegible] آب [illegible] تحقیق
[illegible] یقین و حسن [illegible] مجاز آب حیوان و روان [illegible]
[illegible] تا بود از خواب [illegible] غفلت [illegible] و عدم قیام [illegible]
طاعات [illegible] از [illegible] عبادت [illegible] و از آن
فاسده [illegible] دنیا فانی [illegible] آن [illegible] دنیا دار عمل
[illegible] و زوال [illegible] و دنیا [illegible] توشه برای [illegible] و [illegible]
[illegible] آن وقت دنیا [illegible] و موعظه [illegible] و از غفلت [illegible] و میدان [illegible]

[illegible]

بار کسیکه توشه برگرد از آن دنیا محل [illegible] آمدن [illegible] و مقام تجارت [illegible] و
[illegible] حضرت کبریا [illegible] است تجارت [illegible] در دنیا و در بازار [illegible] متاع [illegible]
طاعات [illegible] عبادت [illegible] و از [illegible] خود در بازار قیامت [illegible]
[illegible] از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام است [illegible] مردیکه [illegible]
و [illegible] بحقیقت [illegible] دنیا عالم [illegible] دنیا [illegible]
از بهر آنکه [illegible] تغییر و زوال و انقلاب اوضاع و احوال آن [illegible]
[illegible] عافیت [illegible] از عذاب اخروی [illegible]
[illegible] از دنیا [illegible] و عبرت [illegible] کیفیت [illegible] و زوال آن و برای [illegible]
برای کسیکه توشه [illegible] آخرت [illegible] دنیا [illegible] و موضع
[illegible] حضرت [illegible] فرشتگان [illegible]
و بسبب ادای طاعات و قیام [illegible] عبادت رحمت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] و [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] و [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] و زوال [illegible] و [illegible] دنیا [illegible]
و [illegible] مردمان [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] بسبب [illegible]
[illegible] و عذاب [illegible] قیامت [illegible] دنیا [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] صورت احوال عقبی در آن تحمل [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] آن [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] اموال [illegible]
[illegible] آن [illegible] دنیا [illegible]
دنیا [illegible] بر [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]

دنیا و تباه را ایمن دنیا برا مردم با بصیرت مایه عبرت و بیدار از خواب غفلت است نه بجهت
فریفتن و دل بستن و بزرگ بود جز از آنکه موعظه گویم هر بسیار بهره گیرد دست خود
برداشتن از مال پدر و مادر و اقارب و خویش بود و عالم مرض صحت و تقویت بهار دارد
فرمود و طبیب عوض ایشان خود داد و تخفیف و طبیبان بیمار و دارو از ایشان
التماس مکرد و از شدت طلب و تعب و اختیار توقع معلوم با خویشتن و بر زبان
او نفعت ایشان بر گور ما حبیب ایشان لا روات هر شدید و اقصو گفته که دنیا بر
پدران و مادران برگذشته تو همه هلاک و فنا و مکافات تود و در فراق ما بگردد و هجرت
غریب است تو و سعی نخشند از تو پرستش تو و با این کلمات معجزات آیات حضرت
امیرالمؤمنان و سلطان الاولیاء علیه السلام اقوال مکشوف و مبرهن شد و فوائد
شان جامع عزت دیگر هم دنیا بر تو تابه آنچه در نعمت جاه و حشمت از مالی و فراوان
دقیقه ای نایل مقامات و مراتب تقوی و آخرت را بنای دیگر بر اساس گوا شد است
اگر کسی خویشتن را بر نفس خویش ملامت کند و عقل بگیرد از بدی رغبت کند و از
بد است غفلت بهر این جهان آمده را از اعتبار عبرت بگیرد از بدی جبار آنچه
دعوی بر قرار خود ننهد و دیگر مرض نماند بر دار در حکم خود هم کار را از خود دور نماید
از ظلمه بنیاد مرویست که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود مَثَلُ الدُّنْیَا کَمَثَلِ مَاءِ البَحْرِ
کُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ العَطْشَانُ ازْدَادَ عَطَشاً حَتَّی یَقْتُلَهُ و دنیای جهان نه بنا دار
و فخر و عزت و انواع بلیات و حوادث است دنیای آب دریا است که هر کسی تشنه از آن
آب خورد تشنه تر گردد آنکه بقدر کفایت خود را لو بجهت و این کلام مبارک اشارت است بآنکه
از جهان بی کسب باطل جز تلخی و شوری نیست لاجرم هر که بطلب آن برخیزد هر روز بلاهای
بیشتر گرفتار شود و حرص و آز او بیشتر گردد و هر چه بیشتر حرص بود هلاک در او نوشانید آب
دنیا او بیشتر خود با شد مندبیست که تو و حرص و طمع قوله او آن کسی که هرچه خود خود
تشنه تر گردد و هر حیوان ما شاء هلاک شود و هر دو حال و چنانکه از حضرت
ابی عبدالله صلوات الله علیه مرویست رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ حُبُّ الدُّنْیَا تر جهان بر
نهایت گناهان و حکمت این کلام معجز نشان پدیدار است بر بصیرت عیان است و هر که در
آن دو که بزرگ از جمله ابی جعفر و دیگران از آنحضرت علیه السلام مرویست من

ونیامانند آب دریاست

ابزار دنیا ترین خطایات

مهین تن عجب و هرج

اصبح
نامه د

أَصْبَحَ وَأَمْسَی وَالدُّنْیَا أَکْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللهُ الفَقْرَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَشَتَّتَ أَمْرَهُ وَلَمْ
یَنَلْ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا مَا قُسِمَ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَی وَالآخِرَةُ أَکْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ
اللهُ الغِنَی فِی قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ هر کسی صبح و شب نهد در مالکیت این جهان به
دوام بزرگتر مقاصد او بجز ضمان فخر و عسرت فقر بود و رستگاری در آن نه پیچ علوه گرید
و از آن بی بهره و هر که در تمنع از نعمت جهان جز آنکه از دل او از اهل فقر و نقصان
ندارد و بر آن همه امور کسی در آن داده و مطلع شد در همه آنکه احتیاط امور آخرت جاوید خود گر
مقصود و مطلوبی جز صفا و مدارستی عز و نعمت تو انگر بر شود در قلبش قرار دارد و امور او
مجموع و منظم گرداند پس و صد و مطلع امر جز به دیگر اعتبار جام بخود بسته بیابانی سو
جهان و بیخود از جهان برای است و نیز در بر آن کسی از حفص بن غیاث از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام مرویست مَنْ کَثُرَ اشْتِبَاکُهُ بِالدُّنْیَا کَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ
فِرَاقِهَا هر کسی را اشتباک و تعلق او به نعمتهای این جهان و علایق دنیویه بیشتر حسرت
در هنگام مفارقت از جهان بیشتر و نیز در آن ذکر کرد از حفص بن عقبه الاودی
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمود ابوجعفر سلام الله علیه مَثَلُ الحَرِیصِ
فِی الدُّنْیَا کَمَثَلِ دُودَةِ القَزِّ کُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ القَزِّ عَلَی نَفْسِهَا لَفّاً کَانَ أَبْعَدَ
لَهَا مِنَ الخُرُوجِ حَتَّی تَمُوتَ غَمّاً داستان حریص در برزخ و قرار و حال حریص که
حرص در جهان حرص بجهت آن که بر خویشتن بیشتر دنیا کند و بجهت آن حرص بجهت او
بر خود آید و از حیات زر و برد و در راه نیست بر او بسته بود و هر که دنیا را غنی ملاک
نه بس حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود أَغْنَی الغِنَی مَنْ لَمْ یَکُنْ لِلْحِرْصِ أَسِیراً توانگر
توانگر بهایه و بنیاد زر در مردمان آنکس است که اسیر حرص و آز نبود از خبر این ثانی زر و زیور
در ظاهر دنیا را از حضرت صادق علیه السلام مرویست مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْیَا تَعَلَّقَ
قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ هَمٍّ لَا یَفْنَی وَأَمَلٍ لَا یُدْرَکُ وَرَجَاءٍ لَا یُنَالُ هر کسی که
بدنیا علاقه گیرد قلبش به سه خصلت گرفتار است غم بی پایان و موجب و توانگر بیش از آرزو
و دنیا و محبت بسیار امید و آرزو بی آنکه برخوردار شود بخیر و نیز در آن کس که از
هشام بن واقد از مردی که در حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود مَنْ زَهِدَ فِی الدُّنْیَا
أَثْبَتَ اللهُ الحِکْمَةَ فِی قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُیُوبَ الدُّنْیَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا

در تسلیم و تفویض
حریصان

شرح و معنا نیز
حریص

توانگر در حرص

فقراء و غنی الدنیا

فایده زهد از دنیا

وَأَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِماً إِلَى دَارِ السَّلَامِ هر کس در طلب به [illegible] اشتغال
زهد بورزد و خشک [illegible] رغبت بکند فراخ نور حکمت بود در دلش و
گویاند زبان او به کلمه حکمت ناطق گرداند و او را بینا کند به درد و عیب دنیا و علاج
بیان دعوی آن و دوای علاقه آن و او را از آن بصیرت دهد و بیرون آورد او را از علاقه
وحب دنیا که راس هر خطیئه و سرمایه هر بدبختی است با سلامت دین و هدایت از
دار الملامت به دار السلام برد و نیز در کافی از حفص بن غیاث روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم فرمود جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ
مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا تمام خیر را در خانه قرار داده اند و کلید آن زهد ورزیدن در دنیا
و ترک متاع او است [illegible] و ایمان از آن است [illegible] یعنی زهد در دنیا
در ترک معصیت [illegible] و فخر [illegible] و اخلاق ذمیمه [illegible]
بیان مجرد [illegible] و حضرت [illegible] بحمد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حکمت [illegible] فرمود [illegible] لَا يَجِدُ الْعَبْدُ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ
حَتَّى لَا يُبَالِيَ مَنْ أَكَلَ الدُّنْيَا یعنی بنده شیرینی ایمان را در دل خود نمی یابد [illegible]
[illegible] که کدام کس دنیا را بخورد [illegible] در اندیشه نباشد و مقید نگردد که دنیا را
کی بخورد و کدام کس ببرد [illegible] در نظر او [illegible] قرب [illegible] دنیا [illegible]
زیرا که [illegible] موافقت [illegible] از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا یعنی بر دلهای شما
حرام است که شیرینی ایمان را بشناسد تا آنکه رغبت از متاع و زینت دنیا برگردد
و نیز در آن کتاب از سفیان بن عیینه مرویست که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم
می فرمود كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ وَإِنَّمَا أَرَادُوا بِالزُّهْدِ
فِي الدُّنْيَا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ هر دلی که [illegible] شرک [illegible]
[illegible] انوار حضرت [illegible] و [illegible] مردمان [illegible]
زاهد [illegible] رغبت [illegible] قلوب [illegible] را [illegible]
زیرا که دنیا و آخرت [illegible] جمع [illegible] دنیا فانی و عقبی باقی است
[illegible] از دنیا [illegible] حضرت [illegible] در [illegible]

فایده زهد

[illegible]

و بعضی کتب جار را از بنی عباده [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست مطلوب
النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ أَرْبَعَةٌ الْغِنَى وَالدَّعَةُ وَقِلَّةُ الِاهْتِمَامِ وَالْعِزُّ فَأَمَّا الْغِنَى
فَمَوْجُودٌ فِي الْقَنَاعَةِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ لَمْ يَجِدْهُ وَأَمَّا الدَّعَةُ فَمَوْجُودَةٌ فِي خِفَّةِ
الْمَحْمِلِ فَمَنْ طَلَبَهَا فِي ثِقْلِهِ لَمْ يَجِدْهَا وَأَمَّا قِلَّةُ الِاهْتِمَامِ فَمَوْجُودَةٌ فِي قِلَّةِ الشُّغْلِ فَمَنْ
طَلَبَهَا مَعَ كَثْرَتِهِ لَمْ يَجِدْهَا وَأَمَّا الْعِزُّ فَمَوْجُودٌ فِي خِدْمَةِ الْخَالِقِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي
خِدْمَةِ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَجِدْهُ حاصل فرموده حضرت آن است که [illegible] مطلوب
که توانگری [illegible] دیگر [illegible] اهتمام و [illegible] دیگر عزت
است توانگری در قناعت موجود است [illegible] از آن [illegible]
او [illegible] در طلب زیادتی [illegible] حالت طلب [illegible] فقر [illegible]
هر کس [illegible] توانگری [illegible] در کثرت اموال [illegible] دولت [illegible]
[illegible] در قلت علاقه [illegible] هر کس در [illegible]
[illegible] قلت اهتمام [illegible] در [illegible] قلت شغل [illegible] هر کس
[illegible] کثرت آن [illegible] دنیا [illegible] حضرت [illegible] خالق [illegible]
موجود است و هر کسی در خدمت خلق [illegible] دیگر [illegible]
مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود مَثَلُ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ صُورَةٍ رَأْسُهَا
الْكِبْرُ وَعَيْنُهَا الْحِرْصُ وَأُذُنُهَا الطَّمَعُ وَلِسَانُهَا الرِّيَاءُ وَيَدُهَا الشَّهْوَةُ وَرِجْلُهَا
الْعُجْبُ وَقَلْبُهَا الْغَفْلَةُ وَلَوْنُهَا الْفَنَاءُ وَحَاصِلُهَا الزَّوَالُ فَمَنْ أَحَبَّهَا أَوْرَثَتْهُ
الْكِبْرَ وَمَنِ اسْتَحْسَنَهَا أَوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ وَمَنْ طَلَبَهَا أَوْرَدَتْهُ إِلَى الطَّمَعِ وَمَنْ
مَدَحَهَا أَلْبَسَتْهُ الرِّيَاءَ وَمَنْ أَرَادَهَا مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ وَمَنِ اطْمَأَنَّ إِلَيْهَا
أَرْكَبَتْهُ الْغَفْلَةَ وَمَنْ أَعْجَبَهُ مَتَاعُهَا أَفْتَنَتْهُ وَلَا يَبْقَى لَهُ وَمَنْ جَمَعَهَا وَبَخِلَ بِهَا
رَدَّتْهُ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا وَهِيَ النَّارُ [illegible] دنیا [illegible] به منزله [illegible]
[illegible] حرص و [illegible] طمع [illegible] ریا [illegible]
و [illegible] غفلت و [illegible] زوال [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] هر کسی [illegible] حرص [illegible]
در طلب دنیا [illegible] طمع [illegible] هر کسی [illegible]

صورت دنیا

و هر کس بارادهٔ جهان ادراک را بسیار دل بصفت شوم عجب متوقع گم شود و هر کس بوفاء بقای
جهان گذران مطمئن گردد او نبود جز غفلت و بی خبری نبود و هر کس بر تمتع جهان در
عجب افتد گرفتار حسرت شود و خجلت نصیب کشد و هر کس بمال دنیا توجه نماید
[illegible] افتاد و نگه نبود زاد او [illegible] خود را [illegible] است ادای [illegible]
در آن کتاب از ابو حمزه [illegible] حضرت امام علی النقی علیه السلام [illegible] دنیا را
[illegible] میدارم [illegible] فرمود [illegible] ماذا [illegible] دنیا [illegible] علی [illegible] [illegible]
[illegible] یکم [illegible] [illegible] میدارم و [illegible] بیم فرمود لیس هذا من الدنیا
هذا من الآخرة [illegible] در جهان [illegible] [illegible] دنیا [illegible] امور [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] [illegible] از دنیا [illegible] [illegible] آن [illegible]
در دار آخرت [illegible] در آن کتاب [illegible] ابن حمران [illegible] از زراره از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمود آخر نبی یدخل الجنة سلیمان بن داود
و ذلک لما اعطی فی الدنیا [illegible] سلیمان بن داود علیهما السلام از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] جهان [illegible] شده و [illegible] ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی [illegible] دیگر در آن کتاب مسطور است حضرت صادق علیه السلام [illegible]
فرمود یا بنی آدم اهربوا من الدنیا الی الله واخرجوا قلوبکم عنها فانکم
لا تصلحون لها ولا تصلح لکم ولا تبقون فیها ولا تبقی لکم هی الخداعة الفجاعة
المغرور من اغتر بها المغبون من اطمأن الیها الهالک من احبها واراده فا
توبوا الی الله باریکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود
هو جاز عن والده شیئا این آباؤکم وامهاتکم این اخوانکم واخواتکم
این اولادکم دعوا فاجابوا واستودعوا الثری وجاوروا الموتی فی
مقابرها فی الهلکی وخرجوا من الدنیا وفارقوا الاحبة واحتاجوا الی ما قدموا
واستغنوا عما خلفوا کم توعظون وکم تزجرون وانتم ساهون لاهون فمثلکم فی
الدنیا مثل البهائم همتکم بطونکم وفروجکم اما تستحیون ممن خلقکم وقد وعد من
خافه النار وانتم ممن تعودون علی النار وقد وعد من اطاعه الجنة وجاوره
فی الفردوس الاعلی فتنافسوا وکونوا من اهله وانصفوا من انفسکم وتعطفوا

علی ضعفائکم

علی ضعفائکم واهل الحاجة منکم وتوبوا الی الله توبة نصوحا وکونوا عبیدا ابرارا
ولا تکونوا ملوکا جبابرة من العتاة الفراعنة تملّکهم من قهرهم بالموت جبار الجبابرة
رب السموات ورب الارضین واله الاولین والآخرین مالک یوم الدین
شدید العقاب الالیم العذاب لا ینجو منه ظالم ولا یفوته شیء ولا یتوارى
منه شیء احصی کل شیء علمه وانزله منزلة فی قبره ادنا یا ابن آدم
الضعیف این تهرب من طالبک فی سواد لیلک وبیاض نهارک وفی کل
حال من حالاتک فقد ابلغ من وعظ وافلح من اتعظ قال الله تعالی
یا موسی ان الدنیا دار عقوبة وجعلتها ملعونة ملعون ما فیها الا ما کان
لی یا موسی ان عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم وسائرهم
من خلقی احد عظمها فقرت عینه ولم یحقرها احد الا انتفع بها ای
فرزندان آدم فرار کنید از دنیا بحضرت خدا و دل بزهد [illegible] از دنیا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] صلاحیت [illegible] [illegible] جهان از [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دنیا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فرزندان [illegible] از [illegible] فرزندان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حالت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آن دعوت [illegible] و حسرت [illegible] [illegible] خاک [illegible]
و [illegible] مردگان [illegible] [illegible] از دنیا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] موعظت [illegible] [illegible] [illegible]

در باب ترک دنیا

کلمات حضرت [illegible] در ترک دنیا

نمود این بیچاره دستان را که در دار دنیا دستان [illegible] بوده [illegible] خیر عظیم و فرج خواهد آمد

شرمسار [illegible] از آنکس [illegible] از روی تحقیق [illegible] بود برای آنکه [illegible]

کسی وعده [illegible] است و حال [illegible] طاقت عذاب [illegible] وعده [illegible]

آنکس [illegible] رضوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در حضرت آنکس [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] و پروردگار [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] عذاب الیم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از حالات [illegible]

[illegible] عظمت و عدالت [illegible]

[illegible] موعظت [illegible]

خداوند [illegible] دنیا را [illegible]

[illegible]

در دنیا [illegible]

[illegible] دنیا و زوال [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاتم [illegible]

دنیا مانند مار است

[illegible] مذکور شده است و دیگر [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت

انّ مثل الدنیا مثل الحیّة مسّها لیّن وفی جوفها السمّ القاتل یحذرها الرجل

العاقل ویهوی الیها الصبیان بأیدیهم یعنی مثل دنیا [illegible]

[illegible] نرم و لطیف است [illegible]

[illegible] عاقل است و از آن [illegible]

[illegible]

[illegible] از داود [illegible]

علیهم السلام [illegible] ما لنا وللدنیا

وما فیها وما هی یا داود هل هی الا ثوبان [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] از ابو [illegible] از حضرت ابی جعفر

علیهم السلام انّا لنحبّ الدنیا وان لا نؤتاها خیر لنا من ان نؤتاها وما

اعطی احد منها شیئاً الا نقص حظّه فی آخرته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب [illegible] از حضرت صادق

[illegible]

در [illegible] از حضرت ابی عبد الله [illegible] منقول است که فرمود

ما اعجب رسول الله صلی الله علیه وآله شیء من الدنیا الا ان یکون

فیها جائعاً خائفاً یعنی هیچ چیز دنیا [illegible] رسول خدا [illegible]

مگر اینکه بگریزند بخدا که در جهان بجز نفس بنده از خدا نترسد و از لذات دنیا چشم بپوشد
و شکم بنوا آگنده و دل را الکون کردانند بعبادت حضرت و درد دیگر در این
کتاب از حسن بن شعبه از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که آنحضرت فرمود مالی
فرمود مالی وللدنیا وما انا والدنیا انما مثلی ومثلها کمثل الراکب رفعت
له شجرة فی یوم صائف فقال تحتها ثم راح وترکها یعنی مرا با دنیا و دنیا را
با من چکار است همانا داستان من و داستان دنیا مانند کسی است که سوار بود در زمان
تابستان در گرمی هوا و آفتاب در بیابان آنوقت درختی بر او ظاهر شد و از دور
نمایان شد پس در زیر آن درخت خواب قیلوله نمود و در سایه آن قیلوله نمود پس
از آن راه را برگرفت و آن درخت را بگذاشت که دنیا در نظر دنیاطلبان و کثرت
و جمع و جوب آنچه در آن است و عبادت مرا بگذار و به علاوه حصول آن بیند
بیابیت در فرجام کار بگذارند و بگذرند چه لازم است جمع نمود و حسرت بر آنها بخورد
و به علاوه از بیم خدا و عبادت خدا و احکام آن فراموش کند چنانکه غافل و محروم

بیان اخبار دیگر از حضرت صادق از
حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام در بیان فنای دنیا

دنیا دار فنا است

در معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادق روایت است که امیر المؤمنین علیهم السلام میفرمود
انما الدنیا فناء وعناء وغیر وعبر فمن فنائها ان الدهر موتر قوسه
مفوق نبله یرمی الصحیح بالسقم والحی بالموت ومن عنائها ان المرء
یجمع ما لا یأکل ویبنی ما لا یسکن ومن غیرها انک تری المغبوط
مرحوما والمرحوم مغبوطا لیس بینهما الا نعیم زال وبؤس نزل ومن عبرها
ان المرء یشرف علی امله فیختطفه من دونه اجله یعنی اینکه نیست دنیا
مگر فنا و رنج و عنا و عبرت و تغییرات در حالات از آن است که دهر و
روزگار کمان خود را زه کرده و تیرها را بر آن نهاده و بر تمام مردم صحیح و سالم را بلاها
امراض گرفتار ساخته و زنده را از زندگانی بمرگ براندازد و در رنج و عنای او از آنست
که آدمی در این دنیا مال و متاع و حرص و آز را فراهم میکند و آنچه تناول نمیکند و آن
خانه بنا میکند و در آن ساکن نمیشود و به انجام نمیرسد و در دل عبرت او از آنست

اینکه

[illegible]

[illegible] فقد اخبرها عندنا فما خبرها عندكم [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] الكلام [illegible]

خير الزاد التقوى [illegible]

[illegible]

[illegible]

حبطوا فأكلوا الذي عملوا [illegible]

[illegible] كانوا بها ظاعنا [illegible]

امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ثلث اضحكني وثلث ابكاني [illegible]

محمد صلى الله عليه وآله [illegible] هول المطلع والوقوف بين يدي الله [illegible]

[illegible] الدنيا والموت يطلبه وغافل وليس بمغفول [illegible]

[illegible] ضاحك [illegible] لا يدري ارضي الله ام سخط [illegible]

[illegible]

[illegible]

یاد کلام او بوعظ و نصیحت مشغول دارد و رسول الله فرمود که دیگر کرده‌اند خویش را
تخته اکنده دارد و تو لاهه در این خنده رضا رضا محمد که ختم او بر خفتن میدهد
دیگر در معالم العبر از ابو نصر از حضرت امیر علی المرتضی علیه السلام مروی است فرمود ابوذر رحمه
عنه در خطبه خویش فرمود یا مبتغی العلم کان شیئاً من الدنیا لم یکن شیئاً الا
ما ینفع خیره و یضر شره الا من رحم الله یا مبتغی العلم لا یشغلک
اهل و لا مال عن نفسک انت یوم تفارقهم کضیف بت فیهم ثم غدوت
عنهم الی غیرهم والدنیا والآخرة کمنزل تحولت منه الی غیره و ما بین الموت
والبعث الا کنومة نمتها ثم استیقظت منها یا مبتغی العلم قدم لمقامک بین
یدی الله عز و جل فانک مثاب بعملک کما تدین تدان ای [illegible] در طلب علم
مکوش دنیا بود [illegible] لم یخرج بر نزد مرد آنچه بود از غیر [illegible]
[illegible] دیگر آن [illegible]
[illegible] دیده [illegible] آن بود [illegible] رفاعل آن [illegible]
ای طالب علم باید [illegible] این جهان [illegible] از نفس خوب مشغول
دارد [illegible] اصلاح نفس و [illegible] غافل [illegible]
[illegible] دیده [illegible] در میان [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] از آن منزل [illegible] انتقال کرد [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] ای طالب علم [illegible] روز [illegible]
عز و جل مشغول [illegible] ذخیره [illegible]
حضرت [illegible] معصیت [illegible]
از [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] خواه
فاجر خواه [illegible] خواه فقیر خواه غنی خواه در عین عزت خواه در عین عسرت خواه در
[illegible] خواه در [illegible] خواه در [illegible] خواه در [illegible] خواه در زمان [illegible]
خواه در [illegible] آخر [illegible] عروس [illegible]
[illegible] از غفلت [illegible]

خطاب بطالب علم

[illegible] نفس اماره

افتره

افتراست [illegible] بخوانیم و بشنویم و بدانیم و نیکو [illegible] در خواب غفلت و
[illegible] افتاده‌ایم [illegible] نفس اماره و طلب این دنیای غداره [illegible]
هر [illegible] و تجربت [illegible] آن خبر [illegible] اگر جز این [illegible]
[illegible] غفلت [illegible] از [illegible] طبقه [illegible]
[illegible] طبقه [illegible] آن طبقه [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] طبقه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] اموال [illegible] خدای تعالی [illegible]
و این [illegible] نظام عالم از [illegible]

داستان طغیان حبیب بن مرة المری

و جمعی از اهل [illegible] و قطع [illegible]

و در این [illegible] حبیب بن مرة المری [illegible]
[illegible] از اهل [illegible]
طغیان [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] ابوالورد [illegible] طغیان [illegible]
[illegible] حبیب [illegible]
لشکر مردان و سواران دلیر [illegible]
نفس خود [illegible]
[illegible] ابوالورد [illegible] حبیب [illegible]
حبیب [illegible] ابوالورد [illegible]

داستان قطع [illegible] ابوالورد

و اهل دمشق [illegible]

در [illegible] ابوالورد مجزاة بن الکوثر بن زفر بن حارث کلابی [illegible]
مردان [illegible] و سبب [illegible]

طغیان [illegible] حبیب

۱۳۲

[illegible] ابوالورد

۱۳۲

انهدام کرده ابوالورد در ارض قنسرین قیام نمود و از آنکه بنی [illegible] عبدالله بن علی قنسرین
باید ابوالورد بود در بیعت کرد و تا بیعت او نیز بکران اطراف و اینوقت اولاد مسلمة بن عبدالملک
در بالس و ناعوره بود ابوالورد بکاور رسید [illegible] کسانی از سپاهیان لشکر عبدالله بن
علی بالس آمدند و اولاد مسلمه و زنان حرم او [illegible] از اینها حاجت بشکایت بود
با ابوالورد بگذاشتند ابوالورد [illegible] فرود آمده و از مزرعه خانمان خود خروج نمود
و آن سرکرده را بکشت و در بیعت [illegible] جامه سفید پوشید و اهل قنسرین نیز نمود و مردم
قنسرین نیز مخالفت و طغیان دعوت او را اجابت نیز بایست اجابت کردند و جامه
سفید که علامت مخالفت و ناقضت بود شعار خود ساختند و اینوقت سفاح در حیره بود و از
یک [illegible] عبدالله بن علی [illegible] سطور [illegible] حبیب بن مرة المری در زمین
بلقاء و حوران و بثنیه استقلال داشت و چون خبر طغیان اهل قنسرین بسوی او رسید صلح
در [illegible] حبیب بن مرة [illegible] ملاقات ابوالورد [illegible] قنسرین
[illegible] کرده و بر دمشق عبور [illegible] ابوغانم عبدالحمید بن ربعی [illegible]
از جهت [illegible] دمشق [illegible] و اینوقت اهل و عیال و اطفال عبدالله [illegible] او در
دمشق بودند و چون عبدالله [illegible] اهل دمشق [illegible] جامه سیاه بگذاشتند و جامه
سفید بر تن [illegible] و با عثمان بن عبدالاعلی بن سراقة الازدی [illegible] در [illegible]
ملاقات ابوغانم [illegible] خبر [illegible] و او [illegible] و جمعی کثیر از
اصحاب [illegible] و اموال [illegible] در دمشق ذخیره [illegible] تاراج [illegible]
[illegible] و از آن طرف عبدالله بن علی [illegible]
[illegible] ابوالورد [illegible] سفید [illegible] مردم [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] از مردم [illegible] محمد بن عبدالله بن یزید بن معاویة [illegible]
[illegible] و مردمان [illegible] دعوت [illegible] و گفت این [illegible] سفیانی [illegible]
[illegible] در مرج الاخرم [illegible]
و عبدالله بن علی [illegible] عبدالصمد بن علی [illegible]
[illegible] قنسرین [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]

فصد نمود

ضعف [illegible] لشکر [illegible] عبدالله [illegible]
عبدالله [illegible] عبدالصمد و حمید [illegible] لشکر [illegible]
و دیگر [illegible] در مرج الاخرم [illegible] و قتالی سخت [illegible] جالب [illegible]
[illegible] ابوالورد [illegible] ابوالورد [illegible]
[illegible] از قوم [illegible] و کلیه [illegible]
[illegible] قنسرین
[illegible] جامه سیاه بر تن شعار [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] ابومحمد سفیانی [illegible]
[illegible] و آن وقت [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابومحمد [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبدالله و ابوالورد [illegible] ذی الحجه [illegible] والله اعلم

بیان مخالفت مردم جزیره و پوشیدن
جامه سفید و خلع بیعت سفاح

مخالفت اهل جزیره
۱۳۲

در این سال اهل جزیره [illegible] جامه سفید [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] حران [illegible]
[illegible] سفاح در جزیره [illegible] جزیره
[illegible] حران [illegible] ابوجعفر
سفاح [illegible] ابوجعفر [illegible] در اینوقت [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] سفید [illegible] حران [illegible]

بطرف رقه راه بر نوشت و ایشان تمام در بیعت عقد و بستند و تمام امیر جزیره و موصل نیز [illegible] از حران
[illegible]

بیان قتل ابو سلمه الخلال وزیر
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

از این جمله در روایت است از سلطنت ابو العباس سفاح [illegible] ابو سلمه [illegible]

قتل ابو سلمه وزیر

سلطان

نهاده بود و در کوفه بسیار ابو مسلم [illegible] سفاح
و پس از وی بود ابو جعفر عبد الله منصور بود خلیفت [illegible] بسیار
شد چون سفاح و منصور بکوفه رسید [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

الا ان اهل دولة قوتی و بتدبیرها کما الشرد ... بالکوهت جدیدا
ابا الوزیر و دربیا الحق اودی فی بیتها الصادر و زیرا

بها ابومسلم بود زیرا آل محمد و ابومسلم سوی امیر آل محمد صلی الله علیه [illegible] ابومسلم بود
بکشت ابوالعباس سفاح سجود [illegible] ابوجعفر بود و او ابومسلم بود که منصور [illegible]
و برابومسلم [illegible] عبدالرحمن ... و سلیمان بن کثیر منصور [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] الطالب [illegible] اکون اکرم المطلب [illegible]
[illegible] دار [illegible] عبدالرحمن [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] او بود [illegible] سلیمان [illegible] ابومسلم
ابومسلم [illegible] آن [illegible] ابومسلم [illegible] ابو
مسلم سلیمان بن کثیر [illegible] قول امام بود [illegible]
او [illegible] ابومسلم [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر
[illegible] سفاح [illegible] ابومسلم [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ابوالعباس [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] ابومسلم
[illegible] ابومسلم [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] ابوجعفر
برادر [illegible] ابومسلم [illegible] خلیفه [illegible]
و [illegible] ابومسلم [illegible] خراسان [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] ابومسلم [illegible]
او [illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر [illegible] خراسان [illegible]
ابومسلم [illegible] خراسان [illegible] ابوالعباس [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابوالعباس [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] خلیفه

سفر ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
ابومسلم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابومسلم از سفاح [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] ابوالعباس [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]

باب محاصره یزید بن هبیره در واسط

از [illegible] ابن هبیره و لشکر خراسان [illegible] قحطبه [illegible]
[illegible] واسط [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] قحطبه [illegible]
[illegible] واسط [illegible]
[illegible]
[illegible] مروان [illegible]
و [illegible] ابن هبیره [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible] واسط
[illegible] ابوسلمه [illegible] قحطبه [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

محاصره یزید بن هبیره
۱۳۲

در دیه نه ایشان بگرفت و دروازه رسته بود و دم کشیده ابن هبیره گفت بود در حق ایشان اعتزاء
سه و در آن دیه ما دیس بردم تا از آنجا بر فتح آمد ابن هبیره پیرزن ایشان بود بر آن داود
بر میمنه سپاه بگماشت و قازم بن خزیمه در میمنه سپاه حسن بن قحطبه بود هیچ لشکر با هم برابر
و بر فسکر شده ند قازم بن خزیمه قتلا طم خود را براگنده و برابن هبیره حمله آورد و ابن
هبیره و جمله قائمی قرار کرده و در لشکر بود بشنه و در آن لشکر و سپاهیان هزیمت کرده و هزیمت
کرد اینها ایشان رسیده و حسن به سپاه فرمود تا ایشان را بتاختند و جنگ سخت کرد و بود و جمع
بسیاری از ایشان کشته شدند و جمعی از ایشان در آن هنگام شدند چنانکه گفته‌اند در آن روز و ایشان بود از فرات
راه یافتن شدند و بعضی روز بر آن حال بازگشتند که یکی بازآمد و پیرزن گفت آمده حال خالقه و لشکر شام
سپهر آگنده بیع بزمیمه شده و بدان در آمدند و جنگ کردند تا کسانی نجنبانیدند و جزیره بر آن لشکر
هنگام بر جالنه در آن وقت ابن هبیره در حصار رفت و ثبات نمود تا او بودم و تا نقض پیمان سپاه
ایشان را که با ایشان بود و رحمت بازگشت لاجرم او بود و بر زبان در آن قلعه حکم از قبیله
ابسعه و معن بن زائده شیبانی در آن باب بسیار گفته و سه تن از مردم از ایشان ملک خوانده
ابن هبیره بعد بر رفته و بر زبان در آن تصرف ابن هبیره بود نشان گفته امام صاحب
با ابو امیه بود و گفته ایشان سوار زدن بر نگذاردن و ابن هبیره آل نجم بود بر قرار آمد
از آن جا معن بن زائده و جمعی از عرب بن بشر عجلی با جماعت خویشان از جهت کار گرفتند معقر
به خواهان ابن هبیره گفتند این حصار خراسان سوار و سوار آن دیار تو جنگ جانیم ابو جعفر
افکندند و گرد آن حصار بسیار دو جانب ایشان بر قرار آمدند و تو سوی هر یکی بتندی گفت که
ابن هبیره جز این نجی بشنید ابو امیه سوار زد و آن در آن حکم کار خوان خزانه قرار ساختن
معن بن زائده و دیگران نزد آن شدند و صلح کردند و بعد از قضیه‌ای بازگشتند

ماموریت ابو جعفر منصور قتال

ابن هبیره و قتل ابن هبیره او

چون اخبار ابو نصر مالک بن الهیثم از کار خراسان کاتب حسن بن قحطبه امیر ناحیه حسن بن قحطبه
بود و خبر قدوم ابو نصر مالک بن سفاح را فرستاد عثمان بن جراح و غیر ایشان را و از آنجا
بود و از جمله ظفر الحاجه و دیگر ملک بود و کاتب او بن عاصم را آنجا رفت و ستد بود و اد
بسته لاجرم چون خبر بر سفاح در آمد گفت که جمعیت ما و تو کی امیرالمومنین و عبدالله

۱۱ بیهقی

و امام تقی سفاح گفت ای خلیفه تو به جهت توجه کنم از تو طلب گشته یکیم گفت از
از تو یکی نیک و خوب گفت یا امیرالمومنین بر سنت نگذارد و گی از این حصار تو ببود
تا بر کار آمدند حسن بن قحطبه عامل آن است از این جهت گفت ای امیرالمومنین
بر دی از این جهت خوب مانند بسیار ابو جعفر او نیکو و حکم تو بنور او در آن داعی از این
تمام سفاح بر قصد ایشان سلیم شد لاجرم به عهد ابو جعفر منصور بر جنگ از خراسان بوجه تو را
مقاتله ابن هبیره مامور کرد و حسن بن قحطبه را نیز با لشکر تو هشت هزار سپاه بر ایشان
قوی بسته کرد و لشکر بر دار بیرون فرستاد که اگر تو نیک آگاه کرد و از اطلاع او بود چه سپاه
در معاونت و منصوره او از آن بنگریستند و نیز بالای این هیثم نام یافت افتادند و جنگ کرد
قحطبه بازگشتند و گفت ابو جعفر با هر دو قوم و حسن از خیمه فرمان داد که لشکر برخیزد
تا دو لشکر و بعد گفته شد و جنگ در آن روز حسن بن قحطبه با ابو منصور و عثمان بن نهیک سالار
خراسان و لشکر ایشان سوی یکدیگر روز آمدند و از بن هیثم با ایشان رفت و ابن عم بخت نیک قرار گرفته
و در این وقت معن بن زائده و ابو جعفر در لشکر ایشان قاصد شده سپهداران از ایشان بگشتند بر آن
بر قرار گفته و نگاه قرار یافته در آن روز که با ایشان جنگ بود و نیز منهزم شدند سپه با زاد
گفته و ابن هبیره پیکانی بر تن خورده که در روز جنگ بود و تلکوت بکرد و با آن گروه
امیر بسطام بن مصقله بن نابته بیرون آمد و جمعی را به جنگ و با ایشان جنگ کرد و جنگ هر دو فریق
چنانکه بر جبهه فرود آمدند و ایشان را زنده در دست نگرفتند و حصار را بسته بود مرد بازوی تو
گشته بود و خروج بر آن بود و گفت اگر از تو بخشم برزند که او آگاه بر مردم بود حمله آورد و
و ایشان بود بیرون آمدند و جنگ نمود و مالک بن هیثم در گشته شد و از آن جنگ
در آن روز تا بر آن بنگریستند و ابن هبیره بازگشت و دیگر باره آتش جنگ بر افروختند
تا هفتاد روز جنگ میان ایشان برپا بود تا بر آن جانب بازگشت و طلب صلح کرد و ابو جعفر صلح پذیرفت
عبدالله قسری هر قتل مردان تو بعهد و در آن شهر تعیین نمود تا آن جمله که نوبت یافت
در میان ایشان سپاه خلاف افتاد و هر یک از لشکر جمعی بدین کار بنشستند و بعضی بر طرف
بر آن بود که ابن هبیره را بکشند و مردمان او به جهت امام ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله دعوت کرده
و در این باب کتب به عبدالله و محمد بن علی در دادند و از آن طرف سفاح
به جماعت پیام از جهات ابن هبیره نامه داد و ایشان را بر عهد و نوید قطعی لطف نمود بر جمله از ایشان

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابوجعفر منصور را ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible] ابوجعفر [illegible] سفاح [illegible]

[illegible] سفاح [illegible] ابومسلم [illegible] ابوالجهم [illegible]

مسلم [illegible] سفاح [illegible] اقوال [illegible] سفاح [illegible] ابومسلم

[illegible] ابومسلم [illegible] در جواب سفاح نوشت [illegible]

[illegible] ابن هبیره در

[illegible] ابن هبیره [illegible]

ابوجعفر [illegible] ابوجعفر [illegible]

[illegible] ابوخالد [illegible]

در اطراف [illegible] ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible] ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible] ابوجعفر [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible] منصور [illegible]

[illegible] ابوجعفر

[illegible] ابن هبیره [illegible] منصور [illegible]

[illegible] سفاح منصور [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible] منصور [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible] ابن هبیره [illegible] ابوجعفر [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] ابن هبیره [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible] ابوعطاء سندی

این شعر گفت در مرثیهٔ ابن هبیره

الا ان عینا لم تجد یوم واسط — علیک بجاری دمعها لجمود

عشیة قام النائحات وشققت — الکف بایدی مأتم و خدود

فان تمس مهجور الفناء فربما — اقام به بعد الوفود وفود

فانک لم تبعد علی متعهد — بلی کل من تحت التراب بعید

[illegible]

قتل ابو سلمه
۱۳۲

باب کشتن ابو مسلم خراسانی محمد بن
الاشعث را و تعقیب خلال ابو سلمه وزیر

در این سال ابو مسلم فرمان داد محمد بن الاشعث را به فارس فرستاد و تعقیب عمال ابو سلمه را کرد محمد بن الاشعث
در آن مملکت رسید و بکشت [illegible] که عبد الله سفاح عم خود عیسی بن علی را به
فارس مامور ساخت و هنوز عیسی در آنجا حکومت آن مملکت داشت و بآن اول شهر در آمد
و عیسی را تعقیب نمود و [illegible] در این رای سو [illegible] و گفته [illegible]
و خواهی عاقبت [illegible] ابو مسلم [illegible] که [illegible]
حکومت این مملکت با برادر [illegible] از وفات عاقبت [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
آن [illegible] عبد الله سفاح
[illegible] اسمعیل بن علی [illegible] ولایت فارس [illegible]

حکومت یحیی بن محمد در موصل
۱۳۲

باب حکومت یحیی بن محمد در موصل
و آنچه در این باب مذکور داشته اند

در این سال عبد الله سفاح [illegible] یحیی [illegible] موصل [illegible] محمد بن صول [illegible]
سبب [illegible] مردم موصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار الامارة [illegible] جامع [illegible]
[illegible] مردم موصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گرد از [illegible]

[illegible] جماعت [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو العباس سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن صول [illegible] محمد بن صول [illegible]
[illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

بیان حوادث و وقایع سال یکصد و

چهل و دوم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال ابو العباس سفاح برادر خود منصور را بحکومت جزیره و آذربایجان و ارمینیه منصوب و مأمور داشت و منصور بقرایت رفته و با نیو حکومت نمیداشت و نیز در این سال عبد الله سفاح داود بن علی عم سفاح را از حکومت کوفه و سواد کوفه معزول و باماره مدینه و مکه و یمن و یمامه منصوب داشت و بجای او عیسی بن موسی بن محمد عامل کوفه گشت و چون درسید حکومت کوفه تمکنت ابن ابی لیلی را بقضاوت کوفه مقرر داشت و در این سال سفیان بن عیینه مهلبی عامل بصره و حجاج بن ارطاة قاضی بصره و منصور بن جمهور والی سند و محمد بن اشعث فرمانگذار فارس و ابو جعفر منصور حکمران ارمینیه و آذربایجان و جزیره و ری بود و محمد بن علی حکمران موصل و عبد الله بن علی فرمانفرمای شام و داود عم اسماعیل بن یزید فرمانفرمای مملکت مصر و ابو مسلم مروزی فرمانگذار مملکت خراسان و جابر بن نعیم و خالد بن برمک در امور خراج و وزارت مملکت او نیابت داشت و در این سال داود بن علی عم سفاح حج اسلام بگذاشت و در این سال عبد الله بن ابی نجیح رخت بسرای آخرت کشید و نیز در این سال اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انصاری رهسپار جهان جاوید گشت و هم در این سال یحیی بن معویه ابن هشام بن عبد الملک با مروان بن محمد در زاب بقتل رسید و این یحیی برادر عبد الرحمن بن معویه است که در مملکت اندلس در آمد و سالها بسیار با خوشی و کامرانی بزیست در آنمملکت سلطنت کرد و نیز در این سال یونس بن میسرة بن حلبس در دمشق کشته و قتل او در آن هنگام بود که عبد الله ابن علی بدمشق در آمد و ابو مسلم وقتی پسر که دست از این پسر بود از زمین گذشته برداشت و از مرد خراسان او بود که گفتند او در این سال بشکنجه بقول او قتل ابن خلیلی بود که میشد و مرضی که بدان از جانب ابان او را خستگی برسید و آوار در بغداد و هم در این سال صفوان بن سلیم مولی حمید بن عبد الرحمن که یکی از آن بزرگان از تابعین است کنیتش ابو عبد الله و مردی فقیه و مفتی بود و از ابن عمر و جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی روایت کرد و احمد بن حنبل در حق او گفته مردی است که اول از بندگان نیکو و نکوکار بود و به عاقبت بیاران فرود آمد و هم در این سال محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم در قضاوت مدینه طیبه بود و در هنگام ... بمرد و صاحب حبیب السیر گفته ... و از اسامی ادب ... داشت و در این سال ... عنبسه از جانب ... با ابوهریره مصاحبت داشت و از برادر ... روایت کرد

سوانح ۱۴۲

حکومت منصور در جزیره و آذربایجان

حکومت داود در مدینه و غیرها

حکومت عیسی در کوفه

عمال و حکام ممالک

وفات عبد الله بن ابی نجیح

وفات اسحق بن عبد الله

قتل یحیی بن معویه

قتل یونس بن میسرة

وفات صفوان بن سلیم

وفات محمد بن ابی بکر قاضی

وفات ... عنبسه

و هم در این سال

و هم در این سال عبد الرحمن بن عوف از این سرای بدرود و قتل گویی و اهل کوفه در آمد بسوی بغداد ... و نیز در این سال سعید بن سلیمان بن زید بن ثابت انصاری از جهان ایمان بسفر ... و حبیب بن زید انصاری ... عبد الرحمن بن عبد العزیز از جهان ... و ... حبیب ... و فاطمة وفقیه و عابد ... و نیز در این سال عمارة بن ابی حفصه ... مولی عتیک بن ... از جهان ... دلیران ... برخاسته داود ... کنیت او ابو روح است ... و هم در این سال عبد الله بن طاوس بن کیسان همدانی از زهاد اهل یمن و فقهای ... بود از دار فنا بدار بقا رخت بست ... عبد الله بن طاوس ... از پدرش طاوس روایت داشت و در علم و عرفان و فلاق ... مردم ... گرفته ... زاده ... و گفته ... ابو جعفر منصور او را ... با ... و ... از خدمت ... عبد الله گفت ... بدرم ... روایت ... فرمود ... سلطنت ... و ... در ... ظلم و جور ... کرد ابو جعفر ... عظمت و ... ابو جعفر ... منصور با عبد الله ... بغداد منصور ... آن ... و عبد الله ... منصور ... ختم و ... عبد الله ... از قتل ... معصیت ... منصور ... خشمناک شد ... عبد الله ... از ... راقم حروف ... طاوس ... مشکوة الادب ... و در این سال ابو عتاب منصور بن معتمر سلمی کوفی حافظ از بزرگان تابعین ...

وفات عبد الرحمن بن عوف

وفات سعید بن سلیمان

وفات حبیب

وفات عمارة

وفات عبد الله بن طاوس

حکایت ابن طاوس با منصور

وفات منصور بن معتمر

وفات نمود در کوفه و هیچکس از وی حفظ نبود زیاده یکصد هزار روزه بیست و نه بوده
هر روز که نشست چشم از کثرت گریستن [illegible] و باجماعی [illegible] ماه در کوفه [illegible]
نمود و نا [illegible] بسیار نمود و نیز [illegible] در این سال جعفر بن [illegible] از روم [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] ولید و سلیمان بن هشام بن عبد الملک
و سلیمان بن یزید بن عبد الملک و دیگر محمد بن عبد الملک بن مروان [illegible]
و نیز [illegible] در این سال عبد الله بن ابی جعفر [illegible] [illegible] از علما و زهاد
آن عصر بود وفات کرد و در [illegible] وفات او [illegible] و نیز در این سال [illegible]
[illegible] ابو جعفر یزید بن قعقاع قاری مولی عبد الله بن عیاش [illegible] از ابو هریره و عبد الله بن
عمر [illegible] داشت وفات کرد [illegible] وفات او [illegible] دست [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] المدینه [illegible] و افضل مردمان بود [illegible] [illegible] میگفتند نور
قرآن [illegible] زید بن ثابت قرائت نمود و نافع بن عبد الرحمن و سلیمان
مسلم و جز ایشان قرائت [illegible] از وی روایت کرده روایت [illegible]
او [illegible] در خواب [illegible] بر ظاهر کعبه بود [illegible] در [illegible] شهدا کرام است

باب وقایع [illegible] [illegible] هجری [illegible]
[illegible] و غلبه قسطنطین ملک روم بر شهر ملطیه

ملطیه [illegible] و لام [illegible] [illegible] از ابنیه اسکندر [illegible] و مسجد جامع [illegible] از بناهای صحابه
و از جمله [illegible] روم و پیوسته [illegible] [illegible] با [illegible] و فتح [illegible] روم
و [illegible] [illegible] در میان آن و ارزنجان [illegible] روز [illegible] و ارزنجان [illegible]
[illegible] و [illegible] آب و هوا و کثیر الخیرات از بلاد ارمنیه در میان بلاد روم و [illegible]
[illegible] روم و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] در این سال
قسطنطین پادشاه روم بجانب ملطیه [illegible] و در [illegible] مردم [illegible] از [illegible]
[illegible] از مردم ملطیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] و در کنار ملطیه [illegible] و آن شهر را محاصره کرده [illegible]

چنانچه سبقت [illegible] اهل جزیره بمخالفت [illegible] و ابو [illegible] نمودند
و [illegible] در آنجا محصور بود قسطنطین پادشاه روم اهل ملطیه را پیغام [illegible]
[illegible] از خلافت سلطانان [illegible] شدم [illegible] اکنون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ملطیه [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] ملک روم منجنیقها بر آن شهر نصب [illegible] مردم ملطیه [illegible]
[illegible] شهر [illegible] [illegible] شهر [illegible] انتقال [illegible] از اموال و اثقال
[illegible] [illegible] [illegible] در چاهها و [illegible] آب [illegible]
[illegible] مردم روم شهر ملطیه [illegible] ویران [illegible] و از آنجا [illegible] [illegible] و اهل
آنجا در بلاد جزیره متفرق شدند و سلطان روم بجانب قالیقلا [illegible] و قالیقلا
[illegible] در ارمنیه [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] آن شهر [illegible] جمعی از مردم [illegible] آن
شهر [illegible] [illegible] دیوار شهر [illegible] لاجرم [illegible] و
[illegible] [illegible] [illegible] غلبه [illegible] و مردم آن شهر [illegible]
و [illegible] [illegible] پادشاه روم [illegible] نمود

باب حوادث و سوانح [illegible]
[illegible] هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال [illegible] سلیمان [illegible] بصره و [illegible] و کور دجله و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] در مراصد الاطلاع [illegible] کور دجله مطلقا [illegible]
[illegible] بصره [illegible] [illegible] دجله [illegible] اراده [illegible] کور دجله [illegible] و نیز
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] فارسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از مردم [illegible]

وفات عبد الله [illegible]

وفات یزید بن قعقاع

وقایع سنه ۱۳۳

فتح ملطیه

وقایع سنه ۱۳۳

حکومت سلیمان [illegible]

حکومت [illegible]

[illegible]

[illegible]

در مکه و مدینه و طایف از تصرف ایشان بیرون رفت و بعضی آنکه قبل از آن جماعت سه نفر عبدالله بن حسن بن
حسن با او که مشار الیه بود و بعضی تمام نیز آنچه بود گفته و از جای دیگر بیرون نیامدند که ایشان
بیاست خوارج منصور علوی بود از خلفای عباسی که فرزند و کسان ایشان رفته بودند که نیست
و این جماعت در بغداد و در نواحی آن ملک فتح و فیروزی و جلالت عظمی در قوت دولت
و سلطنت در خلیفه پیوسته بود و از کرامت ایشان که ترک داود بن علی این جماعت را به قتل رسانید
و از آنجا که گذشته مطلق بر زوال ایشان قوام و ثبات آن جماعت قرار گرفت
و هم در این سال داود بن علی بن عبدالله بن عباس عم سفاح و برادر او نیز آنچه از او حاکمیت
به دیگر جهان برافراشت وفات یافت در ماه ربیع الاول و مدت او سه ماه بود و ملک
در مدینه طیبه و امیرالمؤمنین بر جای او بنشست آنجا که ایشان جماعت منصور برادر او
خلیفه رسیده و بعضی سفاح از وفات او آگاه شد خال او زیاد بن عبدالله بن عبد المدان
حارثی بود در مکه معظمه و مدینه طیبه و طایف و یمامه امارت داد و محمد بن یزید بن عبدالله
عبد المدان به ولایت یمن مامور شد و بعضی زید بن یزید و ابراهیم بن حسن بن [illegible] بو
حماد و عیسی بن موسی به مرو و جلال را ابن قیم یزید بن عمر بن هبیره و این وقت در ماه
جمادی الآخر ابو جعفر منصور برادر او و یزید و از آنجا به کوفه رفت و در آن سال محمد بن اشعث
که بر افریقیه امیر بود و با اهل آنجا قتال کرد تا که گشته و جماعت فتح کرد
تا آن مملکت مفتوح شد و در جامع التواریخ نیز بدین حال اشارت کرده است

باب خروج شریک بن شیخ المهری
در بخارا بر ابو مسلم و قتل او

و در این سال در بخارا شریک بن شیخ المهری با ابو مسلم مروزی والی خراسان
و عراق عجم و جهت اظهار مخالفت کرد و سبب این کردار او آن بود که شریک با بعضی قوم از
بقیة السیف روزگار در ماوراءالنهر سر کردگان نیز نشسته بود و بعضی بر او متفق
گفتند که در آنکه متابعت آل محمد شده در حق بلکه ترک آن باید هم اکنون ترک آن حیثیت را
بهای کینه و حیرت اظهار می‌کند و با مردم بخارا گفت ابو مسلم دست ظلم و ستم برآورده است
و مسلمانان را به ناحق می‌کشد و در این روزگار ما عافیت و فتنه به کار که گناه کاری بریزد

وفات داود بن علی

حکومت زیاد بن عبید الله در حجاز

امارت محمد بن یزید در یمن

قتال محمد بن اشعث

فتح افریقیه

۱۳۳

خروج شریک بن شیخ المهری

مرا چه اشارت است و اطاعت و ضبط مملکت ما نگاهداری که بر ما است در این کار از آن بیخبر باد
و سبب بقیه برای خلافت بر او گفتند و شریک بود بزرگ امیری بود که در دل ابو مسلم را از بخارا
بخارا این خبر در مرو گوش زد ابو مسلم گشت در حدود قطار زیاد بن صالح را خروج ساخت در دفع او
نصر بن احمد زیاد و رحمت بر آن جماعت قتل شد و شریک شده و به قول ابو مسلم زیاد بن صالح بود
در حوالی بخارا از ابو نصر زیاد رفت و بعضی از فرستاد و منظفر گشت و او به بخارا رفت
سر او از ابو مسلم نصر بن ابو مسلم نصر معونة زیاد بن صالح با خدمت و با رفقا ترکستان
و جماعت تو فرو رفته و مصاحب الطرفین بخارا ابو مسلم خبر خروج آن جماعت رسید به نزدیک لشکر
کار او را با سپاه از بخارا و زیاد بن صالح و ابو داود و خالد بن ابراهیم به بخارا روان کرد از
بلاد و آن سپاه در تفرقه لشکر متفرق داشت و بعضی از آنها بخارا رسید و جنگ عظیم در گرفت آخر
الامر لشکر ابو مسلم نصرت یافته و شریک بود با جمعی کثیر از مخالفان به قتل آوردند و در جلال
این حال ابو مسلم بخارا رسیده فرمان داد تا بقیة السیف مخالفان بود در هر گوشه و مخافت
پنهان شده به قصد مصیبت آورند که بکشتند آنگاه ابو مسلم به سمرقند رفت و حکم نمود حصار آن شهر
استوار ساختند و خیانت حکم بر او کرده و از آن پس بعضی از مخالفان متفرق گشته به جای ... راه یا بند

باب مخالفت اخشید حاکم فرغانه
با حکام شاش و دفع آن به حکم ابو مسلم

فرغانه فتح شده و ملکی را او حکومت غیر مجمع و الغنیمه قسمت داد و از آن دیگر کوه و دیگر ... در
ماوراءالنهر مستقر است و ملک ترکستان و از آنجا تا سمرقند پنجاه فرسخ است
و از جمله ولایات آن خجند است و شاش باشد و ممکن است ... در ماوراءالنهر و
با ملوک ترک منسوب و ترک و ... بسیار بود و از عادت ملوک ماوراءالنهر به فرغانه
و خزانه و قصبه ... است به جمله در این سال اخشید والی فرغانه
با ملک شاش و عمارات کرد ترکستان ... آغاز مخالفت نمود اخشید از روی ... خطاب
فرستاد ملک خطا صاحب ... مدد طلب کرد و با او نصرت داد و اخشید با آن لشکر از ملک
شاش به محاصره نمود و بعضی ملک شاش امیر ... در حصار ... آن شده مغلوب
و مقهور شود او را ماوراءالنهر راه ... خط و نصرت داد ... ملک خطا ... و بعضی
ملک شاش از قلعه فرار ... که ... تعرض او ... لاجرم ملک شاش از قلعه در

فاصله ابو مسلم بن ملک شاش

۱۳۳

ادامه کرد

رفته و خبر این خبر را ابو مسلم بشنید غمگین گرد و زیاد بن صالح بود با لشکر عظیم و انبوه بفرستاد
زیاد بحرب جنید اقدام نمود و از ترکستان ادکون و در طریقها بهر جهت بگذشت بحفظ تصرف در آن کوه
و میان راه بنوشت و در کار آن خواهان طراز با جنید و جار ... در ماه ذوالحجه سنه مذکور از جانب
طرف رفته حرب پیوستند و جنگ عظیم در میان برفت و آخر الامر بر شکست سپاه چین افتاد و قرب پنجاه
هزار نفر از ایشان بقتل رسید و بیست هزار تن اسیر آمد و سپاه اسلام برادر دین آن
جماعت مشغول شدند و غنایم اموال و اسپان و کنیزان و غلامان بی نهایت بدست افتاد
و ... زر و سیم و ظروف چینی فغفوری و دیگر اجناس بدست سپاه اسلام افتاد
که از حوصله حساب بیرون بود و در تاریخ الفی مسطور است که زیاده از پنجاه هزار کافر بقتل رسید
مسلمانان اسیر ... شهر آنجا ... زر بعد از قتل ... زیاد بن صالح فتح نامه
برای ابو مسلم نوشت و بقیه لشکر یان قسمت کرد و از آن پس مظفر و منصور با ایران بیامد
در سمرقند ... ابو مسلم رسید ابو مسلم او را بمرحمت سلطانی نوازش فرمود و حکومت
ماوراء النهر بدو داد و ... کار را باز گشت و بتربیت او ... در ترکستان
ماوراء النهر را برکت ... اموال و ... ایشان ... در تاریخ رشید مسطور است
در حجه خلافت ابو مسلم ... غمگین گرد و ... طراز ...

ملبوس شدن ابو داود از جانب
ابو مسلم بحرب ملک ختل و دفع او

ختل بضم خاء معجمه و فتح تاء فوقانی و تشدید کوره وسیع و ولایت وسیع و دارای مدن کثیره است
و از آن نور تا تحویل داخل است و ختل از اعمال آن و اطراف فرغانه و خیر و ترمذ از ...
و در بلاد سند است و قبلا ... ملکی داشت و در آن ... بسیار است ... در این سال
ابو داود خالد بن ابراهیم بفرمان ابو مسلم بحرب ختل ... تا حصن ...
در آمد و والی آن سامان ... بن ... در ... دیار ... پناه
بچین ... ابو داود در کار حصار ...
با دهقانان آنجا از حصار ... برفتند تا زمین فرغانه رسیدند و از آنجا ...
طرف ... ملک چین رسید و ابو داود ... از آن جانب ...
وجه ... ابو مسلم ... و ... ترکستان ... آن ...

و در آن سال سلیمان ... و ... عبد الرحمن بن یزید بن مهلب بود در کوفه
تعلق ... با ... و ... و ... عبد ... و در آن سال ...
صالح بن علی ... سعید بن عبد الملک ... و ... و ... در این سال
یحیی بن محمد از امارت موصل معزول گشت و اسمعیل بن علی ... و علی ...
... سبب ... موصل ... و ...
... و در این سال زید بن عبد الرحمن ...
و ... ولایات ... ترتیب ... و ... و موصل
... و ... در این سال ... ابو سعید ...
و ... در این سال ... الازرق ...
... بن ... التواتر ...
... و در این سال ابو ایوب ...
... و در این سال ...
... بن قیس ... و در این سال ...
... الفقیر ...
... و در این سال ...

بیان وقایع ...
... و قتل بسام بن ابراهیم ...

در این سال بسام بن ابراهیم ... از مردم خراسان ...
و ... سفاح ...
... خازم بن خزیمه ... سفاح ...
...
و ... خازم ...
سفاح ... عبد الله ...
... از موالی ... خازم ...
... خازم ...

قتل عبد الرحمن بن یزید
امارت اسمعیل بن علی در موصل
عمال و ولات
وفات مروان بن ابی سعید
وفات ابو ایوب فقیه
وفات مغیره
وفات عمر بن ابی ...
وقایع ۱۳۴
...

اتمام کار زیاد
۱۳۳

بعد از آن جماعتی ... رخنه ... و این مغیرة از جماعت ... ابراهیم بن ... [illegible]

بنشسته ... آنجا جماعتی باز گشتند و از مغیرة از ... پرسید گفتند مردی ... سخن میکرد ...

و ... او ... خشم ... زلت ... و ... لالا ... فرمود ... خازم ... [illegible]

کشته ... فالوذ ... امیر المومنین ... شد ... او ... [illegible]

... از ... حقیقت ... جستند و ... آنجماعت ... [illegible]

... خلیفه روز ... در ... او ... خازم ... [illegible]

... کردن ... و ... خراب ... تا راه ... [illegible]

... از ... و این حکایت ... جماعت ... شده ... [illegible]

... بن عبد الله ... بن ... سفاح ... آمد ... گفت خازم ... [illegible]

و حرات ... وقت ... و فالوذ ... از ... و ... [illegible]

... و ... در ... رسید ... [illegible]

... و اموال ... بود ... جزیره ... سفاح

از ... خازم ... موسی بن کعب و ابو الجهم بن عطیه از ...

سفاح آگاه شد ... امیر المومنین از ... خبر ...

... خازم ... [illegible]

... در ... [illegible]

شیبان ... [illegible]

بر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

سفاح ... جزیره برکاوان ...

شیبان بن عبد العزیز ... برکاوان ... سفاح ... [illegible]

... سلیمان بن ... [illegible]

... برکاوان ... [illegible]

و در جای دیگر

۱۳۴

و در جای دیگر نوشته جزیره لاوان و تقویم جزیرهٔ بنی کاوان جزیرهٔ بزرگیست ... [illegible] جزیره

لافت گویند و این جزیره در بحر فارس ما بین عمان و بحرین واقع است و این جزیره دارای

قرا و مزارع کثیره بود و هم اکنون خراب است و این عبارت با لفظ برکاوان مطابق نیست

باب حال خوارج و قتل

شیبان بن عبد العزیز

در این سال چنانکه روایت ... خازم ... [illegible]

... خازم از اهل و عشیرت و موالی خویش ... [illegible]

... سلیمان بن ... سفاح ... [illegible]

... بصره آمده ... از بنی تمیم ... [illegible]

... جزیره برکاوان ... خازم ... [illegible]

... شیبان ... [illegible]

شیبان ... عمان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و از آن ... خازم ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible]

آنها ... خازم ... [illegible]

... خازم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... خازم ... [illegible]

... [illegible]

گشتگان بده هزار تن بود و در این سال ابو مسلم به بصره فرستاد و سلیمان بن علی را که
عم ابو عبد الله سفاح فرستاد و خازم بن خزیمه را از ... واقعه حذیفه بنزد سفاح او را طلب کرد

۱۳۴ غزوهٔ کش و قتل اخرید

بیان غزوهٔ ابی داود با مردم
کش و قتل اخرید پادشاه آنجا

کش بفتح کاف و تشدید شین معجمه نام قریه‌ایست در سه فرسنگی جرجان بالای کوهستان
واقع است و نیز کش نام قریه‌ایست از قرای اصفهان اما حموی بجیم می‌نویسد معجمه در این
در این سال ابو داود خالد بن ابراهیم با مردم کش قتال کرد و ملک آنجا اخرید بود
با آنکه سامع و مطیع بود کشته شد و از او بسیار ظروف چینی منقوش
و مذهب و مانند آن که بمثل آن دیده نشده بود و متاع چینی از دیباها و
طرف بسیار از ایشان گرفت و نزد ابو مسلم حمل کرد و ابو مسلم در سمرقند
بود ... و کوه براند ... با دهقان بخارا و طالقان ... اخرید ...
و او را ... مقرر داشت و ابو مسلم هم از آنجا جمعی از مردم صغد ... را کشت
... دیوار سمرقند بنا کرد ...
از جانب خوارزم ... سمرقند ... حکومت او گذاشت و ابو داود به بلخ باز شد

۱۳۴ هلاک منصور والی سند

بیان حال منصور بن جمهور
والی سند و هلاکت او

در این سال ابو العباس سفاح موسی بن کعب را با لشکر بسیار بقتال منصور بن جمهور
حاکم سند مأمور ساخت موسی به موجب فرمان روان شد و مسیب بن زهیر را بجای
خود بر ریاست شرطه سفاح نیابت داد ... منصور نیز با دوازده هزار مرد جنگ آورد
... منهزم گشته ... در ریگستان از تشنگی هلاک گردید و بعضی گفته‌اند
... موسی ... سند ... منصور ... او را ...
... منصور ... از سند ... در ملک ... فرزند او ...

۱۳۴ حوادث

بیان حوادث و وقایع سال یکصد و
سی و پنجم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

وفات محمد والی یمن

در این سال محمد بن یزید بن عبد الله والی یمن بعد که ... المنبر ... وفات یافت
و علی بن ربیع بن عبد الله حارثی به موجب فرمان سفاح ولایت یمن یافت و در این سال
ابو العباس از حیره به انبار انتقال نمود حیره بکسر حاء مهمله و یا ساکنه و راء مهمله شهری
در یک فرسخی کوفه است ... و جای ... فارس ... خورنق
و قصر خورنق در یک میل حیره از طرف شرقی در وسط ... است
آن و شام است و حیره در زمان جاهلیت مسکن نعمان بن منذر و ... ملوک
عرب ... و این شهر به واسطه ... حیره البیضاء ... گفته‌اند
و این شهر ... حیره ... از ملوک ...
... این موضع ... و ... حیره ... در این مقام ... کرد

بنای انبار

در مراصد الاطلاع مذکور است که انبار بفتح الف و سکون نون ... و الف ... موحده و الف ... و راء مهمله
شهریست ... بلخ و نیز شهریست در کنار فرات در طرف غربی بغداد مردم عجم ...
فیروز ... اول کسی که این شهر را عمارت کرد ... الاکتاف ...
... انبار ... و ابو العباس سفاح ... از آنکه
از کوفه ... انتقال ... عالیه ... تا زمان وفات در آنجا ...
در تاریخ الفی مسطور است که در این سال ابو العباس سفاح شهر انبار انتقال نموده مدینه هاشمیه
طرح انداخت ... در مراصد الاطلاع نوشته است که هاشمیه نام شهری ... سفاح
در کوفه ... و این ... از آن پس ... سفاح ... در قصر ابن هبیره
... تمام ... بنا ... هاشمیه نام ... مردمان
... همچنان بنام ابن هبیره ... سفاح ...
... از آن پس ... آن شهر ...
... سفاح ... و ... در ... آن ... نمود
هاشمیه نام ... نزول ... از آن پس ... انبار انتقال ...
... آن ... منصور ...
... از آن پس ... بغداد ... در آن ...

بنای هاشمیه

سفاح از کوفه تا بلخ منظم منارها و میلها بر زد تا در ابواب آن راه دار آمد هر فرسخی میلها
عرض للکاتب و در این سال عیسی بن موسی والی کوفه بود مردمان بر وی حج کردند
و در این سال ابن ابی لیلی قاضی کوفه بود و زیاد بن عبیدالله عامل مدینه و مکه و طائف
و یمامه و عثمان بن ربیع عامل ... حکمران یمن و سلیمان بن علی عامل بصره و اعمال بصره
و کور دجله و عقاید بن منصور و موسی بن کعب حکمران سند و ابو مسلم بر روز کار خراسان
ملک فوسان و حابر و صالح بن علی حکمران فلسطین و ابو عون در مصر
و اسمعیل بن علی عامل موصل و یزید بن اسید فرمانروای ارمنستان و محمد بن صول
حکمران آذربایجان و وزیر مالیات خالد بن برمک و عامل جزیره ابو جعفر منصور
و عبدالله بن علی عامل شام بجمله و در این سال محمد بن اسمعیل بن سعد بن ابی وقاص
از جهان بشد بهای بزرگان منزل و مقام جست و هم در این سال سعد بن
عمر بن سلیم الزرقی انصاری بمرد ... و هم در این سال یزید بن
جابر از دمشق رحلت بزرگان ... از مکحول و جابر روایت داشت
مردی فقیه بود و ولید بن یزید اموی در یک نوبت پنجاه هزار دینار بدو جایزه بداد
و قرار ام او بود بر قضاوت و در آن کار عالم و عارف دیده

بیان وقایع سال یکصد و سی و دو هجری و خروج زیاد بن صالح

در این سال زیاد بن صالح از ... خروج نمود ابن کثیر ابو مسلم
از مرو ... و ابو داود خالد بن ابراهیم نصر بن
بر ... زیاد بن صالح ... و گشتار ... و آن جمع
... ابو نصر ... از اهل طالقان ... بیرون
بیرون خروج کرد ... ابو داود ... عیسی بن ماهان بود
... طالقان ... ابو داود ...
و از آن طرف ابو مسلم ... باز ... سباع بن نعمان ازدی
با ابو مسلم بود و این سباع ... از کسی نقل کرد ... سفاح او بود و زیاد بن صالح را
فرستاد و ... ابو مسلم ... ابو مسلم

حال بود نوشت

وقایع و حوادث ولایات

وفات محمد بن اسمعیل

وفات سعد بن عمر

وفات یزید بن جابر فقیه

وقایع سال ۱۳۵

خروج زیاد بن صالح

حال بود بدانست سباع بود بر گشته و در زمان آن گفته و خود ... رای عبور
وجیحون ... ترفع نمود چون از سرکشان زیاد بن صالح ... زیاد را قطع
و از آن پس ابو مسلم خبر حاضر سباع بن نعمان ... کس بن زیاد بن صالح
فرستاد ... ابو مسلم ... و در امل بود ... او را ... و از آن
... سرکشان ... زیاد ... ابو مسلم سر تسلیم ... کرد و بود
... زیاد ... در آن ... بود ... دهقان او ... که
... ابو مسلم فرستاد ابو داود ... احوال اهل طالقان از ابو مسلم
... ابو مسلم از قتل ابو داود ... نوشت و او ... باد و ...
الفرقه که زیاد بن صالح ... از ... بالجمله سفاح
... ابو مسلم ... از فوسان ... لا الت ... ازین
صالح ... ابو مسلم ... و ... آن ...
... ابو مسلم ازین حلت ... تجزیه ... اطراف
... حرکت ... بر فرق از انواع ... جمله
... و ... ایشان در ... جبر طغیان
زیاد ... عمر کثیر از ... دو ... از
... الیه ... ابو مسلم ...
گذشته با زیاد ... ابو مسلم ... ابو مسلم ...
ابن کثیر ابو داود ... عیسی بن ماهان ... گذشته
و ... ابو داود ... شغول ...
... در تاریخ ... ساعی ... سر ... و در اصول الطبع
... فلسطین ... قریه
از ... عکه ... و ... زیاد ... ابن ...
... ابو داود ... و ...
... ابو مسلم آن ... ابو داود فرستاد و ... نوشته ...
... ابو داود ... زیاد بن صالح

بوده مکتوب بیست که او بو جعفر منصور عیسی در مرتبه [illegible] او را ابو مجول و منصوب
ساخته لاکن پس از او زینبی بعد از [illegible] او بود و ابو مسلم هم و باز گشت

بیان جنگ نمودن عبد الرحمن
در جزیره صقلیه

۱۳۵ غزوه عبد الرحمن در جزیره صقلیه

در این سال عبد الرحمن بن حبیب در جزیره صقلیه جنگ نمود و غنیمت برد و اسیر
و حاصل بسیار و عامل بیرون آمد با ظفر مندی و تا آن وقت هیچکس آنگونه بر روی آن
غالب نبود و این هم از آن بود که در آن [illegible] حرب نمود و چون والیان مملکت
افریقیه با جماعت بربر در مجادله و مبارزه اشتغال [illegible] صقلیه [illegible]
و [illegible] از جمیع بلاد الروم نمودند و معقلها در آنجا [illegible]
و [illegible] سالها دریا [illegible] اطراف جزیره [illegible] او را از آنجا
[illegible] مسلمان [illegible] بر آمدند [illegible]

بیان حوادث و سوانح سال
یکصد و سی و پنج هجری نبوی علیه السلام

۱۳۵ حوادث

در این سال سلیمان بن علی حکمران بصره و اعمال بصره مردمان را بحج [illegible]
و در این سال علما و [illegible] وفات [illegible] در سال گذشته [illegible]
و در این سال و بقولی در سال دیگر [illegible] هجری ابو حازم
اعرج وفات کرد و در این سال عطاء بن عبد الله مولی [illegible] و بقولی [illegible]
وفات کرد و بعضی گفته اند [illegible] عطاء بن میسره [illegible] و بعضی
گفته وفات [illegible] در سال [illegible] بود در تاریخ [illegible] عطاء [illegible]
[illegible] بود و از صحابه [illegible] در سال [illegible] بود [illegible]
[illegible] مردمان را موعظت و [illegible] دارای فضیلت [illegible] در
تاریخ حبیب السیر مسطور است [illegible] الکوفه [illegible] عبد الرحمن بن زاد و
صاحب [illegible] احمد بن حنبل [illegible] مردی صالح بود [illegible]
و نیز در این سال [illegible] بن عبد الله بن عباس [illegible] بوده [illegible]
برد و از آن [illegible] امیر موصل بود و نیز در این سال ثور بن زید [illegible]

وفات ابی حازم اعرج

وفات عطاء بن عبد الله

وفات [illegible]

وفات ثور بن زید

وفات [illegible] و هم در این سال زید بن ابی زیاد مولی عبد الرحمن بن [illegible] ابی ربیعه
المخزومی که از [illegible] رجال و مردان با بزرگی بود و از [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] عالم [illegible] اهل [illegible]

وفات زید بن ابی زیاد

بیان حال رابعه عدویه و
وفات آن عابده زاهده

۱۳۵ وفات رابعه عدویه

در این سال [illegible] و پنج هجری بروایت ابن خلکان و [illegible] ام الخیر رابعه بنت
اسمعیل العدویه البصریه مولاة آل عتیک در میان زنان [illegible] زهد و عبادت
و تقوی و طهارت و صلاح و عفاف و قرب [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] که [illegible] روزگار [illegible] بو خدا [illegible] زن [illegible]
و قرب و عبادت و طهارت [illegible] رابعه [illegible]
[illegible] و فات او بود در سال [illegible] قول [illegible]
[illegible] قول [illegible] رابعه عدویه [illegible]
[illegible] و فات [illegible] ابو القاسم قشیری در رساله [illegible]
از کلمات رابعه عدویه است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible] رابعه از [illegible]
رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] با رابعه [illegible]
[illegible] خوف [illegible] عشق و شوق [illegible]

اصلاحیت و ادای شرط عبودیت عبادت بجا آرم هم از آن شور چنده آنقدر که معرفت رسیده
در بیان مناجات آنچه بود و از کلمات او از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام خود است
که تقریر بشده من تو [illegible] از شوق بهشت و نه از بیم جهنم عبادت بجا آرم بلکه تو شایسته
عبادتی [illegible] و از کلمات رابعه است [illegible] استغفار ما باستغفار بسیار
دارد [illegible] از روی حقیقت [illegible] از حضرت استغفار نیز استغفار
نمود و [illegible] آنکه از [illegible] شود [illegible]
طریق ریا و سمعه [illegible] و از جمله دعاهای او است [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] مکتوم [illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible] امتحان [illegible] در حقایق و معارف از
[illegible] از قول [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] خلوت [illegible]
خلوت از مخلوق موجب [illegible] بخالق و آن شوق حقیقی است [illegible]
او [illegible] معشوق است [illegible] قلب [illegible]
دل [illegible] جان [illegible] او است شیخ [illegible]
در تذکرة الاولیاء [illegible] رابعه [illegible] نظر [illegible]
[illegible] قطع [illegible] آن [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] دختر [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
هیچ مخلوق [illegible]
در [illegible]
[illegible]
او [illegible] بر [illegible] آن [illegible]

صد بار روز

صد بار بر روی [illegible] شب آدینه [illegible]
کردی کفاره آن [illegible] دینار حلال [illegible] رابعه [illegible]
[illegible] خط [illegible] آن [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible] اندر [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
داد [illegible] یک روز رابعه [illegible]
رابعه [illegible]
[illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
خواجه [illegible] روز روزه [illegible] شب نماز [illegible]
روز [illegible] عبادت [illegible] خواجه [illegible] رابعه [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]

در اینجا باید ساعتی برخاست رابعه [illegible] بود [illegible] مجتهد [illegible] زنده بر نام [illegible]
و دست [illegible] و گفت [illegible] رابعه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه [illegible] آن [illegible]
[illegible] رابعه گفت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible] از آن [illegible] تمام گشت

ذکر بعضی کلمات رابعه عدویه
در طریق عرفان نقل شده است

در تذکرة الاولیا مذکور است که رابعه روزی بر کوهی رفته بود نخجیران و آهوان و گوران
گرد او درآمده بودند و در وی نظاره می‌کردند ناگاه حسن بصری پدید آمد همه برمیدند
حسن از آن حال متغیر گشت و گفت ای رابعه چرا از من رمیدند و با تو انس [illegible]
رابعه گفت تو امروز چه خورده‌ای حسن گفت پیاز رابعه گفت تو پیه ایشان خوری چگونه از تو
[illegible] رابعه [illegible]
وقتی رابعه [illegible] حسن [illegible]
از [illegible] رابعه [illegible] حسن [illegible]
[illegible] آب چشم [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
رابعه [illegible] حسن [illegible] رابعه [illegible]
[illegible] رابعه گفت [illegible]
[illegible] رابعه [illegible] حسن [illegible]
چشم خلق [illegible] حسن [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
گفت [illegible] رابعه [illegible]

[illegible] دیگر حکایت
[illegible] رابعه [illegible] حسن بصری [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بصری [illegible] رابعه
گفت شوهر رغبت داری گفت عقد نکاح بر وجود وارد بود اینجا وجود کی است
[illegible] از آن خود نیستم همه ازویم و در سایهٔ حکم خدا [illegible] خطبه [illegible] حسن گفت
ای رابعه این درجه از کجا یافتی گفت بسبب آنکه همه یافته‌ها در او گم کردم [illegible]
حسن گفت خدای را چون دانی گفت ای حسن چون تو دانی با چون ما دانیم بی چون [illegible]
[illegible] حسن بصری با رابعه عدویه گفت [illegible] از علما [illegible]
تعلیم [illegible] حسن [illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] توحید
[illegible] رابعه گفت حسن [illegible]
[illegible] رابعه [illegible]
[illegible]
[illegible] رابعه
گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رابعه گفت [illegible]
[illegible] رابعه [illegible] گفت از آن [illegible] گفته
[illegible] گفت [illegible] گفته [illegible] گفت افسوس [illegible] گفته
گفت [illegible] آن جهان [illegible] گفته عظیم [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

بدوست فلان ... نقل است سفیان گفت رابعه را که از حضرت او حاجتی بخواه گفت ای سفیان تو دانی
که از تو شرم ندارم چند سال است که آرزوی خرما میکنم و تو نیک میدانی
که در بصره خرما را قدر و قیمتی نباشد و من هنوز نخورده‌ام چون من بنده‌ام و بنده را با آرزو چکار
اگر من خواهم و خداوندم نخواهد این کفر باشد سفیان گفت مرا در کار تو سخن نتوانم گفت تو در کار
من سخنی بگوی گفت نیک مردی اگر نه آن بودی که دنیا را دوست داری گفت آن چیست گفت
روایت حدیث دوست داری یعنی این جاهی است سفیان برقت آمد و گفت خداوندا از من خشنود
باش رابعه گفت شرم نداری که رضای کسی میجوئی که تو از او خشنود نیستی مالک دینار گفت که
رابعه را دیدم و نزد او رفتم کوزه شکسته که از آن آب نوشیدی و وضو ساختی و بوریای کهنه و خشتی
که گاه گاه سر بر آن نهادی دلم بدرد آمد و گفتم ای رابعه مرا دوستان توانگر
هستند اگر اجازت دهی از برای تو از ایشان چیزی بخواهم گفت ای مالک خطائی بزرگ گفتی
روزی‌دهنده من و ایشان یکی نیست گفتم هست گفت روزی‌دهنده درویشان درویشان را
فراموش کند و توانگران را بسبب توانگری یاد دارد گفتم نه گفت چون حال من
میداند من چه یاد دهم او چنین میخواهد ما نیز چنان خواهیم که او خواهد نقل است که
حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی نزد رابعه رفتند و او رنجور بود حسن گفت
صادق نیست در دعوی خود کسی که صبر نکند بر زخم خداوند خود رابعه گفت از این بوی منی آید
شقیق گفت صادق نیست در دعوی خود هر کس که شکر نکند بر زخم خداوند خود رابعه گفت از این بهتر
باید گفت مالک گفت صادق نیست در دعوی خود هر کس که لذت نیابد از زخم ... رابعه گفت
بهتر از این باید گفتند که تو بگوی گفت صادق نیست در دعوی خود هر کس که فراموش نکند
زخم مولای خود را در مشاهده مولای خود و این عجب نیست که زنان مصر در مشاهده جمال یوسف
علیه السلام زخم دست نیافتند پس اگر کسی در مشاهده حضرت آفریدگار بدین صفت بود چه عجب
نقل است که یکی از مشایخ بصره نزد رابعه آمد و بر بالین او نشست و مذمت دنیا آغاز کرد رابعه
گفت تو دنیا را بسیار دوست میداری اگر دوست نداشتی چندین نام او نبردی زیرا که هر کس خریدار کالا
باشد مذمت آن کند ... اگر تو از دنیا فارغ بودی به نیک و بد
از او یاد نکردی اما از آن یاد میکنی که من احب شیئا اکثر ذکره نقل است
حسن بصری گفت نماز دیگر نزد رابعه رفتم او چیزی خواست پخت و گوشت در دیگ افکنده بود چون در

سخن آمدیم

در کتاب مستطرف مسطور است که رابعه عدویه روزی رنجور بود گفت نماز نکرده شده و ملکی ... گفت ... از این نماز در طلب اجر و ثواب نیستم لکن ... و دانسته شود ... زیرا که علیهم السلام ... نظر ... از ... عهد او ... این است

در سخن آمدیم گفت این سخن خوشتر از دیگ پختن است دیگ را همچنان بگذاشت تا نماز شام چون نماز بگزارد نان خشک
با کوزه آب بیاورد تا روزه گشائیم و دیگ برگرفت و دیگ بقدرت خدا در جوش بود پس ما را ... گوشت
گوشت بخوردیم ... هرگز بدان ذوق نخورده بودیم سفیان گفت شبی نزد رابعه بودم در
محراب شد و تا روز نماز کرد و من در گوشه دیگر نماز میکردم وقت سحر گفت ... شکر این
... توفیق ... داد ... [illegible]
راقم حروف گوید ... [illegible] ... رابعه ...
از حسن بصری روایت ... رابعه ... [illegible]
بر دوزخ ... [illegible] ... هزار سال ... [illegible]
دنیا قسمت کنم ... دوستان ... از ... قسمت ... دوستان ... [illegible]
... [illegible] ... اگر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در حضرت باری تعالی ... [illegible]
... از خلق ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ترا فراموش ... [illegible]
... [illegible] ... رابعه ... [illegible]
... [illegible] ... آواز ... [illegible]

راقم این حروف در دیوان مشکوة الادب شرح حال او را به نظم آورده است
مقرون به حجت در نظامی که از طرف ... بر فراز کوهی ... واقع است و فرار است

۱۳۶ وقایع

حج نمودن منصور و ابومسلم

بیان وقایع سال یکصد و سی و ششم هجری
و حج نمودن ابوجعفر منصور و ابومسلم

ابتدای این کتاب در این سال ابومسلم که بیست سفاح مکتوب نمود و رخصت خواست که به درگاه سفاح حاضر شود و
اقامت حج نماید چرا که از آن هنگام که مالک خراسان شده بود از این سال از خویشان مفارقت نکرده
بود سفاح در جواب او نوشت که با لشکر از مردم ... جدا ... خلافت ... شود
ابومسلم دیگر باره نوشت ... و مردمان ... در خدمت ... از این امر ...
خواهم رسید ... سفاح در جواب نوشت ... منصور ...
در زمین ولایت و ملکوت ... معظم ... محمل ... از
لشکر ابومسلم با هشت هزار تن مردم ... خراسان ... و آن ... بیان بود ...
نیشابور ... جمع اموال ...
... سفاح ...
در ... سپاه به استقبال او ... ابومسلم ...

ملاقات ابومسلم با سفاح

در ... ابومسلم ... سفاح ... تکریم و تعظیم او ... سفاح ...
اقامت حج ... سفاح ...
... برادرم ابوجعفر منصور ... امارت حاج ...
و ابومسلم ...
شد در میان ابومسلم و ابوجعفر ... در آن هنگام ابوجعفر ...
سفاح ... ابومسلم ... ابومسلم این نوبت ... سفاح
... ابوجعفر ... سفاح گفت ... ابومسلم ...
... سفاح گفت ...
ظاهر گشت ... سفاح گفت ...
اگر ... ابومسلم ... سفاح ...

رسید سفاح گفت ... ابوجعفر گفت ...
و ... ابوجعفر ... سفاح ...
... ابوجعفر گفت ... ابومسلم ...
این ... ابوجعفر ... ابومسلم ... ابوجعفر ...
گفت سفاح ... ابوجعفر ...
و ابوجعفر از آن ... ابومسلم ... سفاح ...
... دار الخلافه سفاح ...
در ... و ابوجعفر و ابومسلم ... امارت حاج با ابوجعفر بود

رنجیدن خاطر ابوجعفر از ابومسلم

صاحب روضة الصفا نوشته است ... در آن ایام ... ابومسلم ... سفاح ... منصور ...
روزی ابومسلم در مجلس خلیفه نشسته بود در این هنگام ابوجعفر منصور درآمد و ابومسلم ...
... سفاح ... ابومسلم ... گفت برادرم ابوجعفر منصور است ابومسلم
گفت این مجلس امیرالمؤمنین است ... حقوق ...
حرمت و عظمت ... ابوجعفر
با ابوالعباس گفت ... سلطنت تو ... ابومسلم ...
... مردم ...
رسید سفاح ابومسلم گفت ... ابوجعفر ...
قبول ... ابومسلم ...
...
... ابوجعفر ...
ابومسلم بود و ابومسلم ... ابوجعفر ...
...
... طعام ...
...
... ابومسلم ...
... ابومسلم ...

حج نرفت با وجه معذرت از سفر [illegible] و حجه بود و آن حرم بود [illegible] برادر و بخشید [illegible]
کار او کرد و مردم او را [illegible] حقیقت و ابوجعفر بود امیر حجاز کشته و بکلام بود صحبت ابوجعفر
با ابومسلم [illegible] و از [illegible] عهد و افعال و عظمت ابومسلم گشت تغیر احوال کرد
و این علت بود [illegible] منصور بود چه هر دو را [illegible] نوبت بر خلاف ابومسلم [illegible]
و در این سال بود [illegible] زید بن اسلم مولی عمر بن خطاب [illegible] عذاب و ثواب [illegible]
در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible] اسلم بن عبدالرحمن [illegible] از موالی [illegible]
فقیه [illegible] بود ابن عمر و جابر [illegible] درجه فقاهت بود [illegible]
از فقها در مجلس [illegible] و در مدینه دارای حلقه فتوی و علم بود [illegible]
در حلقه زید بن اسلم [illegible] فقیه دیدم [illegible] تمام علم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله و صحبت [illegible]
[illegible] در کتب احوال [illegible]

بیان وفات ابی العباس عبدالله
سفاح اول خلیفه عباسی در انبار

در این سال یکصد و سی و ششم هجری [illegible] از نهم ذی الحجه [illegible] ابوالعباس
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible] در مدینه انبار وفات کرد [illegible]
[illegible] سال [illegible] بیعت [illegible] سال از عمرش گذشته بود [illegible]
از [illegible] مروان [illegible] بیماری [illegible] و از آن زمان [illegible]
مروان [illegible] وفات نمود [illegible] و بقولی [illegible] ماه [illegible]
مدت [illegible] ماه [illegible] مروان [illegible] چهار سال و [illegible] ماه [illegible]
[illegible] در تاریخ [illegible] سفاح [illegible]
و ابوجعفر منصور [illegible] ابومسلم [illegible] عبدالله بن علی [illegible] در شام [illegible]
سفاح در آن [illegible] از مردمان از برای ابوجعفر منصور بیعت بستد و در آن [illegible]
[illegible] ماه بود و ابوجعفر [illegible] از مکه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] سفاح [illegible] و بقول
دیگر [illegible] مسعودی [illegible] سفاح [illegible]

در آن [illegible]

وفات زید بن اسلم

١٣٦
وفات سفاح خلیفه عباسی

[illegible]

در آن [illegible] بود وفات نمود و این [illegible] انبار [illegible]
و این وقت [illegible] سال و [illegible] سال بود در تاریخ الخلفا مسطور است که ابوالعباس سفاح
در [illegible] و بقولی [illegible] ربیع [illegible] بیعت [illegible]
و در کوفه [illegible] بیعت [illegible] و در تاریخ [illegible]
[illegible] وفات [illegible] و این [illegible]
تاریخ الکامل [illegible] سفاح وفات [illegible] عیسی بن علی [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] سفاح [illegible]
را [illegible] مردم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] عرض [illegible]
[illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] الا بالله علیه توکلت و به استعین [illegible]
[illegible] وفات نمود
[illegible]
[illegible]

بیان نسب و [illegible] کنیت و [illegible]
و لقب و خلق ابوالعباس سفاح

کنیت او ابوالعباس [illegible] سفاح لقب [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] ابوالعباس
را [illegible] سفاح لقب [illegible] از [illegible]
[illegible] خلیفه از خلفای بنی العباس است و هو ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی بن
عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف [illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] در تاریخ الخلفا [illegible] و بقول این
[illegible] دختر عبیدالله بن عبدالله بن عبدالمدان [illegible] مسعودی [illegible]
[illegible] عبدالملک بن مروان بود و حجاج بن عبدالملک [illegible]

وفات [illegible]

[illegible]

عبد الملک مروان بدین جهت که محمد بن علی بن عبد الله بن عباس او بود تزویج نمود عبد الله سفاح و عبید الله
و داود و میمونه بود نژاد داود [illegible] جا معلوم نشود مادر سفاح غیر از نعوه است چه نعوه این
عبد الله نام داود و عبید الله بود مادر سفاح است چنانکه [illegible] در ذیل احوال منصور
مذکور آید بعضی سفاح [illegible] فرزند [illegible] داشت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] او [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] فرزند از [illegible] محمد [illegible]
[illegible] دختر ربطه نام برادر [illegible] عباس او [illegible] عبد الله
از وی متولد شده [illegible] این دختر نام مادر سفاح نامیده شده [illegible]
سفاح را [illegible] نام داشته و دختر سفاح ربطه [illegible] [illegible]
این [illegible] نام [illegible] وزیر سفاح چنانکه مذکور شد ابو سلمه حفص بن سلیمان خلال [illegible]
آل محمد بود [illegible] سفاح او [illegible] و اول کسی بود که وزیر لقب یافت و وزارت [illegible]
خالد بن برمک [illegible] [illegible] [illegible] وزارت [illegible] [illegible]
یکی ابو الجهم بن عطیه وزیر سفاح بود [illegible] برادر خالد بن برمک وزیر شده است [illegible]
[illegible] [illegible] وزارت داشته اند و ابو غسان صالح بن الهیثم حاجب سفاح
بود و یحیی بن سعید [illegible] در ایام خلافت او [illegible] [illegible] در ایام خلافت
چنانکه [illegible] [illegible] دار الملک [illegible] انتقال [illegible] [illegible]
[illegible] عقد الفرید [illegible] [illegible] محمد بن علی بن عبد الله [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] عبد الله بن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خلیفه [illegible] محمد بن علی [illegible] فرزند عبد الله [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله [illegible] و عبد الرحمن [illegible] ابو العباس و
عبد الله [illegible] ابو جعفر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفاح
از ابو جعفر [illegible] [illegible] [illegible] ابو جعفر چند سال قبل از
سفاح متولد شده است [illegible] [illegible] [illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ابو العباس سفاح [illegible] چند سال از ابو جعفر کمتر [illegible] ابو جعفر [illegible]

خلافت برادر

نام سفاح

عدد فرزندان سفاح

وزیر سفاح

حاجب سفاح

قاضی سفاح

[illegible]

خلافت برادر [illegible] حالت سفاک و خلافت و کفایت [illegible] اول بر سفاح [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سفاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفاح [illegible] متولد [illegible]
[illegible] وفات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چنانکه از روایت عقد الفرید [illegible] [illegible] وفات [illegible] محمد بن علی
او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو العباس متولد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ابو العباس [illegible]
خلافت عمر بن عبد العزیز متولد شده [illegible] خلافت عمر [illegible] [illegible]
و [illegible] کتاب عقد الفرید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عبد الله بن [illegible] عبد الملک عمر بن عبد العزیز [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عیسی بن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible] عمر بن خطاب است [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] [illegible] عیسی بن [illegible] [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] عبد الله بن علی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله بن علی
عبد الله بن عباس بن عبد المطلب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مروان
[illegible] عبد الله بن علی [illegible] مروان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مروان [illegible]
[illegible] از فرزندان عباس بن عبد المطلب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از فرزندان ابو طالب
و [illegible] از فرزندان عباس [illegible] عبد الله [illegible] [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] [illegible] عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خلافت [illegible] عبد الله و عبید الله [illegible] [illegible] عبد الله
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

فلاوی سو [illegible] عبدالعزیز [illegible] نه بجهد [illegible] روایان این حدیث [illegible]

[illegible] عبدالرحمن [illegible] عبدالرحمن [illegible] الرحیم [illegible] تو [illegible]

[illegible] حق [illegible]

[illegible]

باب سرگذشت ابوالعباس سفاح

ام سلمه بنت یعقوب زوجهٔ او

در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر [illegible] مسطور است که ام سلمه دختر یعقوب بن سلمة بن عبدالله بن الولید بن المغیرة المخزومی در حبالهٔ نکاح عبدالعزیز بن ولید بن عبدالملک [illegible] عبدالعزیز بمرد [illegible] هشام بن عبدالملک [illegible] ابوالعباس سفاح [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالعباس [illegible]

[illegible]

بارنگ و لطیف بدن و از بستان و خوش جامه و نیکو اندام و پسندیده عادت و مستعد گفتار و نکته
و مهر پرور ... عاشق و روان ... تازه و دیده ملاقات ایشان را ذوق و نظر بجمال
ایشان ... هم چنین ... تربیت یافتن شستن تا جداران از
نقصان ... ایشان ... چشم نخواهد ... روان ... بخت ...
و تو از ... بی از قیمت به تقصیر ... تا ... توصیف ایشان و ...
... این ماه و ... فرشته دیدار ... گفتار ... و ...
افتاد ... و ... تخمه و ... تسوق ... از کلام ... برجسته ...
و ... خندان از سخن آنچه ... از ... امور ... مشغول
... امروز ... بیخن ... پسندیده تر از ... کلام ... آنکه
آنکه ... نیکو ... آغاز ... آن ... ساز
... و ... بود و ... و ...
... افتاد ... و ... اندر ...
آتم ... و ... بود ... فکر ... رسید
... امیرالمومنین ... هم ... ساعت ... نگاه ...
بایه رسیده است ... آن ... تشیت ... آتم ... بیا بر
و نفاح بوی ... آتم ... از ... دهر ... گفت ... از
راز ... و کلمات ... بود ... اسم ... گفت ... و آب
این ... نفاح ... گفت ... مو ...
در ... آتم ... و ... از ...
بجا ... و ... بر ... از ... امیرالمومنین
از آنطرف ... و ... از آن ... امیرالمومنین
از آن ... و ... آتم ... و ...
از ... بازید ... به ... کنار ... بدا ...
... این ... ناماده ... ساره ...
بر ... از ... ما ... آن

خود آورد از هم جدا بر جستم و ... برداشتم و در مکان خود نهان شدم و از ... چند
... خانه ... بود ... بر ... او ... برای ...
... آن ... ابوالحسن ... خلیفه ... بود ... انداز ...
... آتم ... از ... حسن ... و گفتند ... امیرالمومنین
... این ... و ... به ...
... و هر ... آنان ... سخن ... بعد ...
... و ... و ... خاطر ... نگاه
... یافتم ... فرزند ... از ... خالد
... امیرالمومنین ... در مجلس ... خود ... از
... و ... آن ...
آن کلام ... خالد ... برای
... از ... مجلس ...
... خالد ... او ...
خواهد ... خالد ... دستور ... نشستن
... آن سخن ... سلطان ... هر ... کیست
... و ... گفت آن
امیرالمومنین ... که ... از
... و ... از ... زرد
... ابوالقاسم ... سخن
... آن کلام ... و ... خادم
... سر ... این ... شد
... الحمدلله ... از ...
... خالد ... و ... حادم ...
... او ... نفاح
... و ... سخن ... سوار ... خالد ... بوکه

، خداوند از وی شنیده باشی ابو العباس چون این سخن بشنید برآشفت و گفت ویحک و داری تو بدین میل میکنی
خالد گفت ای امیر المؤمنین هرگز این سخن درین سفاح گفت بسر گذشت بخواه تو فلان گفت
و نیز با تو خبر جاهلان و انکار رجال سوزن نتوان کرد بلکه در حکم مرد بی خفایه باشد فلان میگفت
چون سخن بدین مقام رسید صدای خنده از پس پرده بلند گشتم آری ای امیر المؤمنین چنان ، تو خبر یافتم
و این مخزوم و کنانه و قریش باشند و اینکه رمز ملت تو و کنانه از ربا چنان است و تو با انفعال
خشم بر زنان آنحضرت و غیر آن نعمت اکثر کلام فکر خالد میگوید چون این سخن تمام کردم ام سلمه از پس پرده بانگ
کنند ای عم بو گفته بخدا راست گفتی ، امیر المؤمنین بر سخن نیکو و بافضیلت جمع اکثر گفت ای امیر
المؤمنین کلمات تو بیشتر کنی بجهت و بیان تو آنکه گفت ، پس گفت ابو العباس از این گونه افکار
و افکار بهوت و تحیر و تفکر نمی گفت جهت تو بود خدا از سر بکشد و رسوا گرداند و دشمن و
خدای ، تو بنده خالد میگوید بیکجا بیرون آمدم و در پس پرده از مجلس بیرون چشم و اندوه و قلب او بزرگی
فهو چنین گفتم و بسرای خویش رفتم و از آنجا خبر نگاه فرستادگان آن مرتبه نرسید زرده
بفرود در راه گشت و در کرامت ابواب و غلامان ترتیب شتر نیکو در زمین بگذاشت که باز شد و

نایاب باب او صاف حمیده ابو العباس
سفاح و کرم و فتوت و مروت شاه

ابو العباس سفاح در میان خلفای عباسی کمال دانش و حضور فراست ممتاز بود و به مرده در شرح حال او شنیده
حکایت بود و میل به اشتیاق داشته چنین بود طعام بود بیشتر بنزد او مشاهده کثیر او در
و نیکو فرزند بود از این اقرب تر حاجت مردمان در اکناف برآورده گشت و با بلا بهم برنخیزد
هر وقت حاضر داشته و مجلس که حضرت سفاح بر خیزی ارباب خدام در نهایت نیکو خوان طعام
بر سر نهاده آنگاه آنان بسوال و مسألت میکنند که روز سفاح ، اد و رسوا او را بلا بهم جهت
و چه هنر بر آنکه بزمیان بود بر خیزی چون وقت بود از خوان طعام مشغول میدارد که جمع فرمایند
در این مقام ، هر حاضر بعضی از قرب ایشان شفقت از این اقرب حجت در میدان بر وقت حرمت
رفته ابو العباس بیکی بود که این حسن فطنت و کمال زیرکی و هوشیاری تو نیست سزاوار ترک
در این بیش و از آداب سفاح این بود هر وقت بر تر از ، از ان او و بلطف نزد کلام
استماع داد ، هم خصومت و عداوت برآمد سخن بیک سو در حق دیگر و کلام او پرهیز حجت داد که
کوشیده آن سخن در اشارتی عادل بود به رفتار نزدیک گشته و هم چنین نکرده در به بهم صلح بیرون چنین بجا

آداب سفاح در محل طعام

آداب سفاح در گفتگو

. عادت آن بود بعد به ره آن یک خواه بر سواد ، بر زبان او خود رنجیده دیگر گفت
کینه دیرینه دشمن مخفی و مخصوص سوزیل اکه در ظاهر اظهار سلامت و صدق و صفا نمو
حمد کنند ، در باطن بار گران بود ترتیب و تولید مرتبه ، بوقت فتح نبرد نشسته نمودند
نمی آنکه خصومت دیرینه داشتند به کژدم بسته شده و اگر طبع عالی از نیکو و ضمیر آن
حقیقت خصومت از میان برخاسته و عداوت ظاهر گشت بهر وقت تولید یافته ، در انتقام نمو
نمود کسی شهادت این مردم ، باید گوش کرد برنیاید و قبول کلام و نیز از او فساد است
در دربار خداوند تعالی بنا ، و سعی و سعی فرمان شده بیک جا فرشته و چنین حیله
از ایام خداوندی بر کنار شد از چه بوشیده فرشته و از کسی که نظر و عیش مشغول
نیکو ، و بعنایت شغل نمو سو کنند ، خداوند ، نیکو خواهی و اینها آورد با یکدیگر از آغاز گرمی و نیز
از آداب سفاح ، مجلس از نه ، و اهل طرب از مجلس دور رفتی میرفت جز بجای او دو بیل ده ،
هم بسیار و همت بیچ نگرفته در سرور و طرب نمود و عیش بسیار ملاقات و ربایند که
، او سرور و طرب او بعد دیر شده و در میان سلاطین عجم بهرام گور نیز این روش داشت
و عهد مسعود در مروج الذهب مرقوم که ابو العباس سفاح این چنین بسیار از اردشیر بابکان
ملک الملوک بعد از آفتاب که چه ملوک عجم از زمان اردشیر از مردمان در حجاب نشسته بودند و میان
پادشاه و اول طبقات سپه ذراع فاصله بود و آن که در میان پادشاه و دیگران بر کشیده
بود پس ده ذراع فاصله میگشت و آن مرد دیگر مو کل که بود از ابناء اساوره بود ، باید که در این
علم و فضل برتر و او بود در زمانه و بعد از آن این هم خرم و مسرور باز گشت و چنین بوده از کسی
که بر نشست و بعد از آن مقام بلند بر ده ذراع مرتفع بود حاضر کرد این مرد ، او از بلند
میگفت و گوش کرد تمام حاضر میشنود از زبان مرغوب و ضبط کن و بر بام بر هر و آنکه میگوید
نخیده و ضمیمه میگویم تو در این مدت ، پادشاه جو است میگفت آنگاه از آن مکان فرود شد
و بهرام در پادشاه بر امیش و طرب و لهو و لعب بر نشست این ادای آداب مرعی داشت
لاجرم ندمای مجلس هر یک در جای خود با کمال در داد و سکون و آرام بر نشستند و حفظ
خود سو حرکت بر خاسته تا کاری و انزد دیگر موکل که بود حاضر میکرد و میگفت از فلان ، بفلان و فلان
سرود و نخوت و آواز فلانی و از فلان ، نغمات و فلان طرق و از طرق موسیقی این زمینه میگوید

آداب سفاح در تشریف مجلس

تفصیل آداب معهود عجم

اوایل خلفای بنی امیه نیز این رسم را داشته‌اند و ندیم در مجلس ظاهر نشده تا زمان اوایل خلفای بنی عباس
مجلس این بنده راقم حروف لیکن مقصود مسعودی غیر از ابو العباس سفاح است در تاریخ الخلفا
مرا ابو العباس سفاح از برادر اکبر ابو ابراهیم بن محمد معروف به امام روایت داشت و محقق عیسی بن
علی از سفاح راوی بود چون که سفاح از عامت مردم جهان بخشنده‌تر و جوادتر بود
هر که وعده به مجلس نداده از وقت آن وعده که بسیار زیاد بود عقب افکند و از مجلس
خود بر نخواسته تا آنکه بود وعده او کامل [illegible] عبد الرحمن بن حسن سفاح گفت
[illegible] شنیده‌ام [illegible] سفاح [illegible] آن مبلغ
[illegible] آن دراهم [illegible] عبد الرحمن بن حسن [illegible]
[illegible] جمعی مورخین نوشته‌اند که [illegible]
بنی عباس [illegible] عرب از دیوان ساقط و هم اتراک در دیوان [illegible] ثبت شد
و مردم [illegible] مسئول شد [illegible] عظیم [illegible]
بچند قسم منقسم گشت و در هر قطر از اقطار [illegible]
و ظلم افزا [illegible] و نفاج در [illegible]
[illegible] و مشرق و مغرب جهان [illegible] بخشنده و کریم
[illegible] در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] الوان مختلفه [illegible]
و [illegible] سفاح در جواب [illegible] نظام ملک بر [illegible]
[illegible] از مردم [illegible] الوان [illegible] زرد [illegible]
[illegible] از آن [illegible] سبز [illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین مسطور است و از جمله [illegible] سفاح
[illegible]

تناولت ثاری من امیة عنوة وعن تراث الرحمن [illegible]
والقیت ذلا من مفارق هاشم والبستها عزا وعلیتها قدرا

و در این شعر [illegible] از بنی امیه و دفع ذلت بنی هاشم [illegible]

در تاریخ الخلفا

در تاریخ الخلفا مسطور است که سعید بن مسلم باهلی حکایت کرد که عبد الرحمن بن حسن بن علی علیهم السلام در نزد
سفاح [illegible] جمعی [illegible] بودند [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] امیر المؤمنین آن حق [illegible] در این مصحف [illegible]
[illegible] سفاح در جواب گفت [illegible] عادل [illegible]
خلیفه [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن حسن [illegible]
در وفیات الوفیات مسطور است که ابو العباس سفاح اول کسی است از خلفا [illegible]
خطبه [illegible] و مردمان [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] و در زمان خلافت [illegible] اول کسی است
[illegible] و اول کسی است از خلفای بنی عباس [illegible] عراق نزول نمود

بیان بعض کلمات و خطب سفاح

و در بعض سوانح گفته شده است

ابو العباس [illegible] در کتب [illegible] و تواریخ [illegible] انظار رسیده
[illegible] مسطور [illegible]
[illegible] الوفیات مسطور است [illegible] ابو العباس [illegible] الدنیا اذا کانت
لنا [illegible]
[illegible]
الاناة محمودة الا عند امکان الفرصة [illegible]
[illegible]
لا اله الا الله [illegible]
[illegible] مروج الذهب [illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
علم [illegible] ابو بکر هذلی [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

حیث ... است و مجالست تو و ... بود که ... و ... جاریه نشینند
و غیره کلمات ... و کلمات ... از مجالست ... شنیده
سخنان ... و باز ... کلمات ... است ...
... و مجالست ...
مجالس ... در دار الکتاب ... در جواب این کلام
... نظام ... تمام مردم ...
... و از کلمات سفاح است ... قدرت کمال
... این کلام ... محروم ...
...
...
و از کلمات سفاح است ...
...
[illegible]

و ... ابو جعفر منصور ... ابن هبیره
... سفاح ... نوشت ان خلافک ... علیک و
توافیک ... فی طاعتک ... ولک من نفسک ...
...
...
... ابو جعفر ...
... سفاح ... ابو جعفر ...
... ابن هبیره ...
... ابو مسلم ... سفاح ...
... زیارة بیت الله الحرام
... سفاح ...
...
... وقیل بعدا للقوم الظالمین ...
...
الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار ...
... ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون ...

[illegible]

أغنتم لكم الزلة وبسط لكم الإقالة وعاد بفضله على نقصكم وحلم على جهلكم
فليفرخ روعكم ولتطمئن به دياركم وليقطع مصارع أوائلكم فتلك بيوتهم
خاوية بما ظلموا. آثار آن جماعت [illegible] خدا [illegible] در [illegible] و [illegible]
در امر [illegible] و عشرت [illegible] بود [illegible] و در جای [illegible] و در [illegible]
[illegible] مردم [illegible] آل حرب و آل مروان [illegible] آوردند [illegible] از طریق ظلم
و عناد [illegible] و [illegible] بود در [illegible] بلا و [illegible] افکندند و در حرم خدا و حرم
رسول خدا [illegible] در [illegible] و [illegible] زنان و زنان
تا [illegible] [illegible] آن جماعت [illegible]
و ضلالت دلالت کرد و از راه مستقیم [illegible] در آتش [illegible] به عذاب [illegible]
[illegible] خدا [illegible] و قتل [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] سفاح [illegible] دعوت [illegible] و [illegible]
عفو و اغماض و بساط رحمت [illegible] و از [illegible] ضبط [illegible] و از نقصان [illegible]
[illegible] و [illegible] دهشت [illegible]
[illegible] از [illegible] جنبان [illegible] از میان [illegible]
[illegible] آن [illegible] و عمارات عالیه [illegible] ویران و از [illegible] خالی ماند

بیان بعضی [illegible]

در بیان سفاح با [illegible]

حکایت سفاح ابو [illegible]

در حلیة الکیت مسطور است که ابو العباس السفاح [illegible] ابو سلمه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو سلمه [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] ابو سلمه [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] ابو سلمه [illegible] سفاح
[illegible] روز [illegible] در [illegible]
سفاح [illegible] ابو سلمه [illegible] روز [illegible] در مسجد
[illegible] و [illegible]

باب داستان [illegible] مسطور شد

الم تعلموا ان الخلافة [illegible] بسعيه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذنوب [illegible]

یکی [illegible] خلیفه [illegible] مسجد [illegible]
و در این مسجد نماز [illegible] از نماز اول [illegible]
[illegible] در این نماز [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] ابو [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] ابو [illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible] ابو سلمه [illegible] سفاح [illegible] ابو سلمه
[illegible] ابو [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] ابو [illegible]

لقد كانت تجري ذنوبي | باني من [illegible] غير ناج
[illegible] | [illegible] الخراج
[illegible] | ولكني [illegible]
امير المؤمنين جزيت خيرا | علام [illegible]

یکی [illegible] از عقوبت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible]

[illegible] ابو سلمه

اعلم الناس مسطور است که روزی ابودلامه شاعر در حضور سفاح ایستاده بود سفاح
گفت حاجت خود عرض رسان ابودلامه گفت سگ شکاری میخواهم فرمود عطا کنید
ابودلامه گفت مرکوبی خواهم تا بران سوار شوم و بدست آرم صید شکاری
سفاح گفت چهارپایی بدهید ابودلامه گفت غلامی نیز میخواهم که سگ
وصید ... سفاح گفت غلامی بدو عطا نمایید ابودلامه گفت جاریه نیز
عطا فرمای تا شکار را بپزد و طعام کند ابودلامه گفت ... سفاح فرمود
تا ... بدو بخشید ابودلامه گفت یا امیرالمؤمنین اینک شد دار عیال
نمودم و خانه ندارم مسکن ... سفاح گفت خانه بدو دهید ...
... ابودلامه گفت ... خانه و ... بی معاش ...
... سفاح فرمود ده ضیعه عامره و ده ضیعه غامره از بلاد ...
تو قبول ... ابودلامه گفت ای امیرالمؤمنین ... عامره ... که ...
... ابودلامه گفت یا امیرالمؤمنین صد ضیعه
... از ... تو بخشیدم سفاح بخندید و گفت ...
این ضیاع ... عامر بود ... و ابودلامه از کمال ظرافت و فراست
... مطالب خود ... از ... و ظرافت ... خود ...
... که ... را ... بمقصود ...
راقم حروف ... احوال ... ابودلامه ... در ...
... مذکورست و ... نسبت این حکایت ... خلیفه داده اند

حکایت تکلم ابی العباس

سفاح با دو اعرابی

در ... عقد الفرید مسطورست که روزی ابوالعباس خلیفه عباسی در ... انبار ...
و ... مشغول بود و در ... نظر ... از ... تا ... از ...
... و ... از ... اعرابی ... انور ... اعرابی ...
تو ... کدام مردی گفت ... کدام ... گفت ...
... اعرابی ... از مردم قریش ... تو سفاح ...

آن اعرابی

آن اعرابی گفت از کدام طبقه قریشی گفت از ابغض قریش بسوی قریش ... گفت
پس تو از فرزندان عبد المطلب سفاح گفت آن اعرابی گفت از کدام طبقه فرزندان عبد المطلب
است گفت از ابغض اولاد عبد المطلب بسوی اولاد عبد المطلب ... اعرابی گفت اگر
... پس تو امیرالمؤمنین ... السلام علیک یا امیرالمؤمنین ... و ...
سفاح ... مفاخر از ... او ... و ... داد

حکایت سفاح با ابوبکر هذلی

و داستان شیرویه پسر پرویز

مسعودی در مروج الذهب گوید روزی سفاح در مجلسی ... ابوبکر هذلی از اخبار و
حکایات ... بعضی ملوک مشرق زمین ... در ...
... خبر ... آغاز ... مجلس ... اهل مجلس
از وقوع این حادثه ... و ... ابوبکر ...
... ابوالعباس ... دیگر ... ابوبکر
آورده ... امروز ... و ...
واقعه ... امیرالمؤمنین ... دل ... مرد ... و ...
... امیرالمؤمنین ...
هیچ حادثه ... ازین ...
... ابو ... رضی ...
... خلیفه ... زد ... روز ...
... مشغول ... بر زمین ... آن ...
... امیرالمؤمنین ... سفاح
... حکایات ... مقام ... بود ...
آن ... زمین ... عجائب
... که ... هیچ ... از ...
... سلاطین ... ملوک ...
... سلاطین ...

فی بعد فی کم و زیاد در فطر لب باز نه و در هنگام لزوم کار گفتار نه و وقت ادب بعینه باز گوینه
روح بخش از نتایج ملکه هر مرد که آنچه گوید نکو گوید بسیار نه هرگز قرار دهد لیکن در خدمت فی
سبب نطق و نحو در خدمت فی مجلس انجام شد حشمت لطف الهی در وقت حرف و دم او گوینده
در قلب فی اثر نکند و هر این کلمه این سه و هر کس کلمات ظرف با بار سلو جزو بخرد و آورده
که از خود ندید و بدین کمال طاعت و حقایق بخاطب جواب ادا و روح صادرات و حجت کی الا آمر
کی سعد در مقام اتفاق و چرا شود و آنچه از کار او بود و حالت خود و نکات صواب الحمد
و صحو کوتاه البته بخش نعمه و ضد این فتنه در حق او هذیان اثر نکند بلکه فتنه باطن نیز
ظاهر شود به مقصود آن سعادت و این جنس کار آنچه بود و قانع سود طاعت که بشنو نکات بخیر
و نیز او در بخش نتایج ملکه در وقت هوا آن به ده دو بجهه بر نفس تو کو کو بسیار دو نیز
در هنگام کلمات و حسن انجام حدیث او گو سخن بسیار رفق طاعت او ادا در او جزو بخرد و نیز او
تا او نیز بعد نفس تو گو بسیار دو با نتایج مقاصد تو افق ابواد و صفوت ملکه حق در کمال
غضب بود که آن کلمه صفوت باشد و در هنگام او از آن گو سخن بسیار به او حواله فی
السلطان مسعود که بجهه مسعود ملکه در شهر سلطان محمود به ده دو اثر کرد به روز روز در وقت
از لب یقین و تفرقات کار ها در زمین عراق بود تفرج رسید و او بلوق فرو آن بوده بلکه
در هشتم جمادی الآخر به خیر که برآن از بخش از بعضی کلماتی خبر داد و او تنها قدم بر زدو وجه
بجانب راست التفات کرد و سالار سپاه بود و کوتک بسته و اگر بود حسب زمان سند
نوبدان در شاه که کسی بود بشد و اتفاق در کسی بود و حیله کار ها میر آمد
تفرج و اهل نیکو طرف راست توقف کرد و سپه سالار دولت بود آمد و یکی نیز او در خورشید
در کار سست فرود او ابو الفرج گفت بنده در سر با دست حسنه و در عرف مشغول و دولت و رد حق کلمه قبض
در ره نیز بر تنک ظاهر شد با بلوغ و خیر و خیانت نمود و از بعد رفع حدیث گفته خیر الدوام اگر تو
این چنین دستان بود میداند از بعد فی فرو گذارد بنیاد این چنین دستان بود بلکه از ملک الملوک حیلت است
سروان شنیده و کیفیت آن بگوید بود و بکار عجم داد و دیگر در حکایت به خلق خود بار آمد هم بود
عرض کرد نوشته و نشنیده ام نیز دیده آنچه بجای بود به کار شد و بنیاد تمامت عرف و جواز
حوادث اتفاق و حکایت حدیث بر دیده گو کو گشت و در این وقت بنده نیز دیده بود این چنین دستان را
مکتوب است در کار نادر را میرد بنیاد خیانت بگلیت و حکایت بنده دیده نظر کرده و توجه است

حکایت ... در ... بر روز

از خود به جز بود و منفعت ما چون بر روی کس بلو نمود را این حال یک بار دانسته در کمال بغداد
خانه بنیاد از جانب راست بغداد آب با قدر و آن آب رسیدن گرد حق غذا بی‌بها ده
آن آب سو از روی بازده نهند و بنیاد بود از آب بر آمده و بسیار دست حاصل
لشکر بر زمین خشک نماند نیز دیدار از رفتن آن را این حال در ملک حجاز آب زیر آمد و بنیاد
بعد از آن بخت نکو دو نیمه و از دیوان قاهر دار ابو تو غالب الیوم بنیاد بار بر دو دست بر لشکر
و عرض کرد از بعد دیوان با نشاندن مستان که از غم کار ها خود بیفزود بود و آن نمود
در برابر آن نعمت مختصر و آن دولت به بیش خشنود گفت و بخت بر کسی قرار گرفته ادب
و روز قدر الله اعظم بود خسته بزرگ بود به نشان و خوبخت این بود که کار ها و دیدار دیده
این مرد کثیر و این سعود عظیم او بیش که دینی افق رسول بیایند به دیگر نیز نیم قرار داد و آورا
در کار ها حرب حدیث را زود بود از چنین فایده عظیم نگاه کرد و سلطان آن را به رسید او اولو
نگاه بر آن شب طلوع میکند یا غروب بیشتر از دو هزار مکان طوفان تعجب و بخت این دو نعمت
ملک و ملوک ساعت گذشت این بخت بود تقدیر از این خسته آدم و اگر بود اگر حضور
بود و در یک بخت او بنیاد دو معرض ملک اند رنج و عده ده این جمله اگر در آن خراب
حذر این عرفه نشنید و در شکم زمین فرو برفتم بود و دیوان نام حیله او ایران روز کار آن را
بجای جمله است و چنانچه روز شب در شب اسب روز اندر آن مرده این جا ایران افراشته بخت بهشت
این بخت کار از آن فرمودند رسید نخت سرور است و خود هر که کار بر حق بود او را
و مقدار دو بار بر این گفته نیز مجموع دانست که از زور و لشکر ها آن جاه ملوک و او نیز بخشش
محرم و که بیک نگو هذیان که بر غلب امور ملک فایده غالب مسعود بیک را این هم کار ها
از آن امر یاد بود و حد تنها ابو بکر خانه دباغ کو او نیز دانسته که از ده و دفتر جود توجه
دانش کتاب بفتح نیز آن که اه بمراد از بیکس را این امارت و اموال برده که حدیث
بود که هر خیم به جمله بکران نیز بنیاد بحضور شد این برا عاشه بود دانسته کار و در خانه بخار
و گو حق خود بود با حادثه بود که میرد لذا اگر ها و نیز بن عظم بعضی میداد منفعت فرشته
و بهتر از آداب بسیار علی گو کو برده بجلال سلطان یاره و فرا گرفتنی از روایات و بیانات الحق
و حکایت روان مرتفع بر کسی بود ده بار بیشتر بود و او بود و وجه اهتمام قرار و غیره را
با حادثه او منصور و فرد و دانسته اگر خبر آن دو تا نشود و بدست ملازم آلات یاد نوشته باشد

ادرار ... خلیفه ... لوک

بر چنان بنده هرگز نشنیده و بدیع‌تر هیچ بحری اظهار نرود و ثبات دست [illegible] چه در این
گفتار نشد مندرج است یکی حسن ادب این [illegible] که شنیده است چه حقوق [illegible] را داشت
حسن استماع حدیث او و جواب از بهر او [illegible] هرگز نشنیده و الکون از [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] المعتمد از بهر [illegible] و چه نفسی [illegible]
[illegible] از مردم بازار و [illegible]
معاویه را نظر این داستان سوال از معاویه بن ابی سفیان و یزید بن [illegible] مذکور [illegible]
و این حکایت چنان است که روزی این بحر با معاویه [illegible] حکایت مشغول
[illegible] معاویه [illegible] از جرجان [illegible]
از [illegible] حرب عظیم [illegible] بسیار [illegible]
و این [illegible] ابوسفیان [illegible]
در [illegible] روایت [illegible]
ابوسفیان بر زمین [illegible] برزد [illegible]
[illegible] معاویه بن ابی سفیان [illegible]
[illegible] ابوسفیان [illegible]
[illegible]
صورت [illegible]
[illegible]
معاویه [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معاویه [illegible]

با نفقه نخوردن درهم

حکایت معاویه

با نفقه نخورد درهم بود علی گفت و هم مخورد درهم برابر [illegible]
[illegible] از این [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] بلادت و قلت حس [illegible]
[illegible] چنین بلادت و عدم حس [illegible]
با نفقه نخورد درهم [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] راقم حروف [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] ابوقحافه
[illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]

لعمرك ما تبلى سرابيل عامر من اللؤم ما دامت عليها جلودها

[illegible]

حال جاریه از مردم قبیله پرسید آمد و با آنمرد حضور نشسته و هر از هر دو بخیر راندند و صوت نغمه
تا با یکدیگر انس گرفتند آنگاه جاریه بآن مرد گفت کیستی و از تو یاد دارم گفت مردی از بنی تمیم
هستم جاریه گفت آیا گوینده این شعر را شناسی

تیم بطرق اللؤم اهدی من القطا ولو سلکت سبل المکارم ضلّت
ولو ان برغوثا علی ظهر قملة یکرّ علی صفّی تمیم لولّت
ذبحنا فسمّینا فتمّ ذبیحنا وما ذبحت یوما تمیم فسمّت
اری اللیل یجلوه النهار ولا اری خلال المخازی عن تمیم تجلّت

معنی مردم بنی تمیم بطرق لئامت دانا تر و بدرو سیر راه یابنده ترند از قطا و هم طایر است
در راه نافی مشهور در بیابان و شبها ... گورها خانه کنند اگر قطاة دلیل قوم ... راه
راست و نجات دلالت کند و اگر غراب دلیل قوم ... بطرق هلاکت ... و اگر شتر بر
پشت سوار ... و از میان مردم تیم بگذر و از لوم ... پراکنده ... و ... که گوشت
... حیوان حلال گوشت ... بقا ... و
... بنی تمیم ... بحق از ... شنوند ...
... در شب ... روشن روز ... و ...
هر گز از چهره ... بنی تمیم ... و ... و ... آنجا ... جاریه ...
تمیم ... گفت ... از طایفه بنی تمیم ... گفت از طایفه عجل هستم
گفت بیت ... سوال این شعر ... چه گوید

اری الناس یعطون الجزیل وانّما عطاء بنی عجل ثلاث واربع
اذا مات عجلی بارض فانّما یشقّ له منها ذراع واصبع

معنی جمله مردمان عطای جزیل و بسیار و نیکو دهند اما عطای بنی عجل ... از سه و چهار دانه
افزون ... و هر وقت مرد عجلی در زمین بمیرد از قبر ... و ... زمین ...
... از کثرت لئامت و خست ... و ... بود ... در
... آنمرد ... گفت ... جاریه ... که
... گفت مردی از بنی ... جاریه گفت آیا ... سوال این شعر ... چه گوید

اذا اشکوی مسّ ثوبک ثوبه فلا تذکرنّ الله حتی تطهّرا

بر وقت جاریه مردی دیگر ... تا جاریه ... و ... دوستی ... خوار ...
کرد آن مرد گفت لا والله ... از کدام مردی گفت مردی از بنی عبد القیس هستم گفت بیت
... سوال این شعر ... چه گوید

رایت عبد القیس لاقت ذلّا اذا اصابوا بصلا وخلّا ومالحا رضیعا قد حلا
یا قوم لیلون لهنّ سلّا سلّ البنیط القصب المبتلا

معنی مردم عبد القیس از ... طبع هر وقت ... بیابند ... عیش ... و
... راحت ... و ... از ... آنمرد
گفت لا والله من از مردم عبد القیس ... جاریه گفت از کدام ... گفت مردی از قبیله باهله گفت
جاریه ... سوال این شعر ... چه گوید

اذا ازدحم الکرام علی المعالی تنحّی الباهلیّ عن الزحام
فلو کان الخلیفة باهلیّا لقصّر عن مناواة الکرام
وعرض الباهلیّ وان توقّی علیه مثل مندیل الطعام

معنی هر وقت ... مردم ... از ازدحام ... و ...
و از ... و اگر خلیفه ... از ... بر ... از ...
... قصور و تقصیر ... و ... پوشیده ... از ...
... آنمرد ... گفت ... قبیله ... از ...
... الادب و کتاب ... در شرح احوال ...
... از ... این طایفه ... در ... عرب ...
... آنمرد گفت ... از کرام طایفه ... از فزاره ام جاریه گفت ... شناسی
گوینده این شعر را

لا تأمننّ فزاریّا خلوت به علی قلوصک واکتبها باسیار
لا تأمننّ فزاریّا علی حمر بعد الذی امتلّ ایر العیر فی النار
قوم اذا نزل الاضیاف حیّهم قالوا لامّهم بولی علی النار

معنی ... مرد فزاری ... در خلوت ... و ...
... از ... بر ... از ... شده ...

هر جمعه جاه و دانش طبع و ولادت فطرت و خست طبعی داده و در جز مهمانی رحمت ایشان
نزول نکند نزدیک بان قوم گویند بر ایشان بتشنیع گذشت الا انکه چراغی داد و کسی از خود دور با زبان معلوم شده
و ایشان در آنچه آمده بودند بدو گفت تو کیستی بعد از قبیله ثقیف از ایشان عمارة گفت پس بکدام طایفه
نسبت داری گفت مردی از قبیله ثقیف ام عماره گفت بیتی چند که کسی سروده در باره ایشان گوش کن

اضلّ الله سعی ابی ثقیف   فما لهم اب الّا الضلال

فان نسبت او انتسبت ثقیف   الی احد فذاک هو المحال

خنازیر الحشوش فقتلوها   فان دماءها لکم حلال

یعنی گمراه کناد خدای این نسب را چه مر ثقیف را پدری از این قبیله جز ضلالت و گمراهی نیست پس اگر
نسبت داده شود قبیله ثقیف به جدی از خلق همانا از جمله محالات است و قبول نباید
شود و مردم ثقیف خوکی بد هستند از آنجا آن از وجه ایشان به نهایت ایشان بکشید
و خون ایشان از برای شما حلال است آنگاه از ایشان درگذشت و بر جماعت ثقیف بگذشت
گفت بکدام مردی از ثقیف هستم عماره گفت پس بکدام جماعت پیوسته منسوب گشته (اوزان)
عیسی هستم گفت بیتی چند که کسی سروده در حق ایشان بشنو

اذا عبسیّة ولدت غلاما   فبشّرها بلؤم مستفاد

هر وقت زن عبسیه پسری بزاید بشارت بده آن زن را بلئامتی که از آن مولود مستفاد شود
آنگاه گفت هم کدام مرد از جماعت عبسی هستم عماره گفت باز فرار از کدام قبیله گفت بجماعت
ثعلبه منسوب هستم گفت ایاتی که سروده در حق ایشان بشنو

وثعلبة بن قیس شرّ قوم   واکلّهم واغدرهم بجار

یعنی مردم ثعلبة بن قیس از تمامت اقوام بدتر و نسبت بهمسایه از همه طوایف لئیم تر و حیله گر
باشند آنگاه گفت لا والله از این جماعت نیستم گفت پس از کدام طایفه گفت مردی از بنی مره باشم گفته ای
بیتی چند که کسی سروده در حق این جماعت این شعر را گوش کن

اذا مرّیّة خضبت یداها   فزوّجها ولا تأمن زناها

هر وقت زن مرّیه هر دو دست خود را بخضاب در سپارد او را تزویج کن لاکن از زنا کاری
آن زن ایمن مباش آنگاه گفت کجا را بگذاری مرد از بنی مره نیستم عماره گفت باز کدام نسبت
بکدام قبیله میرسانی گفت مردی از بجیله هستم گفت بیتی چند که در حق ایشان شنیده

هذا بوهم

لقد زرقت عیناک یا ابن مکعبر   کما کلّ ضبّی من اللؤم ازرق

یعنی ای پسر مکعبر بره هیبت کبود چشم گشته همچنانکه هر ضبی از طول لئامت کبود چشم شده آنگاه
گفت لا والله از بنی ضبه نیستم عماره گفت پس از کدام مردمی گفت از قبیله بجیله هستم
گفت ابیاتی که سروده در حق ایشان بشنو

سألنا عن بجیلة حین حلّت   لتخبرنا این قرّ بها القرار

فما تدری بجیلة این تدعی   اقحطان ابوها ام نزار

فقد وقعت بجیلة بین بین   وقد خلعت کما خلع العذار

یعنی جماعت بجیله را پرسیدند از حسب و نسب ایشان پرسش کردم هیچ ندانسته که نسب ایشان
بقحطان میرسد یا بنزار لاجرم در میان دو نسب بماند و از نسب حقیقی گسیخته چنانکه
عذار خلع میشود آنگاه گفت من از بجیله نیستم عماره گفت پس از کدام گروهی گفت مردی از
قبیله غنی هستم گفت بیتی میدانم که کسی سروده در این شعر بشنو

اذا غنویّة ولدت غلاما   فبشّرها بخالط مجید

یعنی زن غنویه پسری بزاید بشارت بده او را بفرزند آمیخته آنگاه گفت لاوالله از ایشان
غنی نیستم عماره گفت پس از کدام طایفه گفت مردی از بنی ازد هستم گفت بیتی که سروده در حق ایشان بشنو

اذا ازدیّة ولدت غلاما   فبشّرها بملّاح مجید

هر وقت زن ازدیه پسری از شکم بگذارد او را بشارت بده بملاحی و کشتیبانی آنگاه گفت
لاوالله از بنی ازد نیستم عماره گفت پس تو کیستی وای بر تو آیا چیستی آخر بگو گفت
مردی از خزاعه هستم گفت بیتی که سروده در حق ایشان بشنو

اذا افتخرت خزاعة فی کریم   وجدنا فخرها شرب الخمور

وباعت کعبة الرحمن جهرا   بزقّ بئس مفتخر الفخور

یعنی جماعت خزاعه به فخر و مباهات پیشی گرفتند که پدر ایشان ابوغبشان بود کلید خانه خدا را
بیک مشک شراب فروخت آن مرد گفت از خزاعه
نیستم عماره گفت باز کدام قبیله گفت مردی از بنی سلیم هستم گفت بیتی که کسی سروده
در حق ایشان بشنو

الا سلیم شتّت الله امرها   تبکّ بایدیها وتعلی بدورها

نیز حیث سلیح بود از ضد ارتفرق کوله امولهم بعد ایشان از کثرت لا کمت خود
بر ایشان مستولی شد و دست او استناد کنند و اکثر حولیت خویش بود منسوب بود از
آن مرد گفت بود کنند با قبائل از مردم سلیح نیستم گفتی پس از کدام جماعتی گفت مرد از قبیله
لقیط هستم گفت پس بیت ابن آنکس بود در حق ایشان گفته

لعمرك ما الحجارة ولا الفيافي بادكع من فقاح بني لقيط
لقيط شر من ركب المطايا واذل من يدب على البسيط
الا لعن الاله بني لقيط بقايا سبة من قوم لوط

نیز قسم کباب تو دیار ایشان در و بابان از نقص بنی لقیط فخر نیست و طایفه لقیط از جمله
مردم شهیر چهار پایان اکثر بر نشینند شریر تر و از جمله جنبه گاه ایشان انوری تر مینه
خوار قبایل جماعت لقیط را از بقایای قوم لوط میدانند که آن مرد گفت از
سوکند با قبائل از طایفه لقیط نیستم جاریه گفت پس نسب بکدام مردم میرسانی گفت مرد از قبیله
کنده هستم گفت با این شاعر که بود در حق ایشان گفته

اذا ما افتخر الكندي ذو البهجة والطرة
فبالنسج وبالخف وبالنعل وبالحفرة
فدع كندة للنسج فما على فخرها عرة

ظاهر مردم با جمال و نیکو دیدار و بی عمر و از اولاد کنده آنکه افتخار نمایند مباسات ایشان با فنون
دوختن و حرفه و باد تون و کفش برکنده است پس مردم کنده بود با آن حرفه کار خود را میرزند
افتخار ایشان بهم کوتاه کار و افعال نیست آن مرد گفت لا والله از مردم کنده نیستم گفت
پس از کدامین مردم گفت مرد از مردم خثعم هستم جاریه گفت آیا این شاعر کیست که آنکس بود در حق ایشان گفته

وخثعم لو صغرت بها صفيرا لطارت في البلاد مع الجراد

مردم خثعم از بس حقارت و زبونی ... مقام ایشان اگر صفیری بایشان بزنی با ملخان در
شهرها پراکنده و پرواز کنند آن مرد گفت سوگند بخدا که از خثعم نیستم جاریه گفت پس از
کدام قبیله گفت مرد از طایفه طی هستم گفت این آنکس بود گفته

وما الطي الا نبط تجمعت فقالت طيانا لكه فاستمرت
ولو ان حرقوصا يمد جناحه على جبلي طي اذا لاظلت

نیز نشیند مردم طی هرگز جماعتی که نه پراکنده و نهان هرکه هم بنده و آنکار کرده اند و گفته طایفه
نیز از آدم و از نسل ایشان جماعت انکار کردند و از طایفه را بفرزندی گرفته است
خود بود چگونه مردم طی بزرگی بر آنچه ایشان بود در سایه خود نسب بود آن مرد گفت لا والله
مرد از مردم طی نیستم گفتی پس از کدام قبیله نسب میبری گفت مرد از طایفه مزینه هستم
گفت آیا این شاعر که آنکس بود در حق ایشان گفته

وهل مزينة الا من قبيلة لا يرتجى كرم فيها ولا دين

آیا مزینه جز آن قبیله هست که ایشان را امید نه و کرم هست آن مرد گفت سوگند بخدا
از قبیله مزینه نیستم جاریه بقولی کدام قبیله هستی یا سید از ایشان گفت مرد از تیم هستم جاریه گفت آیا
این آنکس که این شعر بوقفه گفته است که سلسله دارد

اذا التيم اللئام غزوا جميعا تاذى من وفر الزحام
وما ايسوا الى مجد كريم وما هم في الصميم من الكرام

چون مردم تیم لئیم با اولاد و نیز چون جمعیت کنند مردم از کثرت نفوس و تنقل ایشان آزار
بینند و این جماعت هرگز بمقام مجد و کرم نرسند و مردمان ایشان کرام اقوام و طبقات
مردم کریم اتفاق ندارند آن مرد گفت قسم بخدا من از مردم تیم نیستم جاریه گفت از کدام مردم
نسب بجماعتی میبری گفت مرد از اود هستم گفت آیا این شاعر که بود در حق ایشان گفته

اذا نزلت باود في ديارهم فاعلم بانك منهم لست بالناجي
لا تركنن الى كهل ولا حدث فليس في القوم الا كل وقاح

نیز مردم طایفه اود از شریر تر بود از ایشان که نه محفوظ هرکز بسر و جان ایشان
ایمن نباشی زیرا اگر در میان این جماعت جز هرزه بود نیست آن مرد گفت لا والله
مرد از جماعت اود نیستم گفتی پس از کدام طایفه گفت مرد از بنی لخم هستم جاریه گفت آیا این شاعر
آنکس بود در حق ایشان این شعر را گفته

اذا ما انتمى قوم لفخر قديمهم تباعد فخر الجود عن لخم اجمعا

چون جماعتی با فخار قدیم خود فخر کنند فخر سخاوت و کرم از جمیع بنی لخم دور است اگر کرم
آن مرد گفت لا والله از بنی لخم نیستم جاریه گفت پس بکدام جماعت نسب داری گفت مرد از قبیله جذام
هستم جاریه گفت آیا این شاعر که بود درباره ایشان گفته

اذا کاس المدام ادیر یوماً   لمکرمة تنحّی من جذام

در مجلسی که جام بجهت مکرمت و مباهات گردانیده گردد مردم جذام سر از آن راه برتابند آن مرد
گفت سوگند بخدا که از طایفه جذام نیستم جاریه گفت راست گفتی زبان عدم حسن اخلاق و گفت
داری بر تو باز گو پس کدام قبیله از قبایل عرب میباشی از خدا بترس و از این دروغ دست بدار
گفت مردی از قبیله تنوخ هستم و این نسب مرا کفایت است جاریه گفت شعری در حق ایشان گفته اند

اذا تنوخ قطعت منهلاً   فی طلب الغارات والنهب
آبت بخزی مع آله العلا   وشهرة فی الاهل والجار

هر وقت مردم تنوخ در طلب غارت و دزدی بخانه مسافرت کنند راه بسیار دراز
هم از خدا و از خلق شکسته و در میان اهل و همسایگان رسوا شده و خوار برگردند
آن مرد گفت لا والله از جماعت تنوخ نیستم که عادت ایشان این است پس از کدام مردم
هستی گفت مردی از طایفه حمیر هستم جاریه گفت شاعر در حق ایشان گفته است

سبقت حمیر بخیر فقلت لهم   ما کنت احسبهم کانوا ولا خلقوا
لان حمیر قوم لا نصاب لهم   کالعود بالقاع لا ماء ولا ورق

یعنی خبر بمن رسید که جماعت حمیر بنکوهش تو را گفتند من گفتم قرائتی که این جماعت در شمار هیچ مردم
نیستند و هیچ نام و آوازه ندارند زیرا که جماعت حمیر در میان مردم مانند چوب خشک که در بیابان
بیفتد نه آبی در آن باشد و نه برگ نه ثمری دارد آن مرد گفت بخدا از ایشان نیستم گفت پس
کیستی گفت آن مرد بخشش کرده گفت من از قبیله جرهم هستم گفت باز گو کدام قبیله
است گفت از طایفه کار نیستم گفت شاعر در حق ایشان گفته است

ولو مرّ بهار بارض بخارتو   لماتوا واضحوا فی التراب رمیا

اگر غباری بر زمین کار بگذرد و از او بوی نمیرند بجهت ضعف قلب و زبونی حال و مرگ
خود را بیند و حاکم کسی باشد که روز در خاک خود بیوشند آن مرد گفت سوگند بخدا که از
کار نیستم گفت پس کیستی پس گفت سوگند بخدا که قبیله من مقدم گفت مرد از قبیله
جاریه گفت شاعر در حق ایشان گفته

بنی قیس بکت سیدکم   فالیوم لا فدیة ولا قود

ای بنی قیس بزرگ و آقای شما کشته شد و امروز نه میتوانید در طلب دیه بر آیند نه قصاص کنند

آن مرد گفت

آن مرد گفت سوگند بخدا از بنی قیس نیستم جاریه گفت پس کدام قبیله منسوب هستی گفت مردی از
بنی امیه هستم گفت آیا نشنیده که در حق ایشان گفته اند

وهم من امیة بنیانها   فان علی الله فقدانها
وکانت امیة فیما مضی   جری علی الله سلطانها

یعنی بنیان بنی امیه شکسته و ویران شده است و بر قلم تقدیر رفته است که باز برخیزد
و هم از فقدان ایشان بر دل کس الم نخواهد رسید و این جماعت بنی امیه در مجلس روزگار در حکومت
بر افراد آدمی با جرأت و جسارت میرفتند و بجهت سلطنت و حکومت بر آل حرب
معویه و اولاد دعوی خلافت را بعد از ایشان بر آل مروان و طبقه او سلاطین بنی امیه
از خدا نترسیدند بلکه بهوای نفس اماره میرفتند گفت آن مرد گفت سوگند بخدا که
از بنی امیه نیستم جاریه گفت پس از کدام مردمی گفت مردی از بنی هاشم هستم گفت شاعر گفته

بنی هاشم عودوا الی نخلاتکم   فقد صار هذا التمر صاعا بدرهم
فان قلتم رهط النبی محمد   فان النصاری رهط عیسی بن مریم

ای جماعت بنی هاشم برگردید بر سر نخلستان خود و بزرع و زراعت مشغول شوید و خرما فروشی کنید
زیرا که خرما ارزان شده و کم از آن بیکدرهم بها دارد اگر گوئید ما طایفه آل رسول خدا
هستیم و از آل هاشم که مردم را به این طایفه دست دهند پس نصاری هم اقوام عیسی بن مریم علیهما السلام هستند آن مرد گفت
سوگند بخدا از بنی هاشم نیستم جاریه گفت پس از کدام مردمی گفت مردی از همدان هستم جاریه گفت
شاعر در حق ایشان گفته است

اذا همدان دارت یوم حرب   رحاها فوق هامات الرجال
رأیتم یحثون المطایا   سراعا هاربین من القتال

یعنی هر روز جنگ آید و آسیای جنگ بر سر مردان بگردد و گرد مردم همدان مرکب ها را تند
رفتار و جانب فرار بسپارند آن مرد گفت قسم بخدا از جماعت همدان نیستم جاریه گفت
پس کدام طایفه منسوب داری گفت مردی از قبیله ضبه هستم گفت شاعر در حق ایشان گفته

لا یفخرن ضبی بامرته   فلیس هو من محض ولا مرض
هذ بذ بین فلا قحطان الدهر   ولا نزار فخلوهم الی سقر

یعنی مرد ضبی باید که فخر و مفاخرت ننماید زیرا که از مردم قحطان و نزار نیستند

قاصر باشد بلکه در اینجا میانه مذبذب و معلق و دو دل باشد چنین شتران نه از آن و در
میانه متحیر و سرگردان باشد نه متعلق بود چنین است دشمن نه از رسی بگذرد از اینجا بود با شتر
شعر دار معنی سوگند بخدا از جماعت ثقیف عزیز تر کمی الیس از کدام جماعت گفت مرد از
بنی باهله جماعه کمتر شنیدم کسی بود در حق ایشان گفته

شبابٌ قومٌ لهم عديد فكلّهم نعرف اسمهم
بأنهم ماجدٌ حسيب ولا نجيب ولا كريم

میر قتیبه باهلی اگر چه جوانمرد باشد در پیکار و دست به عزت و جوانمردی باشد و در میان
الیاس که این آنها ... و عزت و علاقه حسب با قبیله نجابت و کرم ایشان زده است آن را که
قسم بگذار از بنی سلیمان باشم ... گفت پس از کدام طایفه از طوایف منسوبی گفت از مردم
بنی هاشم گفت چرا ... از ایشان گفته عارفی

فغض الطرف انك من نمير فلا كعبا بلغت ولا كلابا
فلو وضعت فقاح بني نمير على خبث الحديد اذا لذابا

نیز فرزدق ... از جمله شعرای ... دولت
موصوف باشد ... بنی نمیر ... طایفه کعب
و ... کلاب ... آهن ... آب گردد
... مشکوة الادب
و دیگر کتب ... گفت لا و الله فرزدق از بنی نمیر نیستم گفت پس از کدام
مردمی گفت مرد از طایفه تغلب هستم گفت شنیدم آنکس که در حق ایشان گفته

لا تطلبن خؤولة من تغلب فالزنج اكرم منهم اخوالا
والتغلبي اذا تنحنح للقرى حك استه وتمثل الامثالا

ای مرد از مردم تغلب ... و نعمت طلب مکن چه مردم زنگ از ایشان در نعمت و کرم بهتر
اکرم باشد و چون مردم تغلب ... از ضعف و خست ... فرزدق ... گرد ...
چیزی را آن مرد گفت سوگند بخدا از جماعت تغلب نیستم باز گفت پس از کدام جماعتی گفت
مرد از قبیله مجاشع باشم گفت شنیدم کسی که در حق ایشان گفته

تبكي المغيبة من بنات مجاشع ولها اذا سمعت نهيق حمار

در حقیقت این دو مطلوب ... از بحور ... نیز ... گفت سوگند بخدا ... از قبیله ... او ... نیز ... طعن ... نه ...

چون زن شوهر مرده از بنات مجاشع بر شوهر خود گریه نماید برادران او آواز گریه او را طرب است آمده گفت
سوگند بخدا از قبیله مجاشع نیستم گفت پس از کدام قبیله گفت از طایفه کلاب هستم گفت شنیدم کسی گفته

فلا تقربن كلابا ولا باب دارها فإنهم الناس ... ضيفا نارها

میر ... از بنی کلاب ... مردم را ... آن ... باشد
الیاس ... گفت قسم بخدا نیستم از طایفه کلیب ... پس بکدام طایفه منسوبی گفت
مرد از قبیله تیم هستم گفت شنیدم کسی که در باب ایشان گفته

تميمة مثل العذا الفيل غيلها تهدي الى نبيان ليس بخروم

میر ... تمیمه ... شده است ... فیل ...
... شده ...
آمده گفت سوگند بخدا از بنی تیم نیستم ... از کدام طایفه گفت مرد از قبیله جرم هستم گفت
شنیدم کسی که در حق ایشان گفته

تمنيني سويق الكرم جرم وما جرم وما ذاك السويق
فما شربوه اذ كان حلالا ولا غالوا بها اذ قام سوق
فلما انزل التحريم فيها اذا الجرمي منها لا يفيق

میر طایفه جرم شراب انگور از ... ایشان جرم بود ... انگور ...
تا آنکه ... شراب ... ایشان ...
تحریم خمر نازل شد مردم قبیله جرم ... گفت سوگند بخدا
از قبیله جرم نیستم گفت پس از کدام قبیله گفت مرد از بنی سلیم هستم گفت شنیدم کسی گفته

اذا ما سليم جئتها لغداتها رجعت كما قد جئت غرثان جائعا

چون ... طایفه سلیم ... طعام ... آمد گفت سوگند بخدا از مردم سلیم نیستم گفت پس ... بکدام ... منسوب
گفت مرد از موالی هستم گفت شنیدم کسی که در حق ایشان گفته

الا من اراد الفحش واللؤم والخنا فعند الموالي الكل يؤتى الجزيلا

میر آگاه باش هر کسی اراده فحش و نکوهش و لؤم ... داشته ...
موالی ... آمده گفت قسم ... از ...

جاریه کنیزی از ایشان که حسن بود و این شعر بود در حق ایشان گفته

لا بارک الله فیکم ابدا   یا معشر الحور ان الحور فی النار

از جمعیت حور خداوند هرگز برکت [illegible] جاریه [illegible] کنیزی از [illegible]
قسم [illegible] از مردم [illegible] از اولاد حام [illegible] جاریه
کنیزی [illegible] در حق ایشان گفته است

فلا تنکحن اولاد حام فانهم   مشاویه خلق الله حاشا بنی الاکوع

[illegible] اولاد حام [illegible] مخلوق خدا [illegible] الاکوع [illegible]
[illegible] اولاد حام [illegible] جاریه کنیز [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] این شعر [illegible] شیطان [illegible]

الا یا عباد الله هذا عدوکم   عدو نبی الله ابلیس ینهق

ای بندگان خدا [illegible] شیطان [illegible] آواز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وتو هجاء جریر را به فرزدق گفته است

وکنت اذا حللت بدار قوم   رحلت بخزیة وترکت عارا

هر وقت [illegible] عار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العباس سفاح [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] خبر [illegible] انجمن [illegible]
[illegible] خلق [illegible]

حکایت شبیب بن شبة اهتمی

با ابو العباس عبدالله سفاح

در کتاب عقد الفرید مسطور است که شبیب بن شبة اهتمی گفت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] الثمرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شبیب بن شبة [illegible]

به ترحیب و ترحیم بر گشتند و با من توی یک شب دو قوم بودیم با روشن و زبانی فصیح [illegible]
گفتم چگونه الحمد لله از آن برتر [illegible] از ایشان و نسبت به [illegible] دانسته [illegible] و نام
معرفی صحیح [illegible] چون امر عراق [illegible] لطف [illegible] عبد الله
ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس گفتم [illegible] خدا [illegible] حمیده [illegible]
بسیار [illegible] نسب تو [illegible] دلالت [illegible]
محبت تو [illegible] از وصف آن [illegible] خدا [illegible]
و صدق [illegible] آن [illegible] خدا [illegible]
[illegible] اوبا [illegible]
[illegible] خدا و رسول خدا [illegible]
خدا [illegible] گفتم [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] از آن [illegible]
[illegible] دارم [illegible] حفظ از [illegible]
اگر [illegible] دارم [illegible] این [illegible]
[illegible] آیه شریفه [illegible]
[illegible] قل الله شهید بینی و بینکم [illegible]
[illegible] گواه است [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] یوسف بن
محمد بن یوسف [illegible] از [illegible]
از [illegible] خدا [illegible] از [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] خدا [illegible] حضور [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] الحکم [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار [illegible]
از [illegible] و آنچه [illegible] از آن [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] علم [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتم [illegible] از مردم [illegible] خدا [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
اول [illegible]
[illegible] گفتم انا لله و انا الیه راجعون
[illegible] از اول [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible] دوست [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] از [illegible]
گفتم [illegible] گفتم [illegible]

و بعد دو شاه [illegible] خوش [illegible] از دل و [illegible] هر [illegible] آنگه [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] و [illegible] بیشتر [illegible] آنگه از دشمنان [illegible] دولت [illegible]
از جنس [illegible] هستیم [illegible] در [illegible] بسیار) و جز خدای عز وجل علام الغیوب [illegible]
[illegible] علم [illegible] و [illegible] از [illegible] لاجرم [illegible] مقصود [illegible]
حکم [illegible] و [illegible] خدای [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible] و [illegible] و [illegible] علم [illegible] در [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] و [illegible] نگاه [illegible] التحقیق [illegible]
[illegible] دلال و [illegible] و تحقیق [illegible] و [illegible] و [illegible] و اختلال [illegible]
و [illegible] اهل المنزل وافق المسترسل وتجنب المتوثب ومع الثقة تكون الثقة

و آخر الامر عاقبت نیک [illegible] و [illegible] دو [illegible] شاه [illegible]
آنگاه گفت [illegible] سؤال [illegible] گفتم از آن [illegible]
[illegible] امید دارم [illegible] و تو [illegible] سوادی [illegible]
[illegible] گفتم خدای [illegible] آمین گفتم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] گفت آمین [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] قدح و طعن [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] از آن [illegible] محفوظ دار اصدق
وان ضرّك الصدق وانصح وان باعدك النصح ولا [illegible] وان [illegible] فانه
مخذول ولا تخذل ولیاً فانه منصور واصحبا بترك الملاكمة وتواضع اذا رفعوك
وصل اذا قطعوك ولا تسخف فیمقتوك ولا تنقبض فیحتشموك ولا تبدأ حتی یبدؤك
ولا تطلب الاعمال ولا تتعرض للاموال [illegible] بسیار [illegible]
و از [illegible] نصیحت [illegible] و [illegible]
[illegible] هرچند [illegible] مخذول [illegible] دشمنان
[illegible] منصور و مظفر [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible] بفروتنی و خضوع [illegible] و اگر از قطع و [illegible]
اتصال [illegible] و [illegible] تخفیف [illegible] تو [illegible] و منقبض [illegible]
از [illegible] و [illegible] و [illegible] از تو [illegible]
[illegible] انگه [illegible] اعمال و [illegible] اموال [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] از اینجا [illegible] اگر [illegible] وداع [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] گفتی [illegible] فرداء [illegible]
[illegible] آخر [illegible] گفتم [illegible] کدام [illegible]
گفت [illegible] در [illegible] در [illegible] القعاد [illegible]
[illegible] از [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] آرزو [illegible] ابو [illegible] از [illegible] ناگاه [illegible] از [illegible]
[illegible] هرات [illegible] ابو جعفر
[illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] بگذارد [illegible] از [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible] مردمان [illegible] آن [illegible] از [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سوت [illegible] اکنون از [illegible]
[illegible] از [illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible] گفتم [illegible] حافظ [illegible] آن
[illegible] از [illegible] محفوظ دارم
[illegible] و [illegible] اگر [illegible] قبول [illegible]
[illegible] روز [illegible] و [illegible] گفت
[illegible] و [illegible] و [illegible] آنگاه [illegible]

تا مرا از آن روز که از تو جدا شدم بر بیماری علالت افزود و مرا از افراد اهل ایمان ترسی خاطر حفظ
او در عجب شدم و اگر ما بود در مجلس تو نام نبودم و گفتم که این خادم از قدم شده تو کمتر نیست
تو تعال خدای و خادم تو کادم خدای و لب تو بخشید خدای تحت پای چشم و اگر
مرا در مجلس و مکی بود از حب الملک نیز برای تو جمع مال ممنوع و هم اکنون تو را میسر بعد
شغل و منصب داشتم و در حق تو سفارش و وصیت می‌کنم چه او برای انجام مقاصد و نظم
تو فرمان تو سزاوار است معلوم نیز از جهت این داستان جان معلم المقتدر اینی
مطالبات در میان شیبه و سفاح از جهت آن چه در ضمن تعالیم از المنصور دولت
ایشان می‌رسد به وجه ترتیب و رأی با تقاضات جان معلم المقتدر را ابو جعفر
منصور بعهد است چنانکه ابو جعفر منصور و خان گفت و مرا که بدل سر دو سال و ماه علی
بر سید و فرار از حفظ او در عجب شدم و ملک آن که جمع بود در زمان برادرش ابو العباس
با من معلوم فرموده شبیه در خدمت سفاح عهد و عجب بر نمی سره والله اعلم

بیان پاره‌ای کلمات و محاورات ابو العباس
سفاح با خالد بن صفوان

از نسخ بعض حکایات خالد بن صفوان و جمع الرسفاح مسطور است خالد بن صفوان
مردی دانشمند و از اخبار و وقایع روزگار بصیرت تمام و مهارتی در کلام داشته است و ابو
العباس سفاح و بعض خلفاء را با او صحبت و حکایات و رغبت داشته‌اند در
جلد سوم عقد الفرید مسطور است که روزی خالد بن صفوان که نزد سفاح در آن
وقت خالوهای سفاح که از قبیله بنی الحارث بن کعب بودند در حضور [illegible] حاضر
داشتند ابو العباس روی به خالد آورد و گفت در حق خالوهای من چگونه سخن می‌گویی خالد گفت
هم هامة الشرف وعرنين الكرم وغرس الجود ان فيهم خصالا ما اجتمعت في غيرهم من
قومهم لانهم اطولهم امما واكرمهم شيما واطيبهم طعما واوفاهم ذمما وابعدهم همما الجمرة
في الحرب والرفد في الجدب والرأس في كل خطب وغيرهم بمنزلة العجب از جمله
اندام ژرف و بیکار علالت را سر و بیکار و میدان کرم را سوار بر تر مرتبت نهاد و بزرگترین
علامت و در بوستان بذل و عطا نونهال بر رونده با پاکیزه خصال و صفات حمیده
در ایشان جمع شده و در سایر مردمان و غیر از ایشان نمایان نشده چه از جمله

الهیه در مقاصد عالیه و اتباع سایه برتر و در شیم پسندیده و خصال ستوده دون ملکم
و ملاحت صحبت و معاشرت و مجالست کرتر و صحبه و نگاه خو با بنده تر و بار نیک با
نگاهدارنده‌تر و در علو همت و وسعت صدر و بلندی نظر در میدان جرگ پیشی گیرنده
سوزنده و در دستگیری یاران و نوازش دوستان بحر بخشش بزرگترین ساحت در
این جمله خطر عظیم بر همه مردمان برتر دارد و دیگران نیز از ایشان [illegible]
چون این کلمات پایان آمد سفاح گفت ای ابو صفوان صفت کردی و نیکو صفت
نمودی خالوهای دیگر از اوصاف [illegible] نمودند [illegible] ابو العباس
در خشم شد و گفت ای خالد بر اخوال امیر المؤمنین افتخار نمودی چه قول تو از ایشان
او رفت خالد بن صفوان با ایشان گفت کیف افاخر قوما بین ناسج برد و
سائس قرد و دابغ جلد و راکب عرد دل علیهم هدهد و غرقتهم فارة و ملکتهم
ام ولد یعنی چه جای مفاخرت است با قومی که [illegible] قرد [illegible]
دباغی کننده جلد و سوار شونده عرد [illegible] دلالت نمود [illegible]
غرق [illegible] و ملکه [illegible] خالد بن صفوان در این کلمات بقوم سبا
و حکایت هدهد و سلیمان [illegible] و بلقیس اشاره کند [illegible]
و سوار [illegible] نکته [illegible]
قادر [illegible] ابو العباس [illegible] کلمات [illegible]
جاحظ [illegible] خالد بن صفوان در باب این کلمات [illegible]
اختصار الفاظ [illegible]
صاحب [illegible]
بالبدیهه [illegible] والله اعلم
در [illegible] کاتب مسطور است ابو العباس سفاح وقتی با خالد بن صفوان گفت [illegible]
با مردمان در توصیف زنان [illegible]
هست [illegible] یا امیر المؤمنین التی لیست بالضرع الصغیرة
ولا الفانیة الکبیرة وحسبک من جمالها ان تکون فخمة من بعید ملیحة من قریب
اعلاها قضیب واسفلها کثیب کانت فی نعمة ثم اصابتها فاقة فمعها ادب النعمة

و ذل المحاجة فاذا اجتمعنا کنا اهل دنیا واذا افترقنا کنا اهل آخرة قال قد اصبتها
لك قال واین هی قال فیما ارفق الله من الجنة فاعمل لها [illegible]
آن زنانی که در زشتی و نکوهش [illegible] و درشت اندامی در برابر حسن و جمال و خوبی
در [illegible] [illegible] از آن [illegible]
و چون تو [illegible] [illegible] شاخ [illegible] و [illegible]
و روزگار [illegible] [illegible] و از آن [illegible] [illegible] عجیب [illegible]
شده [illegible] [illegible] در خور [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] بزرگان و [illegible]
[illegible] زادگان [illegible] بر فسق مردم [illegible] [illegible]
او [illegible] [illegible] [illegible] از آن [illegible] اجتماع
[illegible] اهل دنیا [illegible] و هر وقت [illegible] اهل آخرت [illegible] سفاح [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و هر وقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] در میان قوم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مکالمه و مفاخره خالد بن صفوان و
ابراهیم بن مخرمه در حضور سفاح

در کتاب مستطرف مسطور است که [illegible] ابو العباس سفاح در مجلس خود [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] به احادیث و حکایات و [illegible] و مفاخره عجیبه که

درانج

حکایت مفاخره خالد بن صفوان و
ابراهیم بن مخرمه در حضور سفاح

در کتب مستطرف مسطور است که شبی ابوالعباس سفاح در مجلس خود جلوس کرده بود
و بر مسند نشسته و اصحاب حضور داشتند سخن بحدیث و حکایات و منافرت و مفاخرت کشید

دراین

دراین وقت ابراهیم بن مخرمه کندی و خالد بن صفوان بن الاهتم در حضور آن حضرت بودند
و از هر در سخن گفته و حکایات مختلفه راندند و در این کار از قبیله کنده و یمن سخن در
میان آمد ابراهیم بن مخرمه گفت یا امیرالمؤمنین اهل یمن عرب خالص‌اند چه مردم دارای
درفش و تاج و فرمانروایی بوده‌اند و در سال‌های دراز از ایشان جماعت و اتفاق آمده‌اند از
زمین مملکت و قبایل سلاطین حمیر که ایشان بر مسند سلطنت تکیه زده بودند و در دیار
دیگر در اکثر بلاد حکم میراندند و فرمانروا بودند سلطنت ایشان با جلال و تمکین و
جلال و قدرت توانا بودند و نیز از ... و ... حسب و نسب در ... ایشان
بالاتر بودند و عجم از نیکی ایشان است و منذر و از ... است ... جبلة بن
و از ایشان است ... از کمال قدرت و سلطنت یا ... نعمت فصاحت
بیع ... و ... و نظر داشته جز ... نسبت ... ایشان است هر وقت
از ایشان سؤال کنند عطا و منفعت در هر زمان مهمان نوازی ... مهمان نوازی
و با ایشان و صفت حمیده و اخلاق پسندیده و ... ایشان ... عرب ... ایشان
هند و دیگران عرب اصلی نشده‌اند ... عرب بخوانند چون ابوالعباس سفاح
این مفاخره را شنید فرمود که این ... مردم یمن ... را دهند
آنگاه رو به خالد بن صفوان کرد و گفت ای ابو خالد ... تو چه میگویی ... از ...
در این ... و ... و ... از ... و ... و ... ساخت
و ... علم ... در ... و ... فصیح ... صحیح ...
و از ... که ... و ... شده و ... در ... منطق ... است
... و ... خیر الانام و اکرم الکرام سید ما محمد علیه
افضل الصلوة و السلام ... مفاخرت ... مردان ... سبب ... اکرم
اکرم ... از ... پیغمبر مصطفی و خلیفه ... از ...
... و ... و ... و ... و ... از اهل ...
و از ... صدیق و فاروق و ذی النورین و ... و ... الشهداء
... شده ... که ... درجه ... هر کس ... جمعت ...
او ... و ... و هر کس ... کرد ... خالد ... [illegible]

بر دهمی اعرابی ابراهیم آمد و گفت یا تو لغت قوم خود عربیت گفت آری فالا گفت
اکنون عین در لغت چه گفت گفت جبهه گفت اکنون بینی در دندان چه گفت گفت سِن
گفت اکنون بینی کو چه گفت گفت خنازه گفت اکنون اصابع بینی انگشتان چه گفت گفت
شناتر گفت اکنون ذنب بینی کرک چه گفت گفت کنع قال گفت لا تو تکلم بسب خدای
عزوجل عربیست گفت آری قال گفت خدای تعالی میفرماید انا انزلناه قرآنا عربیا
بیز قرآن بزبان و لغت عرب فرو فرستادیم و نیز خدای تعالی میفرماید بلسان عربی مبین
بیز قرآن را بزبان و لغت عربی روشن و فصیح و آشکارا نازل کردیم و نیز میفرماید
نوشتیم بر ایشان در [illegible] که چشم بچشم و [illegible] و دندان بدندان قصاص است
میفرماید والعین بالعین و نفرمود والجبهة بالجبهة و میفرماید والسن بالسن و نفرمود المبلل
بالمبلل و میفرماید والاذن بالاذن و نفرمود الصنارة بالصنارة و خدای تعالی
میفرماید والاذن بالاذن و نفرمود الصنارة بالصنارة و میفرماید یجعلون اصابعهم
فی آذانهم و نفرمود شناترهم فی صناراتهم و میفرماید فاکله الذئب و نفرمود
فاکله الکنع و خدای تعالی از نیک و بد فارغ [illegible] ابو ابراهیم گفت [illegible] از خدا ترسید
... [illegible] اقرار نمود [illegible] و کوه [illegible]
ابو ابراهیم گفت آن چیه کلام بود قال گفت خدای [illegible] از [illegible] گفته از
کتاب قرآن بر باز خوانده است [illegible] گفت بر [illegible] در میان [illegible]
[illegible] گفت فانه خدای [illegible] گفت [illegible] از [illegible]
[illegible] ازین [illegible] که [illegible] اندکان بود [illegible]
[illegible] برد [illegible] ابو [illegible] و [illegible]
فالد اقرار کرد [illegible] قالد و ابو ابراهیم تو [illegible] و [illegible] نوازش فرمود

بیان کلمات و مقالات سفاح
با بغداد و خطرات روزگار

در کتاب زهر الآداب و ثمر الالباب مسطور است که وقتی عماره بن حمزه با ابو العباس سفاح
بجوائز نفیسه والبسه بدیه و صلات گرانمایه نوخت و بر عزت و حشمت او بیفزود و او سلام
بجای آورد و شکر [illegible] عماره [illegible] و گفت وصلک الله یا امیر المؤمنین

حکایت عماره بن حمزه با سفاح

[illegible]

دبوری

وبرکت فوالله لئن اردنا شکرک علی کنه صلتک فان الشکر لیقصر عن نعمتک
کما قصرنا عن هنئک ببعض شکرنا فیرا امیر المؤمنین تعالی ترا رحمت و نعمت
و نعمت خود بخشود و موصول و جاری و پیوسته گرداند [illegible] بغداد آمد
نخواهم حقایق و دقایق [illegible] تو [illegible] کردم [illegible] از اندازه نعمت
تو قصور [illegible] بر زبان [illegible] قاصر [illegible]
در کتاب مستطرف مسطور است که روزی ابو العباس سفاح [illegible]
نفیس دیگر بعماره بخشید [illegible] عماره [illegible]
[illegible] دینار بها [illegible] اگر طمع [illegible] و قبول [illegible]
نفیس و نعمت [illegible] ابو العباس [illegible] عماره [illegible]
[illegible] و صحبت [illegible] از مجلس برد [illegible] آن [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] و نفیس [illegible] الکنون [illegible] عماره آن [illegible]
در [illegible] از [illegible] و [illegible] گفت
[illegible] عماره [illegible]
عماره خادم گفت این [illegible] از [illegible] تو [illegible] خادم [illegible] بخشید [illegible]
[illegible] دینار [illegible] و [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible] که اگر [illegible]
[illegible] فلما جاء سلیمان قال اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما
آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible] مسطور است
که ابو نخیله روزی بر سفاح [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] شعر [illegible] نظم [illegible]

اسلم یا خیر کل خلیفة — ویا فارس الدنیا ویا جبل الارض
شکرتک ان الشکر دین علی الفتی — وما کل من اولیته نعمة یقضی

حکایت [illegible] عماره

حکایت ابو نخیله با سفاح

[illegible]

واجبست ذکری وما کان فلا ولکن بعض الذکر انفع من بعض

[illegible]

[illegible]

حکایت ابی العباس سفاح با عبدالله بن
حسن بن حسن بن علی علیهم السلام

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین [illegible]
[illegible]

نام کوهی در سوق مدینه و بقولی موضعی نزدیک بودنه و لشکر اینجا بود و نام کوهی است نقاب
دروازه مدینه و نیز نام قلعه ایست در وادی موسی نزدیک به بیت المقدس و نیز نام کوهی است
در بلاد هذیل و سلع بکسر نیز نام چند موضع منسوب به بادیه و جمع [illegible] این کلمه سو
عبد الرشید آفریده و ترمرده بازنشد برادری حسن بن جعفر گفت اینها خوده و خون
و فرو مردگی حقیقت عالم گذاشت خود بود بازگشت حسن گفت آه اگر با تو کوهی کاری آوردی
گفت آن جهت گفتی این بود که سفاح از حال پسران تو [illegible]
[illegible] حسن بن حسن [illegible] عالم [illegible]
شد و [illegible] سابق که بسه سفاح در آمد و ابو العباس بر حسب عادت
خود از محمد و ابراهیم پرسید [illegible] ای امیر المؤمنین [illegible] حسن از تمامت
مردمان [illegible] سفاح [illegible] عبد الرحمن
خود و فرزند [illegible] حسن بن حسن [illegible] حکایت [illegible] حسن گفت ای امیر
المؤمنین [illegible]
طریق [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
حسن گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] قادر [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible] محمد و ابراهیم [illegible]
[illegible] زمین و آسمان [illegible]
در [illegible] محمد و ابراهیم نوشته [illegible]
حق بود [illegible] تقدیر [illegible]
[illegible] سفاح گفت لا واله
[illegible]
حسن گفت ای امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] سفاح گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] خبر [illegible] آمده [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
حکایت ابو العباس سفاح با عبد الرحمن
حسن در باب [illegible]

[illegible] حوادث [illegible]
[illegible]
در چند موضع [illegible] حروف [illegible]
[illegible] ابو عبد الرحمن [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] ابو العباس سفاح [illegible]
العباس [illegible] عبد الرحمن حسن بن جعفر بن ابی طالب علیهم السلام [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] عبد الرحمن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] عبد الرحمن [illegible]

الم تر حوشبا امسی یبنی بیوتا نفعها لبنی نفیله
یؤمل ان یعمر الف عام و امر الله یطرق کل لیله

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] ابو العباس [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]

دختر ابوالعباس را در حق عبدالله اکرام و اعزاز و رونق او می‌افزود که نزد وی [illegible] نشستم تو
و گفت اگر [illegible] حق [illegible] عبدالملک [illegible] آنکه مذکور [illegible]
[illegible] صمیم قلب و ترتیب [illegible] بزبان [illegible] بوکنه بافداء [illegible]
[illegible] و مقام و منزلت تو از آن برتر بود [illegible]
و معفو گذشت از هر کس برتر [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] و از مقام [illegible] مسطور است [illegible] سفاح
آن [illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
و از [illegible] عبدالرحمن [illegible] سفاح [illegible] مذکور [illegible]

حکایت ابتدا القلب سفاح

ابراهیم بن سلیمان بن عبدالملک

در اعلام الناس مسطور است که از جمله کسانی که در دوران طلوع دولت بنی عباس و خلافت
سفاح از دم تیغ خونریز [illegible] رهائی یافت
ابراهیم بن سلیمان بن عبدالملک بود [illegible]
[illegible] و طول [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
[illegible]
خلیفه روزگار [illegible] روز [illegible]
سفاح [illegible] روزگار [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن سلیمان بن عبدالملک [illegible]
[illegible] سفاح پنهان شده [illegible] روز [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یک گونه ... در ... همه مشغول بودند ... از زیر ... و تفکر تحیر اندر ... آنکه
سر بر آورد ... در خطاب ... که ای مردم ... از قسم ... دریا ... در
نزع خدا ... بیع ... نوشته ... در ... که ... داد ... در ... پناه ...
و پناه ... خوار ... و ... بود ... نگفتم ... آفریدن ... فروگذشته ...
[illegible]
[illegible]
آدم بود ... دنیا ... در ... پنهان ... که ...
مرده ... کرم ... ولد ... آدم ... و ... تخته ... دیگر در
روز ... از ... و ... از ... حرب ... جنس ... بود ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ... از ... روز ... ببرد ... کتاب ...
که ... و علاوه بذل دنیا ... و ... خدا ... اعوان ...
در ... بود ... او ...
[illegible]

باب ... از حضرت صادق علیه السلام
در فضائل ... رسول خدا صلی الله علیه و آله

الف ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... کتاب ...
در ... کتاب ... از حضرت صادق علیه السلام ...
...
... اول و معلول اول ... اول ... علیه ... الصلوة و
... از ... عبد الله ... از حضرت ...
علیه السلام ... از ... آدم علیه السلام ...
انه قال کنت فی صلبه وهبط بی الی الارض فی صلبه ورکب السفینة فی

صلب ابی نوح وقذف بی فی النار فی صلب ابراهیم لم یلتق لی ابوان علی سفاح
قط ولم یزل الله عز وجل ینقلنی من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة
هادیاً مهدیاً حتی اخذ الله بالنبوة عهدی وبالاسلام میثاقی وبین کل شیء
من صفتی واثبت فی التوریة والانجیل ذکری ورقا بی الی سمائه وشق
لی اسماً من اسمائه الحسنی امتی الحامدون فذو العرش محمود وانا محمد
آن حضرت ... در صلب آدم علیه السلام بود ... در صلب او ... بزمین بود ...
و سوار کشتی نوح شد ... در صلب او ... ابراهیم بود ...
در صلب ... انتقالات ... از ... طریق
... و خدا عز و جل ... از صلب ... و طیب ...
... در ...
و ... از اوصاف ... در توریة و انجیل ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... امام جعفر صادق ... امام ... علیهما السلام ...
رسول خدا ... خدا ...
...
...
و ... ۱۲۹ ...
الحجر ...
[illegible]
[illegible]
و ...
در ...
اولوا العزم ...

تا بدان حدیث ظاهر شود که جعفر بن محمد از پدر بزرگوار خود علیهما السلام حدیث کرده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا این زمین را دو قسمت تقسیم کرد فجعلنی فی خیرهما ثم قسم
النصف الآخر علی ثلثة فکنت خیر الثلثة ثم اختار العرب من الناس ثم اختار
قریشا من العرب ثم اختار بنی هاشم ثم اختار بنی عبد المطلب ثم اختارنی
من بنی عبد المطلب پس در این خبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از بنی عبد المطلب [illegible] از سلیمان بن خالد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله لم یکلف هذا الا انسانا واحدا
رسول الله صلی الله علیه و آله قال فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا
نفسک وحرض المؤمنین فلیس هذا الا للرسول وقال لغیره الا متحرفا
لقتال او متحیزا الی فئة فلم یکن یومئذ فئة یتحیزون الیها [illegible]
[illegible] فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک وحرض المؤمنین عسی الله
أن یکف بأس الذین کفروا والله اشد بأسا واشد تنکیلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم
الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد
باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاولئک مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دیگر در کتاب [illegible] روایت شده در حضرت ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم اللهُ نورُ السَّمواتِ
والارض فرمود خداوند نور است [illegible] در زمین فرمود خداوند عز و جل چنین است عرض کردم مَثَلُ نورِه فرمود
محمد صلی الله علیه و آله است عرض کردم کمشکوةٍ فرمود [illegible] مشکوة در این آیه سینه
فرمود صدر روشنیه محمد است عرض کردم فیها مصباح حضرت فرمود فیه نور العلم یعنی النبوة داده
مصباح نور علم [illegible] نبوت عرض کردم المصباح فی زجاجة حضرت فرمود علم رسول خدا صلی الله
علیه و آله است و منتقل شد به علی علیه السلام عرض کردم کانها فرمود از [illegible] کانها
عرض کردم فرمود [illegible] فرمود کانه کوکب دری عرض کردم یوقد من شجرة مبارکة
مبارکة لا زیتونة لا شرقیة ولا غربیة [illegible] زجاجة [illegible] فرمود آن
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است [illegible] عرض کردم یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار فرمود [illegible] علم از [illegible] عالم آل محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] نور علی نور [illegible] فرمود
[illegible] سلم [illegible] از طرق اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه شریفه نور [illegible]
داده شده [illegible] در [illegible] و دیگر در کتاب الانوار
از [illegible] از آیه شریفه قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا
الیکم نوراً مبیناً [illegible] فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور مبین علی بن ابی طالب سلام
علیه و دیگر در کتاب کافی [illegible] از ابو جعفر [illegible] روایت است از حضرت ابی جعفر علیه السلام
[illegible] موسی پیغمبران و رسولان پنج تن [illegible] پیغمبر اولوا العزم [illegible] علیهم
دارت الرحی [illegible] نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیهم و علی جمیع الانبیاء و دیگر در کافی [illegible] روایت است از [illegible] علیهم السلام
علیهم السلام از قول خدای عز و جل وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ
عَلَى النَّاسِ [illegible] فرمود ما هستیم [illegible] شهداء [illegible] بر خلق خدا و حجت های
خدا در زمین او عرض کردم قول خدای عز و جل مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ فرمود ما را
قصد فرموده [illegible] هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَفِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَكُونَ
الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما [illegible] از قول
عز و جل ابلاغ [illegible] بر مردم [illegible] تصدیق [illegible] تصدیق [illegible] او

او در قیامت

روز قیامت و هر کسی تکذیب نماید [illegible] او [illegible] دیگر در آن کتاب از [illegible] از فضل او [illegible]
ابی عبدالله علیه السلام روایت شده فرمود ما جاء به علی آخذ به وما نهی عنه انتهی عنه
جری له من الفضل ما جری لمحمد صلی الله علیه و آله و لمحمد الفضل علی جمیع من خلق
الله عز و جل [illegible] خلاصه [illegible] پیغمبر [illegible] علی علیه السلام [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] و دیگر در آن کتاب از [illegible] کثیر [illegible] روایت شده
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] از قول خدای عز و جل سوال کردم الم تر الی الذین
بدلوا نعمة الله کفراً الایه فرمود [illegible] نعمت [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] و دیگر در کتاب [illegible] از حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] موسی [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
آدم [illegible] پروردگار [illegible] موسی [illegible]
[illegible] تواضع [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] موسی [illegible] محمد احمد [illegible]
[illegible] موسی [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دعا نمود و عطا بکند بعد از آنکه بیچاره سؤال کند و این حدیث طولانی است بعبارت مناسب رقم کرده
و دیگر در کتاب از صفوان جمال روایت است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی صفوان
هیچ پیغمبر نفرستاد تا آنکه حضرت پیغمبر مبعوث شد و مبعوث نکرد خدا هیچ پیغمبری را
مگر به حکمت و تکلم او بصدق الحدیث و اداء الامانة والزهد فی
الدنیا وما بعث الله نبیاً خیراً من محمد صلی الله علیه وآله ولا وصیاً خیراً من وصیه
و بسند کالصحیح از ابو صیر ... صدق حدیث و ادای امانت و زهد در دنیا
بعد هیچ پیغمبری مبعوث نکرده اند که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر بوده و نه وصی از وصی
او بهتر باشد و دیگر در کتاب الانوار از کشف الغمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که حق تعالی ... فرشته فلق ... طلب کرد
... آمد و ... از آن ...
محمد رسول خدا ... امیر المؤمنین ...
و دیگر در کتاب الانوار ... از حضرت امام جعفر علیه السلام ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... توبه عرض ...
و ... از ...
...
افضل ... محمد و آل محمد ... سؤال ...
...
کرد خدا ... سؤال ... محمد و آل محمد ...
او ...
بحق محمد و آل محمد ...
کرد ... عرض ...
تو بحق محمد و آل محمد ...
الا ... رسول ...
او ...

فرزند

خروج نماید عیسی بن مریم ...
و دیگر در کتاب ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
... اتقوا الله و عظموا الله و عظموا رسوله و لا تفضلوا علی رسول الله
صلی الله علیه و آله احداً فان الله تبارک و تعالی قد فضله ...
و ... رسول خدا ... تفضیل ...
... و دیگر در کتاب ... از ...
ابی عبدالله علیه السلام روایت است ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
سید ...
و خدا ... محمد صلی الله علیه و آله ...
... امیر المؤمنین علیه
السلام ... محمد صلی الله علیه و آله ...
...
...
نسبت ...
از ...

باب خطبه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

که در تعریف و صفات پیغمبر و ائمه است

در کتاب کافی ... از اسحق بن غالب روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
این خطبه ... در ذکر احوال پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم و صفات ایشان
... فلم یمنع ربنا لحلمه وأناته وعطفه ما کان من عظیم جرمهم وقبیح أفعالهم أن انتجب
لهم أحب أنبیائه إلیه وأکرمهم علیه محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله فی
حومة العز مولده وفی دومة الکرم محتده غیر مشوب حسبه ولا ممزوج نسبه
ولا مجهول عند أهل العلم صفته بشرت به الأنبیاء فی کتبها ونطقت به العلماء
بنعتها وتأملته الحکماء بوصفها مهذب لا یدانی هاشمی لا یوازی أبطحی لا
یسامی شیمته الحیاء وطبیعته السخاء مجبول علی أوقار النبوة وأخلاقها

مستودعة على اوصاف الوسائل الزواهلا لها الى ان انتهت باسباب مقادير الله الى
اوقاتها وجرى بامر الله القضاء فيه الى غاياتها اداه محتوم قضاء الله الى غاياتها
تبشر به كل امة من بعدها ويدفعه كل اب الى اب من ظهر الى ظهر لم يخلطه في
عنصره سفاح ولم ينجسه في ولادته نكاح من لدن آدم الى ابيه عبد الله في خير
فرقة واكرم سبط وامنع رهط واكلأ حمل واودع حجر اصطفاه الله وارتضاه
واجتباه وآتاه من العلم مفاتيحه ومن الحكم ينابيعه ابتعثه رحمة للعباد وربيعا
للبلاد وانزل الله اليه الكتاب فيه البيان والتبيان قرآنا عربيا غير ذي
عوج لعلهم يتقون قد بينه للناس ونهجه بعلم قد فصله ودين قد اوضحه وفرائض
قد اوجبها وحدود حدها للناس وبينها وامور قد كشفها لخلقه واعلنها فيها دلالة الى النجاة
ومعالم تدعو الى هداه فبلغ رسول الله صلى الله عليه وآله ما ارسل به وصدع بما امر
وادى ما حمل من اثقال النبوة وصبر لربه وجاهد في سبيله ونصح لامته ودعاهم
الى النجاة وحثهم على الذكر ودلهم على سبيل الهدى بمناهج ودواع اسس للعباد
اساسها ومنار رفع لهم اعلامها كيلا يضلوا من بعده وكان بهم رؤوفا رحيما
از تحت تا بالات و تعلق بعض عبارات بعبارت دیگر بود و بعد از آن ترجمه حرف شریف
میرداخت چنانچه جمیع اهل الرقاع نیز در ذیل این فقرات مصرح گردید الی دار الرحمه
و القتال و جز آن بعض مطالب آن و گفت ترجیح موضع آن است و دو ستة الشریف و فرق دارد
لعله اصل آن است و هم خفی محمد نگر ... بعض جهات و حقه بالقتال نیز آن است که
آن ملکه و دیگر میزه مقول بدل نیز و ترسل ابواهیم ... آنکه و مانند فرق و ترکیه
شرفا الرجال ... بجهة اقل ابو ابهیم و غیره و آنکه ... مقصود از دو ستة و دوستة گفته ... تا آخر
الخطبه و مقصود تحسب ... اخلاق که آن است ... نسبت شریفه ... ام و ضمیر در
راجع به اضافه بوده عین و ضمیر بوده نیز در بعضی حکم است و لفظ لا ابوانه بابه
مجهول است نیز لا ابوانه فی الطلال احمد و هم خفی لا ابوانه و لا بابه در وصف است بعض فقرات
... و نسبت بحركة بعض خلق و خود ... و عبارت ادعاه النبوة بعض اثقال نبوت است
که ... از آن اطلاعیه است و نبوت بعد از آن حکمت و نیز ... تکمیل الاخلاق
جبلته و طبعه و علیها خلق و اصلاحها نیز عقول ایشان جمیع مکلف است و اتقال الفاهت

وقول آنحضرت الى اوقاتها ضمیر راجع بمقادیر است یعنی او و حقیقت تقادیر الی الاراده
حصول آنکه فیه در وجود او و وفات او تقدیر است و اول الخطبه و هم خفی است
ضمیر غایاتها و غایاتها هم جاری است بسوی قضاء و تقادیر راجع است و قول آنحضرت تبشر به
در اثبات فرق عطف نباء است بر احوال بقول آنحضرت لم یخلطه فی الجاهلیه
الحکمه ابا اهیة با بطل سحر یعنی اهله فرزند نسبت و بعض قید عظیمه است کلائه یعنی حفظ
و حراست است و مقصود از حجر در این جا حجر عبد المطلب و ابو طالب است و نخستین
حفظ نیز او و نحو آن و سخن نیز او است و قرآن نسبت بعضی ضمیر الخطبه گفته می‌شود صدع
بحجه نیز گفت بها جا را دعوت بزرگ یعنی قرآن است و ضمیر از آن است و ضمیر در بها
راجع بمناهج و داعی است و مراد باسیس وضع است و علام و اتقان و بسط
و نسج شرح و بیان است و دو عی او است ارسال آنحضرت علیهم السلام و مقصود از اسیس
نصب آنکه هم بجهة بعض مهم و برد است و رحمه و عطوفت بر وجود آن است که در جهة
وحی بامه لطف او در دار معرض نیز دیگر حجر است او عظیم و قائع فعال هو بعضه فرائد قلائد
باز شد از بهیه بر گزیده را بر این جا محبوب است و کلام ترکیب پیغمبران خود ... از
ساله آدم علیه تا دو ستم که در احاطه شریف و محترم صلب او ذاتی حمد و حالات
طیب و حسب غیر منسوب و نسب غیر ممزوج بود از عاقبه و صفات حمیده و خلاق حمیده
بر مردمان خرد مند و علمای خبر مجهول نیست نظیر این کلام معجز نظام باز نمود که هم
و در سو یا دیگر متعلق فرق و در بطن و اول اول و ظهور نخست بر ترتیب و فرق
بر ترتیب جا به جا کارها و وجوب است بر تمامت مخلوقات تقدم و تفوق دارد و فضائل
تمام محض رحمت تمام و عنایت الاله است در وجود یکی یوا ... افراد و ازادگ
انی زاده است با آنکه این ادم دارای معاصر و منه سد و نو بقص مقید و ترکیب اقسام است
و بلا هر بعضه و در قسمت نسبت بوادای نو ر بزرگی الی نفعه و بواسطه حکم عالیه خداوند و او است
موقع دو وقت و تکمیل و تربیت و ترقی و ناقت است از برای فضائل و هلاکت و ظلمات
و دلالت متعرضه فقط نمود در میان ایشان ظاهر جنس نیز در رکن جوهر الهی
سعادت دنیا و جزیه فائز و از نعت امر ایشان گفته مبین این عظام بود گشته
آنکه از ضلالت نجات و فرقه ظهور این پیغمبر مهربان نیز بشارت آمده علمای بزرگوار ... بر

و آثار حضرت کبریا را از نعت و صفت این پیغمبر بزرگوار نخجلت کرده و ملک رعایا اقرار در دو عالم
تمرو تغذیه نطق مرحبای او فی حق معنی اظهار کرده هر دو عالم بهیجان آمد خلق
تعجب و حیران از انوار نایشتر بر فرق هر نظاره روزگار و آنچه فهم و ادراک عقلا و دیده ابصار
توصیف و تحریر نموده از تکذیب هر دو یکی نتوانست این مقام حلا عو ید لیقوت تر شرح
در هیچیکی هم تر از فوق اوی لطف الطف میلاد هر دو یکی نتوانست بود بنا جزءت و طاقت
ندارد و نیست آدمی را دو شمار به و طبیعت شرح تن و بعیه تمام اوصاف جلیله مقام
ختم نبوت بود ولادت به نجم تحویل و بر خلاق آن رشته به و بر اوصاف حمیده
رساله مطبوع نبود و فرمان این وجود مبارک و نور کبیر الانوار بود و آن و قسمت [illegible]
تقدیر و مناسب حال نبود که ظاهر شود چنانچه تکلیف بود که آنست و ابلاغ آنچه بر نوع
آنحضرت حق بود لیست بر انسان لیکن از آنچه مطلع و وجود این پیغمبر ارشاد شفیعه و از
نسبت هر نور بر نسبت دو یکی بابد و قطعه با [illegible] بو عفار نفع در اکثر دو ولادت [illegible]
نکاح جاهلیت نیکو ثبت و از زمان آدم علیه السلام الی عالم به وقت در [illegible]
ظاهره و ارحام طاهره منتقل شده در دامان مبارک و قوم بزرگوار نتایج کرده و کل در
رتبت آنحضرت در جمع حمد و سوره خیر بود خداوند [illegible] مصطفی و مرتضی و مجتبی آنکه
و مفاتیح علوم بفوائد از قرآن کتاب بود رسید و در حقیقت سارعلم کتاب ابنیا و اکتفا خدا
قلا ابد هر چه مسعود احمت سلطان و ربیع بلاد و بهار تمدن حجت و قرآن کریم بود و از
بیان و تبیان به همه مرد از لکن نه فصیح و عربی که داران عرب [illegible] بود و ما [illegible]
در بر نهو در راه تصور در بازو و این ابوال [illegible] معضلات قرآن بود و از مرد ما بسیار [illegible]
و آنکه دیگر به نهج مستقیم بود نبود و الفی و مرحوم و لا ابو دو هم را بر [illegible]
و ادراک جسم و آنکه اسباب کتاب آلهی بود باز نمود که به تبلیغ نمود که
امور [illegible] تعلق نمود انتقال نبوت بود و کذار نمود در [illegible] خدا بر شمار امور و احکام
مبذول گردد و [illegible] خدا جهاد و از ره و نهضت بو النصیحه نمود به دعوت کرد و [illegible]
و جلوه حضرت [illegible] جاده و براه رهبر در لکاو در ضلالت کرده و بسیار راه به و شرح و منوال
طریقت مستقیم و بسی [illegible] سوال آئین و فروزان انوار اوان حق کریز اعلام [illegible]
و فروز و لات درایت و بهره ور بود و نمود که از آن حضرت و در ضلالت [illegible]

الیان اوز

ایشان روف در رحیم بود و در [illegible] کتاب الانوار از علی بن [illegible] از حضرت
امیر علی الرضا علیه السلام بر رسول ه شنیده از آنحضرت می‌فرمود اللهم صل علی محمد و تفیک
و خلیلک و نجیک المدبر لامرک و در کتاب الانوار از مفضل بن عمر [illegible] حضرت
صادق علیه السلام می‌فرمود ما بعث الله نبیا اکرم من محمد صلی الله علیه
و آله و لا خلق الله قبله احدا و لا انذر الله خلقه باحد من خلقه
قبل محمد صلی الله علیه و آله فذلک قوله تعالی هذا نذیر من النذر
الاولی و قال انما انت منذر و لکل قوم هاد فلم یکن قبله مطاع فی الخلق
و لا یکون بعده الی ان تقوم الساعة فی کل قرن الی ان یرث الله الارض
و من علیها [illegible] حضرت [illegible] پیغمبر ما و از محمد صلی الله علیه و آله
اکرم بر خلق [illegible] خدا تعالی پیش از آنحضرت هیچکس بود بیم داده
خدا قبل مخلوق خود [illegible] پیش از محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
قول خدا تعالی و منها این نذیر و بیم دهنده است از بیم دهندگان نخستین و نیز
بدرستیکه تو بیم دهنده و از برای هر قومی هدایت کننده است پس [illegible] از او
خدا صلی الله علیه و آله عنت کرده در مخلوق و نخواهد بود بعد از آن حضرت [illegible]
در خلق تا روز قیامت در هر قرنی تا ظاهر شود خدا تعالی وارث زمین و هر که بر روی زمین است
[illegible] ظاهر [illegible] ذات لایزال خدا یکی در زمین [illegible] تمام و خدا تعالی وارث
[illegible] طلاق [illegible] جمیع [illegible] در باب این خبر مبارک [illegible] قول
[illegible] و لا خلق الله قبله احدا [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله اول مخلوقات
[illegible] در این باب [illegible] مذکور شد و [illegible] علیه السلام و لا انذر الله
خلقه باحد من خلقه قبل محمد صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible] در عالم [illegible] منذر بود [illegible]
حضرت [illegible] از هر کس بود [illegible] آنحضرت [illegible] بواطن [illegible]
این [illegible] محمد صلی الله علیه و آله از [illegible] بیم دهندگان نخستین [illegible]
و بیم [illegible] آنحضرت [illegible] بعد [illegible] مقصود آن
این [illegible] منذر [illegible] بود در عالم [illegible] کلمه [illegible] نفر [illegible]
[illegible] قول خدا تعالی مما خطیئاتهم اغرقوا [illegible] عالم [illegible]

باشد نظر قول خدای تعالی و انذرناه هذا القوم [illegible] القوم و [illegible] [illegible] از [illegible]
صفات رسالت که این علیه السلام مراتب [illegible] آنحضرت سوال [illegible] از قول خدای تعالی که قول
هذا نذیر من النذر الاولی [illegible] مقصود آن محمد صلی الله علیه و آله است حیث [illegible] عالمهم
الی الاقرار بالله فی الذر الاول [illegible] که دعوت [illegible] سوی اقرار نموده
بخدای در عالم ذر اول و [illegible] [illegible] مفاد آن بر طریق نزد
جماعت مفسرین مشهور است اینست انما انت منذر و لکل قوم هاد [illegible] رسول
خدای صلی الله علیه و آله که در پیغمبران [illegible] و [illegible] [illegible] علیهم السلام
این [illegible] انذار [illegible] رسول خدای صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] از رسول خدای منذر به حقیقت [illegible] و منذر [illegible] علی الاطلاق [illegible] الاول
خاتم [illegible] فی خلق [illegible] [illegible] شهادت [illegible] تخصیص
برحمل آن [illegible] از آن [illegible] آنحضرت [illegible] منذراً للناس [illegible] حقیقة
منذر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] و مقام [illegible] [illegible] آن است [illegible]
مراد [illegible] آن [illegible] هذا منذر [illegible] فی [illegible] [illegible] الانبیاء [illegible]
و [illegible] [illegible] آن است [illegible] قول خدای و لکل قوم هاد [illegible] [illegible]
[illegible] مراد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] [illegible] المنذر الا انت و انا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible]
و خدای [illegible] [illegible] [illegible] صدوق علیه الرحمه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حق است چنانکه اعتقاد داریم توحید حق است و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خدای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پیغمبر [illegible] [illegible] از جانب حق [illegible] [illegible] قول [illegible] قول خدای [illegible]
خدای و طاعت [illegible] طاعت خدای و معصیت [illegible] معصیت خدای است و [illegible]
[illegible] نطق [illegible] [illegible] از جانب خدای عز و جل و از [illegible] خدای [illegible] [illegible] .

[illegible]

و [illegible] پیغمبران آن [illegible] پیغمبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوده
صاحبان شریعت [illegible] او لوا العزم مانند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد
صلوات الله علیهم و افضل این پیغمبران صاحب شریعت اولوا العزم [illegible] آنحضرت
[illegible] [illegible] پیغمبران [illegible] [illegible] [illegible] فالذین آمنوا به و عزروه و
نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نور [illegible] [illegible] [illegible] و آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدای تعالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible] و [illegible] آن حضرت ائمه هدی [illegible] علیهم السلام
[illegible] [illegible] [illegible] خدای محبوب [illegible] [illegible] [illegible] مخلوق [illegible] [illegible]
خلق [illegible] خدای تعالی [illegible] پیغمبران [illegible] در عالم ذر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الست بربکم [illegible] [illegible] [illegible] قالوا بلی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] توحید اول [illegible]
و [illegible] اعتقاد [illegible] [illegible] خدای تعالی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله [illegible] جماعت پیغمبران [illegible]
در عالم ذر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خدای [illegible] پیغمبر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اقرار [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] خدای تعالی [illegible] مخلوق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت خلق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خلق [illegible] آسمان و زمین و بهشت و جهنم و آدم و حوا و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خدای خلق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد و آله الطیبین الطاهرین
در تفسیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هذا نذیر من النذر الاولی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیغمبر [illegible] از جنس [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] از آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پیغمبر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از

دز چند که ام پیش روزگار هم دهنده هر زمان را و نیز در نهج الصادقین در تفسیر آیه شریفه
انّما انت منذرٌ و لکلّ قومٍ هادٍ مسطور است جز این نیست که تو بیم کننده [illegible]
مر مردم را [illegible] و هر قومی را هادی است و بس [illegible] اظهار معجزه که دلالت بر دعوی آن کند
در اظهار آیات مقترحه بر وفق اراده ایشان چه جایز است و هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبر
را مخصوص به معجزی در آن صورت هر قوم او غالب بود غیر پیغمبر دیگر داده باشد
[illegible] معجز او آن چیزی [illegible] در آن عصر رایج تر [illegible] بطور [illegible] و صحت و صدق
بر وجه اتم بوده هر از ایشان باشند آن معجز [illegible] چنانکه در زمان حضرت موسی علیه السلام فن
سحر و ساحری رواج عظیم داشته موسی علیه السلام [illegible] همه را عاجز [illegible]
نمود و در زمان عیسی علیه السلام فن طب و طبابت درجه بزرگی داشته و اطبای [illegible]
یافته آن حضرت احیای اموات فرمود و کور [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] همه را عاجز [illegible] و معجزه [illegible] پیغمبر [illegible]
ایشان را داشت [illegible] در زمان ما صفت فصاحت بر همه غالب است قوی ترین معجزه [illegible]
[illegible] خاتم الانبیاء [illegible] قرآن است [illegible] که مانند آن [illegible] تمام فصحای
روزگار از اتیان آن عاجز شدند در تفسیر [illegible] و فخرالدین رازی [illegible]
اهل السنه است در تفسیر [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] پیغمبر بیم دهنده [illegible]
دلیل [illegible] علی علیه السلام [illegible] آن حضرت خطاب [illegible] یا علی [illegible]
المهتدون [illegible] حافظ ابو نعیم
اصفهانی [illegible] در تفسیر [illegible]
آیه شریفه [illegible] رسول خدا [illegible] منذر [illegible] و علی بن ابیطالب است
[illegible] در تفسیر [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] صلوات الله علیهم
[illegible] منذر پیغمبر است [illegible] آن حضرت و سعید بن جبیر از
ابو هریره روایت [illegible] در این آیت علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] دست [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
[illegible] و مراد از آن [illegible] الانام [illegible]

اشهد عن ذلک

اشهد عن ذلک [illegible] علامت نور [illegible] در این [illegible]
[illegible] دین [illegible] در کتب ائمه علیهم السلام [illegible] آیه شریفه [illegible]
شده [illegible] و [illegible] اکر حضرت امیرالمؤمنین علیه [illegible]
[illegible] علامه مجلسی [illegible] محمد [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] و علمت [illegible]
رسولان [illegible] که [illegible] نظم [illegible]
[illegible] عظام [illegible] و افعال و اقوال [illegible] عربیه [illegible]
[illegible] ظهور [illegible]
و فضل [illegible] از [illegible] حکمت [illegible] پیغمبران [illegible] نظام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] پیغمبر [illegible] در [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] معجزه آن حضرت
قرآن [illegible] و موعظه [illegible] خلق [illegible] سایر معجزات
[illegible] و حقیقت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] معجزه [illegible]
[illegible] معجزه [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] معجزه [illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه [illegible]

چه از کو بر نطق و تعبیر از علم الحق دلیل معرفت و حقایق و تقیید در توحید و معانی دارد
و هیبت جامع آیات از نیز هواست اسرار کبیر بعبارت و بزاید و کلام پر تنبیه
پس معلوم شود حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله انسان کامل و عقل کل و عارف
مطلق و هادی بر حق و هادی سبیل [illegible] دوری بالیست و مقامات مخلوق [illegible]
[illegible] مقامات [illegible] لطیف و ترحمت و ترقی [illegible] پیغمبر از [illegible]
و این پیغمبر بزرگوار [illegible] واپسین [illegible] بر [illegible]
و همه [illegible] در منزلت و مقام این پیغمبر [illegible] و انک لعلی خلق عظیم [illegible]
در کتاب الانوار [illegible] از حضرت [illegible] الرسول صلی الله
علیه و آله [illegible] لو اهدی الی کراع لقبلت و کان ذلک من الدین و لو
ان کافرا او منافقا اهدی الی وسقا ما قبلت و کان ذلک من الدین کره الله
تعالی زبد المشرکین و المنافقین و طعامهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] و معقوقش [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت از آن [illegible]

و جمع [illegible]

زید کلبکون با پوهره پیغمبر
اقدم و عطاء [illegible]

و جمعی دیگر گفته‌اند که حکمت [illegible] هدیه [illegible]
و بر پیغمبر جایز نبود [illegible] بهیچ مشرک [illegible] هدیه [illegible]
تا قطع [illegible] و این کار [illegible] قبول [illegible] هدیه [illegible] و معقوقش [illegible]
[illegible] در کتاب الانوار از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا [illegible]
[illegible] ان یبعثک ربک مقاما محمودا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقام محمود [illegible] و آن مقام
شفاعت است [illegible] خلق اولین و آخرین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فیقعد فی سعة علی کل
[illegible]
[illegible]
الذین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقام محمود [illegible]
[illegible] مقام محمود [illegible]
آدم [illegible] از آدم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

از این بود که رسول خدا و محمد روز قیامت موقفان که کار انجمن شود بگوید که جانب ما نیز
مار[illegible] ما را شفاعت کنید پس بگویند که حضرت آدم علیه السلام بهتر و فاضل تر است از
ان بجهت ملائکه ما را شفاعت کند آدم گوید من بیزارم از افضال آن ترک شده و بس ...
[illegible] شفاعت کنم پس به نوح آیند گویند ای شیخ الانبیاء ما را شفاعت کن
[illegible] پس بگوید ابراهیم علیهم السلام آیند و گویند ... تو شفاعت کن
[illegible] موسی و عیسی نیز از قبول آن کار اعتذار نمایند گویند ...
حضرت خاتم الانبیاء ... اولین و آخرین ... حضرت ...
طلب شفاعت کنم ... که خدا ... گردان ...
خواهد شفاعت کن ... و خدا ... و بعد از آن شفاعت کند ...
هر کس را گوید که لا اله الا الله ... و ... درجه ...
او گوید علیه السلام ... مقام محمود ... از آن ... اکرم ... فاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله و علیهم ... دیگر ... الافواج ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... الکتب ...
[illegible] ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... آن
أن یأخذ له ما أخذ لنفسه فقال عز وجل من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و
جعله الصلاة علی رسول الله صلی الله علیه و آله بعشر حسنات ...
... آن ... رسول ...
و هر کس ... صلوات ... رسول خدا
علیه و آله ... رسول خدا ...
آنحضرت ...
... غالبا ... شده است در ...
مرتبه ... علیهم السلام افضل ...
واقدم و اکرم است ... صلوات الله علیه

باب ... از احادیث ... علیهم السلام در باب
وجوب طاعت و وجه تفویض امور الهی به رسول است

درالقذ دیگر

در کافی و کتاب ... حضرت ابی جعفر علیه السلام ... فرمود
... خدای عزّ و جلّ پیغمبر خود را ... ادب ... که
لَعَلی خُلُقٍ عَظیم و از آن کار ... و مَا آتاکُم الرَّسول
فَخُذُوهُ وَمَا نَهاکُم عَنه فانتَهُوا ... از ... کار ... به ...
... و ... تفویض ...
... الی النهایة ...
از هر کس ... امور ... تفویض نمود نیز
خدای عزّ و جلّ ... مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أطَاعَ الله ... رسول ...
... وَ إنَّ نَبِیَّ الله فَوَّضَ إلی عَلیٍّ وَائتَمَنَهُ فَسَلَّمتُم وَجَحَدَ
النَّاسُ فَوَالله لَنُحِبُّکُم أن تَقُولُوا إذا قُلنا وَتَصمُتُوا إذا صَمَتنا وَنَحنُ فیما بَینَکُم
وَبَینَ الله عَزَّ وَجَلَّ مَا جَعَلَ الله لأحَدٍ خَیراً فی خِلافِ أمرِنا ...
... تفویض ...
...
... عزّ و جلّ ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... علیهم السلام ...
...
... خلاف
...
و نیز در آن کتاب ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام ...
إنَّ الله عَزَّ وَجَلَّ أدَّبَ نَبِیَّهُ فَأحسَنَ أدَبَهُ فَلَمّا أکمَلَ
لَهُ الأدَبَ قالَ وَإنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم ...
... پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
... رسول ...

خدای صلی الله علیه و آله رسید و موفق شد و مؤید بروح القدس بود و هرگز لغزش از وی
آنچه کار سیاست است بر او نبود و هرگز لغزش نکرد در هیچ امری پس تأدیب کرد به آداب الله
و خدای تعالی نماز را دو رکعت دو رکعت مقرر فرموده بود که ده رکعت میشد پس زیاد کرد
پیغمبر بر هر دو رکعت دو رکعت و در مغرب یک رکعت پس شد معادل فریضه و جایز نیست ترک
آن رکعات مگر در سفر و آن رکعت مغرب را در سفر و حضر ترک نکرد و سنت گذاشت
و نماز نافله را دو برابر فریضه مقرر فرمود و خدای تعالی اجازه داد او را در این جمله
معادل فریضه گشت و ترک آنها جایز نیست و آن یک رکعت که اضافه شد
کار نماز را تمام کرد در سفر و حضر و خدای اجازه داد رسول خدای را و جایز گردانید نماز
نافله را مضاعف فریضه پس شد از آن پس رسول خدای صلی الله علیه و آله که نماز نافله بیست و یک رکعت
دو برابر نماز فریضه باشد پس مقرر فرمود خدای این را از برای آن حضرت
تجویز نمود و نماز آن نافله یک رکعت را که نشسته گذارده میشود یک رکعت محسوب میشود
در مقابل وتر شمرده میشود و خدای تعالی روزه ماه رمضان را در سال فریضه
فرض نمود و رسول خدای صلی الله علیه و آله روزه ماه شعبان و سه روز در هر ماه را سنت
قرار داد که خدای تعالی این را بر آن حضرت جایز داشت و خدای تعالی خمر را بعینها حرام
کرد و رسول خدای هر مسکری از هر شربتی را حرام نمود و خدای این را بر او جایز
گردانید و عاف رسول الله صلی الله علیه و آله اشیاء و کرهها لم ینه
عنها نهی حرام انما نهی عنها نهی اعافة و کراهة ثم رخص فیها فصار الاخذ برخصه
واجبا علی العباد کوجوب ما یأخذون بنهیه و عزائمه و لم یرخص لهم رسول الله صلی الله علیه
و آله فیما نهاهم عنه نهی حرام و لا فیما امر به امر فرض لازم فکثیر المسکر من الاشربة
نهاهم عنه نهی حرام لم یرخص فیه لاحد و لم یرخص رسول الله صلی الله علیه
و آله لاحد تقصیر الرکعتین اللتین ضمهما الی ما فرض الله عز و جل بل الزمهم ذلک
الزاما واجبا لم یرخص لاحد فی شیء من ذلک الا للمسافر و لیس لاحد ان یرخص
ما لم یرخصه رسول الله صلی الله علیه و آله فوافق امر رسول الله صلی الله علیه
و آله امر الله عز و جل و نهیه نهی الله عز و جل و وجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم
لله تبارک و تعالی مترجم گوید مراد از اینکه مکروهی را نهی کرده و بعد رخصت داده آنست که

ترجمه

نهی کرده بود نهی حرام نبود بلکه نهی کراهت بود پس از آن در آن رخصت و
اجازت داد و عمل کردن بر رخصت بر بندگان خدا واجب شد چنانکه نهی و
امر را عمل نمودن واجب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنچه بر مردمان
نهی و امر حرام و فرض نموده بود رخصت و اجازت نداده و نه در آنچه حرام و واجب بر فرض
لازم رخصت کرده پس به هیچ چیز رخصت نداد از آن که رسول خدا بر مردمان لازم
گردانیده و آنچه نهی حرام کرده در آن بر هیچکس رخصت نداد و هیچکس را در ترک آن
و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچکس را رخصت نداده است در ترک آن دو رکعت نماز که
خدای عز و جل فرض کرده بود و بر آن ضم فرمود و هر کس آن دو رکعت را ترک کند
بر او لازم و واجب است و هیچکس را جایز نیست در آن تقصیر مگر مسافر
و هیچکس را جایز نیست رخصت دهد در آنچه رسول الله رخصت نداده است پس امر آن حضرت
موافق امر خدای عز و جل و نهی آن حضرت موافق نهی خداست و بر بندگان
تسلیم واجب است و در اوامر و نواهی آن حضرت تسلیم بر بندگان واجب است چنانکه در امر و نهی خدای تسلیم
میکنند و در حکم رسول خدا همچنان حکم خدا است و در امر و نهی آن حضرت حجت خدای است
تفویض شده و کار در دین بر آن حضرت و از اینجاست که در احادیث مسطور است
و ان الله عز و جل فرض الفرائض و لم یقسم للجد شیئا و ان رسول الله صلی الله
علیه و آله اطعمه السدس فاجاز الله جل ذکره له ذلک و ذلک قول الله
عز و جل هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی خدای عز و جل فرض
فرایض نمود و جد را از میراث بهره نگذاشت و رسول خدا او را یک سدس عطا فرمود
و خدای عز و جل این را بر آن حضرت تجویز نمود و این است که خدای در قرآن فرموده این
عطای ماست پس منت بگذار یا نگاهدار بی حساب و نیز در آن کتاب از ابی اسحاق
روایت شده از حضرت صادق علیه السلام از پس قول خدای هذا عطاؤنا تا آخر آیه
سؤال کرد فرمود که ملک عظیم عطا کرد و از آن پس این آیه شریفه در حق حضرت
رسول خدا جاری شد و برای آن حضرت است هر چه بخواهد بکند و نهی و عطا کند و خدای تعالی
به رسول خدا عطا فرمود افضل از آنچه به سلیمان علیه السلام عطا فرمود چه فرموده ما آتیکم الرسول
فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و نیز در بحار الانوار و بصایر الدرجات از ابی اسحاق نحوی از

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت است که حق تعالی ادب کرد پیغمبر خود را بر محبت خود
خدا نمود پس چون اراده داشت اقامت بر وی فرمود وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين
پس چون حکم نیکو و پسندیده او گردید و از آن امر در مقام مدح او فرمود عوالق کار و بعد
خدای تعالی را خدا افزاد نمود که بتو داد آن پس فرمود انک لعلى خلق عظيم و بعد
خدای آنحضرت تزکیه فرمود دین خود را بسوی او تفویض داشت و فرمود ما آتیکم الرسول
فخذوه پس خدا حرام کرد خمر را و رسول خدا حرام کرد هر مسکری را و خدا
این همه را بآنحضرت جایز گردانید و خدای تعالی نماز را فرض کرد و رسول خدا اوقات
نماز را معین فرمود و خدا این توقیت اوقات را بآنحضرت مقرر گردانید و از جمله
دیگر در آن باب از اسمعیل بن عبد العزیز از حضرت صادق علیه السلام در وقتی که
سطور که مذکور شده امر دین و غیره را از جهت ذکر شده هم رسول خدا را
تفویض و حضرت صادق ... که بسوی آنحضرت و از آن پس فرمود فی کل شیء
فی کل شیء در هر چیز بآنحضرت تفویض شده که با خدا در هر چیز تفویض شده
و دیگر در آن باب از جابر جعفی روایت است که این آیه شریفه لیس لک من الامر
شیء را پرسیدم از آن حضرت که تفسیر آن چیست فرمود ان له من الامر
شیئا وشیئا یعنی آنحضرت را چیزی و چیزی از امر هست این کلیم از آنچه
پیش خدا در هر چیز تفویض بآنحضرت شده و آن حضرت فرمود ولکن لیس حیث ذهبت
تو فهمیدی آن را بلکه حکمت آن این آیه که آنحضرت را در باب علی تفویض نمود
منه ولكني اخبرك ان الله تبارك وتعالى لما امر نبيه صلى الله عليه وآله
ان يظهر ولاية علي فكر في عداوة قومه له ومعرفته بهم وذلك للذي
فضله الله به عليهم في جميع خصاله كان اول من آمن برسول الله صلى الله
عليه وآله وبمن ارسله وكان انصر الناس لله ولرسوله واقتلهم لعدوهما
واشدهم بغضا لمن خالفهما وفضل علمه الذي لم يساوه احد ومناقبه التي
لا تحصى شرفا فلما فكر النبي صلى الله عليه وآله في عداوة قومه له في هذه
الخصال وحسدهم له عليها ضاق عن ذلك فاخبر الله انه ليس له من هذا الامر
شيء انما الامر فيه الى الله ان يصير علي عليه السلام وصيه وولي الامر بعده

هذا عني

هذا عني الله وكيف لا يكون له من الامر شيء وقد فوض الله اليه ان جعل ما احل
فهو حلال وما حرم فهو حرام قال ما آتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا
و در بصائر ... روایت است ... از پیغمبر صلی الله علیه وآله ... که ولایت
... علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بر خلق ... را باز
نماید و این حضرت بیغمبر آنحضرت رسول خدا از ... و مرتبه
و ... او ... علیه السلام داشته و همه پیغمبر ... بود ... ادبی که
ساخت علیه السلام ... آن فضل و فرزندی علیه السلام در جمیع خصال و صفات بود و آنچه عنه
جمیع ... علیه اول ایمان آورنده برسول خدا ... او بود فرمانبر ... بود
از ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... و قتل ... آنحضرت ... بود
دشمنان ... دشمن ... اوصاف ... دشمنان خدا و رسول
بغض و عداوت ... بود با مخالفان ایشان و ... بود و در آن علم و دانش
آنحضرت ... هیچکس نمی توانست ... و در آن ... آنحضرت ... و شرف
آن از ... هیچکس نمی توانست آن حضرت ... آن
حضرت بجهت ... عداوت ... رسول خدا
صلی الله علیه وآله که در عداوت قوم ... خصال ... علیه السلام ...
... آنحضرت ... ولایت و خلافت آنحضرت در ... و از
خدای تعالی آنحضرت ... آنحضرت ... از ... و از دار ...
... علیه السلام ... آنحضرت ... و ... آنحضرت ... ولایت
... پس ... اراده ... و ... آیه شریفه اراده ... و ...
... رسول خدا بود ... لیس لک من الامر شیء ... خدای تعالی تفویض
بآنحضرت ... حلال ... آنحضرت ... حرام
حرام ... رسول ... و ... از ...
... رسول خدا
... آن ... عز و ...
... آنحضرت ... آنحضرت ... رسول

وچنانچه بر بنده اطاعت امر و نهی او [illegible] من يطع الرسول فقد اطاع الله پس خاتم دو حرف
نیز از حضرت صادق مرویست که بعضی فرمود [illegible] بعضی حروف من يطع الرسول
فقد اطاع الله هر کس [illegible] اطاعت [illegible] محقق طاعت خدا [illegible] پس ظهور [illegible]
[illegible] اسرار حکم [illegible] والله [illegible] از [illegible] غیب [illegible] ظهور [illegible]
کمال [illegible] نقص [illegible] آیه [illegible] الا ان [illegible]
[illegible] دلیل قطع [illegible] طاعت و محبت و
تفویض [illegible] رسول [illegible] نیز [illegible]

باب چهارم از حضرت صادق علیه السلام در باب
عشرت و توقیر و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله

در کتاب الانوار [illegible] از ابو [illegible] ابی حمزه مرویست که گفت در مدینه طیبه خدمت
امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] بودم [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] فخرّ لله ساجدا [illegible] محمد محمد محمد حتى كاد لصق خدّه
بالارض ثم قال بنفسي وبولدي وبأمي وبأبي وباهل الارض كلهم جميعا
الفداء لرسول الله صلى الله عليه وآله لا تعجب ولا تضجر فلا [illegible]
اليه واعلم انه ليس في الارض [illegible] اسم محمد الا [illegible] قدس [illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] آن نام [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] محمد محمد [illegible] بر زمین [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و فرزندان [illegible] و مادرم و پدرم و تمام مردم [illegible] زمین فدای رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] دشنام [illegible] عظمت
و احترام [illegible] نام [illegible] زمین [illegible] صلی الله
و آله [illegible] و در آن [illegible] نیز [illegible]
در آن کتاب [illegible] از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود [illegible] کسی [illegible] نام [illegible]

[illegible]

مشغول شد [illegible] گذشت از [illegible] در این [illegible] سایر [illegible] اطهار صلوات الله علیهم [illegible]
و منفعتی [illegible] تعجب [illegible] از [illegible] والحاصل [illegible] فوائد جمیع آ
[illegible] آن برای [illegible] آن برای [illegible]
دیگر در آن کتاب از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست که فرمود
هر وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] صلوات بر آنحضرت [illegible] هر کس
یک صلوات بر آنحضرت بفرستد خدای تعالی [illegible] صلوات [illegible] هزار صف از
ملائکه [illegible] بر آن بنده
صلوات بفرستد [illegible] آن صلوات خدای تعالی و ملائکه [illegible] بفرستد
فمن لم يرغب في هذا فهو جاهل مغرور قد برئ الله منه ورسوله واهل
بيته [illegible] ثواب [illegible] صلوات بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] رغبت در صلوات بر آن حضرت نکند نادان و مغرور
[illegible] رسول خدا [illegible] صلوات الله و سلامه علیهم [illegible]
دیگر در [illegible] از ابو بصیر [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود من ذكرت عنده فنسي ان يصلي علي خطأ الله به
طريق الجنة هر کس نام [illegible] مذکور [illegible] صلوات
بفرستد [illegible] مسطور [illegible]
[illegible]
[illegible]
و این [illegible] در [illegible] صلوات [illegible]
و نیز در آن کتاب [illegible] از مصعب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و از جمله علما و عباد [illegible]

و دیگر در کتاب الانوار و لطف الائمة از اسمعیل از حضرت ابی عبدالله روایت کرده که
علیها السلام مروی است که فرمود ما اشتکی رسول الله صلی الله علیه و آله وجعا
قط الا کان مفزعه الی الحجامة مروی است که ابو الحسن اول جامع الادعیه [illegible]
در هر درد حجامت علاج میفرمود و او طبیبه میکند [illegible]
[illegible] و دیگر یاران عطا فرمود [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
عرض کردم آن فرمود حجرت [illegible] عرض کردم [illegible] قال
افذیه انا نامن الاوجاع والاسقام والفقر والفاقة والله ما شکت
الا [illegible] فرمود از [illegible] و [illegible]
[illegible] حالها [illegible] بود که [illegible]
و آنچه [illegible] در [illegible] مختلفه مسطور [illegible]

بیان خلافت ابی جعفر عبدالله بن
محمد ملقب بالمنصور ابو جعفر برادر [illegible] سفاح

از نیرنگ دوران دولت ابی العباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس سفاح [illegible]
[illegible] در انبار [illegible] برادرش ابو جعفر عبدالله بن محمد ملقب بالمنصور [illegible] ابو مسلم
در مکه معظمه بود و چون ابو العباس [illegible] ولایت [illegible] بود ابو جعفر
گذاشت و از مردمان [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] سفاح از برای ابو جعفر بیعت [illegible] ولایت [illegible]
ولی از ابو جعفر برادرزاده اش عیسی بن موسی بن محمد بن علی را ولیعهد [illegible]
[illegible] مهر کرده [illegible] معلوم [illegible] نمود
بعیسی بن موسی [illegible] سفاح [illegible] عیسی بن [illegible] از برای ابو جعفر از
مردمان بیعت [illegible] خلافت را عیسی بن موسی [illegible]
در روز [illegible] [illegible] و ذی الحجه [illegible]
از عمر منصور [illegible] بود [illegible] مسطور [illegible] سفاح [illegible]
ابو مسلم [illegible] خلافت [illegible] عیسی بن موسی [illegible] ابو عیسی [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] وصیت [illegible] ابو جعفر قبول [illegible]

حق ابا جعفر

خلافت ابی جعفر المنصور سنه ۱۳۶

ولادت محمد منصور

[illegible] ابو مسلم [illegible] منصور

حق ابا جعفر وصیت [illegible] علت ابو جعفر با ابو مسلم [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] صاحب تاریخ الفرید [illegible] موجب ابو جعفر و ابو مسلم از
مکه معظمه ابو جعفر منصور [illegible] منزل [illegible] عراق [illegible]
سفاح خبر [illegible] توقف [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو جعفر از مرگ
ابو العباس سفاح [illegible] ابو مسلم [illegible] احوال [illegible]
[illegible] انبار [illegible] و ضبط خزاین [illegible] قلوب مردمان [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] استمالت [illegible] رجال
[illegible] انبار رسید [illegible] عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] دعوت [illegible] مردمان ابو جعفر [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ضبط کرد [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابو جعفر از [illegible]
ابو جعفر [illegible] سفاح [illegible] توقف نمود ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] در آن [illegible] انبار [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] عیسی بن موسی [illegible] ابو مسلم [illegible]
از قبول آن دعوت [illegible] عیسی [illegible] نمود [illegible]
منصور [illegible] عیسی [illegible] ابو جعفر از [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] ابو جعفر [illegible]
و از مرگ سفاح [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] و توقف [illegible] ابو جعفر
[illegible] ابو جعفر [illegible]
ابو مسلم [illegible] عیسی بن موسی بیعت خلافت از
مردمان [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] عیسی بن موسی بیعت [illegible] از مردمان [illegible]

خبر [illegible] عیسی [illegible] سفاح

آمدن ابو جعفر [illegible]

و نامه تعزیت آمیز نزد منصور [illegible] این نامه به منصور رسید ابو مسلم تا بدو [illegible] و از آن [illegible] خبر
نوشت منصور آن نامه را [illegible] بخواند و بگریست و از ابو جعفر [illegible] امر [illegible]
از راه در برد منصور [illegible] از عم خود [illegible] ابو مسلم گفت
[illegible] لشکریان او از اهل خراسان و [illegible] ابو جعفر گفت
و از مردم مکه و مدینه و حجاز یاران [illegible] ابن اثیر گفت عیسی بن
موسی از مردمان [illegible] منصور [illegible] نامه [illegible] وفات سفاح
مردمان با او [illegible] در منزل صفیه [illegible] در منزل صافیه با ابو
جعفر منصور [illegible] منصور آن خبر [illegible] مردمان [illegible]
هم آن منزل [illegible] صفت [illegible]
خلافت و سلطنت [illegible] ابو مسلم [illegible]
بخواند چه ابو جعفر [illegible] ابو مسلم [illegible] نشست و ابو
جعفر آن مکتوب [illegible] ابو مسلم بخواند و بگریست و استرجاع نمود [illegible] ابو جعفر را
شد [illegible] جزع و فزع عظیم [illegible] ابو مسلم گفت [illegible] خلافت [illegible]
این جزع [illegible] عم عبدالله بن علی [illegible] ابو مسلم
[illegible]
[illegible] مردم خراسان [illegible] منصور [illegible]
شد و از آن اندیشه [illegible] ابو مسلم [illegible] منصور [illegible]
راه گرفت [illegible] ابو مسلم [illegible] منصور
[illegible] سفاح [illegible] منصور نوشت عافاک الله
و متع بک انه اتانا امر فظعنا و بلغ منا مبلغا لم یبلغه منا شیء قط وفاة
امیر المؤمنین فنسأل الله ان یعظم اجرک و یحسن الخلافة علیک انه لیس من
اهلک احد اشد تعظیما لحقک واصفی نصیحة وحرصا علی ما یسرک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

سلطنت بکنم

سلطنت بکنم و چه [illegible] عظیم [illegible] خلافت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] وفات سفاح [illegible] منصور
[illegible]
[illegible]
منصور [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
عبدالله بن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبدالله بن [illegible]
وفات سفاح و خلافت منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبدالله بن علی [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] اهل شام و خراسان [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] سفاح [illegible]
لشکریان شام و خراسان [illegible] مردمان [illegible]

باب خروج حباب بن رواقه
در اندلس و فتنه و استبداد او

در این سال حباب بن رواقه بن عبد الجبار [illegible] در اندلس خروج کرد و مردمان [illegible] دعوت
نمود [illegible]
[illegible] قرطبه [illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] اندلس [illegible]
[illegible] مردم اندلس [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]

شهرت [illegible] منصور

خروج [illegible]

۳۶

و نیز عامر عبدی در آن زمان تا مخت ... زاده ام کرد که خود [illegible] که بجانب [illegible]
دیار بصره صمیم بودند و مرد تن ... بن عباس ... و ... در [illegible]
گفت ... [illegible] ... آنجماعت خبر
شتاب گرفتند و ... [illegible] ... شد
سند صعود ... [illegible] ... و ... با ... باد و
مالک آن ... [illegible] ... تعالی

بیان حوادث و سوانح سال یکصد
سی و ششم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال عیسی بن موسی در کوفه و عبدالرحمن بن علی در مملکت شام و صالح بن علی در مملکت
مصر و سلیمان بن علی در ... بصره و زیاد بن عبدالله ... در مدینه طیبه و عباس بن علی
سعید در مکه معظمه ولایت و حکومت داشتند و در این سال ابو عثمان ربیعة بن ابی عبدالرحمن
فروخ مولی آل منکدر معروف بربیعة الرأی ... اهل مدینه بود ... علیهم
علیهم ... [illegible] ... بن انس ... وفات ... در ... ایشر
... [illegible] ...
در ... [illegible] ...
... [illegible] ...
در کتاب مشکوة الادب مسطور ... [illegible] ... عبدالرحمن بن
ابی بکر محمد بن عمرو بن حزم الانصاری ... [illegible] ... روایت میکند
از ... [illegible] ... و نیز در این سال عبدالملک بن عمیر بن سوید بن
حارثه ... [illegible] ... ابو عمرو
... [illegible] ... جماعتی از صحابه را
ادراک ... امیرالمؤمنین علی علیه السلام ... [illegible]
او عبدالملک بن مروان ... [illegible] ... مشکوة الادب
... [illegible] ...
... [illegible] ...

از [illegible]

از ... [illegible] ... و ... ابن [illegible]
در تاریخ ... [illegible] ... عبدالملک بن عمیر ...
بود و عبدالملک را ... [illegible] ... و ...
نسبت ... [illegible] ... در این سال عطاء
ابن السائب ابو زید ثقفی کوفی ... [illegible] ... روایت
داشته ... [illegible] ... احمد بن حنبل ... و
... [illegible] ... استماع
... [illegible] ... در این ... روایت
روایت ... [illegible] ...
... [illegible] ... روایت داشت ... در این سال
زید بن اسلم عدوی فقیه ... [illegible] ... و علم و ادراک
... [illegible] ...

بیان ورود ابو جعفر منصور از مکه معظمه
بکوفه و حیره و انبار و اقامت در آنجا

از ... [illegible] ... ابو جعفر منصور از مرگ سفاح در مکه معظمه ...
از مکه ... [illegible] ... ابو مسلم ... [illegible]
شد ... [illegible] ... ابو جعفر منصور از مکه معظمه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
نظم و نسق ... و اطراف ... [illegible] ... در این وقت
... اموال و ... [illegible] ... ابو جعفر ...
... [illegible] ...

بیان وقایع سال یکصد و سی و هفتم هجری
و خروج عبدالله بن علی و هزیمت او

از ... [illegible] ... عبدالله بن علی ... شام و ... [illegible] ... مرگ سفاح ...

عیسی بن موسی بسوی عراق و عبدالله بن علی از مرگ سفاح دار الکوفه او بود بیعت گرفتن از مردم برای
ابو جعفر منصور و چون نامه سفاح قبل از وفات که به آن امیران کرده بود و ذکر مرگ سفاح را اول عیسی بن
موسی برادرزاده عبدالله بن علی بار دیگر نیز عبدالله در این هنگام در دلوک [illegible] و در افواج
در روم واقع بود عبدالله بن علی [illegible] مردمان بود بیعت خود بخواند [illegible]
طرف برادر [illegible] مکتوب عیسی بن موسی [illegible] سفاح [illegible]
کرد و مردمان بسوی خلافت و ولایت خویشتن دعوت نمود و [illegible]
سفاح در آن هنگام [illegible] بر دفع مردان [illegible] برادران و برادرزادگان
و بنی اعمام [illegible] بخواند [illegible]
[illegible] و گفت هر کس [illegible] در میدان [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] برگزیند [illegible] منصور
[illegible] شرط [illegible] سفاح [illegible] دادم [illegible]
[illegible] از [illegible] در کاه [illegible]
مردمان بدو بیعت کردند و حمید بن قحطبه و [illegible] از مردم شام [illegible] در این بیعت [illegible]
[illegible] حمید [illegible] مذکور [illegible] بیعت کرد [illegible] بیعت [illegible]
این [illegible] عبدالله [illegible] عظیم [illegible] در این [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبدالله بن علی [illegible] خراسان [illegible]
و عبدالله [illegible] در این هنگام [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبدالله [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] منصور [illegible]
عبدالله بن علی [illegible] ابو جعفر [illegible] عبدالله بن علی [illegible]
[illegible] شام [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم [illegible]

[illegible]

از کثرت مظالم [illegible] بود این خبر [illegible] منصور [illegible]
در آن نامه مذکور بود [illegible] تو در این [illegible] و حقوق [illegible]
[illegible] نوشته بود [illegible] از آن [illegible]
[illegible] عبدالله بن علی حرب را [illegible]
و [illegible] ابو مسلم از [illegible] شام [illegible]
مذکور است و مسعودی در مروج الذهب [illegible] عبدالله بن علی [illegible]
و منصور [illegible] این شعر [illegible]

سأجعل نفسي منك حيث جعلتها ... وللدهر أيام لهن خطوب

[illegible] اگر تو [illegible] دعوی خلافت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] در زبدة التواریخ [illegible] منصور از کثرت مظالم
ابو مسلم [illegible] در کوفه [illegible] عبدالله بن علی
[illegible] سفاح [illegible]
خطبه بخواند و از مرگ سفاح [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]

ابو جعفر منصور محاربت عبدالله بن علی

ابو مسلم مروزی [illegible] ابو جعفر عباسی [illegible] عبدالله بن علی [illegible]
[illegible] حمید بن قحطبه [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible]

بشنید برادر عثمان عم که با او گفت و بر روی بر گماشته بود در زندان بر نشست و از آن پس عبدالله

بفرمود تا مردم [illegible] و حرفی عبدالله بن علی [illegible] که اکثر عرب [illegible] در ساعت

بزد و [illegible] ابو مسلم [illegible] مخالفت او اندیشه [illegible] همه [illegible] از آن مردم

از تیغ بگذرانید و [illegible] حمید بن قحطبه [illegible]

مکتوبی بزفر بن عاصم عامل حلب نوشته و بوی داد و در آن [illegible] حمید [illegible]

حمید را [illegible] و آن نامه [illegible] این اندیشه [illegible]

و از مضمون آن مطلع [illegible] از حلب [illegible]

عبدالله [illegible] از مضمون آن مکتوب [illegible] الحال [illegible]

میخواهی [illegible] راه [illegible] حمید [illegible] طریق

گرفته و بر طریق رصافه [illegible] عراق [illegible] و از آن پس ابو جعفر منصور [illegible]

[illegible] عبدالله بن علی [illegible] محمد [illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible] خلیفه [illegible] عبد الرحمن [illegible]

او [illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible] محمد بن صول [illegible]

کاتب صولی [illegible] در ترجمه ابراهیم بن عباس [illegible]

محمد بن صول [illegible] محمد بن صول [illegible] از اجله دعاة [illegible]

[illegible] محمد بن یحیی بن عبدالله [illegible] صولی

شطرنج [illegible] شطرنج [illegible]

بجنگ عبدالله بن علی [illegible] محمد بن صول [illegible]

[illegible] نصیبین [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] اطراف [illegible]

[illegible] ابو مسلم [illegible] مردم [illegible]

[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] حسن بن قحطبه [illegible]

[illegible] حسن بن قحطبه [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم [illegible] نصیبین [illegible]

و از آن پس

قتل حمید [illegible]

قتل محمد بن صول

در [illegible] کار نصیبین

در [illegible] ابو مسلم در کار نصیبین

آمدن حسن بن قحطبه [illegible] ابو مسلم

و از آن پس ابو مسلم [illegible] عبدالله [illegible] مکتوبی [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] شام [illegible]

اکنون [illegible] شام [illegible] عبدالله [illegible]

مضطرب [illegible] عبدالله [illegible] ابو مسلم

[illegible] در شام [illegible]

از مردان [illegible] درباره [illegible] اطفال [illegible]

شام [illegible]

[illegible] ابو مسلم [illegible] عبد الرحمن

[illegible] ابو مسلم [illegible] شام [illegible]

[illegible] مردم شام [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] شام [illegible]

ابو مسلم [illegible] عبدالله [illegible] شام [illegible]

و ابو مسلم [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] عبدالله

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] ابو مسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم شام [illegible]

[illegible] ابو مسلم [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] عبد الصمد بن علی برادر عبدالله [illegible]

[illegible] حسن بن قحطبه [illegible] ابو مسلم و خازم بن خزیمه [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] ابو مسلم

[illegible] عبد الصمد [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو مسلم [illegible]

حیلت ابو مسلم [illegible] عبدالله

محاربه [illegible]

هزیمت [illegible] ابو مسلم

و حولا نگفت بر دانه بعضی از سرکشان سپاه ابومسلم چون این حال دیدند با ابومسلم گفتند اگر
مرکب و نجیب بود بر فراز این تل بگرداند تا مردمان نگرند و بازگشته [illegible]
چه این مردم فرار کم [illegible] پراکنده شد ملذا ابومسلم گفت مردمان خرد مند [illegible]
دانند انهزام سپاه چه باشد [illegible] سوار [illegible] بر فراز [illegible] بر زمین [illegible]
حمل [illegible] و [illegible] لشکر شکست [illegible] بی [illegible] نادر دو ... سپاه [illegible]
از مردمان [illegible] از [illegible] مردم [illegible] که [illegible] این [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] گرفتند ابومسلم در این روز این شعرها خواند

من كان ينوي اهله فلا رجع — فرّ من الموت وفي الموت وقع

و چون [illegible] ابومسلم [illegible] مرتب [illegible] و [illegible] لشکر [illegible] ابومسلم
بر آن [illegible] و نظاره [illegible] کرد [illegible] دید [illegible]
این [illegible] بود [illegible] مسطور [illegible] در [illegible] از [illegible] ابومسلم
و [illegible] مرادده [illegible] مردمان [illegible] با انفراد [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] نموده [illegible] در روز [illegible]
چهارشنبه [illegible] جمادی الاولی [illegible] لشکر [illegible] و [illegible]
از [illegible] میدان [illegible] ابومسلم [illegible] قحطبه [illegible]
از [illegible] میمنه [illegible] میسره [illegible] لشکر [illegible] میسره [illegible]
[illegible] شام [illegible] میسره [illegible] سوار [illegible] بیشتر [illegible]
ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible] در قلب سپاه [illegible]
[illegible] در میسره لشکر [illegible] میسره شام [illegible] بود در
[illegible] در هم نورد [illegible] عبدالله بن علی این حال [illegible]
منهزم شد عبدالله بن علی [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] مردان [illegible] عبدالله
[illegible] از [illegible] عراق [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]

شکست [illegible]

فرار کردن عبدالله بن علی

[illegible]

[illegible] و [illegible] دولت [illegible] و چون [illegible] عظیم بود [illegible]
[illegible] عبدالله در آمده بود [illegible] و آن [illegible] بود [illegible] منصور [illegible]
منصور [illegible] و از آن [illegible] ابوالخصیب [illegible]
[illegible] اموال [illegible] از لشکر عبدالله [illegible] ابومسلم [illegible]
رسالت [illegible] ابومسلم [illegible] عبدالله بن علی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] گرفته و عبدالصمد [illegible] و [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبدالصمد [illegible]
[illegible] منصور [illegible] از سواران [illegible] منصور [illegible]
را [illegible] منصور [illegible] ابوالخصیب [illegible] منصور [illegible]
و عبدالله بن علی [illegible] سلیمان بن علی [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] ابومسلم مردمان [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابومسلم [illegible] عبدالله بن علی [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
خلیفه [illegible] مردان [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] دقیقه [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
از [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
در تواریخ معتبره مسطور [illegible] ابوالخصیب [illegible] منصور [illegible] غنایم و اموال [illegible]
مسلم [illegible]
[illegible] در اموال [illegible] مسطور [illegible] ابوجعفر
[illegible] غنایم [illegible] ابومسلم [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] این خبر بخلیفه رسید در جواب نوشته [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] اموال [illegible]

خطبه ابوالعباس [illegible]

[illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر

بنیابت او در شام [illegible] و [illegible] در [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حسن بن قحطبه [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] مسعودی در مروج الذهب [illegible] منصور [illegible] یقطین بن موسی [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] رحمه الله [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] یقطین [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] یقطین [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] یقطین [illegible] ابومسلم [illegible] یقطین
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] حبیب السیر مسطور [illegible] ابو الخصیب [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر [illegible] صاحب الدعوة [illegible]
[illegible] حسن بن قحطبه [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابو ایوب [illegible]
قحطبه [illegible] منصور [illegible]
[illegible] التواریخ مسطور [illegible] ابومسلم [illegible] منصور [illegible] حسن بن قحطبه
[illegible] ابو ایوب وزیر منصور [illegible] منصور
ابومسلم [illegible]
[illegible] ابو ایوب [illegible] منصور
[illegible] منصور [illegible] ابو الخصیب [illegible] ابومسلم [illegible]
و ابومسلم [illegible] ابو الخصیب [illegible] منصور [illegible]

دار و غیره

در روضة الصفا مسطور است [illegible] عباس بن عبد المطلب [illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] ابومسلم [illegible]

حکایت تدابیر ابوجعفر منصور در
احضار ابومسلم و قتل او

ابومسلم عبد الرحمن بن مسلم [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] ابوذر [illegible]
[illegible] ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب [illegible]
[illegible] ابراهیم امام [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] در خواب [illegible]
[illegible] آفاق [illegible] زمین [illegible] مشرق [illegible]
[illegible] تعبیر خواب [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] مسطور [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابومسلم
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واگر خوش گشتی نه خان لشکر فتح بهبود اتفاق بره غضب او بود بدار او در حشه
و ابو ولید سال جز [illegible] نزد مقاربت کردن و لشکر جمع خبوده و در ایران
بنی هاشم سال [illegible] فرد دیوانه شد و از [illegible] مردمان خبور [illegible] بود در قصر [illegible]
[illegible] برآمد و از قرار قصر [illegible] نانی بود و [illegible] سبز [illegible] [illegible]
[illegible] بر هر کس سوار بود [illegible] آن مرکب بود [illegible] [illegible]
[illegible] مردی دیگر بر آن زین بر نشسته از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اعراب از جهت [illegible] و [illegible] [illegible] فرار کند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و این حمله بود را [illegible] [illegible]
او بود عبدالله [illegible] گفت ابومسلم [illegible] حجاج [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] حجاج از [illegible] بود در حقیقت [illegible] مروان [illegible]
حجاج [illegible] ابومسلم گفت این مقام از [illegible] هرگز [illegible] بودا
[illegible] [illegible] کتاب [illegible] ابومسلم [illegible] [illegible]
بنی عباس قیام نمود و [illegible] و مردی عظیم القدر بود و [illegible] ابومسلم
[illegible] [illegible] [illegible] در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز
[illegible] و مردم [illegible] اصفهان [illegible] [illegible] در قریه [illegible] اول
[illegible] در روز جمعه [illegible] [illegible] سال [illegible] و [illegible] هجری در [illegible]
[illegible] و در این وقت [illegible] از [illegible] مروان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] در تاریخ [illegible] ابومسلم
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و این ادبیت [illegible] اولاد [illegible]
و [illegible] [illegible] از اصفهان [illegible] [illegible] در مرو خروج [illegible] مشهور شد [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] فلان [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] سیاه را لازم
[illegible] [illegible] از [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در روز فتح مکه [illegible] سیاه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
روز [illegible] از ابومسلم [illegible] این مرتبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

و باز [illegible] که در [illegible] وقف [illegible] و توفیق [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] ابومسلم [illegible] کفایت نوشته ابومسلم بر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حافظ ابو
[illegible] ابومسلم [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] و تحقیق
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عظمت [illegible] ابومسلم [illegible]
بنی عباس در [illegible] ارتفاع [illegible] دعوی [illegible] [illegible] سلیط [illegible]
[illegible] عباس [illegible] [illegible] عبدالله بن عباس [illegible] [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] سلیط [illegible] عبدالرحمن
عباس [illegible] سلیط [illegible] [illegible] عبدالملک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عباس [illegible] [illegible] ولید بن عبد
الملک سلیط [illegible] [illegible] عبدالرحمن [illegible] [illegible]
در [illegible] قاضی دمشق [illegible] عبدالرحمن [illegible] سلیط
[illegible] [illegible] قاضی [illegible] [illegible] خلاف [illegible] [illegible]
سلیط [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] ولید سلیط [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] [illegible] میراث [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ابومسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دعوی خلافت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوجعفر منصور
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منصور [illegible] [illegible] نسب ابو
مسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در تاریخ جعفر [illegible] ابو
مسلم از [illegible] [illegible] سلیط [illegible] [illegible] [illegible]
و ابومسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابومسلم
از [illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

وابواب فتن بوسیده بود در
فتح و خرد در سلوک شده دارد

باب طلب کردن ابو جعفر منصور
ابو مسلم مروزی را و بردن او بدرگاه خویش

در تلو سطورات سابقه ازجهات عدیده رنجش خاطر ابو جعفر منصوری نسبت به ابو مسلم از ابتدای حرکت
مرتبه دوم بخراسان و تفرج حواداث حاج و اندام و احسان فراوان ابو مسلم بمردم حاج و جهت
اعراب و ظهور خلعت و شوکت ابو مسلم و خفته و توهین ابو مسلم و کشتن ابو مسلم سلیمان بن کثیر را
و کثرت قوت و استقلال ابو مسلم در ممالک عظیمه و عموم محبت او و اشتهار او و عدم موافقت
او با رأی و میل ابو جعفر و ظهور خیالات او و خوف تبادر او بخلافت و انکار و اظهار کراهت
و انقطاع و قوت نفوذ امر او و وسعت ممالک و نهایت عساکر او بعرض خلاف
دیگر و ندامت خلفا و سلاطین از کارهات و تقلید مکاتبات ناشایسته ازو داشت که بیرون
او نسبت به ابو جعفر و عدم رعایت احترام و حشمت ابو جعفر بود و زمان خلافت ابو العباس
و افتادن حسن بن قحطبه در کار او و نوشتن اقوال ناشایسته او و بودن ابو جعفر و بعض
در خدمت منصور مذکور و آنچه اثر شده بر روز تولید بخش خبر وفات ابو العباس را ابو مسلم در وقتی
که نوشته با نامه که ابقاء الله آمد نامه در تعزیت آن به نسبت با ابو جعفر نوشته و مانع در
تهنیت خلافت به آن نشود نیز در ملاحظه توقف کرد تا ابو جعفر برو ملحق شود و بدو جهت
هم نشود لاجرم ابو جعفر کینه بخشم آمیخت و نامه بلیغ درباب دخشم برد و نوشت چون ابو مسلم
آن مکتوب بود و آوردند که او بر ولیعهد تر بیند و تهنیت نامه خلافت او بود و نوشته و خود غایب
ابنار و مساعی و عیسی بن موسی سوی خواهد که بر دست که و ابو جعفر نیز نامه برد و این نظام عم آن
عجایب شد و مشروح گشت که از اقوال که خط بر دل آورده بود و مردمان را از کلمات او بحال و ابو جعفر
منصور ابو مسلم بر حرب او پیوسته و حسن بن قحطبه نیز با او همراه و چنین اقسام عم الفاع
شد و حسن بن قحطبه نامه با ابو ایوب وزیر منصور نوشته و در این اوقات نزد ابو مسلم
بهم نامه امیر المؤمنین رو بدو رسید و آن را دیده و آنچه دیده از وی نشنوده مگر به مهر رافع
و بخواند و بریده او زان را اظهار کند و چنین نامه بود ابو ایوب بخط از نظام قحطبه
بخبر ننه و کشته بخبر پیش رفت ابو مسلم و چون آن گفت او اندیشه بسته و در مخالفت در حکم
و چون چاپ شد چنین دید که امیر را در او و اجابت شود مردم خراسان بجلال و نفع او نیز
حسد او در آن مردمان بر سر تاریکی نیز آمده علت به ابو مسلم بر او بسته و بیان طغیان و عصیان

در اینجا

در این هنگام خلافت بنیان جمع ترتیب مجیه و جمع منصور ابو الخصیب بود در طلب ابو العلاء بن عم ابو
ابو مسلم خواست از جمله کسی که بعضی از نزد بخواهد نامه ابو نصیحت کند و ابو مسلم از منصور
داده بود مذکور شد که مصلحت نیست منصور بود در شام بماند و ابو الخصیب با او بود و چون بر آن منصور
عنایت گشت و ابو مسلم بخراسان شود به طریقی که قوت بکرد و بر این شد و مکتوبی بر او منصور
در مصر و شام بود او را رخت و نظم و انعام داده بود از خراسان و دیگر بلاد که هر کس بود
از جانب خود حاضر نشود مد نظر در شام توقف کند و امیر المؤمنین نمیکند بر وجه خلاف
بر مولی درست سرا ابو مسلم و بهای زفور برجم مرا آنچه خبر این امر را ابو مسلم بخواهد کرد
و لکن خراسان فاتر و سپاه رعیت و کار انتظام حال منصور با او در قرب شد
و در مصر و شام بار فرمان کند ابو زیاد منصور این خبر به ابو جعفر نوشته در این وقت ابو مسلم
با کار و مخالفت ابو جعفر نمود و از جزیره آهنگ خراسان روان شد و از آن طرف
منصور از رجوع او و اضطراب او مکتوبی به ابو مسلم نوشت و یکبار دیگر که ابو
مسلم از این مکتوب در این باب فرموده بود در جواب منصور نوشت انه لم یبق لامیر
المؤمنین اکرمه الله عدو الا امکنه الله منه وقد کنا نروی عن ملوک آل
ساسان ان اخوف ما یکون الوزراء اذا سکنت الدهماء فنحن نافرون عن
قربک حریصون علی الوفاء لک ما وفیت حریون بالسمع والطاعة غیر انها
من بعید حیث یقارنها السلامة فان ارضاک ذلک فانا کاحسن عبیدک
وان ابیت الا ان تعطی نفسک ارادتها نقضت ما ابرمت من عهدک
ضنا بنفسی یعنی برای امیر المؤمنین رضا و بر مرام منظم بود و هیچ دشمنی نمانده است
بود یعنی شده تا دو ما را از ملوک آل ساسان و عقلای ایشان حدیث کرده است
اگر به در ملک باقی و دشمن را بر جای نماند و دولت و سلطنت آرامش و آرام گیرد
وزرا هیچ از هر وقت بیشتر که از ترسان باشند پس ما نیز چنین بود و از کار دیگر
آسایش و بعید بود از طغیان حادث شده آنچه عظیم شد سلطان بود و دولت و امراء آن که
و تفتیش او از حال و عمل او برای تحقیق حال وزراء او پس بود و نیز موقع اعلای منزلت در هیچ
یکی از ایشان تردد تغییر و تبدیل و نکال و عقاب وزرای او را نیز و خطر بود و دیگر
الحال زیاد شود بالا از هر وقت از علت کار ترسیده بدرگاه و دور تر و در وفا

مدارا بکنم تو نیز نبود و غافل حریص و بطاعت اوامر و نواهی تو نزد او این خبر رسید که بسلامت باز
این مهات را از فرسنده دریافتم اگر بعهد نیع از راه رضای تو است مراد از پدر مطیع و فرمانگذار باشم
مانند بهترین بندگان تو خواهم بود و اگر نخواهی جز بهوای نفس خویش نروی و آنچه مطلوب
نفس تو است بکار آوری جز هلاک تو نخواهی هر چه خود آوری و بعرض هلاک [illegible] افکنی
بهار رشته عهد و پیمان بسوده با تو بسته و تجدید دام از هم گسسته در جهان فوز و درم رسیده
آن کاری دارم میزند قوام از جانب خود بکنم و هم راه تو را فرو کنم و سرنوشت خویش همیشه دارم

جواب نامه ابو جعفر منصور با بکلم
در باب حاضر شدن بدرگاه عالم پناه

فجواب نامه ابو مسلم را منصور چنان نوشت که در جواب او نوشت: قد فهمت كتابك ولست
صفتك صفة اولئك الوزراء الغششة ملوكهم الذين يتمنون اضطراب حبل
الدولة لكثرة جرائمهم فانما راحتهم في انتشار نظام الجماعة فلم سويت نفسك
بهم فانت في طاعتك ومناصحتك واضطلاعك بما حملت من اعباء هذا
الامر على ما انت به وليس مع الشريطة التي اوجبت منك سمعا ولا طاعة
وحمل اليك امير المؤمنين عيسى بن موسى رسالة لتسكن اليها ان اصغيت
واسأل الله ان يحول بين الشيطان ونزغاته وبينك فانه لم يجد بابا يفسد
به نيتك اوكد عنده واقرب من الباب الذي فتحه عليك. از مطویات مکتوب
تو مستظهر شدم و اوصاف و اخلاق و نیت تو مانند نیت و صفت وزرای بعض سلاطین است
که با پادشاهان خود بخیانت و غل و غش بوده و رشته امور ایشان را در بنای سلطنت ایشان پریشان
و متزلزل خواسته چه جرایم و خیانت و بدخواهی ایشان نسبت بسلاطین موجب آن بود که
در صدد آن شوند که مملکت و سلطنت ایشان بر هم خورده و قوام کار خود را در برهم زدن نظام مملکت و
اشتغال بودند و امورات دولت و فساد عباد و بلاد میسر نشد و ایشان را خاطر جمع بود
و فرصت بدست ایشان آمد و عقوبت ایشان را آرام خواهد کرد و ایشان را ناچار بر مراد خود و ملکوت
و مملکت خود بود ایشان را کسی نباشد که بدانند که در تو آن طاعت و اخلاص و نصیحت و اتفاق
اندر و دولت فرستاده که در کار ایشان است بر آن گیر و در کار بسیار تحمل کرده و از
روابط طاعت و فای بجای نیاورده از منصور اینک عیسی بن موسی از جانب امیر المؤمنین حامل

رسالت است و تو سپارد تا بخود آیی و تو گوش بگوی او سپاری و از خدا امیدوارم که سلسله ای در
میان تو و وسوسه های شیطان و تخیلات نفس تو حایل شود چه شیطان در میان کید و فریب خود
راه بهتر و نزدیکتر از اینکه تو را فریب دهد و بر تو مسلط گردد ندارد و تیر انداز تو
معقول و درست نیست و مضمون نامه که ابو مسلم از نامه منصور نوشت اما بعد
فاني اتخذت رجلا اماما ودليلا على ما افترض الله على خلقه وكان في
محلة العلم نازلا وفي قرابته من رسول الله صلى الله عليه وآله قريبا فاستجهلني
بالقرآن فحرفه عن مواضعه طمعا في قليل قد نعاه الله الى خلقه فكان
كالذي دلي بغرور وامرني ان اجرد السيف وارفع الرحمة ولا اقبل
المعذرة ولا اقيل العثرة ففعلت توطئة لسلطانكم حتى عرفكم الله من كان
جهلكم ثم استنقذني الله بالتوبة فان يعف عني فقدما عرف به ونسب
اليه وان يعاقبني فبما قدمت يداي وما الله بظلام للعبيد. یعنی من مردی
مثل ابو العباس سفاح را امام و پیشوای خود و راهنمای خلق خود گرفتم و من که دلیل و
چه در حقیقت و طریق علم نازل و در قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بود و در سواد
معاملات و علوم قرآن کمال بود در افکنده و از دین بدر رفته و قرآن را هم دگرگون کرده
طمع دنیا در میان او را از راه خدا و خلق و خلق برگشته کرد و نیز مرا تحریف بود و دانسته
مانند کسی که بغرور و فریب در آمده و مرا بر آن داشت که شمشیر از نیام بر آورم و آزار
رحمت را برافکنم و از هیچکس معذرت نپذیرم و لغزش هیچکس را نبخشم و چندان که
امر او موافق نبود از ایشان را بکشتم و بر همه جرمی نبخشم و بر همه
رحم نکردم و نهایت لطف و رحم از خود دور کردم و هر که بود بکشتم و تا بدین جهت اساس
سلطنت و بنیان خلافت شما را محکم کردم و ضعفا را بحکومت شما در آوردم و اکنون سلطنت
شما مستحکم شد تا ظهور رحمت و از آن است که بر خدای عز و جل رجوع کنم و از خدا توبه
کردم و آن کار را از من در گذرد و خطای مرا بپوشد و اگر خدا از من در گذرد در کرم بود از قدیم
این صفت در حق او مشهور است و اگر سوء اعمال را عقوبت فرماید عجب
نیست زیرا که خداوند در حق من مستحق هر گونه عقوبت شده ام چه خدا بر بندگان خود
ستم نمی کند و مقصود ابو مسلم از این عبارت این بود که ... از اعمال بد خود پشیمان شده است

واین معنی کبیره برکوه کرمان و جزیرت … بجهت و امور دولت ما را مهمل ساختم
و امور مملکت را نه بنظام و قوام آورده و بخلاف آنکه با موالات معمول …
پس ابومسلم بکمال خشم و تیزی و مشقت و زحمت خاطر بر … و منصور نیز از اخبار کاتب
ازین رفتن واز ابومسلم طریق علوان بود رنجش منصور تدبیر پیش کشید و با غم
خود عیسی بن علی و … از آنکه منصور … که اگر بید … و اصلاح وجواب
متوقف … ابومسلم کار ما … دهد پس جماعت … بر … کار او بود در
دولت و … بزرگ … و تا … و تا … بود … در …
و از … شده از … جماعت و … و از …
… از … و … بود … و …
… کنند و از … منصور … کرد

بیان ذکر اراده ابوجعفر منصور
در طلب ابومسلم و مقالات ایشان

در کتاب تتمة المعالی آورده است که ابومسلم را … روز … عبدالرحمن …
عبدالرحمن … شده … و منصور این خبر … عطیه بن
حمزه … بود … و … ابومسلم …
… و … از جان عزیز … تا …
و در … دولت بذل … از آن او …
… دفع … ابوجعفر … عباس بن عبدالمطلب … عبدالرحمن …
طلب … عطیه بن حمزه … ابومسلم … از ابو
مسلم … ابومسلم عبدالرحمن … جماعت …
خراسان … عبدالله … بابوجعفر … خراسان …
و … ابومسلم … و ابوجعفر … عطیه بن
حمزه … ابومسلم … ولایت …
… عطیه بن حمزه …
… عطیه بن حمزه در … ابومسلم …

و ابومسلم در همراه … و از … منصور …
… منصور رسیده او … ابومسلم … و ابومسلم …
… روز ابوجعفر … و …
… ابوجعفر … منصور … ابومسلم …
و در … ابومسلم …
ابومسلم … فیها آلهة الا الله لفسدتا …
… منصور …
… او …
… حیره …
… ابومسلم …
… خراسان … ابومسلم … خراسان … منصور …
… ابومسلم در کتب …
…
… منصور …
… ابومسلم …
… کتاب …
… ابومسلم از حرب عبدالرحمن …
…
… و آیه الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل … آیه
و جمع الشمس والقمر یقول الانسان یومئذ این المفر …
… منصور … عیسی بن موسی … ابومسلم … منصور
ابوجعفر … ابومسلم …
…
…

[illegible]

محبوب بنی هاشم بکشت آن الطاف و عطا که از تو دید فسبحت ظهور کرده و از یکی به دیگر
که بروز شغف بنی و آن این سخن در دو رای تو نکو داد طاعت و آن تفقد بر تو دمع
و او بگوید امیر المؤمنین با تو بنده فرزند عباس نیستم و از محرم الرعیه و آن منزلها
اگر تو از در خلاف و طغیان راه بر سپاری و تو خویش به کفایت آن تو بپای دیگر
خرج کرده ام و سوی طلب تو و حق تو نیستم دا که در طلب تو و مکاره تو بدیدار اندر
نشوم و آن بر باشتی اندر زنم بسازم تا تو بوجم بیکشم خون کشتن و مرد و در
آوردم و دیگر از ابن ام از تو بزرگ و این سخن مه تا از ابو مسلم و ابو حمید او را نوکر
نبود و هیچ طمع بر آن که در خیر و نیز او باقی نهند ابو مسلم مکون ابو حمید از فرمت
منصور راه بر گرفت و در بیان برسید و در حلوان فرستاد ابو مسلم بود با مهر و آن
نوشته بداد و بدو بگفت که آن مردمان چیزها از امیر المؤمنین بتو گویند و چیز دهند
و بر تو گفته اند چیزی بر خلاف را از اوست در حق تو و این جمله بهر از راه حسد و بغی
و فساد است و میخواهند این نعمت بر تو سیاه کنند اندر آن تو بگردانند و دیگر کسی سازند تو بکوش
مرد به سخن چنین کاذب گوش مسپار و آن فرمان و رجال سود در آن بر ... لسه
بگیر او کو تباه مگردان ابو مسلم تو هیشه امیر آل محمد و مرد دانت باش عوام
و منتقب نسب خیره که در خدا راه آن امر ... تو در آن اعمال تو و خیره ساختن از
آنکه در دنیا ... بر کسی امر خونی را ... و در دنیا ... شیطان را تحویل
ابو مسلم گفت این گونه کلام است؟ ابو حمید گفت تو کدام دست این نوع سخن با فرزند آن
ابو حمید گفت تو بود بس امر و طاعت اهل بیت یعنی الرعیه ... فرزندان عباس
باشد دعوت کرده ... گناهان ... بر کس ... قتال دیدیم و ما را از
در ... به تفرقه بخواهی ... و فدا ... طاعت ایشان جمع کرد و قلوب ایشان
هم مألوف گردانید ... خلق ... عزیز که ... که ... از ...
بدید ... خدا ... طاعت ... بود در دل ... قدرت و طاعت ...
در ... ما ... نهایت ... و آن ... بود ... چشم
امر ... سر ... و ... ساختیم ... تو ... کفر ...
... و ... بر خلاف ... در ... مسعود ...

پیش ازین ... ابو مسلم

... ابو مسلم

در خبر ابو مسلم از شام ... منصور ... جریر بن عبد الله ... سود در تدبیر ابو داود ...
در کار بر سلطان ... و نظر داشت و از دیر ... ابو مسلم ... داشت ... ابو مسلم
فرستاد ... خلیفه و ... و ... او بود ... جریر ... ابو مسلم آمد
و گفت ... گرفت ... این خانواده بود ... و ... تو
... از ... فسق ... و از ... خلاف ... که ... نیستم ...
سبب ... آن ... مجلس ... گفت ... از ... طلب ... آن
نقض ... بود ... هر که
... خلیفه ... ابو جعفر
و موافقت ... خلیفه ...
خلیفه ... ابو مسلم ... سابق ...
... در ... زمان ظهور ... و ... عاقبت
در ... خلاف ... آن ...
نشود ... این کار ... ابو مسلم ... ابلیس مستبد شده
... جریر ... جریر ... او ...
منصور ... در ... آن ... خدا ...
... در خبر ابو مسلم از شام ... منصور ...
... در میان او و ابو مسلم ... وضع ... از ...
... قواعد ... ابو مسلم ... دولت ... ابو مسلم ... اوست ...
و این ... ابو حمید ... ابو مسلم ... ابو مسلم ... ابو نصر
... او ... این سخنان ... او ...
... او ... واز ... او ... اندر ... ابو
این ... او ... از ... با ...
... خوابی ... منصور ...
... از ... امین ... و ...
... کسی ... منصب ... خلافت ... از ...

بیان مشورت کردن ابومسلم در باب
رفتن به نزد منصور و بعضی از احوال او

ابومسلم در کار خویش متفکر گردید و چون از هر طرف بیندیشید در آن هیچ از نوع دلال اندیشه
و خیال ای خویشتن که بیشتر گشت و از رفتن به درگاه خلافت و اقدام در کار مخالفت
تردد و تحیر و تشتت نموده از خیرخواهان یکی که از عقلای عصر معتبر بود فرستاد و آن کس را حاضر ساخت
و با او گفت که مرا عزیمت رفتن درگاه و ... او به هر ... که گفت رای من آن است
که ... از گفت و گوی ... و از ره ... و ... ... پرو ... منصور
اعتماد ... و ... و ... بر خود ... هیچ خبر ... و ... از آن ... مردم
از لشکریان و ... و ... تو ... ... دار آن ... منصور با تو از
صدق و صفا بر ... تو ... بر طریقه ... و ... و ... ... آن ... آن ... تو ...
نمود در ... و ... ... آن ... در او ... و آن وقت ... او کار
و ... ... اقدام ... ابومسلم ... و ... ابوحمید ...
بخواست و گفت تو ... منصور ... ابوحمید گفت ... ترد ...
منصور ... گفت ... ابوحمید گفت ... مرو ... زنده ام
... از ... ابوحمید از ... و ... اطاعت ابومسلم ... ابوجعفر
منصور ... بود که ... از ... شده از ... ابومسلم ... بود
ابومسلم ... آن ... استحکام ... خوف ... اندیشه ... از آن
آن ... ابوحمید گفت ... از آن ... در ... و ... ابوجعفر
... ابومسلم ... ابومسلم ... ابومسلم ... او
... ... دستور
... ابومسلم ... او ...
و ... خروج ... ... فلقه ...
... ... و ...
... ... ابومسلم ... و ...
... ...

پس ابوحمید ... ... گفت ... ... امیرالمؤمنین ... ...
و ... آن ... ابو ... امیرالمؤمنین ...
... امیرالمؤمنین ... ابو ... ...
ابوحمید گفت ... ... ابومسلم ... ابو ...
... ... منصور ... ابو ... منصور و از
ابومسلم ... ... ابوجعفر منصور
... ابومسلم ... ...
... ... ابو ...
و ابومسلم گفت ... ...
... ... منصور
... ...
... ... امیرالمؤمنین ... و از
گذشته ... ابومسلم ... منصور ...
و ... ابومسلم ...
... منصور ... ...
... ابومسلم ... ...
... ابوحمید ... ...
... ابومسلم ... ...
اندیشه ... ابومسلم ...

ما للرجال مع القضاء محالة ذهب القضاء بحيلة الاقوام

قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر
چون حکم تقدیر خداوند قدیر جاری
... ...
... ...
... ...
... ... منصور ...

و با هر کس که خواهی بیعت کن و امر را از بر دادم، با تو مخالفت نخواهم کرد این نقعه را ابومسلم
که به منصور بنوشته و بدو باز نمود امر کعبه را او داد و در راه او در حبال [illegible] شد

حرکت کردن ابومسلم مروزی
با جنود از ری و آگاهی یافتن منصور

چون ابومسلم آن مکتوب که به منصور نوشته بود با ابونصر مالک بن هیثم که صاحب شرطه او بود
نهاده، در میان راه از خود گذشته و گفت در این میان مکتوب مرا نزد منصور اگر دیدی
یک مهر [illegible] مختوم به من دادم ... که آن مکتوب را تو نوشته‌ام و اگر دیدی [illegible]
[illegible] که بدان مهر آگاه باشد منصور بود راه آن هم بدین جانب [illegible]
بود در حلوان، از گذشت و از آن طرف چون مکتوب ابومسلم به منصور رسید قرائت
کرد و تعود [illegible] ابوایوب بفکند، او نیز بخواند و آگاه، ابوایوب گفت که
خدا را که دیدارم از دیدار ابومسلم بر شعف آمد او بودکم ابوایوب چون [illegible]
بشنید از جواب ابومسلم بیمناک گردید و چنین سخنان بشنفتند، چنان روز بود [illegible] منصور
و ابوایوب را [illegible] بس سلمة بن سعید چون جای بود بخواند و گفت آیا [illegible] دو
وجود داری که آن دارم و بیاس [illegible] سابقه بر منصور رسد ابوایوب [illegible]
اگر تو بود [illegible] حکومت دهم هم بهیان [illegible] تا که [illegible] مرد تو [illegible]
برادرم حاتم بود، چون آن امر [illegible] با ابوایوب کلیه [illegible] با تو بجز خوات
سلمة بود [illegible] و [illegible] و [illegible] سود و [illegible] ابومسلم گفت
آن ابوایوب [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible]
واز آن که [illegible] [illegible] [illegible]
را بهیان [illegible] سابقه [illegible] بگذارم، یاد دارم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] ابوایوب [illegible]
اینکه تو ابومسلم [illegible] [illegible] [illegible] ابومسلم گفت
امیرالمؤمنین [illegible] از جمله [illegible] ولایت [illegible]
چه قصد امیرالمؤمنین [illegible] ابومسلم [illegible]

تمام مالک بود، او کرا ابوداود خویش بود از فرزند سه و [illegible] [illegible]
[illegible] تو و دخالت را در این مطلب بود، تو در میان [illegible] از آن که از دولت
به بود [illegible] سلمة بن سعید [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] او [illegible]
ابوایوب خلیفه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible]
ابومسلم [illegible] او در میان [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] رومیة المدائن [illegible] منصور [illegible]
تاریخ [illegible] رومیة المدائن [illegible] ذوالقرنین [illegible]
عالم [illegible] [illegible]
[illegible] رومیة المدائن [illegible] اسکندر [illegible] ذوالقرنین
ذوالقرنین [illegible] [illegible]
[illegible] رومیة المدائن [illegible]
ابومسلم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عظیم
[illegible] ابومسلم و [illegible] منصور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible] ابومسلم
در کار خلیفه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] منصور
او [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ابومسلم

منصور از این کار در خشم شد و سفر بر سید و فرمود تو بیک نبوده‌ای و دیده بودی که ابو مسلم
بود بتو نارسیده و بتو عرضی نکرد این که گذشت تو با هم [illegible] خواهران که منصور فرمود
اکنون برخیز و بمنزل خود از پی مرتب و شتر ها برو و جای نفر از پی روان
کن و از غلام راه و کلاه را نفر با ابو مسلم و هم منصور بو بوسید و نقاب
منصور تا سه روز با ترحمت و تکریم برفت و دیگر با اندرون شد و بعد
دار آن خشکی برسید و در آن قصر بکار او بدرگاه خلیفه حاضر بود و آن [illegible]
[illegible] قصر فرود آمد و بعد و مرفه [illegible] در دو لقف
مسطور است که ابو مسلم سه روز بر بارگاه ابو جعفر حاضر شد و با [illegible] امور ملک
دار و نظام کشور و لشکر مشورت می‌نمود و در کنف سه روز ابو مسلم در آن [illegible]
ابو جعفر در آنجا بود سواره مراد آنگاه [illegible] فراغ بال و اطمینان خاطر نیست
قوله [illegible] سه روز [illegible] سه روز با خلیفه فرمود سه روز در [illegible]
[illegible] مجلس خلیفه حاضر شده

بیان اظهار لطف منصور خلیفه
ابو مسلم بود و ملاطفت با او

در تاریخ خمیس مسطور است که منصور [illegible] در تکریم و تعظیم ابو مسلم [illegible]
و چنان بود که هر وقت ابو مسلم بمجلس خلیفه در می‌آمد سه [illegible] بود
و با خلق الفت و محبت ادراک [illegible] خلافت بود [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] محبت [illegible]
خلافت و [illegible] صداقت [illegible] خلافت [illegible]
ابو مسلم از آن [illegible] و [illegible] او هم [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] منصور او [illegible] در [illegible] صاحب تاریخ خمیس
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]

و اینجا نیز در تاریخ [illegible] نوشته‌اند که روزی که ابو جعفر با ابو مسلم ملاقات داد بعد از ده
روز [illegible] رخصت [illegible] روز دیگر [illegible] منصور
[illegible] عثمان بن نهیک [illegible] از [illegible] از جمله [illegible] شبیب
[illegible] ابو حنیفه [illegible] و بقول مسعودی شبیب بن واج [illegible]
[illegible] بود در عقب رواق منتظر بنشستند تا هر وقت منصور دست بر دست
زند بیرون آیند و [illegible] و بقولی [illegible] اوصیا [illegible]
[illegible] کار [illegible] دست بر دست [illegible]
[illegible] قطعه قطعه [illegible]

بیان ورود ابو مسلم بمجلس
منصور و قتل ابو مسلم

روایت صاحب تاریخ الفی ابو جعفر منصور [illegible] ابو مسلم بمجلس [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
خلافت پناه [illegible] مجلس [illegible] روایت
متعدده [illegible] منصور [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم [illegible]
منصور [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
خلیفه [illegible] منصور [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] ابو مسلم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] قتل او [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابو مسلم [illegible] و بقول مسعودی [illegible] ابو مسلم [illegible]

دیار خلافت هم کار زد و گفت شراع و در ابر رواق بزنید و در گفته منصور را بدار بازی از
وضو سپ زد چون خبر برگشته منصور در محل خود جلوس کرد و آن چند تن سوار کسی
همه را دید که لغت بر دوشت تا خبر برکار در درسه برفت حتی ابومسلم سوار بر در آمد که
آنگاه ابومسلم با وی در سلم برابر با ابوجعفر با سیر سلام جمی باز داد و اجازت نشستن
تا نشستن و سخن بیهم نشست بنشستند پس از آن منصور گفت از آن دو فصل از
عبدالله بن علی [illegible] انگیز که از آن [illegible] منصور گفت چرا بر زبان
ابومسلم سر فرو کشید و جواب داد منصور آن عرب تو در زمینها پوشیده دانی و فتنه
با در آن اثر [illegible] و خطا بنجه آمد و از راه غلظت و خشونت گفت چرا سوار از آن
[illegible] کردی که پس از نقاص کار داد و از سوات نهر [illegible] بخواستی عالم درآید
جاسوس ابومسلم گفت آن بهم افتد آن ملال [illegible] و چون او رسید بر آن [illegible]
نیست عمران علم [illegible] منصور گفت خبر کوی بود از [illegible] در طریق گفته مطلع بر
شنید [illegible] بعضی که کرده [illegible] ابر آب [illegible] و از او [illegible] حیث [illegible]
رحمت رسد [illegible] بر تو بعث کرده گفت از [illegible] آنکس را
بهم از خبر [illegible] تو [illegible] بعد از خلاف کوی [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] که [illegible] تو [illegible]
سوم و نه تو [illegible] گفتم [illegible] بود با تو گفتم [illegible]
[illegible] مرد [illegible] ولایت [illegible] سوار از [illegible] اجتماع [illegible]
و [illegible] تو [illegible] و این کار [illegible] منصور گفت [illegible]
عبدالله [illegible] ابومسلم گفت [illegible] اراده [illegible]
[illegible] از [illegible] او [illegible] دادم و [illegible] منصور
[illegible] از [illegible] بعضی [illegible] از آن [illegible]
تو از [illegible] گفتم [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] اتفاق [illegible] بود [illegible]
با [illegible] منصور گفت تو [illegible] بود [illegible]

دانش

داخم و عدام آن و [illegible] آیه [illegible] منصور [illegible]
ابن عبدالله بن عباس [illegible] تو بود [illegible]
گفت [illegible] برای [illegible] از [illegible] سلیمان بن کثیر بود [illegible] از [illegible]
و [illegible] ابومسلم گفت
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] در [illegible] تو [illegible] از [illegible]
[illegible] سلامه [illegible]
منصور [illegible] ابومسلم گفت [illegible]
[illegible] منصور گفت
[illegible] تو [illegible] از
آن [illegible] و سلطنت [illegible]
[illegible] از تو [illegible]
[illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] ابوجعفر
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] منصور
[illegible]
آن [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] تو را [illegible]

[illegible] از [illegible] ابومسلم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] عرضی [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] منصور [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابوالجهم [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] منصور [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] منصور [illegible] العفو [illegible] منصور [illegible] المؤمن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابومسلم [illegible]

ذکر بعضی ملاطفات منصور با ابا
که منجر [illegible] کشته شدن ابومسلم

خبر ابومسلم [illegible] منصور [illegible] امیرالمؤمنین ابومسلم [illegible] منصور
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] منصور [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون [illegible] جعفر بن حنظله [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] منصور [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ابومسلم [illegible]
این شعر [illegible]

زعمت ان الدین لا ینقضی فاستوف بالکیل ابا مجرم
اشرب بکاس کنت تسقی بها امر فی الحلق من العلقم

[illegible]

[illegible]

[illegible] منصور [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]

منصور این شعر خواند
فالقت عصاها واستقر بها النوی
کما قر عینا بالایاب المسافر

[illegible]

حکایت منصور با ابو نصر حاجب

ابو مسلم و طلب کردن اموال ابو مسلم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان خطبه را ابو جعفر منصور بعد از

قتل ابو مسلم خواندن و خطاب بعضی ...

[illegible]

خطبهٔ منصور

أيها الناس لا تخرجوا من أنس الطاعة إلى وحشة المعصية ولا تسرّوا غشّ الأئمة فإنه من أسرّ غشّ امامه أظهر الله سريرته في فلتات لسانه وسقطات أفعاله وأبداها الله لامامه الذي بادر بإعزاز دينه به وإعلاء حقه بفلجه إنا لن نبخسكم حقوقكم ولن نبخس الدين حقه عليكم إنه من نازعنا هذا القميص أوطأناه ما في هذا الغمد وإن أبا مسلم بايعنا وبايع لنا على أنه من نكث بيعتنا فقد أباح دمه لنا ثم نكث بنا فحكمنا عليه لأنفسنا حكمه على غيره لنا ولم تمنعنا رعاية الحق له من إقامة الحق عليه و روایت است از [illegible] اوایل خطبه این الفاظ بود و [illegible] یا ابا مسلم احسنت سرا و اسأت معضا و اخذ منا لنفسه اکثر مما اعطانا و رجّح قبیح باطنه علی حسن ظاهره و علمنا من خبث سریرته و فساد نیته ما لو علمه اللائم لنا فيه لعذرنا في قتله وعنّفنا في امهالنا له وما زال ينقض بيعته ويخفر ذمته حتى أحلّ لنا عقوبته وأباحنا دمه فحكمنا فيه حكمه لنا في غيره ولم يمنعنا الحق له من إمضاء الحق فيه وما أحسن ما قال النابغة الذبياني للنعمان

فمن أطاعك فانفعه بطاعته — كما أطاعك وادلله على الرشد

ومن عصاك فعاقبه معاقبة — تنهى الظلوم ولا تقعد على ضمد

حاصل معنی این سخن آنکه ای مردمان از عافیت سلامت بوحشت معصیت و از ضیاء حق بظلمت باطل [illegible] و با [illegible] و اولی الامر نفاق و شقاق [illegible] اسرار باطنه و مکنونات ضمیر و فعل [illegible] پوشیده [illegible] در فلتات زبان و سقطات [illegible] امام [illegible] اعزاز دین و اعلای حق [illegible] بر کشیده است [illegible] نه از حقوق [illegible] و نه از حقوق [illegible] [illegible] بیعت [illegible] ابو مسلم [illegible]

کار اعمال و افعال [illegible] بود در مراسم طاعت و صدق نیت [illegible] و [illegible] ایمن از مکر [illegible] و [illegible] طاعت و موافقت رفتار نمود و از مردمان [illegible] و قوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو مسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خطبه [illegible] ابو مسلم [illegible] بغداد [illegible]

[illegible] ابو مسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو مسلم [illegible]

[illegible]

عظیم از بلاد خراسان شهرت یافته و [illegible] و حالا آنکه بود و کرفته [illegible]
ابو مسلم بود و در این [illegible] آدینه از مردم جبال و طبرستان نیز گرد هم آمده بودند
و فتنه‌ای عظیم کردند و اعتقاد با سه [illegible] بود و فتح منصور این خبر [illegible]
مرداد [illegible] ده هزار مرد جنگ [illegible] واقع [illegible] و اینها سپاه [illegible]
میان [illegible] بسیار کشته شدند و [illegible] در آن جنگ [illegible] شده بار آورده
[illegible] بر شده [illegible] از اصول [illegible] و از [illegible] هلاک کرده [illegible] آورده
در این مقام [illegible] خوارج کشته و اصحاب [illegible] لوکیه و سپاه منصور [illegible]
یافتند و [illegible] اینها [illegible] منصور [illegible] از [illegible] مقتول و جمعی کثیر از ...
[illegible] و از [illegible] خروج [illegible] نقل اعتقاد [illegible]
در [illegible] و [illegible] آن [illegible]
در کتاب تبصرة العوام مسطور است و بعضی کویند ابو مسلم [illegible] نبود [illegible]
[illegible] کویند امامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام و امامت از علی
به حسن و امامت از حسن به حسین صلوات الله علیهم و امامت از آنحضرت به محمد حنفیه امام است و قومی از
[illegible] کویند که امامت از رسول خدا به علی امام [illegible] و حسن و حسین و محمد حنفیه را امام نخوانند
و این قوم کویند ابو مسلم [illegible] بود و [illegible] نعت و [illegible]
فرق [illegible] طبقه [illegible] ابو مسلمیه کویند و این فرقه را
برشعبه [illegible] از آنکه ابو مسلم خروج کرد [illegible] کشته شد و [illegible] آل رسول
خدا از مردم [illegible] و [illegible] از [illegible]
مجهول [illegible] ابو مسلم [illegible] طبقات [illegible] از [illegible]
[illegible] اعتقاد ابو مسلم [illegible] امامت [illegible]
[illegible] و جمعی بر این عقیدت [illegible]
و کفته امامت از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] از عباس [illegible] ابو مسلم [illegible] و ابو مسلم از
[illegible] خروج [illegible] امامت [illegible] عباس [illegible]
[illegible] امامت از [illegible] علیه السلام [illegible]
صادق علیه السلام [illegible] و ابو [illegible] این مذهب [illegible] ابو مسلم [illegible]
بیان [illegible] عباس [illegible] ابو مسلم

در عقیدت ابو مسلم

[illegible] عباس

در کتاب زنبور

در کتاب [illegible] مسطور است [illegible] وصیت [illegible] عبد الله بن محمد بن حنفیه [illegible]
[illegible] مسطور [illegible] فرقه شدند [illegible] از این [illegible] کفتند
[illegible] امام [illegible] و طبقه [illegible] از ایشان [illegible]
کویند محمد بن علی [illegible] وصیت کرد و ابو مسلم [illegible] کویند ابو
مسلم [illegible] امامت [illegible] نیز [illegible] و این [illegible]
قوم [illegible] دعوی [illegible] ابو مسلم [illegible] حلول کرده [illegible]
کویند ابو مسلم زنده است و کویند نماز و حج و زکوة و [illegible]
[illegible] طبقه [illegible]
کویند امامت [illegible] عباس [illegible] محمد بن حنفیه [illegible] علیه السلام
محمد بن حنفیه [illegible] کویند امامت از رسول خدا [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
منصور [illegible] کویند امامت [illegible] امامت از رسول خدا [illegible]
[illegible] امامت از رسول خدا [illegible]
[illegible] امامت از [illegible] علی بن عبد الله [illegible] محمد بن علی
[illegible] ابراهیم [illegible] امامت محمد بن حنفیه [illegible]
[illegible] ابو هریره [illegible]
[illegible] امامت [illegible] کرده [illegible] عباسیه [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] عباس [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو [illegible] اقرار [illegible] از
شیعه علی علیه السلام [illegible]
[illegible] از [illegible] منصور [illegible] عباس [illegible]
و [illegible] از این فرق [illegible]
در [illegible] و [illegible]

مانی نیز مانند و باسمعیلیه بود باطنیه و قرمطیه و خرمیه و بابکیه و محمره خوانند و این
فرقه را باطنیه خوانند که گویند هر خبری را از قرآن و حدیث ظاهری است و
باطنی و ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمنزله مغز است و خوانند باین اسامی
راقم حروف در ذیل کتاب مشکوة الادب و احوال ائمه علیهم السلام بتفصیل این [illegible]

خروج سنباد مجوسی ١٣٧

بیان خروج سنباد مجوسی در
خراسان بخونخواهی ابومسلم

در این سال چنانکه روایات اهل سیر است مردی سنباد نام که مجوسی و از مردم قریه اهروانه بود
و از قواد و اشراف بود در خراسان خروج کرد و خروج او باظهار خشم و خصومت از قتل ابومسلم
بود و بجهت خونخواهی او بر خاست و این سنباد از دست پروردگان ابومسلم بود که چون
بر کشته شدن وی آگاهی یافت از مردم جبال بعضی [illegible] بود و قومس و [illegible]
[illegible] و فیروز اسپهبد [illegible] گشت [illegible] منظور [illegible] سنباد
[illegible] بود [illegible] دشت و [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] سنباد او بود [illegible] و اصلا از [illegible]

ظهور سنباد [illegible]

او [illegible] و [illegible] آداب [illegible] کارآگهی [illegible]
[illegible] روزی از احوال ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] پرواز [illegible] راز داد و [illegible] ابوالعباس [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] سنباد [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] گرد [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] خراسان [illegible] سنباد [illegible]
از مردم عراق [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
و داور [illegible] ابومسلم [illegible] سنباد [illegible]

قتل عمر ازعراق

[illegible] عراق [illegible] خراسان [illegible]
تا ابومسلم [illegible] مردم [illegible]
دعوت کرد [illegible] قرونی [illegible]

[illegible]

حاکم قزوین [illegible] لشکری [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] ابوعبیده [illegible] ابوعبیده [illegible]
[illegible] سنباد [illegible] مردی [illegible]
[illegible] و بسیاری [illegible]
[illegible] سنباد [illegible]
[illegible] مردم آن [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ابوعبیده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سنباد [illegible] ابومسلم [illegible]
ابوعبیده [illegible] ابوعبیده [illegible] ابو
مسلم [illegible] سنباد [illegible] ابوعبیده [illegible]
[illegible] سنباد [illegible] ابوعبیده [illegible]
مسلم [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] و از [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
ابوجعفر [illegible] ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible]
در قلعه [illegible]
[illegible] آخر [illegible]
از طبقات [illegible] مردم مجوس
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible]
بجمله سنباد [illegible]
[illegible] جمهور [illegible]
[illegible] جمهور [illegible]
[illegible] سنباد [illegible]

[illegible]

طاقت [illegible] زنان و فرزندان مسلمانان [illegible] بر آن سوار شدند و همراه
داشته و جمهور بر آن عزیمت نمود با سپاه از طریق [illegible]
ایشان [illegible] آن [illegible] بر [illegible] از [illegible]
لشکر [illegible] مسلمانان [illegible] نمود [illegible]
بر [illegible] در این [illegible]
[illegible] بر [illegible] شاه [illegible]
شده [illegible] سواران [illegible] وقت [illegible]
سپاه [illegible] در [illegible]
و آنچه [illegible] و عود [illegible]
دار [illegible] و زنان و اطفال [illegible]
و [illegible] و طبرستان [illegible] این [illegible]
[illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] در این وقت [illegible] طبرستان
[illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] طبرستان
[illegible] آن اموال [illegible]

بیان خروج ملبد بن حرمله
شیبانی در ناحیه جزیره

در این سال ملبد بن حرمله شیبانی خروج کرد در ناحیه جزیره [illegible]
روا [illegible] جزیره [illegible] شدند و این وقت حرمله [illegible]
سوار [illegible]
[illegible] زید بن حاتم [illegible]
[illegible] ملبد [illegible]
[illegible] از آن [illegible]

قتل [illegible]

خروج ملبد شیبانی
۱۲۷

[illegible] عرصه [illegible] آن [illegible]
[illegible] ملبد [illegible]
شدند [illegible] ملبد [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
روان [illegible] سواران [illegible]
شکست [illegible] حمید بن قحطبه [illegible]
[illegible] ملبد [illegible]
[illegible] ملبد [illegible]
[illegible] خروج ملبد [illegible] و بیست و هشتم هجری [illegible]

بیان حوادث و سوانح سال یکصد و
بیست و هشتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال مروان را [illegible]
[illegible] عبدالله بن عباس [illegible] موصل [illegible] و در این
سال زیاد بن عبیدالله [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] در این [illegible]
بصره و [illegible] بصره [illegible]
خراسان [illegible] قحطبه [illegible]
حکومت [illegible] عبدالله [illegible] موصل [illegible]
و [illegible] عثمان بن [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] خالد بن یزید [illegible]
[illegible] عثمان بن [illegible]

بیان وقایع سال یکصد و بیست و نهم هجری
و فتح نمودن جمهور بن مرار نهاوند را

حکام ولایات

وفات عباس بن عبدالله

قتل [illegible]

وقایع ۱۲۸

فتح حمید [illegible]

از این پیش مسطور گشت که چون سنباد مجوسی در خراسان خروج کرد بطلب خون ابومسلم غوغا و فتنه بلند
شد جمهور بن مرار عجلی را بجنگ او فرستاد جمهور بر سنباد ظفر یافت و او را بکشت و اموال و خزاین ابومسلم
که در لشکرگاه او موجود بود از جمله خزاین و اموال موفوره ابومسلم که سنباد گرفته بود
از آنجمله هیچ چیز بدرگاه منصور نفرستاد از آن پس بیمناک شد و از آن خایف و خشمگین و
منصور ... عزل جمهور را فرمان داد و محمد بن اشعث را با لشکر گران
بجانب ری روان داشت جمهور چون این خبر بشنید از ری ... بجانب اصفهان
شتافت محمد بن اشعث ... و آنگاه ... [illegible]
جمهور باصفهان شد و ... محمد بن اشعث ... [illegible]
... جمهور ... احمد بن اشعث ... [illegible]
... بجنگ ... سپاه ... [illegible]
... جمهور ... [illegible]
... محمد ... [illegible]
... [illegible]
... جمهور ... [illegible]
... [illegible]
استقبال ... منصور ...
و از قتل جمهور ... منصور ...

بیان قتل ملبد بن حرمله شیبانی
بدست سپاه منصور عباسی

خروج ملبد بن حرمله خارجی در سوانح سال یکصد و سی و هشتم هجری مسطور و حکایت ...
او مذکور ... عبدالحمید بن قحطبه ... و ... منصور ...
عبدالعزیز بن عبدالرحمن ... لشکر ... [illegible]
را ... ملبد ... سوار ... او ... و ...
عبدالعزیز ... او ... [illegible]

قتل ملبد خارجی

۱۳۸

ابو یزید ... عبدالعزیز ... [illegible]
خازم بن خزیمه ... مرو ... [illegible]
... در موصل نازل گشت ... ملبد ... دجله ...
... خازم ... فضل بن نعیم ... خازم بن عبدالله
... در مقدمه سپاه خازم ... در میمنه سپاه و ابو حماد ... در میسره سپاه
خازم ناظم ... خازم در قلب ... ملبد ...
... ملبد ... خازم و
... ملبد ...
... خازم ... خندق ... خندق
... خازم از خندق ... ملبد ... خازم
... خندق ... ملبد ... میمنه سپاه خازم ...
... [illegible]
... خازم ... خازم ...
... [illegible]
... [illegible]
... خازم ... [illegible]
... [illegible]
... فضل بن نعیم ... [illegible]
خازم از میمنه و میسره ... ملبد ... [illegible]
... [illegible]
... فضل بن نعیم ... [illegible]
... [illegible]

بیان حوادث و سوانح سال یکصد و ...
هشتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله

ابن نعیم

سوانح ۱۳۸

در این سال قسطنطین بن [illegible] بلاد اسلام [illegible] ملطیه بود
[illegible]
[illegible] و در این سال قیصر روم [illegible]
و در [illegible] صالح بن علی [illegible]
قیصر را [illegible]
[illegible] صالح [illegible] روم [illegible]
انجامید در این سال عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس با صالح بن علی و عیسی بن
علی [illegible] روم [illegible]
در سال یکصد و سی و نهم [illegible] صالح بن علی [illegible] ملطیه [illegible]
او [illegible] و در این سال عبدالله بن علی [illegible]
از [illegible] البصره [illegible]
سلیمان بن علی [illegible] منصور [illegible] و در این سال منصور [illegible]
الحرام [illegible] و در این سال
فضل بن صالح بن علی [illegible] و در این سال [illegible] بن عبدالله
[illegible] و عیسی بن موسی [illegible] کوفه و سواد
[illegible] و سلیمان بن علی والی البصره بود و اسماعیل بن عبدالله [illegible]
بود و ابو داود در مملکت خراسان حکمران بود و صالح بن علی در مملکت [illegible]
[illegible] و در این سال سواد بن [illegible] قرطبه
[illegible] و نیز در این سال ابو حفص
سعید بن [illegible]
[illegible] و در این سال یونس بن عبدالرحمن [illegible]
[illegible] سال یکصد و سی و نهم هجری [illegible]
[illegible] علاء بن عبدالرحمن [illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible]
[illegible]

فتح ملطیه [illegible]

محاصره عبدالله بن علی [illegible]

ولادت [illegible]

[illegible]

وفات سواد

وفات ابی حفص

وفات یونس

وفات علاء

بافرزندان

با فرزند [illegible] کشت
و نیز در این سال [illegible]

باب وقایع سال [illegible] هجری

ذکر حرب صالح بن علی با مردم روم

در این سال صالح بن علی و عباس بن محمد [illegible] ملطیه [illegible] روم خراب [illegible]
بود [illegible]
روم بود [illegible] در ارض روم [illegible]
[illegible] صالح بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و روم [illegible]
[illegible]
حسن بن علی [illegible]
حسن بن قحطبه [illegible]
و قسطنطین ملک روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب در آمدن عبدالرحمن بن معاویه
بمملکت اندلس و استیلای [illegible]

از بنی [illegible] دولت بنی [illegible] از [illegible]

وقایع سال ۱۳۹

ابتنای ملطیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۹

تیغ عباسیان نرسید پس عبدالرحمن بن معاویه مملکت اندلس فرو گرفت و او و پسران [illegible] سال
در آنجا و فرزندانش در آنجا بامارت بزرگ شدند و نیز در کتاب [illegible] حضرت کاتب علیه الرحمه و امان
سوانح سال نود و دو هجری از فتح اندلس و عزل موسی بن نصیر از آن مملکت و کیفیت
غنیمت [illegible] بلاد مغرب زمین [illegible] و چون موسی بن نصیر از امارت
اندلس معزول گشت ولایت آن دیار با پسرش عبدالعزیز بود و [illegible] عبدالعزیز آن مملکت
ضبط نمود از [illegible] محفوظ [illegible] شهرها و قصور [illegible] نظم و نسق درست و در
آن مدت [illegible] عبدالعزیز [illegible] و صفر نود و
[illegible] هشتم [illegible] در آنجا بامارت [illegible] از [illegible] مذکور [illegible] در سال
مملکت مقتول گشت و بعد از قتل او مدت [illegible] اهل اندلس [illegible] و الی
[illegible] و از آن پس [illegible] ایوب بن حبیب لخمی [illegible] حر بن [illegible]
[illegible] و حر بن ایوب [illegible] بجماعت [illegible]
[illegible] نمود [illegible] بقرطبه [illegible] و از آن [illegible] از
[illegible] سلیمان بن عبدالملک [illegible] ایوب [illegible] عبدالرحمن ثقفی [illegible] در سال نود و هشت هجری
[illegible] ماه [illegible] و بعد عمر بن عبدالعزیز [illegible]
[illegible] بن مالک خولانی [illegible] بحکومت اندلس مقرر داده بود [illegible]
[illegible] و از صفت اندلس و [illegible] آن [illegible]
[illegible] از مسلمانان [illegible] بن مالک [illegible]
سال [illegible] هجری [illegible] و [illegible] سال [illegible] هجری [illegible]
[illegible] و [illegible] عمر [illegible] آن [illegible] اهل آن [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible] بن مالک [illegible]
[illegible] بود در سال [illegible] و عنبسه در سال [illegible] و هشت [illegible]
[illegible] از غزوه [illegible] فرنگ [illegible] در ماه ذی القعده
سال [illegible] و [illegible] آن سال [illegible] و بعد از آن
حذیفه بن احوص [illegible] در سال [illegible] ماه [illegible] بولایت و امارت [illegible]
معزول [illegible] عثمان بن ابی نسعه الخثعمی والی [illegible] در سال [illegible] اندلس [illegible]
سال نیز معزول [illegible] حکومت [illegible] و از آن پس هیثم بن عبید الکلابی والی گردید

کیفیت ولاة اندلس

ودر اثنا

و در [illegible] محرم [illegible] سال [illegible] [illegible] و [illegible] حکومت [illegible] و در اندلس
وفات نمود [illegible] مردم اندلس محمد بن عبدالله اشجعی را بولایت [illegible] بولایت [illegible]
و عبدالرحمن بن عبدالله غافقی [illegible] بولایت آن مملکت [illegible] و در [illegible]
سال [illegible] هجری [illegible] عبدالملک بن قطن فهری والی [illegible]
[illegible] عقبة بن حجاج سلولی حاکم [illegible] و [illegible]
[illegible] مردم اندلس [illegible] عبدالملک بن
قطن والی [illegible] از [illegible] اندلس [illegible] عقبة بن حجاج [illegible] مردم اندلس عبدالملک
[illegible] و بعد از آن بلج بن بشر قشیری [illegible] ولایت اندلس [illegible] شد
پس عبدالملک [illegible] قطن [illegible]
و آن [illegible] بر قرطبه [illegible] از آن [illegible] بن بلج [illegible]
[illegible] عبدالملک [illegible] عبدالملک [illegible]
[illegible] از [illegible] عبدالملک [illegible] و [illegible]
[illegible] قطن [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] قرطبه [illegible] و [illegible]
[illegible] مردم [illegible] اندلس [illegible] کلثوم بن عیاض [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و [illegible] اندلس [illegible] عبدالملک بن قطن
[illegible] از آن [illegible] ثعلبة بن سلامة العاملی [illegible]
[illegible] و ثعلبه [illegible] ابوالخطار کلبی
اندلس [illegible] ثعلبه [illegible]
[illegible] ابوالخطار [illegible] امور حکومت او
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] قرطبه [illegible] ابوالخطار [illegible] در بلاد [illegible]
[illegible] از [illegible] دمشق [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] حمص [illegible] و مردم

قنسرین در جیان نزول نمودند و قنسرین نامیده شد و اهل مصر در تدمیر در آمدند لهذا تدمیر را مصر خوانند
و اهل اردن بشهر ریه نزول کردند و آنجا را اردن خوانند و اهل فلسطین بشهر شذونه
نزول کردند و فلسطین نامیده شد و از آن پس عصبیت یمانیه تعصب در آمد و تعصب [illegible]
اسباب آن صمیل بن حاتم با مردم مضر برانگیخت جمع آورد و حرب کرد و ابو الخطار خلع شد و این
[illegible] امتداد یافت و صمیل بن حاتم بن شمر بن ذی الجوشن بود [illegible]
مردم شام [illegible] و ابو الخطار [illegible] از مقام او [illegible]
[illegible] روز [illegible] او گفتند [illegible] صمیل [illegible]
[illegible] بود [illegible] گفته [illegible]
[illegible] بود [illegible] نقیع [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] ثوابة بن سلامة [illegible]
و او [illegible] ثوابة از مردم فلسطین [illegible]
[illegible] و سعادت [illegible]
ابو الخطار [illegible] ابو الخطار [illegible] مردم [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] ابو الخطار [illegible] ثوابة بن سلامة [illegible]
در آمد و این وقت ابو الخطار در بند و قید [illegible] بود و ثوابة [illegible] اندلس [illegible]
[illegible] مردم [illegible] ابو الخطار [illegible]
اندلس [illegible] و صمیل [illegible]
[illegible] اندلس [illegible] ماه [illegible]
[illegible] اندلس ابو الخطار حسام بن ضرار [illegible]
سبب [illegible] یمانیه [illegible] و صمیل [illegible]
[illegible] مردم اندلس [illegible] عبد الرحمن بن
[illegible] ابو الخطار [illegible]
عبد الرحمن بن حبیب بن ابی عبیدة الفهری [illegible] و یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]

داند [illegible] اهل [illegible]
از قوم [illegible] مردم [illegible] صمیل بن حاتم [illegible]
[illegible] و قوم [illegible] قرطبه [illegible]
[illegible] قاف [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
[illegible] ابو الخطار [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] اندلس
[illegible] قرطبه [illegible]
[illegible]
تمیم بن معبد [illegible] و صمیل بن حاتم [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] و یوسف [illegible] اندلس [illegible] عبد الرحمن بن معویة بن هشام بن عبد الملک بن
مروان [illegible] ولاة اندلس
[illegible]
[illegible]

سبب [illegible] عبد الرحمن بن معویة
بن هشام بن عبد الملک [illegible]

سبب [illegible] عبد الرحمن بن معویة بن هشام بن عبد الملک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن بن معویة [illegible]
[illegible] فلسطین [illegible]

و با غلام خود بدر در آنجا اقامت گرفته تجسس خبر می‌کرد. از عبدالرحمن حکایت کرده‌اند که من در یک
خیمه اعوان نزدیک فرات بودم که ناگاه پسرم که چهار ساله بود از بیرون آمد دیگر با بیان خوف آشفته
در دست گرفته با لنده و دراند اضطراب فریاد کرد گفتم چه شد پسر جواب داد که رایات سیاه
خبر داشت که با پوست و نیزه‌ها داخل ده از مردم امان نخواستند چون معلوم شد که بی‌هلال رایات بنی‌عباس
بنزل خود باز شدم و مردم را اصلاح حال خود را مشغول نشستم و صلاح و چگونه آنرا پیدا نمودند
از خود بر داشتم و به کنار فرات رفتم و در هر جا تیغ زنده بر درایت رسیدم و در خانه
درهم و بخششی مال و جمع داشت و در خلال این احوال در آن روز در آنجا ناگهان سواران دیگر
دانسته‌اند که رسیدن سوار ما شده بود از یکدیگر خبر یافتند و آن در ده‌اند که فرار کردم و در راه
در آمد و خود بتن در آب رفته و من هم او را در دنبال خود با برادر بیچاره از جهت
اضطراب و دهشت بود در آب فرو شدیم تا از سبب این کار تا آخر شب بعد از آن
خودم در آن قریه از آب گذشته و سپاه پیدا در آن خبر یافته و برادر دیگر از بی‌تابی بر ده
نموده من در دهشت بودم تا آنکه برادرم را در آب بریدند و خود سوار شده بتعاقب ما در آب
خود را از فرات گذرانیدم و سپاه ما بر لب فرات ایستاده و او را با برادر کوچک چهاردهم
خواندند که بیرون آیید در امان هستید برادرم برگشت و خود را در آب از آن جمله
خود را به آن جماعت رسانید و من هر چند او را گفتم که بر نگرد گوش نکرد و در آنجا
خیر ندیده برگشت و با سپاه بیعت کرد آن جماعت بی‌تأمل او را پیش من در آب گردن زدند
در کنار فرات رسیده در نظر من از آن جماعت کشته شد و ندانستم که کدام کار از من بر آمده
آن روز از آنجا فرار کردم و در طلب خود بر آمده و در آن روز هنگام شب به آن سواران
در کناره آب و از آن جماعت این نفر که در بیشه پنهان شدم و از آنجا به ملک مغرب رسیدم
بیعت گرفته با خود بودند و در نواحی فرات دادیم و نیز در همه جا پنهان بودم تا به مغرب رسیدم
و برادرم را آن کشته دیدم و با خود گفتم که در این وقت برادرم
خیمه‌ای نیز فرار نمودم و با حیرت و اندوه رسیدم و در خانهٔ دوست پنهان ماندم
الغرض که به زمین افریقیه رسید و از آن جماعت خبر یافته و از قتل و خون برادر گریه
می‌کرد و چند بار بمغرب رسید و در دخول آنجا پنهان بود تا آنکه امرای اندلس
بدست او افتاده تا آنجا که عبدالرحمن بن حبیب در حدود مغرب والی بود
در نواحی افریقیه رسیده و از آن طرف امرای اندلس با او بیعت کردند و عبدالرحمن در آن‌جا بود

حکایت عبدالرحمن و حقیقت فرار

فرار کردن عبدالرحمن

قتل برادر عبدالرحمن

با مقدار زر و دینار و گوهر جمع کرده روانه کرد که عبدالرحمن ملحق شود و عبدالرحمن از افریقیه رسید و عبدالرحمن
حبیب بن ابی عبیده الفهری و پسرش که در آن وقت امیر اندلس بود و اتفاق وقتی که از افریقیه بود
بجهت خروج عبدالرحمن بن معاویه بود که جمعی از آنجا فرار کرده به کناسه آمده بود
در ایام اقامت مراجعت کرده جمعی از مردم آنجا فرار کرده با جمعیت در مغرب
بلاد بربر به فتنه واقع بود در میان آن دو برادر جنگ در گرفت و کشته شد
و حصن خود در میان اندلس اقامت داشت از قوم بنی امیه که از آنجا و بعضی
کناسه در قلعه بنشست و این حکایت از احوال اندلس و مرکز در زمین مغرب بیعت گرفتند
نزدیک بود و حکم اندلس بود و در کنار دریا واقع بود و از آنجا که حرکت کرده بلاد اندلس
بجهت عبدالرحمن در کناسه بود و در آنجا قبیله هوازن بودند و در آنجا با قوم اتفاق کرده
بود و از آنجا نیز فرار کرده به قراوه آمده تفرقه در قوم عرب انداخته از آنجا بلاد
بقوت تمام از اعراب افریقیه و بربر از آنجا به آن برکشیده در طرف اندلس واقع شد
خبر و تهیه لشکر کرده بود در میان آن وقت به منزل رسید و عبدالرحمن در قراوه بود عبدالرحمن بن
و در آن وقت برادرش عبدالرحمن بود که جمعیت تمام از آن طرف آمد تا به تخت رسید
و تمام اهل قرار گرفته و تابع شدند و در آن وقت حرب در گرفت و از آنجا به اندلس امیر شد و در
جهان در آن زمان عبدالرحمن به آن تخت ایستاد و کار او به قلعه رسید
مصر کوچه بنی در آن ولایت در آن زمین جماعت اموی را از امرای اندلس مشغول کرده
آمده بودند تا آنکه به جهت خبر رسیدن عبدالرحمن به اندلس رسید و بعد از آن بیعت کردند و
در این وقت یوسف بن عبدالرحمن فهری امیر اندلس در آنجا بود و سپاه او را از احوال عبدالرحمن
با خبر کرد و کار او به جایی رسید که جمعیت بنی امیه در آن ملک جمع شدند و از آنجا حرکت کرده
و در آن جا بن علقمه و ابو صباح و ابوالاحوص و جماعت بربر که در آن ملک بودند
و این فرستادن عبدالرحمن بود که این جماعت و اتفاق آن جمعیت در سنه سی و هفت اسپ بود
به جهت آنکه در آن مملکت به اراده خدا در ماه ربیع الاول سنه یکصد و سی و هشت آمد
تقسیم نمود و جمع نمودند و در آن ملک منصور و در جزیره اندلس واقع است از احوال
بسر برده و از آنجا به سرزمین اندلس رسیده و عبدالرحمن در آنجا فرود آمد و در آنجا
آنجا را از مردم پیشین بقبض خود در آورده از فرزندان او آنجا جمعی از عرب
یمنی بر حمیری و قحطانی و یوسف فهری که بعد از آن با او جنگ کرده و عبدالرحمن از آن

رسیدن عبدالرحمن باندلس

ملکان بکوره ریه استقلال نمود عامل ریه عیسی بن مساور بود و بیعت کرد ریه بفتح راء مهمله
و یاء حطی کوره واسع است در اندلس در قبلی قرطبه متصل بجزیره خضراء و عبدالرحمن از ریه
کوچ کرده بشذونه آمد و غیاث بن علقمه لخمی از آنجا با او بیعت نمود شذونه بفتح شین معجمه
و ذال معجمه و واو ساکنه و نون شهریست در اندلس و نواحی آن [illegible] موزور [illegible]
و عبدالرحمن از شذونه به موزور آمد و ابن بخت عامل موزور با او بیعت [illegible] موزور
بمیم و واو و راء مهمله و زاء معجمه و واو و راء مهمله کوره ایست در اندلس [illegible]
از آنجا قرطبه [illegible] و عبدالرحمن چون از آنجا فارغ شد باشبیلیه آمد و
ابوالصباح یحیی [illegible] بیعت [illegible] اشبیلیه [illegible] موحده و یاء
ساکنه و لام و یاء حطی خفیفه شهریست عظیم و در مملکت اندلس [illegible] بزرگتر [illegible]
و دار الملک اندلس بوده و در غربی قرطبه واقع است میان آن و قرطبه [illegible]
[illegible] و عبدالرحمن [illegible] و در جنب [illegible]
و چون عبدالرحمن [illegible] اشبیلیه [illegible] قرطبه [illegible] قرطبه بضم قاف و سکون راء مهمله
و ضم طاء مهمله و باء موحده شهریست عظیم در اندلس در میان بلاد اندلس واقع است [illegible]
از بلاد اندلس عظیم تر است و [illegible] و الان [illegible]
بجمله در این وقت خبر عبدالرحمن و طلوع و طغیان او بیوسف بن عبدالرحمن امیر اندلس [illegible]
در آن وقت یوسف از قرطبه [illegible] طلیطله [illegible] طلیطله بضم [illegible]
و فتح [illegible] لام و یاء حطی و [illegible] شهری بزرگ و دار الملک [illegible]
[illegible] در اندلس واقع است [illegible] وادی الحجاره [illegible]
قرطبه است [illegible]
[illegible]
و طلیطله [illegible] طلیطله [illegible] یوسف [illegible] قرطبه [illegible]
و عبدالرحمن بطرف قرطبه راه گرفت و چون بقرطبه رسید عبدالرحمن و یوسف [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]

و شب بظلم

و شب بظلم [illegible] و بامداد [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
آنوقت عبدالرحمن [illegible] سوار [illegible]
[illegible]
یوسف [illegible] یوسف منهزم شد و صمیل بن حاتم [illegible]
[illegible] عبدالرحمن مظفر و منصور گشت
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
از اعمال قرطبه است [illegible]
عالیه و آثار قدیمه [illegible] قرطبه [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] بقرطبه اندر آمد [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] قرطبه [illegible]
و عبدالرحمن [illegible] ملحق شد [illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
در این وقت صمیل بن حاتم در مدینه [illegible]
و ذال معجمه [illegible] غرناطه [illegible] در مملکت اندلس واقع است [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] یوسف [illegible] قرطبه [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] صمیل بن حاتم نیز [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] قرطبه [illegible] عبدالرحمن [illegible] یوسف [illegible]
ابوالاسود محمد و عبدالرحمن [illegible] عبدالرحمن [illegible] عبدالرحمن [illegible]
و چون عبدالرحمن [illegible] یوسف [illegible] قرطبه [illegible]

فبینا نسوس الناس والامر امرنا   اذا نحن فیهم سوقة نتنصف

کیفیت بلاد اندلس

که نیست از حکم روزگار بود آنکه که غربت دیده که خانه‌دار بود [illegible]
داده بود بجهت عبد الرحمن در قرطبه مستقر شد و بنای قصر و مسجد جامع نمود که تا حال [illegible]
معمور و برپا است و در آن بنا اتفاق لشکر او و بکار او جماعت گشته و بعضی از ایشان آن بنا
در آن زمان [illegible] زلزله انداخته و [illegible] و جدید مسجد قرطبه [illegible]
و که هر کس از اهل مشرق [illegible] در ایام امارت [illegible] مردمان بود [illegible]
میخوانند ثم او بود مذکور پس [illegible] ابو جعفر طبری در دخول عبد الرحمن بلاد و ملک
اندلس در ایام [illegible] و [illegible] مسعودی در مروج الذهب میگوید که طلیطله را از آن
موضع [illegible] دار امارت [illegible] مردم [illegible]
نمود [illegible] در سال [illegible] عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
عبد الرحمن بن هشام بن عبد الرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم [illegible]
[illegible] و این عبد الرحمن در ایام مسعودی [illegible] صاحب اندلس است و غلبه [illegible]
[illegible] و اکنون دار السلطنه اندلس از زمان فتح طلیطله این زمان قرطبه است
و از قرطبه تا طلیطله [illegible] و از قرطبه تا دریا [illegible] و [illegible]
و [illegible] بلاد اندلس [illegible] راه است و [illegible]
[illegible]
[illegible] اندلس [illegible]
و میگوید عبد الرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملک بن مروان [illegible] سال [illegible]
[illegible] اندلس [illegible] سی و سه سال و چهار ماه [illegible]
هشام بن عبد الرحمن [illegible] اندلس [illegible] حکم بن هشام [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] و عبد الرحمن [illegible]
و اکنون [illegible] آن مملکت [illegible] محمد و [illegible]
هشام [illegible]
[illegible] دار الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] دیوار [illegible]

دیوارهم

حبس عبد الله بن علی

۱۳۹

[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن علی

بیان حبس عبد الله بن علی و هلاک
عم از برادرزادهٔ او ابو جعفر منصور

از جمله وقایع آنکه چون عبد الله بن علی از جنگ ابو مسلم فرار کرد در بصره آمد و نزد برادر خود
سلیمان [illegible] آن وقت در بصره حاکم بود پنهان گشت و مدتی [illegible]
[illegible] بصره معزول [illegible] عبد الله بن علی [illegible] در بغداد [illegible] منصور پنهان [illegible]
[illegible] منصور [illegible] منصور [illegible] سلیمان و عیسی پسران علی بن عبد الله بن عباس
[illegible] عبد الله [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] سلیمان و عیسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] منصور
[illegible] سلیمان و عیسی [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]
سلیمان و عیسی [illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]
منصور [illegible] سلیمان و عیسی [illegible] عبد الله [illegible]
و عبد الله [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله بن علی [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]

تا از آن جهت محبوس بود و خود [illegible] آنجا که [illegible] برکند دیگران بود [illegible]
محل اعتنا نبود تا ابو داود خالد بن ابراهیم حاکم خراسان فرستاد تا در آن زمین [illegible]

سنه ۱۳۹ حوادث

بیان حوادث و وقایع سال یکصد و سی و نهم
هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال منصور سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس را از امارت بصره معزول و در ماه
رمضان المبارک سفیان بن معاویه را به حکومت آنجا منصوب ساخت و در این سال [illegible]
مردمان [illegible] و در این سال زیاد بن عبیدالله حارثی در مکه و مدینه
و طایف امارت داشت و عیسی بن موسی در کوفه [illegible] و سوار بن عبدالله در بصره
قضاوت میکرد و ابو داود خالد بن ابراهیم حکمران ممالک خراسان بود و در این
سال عبدالله بن سعید بن قیس انصاری [illegible]
[illegible] و در این سال [illegible] بن عبدالرحمن مولی الحرقة [illegible]
و هم در این سال محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن [illegible] بن صعصعة المازنی [illegible]
و نیز در این سال یزید بن عبدالله بن [illegible] الهاد اللیثی در [illegible]
[illegible] یزید بن عبدالله بن اسامة بن الهاد اللیثی [illegible]
طبقه [illegible] و در این سال [illegible]
یونس بن عبید [illegible] از اهل بصره بود و از حسن بصری و طبقه او اخذ [illegible]
[illegible] سعید بن عامر [illegible] افضل مردم [illegible]
ابو حاتم [illegible] سلیمان تیمی [illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
خالد بن یزید مصری فقیه رحلت [illegible] از عطا و امثال او روایت داشت

وفات عبدالله

وفات [illegible]

وفات محمد بن عبدالله

وفات یزید بن عبدالله

وفات یونس بن عبید

وفات خالد بن یزید

وقایع سنه ۱۴۰

بیان وقایع سال یکصد و چهلم هجری [illegible]
ابو داود عامل خراسان و حکومت عبدالجبار

حکومت عبدالجبار در خراسان

در این سال ابو داود خالد بن ابراهیم ذهلی عامل خراسان به هلاکت رسید و سبب [illegible]
این بود که [illegible] از لشکریان بروی بشوریدند و در این وقت ابو داود در [illegible]
[illegible]

از فراز بود

از فراز مردمان [illegible] از [illegible] و [illegible] لشکریان بروی [illegible]
[illegible] ابو داود [illegible] ابو داود از فراز [illegible]
[illegible]
[illegible]
بشکست ابو داود از [illegible]
[illegible]
تا عبدالجبار بن عبدالرحمن ازدی به حکومت خراسان [illegible]
[illegible] طالب علیه السلام [illegible]
دعوت [illegible] و از آنجمله [illegible] بن [illegible] انصاری [illegible] ابوالمغیرة [illegible]
[illegible] بن تمیم [illegible] قهستان [illegible] ابو داود [illegible]
[illegible] ابو داود [illegible]

قتل یوسف فهری ۱۴۰

بیان قتل یوسف بن عبدالرحمن
فهری امیر بلاد اندلس

در این سال یوسف فهری [illegible] اندلس [illegible] عبدالرحمن
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
و در این وقت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
و یوسف [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] یوسف [illegible]
راه [illegible]
اندلس [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] یوسف

برآن رأی اتفاق کرده نزد عبدالملک بن عمر بن مروان که والی اشبیلیه بود [illegible]
عبدالملک عمر بن مروان [illegible] دار تخت با ۵۹ حرب [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] شدند و کار جنگ [illegible] بزرگ [illegible] شد
در این [illegible] لشکر [illegible] گشته [illegible]
لشکر یوسف بود [illegible] و از [illegible]
[illegible] یوسف از [illegible] و [illegible] در بلاد [illegible]
[illegible] رجب [illegible]
نواحی طلیطله [illegible] عبدالرحمن [illegible]
قرطبه عبدالرحمن [illegible] قرطبه [illegible]
عبدالرحمن بن یوسف فهری [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف از قرطبه [illegible] عبدالرحمن
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
از [illegible] عبدالرحمن [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یوسف از زندان [illegible]
[illegible] از زندان [illegible] در زندان [illegible]
[illegible] زندان [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]

پایان حوادث و سوانح [illegible]

[illegible]

در این بیان ذکر فتوح بلاد جلیقیه [illegible]

[illegible]

و تاریکی [illegible] یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان گفته جلیقیه بکسر جیم و لام مشدد
و یاء ساکنه و قاف مکسوره و یاء مشدده [illegible] ناحیه ایست [illegible]
از نواحی شمالی اندلس و در اقصای غربی اندلس واقع است [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
از [illegible] بلدان و [illegible]
[illegible]
[illegible] در اندلس [illegible]
۵۹ [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
قرطبه [illegible] بلنسیه [illegible]
[illegible]
[illegible] از بلاد روم [illegible]
[illegible] روم [illegible]
[illegible] از [illegible]
قرطبه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
قلودیه [illegible] قلودیه [illegible]
[illegible] از [illegible]
قرطبه [illegible] از [illegible]
و در [illegible] از [illegible] لاجرم [illegible]

و نیز ملطیه را تعمیر داد آن دیوار که ویران شده بود باز کشیده و کسانی را از ساکنین آنجا که بیرون رفته بودند باز
گشت و در این سال منصور از حج برگشت و از حیره بهاشمیه رفت و [illegible]
و عقبه را بطرف بیت المقدس فرستاد و از بیت المقدس [illegible] رفت و در راه با
منصور بن جعونه بن حارث عامری [illegible] و منصور بن جعونه [illegible]
حصن منصور از ابنیه اوست [illegible]
و این حصن دارای باره و خندق و سر دروازها و در وسط حصن قلعه [illegible]
لکن آن حصن و قلعه بر آوردۀ منصور بن جعونه عامری است [illegible]
و در ایام مروان بن محمد در این حصن اقامت [illegible]
وقتی از مردم شام و جزیره [illegible]
[illegible]
عامل [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
جزیره و ارمینیه بود [illegible] منصور بن
جعونه [illegible]
[illegible] منصور بن جعونه [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
سلیمان [illegible] منصور بن جعونه پنهان گشت [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] از مردم [illegible] منصور [illegible]
منصور بن جعونه [illegible] ابو جعفر منصور
جبرئیل بن یحیی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تصنیف [illegible] از ثغور شام در ناحیه [illegible] و بلاد روم
واقع [illegible] مرابط مسلمانان بود [illegible]
دمشق [illegible] ابو محمد عبد الرحمن [illegible]
در این سال [illegible] جبرئیل بن یحیی [illegible] صالح بن علی [illegible]
[illegible]
سعد بن اسحق بن کعب بن عجره [illegible] در این سال [illegible]
یحیی بن [illegible] انصاری [illegible] و نیز در این سال [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز ابو جعفر محمد بن علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible]
ابو حازم سلمة بن دینار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و نیز در این سال [illegible]
[illegible]
[illegible] و نیز در این سال [illegible]
[illegible]

بیان وقایع سال صد و چهل و یکم
هجری و خروج جماعت راوندیه

ازینجهت شرح حال و عقاید فاسده بعضی از طوایف خوارج و غیرهم نیز در انجا
اشارت میرود اینک میگوید در این باب که در حلول و تناسخ جمعی را [illegible]
مصری بودند نیز گویند بر منصور خروج کردند و جماعه اکثری از اهل خراسان بعضی از ایشان
و بعقیده ابومسلم بودند صاحب الدعوة میرفتند و به تناسخ ارواح قائل بودند و میگفتند که
میرود روح آدم در عثمان بن نهیک حلول کرده و منصور پروردگار است و جبرئیل
[illegible] هیثم بن معاویه است و نقل از [illegible] است که
او [illegible] یکی از نقباء [illegible] در خراسان [illegible]
دعوت میکرد قائل [illegible] و بر خلاف ابومسلم بود و از [illegible]
[illegible] ابومسلم در [illegible] و [illegible]
عبدالله گفتند [illegible] ابومسلم [illegible]
لاجرم عبدالله [illegible] ابومسلم گفت [illegible]
[illegible] بود [illegible] خواهند که [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]
ابومسلم گفت [illegible] عبدالله [illegible]
ابومسلم [illegible] گفته [illegible]
در [illegible] ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]
لاجرم [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] عبدالله
[illegible] منصور [illegible]
و در [illegible] بود [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] ابومسلم [illegible]
و گفته اند ابومسلم [illegible] ابومسلم [illegible]
جمعی کثیر

[illegible] (margin note)

[illegible] (margin note)

جمعی کثیر از آنان بودند [illegible] ابومسلم [illegible]
و از [illegible] ابومسلم [illegible] آن [illegible]
در [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] ابومسلم [illegible]
در حضور [illegible] ابومسلم [illegible]
[illegible] و [illegible] سلیمان بن کثیر [illegible]
او [illegible] ابوجعفر منصور ابومسلم [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible] و عذاب و ثواب در این جهان [illegible]
جمعی کثیر [illegible] منصور طواف میدادند [illegible]
[illegible] العوام [illegible]
به تناسخ اعتقاد [illegible] اهل اسلام [illegible] تناسخ [illegible]
گویند تناسخ بر چهار نوع است نسخ و مسخ و فسخ و رسخ [illegible] آدمیان [illegible]
در [illegible] و طیور و [illegible] حیوانات و فسخ در انواع [illegible] الارض
و [illegible] و [illegible] در انواع [illegible] و نباتات و گویند
[illegible] مرتبت [illegible]
[illegible] و گویند [illegible]
[illegible]
صراط و میزان و [illegible] و گویند [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] جسم [illegible]
[illegible] روح [illegible]
[illegible] روح [illegible] جسم [illegible]

[illegible] (margin note)

در جهت مسخ ایجاد و از هر لست تر و نرم تر است در اکثر [illegible] کوچک بود تا بدین اندازه
در سوراخ سوزنی در رود و گوینده معنی آیه شریفه و ما یدخلون الجنة حتی یلج
الجمل فی سم الخیاط نیز این کرده در حقیقت گفته‌اند که این شتر این کلان از سوراخ
سوزنی بدین خوردی برخی نبوده و اضافه دخول اینها بوجه نیز آدمیم و از قبیل تعلیق
بر محال [illegible] این جماعت نیز معنی نبوده در اکثر مسخ نیز از سوراخ سوزنی بزرگتر
و گوینده جمع از این [illegible] از کوچک بدن آدمی تعبیر نبوده و دائماً در حالت انتقال است
دیگو [illegible] این معنی را به طراز نیستند و زنج و تناسخ و گوینده جسد [illegible]
می‌شود [illegible] از بدن جدا [illegible] و گوینده قول خداوند کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلوداً غیرها نیز بر وفق بدن و [illegible] انواع رنج از طول مدت [illegible]
[illegible] آن [illegible] تبدیل [illegible] روح بود [illegible]
مجبول و معذب فائم [illegible] این آیه [illegible] مذکور است و قول خداوند تعالی
فی ای صورة ما شاء رکبک [illegible] در هر صورتی [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] آدمی نقص [illegible] و [illegible] و قول خداوند [illegible]
فی الارض الا علی الله رزقها [illegible] و قول خداوند [illegible] و ما من دابة فی الارض ولا
طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم [illegible] بیخواهد [illegible] هر [illegible]
آدم [illegible] و گوینده قول خداوند [illegible] و ننشئکم فی ما لا تعلمون [illegible]
[illegible] روح [illegible] کدام قالب [illegible] قالب آدمی [illegible]
[illegible] این جماعت [illegible] و در این [illegible]
[illegible] از طلاب [illegible] تناسخ [illegible]
[illegible] در این حال [illegible]
[illegible] طلبه [illegible] و از ادوار قدیم [illegible]
روی دریغ و افسوس و حسرت [illegible] این [illegible] عالم آمده
[illegible] نیز در [illegible] از ادوار عالم [illegible]
[illegible] ادوار [illegible] تناسخ [illegible]
[illegible] صورت آدمی [illegible] در صورت آدمی [illegible]

[illegible]

تو بصورت [illegible] آدمی [illegible] دیو [illegible] خواهر شد نهایت [illegible] فرمان [illegible]
و انتقال [illegible] تناسخ [illegible] در تناسخ [illegible]
هر کونه [illegible] اطفال [illegible] رسد از آن [illegible] در [illegible] اول معصیت [illegible]
و در این [illegible] آن [illegible] و گوینده هر حیوانی [illegible] است [illegible]
[illegible] اول آدمی [illegible] است و [illegible]
[illegible] و گوینده [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] و گوینده [illegible] از آن [illegible] خواهر [illegible]
[illegible] اول [illegible] این [illegible]
[illegible] این [illegible] آن [illegible]
اول [illegible] آن [illegible] اول [illegible]
[illegible] لازم [illegible] زن و فرزند [illegible]
[illegible] لازم [illegible] و گوینده [illegible]
[illegible] اول زن [illegible] مرد [illegible] زن [illegible]
اول [illegible] در [illegible] اگر [illegible]
[illegible] در این [illegible] کلاغ [illegible] نیز [illegible]
و این [illegible] ادوار [illegible] افلاک [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] و این قوم [illegible]
[illegible] آدم [illegible] اول [illegible] زمین
[illegible] آن [illegible]
و [illegible] زمین [illegible]
آدم [illegible] سوال و [illegible]
[illegible] زمین [illegible] مور و جعل و
و سوسک و مانند آن [illegible] در هر صورت [illegible] تناسخ [illegible]

[illegible]

اکنون رشته داستان باز نمودیم این امیر دیگران که نیز چون این جماعت طمع افکنده اند
بکتوزون و فائق آنکه تعصب منصور را بخشم کرد و هم طوایف [illegible] و گفته بس که قصر
بود و دلاور است و چون این خبر شایع و گوشزد منصور شد منصور و [illegible]
برگشت و در لیست تن از این جمعیت سوی بخارا یافتند و حکم [illegible]
ترک فی الحقیقت نعمت بس بیک جا رجع کرده و دلها ربودند و کار نیافته آن مردم
احمق از این سخن در غضب شدند و گفتند اگر منصور کشته شود برادر او نوح را
کبرای بر گیریم و منصور سوی تعقیب ایشان از آن گفته و تو بگیر به نفس [illegible]
صحبت کرده منصور را گفتند بس فتنه سوی بر گرفته مقرر در باب آن بود مجلس
نمود و آن بر سو [illegible] همیشه در آمدند و همی گفتند برادر از دوران [illegible]
و هر خوا هم او سوی بر گیریم و کاف در آورد و به نکو [illegible] راه سپرده [illegible]
این وقت آن بود سوی کار افکنده و چون سراه [illegible] حصه [illegible]
دو فرسنگ راه رفته و دران دو سوار کسی بر فتی آن نقد و بود [illegible]
وقت عود [illegible] تن مرد دلاور [illegible] از آن حال غرض غوغا
را آن نقد [illegible] سوی بر [illegible] راه [illegible] منصور از این [illegible]
[illegible] فعلی الذین [illegible] جماعت [illegible] منصور [illegible]
و [illegible] منصور [illegible] بعد از کشته منصور [illegible] از قصر [illegible] سوار
نوشت لاجرم [illegible] در قصر [illegible]
[illegible] و این [illegible] نوبت [illegible] در باب سلاطین [illegible]
جماعه چون منصور [illegible] از قصر [illegible] گفته [illegible]
را آمد [illegible] و [illegible] منصور سوی [illegible]
دقیقه منصور [illegible] سوار [illegible] بن زاده [illegible]
[illegible] سوار [illegible] از منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] داد و [illegible] منصور [illegible]
و [illegible] سوار [illegible] اموال [illegible] و چون این روز [illegible]
[illegible] در فرصت منصور [illegible] از [illegible] منصور [illegible]

[illegible] (margin: [illegible] بقصر [illegible] منصور)

[illegible] (margin: [illegible])

[illegible]

[illegible] و [illegible] گروه [illegible] کرده [illegible] و [illegible] نمود [illegible]
و این وقت منصور [illegible] سوار [illegible] در دست [illegible] ربیع [illegible]
زاده [illegible] و ربیع [illegible] از این [illegible]
[illegible] دو فرسنگ [illegible]
و [illegible] منصور [illegible] ربیع [illegible]
و [illegible] زاده [illegible] سوار از آنجا [illegible] منصور
منصور [illegible] آنجا [illegible] منصور [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] زاده [illegible]
منصور [illegible]
[illegible] و [illegible] در این وقت
ابو [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] آنگاه [illegible] مردم [illegible]
در [illegible] سوی [illegible] و [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
و فائق [illegible] و [illegible]
[illegible] سوار [illegible] فائق [illegible]
[illegible] از این [illegible] و [illegible]
[illegible] سوار [illegible] فائق [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
در افکنده [illegible] در [illegible] سوار [illegible]
[illegible] و [illegible] افکنده
[illegible] روز [illegible] زخم [illegible] منصور
[illegible] و [illegible] برادر [illegible]
[illegible] آنگاه ابو [illegible] سوی [illegible] داد [illegible]
[illegible] از [illegible] منصور [illegible] و نوبت [illegible] رسید

[illegible] (margin: [illegible])

معن بن زائده سوی خواند و در بر نشاند و مقام او بشناخت، عم او عیسی بن علی [illegible]
گفت: یا ابا العباس این از شدیدترین مردم هست بر دشمن [illegible] اگر امروز معن نبودی
میان این مردم آنچه هست معن کفایت کرد امیر المؤمنین [illegible] چون از جنگ بپرداخت
او را قوم بسیار ترسان [illegible] و جنگ [illegible] قوت [illegible]
جماعت سوی خراسان [illegible] اقرار [illegible]
[illegible] از تو بدیدم [illegible] در کار حرب [illegible] او را گفت
و با آن کاره [illegible] معن بن زائده از منصور [illegible]
[illegible] ابو الخصیب
صاحب منصور [illegible] معن
معن [illegible] منصور را از ابو الخصیب [illegible] معن [illegible] معن بن زائده
[illegible] منصور [illegible] نور جراحت [illegible]
[illegible] منصور [illegible] معن [illegible]
[illegible] معن [illegible]
و اموال [illegible] منصور [illegible] مردمان [illegible] اموال [illegible]
و [illegible] معن [illegible]
[illegible] استوار [illegible]
[illegible]
[illegible] معن [illegible] منصور [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] ابو
الخصیب [illegible] منصور [illegible]
[illegible] معن [illegible]
ابو الخصیب [illegible] منصور [illegible]
[illegible] معن [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] معن [illegible] منصور [illegible] ابو الخصیب [illegible]

[illegible]

بر [illegible] منصور گفت [illegible] معن [illegible]
تا این جایگه [illegible] او [illegible]
سال [illegible] ابو الخصیب او [illegible] منصور اندر [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] معن بن زائده [illegible]
تا [illegible] منصور [illegible]
در [illegible] منصور
[illegible] منصور
[illegible] معن [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] معن بن زائده [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible]

[illegible] عبد الجبار [illegible]

ابو جعفر منصور [illegible]

[illegible] عبد الجبار بن عبد الرحمن والی خراسان [illegible] منصور [illegible]
خلافت [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الجبار [illegible] منصور [illegible]

[illegible]
[illegible]

۱۴۱

ابوایوب زمو عبدالجبار ترسان بود، بود بحیث و این کار نو نکرد مر او را همراه او بیش
طلیعه دا بود بخواهر را از دست وطاعت، بر خروج او کرد و او را خلع کرد ابوایوب عجلتی کرد
نامه به عبدالجبار برنگار رومی که تخت قیصر روم هست لشکر خراسان و سوال و جهان آن سپرد
نیست بفرست تا آن لشکر از خراسان برخیزد آنوقت هر ملکی بود [illegible] انوس
ما بود دارد از آن پس ملکی مانع کار تو گردد منصور باشد و از تستقر تو خروج کرد
بعبدالجبار نوشت و عبدالجبار در جواب نوشت مردم ترک بجنبند و خروج کردند لذا اگر من
لشکر از خراسان برون کنم خراسان از دست برود منصور آن جواب بدید؛ ابوایوب را گفت
دیدی که او را چه جست ابوایوب گفت اگر او را اندیشه و قلعی بود پس تو هم
بدو بنویس که ملک خراسان از دیگر بلاد تو در اهمیت بیشتر است لهذا اگر من از آنجا
لشکر تو برون کنم در آن سرزمین با نیروی کم هست که بر [illegible] و خبر این مکتوب
عبدالجبار ... لشکر و سلاح و جهان بفرست اگر عبدالجبار بخواهد به بخارا دردار افتد
در بیان آن ملعون سوی سپاه داد و او به اندیشه فرو رفت که از وی خبر این مکتوب
بعبدالجبار رسید در جواب نوشت ملک خراسان بنجد و تو این هم
دا لشکر فوق العاده ملک سنگین نیاز از بلاد عنده که جبه ملک بیشتر و خبر این
نامه بمنصور رسید ابوایوب سوداد ابوایوب بخواند و گفت اگر دو جهان
ظاهر جست و او برخیزد خلافت و خلع ست تو بست از این پس او بنا طره حکم پس
منصور پسر خود مهدی را بسوی او نامزد کرد و او بتوان سوار شد اندر [illegible] مهدی با خود
رفت بنام خازم بن خزیمه سوار شد و از بحر عبدالجبار راه با لشکر مهدی روانه
نمود و در نیشابور فرود آمد خبر این خبر بعبدالجبار رسید که عبدالجبار را او
و او خبر که دانسته هذا شهید پسر دوم عبدالجبار از آن جمع عیب ... اثر
خاص را به تمام درسان سواران محشر بن مزاحم از اهل مرو او را بجنبد و بر کتف
پس او را بر جمع و خبر خازم نمود درهم عبدالجبار بود و بر نشستن کار رخ
خازم او بو حقه موشن سواشنه و او را کرد پیشتر تازیانه و بد نگونی او را
منصور چون او بر عبدالجبار رسید ... ابو جعفر منصور فرمود که
در پنج شنبه گذشته هر چه اموال جمع بود خود داشت پس از آن قتل او کرد

گرفتاری عبدالجبار

قتل عبدالجبار

۱۸۱ هجری

و مرو باز بعد از آن قطع کرد که نه بتوانند و نیز ازان کار ... ولو بسیار بکار دراز
بنیة حیل بداند و آنکه عقب در آن کاه اقامت داشتند مردم هند بر ایشان غلبه کرد
اشخاص بر نیزه دست ... آن اسیر کرد اند بعضی از ایشان از رود سند
واعجاب که از آن مردم نجات یافتند بعد از عبدالجبار بود خلقی به روز کار بحث
دراز بود در تاریخ او را رشید در اسکندر و ... مجربی بر ... گردد
عبدالجبار در تاریخ الکامل مکه و ... و ... هذه مجرد ایضا ... اتفاق افتاد
در تاریخ ابن خلدون مسطور است و ... عبدالجبار بخود ... دست حکومت بود ... بقیه
در ... معلوم نه ... جمع که از آنجمله شیخ بن حریث انصار
عامل بخارا و ابو ... خالد بن کثیر مولی بنی تمیم عامل قهستان و حریش بن محمد ... ایه
داود ... خراسان بعد از آن او را بکشت و بر عمال ابو داود بتاخت
اموال بسیار گرفت ... بایان ... و هر ... در آن بلاد ... مهدی ... نبی بازالت

بیان فتح مملکت طبرستان

بدست لشکر مهدی بن منصور

چون مهدی بن منصور برای دفع فتنه عبدالجبار ... عبدالجبار والی
خراسان داشت بیامد و منصور از قبل او بر وی ... کرده بدین ابن نفقات
... لشکر مهدی ... او بمهدی فرستاد ... و بسبب ... بگوید
که برای ... طبرستان کند و خود در نهاوند نزول کرد و ابو الخصیب و خازم
بن خزیمه و لشکر ... اسپهبد ملک طبرستان روان داشت و از آنجا
در آن بلاد اسپهبد و مصمغان ملک دنباوند خبر یافتند و لشکرها بر در ایشان
متوجه شد ... دو ... و نیز و ... دربند ... و فرس ...
... نیز ... و ... آن ... گرفت در
ملک ... لشکر ... خبر دخول لشکر ... و ابو الخصیب
در آن بلاد ... مصمغان با اسپهبد ... داشت ... ید
این ... تو ... که ... کس ... را ...
اسپهبد این را ... مصمغان و ... لشکر طبرستان ...

فتح طبرستان

۱۴۱

و اسپهبد در بلاد دوارج نام [illegible] مشغول حرب شد و این حروب به تطویل انجامید

و چون منصور این حال بدید عمرو بن العلاء را بدانجا فرستاد [illegible] و درحق وی گفته اند

اذا ايقظتك حروب العدى فنبّه لها عمراً ثم نم

و این عمرو بن العلاء از بلاد طبرستان [illegible] الملوک [illegible] بود

[illegible] و با جمعی روی بدان حدود نهاد و [illegible] داد و [illegible]

[illegible] از جمله طبرستان [illegible] اسپهبد و [illegible]

[illegible] نیز [illegible] از [illegible] قرار قلعه [illegible]

بجمع عمرو [illegible] داد [illegible] قلعة الطلق بود [illegible]

و مدتی ایام حرب بطول انجامید [illegible] حرب [illegible] طبرستان

و فتح این [illegible] و اسپهبد بقلعه [illegible] و [illegible]

در [illegible] تسلیم [illegible] فتح [illegible] منصور [illegible]

[illegible] او [illegible] رفتند [illegible] بود [illegible]

و اسپهبد در بلاد گیلان از طوایف دیلم در [illegible] و [illegible]

و این [illegible] ابو [illegible] بن [illegible] و از آن طرف [illegible] منصور [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] منصور [illegible]

در تاریخ طبرستان مذکور است [illegible] در تاریخ [illegible] طبرستان [illegible] و

[illegible] طبرستان [illegible] و [illegible]

[illegible] از اطراف طبرستان [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] فتح [illegible] سوار [illegible]

بیان سوانح و حوادث سال صد و چهل و یکم

هجری نبوی صلی الله علیه و آله

در این سال زیاد بن عبدالرحمن [illegible] از امارت مکه و مدینه و طایف عزل گشت و محمد بن خالد بن عبدالله

قسری [illegible] امارت مدینه [illegible] الحج [illegible]

طایف و مکه [illegible] موسی [illegible] منصور [illegible]

141
سوانح

حکام بلاد

وفات [illegible]

وفات [illegible]

و خلیفه او در [illegible] مدینه [illegible] و [illegible] عزل گشت و محمد بن

[illegible] نوفل بن [illegible]

منصوب [illegible] و در این سال صالح بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible]

[illegible] و عیسی بن موسی در کوفه [illegible] و سفیان بن معاویه در بصره [illegible]

امارت [illegible] منصور [illegible] و [illegible]

عبدالله [illegible] امارت [illegible] و [illegible] در ولایت

موصل امارت [illegible] و در این سال سعید بن [illegible] بن سعید [illegible]

[illegible] و در این سال [illegible] بن تغلب [illegible]

[illegible] و در این سال [illegible] موسی بن عقبه

[illegible] موسی [illegible]

و در این سال [illegible] ابو [illegible] سلیمان بن [illegible]

در تاریخ سیستان [illegible] ابو [illegible]

و ابو [illegible] ابو النجم [illegible] ابو [illegible]

سلطان [illegible] سیستان [illegible]

[illegible] ابو [illegible]

[illegible] از سیستان [illegible]

سیستان [illegible] سیستان

سلیمان بن عبدالله الکندی [illegible] سیستان [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible] سیستان [illegible]

[illegible] ابو [illegible]

و سلیمان بن عبدالله الکندی [illegible] ربیع الآخر [illegible]

[illegible] سیستان [illegible] سلیمان [illegible]

منصور [illegible] سیستان [illegible] منصور [illegible]

[illegible] و سلیمان [illegible] مردم [illegible]

منصور [illegible] و [illegible] سلیمان [illegible] منصور

و این موسی [illegible] بن [illegible]

وفات سعید بن [illegible]

وفات ابان بن تغلب

وفات موسی بن عقبه

روان دانسته و منصور و دلائل شتابان [illegible] مراد از [illegible]

بیان اخبار ائمه از حضرت صادق علیه السلام
علیه در عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در باب عصمت رسول خدا

معنی عصمت

عصم یعصم از باب ضرب یضرب بمعنی [illegible] و عصم بمعنی منع کرد و باز داشت و از معنی
اخیر [illegible] در زبان عرب و عصم بمعنی نگاه داشته و عصمة الطعام
یعنی باز داشت [illegible] و عصمت بکسر اول بمعنی منع کردن و نگاه
داشتن از گناه است و بضم اول نیز آمده و جمع آن عصم بروزن عنب و جمع جمعش اعصام
بروزن اجمال و جمع جمع جمعش اعاصیم بروزن اعاجیل [illegible]
[illegible] اهل عصمت [illegible] پیغمبر [illegible] نگاه دارد [illegible] و در معنی
و کیفیت عصمت انبیاء عظام و اوصیاء کرام علیهم الصلوة والسلام در میان علماء شیعه و سنی
و حکما و عرفا و محققین و متکلمین خلاف بسیار و اقوال مختلفه و بیانات متفاوته است
[illegible] این مقام [illegible] مقام خلاف [illegible] مسطور
[illegible] علم و بصیرت [illegible]
و عصمت عبارت از ملکه اجتناب [illegible] از معاصی است [illegible] از آن [illegible]
آن کسی [illegible] استعداد و قدرت [illegible] ارتکاب معاصی [illegible] و عصمت
در عرف [illegible] متکلمین [illegible] معنی عصمت و نگاه داشتن خداوند [illegible]
کرام [illegible] ارتکاب معاصی محفوظ داشتن [illegible] اولاً [illegible]
[illegible] لطف [illegible] پس از آن [illegible]
نفس [illegible] از آن [illegible] و تثبیت [illegible] بر حفظ
قلوب [illegible] معصیت [illegible]
گوینده معنی عصمت عدم قدرت بر معصیت [illegible] معصیت [illegible]
آن [illegible] معصیت [illegible] مسطور است معنی عصمت
[illegible] معصیت [illegible]
معصیت [illegible] قادر [illegible] معصیت [illegible] معصوم [illegible]
خداوند بخشیده [illegible] معصوم [illegible]

شرح عصمت انبیاء و ائمه

عز و جل خدا در قرآن مجید [illegible] و نیز [illegible] الطاف خفیه خداوندی
از [illegible] و عصمت [illegible] افعال [illegible] لطف
خدا [illegible] معصیت [illegible] عصمة [illegible] و قول خدا [illegible] کل
الله جمیعاً [illegible] کل [illegible] تمسک [illegible]
خبر وارد [illegible] الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] تعریف عصمت
این [illegible] عدم قدرت بر معصیت [illegible]
[illegible] محمود [illegible] معصیت [illegible]
بلکه [illegible] عصمت لطف است [illegible]
[illegible] زجر [illegible] تحقیقا للابتلاء و [illegible] عصمت [illegible]
[illegible] از وجوب [illegible] امور [illegible]
اذا لم [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] معصوم و محفوظ [illegible] قبل از بعثت [illegible] معصوم
باشند [illegible] صغیره [illegible] معصوم باشند [illegible]
[illegible] معصوم
[illegible] صغیره [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
مطلقا [illegible] معصوم باشند [illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
مطلقا [illegible] صغیره [illegible] عمداً [illegible] سهواً قبل از بعثت و بعد از بعثت [illegible]
معصوم [illegible]
[illegible] خلاف ظواهر [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
قول خدا [illegible] قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و قول خدا و لولا ان
ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قلیلاً [illegible] ظاهراً و باطناً

الهی بود از تلبیس؛ بلکه شرع غرض آن است مطلقا معصوم بوده باشد و حجت در حق
الهی معتقد باشیم و در هر چه از خدا به خلق ابلاغ نماید صادق باشد و این
مسئله متفق علیه است و هم چنین است رتبه امام و اما نسبت [illegible] در حکم
رای و صواب این است و قبل از نبوت و بعد از نبوت به صفت [illegible]
[illegible] و نسبت کذب به ایشان در تبلیغ خواه به طریق عمد یا سهو یا غلط باشد
در حق انبیاء عظام علیهم السلام محال است و هم چنین خیانت و در این [illegible]
از آن [illegible] شده بر طریق [illegible] که اینست در حق ایشان محال است و نیز [illegible]
در حق ایشان [illegible] اگر را به تبلیغ آن که مامور شده اند کتمان دارند
چه وجوب [illegible] ابلاغ نمایند و نیز بلکه آنچه خدا در امر و تشریع
و تقریر آن [illegible] آن است که [illegible] مامور [illegible] تعلیم امت
[illegible] فعل و آن [illegible] در این [illegible] معصوم باشند و هرگز سهو و غلط از
ایشان [illegible] واقع شود [illegible] از طریقه ابلاغ باشد
بلکه انبیاء عظام در امور دنیویه [illegible]
باشند و [illegible] و در این [illegible] افعال [illegible]
[illegible] و خطا [illegible] جایز است و اکثر علمای [illegible]
[illegible] مخالف عقیده [illegible] از [illegible]
[illegible] مطلق سهو و نسیان و غفلت و عزت [illegible]
ممتنع است و اما قصص و حکایات [illegible] جمیع پیغمبران [illegible]
[illegible] از قصص اگر منقول [illegible] و حجت [illegible] نسبت خطا
[illegible] نسبت [illegible] پیغمبران [illegible] و [illegible] از
حیثیت [illegible] دارم [illegible] نمی توان [illegible]
حمل [illegible] دلایل عصمت و [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] معصیت شده [illegible]
قصه برادران یوسف زیرا که برادران او پیغمبران [illegible] از قبیل [illegible]
[illegible] از [illegible] صغیره است [illegible] از قبیل [illegible]

بگوید نظائر آنهم، از قبیل تواضع و شکسته نفسی و غیر اینها از [illegible] و قصه
حضرت آدم علیه السلام از روی نسیان [illegible] قبل از پیغمبری [illegible] قول
خدای تعالی ثم اجتباه ربه [illegible] حضرت [illegible] بر سبیل [illegible]
آن بوده و خطایت داود [illegible] و کشتن موسی
علیه السلام قبطی را قبل از نبوت [illegible] بر طریق خطا [illegible] و قول
خدای و وجدک ضالا فهدی؛ قول خدا [illegible] ما ضل صاحبکم وما غوی [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] هرگز [illegible]
از [illegible] مسطور است [illegible]
[illegible] از جمیع کلام خدا [illegible]
[illegible] الامام فانه لا یکون الا معصوما ولیست العصمة فی ظاهر
الخلقة فیعرف [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] عصمت [illegible]
من عصمه [illegible] وهو المعتصم بحبل الله وحبل الله هو القرآن لا یفترقان
الی یوم القیمة والامام یهدی الی القرآن والقرآن یهدی الی الامام [illegible]
[illegible] خدا [illegible] قرآن [illegible] و امام
و قرآن [illegible] امام [illegible] قرآن و
قرآن [illegible] ان هذا القرآن یهدی
للتی هی اقوم [illegible] ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در آغاز جزو [illegible]
[illegible] آدم علیه السلام [illegible]
در عصمت انبیاء علیهم السلام خلاف [illegible]
[illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] و عصمت [illegible] از
[illegible] عدم [illegible]

[illegible]

جماعتی از حکما بشر در این عصمت [illegible] و برخی لطف دارند و بیشتر از اهل نظر گویند که معصوم بلا در معصیت
و طاعت مختار و لیکن [illegible] و این جماعت عصمت را بودن قدرت قائل شده اند که [illegible] عصمت
امور است [illegible] بنده مکلف [illegible] مر او را و به سبب آن برای مکلف تحقق [illegible]
معصیت نماید اما این اقتضا [illegible] به ارتکاب بالغ [illegible] و گفته اند این امور [illegible]
اول آن است [illegible] نفس [illegible] که ادا [illegible] بسبب فجور مانع و معصیت [illegible]
دوم آن است [illegible] معایب معصیت علم و [illegible]
سیم [illegible] از عدم [illegible] از حضرت عزت [illegible]
[illegible] وقت از [illegible] نسیان و سهو [illegible] معصوم [illegible]
بلکه عتاب [illegible] و به تنبیه [illegible] راه غرور [illegible]
[illegible] میگویند [illegible] این امور [illegible] معصوم از [illegible]
[illegible] عصمت [illegible] و علم [illegible] معصیت [illegible]
اضافت [illegible] و [illegible] ظاهر [illegible] این جمله [illegible]
عتاب [illegible] از [illegible] این امور [illegible] حقیقت عصمت [illegible]
[illegible] عصمت لطفی [illegible] از طرف [illegible] مکلف [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] معتزله در حق پیغمبران عظام قبل از بعثت [illegible]
و در حق [illegible] رساله [illegible]
[illegible] دارا این مقام [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
بعثت [illegible] از [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] و فسق [illegible]
[illegible] صلاح و سداد [illegible]
[illegible] طریق صلاح و سداد [illegible]
صفت [illegible]
[illegible]
آن [illegible] قبل از بعثت
دارا [illegible] و جمهور

دیگر میان دارا

میگویی در این قول موافق باشد و این فورک از جماعت اشعریه میگوید [illegible] قائل
[illegible] رساله مبعوث شده بود قبل از بعثت [illegible]
[illegible] صورت وقوع [illegible] از اشعریه گویند [illegible] قبل
[illegible] رساله مبعوث [illegible] قول [illegible]
[illegible] گویند [illegible] قبل از آنکه [illegible] رساله
[illegible] ما کنت تدری ما الکتاب و لا
الایمان [illegible] قبل از بعثت
رساله [illegible]
[illegible]
[illegible] و ازان [illegible]
[illegible]
[illegible] انبیاء عظام [illegible] علیهم السلام [illegible]
این اوصاف [illegible]
[illegible] از حشویه [illegible] کمیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معتزله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در حق [illegible] علیهم السلام

از هر گونه خطا شده و متعلق باشد از تبلیغ شرع معصوم باشند پس جایز نیست النسبت کذب و تغییر
و تبدیل و کتمان و تاخیر بیان از وقت حاجت و غلط در آنچه از خدا بر خلق میرسانند و سهو
عفوی در آن و الا از ذکر نه شد باز ایشان اعتماد تمام این جمله بدلالت معجزه بر صدق
در دعوی رسالت نیافته بودی و تکلیف مالایطاق میشد و ملاغ ارزاق لاینبغی علیه الکلام
در کتب کلام مسطور و مفصل مذکور است به جهت از مقالات ستم در بیان عصمت
انبیاء علیهم السلام بنا بر این مطلب بطریقه حکما در کمال ظهور است چه جمیع فرق اتفاق دارند
مطلع و مفاد عقل نیست و نقل فرح حیث هو عقل ممتنع است اراده معصیت و فعل
قبیح از و صادر نگردد و مراد از عصمت غریزه ای است که با وجود آن متولد نمی گردد
معصیت لکن با غیره در برابر آن معصیت است و این غریزه عبارت از قوه عقل
تام بحیثیتی است که موجب قهر قوای نفسانی شود و بطریقه متکلمین و لیکن این مطلب را
در شرح نیمه و عصمت انبیاء علیهم السلام نظر با حال متکلمین میتوان گفت چه ایشان
عصمت انبیا واجب میدانند بحال و اقوال ایشان کمال و تحقیق مصالح و تکلیف بسبب
این معنی تعلیم و ارشاد و تکمیل و ازاله نقص در ایشان و لطف در حق اولاد
پس عصمت انبیاء نیز واجب است و معنی عصمت باعتقاد اولسبب جمیع افراد
ذنوب صغیره و کبیره عمدا از بعثت و قبل از بعثت واجب است چه در این صورت علاوه
لطف اتم نخواهد بود بلکه حقیقت لطف بمعنی تحقیق نیست و موجب نقض غرض و در
هیچ وقت تحقق نیابد و در فصل بعد از الاسلام از مقاله سوم در بیان اختلاف
مردمان در عصمت انبیاء و ملائکه و اختلاف در اتفاق ایشان بر ملائکه و نقل اقوال
و عقاید مختلفه علمای سنیه و جماعت و دیگر طبقات مذکور کرده ایم که آن عجب است
و اعتبار عصمت از اول عمر تا آخر عمر واجب است و اینکه عصمت ایشان لطف
بعد از پس مذهب امامیه مذهب حق است و نیز واجب است اتصاف پیغمبران بجمیع صفات
کمال و اخلاق حمیده و اطوار حمیده و منزه بودن از جمیع صفات نقص و اخلاق ردیه
و عیوب و امور منفره چه این اوصاف مخل نظام و مانع قبول اوامر و نواهی پیغمبر
است و مطلق کافه و جوب این حال لطف است از قبیل روز و دلالت
و ترک آن جایز نیست و در وجوب اعتبار اتفاق مذکور شد و وقوع خلاف معلوم
نیست بلکه

نیست بلکه مسلم جمیع فرق است چه اگر افعال و رفتار آنحضرت فاحش بر وجه ملامت مردم
مقامات ادراک سبب جمیع ایقان نشود معنی عصمت و تصحیح آن بر مذهب حکما لازم نیاید
این است که معصوم از عصمت نه این است که خداوند تعالی جبر نموده بر بسیار طاعت
داشته و او از معصیت منع فرموده باشد که جبرا معصوم مجبور است و مستحق اجر و ثواب
نباشد و عصمت فعل و عمل را از معصوم تجاوز نموده اگر مجبور
میشد معصوم نبود بلکه معنی عصمت این است که انسان بسبب قوت عقل و قدرت
ذکا و کمال اهتمام در طاعت و نهایت شدت ریاضات و کثرت تصفیه قلب از هر گونه
هوس و هوا و غیر خدا و شدت تزکیه نفس از جمیع هوا و خیالات بحیثیتی که تمام
ظاهر و باطن او مستغرق طاعت و رضای الهی شود و از آنچه نسبت بطبع در آن اقتضا
گشته مضمحل در تحصیل حق مطلق و تعبد رسیده باشد چه هیچ جزوی از اجزای او در هیچ
لحظه نباشد مگر آنکه مشغول ملاحظه جانب کبریا گردد مشغول بتوجه آن جناب و ملاحظه
تا نهایت شود در این مرتبه باشد از هر جهت تمامی حالات و اوقات در آن حال
منقطع و تمام رضا و اراده حق مطلق بحیثیتی که او هوا و اصلا خواهش و رضا از خود
نداشته باشد مگر بخواهش و رضای او و هیچ چیز نخواهد مگر آنکه او خواهد و هیچ را هر باشد
مگر آنکه او راضی باشد و چنین دارای این مقام مطلقا از دین غافل و از خدا غافل نشده
بلکه همیشه او را مشاهده کند و حضور داشته باشد نظر محفوظ بسبب الاحاطه هیچ حرکت
و سکون از او صادر نگردد مگر به امر و رضای خدا و در این وقت مصداق حدیث
قدسی ظاهر گردد که سمع و بصر و قوت و قدرت تمام سمع و بصر و قوت و قدرت او باشد
نشود مگر بحول او و قدرت بجسم او و هیچ کار نکند مگر بقوت و قدرت او که
بالضروره در این حال ترک طاعت و صدور معصیت از او محال است بلکه خلاف
اولی نیز ظاهر نشود مگر وقتیکه آن ترک اولی او تسهیل امت را بجهت او از راه جبر
هم معنی عصمت این است اقدرت و اراده بنده باقی است تا وقتی که در این مواد قدرت
و اراده چنین که بسبب آن از مکر شیطان و هوای نفس ترک گناه به سبب قوت ترک
بخواهد معصوم نیز متولد و قدرت بر او باقی است بالضروره منتفی بجبر نشود و قادر
جبر بلکه از آن است که ذات باری و قلب و قدرت نفس و طبیعت معصوم مانع

و از آن جهت که به عصمت رغبت نمایند که هرگز گناه نکنند همه رغبت نمایند چنانکه
کریم الطبع البته خواهان بخیل نیست نه چنانکه قادر بر بخل نباشد و اینمرتبه مقام تقوی است
چنانکه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک
ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک چه نفس متعالی یک کمالی طلب کند که رغبت
و طالب مقام قرب و ثواب و خوف از عذاب است بر خلاف نفوس ناقصه رذیله
اکنون مراد از شرح این مطالب و خلاصه ما ثبت عقلا و نقلا این است میگویم خداوند دانای حکیم قدیر
رحیم علیم لابد است که خلق را به مقصد نهائی رساند تا از نعمت وجود برخوردار و بهره‌مند
او کامل گردد بعد از آنکه مراتب ترقی و کمال ... بلا شک عمده مقصود از
اینکه سلسله بشر نوع بشر بوده از حیوانات ممتاز ساخته و انوار کمالات
الوهیت و عرفان حضرت احدیت و حفظ نظم دنیا و آخرت و نشر نظام دنیا و دین
نمود و آن روح و نور را در وجود نوع بشر ودیعه نهاده استعداد ادراک این کمالات عالیه
و مقامات متعالیه قرار داده بنیه و عالم خاکی نمود با عالم ملک جمع حقیقت نمود که لا تنفذوا الا
بسلطان این است که از ارواح مقدسه عالم لاهوت که در اشباح جسمانی منتقل تعبیر کرده شده
نه از آنکه وعده فیض نفوس ناطقه رحمت و این اشباح را که ... بر تفسیر
جمیع عقول و ... لکن آنها که از پیامبران مرتبه رغبت و از آنکه طالبند
و مطیع است منصرف شوند و آنوقت بعد از اینکه استعداد ادراک عوالم لاهوتی
و تقویت عنصر بشری جاذب معالی باشد و عالم لطیفه جوهر
و نظر انوار او حاصل گردد و کمال یزدانی بر بیند و صلحا را از ارواح مقدسه
نباشد اوصاف حمیده من حیث الطبیعة داشته و از تمامت اخلاق رذیله من
حیث الجبلة مجتنب باشند و از آن زمان تمام از صفت و موجود در دنیا منصوص
رتبت وجود و از آن لیل و نهار و تمام مخلوق از لطف وجود آنان بهره‌مند شوند
و قدر مرتبه بشمول فرا رسیده لذا در این عوالم نامتناهی مرکز نبوت و ولایت
و رای عدم و محض نیست و دل به دارای اوصاف و اخلاق ثابت شده لذا در کره
در عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت و عقول و ارواح و انوار طیبه قدسیه
بهمین جهت از این عوالم متناهیه بهره‌مند گردند وقت بعضی و جهان مقدسه

معلوم شد

معلوم شد میگویم مراد از آنکه میگویند ارواح مقدسه و اشباح قدسیه بوده از هیولای عالم
و معرفت حضرت کبریائی بوده‌اند و از هر دوازده کمالات تمام بود الی یوم خلق
البته این ارواح و اشباح که بوده باشند اوصاف حمیده متصف و از تمامت
اخلاق رذیله منزه بوده‌اند و عقل شریف بوده ملکات و تمیز حسن از قبیح در
نهایت کمال بوده و این معنی است که عقل سلیم کرامت دیده در حضرت عصمت
و نبوت موجب حسرت و عقوبت و مراتب بوده و از هر و از عباد هم
دلیل ترقی و کمال ادراک موجب عالیه و به ولیعهد محبوب حقیقی محبوب بوده
امری با شند و آنوقت مقام نبوت و رسالت را از کرد و انیت عامه مخلوق بوده
دارا باشند و فرو بستن اعمال ملکوتیه بجا آوردند رسول و پیغمبر و قطب و حافظ
شرع و دین و حاکم تمام عوالم امکانیه باشند تمام مطالب و مطالب خداوند از
نبوت و ولایت مراد از آن معصوم و قطب الولی و لیس ... و آنوقت
بر تمام مخلوق ... برای آنکه نه خود ... مقصود از آن که محبوب
و کمال او ... لکن بمعجزه اینها معرفت و تقرب ممکن گردد و سهو و خطا
و آنوقت اگر طاعت او بوده باشند مستحق عذاب و از تنبیه و ایشان عظمت الهی
دارا طاعت کنند قطع خطا شده باشند و کار بر خطا رفته و ایشان از تقصیر اشباح
و از شئونات پیغمبر روا است بر غیره که اکرام کلام حضرت را بر وجه و خطا باشد
و طاعت کنند ملکوتیه مستحق عذاب و عقوبت نباشند و اگر گوئیم پیغمبر و رسول
یا امام به سهو و خطا نیز عصمت از وی زائل بشود ملکوتیه ملکوتیه بر بالاترین
او اسلام حجت است اگر گوئیم او را به مقام مقرب و هم تقوی و قرب بلای
نخواهد داشت و در این حال حالت دین و ظهور شرع و شرافت آن پیغمبر برهم
خورده بوده و الا این پیغمبر بود که نتوان گفت بر تمامت افراد آن عصر
برتری داده جمیع اولین و آخرین و در عصر دارای تمامت مقامات
و شئونات بر سایرین متولد گردیده نباشد اتفاق رتبت نبوت و رسالت
و مطاع حضرت و اطاعت این پیغمبر بر همه و جب باشد بلکه در حال ...
خواهد در پی کرده ملکوت آن پیغمبر مراتب حقیقت نفس الامر او نبود و چرخ و تو ...

و مرتبت معنویه این پیغمبر با آنکس را ربت نبوت نیافته چگونه قسمتی [illegible] و مردمان
چگونه بطلب [illegible] و اوامر و نواهی او وثوق خواهند [illegible] مگر علم [illegible] بر مردمان [illegible]
نبوت و رسالت و اما [illegible] ناقص و نقایص و صفات نامعیده
اطوار [illegible] لایقست این مقام [illegible] و داد [illegible]
و مرتبت [illegible] چگونه متفق علیه [illegible] پس [illegible] صاحب آنگونه نفوس و
ارواح مقدسه و مقامات عالیه [illegible] تفوق و تقدم
[illegible] علوم بتعلیم و تعلم [illegible] بر تمامت علمای عصر [illegible]
تفوق [illegible] ایشان [illegible] و در انواع علوم بر تمامت
اهل علم [illegible] برتری [illegible] و در تمامت اخلاق حسنه
و آداب سعیده [illegible] بر همه [illegible] چگونه [illegible]
مقامات [illegible] و مراتب رذیله و موجب نقصان [illegible]
و با آن نور عقل و فرط علم و تزکیه نفس و [illegible] انبیا [illegible] چگونه [illegible]
اعمال [illegible] مخالف مراتب عالیه [illegible] انبیا [illegible] در عین [illegible]
بمعصیت [illegible] نور عقل از آن [illegible] و [illegible]
و در آنچه [illegible] و [illegible] و نفسانیه [illegible]
و از [illegible] و [illegible] [illegible]
اول [illegible] در [illegible] الست [illegible] بلفظ [illegible]
پس [illegible] بقوت نور عقل در عالم ذر و [illegible] این مقام [illegible]
از [illegible] و [illegible] از [illegible]
و عبادت و [illegible] و ریاست و امامت [illegible] مخلوق [illegible]
مگر [illegible] و [illegible]
[illegible] صفات [illegible] و از آن اخلاق رذیله [illegible] و چگونه
انبیا بر تمام مخلوق [illegible] حفظ و [illegible]
[illegible] و از آنکه [illegible]
ملائکه [illegible] و از [illegible]

قوله و نیز

قوله و نیز [illegible] از [illegible] و اجداد و امهات و جدات [illegible] و [illegible] امجاد
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و علیهم از لوث شرک مبری [illegible] و [illegible]
و ارحام مطهره و [illegible] بما [illegible] الی [illegible] دلیل بر این [illegible]
[illegible] بتمام صفات حسنه [illegible] تمام اخلاق [illegible] ارواح
مقدسه [illegible] طینت [illegible] و عالم [illegible] پیش [illegible]
پس [illegible] و [illegible] مخلوق [illegible] و [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
و نور اول [illegible] چگونه [illegible] عیب [illegible]
[illegible] مقام [illegible] اول [illegible] تمام [illegible] صفات
[illegible] و ظهور [illegible] صدور [illegible] صادر اول
[illegible] چگونه عقل کل [illegible]
او موجب عیب و نقصان [illegible]
چگونه فلان پیغمبر [illegible] و خطا [illegible] و [illegible]
سهو و خطا [illegible] و [illegible] چگونه [illegible]
شریعت [illegible]
پس از صمیم قلب و [illegible] عقل مستقیم میگوئیم [illegible]
اگر [illegible] معصوم [illegible] درجه عصمت انبیا [illegible] و [illegible]
و [illegible] انبیا [illegible] تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض [illegible]
از مراتب و درجات [illegible] انبیا [illegible] معصوم [illegible] حضرت خاتم [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] همه [illegible] پیغمبران [illegible] مرتبت [illegible]
نیز [illegible] صفت عصمت از همه [illegible] نور عقل [illegible]
[illegible] عصمت او نیز [illegible] مقام و [illegible]
نفس و طیب طینت و [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] و ملک و تمام مخلوق [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

نیست و این جمله بر دلالت علی در مرتبه عصمت او که هرگز خطا و سهو و خطا و نقصانی
باطناً و ظاهراً بر آن حضرت راه نداده و البته نخواهد داد و بر حقیقت طرف دیگر داد
حکم و آلات نبوت و رسالت او و کیفیت متمم آن جمله ائمه هدی علیهم السلام
و حافظان دین او مثل همین صفت موصوف هستند چرا که امین و حافظ امین
دین نیستند چرا این نوبت گواهی از ابن عباس روایت است از رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود انا و علی و الحسن و الحسین و التسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون
و در بر کنار از موهبت و تقارب عالیه خود حاضر که ایشان انوار ازلیه بودند
با حضرت جمیع ایشان نیز در آیات او حاضر اند آن حضرت از بدایت نشو و ارتقا
باشند و نقص کمال شود و تنزل ایشان در دین و دارث سید الانبیاء و المرسلین
نموده بعد و بعد طور او کوهر وجود ایشان نیز حقیقی و حقایق کمال است که از عالم
روحانی عالم کون انتقال کرده در مخزن بدعت و نقص اصلاب طاهره و ارحام طاهره
لکن هیچ نقصی از صلب خارجی الی در رحم حضرت آدم علیه السلام بر تو نزول انتقال دادن
طاهره ائمه هدی و فاطمه زهرا سلام الله علیهم و نیکو نزد انتقال طاهره این و دایع که اند
لباس نور و لمعان و صفوت و صفا عالم دنیا رفته و نکو و غبار هیچ نقص و نقصه
و صورت وحدت به پوشیدن نفیسه و از مخزن اسرار ربانی و انوار کرامات عوالم الهی
و پسندیده نور روشن فیض او آن که هر مخزن اسرار الهی است و بعد حقه هر روان ام و قانی
و بعد حافظان ائمه و فی این جمله اند و در این جمله آب روان بود و ضیا اند
و کمال حقیقی نهایت لطف و غایت نسبت این جمعه برتر این انوار مقدسه بار که نور از
سرچشمه زلال عوالم لاهوت عالم ناسوت مورد و مسبوق صورت در عین تحقق
مبشر و محقق در عالم ناسوت نیز تعلق پذیر و این مثل مخلوق است که او اسماء
دلیل فیض و کند این کوهر ان یک بود عالم فانی جهانیت و این نور نباتی کو
به خلقت این هرگز عیب و آنکه موافقت لیس از کواهر طاهر نمود سهو و نسیان
نمایید که تفضیل حکمت است هر چه و فراد دلخواه او ازان جمع و بوقت هر ورد نظر کرام
لکن و که ایشان مقام است البته لب عیبه او کار بسته از نقص ساده اند نقص جانب دانی
دالا بود حجت هر خلاف آن است و آنکه سلام بر نسبت حقی ایشان جهات خصلت علی جرأت سزاوار نخنه

جمله سهو و نسیان

جمله سهو و نسیان بود در بقیه باشد به همه عقل کل و جهد اول بعد از رتبه شریکا
از حکمتها این جمله نیز در رسوخ مخلوقیت و عبودیت چنان که ایشان را شده است داده
از اداء ضایع غیبیه دائمه محروم با تمام در اسهو و نسیان لازمه نوع بشر است لطف
جوهر وجود این بر تقارب و مراتب عالیه حق نسبت مقام الوهیت را بحرم و عاجزم
تا برده ای در حق ایشان غلو نشود چنانکه این احوال در کار اهل انکار تفویض غلو شده
همه از پیش رسیده و از جمله بر سید آن حضرت علیه الرحمه و هکذا و در این تقریر در باب عدم
آیات و اخبار بسیار وارد که در علم رشته و جامه خواهد بود که اینکه عصمت سوا مخصوص
هرگز نزد کار خلفا سو اهل که به بر ظواهر آیات حکم نهند دلیل به غیر اینکه نیز
تفسیر اسحق و ولایت لازم میشود به نزد بحر علم بحث و این قرآن که
لیس چون تفسیر قرآن به راجع حقایق بر هر این بنیاد شده و اسرار علم این
و فیه آلم اقرار این لیس نیز در باب عصمت ائمه علیهم السلام و دیگر شمار مناسب که ذکر نموده

و در کتاب الانوار در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه و لا تجعل مع الله الها آخر
فتقعد مذموما مخذولا این خطاب نیز از خداوند به ایشان است و ذموم و مخذول و قعود
گر در یکیه نیز در آن قعود که این خطاب به پیغمبر و مراد او دیگر ان است که
و این قول حضرت صادق علیه السلام الرعیه هر دفعه ان الله بعث نبیه
صلی الله علیه و آله بایاک اعنی و اسمعی یا جاره و این خطاب امام علیه السلام
در خطب این مطلب و منظومات بسیار وارد شده دیگر در کتب اخبار در تفسیر نور
از این مسلمانان از حضرت ابو جعفر علیه السلام مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
که همان بعد دفن او قال آن حضرت در حق علی علیه السلام در وقت و غلبت او در حضرت او
و جرثومه آنجه و او نمود و نزول او ایشان بسوره بیت المعمور که در کعبه است در پنیران علیهم السلام
در هر ستون فواهم که دلایل و عقب آن حضرت نماز کنند نشسته عظیم فی نفسه من عظم
ما اوحی الیه فی علی علیه السلام فانزل الله فان کنت فی شک مما انزلنا
الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک فقد انزلنا علیهم فی کتبهم
من فضله ما انزلنا فیک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من
الممترین و لا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین

آیه لا تجعل
آیه فان کنت فی شک

دانسته آیه شریفه ایراد سؤال است فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ
الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ظاهر معنی این است پس اگر هستی تو در شک و گمان پرسش فرض تقدیر
در آنچه فرستادیم بر تو پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را سابق پیش از تو است
یعنی از مؤمنین از اهل کتاب چه این امر محقق است که تو آگاه و ثبت در کتب
ایشان مراد علماء یهود و نصاری است که پیغمبر علیه السلام و ذکر را ایشان خود انوار کرده
مراد تحقیق این است و استشهاد به آنچه در کتب متقدمه است و بشارت آن است و قرآن
مصدق آن خبر است و در آن کتب است و مضامین کتب [illegible] علم
آنچه نازل شده است بآنحضرت [illegible] رسول خدا است زیاده تفسیر و بر تقدیر
[illegible] وقوع شک نیست و از این است که آنحضرت فرمود لا أشک و لا أسأل
و گویند خطاب به پیغمبر است و مراد امت است یعنی خطاب به آنحضرت است فرا [illegible]
به زبان پیغمبر است که [illegible] در شک است و در این تفسیر [illegible] اموری
دینیه [illegible] اوامر [illegible] که آن [illegible] نجوم [illegible]
[illegible] علم و در [illegible] مسطور است لفظ آن در این [illegible]
[illegible] در شک [illegible] زیاده [illegible] سؤال کن از اهل کتاب مانند ابراهیم
علیه السلام فرمود لکن لیطمئن قلبی و در روایت این است [illegible]
سؤال است و شرط سؤال [illegible] مشروط [illegible] نفی [illegible]
[illegible] شک [illegible] سؤال [illegible] مصداق این آیه
و در تفسیر مسطور است [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
[illegible] تو [illegible] نازل [illegible]
[illegible] اگر تو [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] بالغه [illegible]
در صورت [illegible] آیه [illegible] گفته [illegible] کرده

میگوید

میگوید آیه [illegible] پس معنی این است اگر تو بعد از آنکه شک در آوردی پس برو
از آنکه قرائت کتب میکنند [illegible] آید [illegible] از بود و نبود تو پس باز آی از شک
آوردن در تفسیر الصافی [illegible] این اقوال این است در [illegible]
مخاطبات بصورت خطاب بآنحضرت رسالت است که مخاطب بغیر از آن حضرت است چه
رسول خدا از شک و شبهات در آنچه بر او نازل شده معصوم و محفوظ است فانه
این خطاب [illegible] آنحضرت [illegible] از آنکه [illegible] آیات قرآن
[illegible] از این [illegible] وَلَا تَكُونَنَّ
[illegible] در هم [illegible] از [illegible]
عیسی علیه السلام در [illegible] آیه [illegible]
و [illegible] علیه السلام [illegible] از آن [illegible] کتب آسمانی [illegible]
[illegible] از تو [illegible] در [illegible] از افضل
آنحضرت [illegible] نازل [illegible] از شک آوردن
[illegible] از آن [illegible] استغفار [illegible]
پس از آن حضرت صادق علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] نه [illegible] لازم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] علم است [illegible] رسول خدا [illegible] حق [illegible]
در [illegible] الواژم [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [illegible]
[illegible] یقین [illegible]
[illegible] علم [illegible] یقین [illegible]
[illegible] عدم [illegible] یقین [illegible]
[illegible] سید الشهداء [illegible]

ائمه هدی صلوات الله علیهم همانگونه از فتان و اهل داور و عدل گذشته و نکال سوء
فوز عظیم و فیض عظمی نمی رسند [illegible] سبب [illegible] و دعوت [illegible]
و دیگر در کتاب [illegible] از تفسیر علی بن ابراهیم از عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در تفسیر آیه
شریفه مسطور است قال لما أسری بالنبی
صلى الله عليه وآله فرغ من مناجات ربه رد الى البيت المعمور وهو
بيت في السماء الرابعة بحذاء الكعبة فجمع الله النبيين والرسل و
الملائكة وأمر جبرئيل فأذن وأقام وتقدم بهم فصلى فلما فرغ التفت
اليه فقال فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك الى قوله من الممترين
چون مراد [illegible] از تفسیر کتاب [illegible] و [illegible] آیه شریفه
تا آخر سوره [illegible] محمد [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible] آنحضرت [illegible] بیت المعمور [illegible]
در آنجا [illegible] در کعبه [illegible] انبیاء و رسل و ملائکه علیهم السلام
در [illegible] آنحضرت [illegible] اذان و اقامه [illegible]
آن جمع [illegible] و نماز [illegible] از نماز [illegible] التفات نمود
و [illegible] سؤال [illegible] آیه دیگر [illegible]
الانوار [illegible] مسطور است [illegible] آیه شریفه وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبي الى قوله والله عليم حكيم [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وآله در نماز [illegible] سوره النجم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آیه
شریفه أفرأيتم اللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى [illegible] شیطان بر
[illegible] آنحضرت [illegible] فانها الغرانيق العلى وان شفاعتهن لترتجى [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] کفار قریش [illegible]
[illegible] ولید بن مغیره مخزومی [illegible]
[illegible] کعبه [illegible]
[illegible] شفاعت لات و عزی [illegible] جبرئیل نازل [illegible]

آیه وما ارسلنا من قبلك

حضرت عیسی کو

حضرت عیسی گو و آنچه [illegible] رسول خدا [illegible] آیه شریفه سوره
حج [illegible] وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى
القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان وبقیه آیه شریفه ثم يحكم
الله آياته والله عليم حكيم و [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] تلاوت [illegible] شیطان [illegible] تلاوت [illegible]
[illegible] تلك الغرانيق العلى [illegible]
[illegible] دلایل [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
از [illegible] علیه السلام [illegible] وما ارسلنا من قبلك
من رسول ولا نبي ولا محدث الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] ثم يحكم الله آياته [illegible] امیر المؤمنین [illegible] از آن [illegible]
ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة [illegible] شیطان [illegible] فتنه
[illegible] فتنة للذين في قلوبهم مرض [illegible]
[illegible] والقاسية قلوبهم [illegible]
[illegible] ولا يزال الذين كفروا في مرية [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین حتى تأتيهم الساعة بغتة
أو يأتيهم عذاب يوم عقيم الذي لا مثل له في الايام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]

حکم بوجود [illegible] الحج ه فالذین آمنوا وعملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین
کفروا وکذبوا بآیاتنا پس کسانیکه ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در بهشتهای پر نعمت [illegible]
باشند و آنانکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند بوجود و ایمان بخدا و بولایت امیر
المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام فاولئک لهم عذاب مهین پس ایشانراست عذاب خوار کننده
[illegible] ابن [illegible] علم [illegible]
[illegible] رسول خدا در [illegible] قول خدا افرأیتم اللات والعزی ومنوة
الثالثة الاخری [illegible] تلک الغرانیق
العلی وان شفاعتهن لترتجی [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] وشرکان [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
از مشرکان [illegible]
آن [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]
قول خدا وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة [illegible]
[illegible] عبد الدار [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] قول خدا [illegible] الذین کفروا لا تسمعوا لهذا
القرآن والغوا فیه [illegible]
معارضه قرآن عاجز [illegible] قرآن [illegible] باطل [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible] تفسیر
[illegible] تفسیر آیه شریفه مسطوره [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] در آیه شریفه [illegible]

[illegible]

[illegible] در کلام عرب [illegible] تمنی کتاب الله اول لیله
تمنی داود الزبور علی رسل [illegible] تمنی کتاب الله
لیلة [illegible] در [illegible]
خواندن [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة
[illegible] القای شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوره [illegible] والنجم [illegible] رسول خدا [illegible] مشرکان
[illegible] افرأیتم اللات والعزی [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن
[illegible]
سوره [illegible] سجده [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] آیه [illegible]
[illegible] آیه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
آن [illegible] پیغمبر [illegible]

منجوله لجیه آنکه تحریف کرد بعضی چیزی که در آن بود از قصه تسلط شیطان و ازین قصه والقاء
بوسوسه و ذریت شیطان بود و خدا تعالی بعد از القاء کلمه شیطان نفی آن کرد و حکم نمود
و قطع ماده شبهه نسخ آن بود فرموده و اگر بعد از [illegible] معنی تمنی قرائت باشد و آیه [illegible]
نسخه حضرت رسالت [illegible] بود [illegible] مشرکان نمکرد آنحضرت والقاء کلمه باطل [illegible]
و اگر بمعنی آرزو بود معنی آن چنین خواهد بود جمیع رسول و نبی پیش از تو [illegible] مگر آنکه در خاطر
خود چیزی را آرزو میکرد شیطان در آرزو باطل وسوسه میداد و بعضی ایشان [illegible]
[illegible] نسخ این بود [illegible] و [illegible] شیطان و ترک [illegible] غرور
و فریب او اما جمیع انبیا و عظام علیهم السلام از خطا و عصیان و ترک اولی و سهو
لسان [illegible] و کتب کلامیه براهین و ادله ثابت شده معصوم و محفوظ [illegible]
نسبت قول مذکور [illegible] عین خطا و محض [illegible] و عناد است
و از طریق [illegible] هوا است و بعضی آیات قرآنی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
[illegible] کذلک لنثبت به فؤادک [illegible] القرآن [illegible] و لو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين و قول [illegible] سنقرئك فلا تنسى [illegible]
[illegible] شیطان بود [illegible] آنحضرت القاء کلمه باطله [illegible]
موجب عدم توثیق بر قول آنحضرت [illegible] زیرا [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
فوایت و ضلاله [illegible] اقوال [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شیطان [illegible]
کلمات باطله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شیطان بود [illegible]

تحقیق در [illegible]

بآنحضرت [illegible]

آنحضرت [illegible] بلکه [illegible] و تثبیت [illegible] مخصوص و عموم مؤمنین [illegible]
[illegible] انوار [illegible] شیطان و نوع شیاطین
را از عرصه کون و [illegible]
[illegible] از انوار تجلیات دائمه [illegible] حقیق بود و آن
منزل [illegible] انوار نور الانوار مطلق و [illegible]
انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
افهم [illegible]
[illegible] ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو [illegible]
در [illegible] لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تأخر [illegible]
[illegible]
بذنب و لکن الله حمله ذنوب شیعته ثم غفرها له [illegible]

و هرگز قصد گناه نفرمودی بخواهد قلبی که از گناه بود از شیعیان علی علیه السلام ظاهر شود آن جهت
تحمل الکفر نمود از آن برای نظر به اینکه حضرت فرمود شیعه آن حضرت تو باشد و نیز دیگر [illegible] از
این بیان از حضرت ابی عبد الله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و فرمود [illegible]
مذکوره در احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل [illegible] که گذشته [illegible]
عفی الله لک [illegible] لکن ذنب یغفرها الله لک [illegible] از ذات تو [illegible]
خدا [illegible] آن [illegible] شیعیان [illegible] گناه [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] نسبت [illegible] تو [illegible] غیر از آن
در کتاب نهج الحق [illegible] مسطور است [illegible] خلاف [illegible] گذشت و هم از آن
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] احوال [illegible] خدا [illegible]
از زمان بعثت و هم از آن [illegible] صدور [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] از [illegible] و هم از آن واقع [illegible] آنچه [illegible] اول
[illegible] از [illegible] هم از [illegible] تو [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] از [illegible] آدم و حوا [illegible] از [illegible]
[illegible] تو [illegible] و [illegible] تو [illegible]
خط [illegible] و [illegible] آزرده [illegible] و [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] علیهم السلام [illegible] از [illegible]
معصوم [illegible] محفوظ [illegible] احوال [illegible] واقع [illegible]
و هم [illegible] معصوم [illegible] مستلزم [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] عقاب [illegible] قول [illegible]
[illegible] در این وقت ذکر غفران [illegible] تفضل [illegible]
[illegible] آنچه خدا [illegible] از [illegible] تو
[illegible] واقع [illegible] اضافه ذنب به آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
این آیه شریفه مسطور [illegible] قول علم الهدی [illegible] در تنزیه الانبیاء [illegible]
[illegible] لفظ ذنب مصدر [illegible] اضافه مصدر به فاعل و مفعول [illegible]

مقام خامه

مقام [illegible] ذنب مصدر است [illegible] مفعول شده است [illegible] آن [illegible] گناه
مردم [illegible] نسبت [illegible] از [illegible] تو [illegible] وا داشت [illegible]
[illegible] و هم از [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] فتح [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آیه شریفه [illegible] صلح حدیبیه [illegible]
[illegible] نسبت [illegible]
شد [illegible] مغفرت [illegible] مغفرت [illegible] ذنوب [illegible]
ارتباط آن [illegible] مغفرت ذنوب [illegible]
فتح [illegible] شده [illegible]
مراد به ما تقدم و ما تأخر ذنوب [illegible] قبل از فتح و هم از آن [illegible]
حضرت [illegible] مغفرت [illegible]
و هم [illegible] ترک [illegible]
زیرا که [illegible] فاطمه [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ذنب [illegible] آن حضرت [illegible]
اولی [illegible] نسبت [illegible]
حضرت [illegible] المقربین [illegible]
[illegible] ترک [illegible] رسالت [illegible] آن حضرت [illegible]
و [illegible] کلام [illegible] مجاز [illegible]
خطاب [illegible] عفی الله عنک [illegible]
[illegible] این کلام [illegible] لیغفر لک [illegible] این آیه [illegible]
این [illegible] ذنب قدیم و جدید [illegible] خدا [illegible]
[illegible] آن [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
آیه [illegible] خدا [illegible] از آدم علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول [illegible] از زمان آن حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

پیشه چنانکه کل مولود یولد علی الفطرة و فطرة الله التی فطر الناس علیها [illegible] از آن
حیثیت که آنحضرت پیغمبر بود و آدم علیه السلام در میان آب و گل و آنحضرت پیغمبران دیگر
[illegible] مردمان اولین و آخرین است لاجرم خدا فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر [illegible] آن [illegible]
[illegible] عموم داشته و در این مطلب لازم [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ظهور [illegible] علیهم السلام بود [illegible]
[illegible] رسولان و پیغمبران بود [illegible] از آن [illegible] پیغمبر [illegible] آدم
در میان آب و گل [illegible] آدمیان [illegible] از مردم
زمان آدم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آمرزیده [illegible]
[illegible] عموم [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
مواقع نقص قرآن کریم [illegible]
[illegible] الی هذه الایة فاصبر [illegible] آنحضرت [illegible]
و مردمان از ذریه آدم [illegible] و آخرین [illegible] غفران
خدا [illegible] و معصوم [illegible] و ولایت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] در این آیه شریفه [illegible]
در مقام [illegible] و راقم حروف [illegible] و این [illegible] احوال مردمان [illegible]
[illegible] از ذریه آدم [illegible]
[illegible] از آدم [illegible] قبل از آدم [illegible]
[illegible] در این حیثیت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
و مردمان و پیغمبران [illegible]
[illegible]
[illegible] انا فتحنا لک لیغفر لک [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

آنکه نبوده

آنکه نبوده و آن [illegible] و آمرزیده شد [illegible] ما تقدم و ما تأخر
ذنب [illegible] فانکه [illegible]
[illegible] و راقم حروف [illegible] و آن [illegible]
در صورت عبارت [illegible] لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و سیاق [illegible]
[illegible] و بسبب [illegible] آنحضرت صلی الله علیه
و آله [illegible] آمرزیده [illegible] لیغفر الله ذنبک ما تقدم و ما تأخر و الله اعلم

بیان بعضی کلمات علمای محققین

در باب عصمت وارد است

از این [illegible] در [illegible] این ابواب [illegible] عصمت [illegible]
[illegible] محقق [illegible] عصمت [illegible]
معصوم [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] معصوم [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] معجزه [illegible]
[illegible] عصمت [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] معصیت [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] و عقاب [illegible]
[illegible] قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی [illegible]
[illegible] حقیقت عصمت [illegible] عصمت [illegible]
عصمت [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] معصیت [illegible]
[illegible] معصیت [illegible] و این [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] عصمت [illegible]

بلطف الهی

بعد از آن است پس اگر این حال معتبر حیثیتی انام تنبیه است بر آنکه در کتب اخبار آن است که حکمت در

دلالت کند دارد بواز طعن زدن عالم رفته است و اگر بطریق دلیل عقلی بطلان فرو حجت

الزوم المتهم فیه دون ما سواه در جواب این عنوان میشود از آنکه عصمت عبارت از

لطف الهی است بنده در حصول و حضور آن لطف اگر از اکوار قبیح امتناع ننماید و در حق

مقام و در حق خاص بنده میکند فرا رفته او بود معصوم دانسته بحکم اراده که از خود

دارد نمیدهد حضور آن کار در آن لطف خیر را که عدول از قبیح بود و این بنده را معصوم

میخوانند زیرا که این بنده اختیار میکند کاری که این لطف دارند و بسوی او خدا را ارادۀ خیر فرموده امتناع

از اکوار قبیح بود و حد عصمت واضع کنند و ضع ظاهر است معین شرع است خاتم میکند خود

بواز مبین شرع که کار را ادعا بر از حلول دو راه دو در میان دارد از جهت آنکه تکلیفی عادل

مرتبه این لفظ بود بر آن کس امتناع نمیکند در حال حضور آن لطف خدا از جمیع افعال

قبیح و اختیار طاعت بود که در جواب این دلیل که معتزله بطلان اقوال امامیه از

در کبار الانوار و کتب بسیار مسطور است اما آنکه در بیت ذکر او که صاحب مجلس نیز فرموده

رفع المرتبه در شرع این کلمه عنوان بنده و خلقت الله این است که عصمت از جانب خدا

در حق حجج خود صلوات الله علیهم توفیق و لطف و اعتصام الهی است که آن توفیق و لطف

از معصوم و غلط کار در دین خدا و عصمت تحقیق است از جانب خداوند و عصمت

تحقیق است از جانب خداوند تعالی بر آن کسی میباشد که او دستگیر نصب خدا است تعقیب

بحسب فطرت و نیت قبول عصمت میکند و اعتصام فعل معصوم است و عصمت مانع

از اقدام و توانائی بر فعل قبیح و خطا نمود معصوم معصوم بود که از اینکه در نمای ...

بفعل حسن نیت بلکه جبر است و خدا قلم بسیار صحیح داریم و از آنکه آن معصوم آن است

و در آن معصیت خدا بود بر گزیده نزد او بود و تمام مخلوق دارای محبت و جلوه

شده و قبول این حال از ائمه معصوم است بلکه صفا و خدا حضرت امام مقام بود و اهل

آل که معصوم و ... شد خاتم انبیا آیت شریفه که مشعر دلالت دارد دو ولایت عظیم و

مراد از آیه ائمه اهل علیهم السلام در حضرت و اینست از آن اقسام تمام معصوم کرده و صغیره

معصوم هست و عقل هم تجویز نمیکند که از ترک مندوب هم امر بر فعل خدا فی عصیان

بر سلام هست و ترک اولی در حق آیات زینت حجت هست پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم مراد از

الکترنه باشند

الحضرت میباشد قبل از ظهور است و بعد از ظهور است لهذا ترک مندوب و مواقع بسیار باشند

دارد و توصیف ایشان بکمال در تمام احوال که در این مطلب قطعی است که ایشان در تمام اوقات

و احوال همه دارای احوال محبت خدا بر خلق خدا معطوف در بقا کمال دارند که به غیر خیر ندارند

نقصان کمال ایشان در وجوب تعدد شده باز کرم ایشان نعم است و اینکه ترک مندوب هم آنحضرت

از روی قصد بتزیین و لیکن نقصان کمال است و حال آنکه غیر صحیح دانسته و از رسول خدا و ائمه هدی

صلوات الله علیهم و از ذریه آنحضرت چه از آن که حصول ایشان به کمال ایشان

ظاهر بود که ایشان بوده که حجت خدا میباشد و قبل از احوال تکلیف احوال نقص و همیع

داشته که تحقیق علیهم السلام در حال صغر سن و قبل از آنکه بالغ شود مقام کمال داشته است

و این امر بیست اتمام عقول تجویز آن نمی‌نماید و نظر نمی‌شود و تکذیب اخبار را این بر بینه

و هم این است که ایشان در کمال ایشان در علم و عصمت در احوال دارا و نسبت نبوت قطع دو را نقص

این احوال توقف نمائیم و قطع نمائیم بر آنکه از آن که مقام رضا را قطع عقول ایشان بود مقام کمال

دارند و صاحب کمال لهذا عصمت لازم ایشان است که در اتم وجوه تحقیق که در این نحو عالم اعلم

باب چهارم در آنکه آنحضرت صدق صدور آل

علیه در باب سهو و نوم اولیا صلوات الله علیهم الحجة

سهو بمعنی فراموشی غفلت و نسیان است بقول جوهری در صحاح اللغة سهو غفلت است و فرق گذاشته که سهو در چیزی

ترک عضو آن است که بر فعل عمل غیر نماز در مراتب آن ترک و سهو از آن معنی ترک آن چیز است

بعلم و از این باب است قول خدا تعالی والذین هم عن صلاتهم ساهون یعنی و آنکه هم عملا ترک نماز را

نمایند و از نماز خود غافلند و به خبر آن سهو و ضر تعمد و صا بدین نحو که اخبار حجت عدم

اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن و در ظاهر هم تعفی تقیه ادای نماز میکنند

در خلوت مرتکب میشوند و از اینکه علم شما سهو از خلال کار و قرینه و معنا و معانی

خامه در این آیه غیر صلاتهم است و مقصد بقول للمصلین بعد فرموده و کثرت عذاب بر نماز

کنندگان در ترک آن است اگر عمل ترک شود بر ساهی عذاب نیست و از این است این معنی

الحمد لله الذی قال عن صلاتهم و لم یقل فی صلاتهم یعنی حمد خدا را که ساهی و معنی آن

بر آنکه او عملاً از نماز غفلت میکند و نفر موده که سهو بر آنکه در نماز خود است

بی خبر و بی فرض قصد و علم غفلت ... اگر خیلی بود حمد ... از کار در دعا و عذاب ... شده

از یونس بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست [illegible]

سهو از وسوسه شیطان است [illegible] فهو لا کل احد نصیبه هذا [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابی عبدالله علیه السلام از آن آیه شریفه سؤال کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] رفع عن امتی السهو والخطاء والنسیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible] در این مقصد [illegible]

و تفسیر [illegible] در آن [illegible]

[illegible]

[illegible] از اجزای آیه شریفه [illegible]

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

[illegible]

آیه و اذا رایت الذین یخوضون

[illegible]

را اهانت و جبر تقیه بود جایز نباشد در دلالت قاطعه بر عدم آن و لطف [illegible]
در کهف آیه ای خبر دیگر از احکام جدال و هو جز قول امام [illegible] رخصت و اهام بود
دلیل بر تقیه در آن جایز نیست و این نشان که پیغمبر در زمان [illegible]
و در زمان دیگر از آن تقاعد نمود و این حال بواسطه مصلحت [illegible]
[illegible] این جمله در حال غیر تبلیغ بوده و جای بود مطلق بر [illegible]
از قبیل بوده [illegible] فاسد و بعضی از آن [illegible] در این کلام [illegible]
[illegible] در غیر از تبلیغ هم مطلق جایز نبوده [illegible]
[illegible] بود از جانب خدا بر [illegible] جایز نبوده [illegible]
[illegible] در آن بود از [illegible] جایز [illegible] کلام [illegible]
[illegible] عموم قول [illegible] مطلق [illegible] عموم [illegible]
[illegible] در این مسئله [illegible] توقف [illegible]
و آیه شریفه را حمل بر آن [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله و مراد [illegible]
مطلوب [illegible] از قصد خطاب [illegible] در آیات سابقه مطلوب [illegible] و آیه شریفه
[illegible] کهف [illegible] وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ
اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا
رَشَدًا [illegible] گفته [illegible] انشاء [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] از جانب خدا [illegible]
[illegible] در زمان [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] گفته و [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] از کلام [illegible]
[illegible] ظاهر خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible] در قرآن [illegible]

آیه لا تقولن لشیء

[illegible]

از شأن صاحب کهف [illegible] و آیه شریفه که در سوره مبارکه اعلی است
سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] حکمت قوت
حافظه [illegible] سوره و آیات [illegible]
و بعضی گفته اند لا تنسی نهی است و الف از برای [illegible]
[illegible] فاسد [illegible] از آیه [illegible]
[illegible] قول اول اقوی [illegible] در این آیه شریفه [illegible]
[illegible] از سوره [illegible]
[illegible]
[illegible] منسوخ [illegible] از قرآن [illegible]
[illegible] نسخ شده [illegible] منسوخ
[illegible]
[illegible] المقدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منسوخ
[illegible] نسخ و منسوخ [illegible]
در کتب اصول [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] قرآن
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
رسول خدا [illegible] نسخ [illegible]
نسخ [illegible]

در اقسام نسخ

مسطور است و نسخ بر سه گونه است یکی منسوخ اللفظ والحکم چنانکه از ابوبکر روایت شده
شده در اعتبار اهل علم که از قرآن بوده لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم [illegible] الا نسخ و هو
دوم منسوخ الحکم است فقط مثل قوله فان فاتکم شیء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم
و آیات کلالت بسبب [illegible] سوم منسوخ اللفظ است فقط مثل آیه رجم و در خبر آمده
دلالت بر نسخ تلاوت بعض آیات قرآن میکند از جمله ابو موسی روایت کرده [illegible]
در اعتبار اهل علم میخواندیم قرآن لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی لهما ثالثا
و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و لکن آن آیه
مرفوع شد از [illegible] روایت است و [illegible] از مردم انصار در شعب بئر معونه مقتول
شد در این آیه در حق ایشان نازل شد انا لقینا ربنا فرضی عنا و ارضانا و این آیه
مرفوع گشت و [illegible] در باب نسخ [illegible] و این از جهت
[illegible] در نسخ [illegible]
[illegible] قال بعد الانصار و توبیخ ایشان [illegible] الم تعلم ان الله علی کل شیء
قدیر [illegible] خبر از محو و اثبات و نسخ [illegible]
و حکمت آن [illegible] احکام شریعت [illegible] مصالح عباد [illegible]
[illegible] از جانب حضرت [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] مختلف [illegible]
[illegible]
نسخ [illegible] این آیه شریفه احتجاج کرده اند زیرا که در نسخ [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف است زیرا که [illegible]
[illegible] نسخ [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible]
اصلح [illegible]
[illegible]

محمد رضا

بجهت بعضی در آیه شریفه ما ننسخ من آیة او ننسها [illegible]
مدت شده است زیرا که تغییر لازم نسخ است [illegible]
نقر [illegible] و در آیه [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
فالذین [illegible] السموات والارض الا [illegible]
مجلسی در کتاب الانوار [illegible] در آیه و اذکر ربک اذا نسیت [illegible]
[illegible] و اما [illegible]
[illegible]
[illegible] آن آیه نسخ [illegible]
[illegible]
[illegible] در نسخ شده است [illegible]
[illegible] دقیقه [illegible]
و حقیقت [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب اخبار [illegible] از حضرت صادق علیه السلام

در باب سهو و نوم [illegible] مسطور است

در سهو در نماز

در کتاب [illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible] ان رسول
الله صلی الله علیه وآله سها فسلم فی رکعتین ثم ذکر حدیث ذی الشمالین
فقال ثم قام فأضاف الیها رکعتین [illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
الشمالین [illegible]
[illegible] ذی الشمالین [illegible]
[illegible]

خلاف شما لیکن عیبی نیست که رسول الله در نماز ظهر دو رکعت خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود مردمان را که ما با شما لیکن بعد [illegible] که نیز در نماز سهو نمایم و سهو عیبی ندارد
چون گفت نماز ما [illegible] و در [illegible] آن حضرت [illegible] از نماز [illegible]
که هست دیگر در کار [illegible] از حضرت [illegible]
ابی عبد الله علیه السلام از حال مردی سؤال کرد که دو رکعت نماز گزارد و برخیزد و از جهت
حاجتی رود قال یستقبل الصلوة [illegible] [illegible] مردمان [illegible]
کند حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود [illegible] [illegible]
و [illegible] از ابو بصیر [illegible] توجیه مسطور [illegible] و [illegible] کتاب
از [illegible] بن مغیره مرویست که گفت در حضرت ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم که نماز
[illegible] و [illegible] نماز سهو [illegible] سلام [illegible] اعاده
نماز کنیم فرمود لم اعدتم الیس قد انصرف رسول الله صلی الله علیه و آله
فی الرکعتین فاتم برکعتین الا اتممتم [illegible] [illegible] [illegible] رسول خدا
در [illegible] رکعت اول [illegible] سلام [illegible] نماز [illegible] رکعت دیگر تمام کرد
[illegible] تمام [illegible] و [illegible] از ابن سعید [illegible] مرویست که گفت از
مردی [illegible] حضرت ابی عبد الله سؤال از حال مردی [illegible] [illegible]
[illegible] و صورت [illegible] آن حضرت فرمود کل ذلک واسع
انما هو بمنزلة رجل سها فانصرف فی رکعتین او ثلث من المکتوبة
فانما علیه ان یبنی علی صلوته ثم ذکر سهو النبی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] [illegible] مردی [illegible] نماز [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] از نماز [illegible] [illegible]
[illegible] نماز [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود
من حفظ سهوه فاتمه فلیس علیه سجدتا السهو فان رسول الله صلی الله
علیه و آله صلی بالناس الظهر رکعتین ثم سها فسلم فقال له ذو الشمالین
یا رسول الله انزل فی الصلوة شیء فقال وما ذلک فقال انما صلیت رکعتین

فصل اول

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اتقولون مثل قوله قالوا نعم فقام رسول الله
صلی الله علیه و آله فاتم بهم الصلوة وسجد بهم سجدتی السهو [illegible] در نماز
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
نماز [illegible] مردمان [illegible] و سلام [illegible] [illegible] عیبی [illegible]
[illegible] در نماز [illegible] [illegible] رکعت [illegible] عیبی
[illegible] رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] عیبی [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] نماز [illegible] تمام [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام عرض کرد [illegible]
من صلی رکعتین وظن انهما اربع فسلم وانصرف ثم ذکر بعد ما ذهب انه
انما صلی رکعتین قال یستقبل الصلوة من اولها [illegible]
[illegible] رکعت نماز [illegible] رکعت [illegible] سلام [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] فرمود آن نماز [illegible] از اول
[illegible] رکعت [illegible] رکعت تمام [illegible] عیبی [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] نماز [illegible] رکعت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] فرمود رسول خدا [illegible] [illegible] از مجلس
[illegible] نماز [illegible] رکعت اول [illegible]
[illegible] رکعت نماز [illegible] سلام [illegible] رکعت [illegible] تمام [illegible]
دیگر [illegible] از [illegible] حضرت ابی عبد الله علیه السلام
[illegible] فرمود رسول خدا نماز [illegible] در رکعت اول [illegible]
[illegible] در نماز [illegible] فرمود [illegible]
نماز [illegible] فرمود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] نماز [illegible] فرمود [illegible] رکعت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] رکعت [illegible] سلام [illegible]
[illegible] نماز [illegible] من دخل علیه الیوم ذلک فقد سن رسول الله

حکم سهو در نماز

صلی الله علیه و آله و صارت اسوة وسجد سجدتین لمکان الکلام ... اگر
سهو واقع شد که رسول خدا نیز چنین نمود و ... سجده سهو ...
نه و دیگر در کتاب ... از حضرت ابی جعفر ... العلوم صلوات الله
علیه روایت است که رسول خدا نماز ... در آن نماز قرائت ...
شد ... قرآن ... حافظ آن سوره
لایت ... رسول خدا فرمود لا ابی ...
لا ...
رسول خدا ... فرمود ما بال اقوام یتلی علیهم کتاب الله فلا یدرون
ما یتلی علیهم منه ولا ما ترک هکذا هلکت بنوا اسرائیل حضرت ابدانهم
وغابت قلوبهم ولا یقبل الله صلوة عبد لا یحضر قلبه مع بدنه حیث ...
و قرآن ...
که ترک ... در حفظ آیات و قرائت قرآن ...
...
... در حال نماز ...
... حضور قلب ...
... ضعیف است از جهت ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... قرآن ...
...
... حضرت ... از حفظ آیات قرآن
...
...
...
... [illegible]
... از حضرت ابی جعفر ... علیه السلام ...
رسول خدا ... [illegible]

الی آخره

کلام بر وجود علم ... [illegible]

... آنحضرت ... واقع ... حکم ...
... نفس ...
سهو ... اعتبار ...
سهو و خطا ... از ... الالهی ...
و لیکن ... آنحضرت ...
...
...
آن ... عقل ... عقلیه ...
کمال آنحضرت ... آنحضرت ...
...
...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
...
...
... آنحضرت ...
...
... صلی الله علیه و آله ...
... تبلیغ ... آن حضرت ... لازم ...
... رسول خدا ...
... آنحضرت ...
و تبلیغ ... آن حضرت ...
... تبلیغ ...
حضرت ... آن حضرت ...
... آنحضرت ... آن حضرت ...

تحقیقات علم ... [illegible]

را دیده خواب و چنین نیز بایستی باشد هفتاد [illegible] و به تحقیق که [illegible] بوده اند
از جانب خدا از غیر و قدرت و فضل او بود آن سبب بود که [illegible] مردمان به تنها آن [illegible]
بشریت و هفتاد [illegible] از بعد از او بود [illegible] بوده و او بود [illegible]
نکته و مردمان بود و آگاه [illegible] صفات [illegible] از مقام نبوت
و اگر در بعضی صفات با مخلوق شریک باشند مردمان [illegible] اما [illegible]
با روحی از جانب [illegible] علیهم السلام [illegible]
بر آنچه [illegible] بود که [illegible] مکنونه [illegible]
نبوت بود و این صفت بود از آن حضرت که [illegible] میگویند در میان [illegible]
[illegible] گویند و [illegible] در این خبر [illegible]
ابو بکر محمد بن عبد [illegible] و مخالفه [illegible] قال
[illegible] محمد بن حسن بن احمد بن الولید [illegible] اول
در [illegible]
[illegible] اثبات [illegible]
[illegible]

باب چهارم از حضرت صادق علیه السلام
در باب سبب نوم رسول خدا صلی الله علیه و آله

در کلمات [illegible] مسطور است که نوم به فتح نون و سکون واو و میم عبارت از حالتی است
[illegible] رطوبات ابخره [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] ظاهره [illegible]
[illegible] اول نوم [illegible]
[illegible] بخواب [illegible]
[illegible] نوم [illegible]
[illegible] نوم [illegible]
نوم [illegible]
[illegible]

معنی نوم

و گفته اند [illegible]

و گفته اند [illegible] و بعضی گفته اند [illegible] نوم [illegible]
[illegible]
[illegible] نوم [illegible] و اول نوم [illegible]
بخوابد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
خواب [illegible] نوم
[illegible] حقیقت [illegible] نوم [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوم [illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

وانده ... رکعت میان مقدار و مرتبه خواب و غفلت [illegible] و چون [illegible] از معتب بن قشیر

شنیده [illegible] لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا [illegible] این را در خواب

[illegible] در منهج الصادقین [illegible] در تفسیر آیه لا تأخذه سنة و لا نوم [illegible]

خداوند حی قیوم [illegible] خواب [illegible] و آن فتور [illegible] مقدمه خواب است

و نیز خواب [illegible] لا تأخذه [illegible] سنه و نوم [illegible]

[illegible] از انواع [illegible] بر این [illegible] طبیعت سنه و نوم

[illegible] از [illegible] نوم [illegible] مراد [illegible] بجوان [illegible]

[illegible] لا تأخذه سنة و لا نوم تأکید قیوم است چه هر کس [illegible]

سنه یا نوم فرو گیرد [illegible] قیوم [illegible] از [illegible] غفلت است و نوم

[illegible] منزه از غفلت است و حق [illegible] احوال [illegible]

[illegible] خداوند حی قیوم [illegible] واقع [illegible]

[illegible] سبب [illegible] و نیز نوم برادر موت [illegible]

و خداوند [illegible] حی و قیوم است [illegible] جابر انصاری [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

خواب [illegible] خواب برادر [illegible]

[illegible] لا [illegible]

[illegible]

خواب [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] شب [illegible] روز [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

خواب [illegible] بخواب [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] عشق [illegible] خواب [illegible]

[illegible] و نیز [illegible] شب زنده داشتن و نماز شب [illegible] است و این [illegible]

در [illegible] قیام نوم

هجوع

هجوع خفتن در شب است [illegible] این آیه کریمه که هجوع جز بر خفتن در شب اطلاق نمی شود چنانکه در

[illegible] کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و [illegible]

[illegible] اول [illegible] خفتن [illegible]

نیز خواب سبک [illegible] در حدیث [illegible]

[illegible] تهویم [illegible] جنید [illegible] مقدمه خواب [illegible]

[illegible] ما تطعم عینی نوما غیر تهویم ابو عبید گفته اگر خواب اندک [illegible] تهویم گویند

و در حدیث است [illegible] آغاز خفتن و فتور از نوم

شده است غرار [illegible] غرار اللبن و غرار

النوم [illegible] خواب [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] تحقیقا یا تقریبا [illegible]

مروی است و گفت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام شنیدم می فرمود نام رسول الله صلی الله

علیه و آله عن الصبح و الله عز و جل انامه حتی طلعت الشمس علیه و کان

ذلک رحمة من ربک للناس الا تری لو ان رجلا نام حتی طلعت

الشمس لعیروه و قالوا لا تتورع لصلاتک فصارت اسوة و سنة

فان قال رجل لرجل نمت عن الصلوة قال قد نام رسول الله صلی الله علیه و آله

فصارت اسوة و رحمة رحم الله سبحانه بها هذه الامة [illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] از خواب [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] نماز [illegible] رسول [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

نماز [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم

در خواب [illegible] بلال

تحقیق [illegible]

در حکم آیات قرآنیه و احکام آنها است و فی نفسه از مولفه حسنه و مستحب است بلکه نزد دیگران بمرتبه
راجح که فضلای قرآنیه و بقای فی نفسه است و جز افعال و اعمال دیگر وجه الاسوة است و
بر کسی مسلمان است که اقتدا کند و در این شریعت مطهره بناء لا یکلف الله نفساً الا وسعها
و از وی از طاقه ملکوت بیرون و کار دشوار نمی شود و شریعت محمدیه سهله است که باوجود
هرگز از اول طلوع آفتاب صبح شود در بالین خواب و بستر اگر چه در تمام عمر هم چنین بکند
روز نماز صبح نمی گذارد کار بخطا و بیهوده است [illegible] و شرب کوارا و زنان
و سایر لذات دنیویه رغبت نکرده و مطلقا بطلب [illegible] مشغول و متوجه
خالق شدن این است [illegible] در این [illegible]
احوال و امور [illegible] بخواب و بیهوشی [illegible]
معین [illegible] و علوم ربانی
و کلمات [illegible] و انوار [illegible] و خلاق [illegible] اگر نظر
[illegible] تمام عوالم [illegible]
[illegible] اول [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] صبح [illegible] دقت [illegible] در خواب [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] صلوة الله علیهم [illegible]
[illegible]
و نوافل [illegible]

از فرط حقیقت

از فرط حقیقت دانست این انوار مقدسه تمام علوم محیط و دارای معجزه و علم بمغیبات
بوده و در هر آن از تمام وقایع و حوادث و حالات اهل ارضین و سموات آگاه و مشرف بر همه
هستند کتب [illegible] و مشرق عالم در هر حال و هر کار است چگونه ممکن است غافل و ناآگاه
مجهول [illegible] بلکه فوات خواب و سهو و نسیان [illegible]
و در [illegible] از معلومات [illegible]
وقت [illegible] در مقام اظهار معجزه [illegible]
در [illegible] بخواب [illegible] سهو و نسیان
[illegible] در هر حال [illegible] از حالات تمام امور [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] معلوم است [illegible]
و [illegible] مدرکات [illegible]
[illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible] معصوم [illegible]
[illegible] سهو و نسیان [illegible]
[illegible] در این حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت [illegible]

و با او بر تقیه عمل بکند و عمر ذو الیدین بود ، [illegible] صحیح نزد ایشان در نماز او [illegible]
مصر از [illegible] بود [illegible] از صواب [illegible] و مصیر بود [illegible] نمایان [illegible]
اقرار [illegible] مذکور [illegible] از [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] نماز [illegible] و [illegible] نماز [illegible]
آخر [illegible] و میگویند این [illegible] و [illegible] صحیح و جنبه در [illegible]
ترک [illegible] و [illegible] آن [illegible] و این مطلب [illegible] آن [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] منسوب [illegible] در کتاب مسطور [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible] و صاحب [illegible]
و در این کتاب مسطور است [illegible] ابوبکر و عمر بن خطاب [illegible] ذو الیدین [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] نماز [illegible]
و از [illegible] غرابت [illegible] عصمت [illegible]
[illegible] عصمت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

باب وقایع سال یکصد و چهل و دو
و مخالفت عیینة بن موسی بن کعب

در این سال عیینة بن موسی بن کعب [illegible] منصور [illegible]
[illegible] موسی [illegible] و [illegible] موسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
منصور [illegible] و [illegible] منسوب [illegible]

فارضنا [illegible] لیس فیها حلم

آنگاه [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عمر بن حفص [illegible]
[illegible] عیینة [illegible]
و در [illegible] مسطور [illegible] موسی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیینة بن موسی [illegible] منصور [illegible]
باب خروج و طغیان اسپهبد طبرستان
و قتل جماعتی از مسلمانان بدست اسپهبد

وقایع ۱۴۲ مخالفت عیینة بن موسی

[illegible] منصور [illegible]

۱۴۲ مخالفت اسپهبد طبرستان

در این سال

در این سال اسپهبد طبرستان عهد و پیمان [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] ابو الخصیب
و خازم بن خزیمه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اسپهبد در قلعه [illegible] ابو الخصیب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] اسپهبد [illegible]
[illegible] ابو الخصیب [illegible] اسپهبد [illegible]
[illegible]
[illegible] اسپهبد [illegible] ابو الخصیب
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] اسپهبد [illegible] ابو الخصیب
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] خازم [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
ابو الخصیب [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] اسپهبد [illegible]
[illegible]
باب وفات و وقایع سال یکصد و
چهل و سه هجری [illegible]

در این سال سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب [illegible] بصره بود [illegible]
[illegible] عبد الصمد بن علی [illegible] کتاب
[illegible] مسطور [illegible] سلیمان [illegible] منصور [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]

۱۴۳
سنه [illegible]
وفات سلیمان بن علی

بنده آزاد ... و عطا [illegible] در ... واقعه [illegible] و انصار ... [illegible]

پیوسته در حلقه قوم ... [illegible] سطور ... در زمان امارت سلیمان بن علی در بصره

مردی دعوی پیغمبری ... [illegible] ... سلیمان او را

تو پیغمبر ... [illegible] ... در این ... [illegible]

را شده ... و در سال ... [illegible] سلیمان ... [illegible]

هم ... [illegible] ... ضعیف العقل ... [illegible] طلب ... [illegible]

سوگند ... [illegible] سلیمان

... [illegible] ... در بند

و قید ... [illegible] سلیمان ... [illegible]

و تو ... [illegible]

تصدیق ... [illegible]

نزد سلیمان ... [illegible]

سلیمان ... و در این سال نوفل بن فرات از امارت مصر معزول ... [illegible]

قطبه ... و در این سال اسمعیل بن علی بن عبدالله ... [illegible]

و ... ولایت ... [illegible] ... ولایت جزیره و ... [illegible]

... عباس بن محمد ... و هم در این سال منصور اسمعیل بن علی ... [illegible]

موصل معزول ... [illegible] ... مالک بن هیثم ... [illegible]

امارت موصل ... [illegible]

و در این سال ابو سعید یحیی بن سعید انصاری ... [illegible] ... قضاوت ... [illegible]

او ... [illegible] ... در تاریخ حبیب السیر

مسطور ... [illegible] یحیی بن سعید ... [illegible]

در ... قضاوت ... [illegible]

و در این سال موسی بن عقبه ... [illegible]

و از ... [illegible] سال صد و چهل ... [illegible]

این ... [illegible] سلیمان ... [illegible] صد و چهل و دوم

دانسته ...

دانسته ... [illegible] سلیمان ... از حفاظ ... [illegible] و هم در این سال حمید بن ابی حمید

... [illegible] ... عبدالله ... حمید طویل ... [illegible]

... [illegible]

در تاریخ حبیب السیر مسطور است که ابو عبیده حمید طویل در بصره ... [illegible] ... تابعین ...

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] اولاد ... [illegible] ... متوله شده ... [illegible]

و نیز در این سال ابو ... حمید بن ... [illegible] ... در تاریخ

... [illegible] مسطور ... [illegible]

باب وقایع سال صد و چهل و دوم

هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال ... [illegible] ... از ... [illegible]

و جمعی عظیم ... [illegible] ... منصور ... [illegible]

... [illegible] ... و در این سال ... [illegible] ... معزول شد ... [illegible]

... [illegible] بن عباس ... [illegible] ... منصور ... [illegible]

و ... [illegible] بن عبدالله ... [illegible] ... منصور ... [illegible] ... و در این سال

... [illegible] از امارت مصر معزول ... [illegible]

معزول شد ... [illegible] ... مصر ... [illegible]

باب رفع وقایع سوانح سال

صد و چهل و سوم هجری

در این سال عیسی بن موسی ... محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ... [illegible]

... [illegible] ... و در این سال ... بن ... [illegible] ... در ... [illegible]

... [illegible] ... جزیره ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible]

و برادرم آنگاه خان بگفته او که [illegible] ناچار توقف بود تا که کی خروج بود در آن [illegible] از قرا
روز جمعه عبدالرحمن [illegible] او [illegible] عبدالرحمن [illegible] دیگر [illegible] بود [illegible]
از کار آنکه [illegible] و [illegible] نمود و در این سال عبدالرحمن بن عطا صاحب [illegible]
[illegible] و در این سال سلیمان بن طرخان تیمی [illegible]
[illegible] ابوالمعتمر [illegible] از [illegible] بصره [illegible]
[illegible] روایت [illegible] از [illegible] صالح [illegible]
[illegible] سال [illegible] روزه [illegible]
[illegible] و نمود [illegible] سال [illegible] از [illegible]
[illegible] و در این سال [illegible] سوار [illegible]
[illegible] و نیز در این سال خالد بن سعید [illegible]
و هم در این سال [illegible] بن طریف [illegible]
و نیز در این سال [illegible] ابن سلیم [illegible]
روزگار [illegible] علی [illegible] اعلم [illegible]

باب وقایع [illegible]
هجری نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در این سال ابوجعفر منصور [illegible] از کوفه و بصره و جزیره و موصل [illegible]
[illegible] نمود [illegible]
[illegible] و در این سال [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عراق [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] سفاح [illegible] و در این سال ابوجعفر منصور خلیفه [illegible]
[illegible] و [illegible]
و نیز در این سال منصور خلیفه [illegible] مدینه [illegible] محمد بن خالد [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام [illegible]

وفات عبدالرحمن بن عطا

وفات سلیمان بن طرخان

وفات [illegible] سوار

وفات خالد بن سعید

وفات [illegible] بن طریف

وفات [illegible] ابن سلیم

وقایع سنه ۱۴۴

[illegible]

حج نمودن منصور

حکومت ریاح در مدینه

مذکور هیچ

مذکور هیچ و [illegible] منصور [illegible] و [illegible] محمد بن خالد [illegible]

باب آغاز [illegible] محمد و ابراهیم پسران
عبدالله [illegible] منصور [illegible]

صاحب مجالس المؤمنین [illegible] ابوجعفر منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] علویه [illegible]
در مقام [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible]
[illegible] علویه [illegible]
[illegible] علویه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible]
علویه [illegible]
[illegible] آل علی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن
ابیطالب علیهم السلام و الصلوة [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق
علیه السلام [illegible] عبدالله محض [illegible] صادق
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله

کشت چند تن را از جمله ایشان ... توبه کنم ... فلاح ... بخدا ...
قاتل ... در پیش رویش آوردند ... حجت ... بر ایشان ...
زنان و کودکان ... ایشان با ایشان ... فلاح ... نمود ...

و این ... نمود ... ابوجعفر منصور در آن مجلس حضور داشت ... از دیر
تن داشت و کلمه ... الشیم ... ابوجعفر ... استسلام ... از آن روز
... سلطنت ... آن روز ...
و ابوالعباس سفاح با ... ابوسلمه خلال ... او بود ...
... ابوسلمه ... ایشان ...
اولاد علی علیهم السلام و عباس بن عبدالمطلب ... بنی فاطمه ... یکی را ...
متفق کنند ... نخستین حضرت صادق علیه السلام ... بن علی ...
علیهم السلام ... عبدالله محض ... رسول الله ... امام جعفر صادق
علیه السلام ... ابوسلمه ... ابومسلم ...
... حضرت صادق علیه السلام ... عبدالله ... محمد و ابراهیم ...
... ابوالعباس ... بنی فاطمه ...
... احوال سفاح مسطور ... عبدالرحمن ...
... محمد و ابراهیم ...
... سفاح ...

باب ... عبدالرحمن بن حسن مثنی بن
حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و سبب ...

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین و ابن طقطقی در کتاب الفخری ...
و ابن اثیر در تاریخ الکامل و مسعودی در مروج الذهب و شارح قصیده ابی فراس در ...
و هم جمعی ... و ... در تواریخ خود ... مسطور
داشته اند ... ابوالفرج ... ابوجعفر منصور در
طلب محمد و ابراهیم ... عبدالرحمن ... علی بن
حسن ...

دعبل ...

... داستان ... محمد ... از ...
در ... و اخبار ... ترتیب ... حکایات ... مسطور
... لاجرم ... فضایل و مناقب ...
... مذکور ... عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
کنیتش ابومحمد است ...
... عبدالرحمن ...
... کریم الابوین ...
... فاطمه ... عبدالله بن حسن ... علویه ...
عبدالرحمن ... حسین ...
امام محمد باقر ... علیه السلام ...
... عبدالله فاطمه دختر
امام حسین صلوات الله علیه ... فاطمه ... مسطور شد ...
... فاطمه ... علیها السلام ...
... سید الشهداء صلوات الله علیه ... مسطور ... حسن علیه السلام فاطمه دختر
عم خود امام حسین ... عبدالله بن حسن ... رسول خدا صلی
الله علیه و آله ... عبدالله بن موسی ...
نسبت او بحضرت حسین علیه السلام ... عبدالله بن حسن بن حسن علیهما السلام ...
... عبدالله ... حسن ...
حسن ... عبدالله بن حسن ...
... عبدالرحمن ... محمد بن ... الذهب ... عبدالله بن حسن ...
...
و عبدالله ... فاطمه ... دختر رسول خدا ...
حسن علیه السلام ... دختر امام حسین علیه السلام ...
...
...

احوال عبدالرحمن

نقابت عبدالله

حسن و موسی فرزندان عبدالله [illegible] از فاطمه [illegible] منظور [illegible] حسن بن موسی [illegible]

عبدالله بود با دو دختر [illegible] منظور [illegible] دختران [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن بن حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن [illegible] فاطمه [illegible]

ابراهیم بن حسن بود [illegible] منظور [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

دینار [illegible]

[illegible] احمد بن عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] عمر بن عبدالعزیز [illegible]

اسمعیل بن یعقوب [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا هند انک لو سمعت [illegible] فالآن فاسمع [illegible]

هذه [illegible] ولقد عصیت [illegible]

و نیز از اشعار عبدالله [illegible]

بیض غرائر ما

بیض غرائر ما هممن بریبة کظباء مکة صیدهن حرام

یحسبن من لین الکلام فواسقا ویصدهن عن الخنا الاسلام

بیان سبب گرفتاری عبدالله بن حسن بن

حسن علیهم السلام و اهل و [illegible]

[illegible] عبدالملک [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]

[illegible] محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین [illegible] عبدالرحمن [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] عبدالله بن عباس [illegible]

[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] محمد [illegible] ابراهیم [illegible] محمد بن عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوجعفر منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

عبدالله [illegible]

امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible] جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]

[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible] صادق علیه السلام [illegible] محمد بن عبدالله [illegible]

انجمن شدیم و محمد بن عبدالله بن حسن را بیعت کردیم [illegible] ابوجعفر منصور [illegible] مشغول [illegible] با ایشان گفتیم [illegible]
عبدالله [illegible] و سؤال [illegible] اجتماع نمودیم عبدالله بن حسن [illegible]
عبدالله [illegible] حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام [illegible] عبدالله بن حسن
[illegible] فرمود [illegible] فان الامر لیس
فیک [illegible] والله لا [illegible] شیئا [illegible]
[illegible]
[illegible] والله ذالک یحملنی ولکن هذا و اخوته
و ابناؤهم [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible]
عبدالله بن حسن [illegible] فرمود انها والله ما هی الیک ولا الی ابنیک ولکنها لهم وان ابنیک
لمقتولان [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] والله [illegible]
[illegible] ابوجعفر محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] امام صادق [illegible]
علیه السلام [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible]
علیه السلام محمد بن عبدالله [illegible]
هو ان الناس لیقولون فیه انه المهدی وانه المقتول [illegible] فی کتاب علی [illegible] خلفاء
هذه الامة [illegible]

[illegible] جعفر بن محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
عمرو بن عبید [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] محمد بن عبدالله
[illegible] عمرو بن عبید [illegible]
عبدالله [illegible] ابوجعفر منصور [illegible] محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible]

ذکر اهتمام ابا جعفر منصور دوانیقی در
طلب محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن علیهم السلام

منصور [illegible] قسی القلب [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور

و هرگز بر نخواست تغلب نمی‌کرد پدر را الکو ... ابو محمد حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام
منصور او را حکومت مدینه و ... داده بود و این حسن اول کسی است از بنی عم علویین که
بنی عباس جامه سیاه پوشید و ... تا زمان ... دولت ... عبدالله محض
عبدالله محض ... با هم ... و ... در این موقع منصور ...
و ... محمد ... و ... از ... موسی بن عبدالله بن حسن ... آنکه محمد ...
... محمد ... از ... بجهة ... منصور ...
... محمد و ابراهیم ... از ... عبدالله محض ... و ... برادران ... عبدالله
با سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس گفت ای ... در میان ...
و علقمه ... عباس ... سلیمان گفت
... برادر عبدالله بن ... در میان ... داده ...
داده ... این ... منصور ...
منصور ... عبدالله بن حسن ...
داد ... منصور ... از ... عبدالله ... منصور عبدالله محض ...
سلیمان ... منصور ...
و چون منصور از عبدالله ... از ...
... و ...
... مدینه ...
...
... منصور ...
و ... منصور ...
و ... عبدالله محض ... از ...
... عبدالله از ... آن مرد ...
و ... و صدق ... از ... محمد ...
تا عبدالله ... محمد ...
اعتراف ... عبدالله ... ابو ...

طلب کردن منصور محمد و ابراهیم را از عبدالله

قرار ... منصور تفحص

هم دو بود

محمد ... و منصور ... و آن نوشته ... آن جاسوس ...
محض نوشته ... آن ... عبدالله ... و ... ابو هبار ... محمد بن
عبدالله و عبدالله بن حسن ... و ... آن جاسوس ... ابو هبار ...
... و ... محمد بن عبدالله ...
... و ... محمد ... و ... از ... آن جاسوس ...
... جاسوس ... ابو هبار
... و ابو هبار ... محمد ... و ... ابو هبار
آن ... محمد گفت ...
...
...
... محمد گفت ...
... از ...
این ... جاسوس ... محمد ... آن مرد
...
...
... آن مرد جاسوس ...
... از اعراب ... مدینه ...
...
... منصور ...
... منصور ...
او ... منصور ... منصور ...
... منصور ...
... منصور ...
...
و ...

بیان تدبیر کردن ابو جعفر منصور در کشف راز عبد الله بن حسن علیه السلام

[illegible] منصور از ضرب [illegible] و [illegible] دست [illegible] عبد الله بن حسن [illegible]

[illegible] عقبة بن سلم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عقبة [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] عقبة [illegible] منصور [illegible]

[illegible] در کار ملک و سلطنت [illegible]

[illegible] اموال [illegible]

[illegible] مکتوب [illegible] راه [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عقبة [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] عقبة [illegible]

[illegible] عقبة [illegible] منصور [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] عقبة [illegible]

[illegible] مکتوب [illegible]

[illegible] عقبة [illegible]

[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]

خبر دار [illegible] منصور [illegible] عقبة [illegible]

[illegible] عبد الله بن حسن [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] عقبة [illegible] عقبة [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] منصور [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] منصور [illegible] عقبة بن سلم [illegible] عقبة [illegible]

عبد الله [illegible] عقبة [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] [illegible]

عبد الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible] بصره [illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible] منصور [illegible] بصره [illegible]

[illegible] [illegible]

به هلکت [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] و هیچ بود و
دیگر از قوم منصور از [illegible] راه [illegible] پس منصور ابو جعفر [illegible] منصور
[illegible] و معلوم [illegible] از قرار [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] داود [illegible]
[illegible] گفت از آن [illegible]
[illegible] کدام [illegible] گفت عبد الله [illegible]
پس آن خطاب [illegible] گفت عبد الله [illegible] منصور گفت یا عبد الله [illegible] محمد و ابراهیم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] منصور گفت [illegible]
[illegible] و منصور [illegible] عبد الله [illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]
عبد الله [illegible] فاطمه [illegible] دختر رسول [illegible]
[illegible] فاطمه دختر امام حسین علیه السلام [illegible] منصور
گفت [illegible] دختر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] امیر المؤمنین عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
مشغول [illegible] و عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] ابو [illegible] محمد و ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]
ای امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] منصور [illegible]

و عبد الله گفت

و عبد الله [illegible] ابو جعفر [illegible]
محمد [illegible] سبب [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] محمد بن خالد [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] حسن بن حسن [illegible] ابو جعفر
مشغول [illegible] منصور [illegible] عبد الله بن حسن
گفت ای امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله
[illegible] عبد الله [illegible]
ابو جعفر [illegible] عبد الله گفت
[illegible] ابو جعفر گفت [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible]

بیان حبس عبد الله بن حسن بن حسن علیه
السلام و جمعی از اهل بیت او [illegible]

[illegible] ابو جعفر منصور عبد الله بن حسن [illegible] مروان [illegible]
الحسن [illegible]
ابو جعفر از مدینه [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله بن حسن
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
مروان [illegible]
[illegible] مروان [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
حسن بن حسن بن علی علیهما السلام [illegible] حسن بن حسن [illegible]
الحسن بن الحسن [illegible] سلیمان و عبد الله [illegible] داود بن حسن بن حسن علیه السلام [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اسحق پسران ابراهیم بن حسن بن حسن سلام الله علیه و دیگری علی بن حسن بن حسن بن علی علیهم السلام
علیها و دیگر موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن سلام الله علیهم و جمع ایشان بودند زندان هاشمیه
عباس بن الحسن بن علی عبد الله در میان ایشان نبود و جمله ایشان را در زندان ... ذلیل بوده
ساخته بود بیداری ایشان ... مرتبه ... صاحب ... از آن ... ایشان
با قوم بن مجمول ... بن حسن ... علی بن ... نیز ... مجمول نفس
و جان بود محمد پسر علی و ... محمد ... مردمان بود ... خوانده ... و
با ... و ... گفتند ... با ... بیرون ... ترا ... و ... کرد ... علیهم
او بود ... منصور ... عراق ... و ... تن
نام ... آنگاه ... منصور ... علی ... جعفر ...
و ابو جعفر ... منصور ... مجمول ... علی بن محمد ...
... در زندان بود ... منصور ... محمد بن عبد الله بن عمرو بن
عثمان بن عفان بود او را ... دیباج ... بن الحسن ... در زندان ... مجمول
برادر محمد دیباج از طرف مادر با عبد الله المحض برادر بود مادر ایشان فاطمه دختر حسین بن
علی علیهم السلام بود ... منصور ... در زندان ... گفته اند
منصور عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیهم السلام ... مجمول ... سایر اولاد حسن
... و عبد الله ... در زندان ... حسن بن حسن بن حسن ... بوده
... از ... العباس ... منصور
و دختر حسن ... ابراهیم بن حسن ... و ابراهیم ... علیه
... حسن ... عبد الله مجمول ... از ... دار
... منصور ...
... عبد العزیز بن سعید ... منصور
... ابراهیم ... بن حسن ...
... بن حسن ...
ایشان ... منصور ... محمد ... عبد الله المحض ...
... منصور ...

ایشان

ایشان ... منصور ... عبد الله بن محمد بن ... از ... محمد ... کرد
... ابراهیم ... کشته ... ایشان ...
... منصور ... عبد الله ...
و ابو العباس ... منصور ... در ...
منصور ... منصور ... عبد الله ...
... محمد بن عبد الله بن محمد ... ابو الفرج اصفهانی ... عبد الله بن حسن
... عبد الله بن حسن و ... عبد الله ...
... در زندان ... محمد ... محمد صلی الله علیه و آله ...
محمد بن عبد الله بن حسن ... از آن ...
... عبد الله بن حسن ...
... علی بن الحسین ...
... علی بن الحسین ...
... خدای ... در ...
... خدای ... خدای ...
... منصور ...
... عبد الله بن حسن بن حسن
علیهم السلام ... ابراهیم ...
... عبد الله ...
و ... عبد الله ... ابراهیم صلی الله علیه ...
... ابراهیم ...
... ابراهیم ... ان هذا لهو البلاء المبین ...
... منصور ...
... خدای ... منصور ...
... خدای ...
... منصور ... بن حسن

... محمد بن عبد الله ... (حاشیه)

حسین محمد دیباج

بیابد که حدیث رسول صلی الله علیه [illegible] و فوت [illegible] بود [illegible]
رسول [illegible] علی [illegible] محمد بن [illegible] یعقوب [illegible]
بن یعقوب [illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] که [illegible] آل عوام
بن عوام روایت کند که ریاح بن عثمان [illegible] ابو البختری [illegible]
در [illegible] ریاح [illegible] مدینه [illegible] ابو البختری [illegible]
بود که [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ابو البختری [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] ابو البختری
[illegible] عبد الله [illegible] ریاح [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الرحمن [illegible] علم
[illegible]
[illegible] ابو البختری [illegible] عبد الرحمن [illegible] ریاح [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبد الله [illegible] طلب محمد و ابراهیم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله در مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]

ادنزار

زده از مردم مدینه [illegible] پس محمد [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الرحمن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و ابو الازهر [illegible]
[illegible] عبد العزیز بن مطلب
عامل مدینه [illegible] منصور [illegible] ابو الازهر
مدینه [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible]
منصور [illegible] زندان [illegible] خالد بن عبد الله
قسری [illegible] مدینه [illegible] طلب محمد و ابراهیم [illegible]
[illegible] طلب محمد و ابراهیم [illegible] محمد بن خالد
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible] طلب محمد [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] منصور [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] طلب محمد [illegible]
محمد [illegible] منصور [illegible] ابو العلاء
[illegible] قیس [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] ابو العلاء
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] مسلم
[illegible]
[illegible] ریاح بن عثمان
بن حیان المری [illegible] منصور [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] مدینه [illegible] ریاح [illegible] منصور [illegible]

اگر با در گذرد ابو محمد و ابو هبیره پسر عبدالرحمن بن [illegible] به بغداد نزد منصور راه داد و امارت مدینه داد
و رباح بن ابو سوار امیر [illegible] در راه بسر رسید تا بدینه اندر رسید و جمعی پسران مردان و اولاد اکثر
امراء مدینه بود در آمد با حبیب و ابو البختری آن نخاس مولی ابو بکر و عبدالرحمن
جمال [illegible] مسطوره بود باز او که [illegible] آن محمد بن خالد بن عبدالله قسری بود که جمع [illegible] از
اموال بیت المال از [illegible] و او بود منصور و محبوس [illegible] و نوشته [illegible] از رباح
نام [illegible] خود منصور داد و بود عقوبت [illegible] پرسش گفت تا اگر محمد بن خالد [illegible]
بیت المال و غیره برگرفته باز [illegible] از رباح [illegible] او [illegible] و جمعی [illegible] و عذاب بسیار
شد تا به جواب [illegible] رباح [illegible] کرد [illegible] گفته [illegible] خود رباح بود
تا این [illegible] فرا هم [illegible] رباح [illegible] منصور [illegible] گفته [illegible]
[illegible] امیر [illegible] رباح [illegible] وجود [illegible] از [illegible]
بنولیم و [illegible] از آن [illegible] و مجبور [illegible] نوشته و در آن [illegible]
اکنون [illegible] را [illegible] مکرم [illegible] در [illegible] مکتوب [illegible] رباح [illegible]
[illegible] زمانه او [illegible] باز کرده [illegible] و از آن [illegible] رباح [illegible] طلب
محمد [illegible] و [illegible] گفته [illegible] از [illegible] کوهستان [illegible] از اعمال [illegible]
داد و رباح [illegible] در طلب [illegible] محمد [illegible] این خبر [illegible] از آن کوهستان
[illegible] صغیر بود [illegible] محمد [illegible] شده [illegible] بود [illegible]
[illegible] از کوه [illegible] محمد [illegible] بود [illegible]

نخرق السربال الشکّ الوحی مسکته اطراف مروءه داد

و این بود [illegible] در [illegible] احوال [illegible] کتاب [illegible] الرحمه در ذکر احوال اولاد
احمد [illegible] مسطوره [illegible] و آن [illegible] این داستان [illegible] بر [illegible]
[illegible] شده [illegible] الله [illegible] و محمد بن عبدالله آن [illegible] بود این موقع
ذکر [illegible] در [illegible] شد [illegible] عجیبه در آن [illegible] محمد [illegible]
را [illegible] محمد [illegible] او [illegible] ابو [illegible]
آب [illegible] رباح [illegible] وقت [illegible] خواست
با بن حمل عبدالرحمن بن [illegible] بیت [illegible]

فرار محمد و [illegible]

بحج منصور در [illegible] و [illegible] آمد [illegible] و در این وقت [illegible] از [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible] در [illegible] رباح در مدینه محبوس [illegible] و رباح در
ربذه [illegible] منصور بود [illegible] منصور او [illegible] داد [illegible] بن حسن [illegible]
[illegible] و این [illegible] در [illegible] طلبید کند [illegible] منصور [illegible] آقامت [illegible]
عمران بن ابراهیم بن محمد بن طلحه و مالک بن انس [illegible] از زندان [illegible]
[illegible] و ابو هبیره پسر عبدالله [illegible] و در [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] از مدینه حسن بن حسن [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] منصور [illegible] آن [illegible] و [illegible] بود [illegible]
[illegible] در [illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبدالله [illegible] از آن [illegible]
عمران و مالک بن انس [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و [illegible]
[illegible] منصور [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] و عبدالله [illegible] آن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] از [illegible]
و [illegible] مدینه [illegible] رباح [illegible] منصور
[illegible] مدینه [illegible] حسن و محمد بن عبدالرحمن [illegible] از [illegible]
[illegible] رباح [illegible] از رباح [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] ربذه [illegible]
[illegible] ابو الفرج اصفهانی [illegible] محمد بن عبدالرحمن [illegible] عمر [illegible] رباح [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] در این وقت [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] این [illegible] پسران [illegible] از [illegible]
خارج [illegible] و [illegible] ربذه [illegible] ابو العلا [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] به ربذه [illegible]

[illegible] منصور [illegible]

حسن بن [illegible] ربذه

جعفر صادق علیه السلام چنین فرمود، و در آنکه در مجلس او [illegible] عرض کردم که بحر [illegible] چند در این باب در مجلس
جاری بود فرمود بنشینم آنگاه غلام خود را بخواند و در حضرت پروردگار دعای بسیار کرد و از
آن پس غلام فرمود هر وقت این جماعت گرد آمدند و خبر یکدیگر را [illegible] آنحضرت [illegible]
و عرض کرد که هم اکنون ایشان را در آن کوه آوردند آنحضرت سلام الله علیه برخاست و از پس پرده همی نظر می‌کرد
و در [illegible] آنگاه دستها توقف نمود و ایستاد و ابراهیم بن حسن و تمامت اهل بیت
ایشان را بیرون بردند و بعضی از ایشان را [illegible] بر در [illegible] و [illegible] و دیوار [illegible]
امام جعفر علیه السلام [illegible] چشم مبارکش اشک [illegible] در حضور [illegible] جاری شد
جاری شد آنگاه روی با [illegible] کرد و فرمود ابو عبدالله [illegible] بفرمود لا یحفظ الله حرمة بعد
هذا والله ما وفت الانصار ولا ابناء الانصار لرسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم بما
اعطوه من البیعة علی العقبة ثم قال جعفر علیه السلام حدثنی ابی عن ابیه عن
علی بن ابی طالب علیه السلام ان النبی صلّی الله علیه وآله قال له خذ علیهم البیعة
بالعقبة فقال کیف آخذ علیهم قال خذ علیهم ما بایعوا الله ورسوله علی ان یطیعوا
الله فلا یعصوه و یبایعوا علی ان یمنعوا رسول الله وذریته مما یمنعون منه انفسهم
وذراریهم قال فوالله ما وفوا له حتی خرج من بین اظهرهم ثم لا احد یمنع ید
لامس اللهم فاشدد وطأتك علی الانصار و در روایتی دیگر است که چون [illegible]
از مدینه بیرون بردند جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible] ایشان را بدید [illegible]
آنحضرت را در برابر امام علیه السلام [illegible] و [illegible] بر [illegible] و [illegible]
بیفزود و فرمود والله لا یحفظ الله حرمة بعد هؤلاء و بقول عبدالله بن حسن و سایر
اولاد حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود [illegible] بر [illegible] کوفه روان ساختند
در آن هنگام که از برابر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عبور میدادند آنحضرت [illegible] در
ایشان [illegible] و [illegible] فرمود این [illegible] مبارک [illegible] و فرمود والله ما وفت
الانصار لرسول الله صلّی الله علیه وآله ببیعة لقد بایعوه علی ان تمنعوه مما یمنعون
منه انفسهم واولادهم والله لا تفلح هم [illegible] تخرج هؤلاء علی هؤلاء
و [illegible] کلمات معجز آیات از آن حضرت صادق علیه السلام [illegible] [illegible]
و بفرمود قسم [illegible] از این [illegible] عظیم [illegible] و مدینه طیبه [illegible]

[illegible] انصار

در معاهدت انصار و اولاد انصار در حضرت رسول خدای در آن بیعت که در عقبه کرده‌اند ...
[illegible] رسول خدای علیه السلام فرمود بیعت ایشان در عقبه [illegible] [illegible] بیعت [illegible] فرمود
که [illegible] و معصیت [illegible] در رسول خدای و ذریت و فرزندان آنحضرت [illegible] حفظ و حراست [illegible]
[illegible] فرزندان خویش محفوظ میدارند بود که با خدای و آنحضرت وفا [illegible]
ایشان [illegible] و از آن پس [illegible] حفظ [illegible] [illegible] انصار [illegible]
بود که با [illegible] جعفر و فرزندان [illegible] بن حسن [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] بن حسن را از مدینه بیرون بردند [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] بیان [illegible] بود که [illegible] [illegible] و طریق [illegible] [illegible]
[illegible] بیرون بردند [illegible] [illegible] و [illegible] ابوالفرج [illegible]
[illegible] کوفه روان کرده و دیگران [illegible] ابوالازهر [illegible]
[illegible] از مروان [illegible] و اغلال [illegible]
[illegible] بن حسن روان ساختند محمد و ابراهیم پسران عبدالله در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] خروج [illegible] عبدالله [illegible] محمد [illegible]
[illegible] قوم [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] خروج [illegible] ابو جعفر [illegible] [illegible]
[illegible] در آن هنگام [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منصور [illegible]
ابوالفرج [illegible] [illegible] عبدالله بن حسن [illegible] [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] منصور محفوظ [illegible] حسن و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان خروج و شهادت محمد بن عبدالله

علیه السلام در زمان ابو جعفر منصور عباسی

از [illegible] مذکور [illegible] منصور [illegible] محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان [illegible] [illegible]

کلمات حضرت صادق در حال عبدالله بن حسن

آمدن [illegible] بن [illegible]

بنت الحسین علیها السلام بود پس حسن بن زید او را طلب داشت و نیز طاهر بن حجر سو [illegible] گفته جمع [illegible]
با ایشان بود و محمد بود در آن ماه در [illegible] بود که دست بیعت داد و عبدالله بن حجر بود [illegible] گفت بود
و جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب و فات او عبدالله بن عمرو بن عثمان فاطمه را تزویج نمود
و سبب این بود که حسن بن حسن در هنگام وفات چون رخ نمود وصیت کرد که بود غم و اندوه است
وا زن کیسته بعضی گفته این اندوه از حسیب ... رسول خدا و حسن ...
جلوات الله علیهم ... و ... تو ... فاطمه ... عبدالله بن عمرو بن عثمان
نزد ایشان دفن بود [illegible] ... [illegible] از [illegible] ... از بنی عبد مناف
بشتم تا ... فاطمه دختر حسین علیهم السلام ...
فی بردم ... عبدالله ... فاطمه ... برادر ...
تخم ... تمام ... آن ... بر ... از
حسن ... آرام ...
... عبدالله بن عمرو ...
و حسن مذکور ... اورا ...
شدن ... عبدالله ... فاطمه علیها ...
پسر ... عبدالله ... فاطمه ...
و جعفر ... فاطمه ... عبدالله ... فاطمه ... عبدالله ...
...
تزویج نمود ... اسمعیل بن یعقوب ... عبدالله ... فاطمه بنت الحسین علیها السلام ... تزویج ... فاطمه ...
نشد ... تزویج ... فاطمه ... تزویج ...
شاعر ... فاطمه ... عبدالله ... تزویج ... فاطمه ...
بجهت منصور ... محمد بن عبدالله ... حسن ...
والامر منصور گفت ... امیرالمؤمنین ... شیعه ... عراق ...
ابوطالب ... محمد بن عبدالله ...
بخوانند ... منصور ...
بن حسن بن زید ... محمد بن ...

غل برنهم

بعض خاندان علی ...

غل بر نهادند و محمد بن عبدالله العثمانی با ایشان بود و او از لطف روی و صفای جسم که داشت او را [illegible]
شده بود و بسی فرو نشسته و شعر بر تن گذاشته و مردم را از جانب ابو جعفر منصور خاطر و گفت
محمد بن عبدالله عثمانی ... بر ... منصور ...
برفاست ... منصور ...
انعام ...
کاسه ... علی بن حسن ...
بر محمد ... عبدالله بن حسن ...
...
نعم ابو جعفر ... عبدالله بن حسن ...
بود که ... ابو جعفر ...
خوابگاه ... عبدالله ...
...
و ... محمد بن عبدالله العثمانی ... منصور ...
... منصور ...
محمد ... منصور ...
از کدام ... عبدالله ...
...
... محمد ...
گفت ...
برادر ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
... منصور ... محمد ...
...
... محمد ...
... رسول الله صلی الله علیه و آله ... منصور ...

حرب عبدالله

و با جلاد گفت از [illegible] تا زیانه بر سر [illegible] خانه [illegible] بود [illegible] دیده
او بود از چشم خانه فرو ریخت آنگاه او را بر [illegible] مانند [illegible] سیاه بود و [illegible]
[illegible] و از نهایت حسن و صفا و لمعان و [illegible] و [illegible] او بود از [illegible]
بر [illegible] گفت [illegible] بر تو [illegible] و [illegible]
سوگند به خدای [illegible] از این ضرب تازیانه [illegible] ابو الفرج گوید ابو جعفر
منصور با محمد [illegible] گفت [illegible] اگر او [illegible]
[illegible] قوم و عشیرت تو [illegible] منصور [illegible] ابو
جعفر [illegible] فاطمه دختر [illegible] فاطمه بنت [illegible]
بنت خویلد علیهم السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] تازیانه [illegible]
او بر [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
و [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
او [illegible] محمد بن عبدالله بن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] خروج [illegible]
ابو عون [illegible] مردم خراسان [illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible] منصور [illegible] مردم خراسان [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] فاطمه دختر
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible]

قتل محمد بن عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد [illegible] منصور بن حسن [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
و [illegible] منصور [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]

باب [illegible] ابو محمد عبدالله بن حسن
حسن علیهم السلام در حبس ابی جعفر منصور

ابو محمد عبدالله المحض بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و او [illegible]
حسن و محمد بن علی [illegible] و عثمان و حسن [illegible]
شیخ [illegible] و مقدم و مقتدای [illegible] و علوم [illegible]
[illegible]
و قوت قلب و حفظ [illegible]
[illegible]
ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین [illegible] موسی بن عبدالله [illegible]
ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]

منصور [illegible]

وتو را بسوی کوفه فرستادند و [illegible] از خیدار کسی [illegible] به جای او منصور [illegible] محمد بن
یکی بود [illegible] مرث که [illegible] با ابو جعفر [illegible] نامه [illegible] محمد بود [illegible]
[illegible] و تو بسوی [illegible] [illegible] ملاقات [illegible] نامه [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] [illegible] منصور [illegible] [illegible] رفیق [illegible]
[illegible] از [illegible] بزرگ [illegible] این شعرها [illegible] نوشت

یا بنی امیة انی عنکم غان   وما الغنی غیر انی مرعش فان
یا بنی امیة ان لا تدعوا کربی   فانما انتما وا [illegible]

نوشته اند در این واقعه عبد الله بن حسن در زندان [illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] کشته شده [illegible] آل محمد صلی الله علیه وآله بهتر
از الله [illegible] عبد الله [illegible] [illegible] نیز [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible]
در زندان و [illegible] اسحق بن عیسی [illegible] [illegible] کرده [illegible]
عبد الله بن حسن در آن [illegible] در زندان [illegible] بود [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] عبد الله [illegible] آب [illegible] ابو الازهر [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] [illegible] [illegible] عبد الرحمن [illegible] [illegible]
از [illegible] عبد الله بن حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر
المؤمنین منصور [illegible] [illegible] [illegible] عبد الرحمن [illegible] [illegible]
[illegible] از آل داود عبد الله بن حسن [illegible] و در این وقت [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الله بن حسن بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] عبد الله بن حسن [illegible] ابو الفرج
[illegible] عبد الرحمن بن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابو الازهر [illegible] [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابو الازهر [illegible] ابو الازهر [illegible]
[illegible] ابو جعفر از [illegible] ابو الازهر [illegible] [illegible] [illegible] ابو جعفر

[illegible]

بود [illegible] و در این وقت [illegible] روز [illegible] منصور [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حسن [illegible] [illegible] [illegible] نوشته [illegible] ابو الازهر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عبد الله بن حسن [illegible] [illegible] ابو الازهر
[illegible] [illegible] ابو الازهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الله بن حسن [illegible] [illegible] [illegible] زندان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفتم هو والله خیر من ظلمة هذه و [illegible] هذه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] منصور [illegible] [illegible] عبد الله بن حسن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله بن حسن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین علی
علیه السلام [illegible] [illegible] و حسن بن زید [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الملک بن مروان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الله بن حسن [illegible] حسن بن زید [illegible] حسن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فاطمه
[illegible] عبد الله [illegible] حسن [illegible] عبد الله بن عمر بن عثمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] فاطمه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نوشته اند [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] (margin note)

[illegible] عبد الله [illegible] (margin note)

نوقّر الیک حتی الله تعالی بأدبک ونصیحتک فإن ذلک حقه فی الاستماع والقبول
یا بنی کفّ الأذی واقبض البذی واستعن بطول الصمت فی المواضع التی تدعوک
نفسک إلی الکلام فیها فإن الصمت حسن وللمرء ساعات یضره فیها خطاؤه ولا
ینفعه صوابه واعلم أنّ من أعظم الخطاء العجلة قبل الإمکان والأناة بعد الفرصة
یا بنی احذر الجاهل وإن کان ناصحاً کما تحذر عداوة العاقل إذا کان عدوّاً فیوشک
الجاهل أن یورطک بمشورته فی بعض اغترارک فیسبق إلیک مکر العاقل وإیاک و
معاداة الرجال فإنه لا یعدمک منها مکر حلیم ومبارزة جاهل [illegible]
حق تو [illegible] ضرار [illegible] در [illegible] تو [illegible] تو [illegible] حق [illegible]
و [illegible] آن [illegible] اذیت و آزار [illegible] صبر [illegible] بردار [illegible]
و [illegible] خود [illegible] نفس تو [illegible] بطول [illegible]
[illegible] خاموش [illegible] دانسته [illegible] آدمی [illegible] آن [illegible]
از [illegible] [illegible] بگویی [illegible] و [illegible]
آدمی [illegible] اقدام [illegible] اقدام [illegible]
بزرگ [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] تو [illegible] مشورت تو [illegible]
تو [illegible] از آن [illegible] عاقل [illegible]
از [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] از این کلمات [illegible] موعظت [illegible] حضرت امام [illegible] علیه
الصلوة والسلام [illegible] راقم حروف در ذیل کتاب [illegible] مسطور [illegible]
[illegible] حضرت فاطمه و سکینه [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] حسن [illegible] توصیف [illegible]
[illegible] عبدالله بن عمرو بن عثمان [illegible] صفیه [illegible]
در میان [illegible] حسن بن حسن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] دادم [illegible]

[illegible]

[illegible] حسن بن [illegible] از دیگران [illegible] صفت [illegible]
حضرت سکینه [illegible] دوم [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
ابوالفرج اصفهانی در [illegible] کتاب مقاتل [illegible] محمد بن [illegible]
و یحیی و محمد و ابوبکر [illegible] حسن [illegible]
زنده دفن [illegible] عبدالله بن [illegible] رضوان الله علیهم [illegible]

و [illegible] حسن [illegible] انشاد [illegible]

فاذکرن [illegible] واهل الدار [illegible]
[illegible] وقد [illegible] الشیب [illegible]
[illegible] من [illegible] الحاسدون [illegible]
نفسی فدیته [illegible] من [illegible]
والسادة الغر من ذریته [illegible]
یا حلق [illegible] من حلم [illegible]
[illegible] من [illegible] عقائل [illegible]
[illegible] الرسول احمد فی الناس [illegible]

و [illegible] راقم حروف [illegible]
و حسن [illegible]
[illegible] حسن [illegible] ابراهیم بن [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] علی بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] حسن بن [illegible] علیهم السلام و یحیی و اسمعیل
[illegible] ابراهیم بن حسن بن [illegible] جعفر بن [illegible] کتاب [illegible]

باب ۲۷ در اولاد عبد الله بن حسن
حسن علیه السلام و آنچه بایشان رسید

عبد الله محض را شش پسر بوده است اول محمد را او بود نفس زکیه نامند دوم ابراهیم قتیل
باخمری سوم موسی الجون و نام مادر این سه پسر هند دختر ابو عبیدة بن عبد الله بن زمعة بن اسود بن
مطلب بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نام مادر ابو عبیدة زینب و زینب دختر
ابو سلمة بن عبد الاسد بن هلال بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و مادر زینب ام سلمه است و این دختر را
از ابو سلمه بهشت ... ابو سلمه ... رسول خدا ... ام سلمه
ام سلمه هند بود و او دختر ابو امیة بن مغیرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم است و مادر هند عاتکه
نام داشته عاتکه دختر عامر بن ربیعة بن مالک بن خزیمة بن علقمة بن فراس بن غنم بن مالک بن
کنانه است پسر چهارم عبد الله محض یحیی صاحب دیلم است و نام مادر یحیی قریبه است و او دختر
رکیح بن ابو عبیدة بن عبد الله بن زمعه است و این دختر برادرزاده هند زوجه عبد الله محض او بود
هند بن ... و پسر پنجم عبد الله محض سلیمان است و نام مادر او عاتکه دختر
حارث است او از بنی مخزوم ... عاتکه ... مخزومی است پسر ششم عبد الله محض ادریس است
ادریس نام داشت و با سلیمان از یک مادر بود و احوال هر یک جداگانه
و حال محمد و ابراهیم و خروج ایشان ... ادریس بن عبد الله بن الحسن مسطور خواهد شد

باب ... حال حسن بن حسن بن علی بن ابی
طالب علیهم السلام و وفات او در محبس

ابو الفرج در مقاتل می‌نویسد مادر حسن فاطمه دختر حسین علیه السلام بود و او در حبس بود و ... دایم
بروزه و ... ابو جعفر عبد الله محض بود محبوس بود برادر حسن بن حسن بود که ... از آن پس
... بر آن دو ... و لطیف ... و طعام ... عبد الله
از حبس ... با عبد الله بن حسن ... حسن بن حسن ... عبد الله ... از ...
... ابو جعفر منصور بر وقت ... در ...
... وفات ... در ...
زینب ... حسن بن حسن ... مدینه ... عبد الله بن حسن محبوس بود و حسن بن
حسن ... و ... نام ...

بعض ... که ... و ... ابو الفرج نوشته ... و ... حسن ... و ... حسن ... و ... و ابو الفرج ... ابو العباس نوشته است

و چون ابو

و چون ... در حبس ... حسن بن حسن در محبس ... و ... عبد الله
از وصول ... عبد الله ... در ...
... و ... از ... و ...
... و ...
... حسن ... ابو جعفر ... ابو جعفر ...
عصر ... و حسن بن حسن در زندان ... در ماه ذی القعده سال ... و
پنجم هجری ... در آن وقت شصت و هشت سال از عمر او گذشته بود

باب ... حال وفات ابراهیم
حسن بن حسن در محبس هاشمیه

کنیت ابراهیم ابو الحسن ... و مادرش فاطمه دختر حسین علیه السلام بود ... کثرت
... در ...
... و ابراهیم ... عبد الله محض ... ابراهیم ...
... ابو جعفر منصور ... مسطور شد ...
... حسن بن حسن ... ابو الفرج ...
ابراهیم بن حسن بن حسن در محبس هاشمیه ... سنه ... و ...
... حسن ... در زندان ...
... در آن وقت شصت و ... سال ... نوشته ...
... در محبس ... هشتاد و ...
... از عمر ... در ...
... در ... و ابو ... در ایام ...
مقدم ... ابو الفرج ... از ... حسن بن حسن ...
... وفات ... در محبس ...

باب ... آنچه از بنی حسن ... از
محبس منصور ... رسید

ابو الفرج در مقاتل الطالبیین می‌گوید محمد بن علی بن حمزه علوی گفته است و ابو بکر بن حسن بن حسن

با جماعت در زندان بمیرند، اما دیگری در این روایت، در بعضی کتب و از علمای انساب
به ذریه او حسن بن حسن مثنی رسیده ابو بکر کنیت داشته [illegible] و بقیه [illegible]
با ایشان از مدینه بکوفه حمل شده بود [illegible] از ایشان [illegible] و هم از آنجمله محمد و ابراهیم
پسران عبد الله محض [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
از آنجمله جعفر بن حسن بن حسن است که کنیتش ابو الحسن و سید جلیل [illegible] و فصیح اللسان
و در شمار خطباء بنی هاشم بود و از او کلمات بلیغه مذکور است در حبس منصور [illegible]
در [illegible] بمدینه [illegible] و هفتاد سال از عمر [illegible] رحلت کرده [illegible]
دیگر از پسران حسن بن حسن جعفر و دیگر [illegible] بن عبد الله بن حسن و دیگر داود بن حسن بن حسن علیه السلام
داود را ابو سلیمان کنیت بود و از جانب برادر خود عبد الله محض تولیت صدقات امیر المؤمنین
علی علیه السلام با وی بود [illegible] در حبس منصور [illegible] حضرت صادق علیه السلام
با مادر او [illegible] آن حضرت دعای استفتاح [illegible] بدعای ام داود معروف و در کتب ادعیه
مذکور است [illegible] تعلیم امام علیه السلام [illegible]
[illegible] از برکت آن دعا [illegible] و به مدینه آمد [illegible]
دیگر اسحق و اسمعیل پسران ابراهیم بن حسن [illegible] محمد بن علی بن حمزه [illegible]
[illegible] کشته شدند [illegible] روایت صحیح [illegible] از اینجا [illegible] مسطور شد

حالات علی بن حسن بن حسن
ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام در زندان

علی بن حسن مثنی [illegible] ابو الحسن کنیه بود او را علی الخیر و علی الاغر و علی العابد [illegible] می‌خواندند
در حق او و زوجه او زینب بنت عبد الله [illegible] الزوج الصالح [illegible] علی بن الحسن
ام عبد الله دختر عامر بن عبد الله بن بشر بن عامر ملاعب الاسنه [illegible] جعفر بن [illegible]
[illegible] عبد الجبار بن سعید [illegible] روایت کرده [illegible] حسن بن علی بن حسن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] قطع [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسن بود در حال نماز [illegible] دیدم [illegible]

علیهم ع

و هم او روایت کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible] حبس [illegible]
[illegible] حسن بن حسن بن علی [illegible]
ابو الحسن امیر المؤمنین علی علیه السلام و الصلوة [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب بنت عبد الله [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن حسن [illegible]
بن حسن [illegible] ابو جعفر [illegible]
اسمعیل [illegible] موسی بن عبد الله [illegible]
[illegible] اوقات ادای نماز [illegible] حسن بن حسن
علیهم السلام [illegible]
[illegible] عبد الله بن موسی [illegible] علی بن حسن
در حالت [illegible] حبس ابو جعفر منصور [illegible] عبد الله بن حسن [illegible]
در حال [illegible] خواب [illegible]
[illegible] عبد الله
[illegible]
[illegible] بن حسن [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
و در این وقت علی بن حسن [illegible]
از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان بن داود بن حسن [illegible] جعفر [illegible]
در زندان [illegible] علی بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن حسن [illegible] عبد الله [illegible]

وفات [illegible]

مرد گشاده روی کرمنی و چون مانع وی بود و این خبر بسوی او رسید بگریست و گفت بخدا [illegible]
بند و قید سوی او فرستاد انگشت تا کار در قیامت با ابو جعفر در پیشگاه خداوند اگر فراهم شوم
و خدای از وی بپرسد که او را از چه روی بند و قید فرستاده پس از آن یحیی بن عبدالله از آنچه
از آن مهتر تن از زندان برسید حکایت کند و گفت چون بسوی زندان در آمد گفت عبدالله
حسن عطشان گر بر رود که را کار این نبود زندان و این حال گفته [illegible] است
تو بخطر خشم تو بر ما بس خداوند گفته برادران تا از ما فرو نشود عم عبدالله بن حسن فرمود
خدایت رحمت کند این بیته و او گفت عبدالله از فاطمه صغری از پدرش از جده اش [illegible]
فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حدیث کند و رسول خدا فرمود [illegible]
من [illegible] دو گروه [illegible] تقدیم [illegible] نگرفته بشد و اینکه
ادراک [illegible] نکنم [illegible] عبدالله [illegible] این حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
در زندان [illegible] از زندان [illegible]
و [illegible] حسن عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] از زندان [illegible]
[illegible]

باب حال عبدالله بن حسن بن حسن بن حسن

و حبس او در زندان منصور و وفات او

عبدالله بن حسن [illegible] ابو جعفر [illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible] علی بن حسن و محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسن [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
عبدالله بن حسن [illegible]
ابو [illegible] ابو جعفر عبدالله بن حسن [illegible]

باب حال علی بن حسن بن حسن

ابن حسن علیهم السلام و وفات او در حبس

علی بن حسن [illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible] ابراهیم بن علی [illegible]

لما تعرضت للحاجات [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
هداني الله للحسنى [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

عبدالله بن عمران [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن حسن [illegible]
[illegible] در زندان [illegible]

باب حال اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن

حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

اسمعیل بن ابراهیم را طباطبا میخوانند و بعضی گویند پسر او ابراهیم بن اسمعیل طباطبا لقب بود و راقم حروف
در ذیل مجلد سیم مشکوة الادب در ترجمه ابی القاسم احمد بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم طباطبا ابن اسمعیل بن
ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در شعر فصیح اللسان بود از نحوه تلفظ ابراهیم
را طباطبا میگفتند چه او کاف و قاف را طا تلفظ میکرده و خواست بگوید قبا بیاورم گفت طباطبا پس قباطبا
از این رو او را طباطبا لقب گفتند و بعد است طباطبا از جهت پدرش و از این نسبت از اولاد
محمد بن طباطبا و وزراء و امراء دادند طباطبائی بوده و چنانکه در مقاتل الطالبیین ابی الفرج
یحیی بن اسمعیل بن ابراهیم یحیی دختر محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن ابی الهیثم است و او را نوه
زاد آل کثیر میخوانند و او را ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود عبد الله بن موسی بن یحیی از
عبد الرحمن بن ابی الموالی و بن الحسن بن الحسن علیهم السلام در تعلیق بر مجلس نوشته منحول بود
بر اسم او چه در سنگ این جماعت عالی نسب را آن حسن و بنده در زنج و تکیه بر چهره بود نقش
بجهت صور بعضی و در زمین ایشان مردم بود و بخیم طلاب عارف و ترکه جسته با هر وقت اسم بر
بر او وزر بر فلامی و صفا و جلالت او فقه لفظ او را گفتند الاعرج ابراهیم بوده و پسر چند بگلی
گفته تر و بخت صعب ترمیم بر او کارشان شدند و در تاریخ التواریخ مسطور است اسم ابراهیم
محمد بن حسن مثنی بود اسمعیل بن ابراهیم بود و ابراهیم کنیت داشت و او را بود دیباج الاکبر لقب بود
و نیز او را الشریف الخالص میخوانند و در کتاب مخزونه بود و در جنگ فخ حضور داشت و او را
علیحده بود ام الحق نام داشت و او پسر داشت حسن و دیگر ابراهیم و در ذیل حال ابراهیم بن
اسمعیل دیباج در آن کتاب مسطور است ابراهیم بن اسمعیل ملقب بطباطبا بود گویا او را ابراهیم
کعکی بود و در این اسمعیل شیر است از کتاب بعد او لقب بر من خواهی با قبا بخر پس از تکلم در لطفاء
مخارج حروف قوانا نمیتوانست بگوید قبا قبا گفت طباطبا نوشته که طباطبا در زبان نبطیه بمعنی سید
السادات است و این ابراهیم طباطبا جد اعلای ملوک علیه مصر بوده و این جانب گوید الوصیح
یکی میخوانند دا و بجهت از این طباطبائی بزرگان علم و فضل بسیار برخاسته‌اند و در این اعصار
مثل مرحوم آقا سید علی بن سید محمد بن سید ابو المعالی صغیر بن سید ابو المعالی کبیر طباطبائی است
و آقا سید علی صاحب شرح کبیر و صغیر و غیره از اعلام فقها در کربلای معلی ساکن بود و همشیره زاده
مرحوم آقا محمد باقر بهبهانی و شوهر دختر او است و ولادت مرحوم آقا سید علی در بلده طیبه کاظمین
در دوازدهم ربیع الاول ۱۱۶۱ یکهزار و یکصد و شصت و یکم هجری رخ داده و پسر مرحوم آقا سید علی از دختر آقا محمد باقر

(در حاشیه:) تعجب حال شوکت... از علمای ... طباطبائی

متولد شد و دیگر مرحوم آقا سید محمد مهدی بحر العلوم است و پسر سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی
و غروی الملکن بوده و جامع معقول و منقول و دارای تقادت و کلاسیک عالم علما نعام و در زمره
علم و فضل و زهد او از شرح و بیان مستغنی است در کربلای معلی در شب جمعه ماه شوال المکرم در سال یکهزار
و یکصد و پنجاه و پنجم هجری متولد شد و مرحوم حاجی میرزا عیسوی از اعاظم علما است و علامه کربلا
ساکن و دارای مقام ریاست مهمه بوده و دختر آقا سید علی بحر العلوم است و مرحوم میرزا آقا سید محمد
صادق طباطبائی مجتهد اعلم است که مقام والا داشته مرحوم بحر العلوم است از فحول مجتهدین او در کار بود در دار
الخلافه طهران در حجره مشغول اقامت داشته و سالها در طهران به فتاوی مشکلات شرعیه در آنجا
داشت و در تدریس علوم فقهیه و دلایل ایشان و حجت او را کار برد سید مرحوم و فقیه بیعدیل
و دارای محامد اخلاق و مکارم آداب به بسیط جهد و ستایش منبر بود علما و اعیان و حضرت وصم طبقه
در دو هم کسی بعد او که مقام داشته مرحوم میرزا محمد تقی کاشانی ملک الکتاب شیخ الاسلام ... مرحوم
و غیرهم مخصوص بوده و در کتاب احوال حضرت سیدة النساء فاطمه زهراء صلوات الله علیها از مؤلفات
مرحوم تقریظ مرقوم نموده مرا وقت صحبت در طهران مجلس پایتخت کهنه سیادت روحانیت
مشغول مسند نشسته و سالها از فیوضات حضوراً هماره دستور ایشان بهره بردم و علیحده درسی
در دار الخلافه طهران وفات کرد مرحوم آقا میرزا یوسف کتابچه صدر اعظم دولت علیه محض طلب مدفن
در جنب آن سید عالی مقدار بعد از وی در دار بیضاء در حرم مقدس حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام
در بقعه که در دار الخلافه طهران ملقب باست فقط و او ولد او نعیم و گنبد و مزار عالی بنا
برای مدفن آن مرحوم مکرم بنیان کردند و هم الحق میرزا رضا جمع است و ولد او خوانده و احوال آن
نیز حسن و ممدوح بدان از جمله مرحوم میرزا ابو القاسم قائم مقام بن میرزا ابو القاسم قائم مقام بن میرزا عیسی
مشهور بمیرزا بزرگ قائم مقام فراهانی است و سید مرحوم عالی المقدار بوده است در هزار و دویست و سی و...
سیصد و چهار هجری سنه هزار حافظ حضرت قرآن است و شرح کارهای او را از علم اصول و شرح و... است
ناصر الدین شاه صاحبقران اعلی الله مقامه نوشت که در ابتدای ... در سرور فتحنامه مرحوم
اقدم و مخصوص است در کنار شده و کمال راه اهداء کرده مدتها موت اله علیهم و الحق راقم حروف در اوایل
کتاب احوال حضرت سید حمید حسنیهم و مناب مرحوم است که انفتح به تعبیر او اسحالهای است
هزار و ... و محاسن اخلاق و آداب این مرحوم مسطور نمود و نیز در حمد نعمت و دفن ...
و تشییع جنازه ایشان به قبر از اغره در جنب امامزاده طهران است ... کفایت آقا میرزا محمد تقی

داکتر محمود خان در سلک خدام مجلس دربار دولت منسلک و میرزا محمود و میرزا احمدخان نیز بخدمت حضور
دارند بسیار سید عالی و صاحب و اهل و وسیع الصدر و حمید الفطره هستند راقم حروف معارفت داشتم
کامل مروج از مراحم خاص ... تمام جامع معقول و منقول مرحوم آقا سید محمد صادق طباطبائی
مقام داراى اولاد ... و علماى طباطبائی ... سید حسین ... اند
الاعظم آقاى آقا سید محمد ولد ارشد ... در دار الخلافه ...
مقام ... مرجع خاص و عام و ملجأ الانام ... طباطبائی مرحوم
آقا سید ... مرحوم مغفور آقا سید محمد ... معروف ... مرحوم مغفور آقا سید ...
صاحب ... و مرحوم مغفور سید بحر العلوم و مرحوم آقا سید محمد صادق مجتهد سابق الذکر ... حفظا
واحد ... و فقه و اصول ممتاز هستند در عوالم صدق و صفا ... و وفا ... در ...
و وحدت ... مشهور و معروف در دار الخلافه طهران در محله ... معروف ...
... سالها ... راقم ... هستند ... تمام ...
دارند از جمله مرحوم آقا سید ... وفات ... آقا سید محمد ...
و جناب مرحوم مغفور آقا سید ... مجتهد معروف ... در طهران ... در محله ...
... فضل و تقوى و علم و فضل و فقه ... تحقیق و عزت ... سالها
در طهران ... و ... مرحوم ... فاضل ... معارفه
دارند از جمله جناب آقا سید محمد ... در طهران ... آقا سید رضا
... از ... علما و فضلاى ... طباطبائی ... آثار ...
دین و صاحب تصانیف ... لازم ... از جمله آقای ...
... آقای ... میرزا ... طباطبائی نظام العلماء ... تبریز ... سید
... علم و فضل و حسن ... و ... آداب و معارفت ممتاز
و در علوم ... تبریز ... از ...
دار الخلافه ... مستفیض ... راقم حروف ... لطف
خاص ... مستفید ... تصانیف و تالیفات ... بسیار
و در حوزه ... راقم حروف ... در ... است
و ... برادر ... برادرزادگان ... در ... وزارت ... از

از جمله آقای مرحوم میرزا ... خان ناظم الدوله ... سالها در ... دولت ...
... عالیه ... دولت ... وزارت ... سعادت ...
در دولت ... آقا ... طهران ...
دار الخلافه طهران ... رشته ... و ملکوت ... روزگار
سپرده و مدار الخلافه ... و وزارت ... منسلک ... ملک ... فارس
دارای ... دار الخلافه طهران ... از ... ملکوت ... کارت
و درایت و حسن سلوک مشغول هستند ... معارفت
داشتند و در ... در دار الخلافه طهران وفات کردند و در ... مدفون
میرزا ... ستوده ... ملقب به لقب ناظم الدوله
... و ... دولت علیه ... با ... سالها ... میرزا ... مرحوم
میرزا فضل الله خان ... سالها در ... تبریز و ... حضور
... ولایت ... سلطان ... و الخواقین ... فی الارضین ... ناصر الدین
... مظفر الدین شاه ... سلطنت ... ولایت ...
... در ۲۶ ذی الحجه ...
... ملک ... مبعوث ...
... ناظم الدوله ...
حضور همایون ... وزارت ... در آن ... میرزا آقا
... مقامات ... در ... دولت ...
... جنت ... و ...
... آب و ... سلطان ...
و ... حضرت امام رضا علیه السلام ... آستان ... از
... اقوام ... تبریز ...
... زراعت ... و ...
... و ... اخلاق ... سالها از ... به
... مستفیض ... میرزا ... ناظم الدوله میرزا ابو الفتح خان

در تبریز در خدمات ولایتعهد مشغول و پسر دیگر ایشان
در سن طفولیت

برادر دیگر ایشان جناب علاءالملک از وزرای عظام و نوادر فحول رجال
با احترام دولت علیه سالها در دول خارجه با منصب عمده و در اسلامبول بسمت سفارت کبری مقیم
و بعد از آن بایالت و امارت مملکت کرمان و بلوچستان نایل و اکنون در زمره وزرای مجلس دربار
کوکب مدار منسلک و باخلاق پسندیده و اطوار مستقیم و تواریخ کافیه ممتاز و مشهور است
و با این بنده حقیر نهایت لطف و مودت مرعی داشته و معاشرت ایشان بر خود واجب
و جناب نظام العلما سومین برادر [illegible] محترم ایشان جناب
ناصرالملک [illegible] در زمان ولایتعهد شاهنشاه جهان پناه مشغول خدمات عمده و بعد از سلطنت
جاوید مدت در [illegible] دارالخلافه [illegible] از [illegible] و وزرای [illegible] فصاحت و فطانت
[illegible] دولت و در سلک وزرای دربار کیوان مدار منسلک [illegible] و تقوی کامل
دریافته عبارات عالیه [illegible] سایه [illegible] بتجمل [illegible] سید [illegible]
و [illegible] خلق [illegible] و [illegible] و مطبوع و مطلوب و در آستان
سلطنت بنیان مقرب و محبوب و بشر خیرخواه عموم مردمان و با این بنده در کمال عطوفت
و [illegible] مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام [illegible] و بعد از فوت [illegible] لقب
[illegible] قائم مقام [illegible] پسر دیگر جناب نظام العلما
ملقب بسعید الملک است [illegible] از [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] و تدبیر [illegible] وزارت [illegible] مرحوم قائم مقام
[illegible] ایشان [illegible] بعد از وفات [illegible] علاءالملک
[illegible] در آنجا بنیابت حکومت [illegible] بعد از [illegible] دارالخلافه بنیابت
[illegible] و [illegible] وزیر [illegible] در وزارت [illegible] بنیابت [illegible] بعد از
[illegible] بعد از وفات [illegible] مستقلا در [illegible]
نهایت ملاطفت و معاشرت [illegible] جناب نظام العلما مرحوم
اعزاز اللطف [illegible] و [illegible] اخلاق حمیده [illegible] ناظم الدوله [illegible]
[illegible] ناظم الدوله [illegible] میرزا ابوالقاسم قائم مقام

[illegible]

[illegible] جناب نظام العلما [illegible] از وزرای عالی مقدار
دولت علیه [illegible] طریقت و لطف تحریر و تدبیر و تقریر [illegible]
[illegible] دولت [illegible] سعید [illegible] وزارت [illegible]
مرحوم مبرور میرزا سعید خان مؤتمن الملک [illegible] از وزرای نامی و عقلای کرامی طویل المدة
دولت علیه و [illegible] علم و [illegible] و [illegible] و فصاحت [illegible]
مرحوم قائم مقام [illegible] نسبت [illegible] مؤتمن الملک [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] سالها در کمال
و [illegible] مشغول [illegible] از [illegible] مرحوم وزیر [illegible] مملکت
[illegible] و [illegible] ولایت [illegible] فارس
مملکت آذربایجان و بعد از [illegible] ملقب بقائم مقام [illegible] ولایت [illegible]
و بعد از جلوس [illegible] ولایتعهد [illegible] سلطنت [illegible] دارالخلافه
[illegible] وزارت [illegible] و بعد از [illegible] وزارت [illegible] مملکت
[illegible] و [illegible] با این بنده حقیر در کمال عنایت و عطوفت
[illegible] حقیقت [illegible] و اخلاق [illegible]
[illegible] جناب [illegible] ناصر اللطف [illegible]
[illegible] از [illegible] خلق [illegible]
[illegible] عالیه [illegible] و [illegible]
و سلیقه مستقیم و حسن معاشرت و لطف [illegible]
[illegible] اجداد [illegible]
[illegible]

[illegible] محمد بن ابراهیم بن حسن
بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

محمد [illegible] ابراهیم [illegible] بن حسن [illegible]
[illegible] حسن [illegible] دیباج الاصغر [illegible] محمد بن ابراهیم [illegible]
[illegible] محمد بن ابراهیم بن الحسن [illegible] دیباج [illegible]

ضرب تو را بکشم و یک از ایشان تو را با گونه [illegible] آنکه [illegible] آن [illegible]
و مولد [illegible] ... زنده بود [illegible] و توئی [illegible] عظیم [illegible] بیان اکر
و محمد بلا عقب [illegible] در گذشت و مقتول [illegible] بود [illegible]
و محمد [illegible] آن [illegible] در آن حال [illegible] زنده بود [illegible] زبیر [illegible]
و محمد ابن ابراهیم [illegible] آن حال [illegible] [illegible] که [illegible] ذکر

بیان حال علی بن محمد بن عبد الله بن حسن بن
حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

علی بن محمد نفس زکیه بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] نفس
زکیه است و [illegible] عبد الله [illegible] دختر محمد بن حسن بن حسن بن علی علیهم السلام [illegible]
و [illegible] محمد بن عبد الله بن حسن [illegible] سعید بن زید بن عمرو بن نفیل [illegible]
[illegible] محمد نفس زکیه [illegible] مصر [illegible] و برادر [illegible] موسی بن عبد الله [illegible]
[illegible] و [illegible] بن خالد [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] در بصره [illegible] علی بن محمد بود [illegible] موسی بن عبد الله [illegible]
[illegible] علی بن محمد [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible] و در [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] در مجلس [illegible]

بیان حال ابو الحسن موسی بن عبد الله المحض
بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

موسی [illegible] عبد الله محض بن حسن بن حسن [illegible] ابو محمد [illegible] دختر ابو عبیده
بن عبد الله بن زمعة بن الاسود بن المطلب [illegible] بن عبد العزی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] موسی [illegible] موسی [illegible] سیاه [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] جسم دیگر [illegible] و یاد [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] از [illegible] بطریق استعاره [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] موسی [illegible] مراد [illegible] قرار [illegible]

انک ان تکون جوادا نزعا ... یوشک ان تسود هم وتبرعا
وتسلک العیش طریقا مهیعا ... فردا من الاصحاب او مشیعا

از این [illegible] احوال [illegible] عبد الله محض مذکور [illegible] موسی [illegible] عبد الله
در [illegible] منصور [illegible] برادر [illegible]
و ابراهیم بن عبد الله [illegible] موسی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
در مدینه [illegible] منصور
[illegible] موسی [illegible] آن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] موسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] محمد بن عبد الله رسید [illegible]
[illegible] موسی [illegible] دعوت [illegible] محمد [illegible] موسی
[illegible] موسی [illegible] محمد [illegible] اوقت
موسی [illegible] بصره [illegible] احمد بن عیسی بن زید [illegible]
جعفر بن سلیمان [illegible] موسی از شام به بصره آمد [illegible]
[illegible] موسی [illegible] برادر [illegible] محمد و ابراهیم کشته شدند و محمد بن
سلیمان [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر اطراف دار [illegible] موسی [illegible]
نظاره کردم [illegible]

سوگند بخدا اگر تو را این سخن بیاد نرفته بود امشب با تو کار بشدی زد و در این وقت عبد الرحمن
و غلام او و مردی از شیعه او در فرستی حضور داشتند پس آن مرد برابر از در آمد و گفت از
این جهت بهم بجنبید تا میان جامه بر کفل جاری نهد پس آنکس را که لا بر شکفته بانگاه
آن سیاه بکه جان بود از میان آن فرو افکند آن سیاه را ایشان گفت در موسی بن عبد الله
یک پسر از عبد الله و این یک غلام او و این مرد هم ترسیم بود گفته بخدا آن سیاه که
جان بود ایشان بر گرد دلها رشته نبوده گفت از شام تا بصره ایشان را
بعد پس موسی در ری و غلامش و آن مرد را بر گرفته و بردند و در قربت محمد بن یحیی
فرستادند محمد گفت بخدا قرابت تا بود بکشد و دیدار تا بود بنگرد بجان بر
و بعد بود او در زمین بسته و در این اندرون در آن اقدام فرو آوردیم
هم اکنون اگر بخواهم صد ارهام تا بو منتظر جلا نمی فرماید امیر المؤمنین بو گفته که
دا اگر طاعت امیر المؤمنین بو نام رشته خواهی فرمان بود ده که هم تو گفته که
امیر المؤمنین بها از او لوت داوا آنگاه موسی و دیگران بو ابر کاه منصور اهل
جهت منصور تا کاه موسی بو نهم تا زمانی بزند و موسی بر بخله صورت منصور
و هیم بن علی گفت این تو بد نظار ایشان طریق بر صبر بو بن انهار وقت
غلام سفره آنه از بو ندیده موسی گفت امیر المؤمنین جز این بکار ملک صبر
نهی اهل حق او تا صبر نه و هر از ضرب موسی ببرد جهد او بو بر فرستند این گفتار
جوانمرد بنی رسید تو ارزنجی را این خطر است الا الکتف بر خلاف اکنون بر
کردم موسی گفت این بخرام جهت این گفت ترا که تو شده در حضور دریچه نشسته
هر دانسته ام تو بو بزرگ اهل بیت جز و اعلی ز بی دادگر و در فی ای الله بحق تر و در
و تو دانی تا زمانه در بستر و خصوصه بود کار تا زمانه و بوده غیر از آنکه صورت دوازده از
گذشت از آنکه مردم فرو نشستند اهل رجال خوف در بند و بر شکوه با کف بود در حق
ضرب و جلد کرده در رو آورده و قلعه را قوت نفس و حق نشسته بود این شعر را بخواند

إنّي من القوم الذين تزيدهم قسراً و صبراً شدة الحدثان

پس از آن قوم و جماعت هم ایشان بحبس او را گذاشت به صبر و قرار این به
شتر او کرد بعضی گفته که موسی پنجاه در زندان بود نوبت فلانه محمد بن عبد الله راه دادند

و بعوا براز

ابتدا شد که موسی در کار قیام بعد از آنکه
و غلام او بود و اکثر ایشان را قصه و ایشان
و دیگر بسیار بود و در آن پیش او را
نه تا زمانه بزد دیدار ایشان
او و نفس بر جای دارد

و بعوا براز آن گفت بگویی را بر آن باشیت و وفات که در تاریخ الولاة مسطور است که موسی از اولاد
حجاز بمکه گریخت و در آنجا بمرد و برادرش محمد را گفته اند مقتول شد و نوبت فلان
عهد رسید و عهدی در ایام ایالت بر حج منو و تکبیر و مشغول طواف بود موسی در پیش
کشیده اینان را سوار مانده بود تو را موسی بن عبد الله بن حسن دلالت نمی‌کند گفت اگر دلالت
کرد در امان بخش موسی گفت الله اکبر منم موسی بن عبد الله بن حسن گفت تا برابر
و در صدق سخنت کشف دهد گفت اینک حسن بن زید دیگر موسی بن جعفر علیهما السلام دیگر
حسن بن عبد الله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام شهادت بر گواهی دادند او
موسی الجون بن عبد الله بن حسن است او را امان داد و موسی زنده بماند تا اینکه روزی هارون رشید
خلیفه روزی مجلسی آراسته در آنجا و او بود بر اطراف رشید نگریسته و سقاه خدام و ترتیب
نخست روزی موسی بر رشید در آمد او گفت این فرزندی از ضعف او را ده
نه ضعف پیری و سعدی در آن طلبیدند و دیگر جای ایشان طعام بر کرد عبد الله بن مصعب بن ثابت بن
عبد الله بن زبیر بن العوام ثقه ای بود آمد و از موسی بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم شکایت نمود
و گفت موسی بر آن بیعت خویش بخواند بر تو خروج کرد رشید موسی را طلبید و او را حکایت
را اعلام کرد آنچه گفته بود موسی گفت ای امیر المؤمنین خصوصیت بکند و منالب آنچه
دست و دامن بو کشته دامن موسی سخن را شنیده و مجلس بیست و هر که دامن او گفت پاکان
است آنچه بخواهم رشید از شنیدن این کلمات خوش خندان گشت و گفت این مرد بو گفت
برادر و جمیع این برادران ما رد هواهای خودشان را بر این عار و ضد و حقیقت نشوند
آنوقت موسی گفت ای امیر المؤمنین این درو عکس ها روز پیش بود در بستان ما
چه بود که بر خدا در دو کتاب بر برادرم محمد و ابو جعفر منصور نوشته بود از جمله اشعار
او است که در آن روز گار بخواند

قوموا ببيعتكم ننهض بطاعتنا إنّ الخلافة فيكم يا بني حسن

و از این گونه شعار بسیار او بود و اکنون را این بیعت که نسبت او به ما ن هم و دو
نصیحت تو کردی از تو جه بو گفته بخدا اگر منی و در دو گار این جز بر خود
الا برسیم کار بر داوا الکنز ای امیر المؤمنین فرما او بود بر بخشد و کشته بو گفته
سپس اگر قسم یاد نمود این بخندید و گفته ام قسم بر تو حلال نیست رشید گفت ای بو علی

تو قضا از برادر سوگند داد از مسلم با جمیع دستان سوگند یحیی برادر موسی منسوب است و در انی رقم
نگشت و فی الجمله کار [illegible] منسوب [illegible] بجهة موسی بن عبدالله برادرش [illegible] و ادب یحیی
یحیی بن حسن گفته موسی بن عبدالله این شعر [illegible] ستة [illegible] محمد بن طلحة بن عبدالله
ابن ابی بکر نوشته و [illegible] بعراق [illegible] و این امر سلطان در عبدالله بن موسی است

فلا تترکنی بالعراق فانها بلاد بها اس الخیانة والغدر
فانی ضمین ان اجیء بضبرة تقابلها الاجداد طیبة النشر
اذا انتسبت من آل شیبان [illegible] لم تحفل بفضل ابی بکر

موسی بن عبدالله روایت کرده [illegible] گرفت ابو العباس سفاح [illegible] و این وقت [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] مرا [illegible] گفت [illegible] این [illegible] قصیده لاثیه ابی بکر
روایت [illegible] امیر المؤمنین سفاح [illegible] گفت [illegible] بخواند [illegible]
[illegible] و آن قصیده [illegible] بخواه [illegible] و [illegible] آن قصیده را [illegible]
اسماعیل بن یعقوب [illegible] ابو جعفر منصور اموال عبدالله محض [illegible] قبض کرد [illegible]
آن [illegible] دختر عبدالملک [illegible] در عیسی و سلیمان و ادریس [illegible] عبدالله
[illegible] در این وقت در کعبه طواف [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
تو اولاد عبدالله بن حسن [illegible] در حبس [illegible] و اموال
[illegible] ابو جعفر [illegible] عاتکه
حسن بن زید [illegible] حسن [illegible] صدق [illegible]
[illegible] عیسی بن علی و محمد [illegible] ابراهیم [illegible] الله حسن بن
زید اموال [illegible] وقت موسی بن عبدالله [illegible] تقسیم این اموال
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] این اموال [illegible] سلطان
[illegible] موسی [illegible] عبدالله بن حسن
عبدالله بن حسن [illegible] در این اموال حکم [illegible] عبدالله محض [illegible]
در [illegible] اموال [illegible] موسی [illegible] کیفیت
[illegible] اموال [illegible] موسی [illegible] سلطان این اموال [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible] منصور [illegible]

منصور خان

منصور خان [illegible] اموال [illegible] بیان طوره عبدالله بن حسن [illegible] تقسیم [illegible]
در کتاب [illegible] احمد بن [illegible] اشعار [illegible] موسی بن عبدالله [illegible]

لئن طال لیلی بالعراق لقد مضت علی لیال بالنظیم قصائر
اذا الحی منهم معلاة فالقوی فشعب منهم منزل فقراقر
ولولا ادیم البئر بئر سویقه فطیبه هاواد الخضر المتناور

[illegible] معلاة [illegible] در [illegible] و موضعی [illegible]
[illegible] لام [illegible] در قصیده لامیه [illegible]
مذکور [illegible] موسی بن عبدالله [illegible]
[illegible] سویقه [illegible] تصغیر [illegible]
[illegible] بلاد [illegible] سویقه [illegible] موضع است
[illegible] مدینه طیبه [illegible] آل علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] سویقه [illegible]
[illegible] الوافی [illegible] موسی در سویقه [illegible]
[illegible] ربیع بن [illegible] ابراهیم [illegible] عبدالله بن حسن بن [illegible]
موسی بن عبدالله [illegible] مقیم [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] الکوفه
[illegible] احوال [illegible] بن الحسن [illegible] منصور [illegible]
[illegible] محمد نفس زکیه [illegible] کوفه [illegible]
محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم [illegible] و کیفیت خروج [illegible]
حوادث و سوانح [illegible] و [illegible] هجری [illegible] حوادث [illegible]

بیان حوادث و سوانح سال [illegible]
[illegible] هجری [illegible]

در این سال [illegible] عبدالله [illegible] عثمان [illegible] مدینه طیبه و
[illegible] و [illegible] بن معاویه [illegible] بصره و زید بن حاتم [illegible]

١٤٣
حوادث

حکام ولایات

مهلب بن ابی صفره ازدی [illegible] ملک [illegible] و یزید بن حاتم [illegible] یزید بن
حاتم [illegible] یزید بن اسید سلمی [illegible]

لشتان ما بین الیزیدین فی الندی یزید سلیم والاغر بن حاتم

[illegible] و یزید بن حاتم مردی جواد و دانا [illegible] اخلاق حمیده
بود و در این سال [illegible] بن عذره [illegible] و یوسف بن عبدالرحمن
الفهری در طلیطله بر امیر عبدالرحمن اموی [illegible]
بر آشوفتند [illegible] در طلیطله [illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالرحمن [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible]
[illegible]
[illegible] در این سال
[illegible] حنظله [illegible]
[illegible] در این سال عقیل بن خالد [illegible]
[illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible] در این سال [illegible] بن عمرو بن علقمه [illegible]
[illegible] در این سال [illegible] بن عتبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وفات عبدالرحمن [illegible]

وفات یزید [illegible]

وفات عقیل [illegible]

وفات [illegible] لیث

وفات [illegible] بن عتبه

بیان خطبهٔ [illegible]

بیان خطبهٔ ابو جعفر منصور [illegible]
گرفتار بنی الحسن [illegible]

مسعودی در مروج الذهب میگوید که [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] بر منبر
[illegible]

یا اهل خراسان انتم شیعتنا وانصارنا واهل دعوتنا ولو بایعتم غیرنا لم تبایعوا
خیرا منا ان ولد ابن ابی طالب ترکناهم والذی لا اله الا هو والخلافة
فلم نعرض لهم لا بقلیل ولا بکثیر فقام فیها علی بن ابی طالب رضی الله عنه
فما افلح وحکم الحکمین فاختلفت علیه الامة وافترقت الکلمة ثم وثب علیه شیعته
وانصاره وثقاته فقتلوه ثم قام بعده الحسن بن علی رضی الله عنه فوالله ما
کان برجل عرضت علیه الاموال فقبلها ودس الیه معاویة انی اجعلک ولی
عهدی فخلعه وانسلخ له مما کان فیه وسلمه الیه واقبل علی النساء یتزوج الیوم
واحدة ویطلق غدا اخری فلم یزل کذلک حتی مات علی فراشه ثم قام من
بعده الحسین بن علی رضی الله عنه فخدعه اهل العراق واهل الکوفة اهل
الشقاق والنفاق والاغراق فی الفتن اهل هذه المدرة السوء واشار الی الکوفة
فوالله ما هی بحرب فاحاربها ولا هی بسلم فاسالمها فرق الله بینی وبینها فخذلوه
وابرءوا انفسهم منه فاسلموه حتی قتل ثم قام بعده زید بن علی فخدعه اهل
الکوفة وغروه فلما اظهروه واخرجوه اسلموه وقد کان ابی محمد بن علی ناشده
الله فی الخروج وقال له لا تقبل اقاویل اهل الکوفة فانا نجد فی علمنا ان
بعض اهل بیتنا یصلب بالکناسة واخشی ان تکون ذلک المصلوب وناشده
الله بذلک عمی داود وحذره رحمه الله غدر اهل الکوفة فلم یقبل وتم علی
خروجه فقتل وصلب بالکناسة ثم وثب بنو امیة علینا فاماتوا شرفنا واذهبوا
عزنا والله ما کان لهم عندنا ترة یطلبونها وما کان ذلک کله الا فیهم وبسبب خروجهم
فنفونا عن البلاد فصرنا مرة بالطائف ومرة بالشام ومرة بالشراة حتی ابتعثکم
الله لنا شیعة وانصارا فاحیا الله شرفنا وعزنا بکم واظهر لنا حقنا واصار الینا
میراثنا من نبینا صلی الله علیه وآله وسلم فعاد الحق فی قراره واظهر الله مناره واعز

الفاجرة وقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين فلما استقرت الأمور
فينا على قرارها من فضل الله فيه وحكمه العدل وثبوا علينا حسداً منهم وبغياً لما
فضلنا الله عليهم وأكرمنا من خلافته وميراث نبيه وجئنا من بني أمية وعراه
علينا إني والله يا أهل خراسان ما أتيت من هذا الأمر من جهالة ولقد
كنت بعثت لهم رجالاً فقلت قم أنت يا فلان فخذ معك من المال كذا
وكذا وقم أنت يا فلان فخذ معك من المال كذا وكذا وحذوت لهم مثالاً
يعملون عليه فخرجوا حتى أتوا المدينة فدسوا ذلك المال فوالله ما بقي منهم شيخ
ولا شاب ولا صغير ولا كبير إلا بايعهم بيعة استحللت بها دماءهم وحلت عند
ذلك بنقضهم بيعتي وطلبهم الفتنة والتماسهم الخروج علي ثم قرأ في درج
المنبر وحيل بينهم وبين ما يشتهون كما فعل بأشياعهم من قبل إنهم كانوا
في شك مريب حاصل مضمون آنکه ای مردم خراسان شما اولیا و دوستان و شیعیان
ما و اهل دعوت ما هستید و اگر با دیگری جز ما بیعت کنید بهتر از ما نخواهند بود که از اهل
و خزانه خدا نیستند و در اغاز امر فلاحی نبود دست بدیشان و با فرزندان ابو طالب
باز گذاشتیم و بکم و زیادی متعرض ایشان نشدیم علی بن ابی طالب علیه السلام کلاهی بر خلافت
نهاد امر ایشان را از کسی و امارت ندید کار بکوه سختی کشید از میان مردمان با کراه
بخلافت و اکراه شد و کلمه یکجهت جدا افتراق کرد و در پایان امر بنیان کار
و موثقین نگذاشت بروز سوار شد و آن حضرت بشهادت رسید و از آن پس حسن بن علی علیهما السلام
بر مسند خلافت نشست کار بخونریزی نرسیده بهره تولی از اموال معاویه
و در کوفه اعتزال کرد و معاویه را بی نیاز از دین غدر و مکر نمود با کسان عهد
لکه و بوشیده نام فرزند او سلطنت یافت و بعد از ولایت خلافت بزید بن معاویه و بنی امیه
انگاه نه بود از حق و جور حسین بن علی علیهما السلام به خیانت اعوان و انصار بصدق و حقیقت
نیافت سلوکه او و یاران او را کوفه نبود و بسیار ترویج نمود و لب بر طلبه فرموده برانگیخت
بکشتند و در فراق او علم بلند آورد و چنان حق ما را به تعقیب را بکشت برادران او
حسین بن علی علیهم السلام قیام نمود مردم عراق و کوفه و اهل نفاق و اهل شقاق عراق
و عرب از رفتن و لایت ما دشمن شدند اکنون بر تو بیعت کنید و نصرت کنید

لا نعم ولا كرامة فلقد علينا وما لهم عندنا لبست الخلفان [illegible] والخبر

در ایام عمرو بن عبید بن باب متکلم و ابو عثمان کنیت داشت و فات او سنه و ابراهیم
بنگاشته راقم حروف شرح احوال او در دفتر مجلد مشکوة الادب در حروف عین بتکرار
و در احوال ابو جعفر احوال و الفاظی اشارت رفته و نیز در ذیل حالات خروج
محمد بن عبدالله محض و آمدن منصور به بصره با یکی از اخبار او منصور رسید بعمرو بن
عبید متکلم و زاهد مشهور و مدرس بصره و مقرب و صاحب داشت از مردمان بر صفه
عمرو بود و بر صدر و سخن می گفت ایمن الهی مرا در مسجد بر در خانه او فرود آمد
منصور رسید بیگا و یا ابو ابراهیم و از فضل آن و دقت با او کلامی کرد بصره که
داد و وقت از خیر و نیکو جنبید و با عمرو گفت از سلطان پرهیز کنید و دل
بخلافت بر امر متکلم و با ابو جعفر از او حافظ و در بیم موعظه بود از آن عمرو بن عبید و از
فحول شیخ و مشهور جماعت معتزله بعد از ابراهیم و از جمله اعتزال از باب انفعال
و اعتزال از باب تفعل بمعنی دوری گزیدن بیگانه و معتزله و بر ایشان معتزل شده و ابو
گوینده فلان اول از جمله اعتزال کرده از او روایت سید و از آن جمله گفته اند
تا نیز متکلم جمعی از صحابه و تابعین و اصحاب و واصل بن عطا معتزله بود و ابو حنیفه کنیت داشت و از
زر ایشان بود و ابو حسن بصری بیعت و جماعت شدند که میان منزلتین اول از اخرین و
اصحاب جمعی از ایشان ابوالحسن بصری اعتزال و اهل تیز و جمعی از فرقه و جملگی از ایشان
لا جرم او در ایشان معتزل نیز ابن خلکان در ترجمه ابو حنیفه و واصل بن عطا
در مجلس حسن بصری حاضر شد و جمعی خلاف کرد از خوارج و از عبد خوارج گفتار
مرتکب معصیت کبیره کافر و اهل سنت و جماعت گفتند مرتکب کبیره مؤمن است
و واصل بن عطا از بعض مذهب بیرون شد و گفت ان قلت ایمان او مؤمن است
و نه کافر مطلق بلکه در میان این منزلت حسن بصری گفت از اول از مجلس ما
کناره کرد و واصل از مجلس جدا شد و جمعی آنان نیز جدا کرده و عمرو بن عبید نیز در مجلس
وی آمد لا جرم واصل و عمرو و اتباع او را معتزله خواندند و ابن خلکان در ذیل ترجمه
ابو الخطاب قتاده بن دعامه بصری آورده که ابو عبیده گفت در ایام
بصره و رمانی روز در مسجد بصره درآمد که عمرو بن عبید و نفری چند با او بودند
و از حلقه حسن بصری کناره گرفته و در میان حلقه ای بودند و صدای ایشان بلند بود قتاده

نکبان اینکه حلقهٔ حسن [illegible] رجوع [illegible] او بود معلوم گشت
در حلقهٔ حسن [illegible] گفت انما هو اولی المعتزله [illegible] معتزله [illegible] باب
شد و از آن روز ایشان را معتزله نامیدند [illegible] مسطور [illegible] معتزله یک فرقه از
قدریه میشوند [illegible] از اهل ضلاله [illegible] اهل سنت [illegible] و آن خوارج [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] اعتزال [illegible] از علما [illegible] معتزله [illegible] از
مسلمانان [illegible] افعال خیر [illegible] از جانب خداوند و افعال شر از طرف [illegible]
و رعایت اینکه [illegible] اصلح [illegible] بر خداوند واجب است و قرآن مخلوق و حادث است
نه قدیم و خداوند در روز قیامت مرئی [illegible] و مرتکب [illegible] مؤمن [illegible]
از [illegible] در منزلة بین المنزلتین است نه مؤمن است و نه کافر [illegible]
داخل جهنم [illegible] و اینکه ایمان قول و عمل و عقد است و اینکه اعجاز قرآن
فی الصرفه است نه اینکه فی نفسه معجز است [illegible] عرب را [illegible] قرآن [illegible]
عاجز [illegible] مراد [illegible] قرآن [illegible] و میگویند [illegible] اعلم [illegible] و حسن و قبح از
امور عقلیه است و اینکه ایزد تعالی [illegible] بالذات [illegible] و عالم بالذات [illegible]
بالذات است نه [illegible] فرق [illegible] واصلیه و هذیلیه و نظامیه
و خابطیه و بشریه و معمریه و مرداریه و ثمامیه و هشامیه و جاحظیه و جبائیه و بهشمیه
[illegible] در تبصرة العوام مسطور است و بعضی گفته اند معتزله [illegible] و اول [illegible] واصل بن
عطا بود [illegible] ابوهاشم بن محمد حنفیه [illegible] و حسن بصری [illegible] معتزله بود
و اول معتزله [illegible] اول معتزله غیلان دمشقی است [illegible] مذهب معتزله [illegible]
[illegible] عمرو بن عبید [illegible]
و ابو الهذیل و نظام [illegible] در کتب مسطور و مذکور است [illegible]
[illegible] عمرو بن عبید [illegible]

[illegible] کتب [illegible] عمرو [illegible] نوشته [illegible] [illegible] در حق او

بو [illegible] الخوارج [illegible] من الغزال منهم و ابن باب

[illegible] عمرو بن عبید [illegible] معتزله [illegible]
و عمرو بن عبید [illegible] حسن بصری
[illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible]

[illegible]

و [illegible] صلح و [illegible] آنحضرت [illegible] بالحاح [illegible]
افزون از اندازه [illegible] دعوت [illegible] نصرت و معاونت [illegible] آنحضرت [illegible]
وعده [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible]
[illegible] زیدیه [illegible]
[illegible]
[illegible] بن عبد الله بن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] زید [illegible]
زید [illegible] خروج [illegible] مقتول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صوم و صلاة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
از روی حسد و عداوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واندیشه صفدرت الهی بومسلم بخند و باز نعمه بیشتر احوال از آنکس فلاق کند و جمع بود در طلب

به سبب خواهش دعوت ایشه چه این حال در مر نشستن بکوشد اندک غنی الهی بو مسلم را دانستم و بعضی

معترض بمی لکم بفضل و دو طلب قبه و فلو بر آمده و نظر خروج کوه بر فر حکم را دوم و چه منصور

از خطبه جمیع برد جهت و از بنا بر منبر فرمود کردن راست آمد بر آنچه سلطوه ظاهر برسم الا ایشان

و آیه نمود در میان الناس و آن روز منبر بیار الهی هارایند چانکه با ابنای الهی همه جماعه

اهل بر [illegible] از الهی بر [illegible] الهی در شکم نعمت افکنده بعضی از آنچه فرمودن کرد ابو جعفر منصور

در جنه نیست عباس بن عبد المطلب بوده عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و در فضل

عترت او و برادر عباس محمد نگری وقالت ابو منصور و اخلاق نشته و لد کمه وقاده

در شفاء و ظلم و غضب او [illegible] بود [illegible] رحمه و هم چنین و در ظلم و فساد اقدام و آز

در امام او در ممالک هلاک و کشت عم و بیان او با ابو مسلم و بیرون کرده بر کسی معلوم

نبرا ز دو بلکه و بنا او از دو ضبه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و این چند خلاف

و انقلاب و تغییر در ابو مسلم و تبه بر اوصاف خلافت داشت لسلطنت و اهل بیت

و بعضی [illegible] این سوره نه بر خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله فلافت در جمهور آل

عباس و اولاد او رسیده بر [illegible] حصول قرابت نکته سه در خبر گونه بیکه بر

فلدرت بود از رسول خدا [illegible] کم نعمت خدا [illegible] زمود و حجه نظر

بر صدق نخ دو شخ میکند علی بن ابی طالب و فرزندان او فرزند رسول خدا مشهور آن

موت رفته بر درجات و معارج عالیه و آن قرابت معنوی و ظاهر بر رسول خدا اوّل

علوم کثیره و محاسن بهره دوست و دیگر نیز نخست و تو ثبت و آن فرمان سیدم را

کمالات رسول خدا در مراتب عدیده در فضائل و وصایت و نیابت و اهل بیت آنکه سه

و اولاد آنکه سه از رسول خدا و خلافت و امت هر یک با شد و مخالفان کمونه منبر

را از نعمه اولاد کی بخواهم و از خلافت ادیان با سنه نکنخ تو شان او ز بیرنه آن

فصل امر فاسد و عام مجهول نیست بر خبر آنکه سه بر آنکه وجه سلطنه و دامت [illegible]

فاسد خواهد شد سه بود بر قرب صدیق طاهر بخشیده بر [illegible] هذا الشیء عجب

ذکر وفات ابو عثمان عمرو بن عبید

معتزلی متکلم و مختصر از حالات او

بصره با رد اشت و او بو شیب بر نشسته بخواند فان [illegible] جعفر از [illegible] بی هم دو زنده

چه نوبت بعمرو بن عبید رسید از قبول آن امر امتناع ورزید دیگر با شیب بود مجالک

عمرو گفت اول چیزی را بر عمر از جمیع بر پا از ده بر دو کار ترغیب بود جمیع مردان فی جعالم

کمه سبب دست آن در باز داشت و این عبد الله بن عمر بها بن عبد الله بصره بود انهار مهور

سرد فرمود نیز این هم جعفر که مروان حمار ادراک را سوی هم بن علی بن عبد الله بن عباس صورت

به بیان ابو مسلم در ان حصر در جهد جعفر در این کتاب فوائد و عمرو بن عبید رساله در خطب

و آن کتاب بسیار است در حسن بصری روایت نمود و دیگر کتاب در رد قدریه و کلمات بسیار در عدل و توحید

و غیر ذلک و ابو جعفر [illegible] امثال او از [illegible] بسیار [illegible] منقول است [illegible]

اگر در کمیس جعفر [illegible] بیرون [illegible] که ام [illegible]

اللهم انك تعلم اني لم ابتغ في امرين احدهما رضاك و في الآخر هوى لي الا اخترت

رضاك على هواي [illegible] بر پروردگار [illegible] بر [illegible]

[illegible] رضای تو [illegible] بر خدا [illegible] الکتمان

سلم بو این کلام عمرو بن عبید [illegible] آن حضرت [illegible] علیهم السلام

[illegible]

[illegible]

عمرو در راه [illegible] حج [illegible] موضع مران آن راه دو

دفن بمنصور [illegible] جعفر منصور [illegible] شعر بود در [illegible]

صلى الإله عليك من متوسّد قبراً مررت به على مرّان

قبراً تضمّن مؤمناً متحنّفاً صدق الإله ودان بالقرآن

لو أنّ هذا الدهر أبقى صالحاً أبقى لنا عمراً أبا عثمان

و از بیع خلیفه شنیده شده در [illegible] مرثیه گفته بجز منصور در حق عمرو بن عبید کسی

در کتاب [illegible] الادب مرقوم است از عمرو بن عبید رسیده [illegible] کسی [illegible] المنبت

الجنة و عمل بعث عن النار و العرف مواقع رشدك و عواقب علاك [illegible]

بخبت [illegible] دار [illegible] مواقع رشدك و عواقب علل توبه [illegible]

و ابو [illegible] لم [illegible] لم يحسن ان [illegible] لم يحسن ان يسمع

ومن لم يحسن الاستماع لم يحسن القول هر كس نيكو نشنود نيكو نگويد
وهركس نيكو استماع نكند نيكو سخن نگويد آن كس كه ... مرا اراده كرد عمرو بن عبيد
گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود انا معشر الانبياء ... بكاء
گويا از ... سخن ... بسيار ... سخن ... عقل
گفت معتصم از ... عمرو بن عبيد كانوا يخافون من فتنة القول ومن سقطات
الكلام وانا نخاف من فتنة السكوت وسقطات الصمت يعنى ابناى علم وعقل
گذشته از فتنه وخطر از سخن گفتن وسقطات كلام بيدار ميشدند وترسيدند واز فتنه
واز سكوت وسقطات خاموشى ... گفت اين سخن ... عمرو گفت از ...
فكانك تريد تخير اللفظ واحسن الافهام لا ... بافعل انديده
وفرنيز وحسن افهام اداده ... گفت آرى عمرو گفت انك ان اردت تقرير حجة الله
عز وجل في عقول المكلفين وتخفيف المؤنة على المستمعين وتزيين تلك المعاني
في قلوب المريدين بالالفاظ الحسنة في الاذان المقبولة عند الاذهان رغبة
في سرعة اجابتهم ونفي الشواغل من قلوبهم بالموعظة الحسنة على الكتاب والسنة
كنت قد اوتيت الحكمة وفصل الخطاب واستوجبت من الله جزيل الثواب
اگر از براى غرضى آن سوال ميكنى تقرير حجت خداى عز وجل در عقول مكلفين وتخفيف
بر مستمعين وتزيين اين معانى در قلوب مريدين بالفاظ حسنه در آذان مقبوله نزد اذهان بجهت
در رغبت اجابت دعوات ايشان ونفى شواغل از قلوب ايشان بموعظه حسنه بر وفق كتاب
وسنت پس هر آينه ترا حكمت وفصل خطاب داده اند وثواب جزيل از خداى تعالى ... سوال
بعبد الكريم بن روح غفارى گفته اين كس ... عمرو بن عبيد ...
... ابو حفص ... حفص بن سلم ... عمرو بن
... عمرو بن عبيد ميگفت اللهم اغنني بالافتقار
اليك ولا تفقرني بالاستغناء عنك ... بار خدايا
بنياز ... نياز ... از ... تو ...
... بنده نواز ... بى نياز ...
بن ... عمرو بن عبيد ... سخن ... نظر ...

لاخير

من كلمات عمرو

لا خير في الكلام اذا كان كلامه لمن يشهده دون قائله ... سخن ... فخود غلط
از نحبه ومحض ... در كتاب عقد الفريد مسطور است كه عمرو بن
عبيد گفت ابو ايوب سجستانى خداى ... تو ... واقعه
قال آيا فارجوا عمرو گفت ابو ايوب ... غيبت ... آن كتاب مسطور است
كه عمرو بن عبيد با ... بن ... عمرو ...
من وتو در ... اگر خواهى تو كلامى گفت
آن ... عمرو بن عبيد گفت هل تعلم احدا
اقبل للعذر من الله عز وجل ... سوال ... حقيقت ...
عذر ... عمرو گفت فهل تعلم عذرا ابين من عذر من قال
لا اعود فيما تعلم انت انه لا اقدر عليه ... عذر ... از
عذر آنكس ... قادر ... قرآن ... ابو ... عمرو
فلم تقبل قول من لا اقبل للعذر منه عذرا ولا ابين من عذر ... قول
قول كسى ... عذر ... عذر ...
مسكين ... آن كتاب ... عطا ...
عبد ... بن ... يعقوب ...
... وهر وقت اين حال ... بر ...
وآن ... از ... در ...
طعن ... نسبت ... بن
حسن بن ابى الحسن البصرى رحمه الله ... مجلس
در ... وحكايات ... مجلس ...
قلوب ... توضيح عقيده ... مذهب ...
... در مجلس ...
الرسول ... احاديث ... حديث ... از ...
وهول مطلع ... آن ...
بنظر ... عرق از جبين

بیشتر دارد آن اهل مکه برضا با احد سوی لشکر آمده بود از ائمه و مجلد [illegible] و یعقوب
و گذشت تو جهل نیز بشم پس تو آنچه می‌بود آن نسبت داده‌اند لکن جز او مرا کرد موافقه می‌کنی
برضا آنچه از پیغمبر تو بزرگ رسید ابلاغ کنم و محکمات قرآن بود آنچه حدیث پیغمبر تو بصدق آن که
تفسیر کنم و از عمرو نیز آنکه بشم و حسن در این کلمه آنکه را از تو برده کار [illegible] کرده
و تو بر آنچه دلالت در هیچ بیش رسید آنکه بر خویشتن حمل کرد و آن دو روز بیان داد در تفسیر
قرآن رای و سلیقه خویش را بر کار برده آنکه راه او تو از تنقیص آنچه و تفرقه یابد با
هو تو او گفته و این بد عمارت تو و معصیت [illegible] تو بود لکن آنکه [illegible] از تو بصدق
و محبت تو فی غیره پس زهد خشوع و خضوع و ترحم و تعظیم تا مردمان سوی نسبت تو
مردم محفوظ کرده اند پس اما او گفت جز خبر آن و خبر آن [illegible] و کجا فرمایی
و این گفته بود گفتم او گفتم و این کلامه آنکه ام خبر اهل آن سنت و حدیث حسن
بصری تو آن که آن را خبر حدیث بوده بگفت پس نخست حق کو الا کمی و بگفت نفوذ
و وجه بنظر نیاز و اعتقاد بوده کتاب [illegible] و آنچه از روح آنچه [illegible] دست تو بود از
و از خرافه بر کنار آنکه سنت الله و الاوراق [illegible] و دقت عمرو بن عبید بجای
بگذشت و بیگانه آنکه لذت بر سبب ابراز دعوای حدیث گفته سلطان فلان گفت
تا دست دزد در سود بپرد عمرو بن عبید نیست لا اله الا الله سارق العلانیه یقطع
سارق السر گفت عجب است آنکس را که انکار دزد [illegible] دست کسی بوده پوشیده در خفیه

منها دست [illegible] عمرو بن عبید در مذهب تو [illegible] احادیث بر
او گفتم مراسله داد از آن علم شعوه الصوت ابو جعفر منصور او محفل این است که عمرو او
در حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام والصلوة بخواهد فی کتاب
او سنی عترت او معلوم فی حق در آنکه الجان [illegible] مسطور است در
کتب احمد و خفا اقوال شیعه کفر از دو بعض گوید فانته بذهب [illegible] ورد قدح در کتب
برابو لهب [illegible] لوح محفوظ مسطور بود پس چه شکوه بر ابو لهب او [illegible]
الا او است [illegible] و بعض حدیث از مسعود بخاری و مسلم و ابو داود ترمذی روایت کرده
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود [illegible] حضرت بنویسند الآن
و عمل و [illegible] و تفاوت با کلام عمرو بن عبید [illegible] الکتاب این حدیث [illegible] از عمر

بشنیدم

بیشتر او را که از سر کلمه واکرار از مسعود شنیدم که زید شنیدم و اگر از پیغمبر شنیدم بگفتم
پیغمبران بکنی هر که رسید شد لکن تو از آنچه اگر حقی در نوشته پیغمبر بگفتی با برنشست
او است بر لوح که شکر و تکلیف [illegible] شد و چه تو است که این او است و این [illegible]
بعض اقوال عمرو بن عبید در مواضع کلمات او ابو جعفر منصور در مواضع متعدده مذکور بعضی

بیان وقایع پادشاهی [illegible]
و خروج محمد بن عبد الله بن حسن

ابو عبد الله محمد بن عبد الله المحض بن حسن مثنی بن حسن المجتبی بن علی المرتضی بن ابی طالب بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف علیهم الصلوة و السلام الوف و الالاف ملقب به نفس زکیه است
مادر وی هند دختر ابو عبیده بن عبد الله بن زمعه بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبد العزی
بن قصی است مادر هند قریبه بنت یزید بن عبد الله بن وهب بن زمعه بن الاسود بن المطلب
بن اسد است مادر قریبه ام [illegible] دختر محمد بن طلیب بن ازهر بن عبد عوف بن عبد بن حارث
بن مادر خدیجه ام سلم دختر عبد الرحمن بن ازهر بن عبد عوف است مادر ام سلم بنت العلاء بن
حرم بن [illegible] بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است مادر او [illegible] بنت وهب بن
ثعلبه بن وائله بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر است مادر [illegible] از بنی احمر بن حارث بن
عبد مناه بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر است و محمد نفس زکیه بسوی خیر و نیکو
[illegible] در حماسه بود آل و مادران و جدات او هیچ کنیز زائیده نبود و این معنی
او سوی هاشمیه [illegible] در مدینه شهره شده اینکه در نظر [illegible] ادبیه آنگو
چنانکه از این معنی تیز نجیب طلب و علوم اخبار آن آل ابی طالب هفتاد
بیت شعر نفس زکیه است در باب [illegible] مجارزت متقول از شعر بحبیه محمد
نفس زکیه از خاصه اهل بیت غلو نظر از جد مردم در کار [illegible] علم که تفسیر
و حفظ کتب خدا و فقاهت در دین و معرفه و شجاعت و علو و دانش
بزرگتر بود و همواره از اوصاف عالیه برتری داشته مردمان بود با ان کمال
[illegible] و این لفظ در میان عامه در حق و در [illegible] نفس زکیه بود [illegible]
در نوشته و من نوشته ام در میان کتف او خالی سیاه به اندازه تخم مرغ [illegible] بود
خبر در باب پیغمبر تو در [illegible] لقب مهدی بود با [illegible]

مادر [illegible] نفس زکیه [illegible]

مادر قتیله بنت عرفجه بن [illegible] بن عبد الله بن عمر بن مخزوم است مادر قتیله دختر عبد عوف بن [illegible] بن زهره است مادر قتیله

و از رسول صلعم الرحمة آمده است اِنَّ المَهدِيَّ مِن وُلدي اِسمُهُ اِسمي
و اسمُ اَبیهِ اسمُ اَبي چون سه [illegible] موعود شمرده هم اسم او محمد نام پدرش عبدالله
و بنی هاشم و بنی عباس منتظر خروج او بعضی و ایمان و آل ابی طالب و تمام بنی هاشم بیعت
کردند و ابو جعفر منصور هم در آن بیعت بود و دو بار در مکه معظمه بیعت کرده و از رکاب
او سواره شده بود [illegible] ابو جعفر این روایت و از چند اعیان عظمیه
و همین او [illegible] که محمد بن عبدالرحمن و عبدالله
بیعت و دو دفعه کرده در مدینه طیبه با او بیعت کرده [illegible] و دیگر اکابر
مذکور از حضرت صادق صلوات الله علیه نور احمد محمد بن عبدالله سوار سلطنت [illegible]
ملکه نفسیه بنی عباس با ایشان منتقل شدند و در امر خلافت همچنین طمع [illegible] طلب امر
و در آن ایام ولید بن یزید [illegible] و چون خلافت کلیه بنی مروان [illegible] دعوت بنی هاشم
باطراف و جوانب سر بر آورده و اول متطلب بودند [illegible] بنی ابی طالب و اولاد
امجاد علیهم صلوات الله علیهم و آن [illegible] و [illegible] کرده [illegible] افتاد [illegible]
و جمیع امراء و سلطنت بر ایشان راست و قائم گشت این و قضیه بر فرق از ایشان
منعکس گشت و وحشت [illegible] گردید و چون دعوت بنی عباس آشکار و دولت دنیا
با ایشان انتقال یافت [illegible] و منصور بر ظفر [illegible] محمد و ابراهیم [illegible] شده هم بیعت
محمد [illegible] بیعت [illegible] محمد و ابراهیم متواری و پوشیده زندگی بودند
در ایام آن [illegible] انتقال [illegible] طلب [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] و [illegible] رحمهما الله [illegible]
بن عبدالله [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] و [illegible]
[illegible] دختر [illegible] در مصیبت [illegible] و [illegible] عبدالله بن
حسن [illegible] محمد [illegible] و [illegible] مصیبت [illegible]
و [illegible] محمد بن [illegible] و [illegible] این [illegible]

قومي اقري عينيك يا هند انه [illegible] الايام تسمو اليه المفاخر
وكنت اذا [illegible] والدا [illegible] كان [illegible]

از [illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] مانند

سبب [illegible]

چون [illegible] عبدالله [illegible] به وقت [illegible]
[illegible] و [illegible] مبارک [illegible] دست
[illegible] این [illegible] و [illegible]
لطیف [illegible] و [illegible] و [illegible]
این و چنین [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible] و [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] و [illegible] مصیبت [illegible] ابو عبیده [illegible]
[illegible] عبدالملک بن مروان هند دختر ابو عبیده بن عبدالله [illegible]
دختر عبیدالله بن عبدالله [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] نکاح عبدالله [illegible] بن حسن [illegible]
[illegible] از [illegible] ابو العباس سفاح متولد شد و از شوهر عبدالله بن حسن [illegible] هند دختر

ابو عبیده گفته است

یا هند انک لو علمت بعاذلین تتابعا قالا ولم اسمع [illegible]
هند [illegible] من اهلي ومالي احبا [illegible]

عبدالله بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن [illegible] عبدالله بن موسی [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] طول آن [illegible] ابو عبیده
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] ابو عبیده [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله بن عبدالملک [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] فاطمه سلام الله علیها [illegible] فاطمه
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] از عبدالله بن عبدالملک [illegible]
عبدالله بن حسن [illegible] ابو عبیده [illegible]

[illegible] طول [illegible]

از بهر خود خطبه کرد ابو عبیده؛ گفت که دعوت نکرد که در بیعت [illegible] حجت نبود و گفت اکنون
بیا که اکنون او را با تو ترویج نمودم از فلان که فرقه بر [illegible] این عجیب و گفت [illegible] و گفتا با جعفر
فرزند عبدالله بن حسن [illegible] با او و گفت از بهر خود خطبه میکند [illegible] گفت در جواب [illegible]
ابو عبیده گفت تو را با او ترویج نمودم [illegible] کار [illegible] نبود و گفت [illegible] گفت [illegible]
بیا و [illegible] از [illegible] بکرد [illegible] بر [illegible] اندر [illegible] عبدالله بن [illegible] در [illegible] شد
بیخت و [illegible] را بنه [illegible] از خال [illegible] عبدالله [illegible] گفت
بگیر را بنه و [illegible] داد از [illegible] در [illegible] طیب و [illegible] بود
جز آنکه [illegible] بود [illegible] فاطمه [illegible] طیب [illegible] او [illegible]
گرد از [illegible] و [illegible] و [illegible] بر [illegible] و محمد بن عبدالله [illegible]
سال [illegible] و عمر بن عبدالعزیز [illegible] در حق او [illegible]

یاد کرد عبدالله بن حسن و اولاد و دیگران از اهل بیت و محمد بن عبدالله

از [illegible] منصور [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] و [illegible] کلان [illegible]
محمد نفس الزکیه [illegible] مهدی [illegible] ابو الفرج [illegible] کتاب [illegible] از [illegible] ابو جعفر
منصور [illegible] ابو جعفر [illegible] بود [illegible] محمد [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] محمد [illegible] ابو [illegible]
و [illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
و ابو [illegible] از [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن [illegible]
در [illegible] محمد بن [illegible] عبدالله [illegible] از [illegible]
[illegible] عمرو بن عبید [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] مهدی [illegible]
[illegible] عمرو بن عبید [illegible]
از مسلم بن قتیبه [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] محمد بن عبدالله

خروج کند و [illegible] مهدی [illegible] بود که [illegible] او [illegible] و [illegible] با تو کردم
در [illegible] مهدی [illegible] از تو [illegible] ام و [illegible] از تو [illegible] و آن [illegible] بود که
[illegible] مهدی [illegible] آن مهدی [illegible] در حق او و او [illegible] و [illegible]
او [illegible] ابو عباس [illegible] مروان بن محمد [illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
محمد [illegible] مهدی [illegible] و [illegible] گفت [illegible] او [illegible] مهدی [illegible]
[illegible] مهدی [illegible] و [illegible] مروان [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] عبدالله و حسن [illegible]
حسن بن حسن بن علی علیهما السلام [illegible] داود بن علی [illegible] عبدالله بن [illegible]
عبدالله بن [illegible] عبدالله بن حسن [illegible] محمد [illegible]
[illegible] قبل از [illegible] بن [illegible] عبدالله [illegible]
عبدالله بن علی [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible]
احمد بن عبدالله بن [illegible] عبدالله [illegible]
در [illegible] محمد بن عبدالله
[illegible] محمد [illegible]
در [illegible] نفس زکیه [illegible] محمد نفس زکیه بود
در [illegible] از محمد بن علی از آباء [illegible] نفس
الزکیه از فرزندان حسن [illegible] بن عبدالله [illegible] عبدالله بن
محمد بن علی [illegible] جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] عبدالعزیز
و عمران [illegible] از [illegible] جعفر بن محمد [illegible] او [illegible]
[illegible] علیه [illegible] مسلم بن [illegible]
با محمد بن عبدالله [illegible] نفس زکیه [illegible]
[illegible] عبدالعزیز بن [illegible] محمد بن عبدالله [illegible]

داود قدری بعد میگوید این دست [illegible] بود محمد بن عبدالله از نخست بود و بیان کنم که
خفی نیست و داود قدری نیز بعد میگوید که با طبقات مردم [illegible] سعید بن عقبه که
با محمد بن عبدالله بن حسن در سویقه بودیم و [illegible] بزرگ کرده [illegible] بیعت محمد را [illegible] آن
[illegible] تقویت شده نزد منصور [illegible] که از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در خبر مروی است که عبدالله [illegible] محمد [illegible] شد و محمد بن عبدالله [illegible]
که باب آن معجزه ماند [illegible] برده [illegible] از آن [illegible] بنور ظلمت
بمنزله [illegible] عیسی بن زید میگوید اگر خدا محمد بن عبدالله را [illegible] که سود [illegible]
همراه او گفته که پیغمبر [illegible] فرموده [illegible] پیغمبر محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]
بن [illegible] که از ابو جعفر منصور شنیدم [illegible] دولت [illegible]
در [illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله کرد تا [illegible] خداوند [illegible]
محمد بن عبدالله که [illegible] ابو جعفر [illegible] محمد [illegible] خروج [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
و امام علیه السلام [illegible] عبدالله [illegible]

مراد او

مراد او [illegible] فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیعة بن حارث [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] فضل [illegible]
[illegible] جعفر علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عبدالله [illegible] [illegible] جعفر
علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
جعفر علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] فان الامر
[illegible] [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ولکن هذا [illegible] واخوته وابنائه دونکم [illegible]
[illegible] ابو العباس [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] [illegible]
[illegible] صادق علیه السلام [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] عبدالله بن جعفر [illegible] امام جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] منصور [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] عبدالله [illegible]

معامله جعفر صادق علیه السلام با عبدالله بن حسن

که از ابی جعفر صادق توقیع غیبت مطلع شد و این نخستین بود که از ابو سلمه بالمره نگوید و بو
لا واله بر ابی سلمه هد نام و بد بر گشته این عزم ابو جعفر او بود بر چه از آن نگند بی
و از آن بعد گرفتن ابو سلمه از وی در طوف مقتول شد و عنوان انگیزه قائم آل محمد و آب کجا بود
هم از آن امام جعفر علیه السلام غضب کرد و فات و در دار ... بر زمین میکشید و ابو جعفر از
دنبال آنحضرت برسید و عرض کرد یا سیدی انا ... الی الاعلام ... آن بود که
میان این بود و اینکار الیه ... ابو جعفر بطمع ... بر فراشت و در آن وقعه
حال ... ترتیب ... بر طریقه ... آن امر به سنه ... داد
را در یکی ... ابو جعفر ... آنحضرت ابو جعفر صادق ... وقعه ...
آنحضرت بود ... جعفر بن محمد ... جان ... آن ...
... ابراهیم بن حفص ... در منزل ابواء در طریق مکه
فراهم شدند و ابراهیم امام و سفاح و منصور و صالح بن علی و عبدالله بن ...
محمد و ابراهیم و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان در میان ایشان بعضی از ...
با بن ... مردم ... مردمان ... شده ... را
عنوان ... در این موضع فراهم ... اتفاق ... و در آن
میان ... و ... ابواب ... بر ... بر ...
ابو جعفر منصور ... که ... و ...
مردمان ... قبول ... آن ...
جوان ... محمد بن عبدالله ... بنی ...
پس ... جمعه ... ابراهیم امام و سفاح و منصور و سایرین ...
و همین حال ... آن ... بود ... آن ...
تا زمان مروان بن محمد الحمار ... پس از آن ... در میان آن
... ابراهیم ... و ...
بر ... و عباسیان از ... جمعیت علویان ... آن امر ...
آن ... ابراهیم امام ... مردم ... رایت سیاه بر ...
توقف ... عبدالله بن حسن ... ابراهیم امام ... دو ...
کند

کشت و از وی ... مروان بن محمد نوشته ... ابراهیم ... برادر
بیان قیام ... محمد بن عبدالله بن حسن
دعوت نفس زکیه ...

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می نویسد آغاز دعوت محمد بن عبدالله ... و دعوت
... عبدالله و دعوت ... ابو جعفر ... از ... مردمان ... ابراهیم ... و ...
... ابو الفرج ... از این عنوان می نویسد ... محمد بن عبدالله بن حسن
... و مردمان ... و ... وا آن ... انها الناس انکم
انّ الامّة اجتمعت الیّ کما اجتمعت هذه الحلقة فی یدی ... سوط ...
سئلت عن باب حلال و حرام لا تکون عندی مخرج ... مردمان ... و
... اتفاق ... ابو ... در این ...
... از ... از ... ابو ...
و ... ابو ... کثرت ... سلطنت ...
... و ... در آن ... و از ... ایشان ...
... و افعال ... و ... ابو ...
در ... مروان بن محمد ... مروان ... از ...
فاطمه بنت الحسین ... بن ابی طالب علیهم السلام ... ابراهیم ...
در ... این ... مروان ...
ابو ... و جمعیت ... ابو جعفر ... و ...
زید بن علی ... و محمد و ابراهیم ... مروان
... عبدالله بن حسن ... و ...
... و ... از ... محمد بن عبدالله ...
... و ...
بجهه محمد بن عبدالله ... دعوت ...
ابو ... عبدالله ...
... ابراهیم ... منصور ...

و خبر نوبت هلاکت ... ابو جعفر منصور ارشاد داد و جعفر مردی بزرگ ... لکن ... گفت ... و نقابت ... شان
وقت ... مروان ... در طلب ... برآمد و گوشت ... ابو جعفر ... آن حال ...
... که ... ورع ... ابو جعفر ... چهار ... کار ... وجد ...
... ظهور ... عبد الملک بن عطیه ... مروان ...
... اهل مدینه ... عبد الله بن حسن ... ابراهیم ...
... مروان ...
... عبد الله ...
... عبد الله بن حسن ...
... در مدینه ...
... مروان بن محمد ... عبد الله بن حسن ...
... امیر المؤمنین ... در مدینه ...
...
... مروان ... عبد الملک ... امیر المؤمنین ...
... مروان ...
... عبد الملک بن عطیه ...
وقت محمد بن عبد الله بن حسن ...
عبد الله بن حسن ... امیر المؤمنین مروان ...
...

ظهور محمد بن عبد الله

بیان ظهور محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن علیه السلام ملقب بنفس زکیه

ابن اثیر در تاریخ الکامل ... و جمعی ...
ماه ... رمضان المبارک محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مدینه طیبه
ظهور نمود ... و ... او ... منصور ...
عراق ... عراق ... مدینه ... در طلب
محمد ... در طلب ...

محمد طفلی نیز ...

محمد طفلی نیز ... از ... ابراهیم ...
فرار ... در ... آب ...
در آب ... حیوان عظیم ... ریاح امیر مدینه ... محمد ...
... سوار شد ... محمد ...
... ریاح ... سلیمان بن عبد الله ...
ریاح ...
... ابراهیم ...
... ابراهیم ... ابو الفرج ...
و سبب ... محمد در خروج ...
بن حسن ... عبد الله ...
... منصور ...
... محمد ... منصور ...
... ریاح بن عثمان والی مدینه ...
... ریاح ...
... ظهور و خروج ... منصور ...
...
... خروج ...
... ریاح بن عثمان ...
... مدینه ...
...
...
...
... عبد الله بن ...
خروج ...
...

این بحکایه نیز به تحریک [illegible] در حبیب السیر و بعضی کتب دیگر نوشته‌اند که چون ابو جعفر منصور در وقت
حبس و نهب و عذاب و عقاب آل ابی طالب هیچ دقیقه فرو گذار نکرد چنانکه از ذکر آن در از
پیش از این اشاره شد بالجمله محمد بن عبدالله بن حسن خروج نمود و نام خود را مهدی [illegible]
در جهان [illegible] الا فتاه سلطنت [illegible] و در این وقت [illegible] از [illegible]
استوار داشت و [illegible] ریاح [illegible]
ابن اثیر گوید که ریاح امیر مدینه [illegible] محمد بن عبدالله در [illegible] خروج [illegible] محمد بن
عمران بن ابراهیم بن محمد قاضی مدینه و عباس بن عبدالله بن حارث بن عباس [illegible]
[illegible] مردم مدینه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و غرب عالم [illegible] خروج [illegible]
[illegible] محمد بن عمران گفت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و حسین بن علی بن حسین بن علی و حسن بن علی بن
حسین بن علی صلوات الله علیهم و جمعی از قریش [illegible]
ولید بن عتبه [illegible]

بیان خروج و ظهور محمد بن عبدالله
حسن و کشتن ریاح والی مدینه

در اکثر [illegible] علویین و جماعت زیدیه [illegible] مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سمع و طاعت

سمع و طاعت [illegible] این وقت ریاح و محمد بن عبدالعزیز [illegible]
[illegible] عبدالعزیز [illegible]
[illegible] اسماعیل بن ایوب [illegible]
[illegible] خروج [illegible] عبدالعزیز
عمران [illegible]
[illegible]
[illegible] خروج [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زندان [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] ریاح امیر مدینه [illegible] مروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مروان [illegible] ریاح [illegible] مدینه [illegible]

بیان واقعه خطبه محمد نفس زکیه
و برادر گرفتن و حبس ریاح امیر مدینه

چون محمد نفس زکیه از گرفتن و حبس ریاح بن عثمان و دیگران [illegible]

طلوع فجر از دار الاماره بیرون شد و بمسجد در آمد و بر منبر بر آمد و مردمان را خطبه براند و ثنای خدای و درود بر رسول [illegible] بر زبان براند ثم قال اما بعد فانه قد کان من امر هذا الطاغیة عدو الله ابی جعفر ما لم یخف علیکم من بنائه القبة الخضراء التی بناها معاندة لله فی ملکه و تصغیرا للکعبة الحرام و انما اخذ الله فرعون حین قال انا ربکم الاعلی و ان احق الناس بالقیام فی هذا الدین ابناء المهاجرین و الانصار المواسین اللهم انهم قد احلوا حرامک و حرموا حلالک و آمنوا من اخفت و اخافوا من آمنت فاحصهم عددا و اقتلهم بددا و لا تغادر منهم احدا ایها الناس انی والله ما خرجت بین اظهرکم و انتم عندی اهل قوة و لا شدة و لکنی اخترتکم لنفسی والله ما جئت هذه و فی الارض مصر یعبد الله فیه الا و قد اخذ لی فیه البیعة [illegible]

کتاب ابو جعفر منصور [illegible] ازین بود [illegible] [illegible] خبر [illegible] و در این [illegible] [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] و [illegible] [illegible] و خروج [illegible] [illegible] [illegible] منصور [illegible]

بیعت

بیعت محمد بن عبدالله از قرائت خطبه [illegible] نماز [illegible] از منبر فرود آمد [illegible] و مردمان [illegible] و رغبت [illegible] عبدالله بن [illegible] [illegible] [illegible] در مسجد [illegible] و محمد [illegible] بر منبر [illegible] خطبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیان قتل محمد نفس زکیه

عمال خود بر بعض ولایات

[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] محمد نفس زکیه [illegible] محمد بن خالد [illegible] مدینه [illegible] عبدالعزیز بن المطلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

مغیرة بن عبد الرحمن خالد و ابو سلمة بن عبد الله بن عبد الله بن عمر و حبیب بن ثابت بن
عبد الله بن زبیر و بعضی دیگر چنان بودند اهل مدینه از [illegible] در باب خروج محمد بن عبد الله
[illegible] و فتوی خواستند و گفتند بیعت ابو جعفر منصور برگردن ما است [illegible] مالک بن انس
گفت که این بیعت [illegible] ابو جعفر [illegible] از روی اکراه بود و بر مکره یمین نیست چون مردمان
این سخن بشنیدند در بیعت محمد شتاب کردند و مالک بن انس ملازمت خانه اختیار کرد
محمد نفس زکیه بود اسمعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب [illegible]
[illegible] و او [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] تو را [illegible] این امر [illegible]
[illegible] در بیعت او [illegible] معاویة بن عبد الله بن جعفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و محمد نفس زکیه [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
محمد نفس زکیه [illegible]
[illegible] این دعوت [illegible]
[illegible]
آنگاه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible] مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]

بیان خبر

بیان خبر [illegible] ابو جعفر منصور از خروج
محمد نفس زکیه در مدینه طیبه و کلمات او

مردی را از آل اویس بن ابی سرح العامری [illegible] حسن بن یحیی بود در مدینه [illegible]
[illegible] محمد نفس زکیه [illegible]
[illegible] دار الخلافه منصور [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] امیر المؤمنین [illegible] محمد بن عبد الله در مدینه خروج [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] خروج محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
و این آیه شریفه [illegible] و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة کلما اوقدوا

نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ پس از آن هم
در میان ایشان دشمنی و خصومت بود و از آثار قدیمه است هر چند نسل در گذشته است [illegible] بود که
آن آتش را فرو خوابانید و ایشان در زمین برای فساد شتافتند و خدای مفسدان را دوست ندارد
مقصود منصور از قرائت این آیه [illegible] محمد بن عبد الله در مدینه خروج کرده بود
و در ممالک اسلام فتنه انگیخته خدای آتش فتنه او را بخوابانید که از خروج محمد [illegible] بیم در
حضور او [illegible] گفت یا امیر المؤمنین چه خبر شادی [illegible] افکنده پس گفت خدای اگر که
عبد الله [illegible] از زمین [illegible] لطف افزوده [illegible] از آثار باید ابوالفرج در
کتاب مقاتل [illegible] ربیع بن عبد الرحمن [illegible] بودم [illegible] در حوالی مدینه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] برنشستم [illegible]
[illegible] و بیان [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] ابو [illegible] عیسی بن علی [illegible] از [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
این وقت منصور [illegible] عبد الرحمن [illegible] در مدینه خروج کرده [illegible]
یا امیر المؤمنین [illegible] سعید بن [illegible]
[illegible] مروان [illegible] عبد الله بن علی [illegible]
در این [illegible] عبد الله بن علی [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] منصور [illegible] در آن روز [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] سعید [illegible] معاویة [illegible]
سعید [illegible] منصور [illegible]
[illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] عبد الله بن [illegible] عباس [illegible]

[illegible]

بیان نامه ابو جعفر منصور دوانیقی
به محمد نفس زکیه و جواب نوشتن او

چون محمد بن عبد الله در مدینه [illegible] خروج [illegible] و برادر [illegible] ابراهیم [illegible]
حال خروج [illegible] ابو جعفر [illegible] این نامه بود [illegible] ترجمه آن [illegible]
عبد الله [illegible] از کتاب [illegible] ترجمه [illegible] در [illegible] نامه [illegible]
[illegible] خدای [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] تو [illegible] برادران تو [illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible]
[illegible] تو [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] طسم [illegible] آیات [illegible]
[illegible] موسی و فرعون [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] مردم [illegible] مردان [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] منصور [illegible]

وخداوند حق است و ما هر وقت در طلب آن برآمده ایم بسبب آن بزرگوار و نیز در نسبت [illegible]
بعید است و [illegible] از شیعیان در آن امر [illegible] و نقض و نقیض [illegible] خلع [illegible] بود
[illegible] علیه السلام دختر رسول خدا و اما [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] و نیز [illegible] و [illegible]
آن [illegible] داراى فضل [illegible] و [illegible] فضیلت [illegible]
و [illegible] افتخار [illegible] نسب در جاهلیت و اسلام [illegible]
بنت عمرو [illegible] در زمان جاهلیت [illegible] است و فاطمه زهرا دختر النبی صلی الله علیه و آله
السلام [illegible] ما در [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] ام ولد [illegible]
و [illegible] محمد مصطفى و از
جانب [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] و سلام الله علیهم [illegible]
مادران و پدران [illegible] افضل [illegible] دختر [illegible]
اول [illegible] فاطمه دختر پیغمبر است
و [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] عبد [illegible]
و حسن و حسین [illegible] عبدالمطلب [illegible] حسین [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهترین [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ٩١

علی است یا امام ابو مسلم مروزی است و [illegible] کفایت از [illegible] و [illegible]
و [illegible]

[illegible] ابو جعفر منصور عباسی [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] نوشته است

جواب نامه منصور [illegible] و سلطنت [illegible] محمد نفس زکیه [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] جواب محمد [illegible]
[illegible] بر طریق [illegible]
[illegible] در تاریخ [illegible]
ترجمه آن [illegible] بسم الله [illegible] از [illegible] عبدالله امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] و در آن [illegible]
[illegible]
مردم [illegible] و عوام [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم و اسحق و یعقوب [illegible]
[illegible] حمزه و عباس [illegible] ابولهب
و ابوطالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه ام ابی طالب [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن عبدالمطلب [illegible]
و [illegible] و فاطمه [illegible] از [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] علی بن ابی طالب و فاطمه [illegible] حسن [illegible]

بود بنی هاشم و حسن از اولاد عبد المطلب بسر رسند [illegible] خلق اولی و عمر [illegible]

خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فرزندان [illegible] بنی هاشم [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] ابو الفضل [illegible]

میراث [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] میراث [illegible]

[illegible]

و تو میرانی [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنان بزرگ عالم و عالم را به پایه سیادت رسانیده‌اند از عم حضرت رسول [illegible] جز زوجه آنحضرت
چند [illegible] در [illegible] زوجه محترمه [illegible] و عم [illegible] علیهم السلام
و حضرت خدیجه کبری و فاطمه زهرا [illegible] اهل بیت [illegible]
زنان عالم و [illegible] ابو لهب عم پیغمبر است [illegible] بکلام قرآن [illegible]
تا اولاد [illegible] در [illegible] رسول [illegible]
امر وراثت [illegible] حسنین بلکه فرزندان فاطمه زهرا
[illegible] جعفر [illegible] در استقلال و فرزندان
[illegible] از احکام رسول خدا [illegible] عباس
آنحضرت [illegible] حضرت عبد المطلب [illegible] ابو طالب و فاطمه
[illegible] اولاد فاطمه ام [illegible] اولاد
ابو طالب [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
و آیه [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه دختر او و فرزندان او
[illegible] امامت و خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible] علی علیه السلام حضرت فاطمه [illegible]
علی علیه السلام [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] رسول خدا [illegible]

این مطلب نیز

این مطلب نیز [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] حق [illegible] ظالم [illegible] و مظلوم [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
علی و جعفر [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]
آنحضرت [illegible] ابو بکر و عمر و عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] سیدة النساء [illegible] رسول خدا [illegible] مصطفی و فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] اهل بیت رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] عمر بن خطاب [illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]

[illegible]

بعضی مردند قبایح امویت و ظلم و جور و بدعتهای ایشان که معاویه و یزید و دیگر ولاة ایشان و بنی مروان کردند از قتل و حبس اولیای الله و هتک حرمت دین و کشتن فرزندان پیغمبر و غصب حقوق فقرا و اولاد پیغمبر و رواج بازار فسق و فجور و منکرات و چپاول اموال مسلمین و صرف کردن در غیر طریق حق و ساختن مسجد ضرار و فحش و دشنام بر علی ع و فاطمه و اولاد او در منابر و خطب؛ و افضل و اعلم ایشان عمر بن عبدالعزیز بود که در زمان خلافت خود فدک را به اولاد فاطمه علیها السلام رد کرد و سب علی بن ابیطالب را که معاویه بن ابی سفیان بدعت نهاده بود و در خطب و کلمات معمول شده بود برانداخت و گفت حقوق اهل بیت را ادا کنید و این خبر را به سایر بلاد نوشت و اگر خواهیم شرح دهیم که تا چه اندازه ظلم و جور و بدعت در این مدت شد کتابی علیحده باید و نوشتن آن را مجال نیست و حق اهل بیت و حقوق دیگر مسلمین را ضایع کردند و به غارت بردند و عاقبت همگی به جزای عمل خود رسیدند و دابر قوم ظالمین قطع شد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و بعد از آن دولت بنی العباس است که در این جلد ذکر بعضی از ایشان و احوالات آنها که علم و فضل داشتند و در ایام خلافت منصور و مهدی عباسی واقع شده مذکور است

باب سی و دوم در خروج ابوجعفر منصور

با محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن

چون خبر خروج محمد بن عبدالله المحض ملقب به نفس زکیه در مدینه به منصور رسید از این خبر بترسید و پریشان شد و نامه ای به محمد نوشت و او را به اطاعت دعوت کرد و وعده امان داد و محمد در جواب او نامه ای نوشت و گفت حق با ماست و شما به ناحق غصب کرده اید و جد ما علی ع وصی پیغمبر بود و مادر ما فاطمه دختر رسول خدا ص و ما از هر جهت به خلافت سزاوارتریم و منصور چون نامه را خواند دانست که کار به جنگ خواهد کشید پس عیسی بن موسی را با لشکری به جنگ محمد فرستاد و محمد در مدینه خندق کند و با یاران خود جنگ کرد تا کشته شد و سر او را نزد منصور بردند و منصور بعد از آن که خبر قتل محمد به او رسید ابراهیم برادر او در بصره خروج کرد و بسیاری از مردم با او بیعت کردند و منصور از این خبر بسیار پریشان شد و گفت نمی دانم چه کنم و شب و روز در فکر بود

زیرا که بیشتر سپاه او در اطراف بودند و نیز ابوجعفر منصور را همه گونه ترس بود که ابراهیم با لشکر زیاد به کوفه بیاید و مردم کوفه با او همدست شوند و منصور بعد از آن گفت که عبدالله بن حسن را با دیگران از بنی الحسن که در حبس او بودند بکشتند و سرهای ایشان را بر نیزه کردند و در کوفه گردانیدند و منصور مردم را از یاری ابراهیم بترسانید و گفت هر که با ابراهیم بیعت کند مال و جان او بر من حلال است و بعضی از مردم مدینه و بصره در اطراف او جمع شدند و منصور با سپاه خود از کوفه به جنگ او بیرون آمد و جمعی از بنی هاشم و غیرهم از بصره با ابراهیم بودند و فرمانده لشکر منصور عیسی بن موسی بود و جنگ سختی میان دو لشکر واقع شد و نزدیک بود که لشکر منصور شکست بخورد ولی در آخر کار تیری بر گلوی ابراهیم آمد و او را بکشتند و سر او را نزد منصور بردند و منصور دستور داد که سر او را در کوفه بگردانند و بعد از آن منصور به فکر افتاد که بنی الحسن را بکلی از میان بردارد و ایشان را در زندانها حبس کرد و بسیاری از ایشان در حبس جان دادند و بعضی را زنده در میان دیوارها گذاشتند و چون ابومسلم خراسانی کشته شد منصور گفت که اکنون کسی نمانده است که با من مخالفت کند و ابومسلم را در مجلس خود بکشت و لشکر او را پراکنده کرد و گفت ای ابامسلم تو را به جای خود رسانیدم و ترا دولتی بود که به دست تو ملک بنی العباس استوار شد و تو آن را تباه کردی و منصور گفت که ابومسلم در ایام حیات خود نیرنگ بسیار داشت و اگر او را نمی کشتم ملک از دست ما بیرون می رفت و ابومسلم مردی با هیبت و شجاع بود و در خراسان مردم او را دوست می داشتند و منصور از خروج او بیمناک بود و چون او را بکشت خاطرش آسوده شد

[illegible]

[illegible]

لشکر [illegible] بر حرب محمد بن عبد الله بن حسن

[illegible]

[illegible] پس از آن این شعر بخواند

ما لي أكفكف عن سعد وتشتمني — وإن شتمت بني سعد لقد سكنوا

جهلاً علينا وجبناً عن عدوهم — لبئست الخصلتان الجهل والجبن

[illegible]

أما والله لقد عجزوا عن أمر قمنا له فما شكروا ولا حمدوا الكافي ولقد جهدوا فأشرعوا وغمطوا فغمطوا فماذا تحاول مني أسقي رنقاً على كدر كلا والله لأن أموت معززاً أحب إلي من أن أحيى مستذلاً ولئن لم يرض العفو مني ليطلبن ما لا يوجد عندي والسعيد من وعظ بغيره

[illegible]

قدر نعمت و مقدار عنایت ما نشناختند و نعمت دولت ما را کفران کردند [illegible] بسوء اعمال خود [illegible]
و سوء نیت و عقیده که در دل داشتند تحمل نتوانستیم و آنچه لایق ایشان بود بایشان رسید [illegible]
هرگز بر ایشان [illegible] نکردیم و [illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] فرار [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] در صدد خود [illegible] و [illegible] که [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] در حق [illegible] و [illegible] رفتار [illegible]
و [illegible] و [illegible] منصور را [illegible]
و [illegible] سوار [illegible] و در [illegible] گفت اللهم
لا تلجئنا الی فلقک فنضیع و لا الی اقصائک فنجیع [illegible] بعضی [illegible]
و [illegible] و [illegible] با [illegible] گفت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و [illegible] منصور [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] خواهد [illegible]
آن [illegible] که [illegible] و [illegible]

بیان مأمور شدن ابو جعفر منصور
عیسی بن موسی را بحرب محمد بن عبدالله بن حسن

منصور [illegible] محمد نفس زکیه [illegible] و [illegible] منصور
با ابو مسلم [illegible] ابو مسلم [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] در [illegible] محمد [illegible] منصور [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] امور سلطنت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] محمد بن قحطبه [illegible]
روان داشت و [illegible] منصور [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible] عیسی [illegible]
المؤمنین [illegible]
[illegible] در [illegible] وقت [illegible]

تو در امرو کما یخشی القوم شره و لا یختشی الاذی فیما یحاول
اذا ما اتی شیئاً مضی کالذی مضی و ان قال انی فاعل فهو فاعل

[illegible] و [illegible] قصه [illegible]
[illegible] علاقات [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
در جواب عیسی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابو جعفر با عیسی
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] محمد بن ابی العباس
سفاح و [illegible] محمد بن قحطبه و محمد بن زید [illegible] و قاسم بن [illegible] زید
و محمد بن عبدالله جعفری [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] منصور [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آل ابی طالب [illegible] منصور [illegible]
[illegible] اموال [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] منصور [illegible] اموال [illegible] منصور [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] اموال [illegible] عیسی روان گشت
منصور گفت [illegible] عیسی [illegible] محمد [illegible] عیسی بن
محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] منصور [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
و عیسی [illegible] منصور [illegible]

بیان وصول خبر وصول عیسی بن
موسی بمدینه طیبه بمحمد نفس زکیه و کشتن او

عیسی بن موسی با آن لشکر و [illegible] بر فاصله [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] او

محمد نفس زکیه سوست در تهیه کار و بعد از مشاوره بنا براین شد که خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله را
بر گرد مدینه براو بود و نیز بر افواه کوچه ها و دروازه ها کندها بر کند و خندق ها حفر نمود و بعضی از آنها
تا بقیه زمانی فتح قادر نمود و نزدیک شد که از اصل در آن کار بر آید و در این کار که مشغول بود
درهای آنجا قلعه بسته بود در آن وقت در آنجا بود و وقتی بر کوچه ها بر کشیده که بجمله صحیح در آید
رسید نامه محمد بن عبدالله نوشته داد و نیز این اراده و نیز لب بر در دامان در بر آن جمع نوشت
از جمله آن عبدالعزیز بن مطلب مخزومی و عبدالله بن جعفر بن صفوان جمحی نجفی و نیز قتلعه
بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مکتوبی نیز نوشت و مردمان کوفه را بر کنار از اهل
مدینه اطاعت او نمودند از مدینه بیرون رفتند یعنی عبدالله بن محمد و عمر بن محمد بن عمر و ابو عقیل
محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل و ابو عیسی از آنجا بیرون رفته بیرون آمدند و امر او را اطاعت کردند
و عیسی بن موسی محمد بن زید بن علی را که مطاعت بود لیکن هجرت نمود محمد با اهل مدینه جنگ کرد و گفت ای اهل
مدینه جان من محمد بن زید هستم که بخدا امیر المؤمنین سوگند که من از آن گروه و با مردم این
عیسی بن موسی است که لشکر او بار سپاه و من سواران و دو لشکر بیت قاسم بن حسن بن
بن علی نجف که اهل مدینه جمع این جماعت سوگند که با امیر بادشاهی و من باقی صلح کند
با من و ابو الدوانیق یعنی ابو جعفر منصور بود از خلافت خلع کنیم و نیز محمد بن عبدالرحمن بن
ثابت و دیگر مردم مدینه که بودند قبول شده و با مسیر بعیسی بن موسی و با اطاعت او اجازت
خواهیم خواست آن را از عبدالله بن ابی بکر مروی ... محمد بن عبدالرحمن بن جمیل بود
عیسی بن موسی و سپاه منصور را بیرون فرستاد با اصحاب نفس زکیه بسیار بودند از بزرگان اهل عیسی
به مدینه تاخت کرد که از مدینه بیرون شدیم در همان وقت که ما بود فرار کردند در مدینه
آمدند کشیم و بعد از آن که از مدینه بیرون شدیم محمد با جمع بسیار بن جعفر که امیر ابو جعفر بود
در این کار رأی او بر این بود که با تو در این باب یک بار از آنجا بیرون شده ... داند
عادت ... مردم که از شکر ضعیف تر و مال و سلاح بیشتر است و ما این
حال نخواهیم ... مردم ... هر ... آن ... و ... و با اهل ... و کثرت
السلاح ... هر ... آن ... از ... بیرون دهید
رأی صحیح این است که ... هر ... که مملکت مصر ... و ... بامید
آن سلطنت ... و ... اموال ... در ... و از آن

از مدینه ... جعفر بن عبدالله بن جعفر بن ... گفت ... نفس زکیه گفت ... و من ... از
مدینه بیرون رفتن ... رسول خدا صلی الله علیه و آله در عام ... گفت ... أدخلت
یدی في درع حصینة ... در ... در دست ... در ... اوان در
اوقعهم و این رؤیا ... مدینه ... لاجرم محمد بن عبدالله بقول عبدالحمید ... در
مدینه اقامت ... نیز ... آنکه محمد اقامت مدینه ... بزرگان مدینه
در کار حفر خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله ... سورت ... گفت ... جمع
گفت یا امیر المؤمنین ... قوام ... و ... خندق
سوار ... در ... خندق ... پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خندق ... کرد
بگیم خدا ... و این خندق ... جنگ ... و ... بیرون
... و خندق ... دو ... حال
در این وقت مرد ... خندق ... خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله
... خدا ... خواب ... و ... رسول خدا ... کار ... جواب
و از آن ... گفت ... سوگند ... جعفر ... با ... از
ملاقات ... جعفر ... مجوسی ... و ... با ... نفت
محمد ... خندق ... رسول خدا ... کنیم ... برای
اندیشه ... بزرگان ... خندق ... گفتند ... تخت
... مشغول ... خندق ... رسول خدا ... در ... جعفر
... و ... عیسی ... اعوص ...
اعوص ... و ... موضع ... مدینه ... مدینه واقع است

جای ورود ... آمدن محمد بن عبدالله
نفس زکیه خطبه برای اهل مدینه

خبر عیسی بن موسی در اعوص فرود آمد ... محمد نفس زکیه ... در مدینه ...
... و ... از ... گرفته ... مدینه ...
... خطبه ... گفت ان عدو الله و عدوکم
قد نزل الاعوص و ان احق الناس بالقیام بهذا الامر لابناء المهاجرین

والله لولا انا قد جعلناکم واخذنا علیکم المواثیق وعهودکم علی ذلکم لنصر من الله
والامر بیده فانه قد ابتلی ان الله لکم فمن احب منکم ان یقیم اقام ومن
احب ان یظعن ظعن بماند دیگر خدا و دیگر تا فتح عیسی بن موسی با لشکر خود در عوض
ذو الحلیفه است واباندیشه و انصار و ذریات ایشان آباء و اجداد ایشان در نصرت
و ترویج دین احمد مجتار صلی الله علیه وآله وسلم و جهاد و قتل در تقوا بر درد کار رفتار بر سابقه
نبوت دین دانسته لذا البته هم الحق نیز سزاوار ترند در ارتفاع علم دین است
آل ابی طالب و فرزندان علی بن ابی طالب علیهم و خلفاء آنان ظلم و بیداد آل عباس
و اولاد عباس بر آنند و از جان و مال ایشان و عیال خرج بیوشند دانسته باشند از ما تا بیم
قدم هم سنم و جهد حقیقی و ثبات و ایمان اسوار لکن دینک شتان تا عدوی بهار برخی
بر از اعانت فرا افرار و وقع و شکست حالت فرار ب و نشست و سعی اوست
نه شکست بساه از این آن سو کنار اند اعیان خلو نسوه و ازا آخرت دوم و بعد از اقله
خویشتن مرادم بر کنار از انهجه را در مدینه بجانب اعراب وادقت بنه بافتار از دست و بجرکش
نهر نکو جهد و خویشتن بود از بعد خطر در رده و بعد بیعت و از ادخام از دست بجن مکه از خطه
و این اغاز است که بنی جعفر از ادله نرا کنده بنده و بیشتر کرده از مردم مدینه از تم انکنر لا
فتنه و حدود رمح فایدر بزرگ با ایدر عبادت و در ادر و عقیق خود از مدینه بیرون شد بود ما
و جای داد و به وجوهی تفرق و بوشیده اگر برونه شاه محمد نفس زکیه نگران شده
و جعفر انداکه و در ترزنه مردم بر بیعت جعبه اوری و قرب بسعی کرد جعفر بن جار بن روم الاجم
با ابو القاسم ذکر کرد از آن مردم بر اکنده شده بر کس از سوئی که باز کرد لذا ابو القاسم
با مردم خود بر مع و بلا بر ایشان بکرد تا بر بیکار با ز نصرت نفس زکیه با ایمن بیش از بیش
در آن جماعت با درین جانب و مدافعت در آمد و داد با از ادراک نسو خود ماجر از دست
آخر الامر ابو القاسم باره با فرار از ایشان دست برداشت و برفت حصول با باز گشت
داد اکنون منصور از بهم شد با عیسی بن موسی فرمان بهر حار از مرو نخل دیگر بیعت بر ملک بهر و در
شاه زاده محمد خوف و خطر داشت و خطر بیابان فرو شده و بخروج بمدینه رسید در تفصیل بکی بیعت
به مدینه فرود آمد را ابنه الافضل بمن بجانب برتوبیک باشد سواران تا مرا با رفاقت مدینه کار ات
عشه یا اربعه بیده ماه با جبر خود کرد و فرو نهند و بر وقت طلوع و فلک الا فراخته بهر بزه بودتر

دارند و رو بمیان لشکر رو بود تا مانند بدل گاه خان بر بنیاد بر تند و تا زمره تا والا اهل بیکاری
و عسکر ها و لشکر ها را اندرونه نشستر ان است و از جمع کرد انتقال دهنده در ساعت
سلیمان بن عبد الملک بن مروان است و حرف چهار میل مدینه واقع است فرمود تا همه جا
بدوگاه را از ده ادوده از اندو مسیر فرات راه دو وجه بلاد بنیت وجه
بت جانی متوار میرش سلطان و مستمان فتح نموده و حمله کرد و دوام عالی بجنگ برد
و مراکب و مرشت بان نیک بلاد و لعلبی اد برد ذلیل کرد و نیز عیسی بن موسی بجا جز دیگر
و الفضل بن مرحمر به بطحاء اشجع از آن مومن جانب و در دشت رسید مدینه مقیم بهند و در
از آن خوف دارد و در محمد بن عبد الله بن تبدیر و بعد از منظم اهل کند و در یکا بنر به عیسی که بر
و دختر الفضل لاحرم این جانب و مخلص دار بکار مقیم نشد اولا زاکم نشود آن لشکر در بکار جنبه گرید

بیان بعض حالها در اوقات محاربه
محمد نفس زکیه و عیسی بن موسی

بعد عیسی بن موسی در چهار میل مدینه فرود شد و بان لشکر و بحور منظم و اطراف لشکر و طرق
لشکر منظم بود از عبور و مرور مسلم ... محمد بن عبد الله بدرون مدینه طبقه زده دوام
و اهل منصور و ادبیو و اهل بیعت وجهاد بیو و محمد و ابراهیم اولاد آن بیهره القهری
بر بیعه انقیاد در داد بود و در زمرات و امان بگذراند و در عیان و بیان و وعده و باز عیسی خود جعبه
کرد بنجم ربیع الاخر این نامه بنفس زکیه رسید و در جواب فرمود یا هذا ان لك برسول
الله صلی الله علیه وآله قرابة قریبة وانی ادعوك الی کتاب الله وسنة
نبیه والعمل بطاعته واحذرك نقمته وعذابه وانی والله ما انا بمنصرف
عن هذا الامر حتی القی الله علیه وایاك ان یقتلك من یدعوك الی الله
فتکون شر قتیل او تقتله فیکون اعظم لوزرك ای مرد بیا بر تو رسول خدا صلی الله
علیه قرابتی نزدیک و خوب است و من نزدیک است فیز اینجم است قرب به سیرا او ...
اقدام آنکه سنت و طاعت او امر و نواهی او نسوتانگ و فتنه بنیک سوی بکام کتاب خدا
و سنت رسول راه دعوت مرحمت و عمل بکن طاعت خدا از وی برای از عذاب و کفار
خدا تو خوانم سوگند بخدا از این کار یاد و حال جدا شوم این فرزند بخدمت تعالی
خواه قالا تو ملاقات نمایم شاهی انداشته در از رسته بعد بهم و نیک بر نیز بهم دارم تو

[illegible] کسی تعرض نرسد و تو [illegible] دعوت [illegible] و آنوقت [illegible] گشته شد [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] و آنوقت [illegible]
بزرگ تر [illegible] بسیار [illegible] این [illegible] عیسی بن موسی [illegible] در میان [illegible] محمد [illegible]
پس [illegible] فرار از قتل و قال [illegible] محمد نفس زکیه [illegible]
عیسی گفت [illegible] جواب [illegible] قال [illegible]
قتل [illegible] الاول گفت این قوم [illegible] دعوت [illegible] اگر تو [illegible]
[illegible] قال [illegible] بهترین [illegible]
قال [illegible] قال [illegible] و حفظ [illegible]
این کلمات را اول عیسی [illegible] گفت اگر [illegible] مراد [illegible]

بیان آغاز جنگ و قتل [illegible]
جعفر منصور با محمد نفس زکیه [illegible]

ابتدای جنگ عیسی بن موسی با لشکر [illegible] در روز شنبه [illegible] رمضان المعظم [illegible]
[illegible] الاصطلاح [illegible] و محمد [illegible] و از
آنجا تا مدینه [illegible] از طرف شام [illegible] عمر بن خطاب [illegible]
در آنجا بود [illegible] در آنجا حرب [illegible] و قال [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] روز شنبه و یکشنبه [illegible]
[illegible] در مدینه [illegible] مدینه [illegible] مردم مدینه
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible] پس هر کسی [illegible] و هر کس [illegible]
[illegible]
[illegible] و هر کس از مدینه [illegible]
[illegible] محمد نفس زکیه [illegible]
[illegible] از مردم مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] مدینه [illegible] واقع بود

فلما کانت

فلما کانت [illegible] اگر [illegible] حضور [illegible] الاصطلاح [illegible]
[illegible] الف [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] از تحقیق [illegible]
[illegible] طرف محمد بن [illegible]
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد نفس زکیه [illegible] عثمان بن محمد بن خالد بن [illegible]
[illegible] ابو الفرج [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] ابو [illegible] بن جعفر [illegible]
[illegible] آمده در
قصر سلیمان بن [illegible] رمضان [illegible]
آمده [illegible] رمضان [illegible]
محمد نفس زکیه [illegible] مردم [illegible] حمید بن قحطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
[illegible] حمید بن قحطبه
[illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] عیسی بن موسی [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] حمید بن قحطبه [illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible]

عیسی گفت اجابت بود در شب فیما نخی شد کشته باب عیسی بود، با ایشان بهم شدند برخیزند و
دهم ... تقاعد کرد در روز ... و مردم خود به ... آمدند یاران لشکر دلیر ...
شدند و از لشکر محمد بن عبدالله بر آنکه شدند محمد در آن حال سوار بر رود با ... و در آن ...
نماز ظهر بود گفت و غسل کرد و حنوط بخواست و ... عبدالله بن جعفر بن مسور ...
مخرمه محمد گفت تو را آن تاب و طاقت نیست ... لشکر برخاستند ...
او بگفت اگر ... که اگر از مدینه بیرون روم دایم ... تو ... اهل مدینه ...
و دیگر اهل حره از تیغ ... ابو جعفر ... خود ... تو بردم ... راه
راه برگیر ... ایشان ... دارد ... ابو القاسم
از اصحاب محمد بن عبدالله ... کاری ... آنکه ... بر فرستاد و ...
در میان ایشان ... الا ... ابو القاسم ... و ... بود گفت ...
بر ... و ... ابو ... افکند ...
... فاروق ... از اصحاب عیسی ... فاروق ...
و محمد بن عبدالله را ... و ... کشته شده ...
... عیسی بن موسی ... حمید بن قحطبه ...
قتال ... ایشان ... بدیوار ... خندق بود ...
اصحاب محمد بن عبدالله در آن ... حمید آن دیوار بود ... خندق
رسید و ... آن ... از آن ... خندق
... خندق ... بر ... از صبح تا عصر
... آن ... عیسی بن موسی ...
و ... در میان خندق ... بر آن قرار ... سواران از میان
آن ... شدند ... محمد بن عبدالله ... ظهر ...
و غسل و حنوط نمود و آن ... عبدالله بن جعفر ... و او ...
... محمد بن عبدالله ... آنگاه ... از ...
و ... محمد ... و ... دوم ...
محمد ... تا ... روز ... اصحاب ...

خواهد

ظاهر و عیان شود گفت و عیسی بن خضیر با او بود و هر او بود که ...
بصره ... و محمد ... بود که ...
... برود ... خضیر ...
... از آن ... مردم ...
... خضیر ... مقبول نشد ...
را از ... نفس زکیه ... حدیث رسول خدا
... نفس زکیه ... فرزندان
نفس زکیه ... علم ...
مدینه ... قتلت ... مردمان در ... ظاهر شد ...

یاران ... سیاه

و کشته شدن قتال در مدینه

محمد نفس زکیه از کار ... مسجد قتال ... ریاح بن عثمان والی
مدینه ... عباس بن عثمان ... مسلم بن عقبة المری ... محمد بن خالد
قسری ...
... ابواب ...
... حمید بن قحطبه ...
جانب محمد بن عبدالله ...
...
...
...
...
...
...
...
دفعه ... عیسی بن موسی ... بن معاویة بن عبدالله بن جعفر

هر کسی ... اگر برای محمد نفس زکیه مردی ... [illegible] ... در این حال چند تن از اصحاب
عیسی بن موسی ... [illegible] ... مدینه ... حسن بن علی بن
عبدالله ... [illegible]
[illegible] ... یزید بن معاویه ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ابوعمرو غفاری ... [illegible]
طریق ... [illegible] ... حمید بن قحطبه ... [illegible]
محمد بن عبدالله ... حمید ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... محمد بن عبدالله ... حمید بن قحطبه ...
ابن حمید ... [illegible]
[illegible] ... حمید بن قحطبه ... [illegible]
ابن خضیر ... [illegible]
[illegible] ... ابن خضیر ... [illegible]
[illegible] ... حمید ... [illegible]
[illegible] ... عیسی بن موسی ... ابن خضیر ... [illegible]
... ابن خضیر ... [illegible]
این هنگام ... ابن خضیر ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... محمد بن عبدالله ... [illegible]
... ابن خضیر ... [illegible]
... ابن خضیر ... [illegible]
[illegible]

پایان فصل ... محمد ... نفس زکیه
و ... رضوان الله تعالی علیه

محمد ابن خضیر

محمد ابن خضیر ... نفس زکیه ... ابوالفرج اصفهانی ...
عبدالله بن جعفر ... محمد بن عبدالله ... [illegible]
[illegible] ... زوال ... [illegible]
[illegible] ... زوال ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... عبدالله بن عامر ... محمد بن علی
[illegible] ... عیسی بن موسی ... [illegible]
[illegible]
محمد بن عبدالله ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... محمد بن عبدالله ... [illegible]
[illegible] ... محمد بن عبدالله ... [illegible]
[illegible] ... نفس زکیه ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
علی بن ابی طالب ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... سیدالشهداء حسین بن علی بن ابی طالب ... فاطمه زهرا ...
پیغمبر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ... حسن بن علی بن ابی طالب ...
[illegible]
[illegible]
... والله تعالی اعلم ابوالفرج در کتاب مقاتل ... [illegible]
در آن روز محمد بن عبدالله ... نفس زکیه ... [illegible]

و بعضی نیز آن را در برابر حفظ می‌نهاد تا گاهی در روی شمشیر می‌نگریست او و فرزندان او از شدت
آن ضرب بر روی زانو نشستند این وقت القوم او را به صفحه روی تافته و حمید بن
قحطبه شمشیر او برکشید و زیاده بر پهلوی کشید پس دست او از دنیا برداشته حمید بن قحطبه ملعون سر
در ربیع الاول از تن جدا ساخت عیسی بن موسی پیش محمد بن عبدالله بر روی زانو نشسته و سر از
دشمنان بود از وی بگرفت و نیز بود که محمد بن عبدالله را جسد مجروح و مظلوم انداخت
و نیز ابن اثیر و ابو الفرج گفته در آن روز محمد بن عبدالله را نیز شمشیر صفوف لشکر را برهم زده
و مردم بسیار از او بکشت و بعضی او در آن روز چنانکه حمزه از تمام مردم بنی عبد
المطلب شجاع‌تر بود و دشمن از هر طرف بر او روی آورده و هر کس به دو نیم کرد از آن جمله
بجنگید ... و از ... کشته شده بود و بعضی گویند از مردم انصار به قصد
تا عمر و اجرد ازرق تیری به وی افکنده و سواران در جنگ تا حمید به او رسید و از دو
بزد پس محمد در کارزار افتاد تا مردمان بسوی او شتابیدند در این وقت سر از تن جدا کرد
و گویند که ... شمشیر او که نمود نیز از قتل او بگرفت ابو الحجاج راوی چنین گفته
شنیدم شمشیری که ... محمد بن عبدالله بود و از آن ذوالفقار بود محمد بن عبدالله در روز
جنگ آن شمشیر را بر بالای سر گرفته ... تا حمید بن قحطبه ملعون نیزه بر سینه او
زد و او را بر زمین افکند ... و سر او را از تن جدا کرد و عیسی بن موسی
بود و این اثیر گفته آن شمشیر را به نیت شمشیر ذوالفقار شمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام
بود و برده است آن شمشیر را بعد از آن کارزار به دست مهدی خلیفه بود و از او به دنیا
برد و او آن تیغ به ... داد و گفت این شمشیر ... از آل ابیطالب ...
این ... تا آن شمشیر ...
تا جعفر بن سلیمان و آل ... تا از آن جعفر ... تیغ را ... ادا کرد
صد دینار ... دادند ... آن شمشیر ...
و شمشیر ... از ... و به ...
... و ... آن شمشیر ...
و آن شمشیر ... تیغ ... ذوالفقار ...
... نفس زکیه ...

بر بدن نفس زکیه

بلکه موافق خبر و حدیث مردم شیعه روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ... این
... تا روز پنجشنبه ... و ...
... و ... در روز پنجشنبه ...
و ... در روز دوشنبه ...

باب دفن جسد شریف محمد بن عبدالله
ملقب به نفس زکیه و کیفیت احوال او

و چون حمید بن قحطبه لعنة الله علیه سر محمد نفس زکیه را از بدن جدا کرد و پیش عیسی بن موسی
او را ... آورده ... بعد از آن ... عیسی بن موسی حمید بن قحطبه را
... محمد بن عبدالله ... و حمید ...
... حمید ...
... عیسی بن موسی ...
و ... محمد ... و حمید ... نفس زکیه ...
... محمد بن عبدالله ... عیسی بن موسی ...
... او ...
مردمان ... ابو ...
... در این وقت ...
... این ...
... ابو ...
در ... و ...
جماعت ... محمد بن ...
محمد بن ... عبدالله ...
... و ...
... و ...
... و ...
... بر زمین ...

تا از آن بگذشت و از دو سر به فراز برآمد و چون خبر محمد نفس زکیه به عیسی بن موسی رسید چند نوبت تاخت در
مدینه نصب کرد و منادی او ندا بر کشید هر کس در زیر رایت [illegible] در آید و یا در خانه نشیند ایمن است
بسیاری از آن جماعت از محمد بن عبدالله بیرون رفتند و آنچه سوار زنده [illegible] [illegible] ابن عمر بن [illegible]
بر صف بر دار نمود و با آن دار را ابن خضیر بود و آن [illegible] [illegible] [illegible] بر [illegible]
او بود محفوظ ماند و بعد از آن جماعت بر [illegible] و آن حسب سواد زدار فرود آورده بوشیده در خاک کرد
و سایر کشتگان را بر روز بطلان [illegible] عیسی بن موسی [illegible] [illegible] آن جماعت فرمود [illegible]
در گورستان [illegible] [illegible] و از آن پس [illegible] [illegible] بود در خندق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بن [illegible] [illegible] زینب دختر عبدالله و [illegible] دختر فاطمه [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عیسی در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در مقطع [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بن موسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن عبدالله
خروج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ابن حضیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد

ذکر خبر [illegible] منصور از قتل محمد بن عبدالله
و آوردن سر او بنزد ابو جعفر منصور

عیسی بن موسی آن سر را بحمید بن ابی الکرام بن عبدالله بن [illegible] [illegible] بن جعفر بن ابی طالب
بدرگاه منصور فرستاد و بشارت آن فتح بود [illegible] [illegible] بن حسن بن زید بن حسن بن علی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو الفرج [illegible] علی بن
اسمعیل [illegible] [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داوقطنی

دار قطنی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی بن موسی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قاسم بن حسن بن زید [illegible] [illegible] [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] [illegible]
[illegible] ابن ابی الکرام روانه [illegible] [illegible] عیسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی بن موسی [illegible] [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
محمد بن عبدالله [illegible] [illegible] منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و کیفیت خروج او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] والله لا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی ولایت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابو زید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عیسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جعفر عیسی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امام جعفر علیه السلام ابو جعفر منصور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بجهة بغض سیمین ابی ابراهیم موسی بن زکوات از حضرت آنحضرت منصور برنجید و کتب لا [illegible]
کونه تحت منکر بود که بغداد برخت بوس برنم [illegible] لا نتحمل قد بلغت خمسا وستین وفیها
ان ابی وجدی علی بن ابی طالب علیه السلام فعل کذا وکذا ان اذیتک اشبع
ابداً وان بقیت بعدک ان اذیت الذی یقوم مقامک [illegible]
سال [illegible] ام [illegible] وجدتم عن ابی طالب علیها السلام [illegible] وفات [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آزار دهم و اگر [illegible]
مقام تو است اذیت [illegible] منصور از شنیدن این کلمات [illegible] حضرت [illegible]
او که [illegible] در تاریخ [illegible] مسطور است [illegible]
در [illegible] محمد [illegible]
[illegible] در [illegible] مرده [illegible]
این [illegible]
بد [illegible]

باب [illegible] محمد بن
عبد الله و جماعت [illegible]

محمد نفس زکیه

محمد بن عبد الله بن الحسن المثنى [illegible]
[illegible]
[illegible] خطبه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اموال حضرت صادق [illegible] ابو جعفر
منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

لفته کذا [illegible]

گفته اند این شعر عبد الله بن مصعب [illegible] است

یا صاحبی دعا الملامة واعلما ... ان لست فی هذا بألوم منکما
وقفا بقبر للنبی فسلما ... لا بأس ان تقفا به وتسلما
قبر تضمن خیر اهل زمانه ... حسبا وطیب سجیة وتکرما
رجل نفی بالعدل جور بلادنا ... وعفا عظیمات الامور وانعما
لم یجتنب قصد السبیل ولم یجر ... عنه ولم یفتح بفاحشة فما
لو اعظم الحدثان شیئا قبله ... بعد النبی به لکنت المعظما
او کان امتع بالسلامة قبله ... احدا لکان قصاره ان یسلما
ضحوا بابراهیم خیر ضحیة ... فتصرمت ایامه فتصرما
بطلا یخوض بنفسه غمراته ... لا طائشا رعشا ولا مستسلما
حتی مضت فیه السیوف وربما ... کانت حتوفهم السیوف وربما
اضحی بنو حسن ابیح حریمهم ... فینا واصبح نهبهم متقسما
والله لو شهد النبی محمد ... صلی الاله علی النبی وسلما

الحق [illegible] در ناسخ التواریخ مسطور است که محمد بن عبد الرحمن در زمان حضرت صادق
علیه السلام خروج [illegible]
[illegible]
محمد [illegible] نفس زکیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ناسخ التواریخ مسطور است [illegible]
[illegible] مرثیه او گفته

حمل [illegible] ... [illegible]

[illegible]
[illegible]

و ذکر آن [illegible] علیهما السلام [illegible]

فانهما از بنی [illegible] منصور میگفت برادران و اولاد محمد بن عبدالله در [illegible]
در [illegible] متفرق شدند و مردمان [illegible] دعوت کرد [illegible]
[illegible] و در آنجا کشته شد و عبدالله بن [illegible]
آنجا [illegible] و برای حسن بن زید [illegible] در آنجا زندان کرده و در زندان [illegible]
[illegible] و منصور [illegible] برادر [illegible] بن [illegible]
[illegible] برادر [illegible] بن عبدالله بن [illegible]
و در آنجا خلق دعوت [illegible] و در آنجا [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible] عیسی بن موسی [illegible]
[illegible] از مدینه [illegible] منصور [illegible]
در مدینه [illegible] در مدینه [illegible] منصور [illegible] عبدالله بن [illegible]

باب ۶۵ من جزء از منه بیره؛
محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]

[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] بن حسن از اهل علم و فقه [illegible] خروج [illegible]
[illegible] و مردمان [illegible] در کتاب [illegible]
[illegible] خروج [illegible] منصور [illegible]
حسن بن علی [illegible] محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]
از اولاد علی علیه السلام [illegible] و برادر عیسی و موسی و عبدالله [illegible] جعفر بن محمد [illegible]
[illegible] و عیسی بن عبدالله [illegible] بن عبدالله بن جعفر بن
ابیطالب و [illegible] زید بن علی [illegible] جعفر [illegible] خروج [illegible]
زید [illegible] خروج [illegible] زید [illegible]
زید [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] خروج [illegible]
و دفع [illegible] حمزة بن عبدالله بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام [illegible]

حسن بن زید

حسن بن زید بن حسن بن علی علیهما السلام ابو جعفر منصور جعفر بن یحیی گفت [illegible]
[illegible] گفت یا امیر المؤمنین این [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خروج [illegible]
[illegible] عیسی بن عبدالله [illegible] محمد بن زید [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
زید بن حسن [illegible]
خروج [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله خروج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد بن عبدالله [illegible] عیسی [illegible] خروج [illegible]
خروج [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible]
و محمد بن عجلان [illegible] خروج [illegible]
[illegible]
[illegible] خروج [illegible] جعفر بن سلیمان [illegible] عجلان [illegible]
محمد بن عجلان [illegible] خروج [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] ابن عجلان در مدینه [illegible]
حسن [illegible] جعفر بن سلیمان [illegible] ابن عجلان [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] عیسی بن زید بن علی
[illegible] محمد بن عبدالله خروج [illegible] ابیطالب [illegible]
[illegible] حسن بن علی [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]

اولاد ابی طالب علیهم السلام ... بود و شعار ... جد بود گفته ... جعفر صادق علیه السلام ... که در روز
جنگ ... بود دیگر از ... با محمد بن عبدالله خروج کرد مصعب بن ثابت بن عبدالله بن
زبیر و پسر او عبدالله بن مصعب بود ... که در حق محمد ... [illegible]
در امر خروج ... دیگر ابو بکر بن ابی سبره فقیه ... خروج ... [illegible]
روایت ... از محمد بن عبدالله ... بود دیگر یزید ... [illegible]
عبدالواحد بن ابی عون مولی ... دیگر عبدالواحد بن ... با محمد نفس زکیه خروج
... محمد نفس زکیه ... خطبه ... عبدالله بن عامر
اسلمی ... عبدالله ... دیگر عبدالعزیز بن محمد
الدراوردی دیگر اسحاق بن ابراهیم بن دینار ... دیگر عبدالحمید بن جعفر دیگر
عبدالله بن عطا و پسران او ابراهیم و اسحق و ربیعه و جعفر و عبدالله و عطا و یعقوب
و عثمان و عبدالعزیز ... فرزندان عبدالله بن عطا ... [illegible]
عبدالله بن عطا ... صادق ... حضرت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام
و از عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام ... علاقه ... محمد بن عبدالله
... عبدالله بن عطا ... [illegible]
جعفر بن سلیمان ... [illegible]
... دیگر عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر ... عبدالله بن مصعب ... [illegible]
... با محمد نفس زکیه خروج ... ابو جعفر
منصور ... [illegible] ... عبدالله بن حسن
... امیرالمؤمنین ... منصور ... [illegible]
... [illegible]
منصور ... [illegible]
... منصور ... [illegible]
... عبدالرحمن بن ابی الموالی ... حسن ... [illegible]
ابراهیم ... [illegible]
ابو جعفر ... حسن ... [illegible]

در ... ابو جعفر ... عیسی بن ... منصور
عیسی ... عبدالرحمن ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... ابو جعفر ... [illegible]
... امیرالمؤمنین ... [illegible]
... منصور ... [illegible]
... منصور ... [illegible]
... [illegible]
... عبدالواحد ... محمد بن عبدالله
خروج ... عبدالله بن ... محمد بن عبدالله ابو جعفر ...
عبدالواحد ... محمد بن یعقوب ... [illegible]
... محمد بن عبدالله ... [illegible]
... ابوالفرج ... [illegible]
... عبدالله بن عمر ... [illegible]
عمر ... محمد بن عبدالله خروج ... عبدالله بن عمر ... [illegible]
... ابو جعفر ... [illegible]
... ابو جعفر ... [illegible]
... امیرالمؤمنین
... [illegible] ... امیرالمؤمنین
... عمر ... [illegible] ... منصور
... عبدالله ... [illegible]
... عبدالرحمن ... رسول ... [illegible]
... عبدالله بن عمر ... [illegible]
... در زمان خلافت هارون
الرشید ... عبدالله بن ...
... نفس زکیه ... محمد بن عبدالله ... [illegible]

تیسیر مبلغ حاصل که بود گفتم آیا تیسیر را حلال دانست و او بود بگیرد گفت یک دانه نیست
چه حاجت است فوا صالح الرعیه آنرا از من گرفته تیسیر حاصل گفته و ابن عبدالله بن زبیر [illegible]
و مدیر ابو العباس زبیری گفته است و ابو احمد از دو محمد بن شیبه است عباد بن یعقوب
و اشباه او از روایت داشته داخل کرده محمد بن عجلان الفقیه نظار کرده ام
از فقها و عباد اهل مدینه و متفق علیه مردمان بود در مسجد النبی صلی الله علیه
و آله حلقه داشته مردمان بود فتوی و حدیث میگرفتند محمد بن عبدالله خروج کرد
ابن عجلان نیز با او خروج نمود و چون محمد مقتول گشت جعفر بن سلیمان والی مدینه گشت
محمد بن عجلان بود حاضر جمع داد سالکه بود جعفر به دست که آیا با این دروغ گوی خروج کردی
عبدالله خروج کرد و [illegible] دست او را ببرید ابن عجلان هیچ سخن نگفت [illegible] لب
او جنبید [illegible] مردمان میگرفتند دعا میکند ایستادند جمعی از فقها و
اشراف مدینه بر خاستند و به جعفر بن سلیمان [illegible] عبد الرحمن [illegible] والی مدینه گفتند
اصلح الله الامیر محمد بن عجلان فقیه و عابد اهل مدینه است مشتبه بوده و گمان
کرده که محمد بن عبدالله همان مهدی است که روایت در فضل او وارد است پس [illegible]
[illegible] جعفر او را بگذاشت و ابن عجلان برگشت و هیچکس [illegible]
کلمه سخن نگفت تا بمنزل خود رسید و [illegible] او بود و از روایت حدیث [illegible] فقیه بود در فقه
و کثیر الحدیث بود [illegible] و [illegible] در زمان خلافت ابو جعفر در مدینه
وفات کرد و [illegible] عبدالله بن جعفر [illegible] از ثقات [illegible] و علمای مدینه بود
جعفر بن سلیمان در [illegible] گفت تو را با این علم و فقه چرا [illegible] با محمد بن عبدالله خروج
کردی [illegible] خروج کردم [illegible] او [illegible] در سنه [illegible] از دنیا
او [illegible] رسیده و [illegible] او مقتول [illegible] از [illegible]
[illegible] جعفر او [illegible] داد [illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] در [illegible] و علم [illegible] و [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله بن حسن از [illegible] که [illegible]
اگر [illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] از [illegible] کتاب [illegible]

مردمان بود [illegible] به جواهر [illegible] ابن [illegible] و محمد بن عطا و عمرو بن [illegible]
عثمان بن عبدالرحمن مخزومی [illegible] از اهل بصره بود [illegible] و [illegible]
[illegible] عمرو بن عبید [illegible] و [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله
[illegible] عمرو بن عبید [illegible] او [illegible]
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن [illegible] آن [illegible] و آن فضل [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن او [illegible]
[illegible] آن فضل و علم [illegible] از ابو [illegible]
ابی حمزه [illegible] از اهل بصره [illegible] معتزله [illegible]
و عمرو بن عبید [illegible] عبدالله بن حسن [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] از [illegible]
[illegible] از ثقات [illegible] و عبدالله [illegible]
بن عبدالله [illegible] و [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
و محمد بن عبدالله [illegible] او [illegible] او [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ابو [illegible] بن [illegible]
[illegible] ابو خالد [illegible] بن مسلم [illegible] محمد بن عبدالله بن حسن [illegible]
در [illegible] ابو خالد [illegible]
مسلم [illegible] محمد بن عبدالله بن حسن [illegible] ابو عبدالله [illegible] محمد بن عبدالله
[illegible] محمد بن عبدالله [illegible] از [illegible] بن مسلم [illegible]
[illegible] ابو [illegible]
و آن [illegible] از آن [illegible]
مسلم [illegible] مردمان [illegible]

ابراهیم آنگاه او را بر شتری برهنه بنشاند و ... و حکم ... احمد بن حارث ... از کسی
... بن عروه ... محمد بن عبدالله ... محمد او را سوی مدینه ... ابو جعفر
منصور ... از عبدالله بن علی در حبس ... و در روز ... از
آن ... عبدالله بن عطا از ثقات اهل حدیث بود و از حضرت
ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام و عبدالله بن بریده و دیگران حدیث روایت کرده
... و نظرا او از روات حدیث ... و عبدالله بن عامر ... و ابو عامر
... مردی ثقه بود و کیع و ابو نعیم و عبدالله بن موسی و ابو حمزه از وی روایت کردند
و او از زهری روایت ... ابراهیم بن عبدالله بن حسن ...

البو عامر فیها رهین کانما ... کوادیس تغشی ...

ابراهیم بن عبدالله بن حسن گفته ... بن عبدالله ... مدینه ...
... با او ... و ... روز ...
در ... او ... و دیگران ... مختلف ... بسیار ... گفتم ...
... در این حادثه ... گفته

یقولون لا تبکی اخاک وقد اری ... مکان البکا لکن بنیت علی الصبر

الی آخر الابیات و دیگر ... جعفر بن اسحق بن ... عبدالله بن جعفر با محمد بن عبدالله
خروج نمود و دیگر ... بن عبدالله بن عمرو بن سعید ... بود و دیگر ... بن حصین
و ... بن حصین و دیگر عبدالعزیز بن عبدالله بن مطیع و دیگر ... بن عبدالمطلب
عبدالله بن حنظله و دیگر ابراهیم بن جعفر بن مصعب بن زبیر و هشام بن عماره بن
ولید بن عقبه ... بعضی ... ابو بکر بن عبدالله بن ... ابی سبره بود و ...
... و در آن ... مدینه ... داد ... مجهول ... جماعت سودان
در مدینه بر عبدالله بن ربیع ... و عبدالله ... مدینه ...
و طعام منصور را ... ابی سبره ... و محمد بن عمران و
محمد بن عبدالعزیز ... جماعت سودان ... از ...
... آن روز ... گفتند ...
... ابی سبره ... بعضی از ...

بیان وثوب ... و ...
جماعت سودان در مدینه طیبه

در این سال یکصد و چهل و ششم هجری نبوی صلی الله علیه و آله جماعت سودان و سیاهان ...
... مدینه ... عبدالله بن ربیع حارثی ... و ...
... عبدالله ... از ... و ... منصور ... عبدالرحمن
ربیع ... مدینه ... و عبدالله ... مردم ... او ...
... از ... بن ... عبدالله ... مدینه ... عبدالله ...
... و ... در این کار ... ماه ... و در ... کار ...
مردم ... از ... او ... و از ... داد ...
مردی ... مدینه از ... بن ربیع ...
از ... در ... و ... مردم از ... جماعت ...
... قطعه ... و ...
... و ... در این وقت ... از ...
... و سودان ... مردم ... و ...
... از ... و ... در ...
... سیاهان از ... مدینه ... مردم ...
... و ... ابن ...
... و ... جمع ... ابن ...
... عبدالرحمن بن ربیع ... ابن ربیع ... مدینه ...
... منصور ... و ...
... و ... هم ... و ...
... روز ... منصور ... و ... ابو بکر بن ابی
سبره در حبس ... محمد بن عبدالله ... و ...
آنگاه ... ابو بکر ... از ...
... و محمد بن عمران و محمد بن عبدالعزیز و سایر ... بیامد ...

و گفته‌اند ابو بکر ... بود که میدیدم که ... و ... این جهت در وی ... بود که بغداد را ... نیز بود از
فتنه اول ... فتنه ... در خلافت امیر المؤمنین در ... نوبت ... ازین ... خراب گشت و مردم
... [illegible] ... جماعت سپاهیان و ... در بازار ... شعله ...
نصیحت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
و آن ... که بغداد خروج ... [illegible] ...
... [illegible] ... خطبه ... و طاعت ...
... [illegible] ... نماز جماعت ...
... [illegible] ... لاجرم ... بن سلیمان ... عبدالرحمن
مردان ... نماز ... و صفوف نماز ... جماعت ...
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... نماز ...
... [illegible] ... نماز ...
... [illegible] ... امیر المؤمنین ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

باب حال حسن بن معویه بن عبدالله
ابن جعفر الطیار و مقتول گردیدن

حسن بن معویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ... برادر ... یزید و صالح ... معویه بن عبدالله
فاطمه دختر حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام ... مادر فاطمه ام ...
... محمد بن عبدالله النفس الزکیه خروج کرد ... نفس زکیه حسن بن معویه ...
... ابو جعفر منصور حسن ... در زندان ... ابو جعفر
... منصور ... عبدالله ... منصور ...
... [illegible] ... عبدالله بن جعفر ...
در زندان معویه بن عبدالله بن جعفر حسن و یزید و صالح ... منصور ...
... [illegible] ... منصور ... عبدالله

خروج کرد

خروج کرد عبدالله بن ... بن معویه بن عبدالله بن جعفر ... که ... معویه بن عبدالله بن جعفر
... محمد بن عبدالله خروج کرد ... حسن بن معویه ...
... جعفر بن سلیمان والی مدینه ...
... [illegible] ...
... جعفر بن سلیمان ...
... جعفر ... جعفر بن سلیمان ... بن معویه
... [illegible] ...
... امیر المؤمنین ... جعفر ... حسن ... جعفر
... [illegible] ...
... جعفر ... ابو جعفر ...
... [illegible] ...
... عبدالله ... جعفر بن سلیمان حسن بن معویه ... ابو جعفر
... [illegible] ...
معویه ... جعفر ... ابو جعفر ...
... [illegible] ... معویه
... ابو جعفر منصور ... معویه ... منصور ...
... امیر المؤمنین حسن بن معویه ... منصور ...
لاجرم حسن ... در زندان ... منصور ...
... بن معویه ... منصور ... اولاد
یزید ... در زندان ...

ارحم صغار بنی یزید فانهم | ایتموا لفقدی لا لفقد یزید
وارحم کبیرا سنه متهدما | فی السجن بین سلاسل و قیود
ولئن اخذت بجرمنا و جریرتنا | لنقتلن به بکل صعود
او عدت بالرحم القریبة بیننا | ما جدکم من جدنا ببعید

... ابیات ... منصور ... طریق ...

باب ۶ در اولاد محمد بن عبدالله نفس زکیه
و شرح حال عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیه

محمد نفس زکیه را [illegible] فرزندان بود چنانکه از جمله شش تن پسر بودند نخست عبدالله که
او را اشتر [illegible] و مادرش ام سلمه [illegible] دختر [illegible] بود دوم طاهر و مادر او دختر فلیح بن محمد بن منذر بن
زبیر بن عوام بود سیم ابراهیم چهارم [illegible] و مادر او ام ولد بود پنجم حسن که مادرش نیز ام ولد بود
ششم یحیی [illegible] و دختران او نخست فاطمه دوم زینب سیم ام کلثوم چهارم ام سلمه
پنجم [illegible] ام سلمه [illegible] و الکنی به [illegible] عبدالله بن محمد نفس زکیه را او را عبدالله اشتر
گفتند [illegible] مادرش [illegible] ام سلمه دختر محمد بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
بود عبدالله بن محمد بن مسعده معلم [illegible] محمد نفس زکیه [illegible] او را [illegible]
در [illegible] و بعد از مقتول شدن [illegible] گریخته و از [illegible] در [illegible]
در [illegible] منصور [illegible] عیسی بن زید بن علی [illegible] و [illegible] شده و مردمان [illegible]
الکاهلی [illegible] ابن عبدالله [illegible] ابوالفرج [illegible] محمد بن عبدالله بن محمد [illegible]
بود [illegible] بن عبدالرحمن [illegible] ابن مسعده [illegible] عبدالرحمن [illegible]
و ابراهیم بن عبدالله بن [illegible] در حق او [illegible] در [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابن مسعده [illegible] این شعر را [illegible]

الحین ویحک یا غراب   تقول غاق غاق
قیل فیک یقول قال   تقول غاق غاق

عیسی بن عبدالله بن مسعده [illegible] محمد نفس زکیه مقتول شد پسر عبدالله اشتر را از مدینه برگرفتم
و [illegible] او [illegible] و از کوفه بصره [illegible] و از [illegible] سند [illegible]
[illegible] از [illegible] تا بودیم

نحن قد الحقین [illegible]   تنکبه الطراف [illegible]

و [illegible] عبدالله [illegible] وز [illegible] و [illegible] برادر [illegible]
او از [illegible] مسطور [illegible] بود [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] و قلعه [illegible] در [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] دولت [illegible] جایزه [illegible]

بنی ایمان

[illegible] آمد [illegible] جاهلیت [illegible] خبر [illegible]
و آن [illegible] در [illegible] دو [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] عراق از
[illegible] منصور [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] زمین سند [illegible] از قلع [illegible]
[illegible] منصور [illegible] او [illegible] عبدالله اشتر [illegible]
آن [illegible] در زمین سند [illegible]
[illegible] و عبدالله [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] عبدالله [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] المدینه [illegible] خطبه [illegible] منصور [illegible]
حسن بن زید [illegible] عبدالله اشتر [illegible] در [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرزدق

ماض [illegible]   ام [illegible] الحجاه

[illegible] منصور [illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible] عبدالله اشتر [illegible]
[illegible] آگاه [illegible] گفته [illegible]
قوم [illegible] جماعت [illegible] تا [illegible]
[illegible] بن عمر [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] ابن مسعده [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] از [illegible] و محمد [illegible] در [illegible]
و در این مقام [illegible] احوال عبدالله اشتر [illegible] منصور [illegible]
[illegible] اولاد و [illegible] بن حسن [illegible]
[illegible] محمد [illegible] مقام [illegible]

باب [illegible] در ذکر ابراهیم بن عبدالله بن
حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

ابراهیم بن عبدالله محض [illegible] مادرش هند دختر ابو عبیده است و با محمد نفس زکیه از یک مادر تولد
شده [illegible] در ذکر احوال محمد بن عبدالله مذکور شد و ابراهیم مکنی به ابوالحسن
و معروف به قتیل باخمری [illegible] در [illegible] الطالبیین گوید باخمرا [illegible]
[illegible] موضعی است [illegible] کوفه [illegible]
ابن عبدالله بن جعفر [illegible] منصور [illegible] باخمرا
[illegible]
در [illegible] ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible]
[illegible] ابراهیم بن عبدالله بن حسن [illegible] آل ابی طالب ابراهیم
[illegible] ابوالحسن [illegible] و ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن عبدالله [illegible]
محمد نفس زکیه [illegible] و این شعر [illegible]

زعم ابن سعدة المعلم انه سبق الرجال براعة وبيانا
وهو المدعي للحماقة [illegible] وهو الملحن بعدها الزبانا

عبدالله بن جعفر بن ابراهیم [illegible] ابراهیم بن عبدالله این شعر [illegible] زوجه خود بحیره دختر
زیاد شیبانیه انشاء کرده

ألم تعلمي يا ابنة بكر بانني [illegible] صاحبه
وعلقت ما لو نيط بالنجم هوى لهدمن الصخر المنيف جوانبه
رأت رجلا من آل [illegible] سلاح [illegible] جانبه
[illegible] كريم [illegible]
فاذهلني عنها ولم [illegible] ولم يثنها دهر شديد نكائبه
[illegible] اذا [illegible] مخالبه

ونیز در کتاب مقاتل الطالبیین مسطور است که این شعر را ابراهیم بن عبدالله در مرثیه محمد نفس زکیه گفته

سابکیک

سابكيك بالبيض الرقاق وبالقنا فان بها ما يدرك الطالب الوترا
وانا اناس لا تفيض دموعنا على هالك منا وان قصم الظهرا
ولست كمن يبكي اخاه بعبرة يعصرها من جفن مقلته عصرا
ولكنني اشفي فؤادي بغارة الهب في قطري كتائبها جمرا

ونیز ابو الفرج در کتاب مقاتل الطالبیین گوید که [illegible] عبدالله بن جعفر [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

ما ذكرت الروضة [illegible] واهل الدار [illegible]
الا سفاها وقد تعزبك الشيب [illegible] لم يطب
[illegible] من سنيك كما عد ذلك الحاسبون [illegible]
فقد ذكر الشباب ليست له ولا الملك الشباب [illegible]
اني عرتني الهموم واحتضر الهم وسادي والقلب [illegible]
واستخرج الناس للشقاء و خلفت لدهر بظهره جدب
اعوج استعبد اللئام به ويخزى به الكرام ان شربوا
نفسي فدت شيبة هناك و [illegible]
والسادة الغر من ذويه فما روقب فيهم ال ولا نسب
يا ملق القيد ما تضمنت من حلم ودين يزينه حسب
واهات من [illegible] خلفك [illegible] عرب
كيف اعتذاري الى الاله ولم يشهر فيك [illegible] القضب
ولم اقد غارة ململمة فيها بنات الصريح تنتحب
والسابقات الجياد والاسل [illegible]
حتى تؤدي بني شيبة [illegible] بكل الضياع الذي احتلبوا
بالقتل قتلا وبالاسير الذي في القيد اسرا مصفوده [illegible]
اصبح آل الرسول احمد في الناس كذي عرة به جرب
بؤسا لما اجتنت اكفهم واي حبل من امة قضبوا

دفن شد [illegible] ۱۳۱۵
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible]
از دنیا گذشته [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۱

غره [illegible] ۱۳۱۰
[illegible] اول [illegible]
۱۳۱۵

ذلک [illegible] الا له به [illegible] مهده الکرب.

عبد العزیز بن ابی سلمة العمری و سعید بن ابراهیم [illegible] که در روز [illegible] محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل
باخمری در خدمت [illegible] عبد الله بن جعفر حضور داشتند [illegible] از محمد [illegible]
[illegible] در میان آنها [illegible] بودند [illegible] اخبار [illegible]
و قطیع و [illegible] ابراهیم [illegible]
این [illegible] اگر [illegible]
این [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
ابراهیم و ابراهیم [illegible] عبد الله [illegible] عبد الله [illegible]
و گفت [illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
این [illegible] آن وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
از [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابو نعیم [illegible]
عبد الله [illegible] ابراهیم [illegible] بصره [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] بصره [illegible] ابو نعیم [illegible] ابراهیم
در [illegible] در موصل [illegible]
در بغداد [illegible] ابراهیم بن عبد الله [illegible]
[illegible] بن عمر بن هبیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

بیان [illegible]

بیان سبب ظهور ابراهیم بن عبد الله
قتیل باخمری و اصحاب و مقدمات آن

چنانکه از [illegible] منصور در طلب محمد و ابراهیم [illegible] از طلب [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] از آن به موصل [illegible] منصور [illegible]
و به موصل در آمد [illegible] ابراهیم [illegible]
در موصل [illegible] در طلب [illegible] منصور [illegible] پس از آن از
موصل [illegible] از آن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible]
و در آن اوقات [illegible] ابو جعفر [illegible] و در آن زمان ابو جعفر به بغداد آمده [illegible]
و ابو جعفر را [illegible] در آن [illegible] در آن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] از آن منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] از آن طرف منصور [illegible]
در آمد [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
منصور را [illegible] منصور [illegible] منصور [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ابراهیم بن عبد الله [illegible]
[illegible]

حال این بگذریم و لشکریان ... دار منصور در بصره آن حکم بود نوشت و عمر مردم بصره او گریختند
و گفت اینهم منصور دینار است ... سفیان ... [illegible] دینار
برگرفت و در ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
و ... [illegible] ... سفیان ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... ابراهیم ... [illegible] ... سفیان ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
و ... [illegible] ... سفیان ... [illegible]
... [illegible] ... منصور ... [illegible]
و ابراهیم بن عبدالله ... [illegible] ... بصره
در آمد و سفیان آن لشکر ... [illegible]
... [illegible]
... لشکر ... [illegible] ... سفیان بن معاویه امیر البصره ...
... [illegible] ... سفیان ... [illegible] ... ابراهیم
... [illegible] ... حسن بن ... [illegible] ... محمد بن ... [illegible]
طلب ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... [illegible]
و ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
امیرالمؤمنین ... [illegible] ... حسن بن ... [illegible]
... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible] ... حسن بن ... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... ابراهیم ... [illegible] ... حسن ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]

بیان ...

بیان سبب لشکر جمع ... اهالی البصره با ابراهیم
بعد از قتل نفس زکیه بتوسط ابراهیم بن عبدالله

پس از این قضیه ابراهیم در البصره تمکین یافته مختصر گفته اند قدوم ابراهیم در البصره از
آن بعد بود که محمد در مدینه ظهور کرد و آن واقعه در ماه ... [illegible]
قدوم ابراهیم در البصره در ماه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ابن سفیان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... معاذ بن ... [illegible]
یوسف ازرق و معاویة بن ... [illegible] ... فقهاء و اهل علم ... [illegible]
موافقت کرد ... [illegible]
و فقها و ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
... سفیان ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
سفیان بن معاویه ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]
... ابراهیم ... [illegible]
... [illegible]
و مغیرة ... [illegible]
و محبس ... [illegible]

خبر از [illegible] خاطر [illegible] که [illegible] حج به مکه آمد سلیمان بن علی که [illegible] بود و خبر [illegible] کرده بود
[illegible] بن عباس جامه سیاه بر تن کرد تا تمام [illegible] سیاه پوش [illegible] حتی [illegible]
جامه [illegible] وقت با سیاه [illegible] رنگ [illegible] و آن وقت [illegible] بن عباس
[illegible] که قدرت سلاطین بنی عباس [illegible] اگر [illegible] ابی جعفر منصور [illegible] از مردم
کوفه [illegible] به ابراهیم [illegible] طلب آن [illegible]
در [illegible] تاریخ [illegible] و مردمان [illegible]
برای [illegible] و [illegible] در آن [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] شنیدم [illegible] اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] از مردم کوفه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو مسلم آمده [illegible] خروج و ظهور او [illegible] ابی جعفر منصور
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] خروج [illegible]
[illegible] و در آن شب [illegible] ابو مسلم خروج کرد [illegible]
[illegible] و بقول ابن اثیر [illegible]

بیان ظهور ابی [illegible] ابو مسلم [illegible]

عبد الرحمن [illegible]

در شب [illegible] رمضان [illegible] ابو مسلم [illegible] خروج
[illegible]
[illegible] سیاه [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم
در آن [illegible] از اول شب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مروان [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از خروج او [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] مذکور در این اوقات
[illegible] کردم [illegible]
امیر [illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم
[illegible] خروج [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
مذکور ظهور [illegible]
مردمان [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] از [illegible]
آن [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible] ابو مسلم
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible]
[illegible]

ظهور ابو مسلم

آمدن ابو مسلم [illegible]

الله را آمده بود و در آنجا خبر مرگ برادر [illegible] رسید [illegible]
از آنجا به بصره آمد و جعفر و محمد پسران سلیمان بن علی از ظهور ابراهیم خبر یافته بودند
مرد بفرستادند تا ابراهیم را [illegible] قاسم جزائری [illegible] مرد [illegible]
و [illegible] ابراهیم به مسجد درآمد و در آن [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] جعفر و محمد [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] کرد [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از راه [illegible] زمین [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] از [illegible] کرد [illegible]
جماعت [illegible] النقیفة [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر و محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] نیزه [illegible]
[illegible] بن [illegible]
محمد [illegible] انا الغلام القرشی [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن علی [illegible]
[illegible] عمر بن سلم [illegible]
[illegible] نیزه [illegible] ابو حفص [illegible]
[illegible]
[illegible]
بجمله ابراهیم [illegible] دختر سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس [illegible]

[illegible] جماعت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] بصره [illegible] ابراهیم
[illegible] ابراهیم در [illegible] اهل بصره [illegible]
[illegible]
[illegible] مرد [illegible] درم [illegible] الجنة [illegible]
درم [illegible] بصره [illegible] مغیرة بن الفزع [illegible]
[illegible] محمد بن [illegible]
[illegible] منصور [illegible] مغیرة [illegible]
[illegible]
[illegible] از
[illegible]
[illegible] مغیرة [illegible]
[illegible] مغیرة [illegible]
[illegible] مغیرة
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو [illegible] منصور
[illegible] منصور [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بن
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابو [illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابراهیم در بصره [illegible] ابو جعفر منصور [illegible] خازم بن خزیمه [illegible]
[illegible] ابراهیم بن عبدالله [illegible]

ظفر ابراهیم
[illegible] اهل بصره

[illegible] حازم به اهواز

محمد بن خالد بن عثمان [illegible] روزی چند با مغیره در اهواز بماند و چون حازم بن خزیمه [illegible]
مغیره [illegible] آمد و در کنار نهر [illegible] لشکرگاه [illegible] و حرب بن عثمان [illegible]
و کشتیها [illegible] خود [illegible] کشتیها [illegible] و آنچه [illegible]
[illegible] گشت [illegible] از طرف حازم [illegible] از بنی تمیم [illegible] اهواز [illegible]
[illegible] لشکرگاه نمود [illegible] مغیره [illegible]
[illegible] در برابر حازم لشکرگاه [illegible]
[illegible] اهواز [illegible] و حازم در طلب کشتی برآمد [illegible]
[illegible] کشتیها [illegible]
[illegible] حازم [illegible]
آن کشتیها [illegible] مغیره [illegible] آن جماعت [illegible] در برابر [illegible]
و این واقعه [illegible]
[illegible] صفوف [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] مغیره لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] حازم [illegible]
آن [illegible] مغیره [illegible]
بمغیره [illegible] آن جماعت [illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible]
[illegible] حازم بن خزیمه [illegible] مغیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و پیاده [illegible]
[illegible] محمد بن خالد [illegible] مغیره [illegible]
[illegible] سواران [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] لشکر حازم [illegible]
فرسان [illegible] طلب [illegible] مغیره [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] ضربت [illegible] مغیره [illegible]
[illegible]
وقت حازم بن خزیمه [illegible]
[illegible] از اصحاب حازم [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] حازم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] حازم [illegible] مغیره [illegible]
[illegible] حازم [illegible]
[illegible] سلم بن غالب [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] حازم [illegible] اهواز [illegible] جماعت [illegible] حازم
[illegible] مغیره [illegible] از اصحاب حازم [illegible]
مغیره [illegible] مغیره [illegible] نیزه [illegible] مغیره [illegible]
[illegible]
و مغیره [illegible] و مغیره [illegible]
[illegible] اهواز [illegible] منبر [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] مغیره [illegible]
[illegible] مغیره [illegible] بصره [illegible]
منصور [illegible] اهواز
[illegible] محمد بن خالد [illegible] مغیره [illegible] بصره [illegible] حازم
[illegible] اهواز [illegible]

انهزام مغیره از حازم

عمرو بن شداد را بمملکت فارس مأمور کرد عمرو لیث [illegible] و این وقت [illegible] عبد الصمد [illegible]
عباس در فارس امیر و عامل بعد [illegible] چون خبر [illegible] عمرو [illegible]
رفته و در آنجا متحصن گردید و فارس [illegible] عمرو [illegible] ابو الفرج [illegible]
متعاقب گردید ابو الهیثم [illegible] طاهر [illegible] عمرو بن شداد [illegible]
از جانب ابو ابراهیم مملکت [illegible] فارس [illegible]
[illegible] عمرو [illegible] ابو ابراهیم [illegible]
و از [illegible] خبر رسید عمرو در آن [illegible] فارس [illegible] عمرو در
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] عمرو بن شداد [illegible]
[illegible]

طاهر [illegible] عمرو بن شداد

[illegible]

[illegible] عمرو بن شداد [illegible]
[illegible]

قتل عمرو بن شداد

فتح [illegible] ابو ابراهیم

طاهر [illegible] سعد

واجری [illegible] ما مراد از [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] وارد [illegible]
[illegible] و وفات [illegible] ابراهیم در آن ایام [illegible]

بیان بعضی حالات و سیرت ابراهیم
ابن عبدالله بن حسن در ایام توقف بصره

ابراهیم بن عبدالله [illegible] و اخلاق [illegible]
[illegible] دعوت [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] و عباد [illegible] منصور [illegible] بصره [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] ابراهیم خروج [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابوحنیفه
[illegible] ابراهیم خروج [illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible] لازم [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابوحنیفه [illegible]
[illegible] ابراهیم خروج [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] ابراهیم بن عبدالله
[illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] ابراهیم [illegible]
عبدالرحمن [illegible] ابراهیم بن عبدالله [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم بن عبدالله [illegible]
جعفر منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] جعفر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
ابراهیم [illegible] ابوجعفر منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
ابراهیم [illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] ابوجعفر [illegible]
ابراهیم [illegible] عیسی [illegible] ابراهیم [illegible]

را نفور گفته با جمیع طعم بکن گفت لا واله بلا تعد دم ابراهیم هرگز از خیر او دائم عزت کسی را طلب نکنم
چه اگر در طلب این برایم بزرگ تند و از این نمرد رهایی بر نفور گذاشته ام ابوالفرج گفته
یکنم وا این خبر توفیق صحبت یابی جمیع بجو قرار اوقات از ابراهیم منقطع نگردد و از فرص عزلت
صحبت ملکه در باعمر نیز دوره کابی الفرج بود ابراهیم تهیه بر این موقت نهان گشت تا وفات علاوه
کرد شرح عال صیغ زید در کتاب احوال صحبه اهم این الاهم منقولات الرعیه مسطور است

باب ۱۱ خطب و کلمات ابراهیم بن
عبد الرحمن بن حسن بن حسین علیهم السلام

سفیان بن زید بود که از ابراهیم شنید و از ابراهیم خطبه برای ذی نیر و تفسیم الحسنی
أرأيتم الغريب لا أرض ولا سماء فإن أملك فلكم الجزاء وإن أهلك فعلى الله
عز وجل الوفاء يعنى بگوئيد و بگوئيد آياديد اى غريب بناه دادى مرد هيچ كه اورا
اگر بكار اين ملك شدم بجاى آورم نيك از او برى داكر بردم خداى عز وجل وفا كند و معنو
بگيد جز ابراهيم بعد جامع انديشه بر كلمات مذكوره بروز نيز بى تمغد و اند نوم
ميخواند در دنيا از كلمات ابراهيم كه در خطبه بخواند صغروا ما عظم الله قل عظموا
ما صغر الله يعنى بزرگ على بگوئيد خداى عز وجل بزرگ داشت كوچك كند و كه سو
و صغير را عظيم داشت و نيز فلاں خدا كوچك كرد و ابراهيم بر موقف خاص بعوم بر تو
مجروح از منبر فرود آمد اين آيه را تلاوت كرد واتقوا يوما ترجعون فيه الى
الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون حجاج بن يوسف ظريف كه ابراهيم
بن عبد الرحمن بن مسعود بود و گفت أيها الناس أربع وجدت جميع ما تطلب العباد في
جمعهم الخير عند الله عز وجل في ثلاث في المنطق والنظر والسكوت فكل منطق
ليس فيه ذكر فهو لغو وكل سكوت ليس فيه تفكر فهو سهو وكل نظر ليس
فيه عبرة فهو غفلة فطوبى لمن كان منطقه ذكرا ونظره عبرة وسكوته تفكرا
ووسعه بيته وبكى على خطيئته وسلم المسلمون منه ابراهيم جمع آن خير و نيكى
در يك سخن و حق تو بجوئيد و در هر سه چيز است سخن گفتن و دیدن و نظر نمودن
و دیگر خاموشی بودن است پس هر سخنی در آن ذکر و یاد نباشد و عبث است لغو بود
بیهوده است و هر سکوتی در آن تفکر نباشد لهو و بیخبری است و هر نظاره در آن عبرت حاصل نگردد

غفلت

غفلت است پس خوشا آن کس که سخن ذکر و نظر عبرت و سکوت تفکر بود و بخویشتن در آید
و بر گناه خویش بگرید و مسلمانان از وی سلامت باشند میگفته بود و از این گونه کلمات ابراهیم در
عجب میفرماید هنگامی که بعمر بزرگ اندر بود خفی کلمات بر زبان میگذرد میگفته و از آن جمله تو را
بدین کو و گفت اللهم انك ذاكر اليوم آباء بأبنائهم وأبناء بآبائهم فاذكرنا عند
محمد صلى الله عليه وآله يا حافظ الآباء في الأبناء والأبناء في الآباء احفظ ذرية
نبيك محمد صلى الله عليه وآله برضاى تو در روز قيامت مردان سو به طرف پسران
پسران سو به طرف پدران ياد مى كنى پس نيز در حضرت خود بر ما لطف و خدمت
بر محمد صلى الله عليه وآله ياد كن اى آنكه حافظ سوى پدران بعد پسران و پسران در دوران
محفوظ دار ذريه پيغمبر صلى الله عليه وآله سو ميكرد از شنيدن آن كلمات چنان بر گشته
و سبب سو خوره در آن وقت موقع بگيد ابراهيم مكتوب خبر نيز دادند سو گفت و نكولى بگفت
شنیدم و آن مطالب طلب جانی برسیدم و دوا انجمه بود رسته در حجره گذاشته آن بعد
بسته در این خود گفته ام و باید بند در نیتم و از آن جهت رها زده مکتوب تفکر بگیرم و در
تمام آن تطبیق دقایق و معرفت وقت شرط دهم بگفته اگر برخلاف بعد و سبط نکار
کنم تمامی احوال ابراهیم دستیار و حقیقه مهدود و نیز وجه بداره از تو دربانکه بیدار است
رفتار نکنیم بگید روز شنیدم بنام ناز فجر ابراهیم رسیدم و وجه او بودیم هر گشتیم ابراهیم
بر وجهت و تعبیر کو جست اندر تکی بود پس گفت ای عبد الاعلی بگوی جدی و الله و هم
دلیل دارد و هم حرفت بگیرد دادیم سه کلام خیر است همه معرفه این کلان جهت او را
از حضرت شیخ گفته و آن شعر و اشعار غلط بلطف سخن بر حقیقه این حال فقط بگرد
در آن بعد خود کمر از رفت ای عبد الله این بود و مسلکی که بگو دار و منتهی خدای عز وجل سو
علاقات کرد و او بگوید ابراهیم بر گفتار از گرد برای این آرقام او و دفعه ای را این جهت است گفته
خود را گفته از ابو محمد بن مسلم و ابراهیم بن عبد الله آرد و شنیده بود کسی از حال عطاء انکار
خورسید گفت عیسی است و بهشت او سوگند کرد هر دوی آن سوت خبرت مرد ابراهیم از
آن نخل بخریده ابراهیم گفته سوگند با خدای عز و جل بخریده و اگر ترا غرض بینید خدای عز وجل
وجل بعید فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض يعني خضر در آنجا دیوار مرد بود در پیچ و در قلبش
بر لکا دان ینقض تعریف بوده و بدو اینها مقر دار نگاه است و از ابراهیم از نخل سر علو ام عروضی

العبد از جای برجست و ابراهیم نوشته و گفته دایره مانند [illegible] در میان [illegible]
که ما حکایت واضح کلمات متفرقه [illegible] ابراهیم حفظ کرده و [illegible] بعد [illegible]
فقیه معهود [illegible] آن [illegible] متفرقات [illegible]

بیان خبر بشر اقال در باب
خروج ابراهیم بن عبدالله

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل می نویسد محمد بن عیسی می گفت چون ابراهیم لشکرگاه خود را [illegible]
بعد از [illegible] ابراهیم [illegible] بشر [illegible] اندر [illegible]
[illegible] در [illegible] حضرت خدای عز و جل [illegible] از این [illegible]
مرد [illegible] در قصه بشر اقال [illegible] غلام [illegible]
و [illegible] بشر اقال [illegible] نوشتم [illegible]
[illegible] کوهستان [illegible]
[illegible] بشر [illegible]
بشر از [illegible] که در هر [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible]
و [illegible] عظیم [illegible] از [illegible] زمین [illegible]
حضرت خدای [illegible] اندر [illegible] از [illegible]
[illegible] روز [illegible] بشر اقال [illegible] مرد [illegible]
بزرگ [illegible] از آن
[illegible] خدای [illegible]
معصیت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] حق [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] بشر [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]
از [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] در جواب [illegible] این [illegible] که [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] عدل [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] ابوجعفر
در میان [illegible] ظالم [illegible]
[illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible] سوزان [illegible]
[illegible] محمد بن سلیمان [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]

بیان خبر [illegible] ابوالحسن ابراهیم بن
عبدالله از ابتدا [illegible] نفس زکیه

ابراهیم در بصره [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
از [illegible] نفس زکیه [illegible] عید فطر [illegible]
از [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

و توقیع منبر [illegible] و عبدالواحد بن [illegible] بود و ابراهیم [illegible] تعجب کرد و تعزیت [illegible]

و این اثر در آن که سه روز قبل از عید خبر قتل محمد به ابراهیم رسید [illegible]

[illegible] روز عید فطر این خبر به ابراهیم رسید و ابراهیم [illegible]

نماز عید [illegible] متمثل شد

يا ابا المنازل يا خير الفوارس من | يفجع بمثلك في الدنيا فقد فجعا

الله يعلم اني لو خشيتهم | واوجس القلب من خوف لهم فزعا

لم يقتلوه ولم اسلم اخي ابدا | حتى نموت جميعا او نعيش معا

آنگاه ابراهیم بگریست و بعضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از دیدگان فرو [illegible]

سابكيك بالبيض الصوارم والقنا | فان بها ما يدرك الطالب الوترا

وانا لقوم لا تفيض دموعنا | على هالك منا وان قصم الظهرا

ولست كمن يبكي اخاه بعبرة | يعصرها من ماء مقلته عصرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این نیز

خبر ابراهیم [illegible] قتل محمد

و این [illegible] محمد [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب حرکت کردن ابراهیم

ابن عبدالله جانب [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابوجعفر [illegible]

ابراهیم [illegible]

از ابراهیم [illegible]

[illegible] بصره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کوفه [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منصور [illegible]

حرکت ابراهیم از بصره [illegible]

ابراهیم اقرار کرد و از ابن کثیر او بر مواد او که بخوانی الی ابراهیم در خبر باشم شمشیر کشید
نمی‌کرد ابراهیم ایمان [illegible] اشتم [illegible] خبر در حال آن و ابو [illegible] و موفق بحرب
و نیز سر [illegible] از سرهنگان سپاه [illegible] داشت و نیز [illegible] و وفات کرد
تا خزینه [illegible] ابراهیم [illegible] فرستاده [illegible] خزینه منصور [illegible]
که [illegible] ابراهیم [illegible] خزینه [illegible] مغیره [illegible]
سوی بصره [illegible] خزینه [illegible] ابراهیم [illegible] از آن طرف [illegible]
ابراهیم [illegible] اهواز و فارس و [illegible] منصور [illegible]
و هم مردم [illegible] منصور [illegible]
منصور [illegible] خبر [illegible] [illegible]

وحلت نفسی [illegible] ان [illegible] ذلک قول

گذشته [illegible] سلطنت و بزرگی [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] صبر [illegible] صلابت [illegible] بود [illegible]
[illegible] اعدا [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
این حال منصور [illegible] مردان [illegible] و دیگران [illegible]
هجوم [illegible] و شوکت دشمنان [illegible]
[illegible] منصور
[illegible]
[illegible] و [illegible] از طول [illegible]
[illegible] حجب
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] حالت [illegible]
فاطمه بنت محمد بن عیسی بن طلحة بن عبید الله [illegible] فرزندان
[illegible] منصور [illegible] منصور [illegible] منصور گفت
[illegible] منصور [illegible]

قوت قلب منصور

منصور [illegible] حالت [illegible] در [illegible]

ابراهیم

از آن [illegible] ابراهیم [illegible]
اخبار القلاب و [illegible] ابراهیم منصور [illegible]
[illegible] بصره و اهواز و فارس و عظمت لشکر ابراهیم
[illegible] منصور [illegible]
منصور [illegible] منصور [illegible]
منصور [illegible] و قوت و صلابت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
نفسی [illegible] و علمته الکر و الاقداما [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible] ابراهیم
[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] طنبور و [illegible]
[illegible]
طمع فتح و ظفر [illegible]

امور [illegible]	اذن [illegible]
وعصیة [illegible]	یزید [illegible]
و [illegible]	ولیس [illegible]
و [illegible] اذا [illegible]	[illegible]

و از این [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] منصور [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

این خواست ابراهیم بن عبدالله محمد بن الاباسن [illegible] با عم کاعه [illegible] با عم [illegible]
و دو [illegible] و [illegible] اگر اولاد مرد مان از ظلم منصور و [illegible] و [illegible]
طمع و [illegible] و [illegible] او از [illegible] بزرگوار [illegible]
حسن بر [illegible] صالح العبد [illegible] و [illegible] و تقوی [illegible]
محمد و ابراهیم از آن [illegible] این [illegible]
و [illegible] محمد و ابراهیم [illegible] دنیا [illegible] خود بود [illegible]
[illegible] مواد [illegible] صادق علیه السلام [illegible] و بعلاوه [illegible] از
کشته شدن [illegible] بنی عباس و اولاد [illegible] و ظلم [illegible]
[illegible] النفس الزکیه [illegible] و [illegible]
و [illegible] بسبب ضعف [illegible] سلطنت [illegible] از دست [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیسی بن موسی [illegible] طریق [illegible] داد [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] الواحد [illegible]
[illegible] الواحد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

دعوت

[illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]

پایان کار ابراهیم

و عیسی بن موسی و [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابو حمزه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

چگونه تواند که در ما خندق بر کنیم برادرم ابراهیم باز گرداند تا خواهم سوی کنند بعد از [illegible]
کنی لکن این کار نکنیم پس کار بزرگ بر حمید بن قحطبه که کفته ازو به [illegible] کم و مال [illegible] بود
امروز ... و هر وقت دستش از دست برون نشد و از این بگذشت یاران دو جانب ابراهیم [illegible]
سپس پس [illegible] که لا [illegible] الکوفه [illegible] زانوا آنوقت مشغول صفها آنها شده بود ابراهیم
یاران خود سوی جنگ [illegible] بر حمله صف [illegible] کار حضی لکوفه سوی جنگ
داد [illegible] بزید صف بر بعقوب [illegible] لشکر [illegible] صف سپاه صفا از انه
بگیرم بر قول خدای تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا الایة [illegible]
[illegible] در میدان کارزار [illegible] از سپاه ابراهیم [illegible]
[illegible] عیسی بن موسی [illegible] کارزار [illegible] برابر [illegible]
دلاوران [illegible] برد از جنگ [illegible] از زمین [illegible]

زانو [illegible]

[illegible] سوی [illegible] ابراهیم بر داشت گفته و حمید بن قحطبه [illegible]
مردمان بر [illegible] عیسی [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible]
در این حال حمید [illegible] عیسی [illegible] از [illegible]
[illegible] در هزیمت [illegible] و مردمان [illegible] هزیمت [illegible]
[illegible] ابو الفرج در کتاب مقاتل [illegible] صف [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] عیسی میدان [illegible] و بلادت [illegible] از [illegible]
ابراهیم [illegible] نفس زکیه [illegible] از [illegible]
[illegible] دست مردم [illegible] ابرو [illegible]
ابراهیم [illegible] تیری [illegible] بر او بود [illegible] سوی کند [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عیسی بن موسی [illegible]
ابراهیم [illegible] هزیمت [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] هزیمت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آن [illegible] بود [illegible]

[illegible]

پایان محاربت ابراهیم حسنی
ابن عبدالله بن حسن بن حسن علیهم السلام

[illegible] مردمان از لشکر ابراهیم هزیمت کردند حمید بن قحطبه [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] میدان [illegible] از [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible]
سوی کند [illegible] هزیمت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] سوی کند [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] تمثل شد

ماذا فی عیننا ظلوا ومنا — ان بنا ثورة من العلق
انی امرؤ اذا انتمیت الی — عز عزیز ومعشر صدق
تحملکم خیل السیوف ولا — یعز اصحابنا الی الوثق
بیض سباط کان اعینهم — تکحل یوم الهیاج بالعلق

[illegible] ابراهیم این شعر [illegible] این شعر [illegible]
[illegible] این شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نفس زکیه [illegible] ابراهیم [illegible]

نبئت ان بنی ربیعة اجمعوا — امرا خلالهم لتقتل خالدا

ان تقتلونی لا تصیبوا بهالکم | بامر ولیس القوم سعیا جاهدا
ارید الطریق ولو ان صعد سبیله | وانا ازل البطل الکمی الحادما

مفضل بر سیه گوینده این ابیات را که ابراهیم زمزمه میکرد خوص بن جعفر بن کلاب دیدم یوم شعب
جبله که اهم وقیله بن قیس با جمعی از بنی تمیم در مقابلش برخاست که جمع ایشان در آخر
سپاه منصور در حقیقه رسیده در دروازه کوی صف جنگ بر پا کرده و کارزار در پیوسته
که یکی بصحه سپاه منصور منهزم گشت ابراهیم با مفضل گفت چیزی بخوان و من نیز چیزی
و کارزار را تحریک کند مفضل این اشعار را از عوف بن ذرعه برخواند و او گفت بنو
الا ابلغا الناس عن ولاه جمیعا | اعذرت لیس اعماله عالم
الی کل خیزان یهیب بو ثه | وینع منه القوم اذ اندی
اقول لفتیان العشی تروحوا | علی الجرد فی افواههن الشکایم
قفوا وقفة من یحی لا یخز بعدها | ومن یخترم لا تتبعه اللوائم
وهل انت ان باعدت نفسک منهم | لتسلم فیما بین ذلک سالم

ابراهیم زمزمه کنان این ابیات نیکو بخوان پس دیگر باره اعاده کرد که او را شاد شدم
و با او بودم در این کارزار دیدم که بیرون شد ناگاه دیدم چنان بر روی رکاب ایستاد
که گمان بردم بر اسب سوار و ناگاه پیش خود کشید که او را بر زمین افکنده و شمشیر در دست گرفت
دست و شمشیر بر گرفت و سپاه را تا جمعی مردان از لشکر منصور بر در دروازه در میان آن جنگ طعن
نیزه بر گرفت مفضل گوید ابراهیم اکنون کار را کفایت کن و ایشان را با عرب مغلوب
تو شنوانی این جماعت چشم نبود از تو اگر تو را کسی رسد هیچکس از لشکر بر جا نماند
ابراهیم زمزمه مفضل که اشعار عوف بن زراره را برد و نیکو و دیگر باره تکرار کن
مفضل این اشعار را بخواند که از زاد اصراره
الست حاسن والا لها | احادیث نفس واسقامها
ثمانیة من بنی مالک | تطاول فی المجد اعلامها
وان لنا اصل جرثومة | ترد الحوادث ایامها
ترد الکتیبة مغلولة | بها افنها وبها ذامها

آنگاه ابراهیم چنین گفت که ای تو بمنزله در زمین دیار جمله از جمله

افکنده

افکنده و مرد و مرکب بیکدیگر آویخت و لشکر منصور را هزیمت داد چه بیست تن را بزیر تیغ
و جمعی بروی ستهل لشکر سپاه منصور را از دنبال هزیمتیان شتابان گشت ابراهیم
ابراهیم بانگ بر سپاه خود زد که هیچکس نباید از دنبال هزیمت شدگان بتازد حتی بردارد
لشکر ابراهیم بر غنایم باز گشتند و طریق سوء جنبه بر ده چنانکه مسطور شد موجب کار شد

بیان شهادت ابی الحسن ابراهیم
عبدالله در معرکه کارزار و دیگر شقاوت

در آنوقت سپاه ابراهیم بر ابراهیم که از دنبال هزیمت شدگان باز گشتند و لشکر منصور فراری شده
در هر دو هزیمت رسید لاجرم تو یسل شده و در رفتند و همراهان در آمدند و حمله در افکندند
در این دفعه جنگ کرده تو جنگ بر بست شبانگاه و از سپاه ابراهیم بشتر دلیران تیغ و خنجر
یک مقتول افتادند در آن هنگام از میان سپاه ابراهیم کسی در لشکر افتاد و در ملکه افتاد
و آن بیچارگان بیشتر از جان خود در کشتن و از تیغ کارزار و هزیمت سپاه منصور
بیکدیگر آمدند هیچکس نبود که بر اطراف سپاه با جعفر و محمد پسران سلیمان بن علی بر دو سپاه
از لشکر اصحاب ابراهیم پدیدار شدند و بر جای ابراهیم از دنبال هزیمتیان شتافتند
جای مشغول شدند که از سپاه و خیمه شدند و دیدند که جنگ در پیش است و بنگرید که افکنده
لاجرم چنان مرکب بکار و مشغول شدند و اصحاب منصور هزیمت شده تا دیدند که
هزیمتیان از پس از دنبال آنان شتافته و در این دفعه اصحاب ابراهیم هزیمت یافته
جعفر و محمد اصحاب کارزار بر دیگر کارزار باز شده اصحاب ابراهیم از دنبال هزیمتیان و دیگر
هزیمت شدگان باز گشتند از دنبال اصحاب ابراهیم لشکر هزیمت شد که منصور
و ابراهیم بموضع برسید و از جمله بسیار مردان کارزار نگرانی در باره منصور بیرون شد
در اوقات طریق ابراهیم آمده بود و در سپاه ابراهیم تا از وی
و جمع ابراهیم تنها آن کس بود در برد بیافتند ابراهیم سپاه ابراهیم که کارزار
ابراهیم در کار ایستاده چون تیر آن بیکی از لشکر منصور از آن پیش افتاد و بیفتاد
از اسب بیفتاد و ابراهیم دو دست بر سر نهاد و بنوحه برخاست که از بزرگترین هزیمت بود
در بار سپاه منصور پایه ایشان نه و از جنگ کناره جستند بیک جمله لشکر او چنانکه امر
و هر بیک از اصحاب ابراهیم و دیگر آن سو و در جنگ سعی نمودند فرود آمدند

[illegible]

[illegible]

... ابراهیم

عبد الله بن محمد بن عیسی بن موسی

ابو الفرج در کتاب مقاتل ... [illegible]

[illegible]

عیسی آمد سر را، ابو الکرام جعفری نیز ابو الکرام گفت که آوردن سر ابراهیم پیش عیسی بن موسی [illegible]

جان فرستاد عیسی بن موسی

سر ابراهیم را به ابو جعفر منصور

ابو الفرج میگوید ابو نعیم حکایت کرد که ابراهیم بود در آن روز که شب [illegible] منصور گشته
و شب [illegible] منصور [illegible] و در میان منصور و [illegible] ابراهیم [illegible]
بود [illegible] از [illegible] مذکور [illegible] از آن خبری گفته شد [illegible]
و نیز مذکور [illegible] جعفر [illegible] منصور [illegible] که چهار پایه [illegible] در آن
دروازه کوفه [illegible] از هر دروازه [illegible]
اسباب سفر [illegible] در این وقت در کوفه [illegible]
[illegible] در مقاتل الطالبین [illegible]
[illegible] منصور
رسید [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور
چه آن [illegible]

فالقت عصاها واستقر بها النوی — كما قر عينا بالاياب المسافر

[illegible] آنگاه
[illegible] منصور [illegible]
و [illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible] ابو جعفر منصور [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] منصور [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] ابو جعفر [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible]
در مقاتل الطالبین مسطور است [illegible] منصور [illegible] ابراهیم
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
جعفر [illegible]
[illegible]
ابراهیم [illegible]
برادر ابو جعفر [illegible]
[illegible] ابراهیم بن حسن [illegible] مسطور است
[illegible] ابراهیم [illegible] منصور [illegible]
[illegible] منصور [illegible]

فتی کان یحمیه من الضیم نفسه — وینجیه من دار الهوان اجتنابها

منصور [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

لک الله مالمتبدی لو یعد ابراهیم — نوی مخلی الفراش الوثیر
وهل الغزاه [illegible] من حرم الاسلام الجائرات بظلم الكبير

ابو الفرج میگوید [illegible] محمد بن عبد الله [illegible]

روایت جعفر [illegible]

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد از
آن سواد که ابراهیم بود مرثیه نمود ... [illegible]
... [illegible] ... قصیده ... [illegible]
... [illegible] ... آیات ... [illegible]
... [illegible] ... ونزل ... [illegible]
وا ... [illegible] ... قصیده ... [illegible]
قبور بکوفان واخری بطیبة
واخری بفخ نالها صلوات
واخری بارض الجوزجان محلها
وقبر بباخمری لدی الغربات
... [illegible] ...
... [illegible] ... مرثیه ... [illegible]

يا دار هجت لي البكاء فأعولي — حييت منزلة دثرت ودارا
بالجزع من كثبي سويقة هجت — كالبرد عبد بني النبي فقارا
الحاملين اذا الحمائل عجزت — والاكرمين ارومة ونجارا
والمطعمين اذا المحول تتابعت — دررا تقاد لها المحول غزارا
والذائدين اذا المخافة ابرزت — سوق الكواعب يبتدرن حصارا
وثبت في تلك وثبة ... [illegible] — كانت على سلفي نقيلة عارا
ولهفت دار بني النبي فاصبحت — خضبت بها الاسنان والاظفارا

ونیز در کتاب مقاتل بعد از این ابیات و اشعار ابو الحجاج ... [illegible] ... در رثیه ایشان مسطور است

بیان سلطنت منصور بعد از قتل ابراهیم

علی الدوانیقی ... [illegible] ...

در کتاب مقاتل الطالبین مسطور است ... [illegible] ... از ... [illegible] ...
امام جعفر صادق علیه السلام ... [illegible] ... لما قتل ابراهيم بن عبد الله بن حسن بباخمری حُشِرنا من المدينة ولم يترك فيها منا محتلم حتى قدمنا الكوفة فمكثنا فيها شهرا نتوقع فيها القتل ثم خرج الينا الربيع الحاجب فقال اين هؤلاء العلوية ادخلوا على امير المؤمنين رجلين منكم من ذوي الحجى قال فدخلنا اليه انا وحسن بن زيد فلما صرت بين يديه قال لي انت الذي تعلم الغيب قلت لا يعلم الغيب الا الله قال انت الذي يجبى اليك الخراج قلت اليك يجبى يا امير المؤمنين الخراج قال اتدرون لم دعوتكم قلت لا قال اردت ان اهدم رباعكم واروع قلوبكم واعقر نخلكم واترككم بالسراة لا يقربكم احد من اهل الحجاز واهل العراق فانهم لكم مفسدة ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible] ... حسن بن زید ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible] ...
... [illegible] ...

از این نیز

از ... [illegible] ... در راه ... [illegible] ... اهل حجاز و اهل عراق ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... امیر المؤمنین ان سليمان اعطي فشكر وان ايوب
ابتلي فصبر وان يوسف ظلم فغفر وانت من ذلك النسل ... [illegible]
... [illegible] ... یوسف
... یوسف ظلم ... [illegible] ... منصور ... [illegible]
این کلمات ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... صلة الرحم تعمر الديار وتطيل الاعمار وان كانوا كفارا
... [illegible] ...
... [illegible] ... منصور ... [illegible] ...
... [illegible] ... ان الرحم معلقة بالعرش تنادي صل من وصلني
واقطع من قطعني ... [illegible] ...
... [illegible] ... منصور ... [illegible] ...
... [illegible] ... ان الله عز وجل يقول انا الرحمن
خلقت الرحم وشققت لها اسما من اسمي فمن وصلها وصلته ومن قطعها
بتته ... [illegible] ...
... [illegible] ... منصور
... [illegible] ...
ان ملكا من الملوك في الارض كان بقي من عمره ثلث سنين فوصل رحمه
فجعلها الله ثلثين سنة ... [illegible] ...
... [illegible] ... منصور ... [illegible] ...

الکفن [illegible] از شهر تا [illegible] بود که بغداد [illegible] گفتم مدینه فتح‌ها
إلى المدينة وكفى الله المؤمنين [illegible] لشکر مدینه [illegible] او بود [illegible]

یاد کردن آنانکه از اهل علم و فقه
و نقله آثار با ابراهیم بن عبدالله خروج کردند

در مقاتل الطالبیین [illegible] مسلم [illegible] ابراهیم در بصره
ظهور [illegible] از [illegible] و [illegible] جمع [illegible]
با [illegible] شدند [illegible] بن حسن [illegible] از جماعت [illegible] بن [illegible]
[illegible] در [illegible] ابراهیم [illegible] آن مسلم بن ابی [illegible]
[illegible] بن [illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible] او [illegible]
در حق [illegible] او نیز خروج [illegible] محمد بن [illegible] از [illegible]
[illegible] ابراهیم بن عبدالله [illegible] محمد بن سلیمان [illegible]
با ابراهیم [illegible] سلام بن ابی [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] از [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] الله [illegible]
[illegible] در آن [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] مسلم بن ابی [illegible] عبد الملک [illegible] ابو داود
[illegible] ابراهیم خروج [illegible] او [illegible] از [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] بن [illegible] مسلم بن ابی [illegible] بن ابی اسحق [illegible] و ابو خالد
احمر [illegible] شدند [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بن ابی اسحق از [illegible] ابراهیم [illegible] حمزة بن
[illegible] مردمان [illegible] از [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] و [illegible] بن [illegible] ابراهیم خروج [illegible] بن عبد الله

?ابن طباطبا بن [illegible]

[illegible] ابو [illegible] بن [illegible] ابراهیم [illegible]
مردمان [illegible] ابی جعفر منصور [illegible] آل رسول [illegible]
[illegible] مردمان و [illegible] اموال [illegible] در [illegible]
[illegible] گشت و عوام بن [illegible] و [illegible]
[illegible] او [illegible] مردی [illegible] و فقیه بود و از [illegible]
[illegible] عباد بن عوام [illegible]
[illegible] مردمان [illegible] داد
در آن [illegible] حمزة [illegible] ابراهیم بن عبد الله و عباد بن
عوام [illegible] منصور [illegible] او [illegible]
[illegible] خروج [illegible] ابراهیم [illegible] منصور
[illegible] ابن عون [illegible] در حق [illegible] اول او [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابو حنیفه
[illegible] ابراهیم [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] ابراهیم خروج [illegible] مردمان [illegible] او [illegible]
[illegible] او خروج [illegible] ابراهیم [illegible] و ابو
حنیفه [illegible] ابراهیم [illegible] او [illegible]
[illegible] ابو جعفر منصور [illegible] او [illegible]
[illegible] ابو جعفر [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] عباد بن عوام [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو جعفر
او [illegible] مردمان [illegible] مردمان [illegible]
[illegible] ابراهیم خروج [illegible] ابو جعفر
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] الفرزدق [illegible] ابراهیم خروج [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]

بیکنم و بجهة بمیرم گفتم وقت این کار نیست و همچنان برقرار شادمان شدم و هنوز چیزی نگذشته
بود که لشکر عیسی او بود با قدسیه لبطه [illegible] که هیچ کس از ... نیست [illegible]
... از کوهها او باد کنند و در آن رقم نوشته بجهة لبطه بن فرزدق [illegible] سعید [illegible]
گفته او از ... عوام بن حوشب [illegible] بشد گفت بهره تر باشد قسم بمیرم مسوده [illegible]
مسرور شدم و این بهره تر بود [illegible] گفتم سعد [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] از این سیم مرتفع کشتار آن ظاهر بود در آن دهر و از آن [illegible]
[illegible] حمزه ترکی گفت [illegible] نفس [illegible] سعید بن [illegible]
بود [illegible] و جماعت [illegible] دعوت کرد [illegible] اجابت کردند
اما اهل بصره [illegible] شدند و با ابراهیم گفتند [illegible] از بلاد [illegible]
[illegible] بن [illegible] ابراهیم و [illegible] قوت [illegible] بود و در مدینه [illegible]
[illegible] در مدینه [illegible] اگر در [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] مرد هم وارد [illegible] ابراهیم بن [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] متفق شده و دیگر ابو عمرو [illegible] ظریف با ابراهیم
خروج کرد و [illegible] ابو [illegible] و [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] و دیگر عبدالله بن یزید [illegible] ابراهیم خروج نمود [illegible]
[illegible] بود [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] از آل سلمة بن المحبق عبدالحمید بن [illegible] بن سلمة المحبق [illegible]
[illegible] سلمة و عمران بن [illegible] سلمة و روایت است ابراهیم با جمعی خروج کردند [illegible]
بن [illegible] ابراهیم خروج کرد و ابراهیم او [illegible] در جنگ [illegible]
و دیگر ازرق بن [illegible] القریعی با ابراهیم خروج نموده [illegible]
معتزله بود و دیگر ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] ابوجعفر
او [illegible] ابوجعفر [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ابوجعفر [illegible]
ابراهیم [illegible] ابراهیم [illegible] ابوجعفر [illegible]
[illegible] داود بن جعفر [illegible] ابراهیم [illegible]

از مردم بصره

از مردم بصره در [illegible] و دیگر [illegible] در یاری ابراهیم [illegible] و دیگر عمرو بن عون
و روایت است ابراهیم در یاری جنگ حضور [illegible] و از [illegible]
دیگر مؤمّل و جعفر [illegible] ابراهیم خروج کرد و این مؤمّل
مؤمّل بن [illegible] و جعفر [illegible] در حق او [illegible]
[illegible] کلمة [illegible] و دیگر داود [illegible] سال [illegible]
ابراهیم خروج کرد و [illegible] ابراهیم [illegible]

باب حال عیسی بن زید بن علی علیهم السلام
و حضور او با ابراهیم بن عبدالله

ابو یحیی عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود از کثرت گریه [illegible]
ذو الدمعة لقب بود و [illegible] احوال حضرت [illegible] علیه السلام
[illegible] احوال [illegible] وفات [illegible]
[illegible] از آل ابی طالب [illegible]
و [illegible] ابوالفرج در [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] عبدالله بن حسن بن حسن علیهم السلام [illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] ابوجعفر منصور [illegible] عیسی بن زید [illegible] عیسی
[illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] زید [illegible]
[illegible] عیسی بن زید [illegible] بن حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سوگند بخوردن نباید بهیچ خبر او ... آن بود تو از شهر بشهر ... اعلام شود
و والی ولایت شده ... در میان جهان و در میان ... مانند ... روزها فرو
ترتیب ... توده مانند او در میان ... زید بن علی ... مانند او در میان
... و بر منبر ... و در ... بنشست و علی و ... حسن ... بن ابی طالب
صلوات الله و سلامه علیهم ... حسن بن علی ... بن زید ...
حسن بن علی علیهما السلام ... عبد الله بن حسن ... و دیگر
موسی و عبد الله ... حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام ...
و حضرت موسی بن جعفر کاظم صلوات الله علیهما ... در احوال ...

بیان حال علی بن حسن و حمزه
بن اسحق و وفات ... بن منصور

علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ... بن حسن ... و در
این ... بود و او را ... ابو جعفر منصور او ... حسن بن زید ...
... و او را از امارت مدینه معزول ... در میان مردمان ...
... و علی ... بود در زندان ببرد ... خلیفه ... حسن بن زید بود
... و حمزه بن اسحق بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ... ابو جعفر
... داد ... در میان مردمان ... و او در زندان ...
... علیهم ... و در این ...
...
علیهم السلام ... اولاد ... ابی طالب ... در زمان منصور خروج ...
و ... منصور ...

بیان حوادث و سوانح سال
یکصد و چهل و پنجم هجری ...

در این سال ... ترکان و خزر ... الابواب ... و در ارمنیه ... از
مسلمانان ... و در این سال ... عبد الله بن ...
... و در این سال عبد الرحمن ...

سوانح ١٤٥

خروج ترکان و ... از مسلمانان ... و ولایت

ابراهیم

امیر کوفه و سلم بن قتیبه امیر بصره و عباد بن منصور قاضی بصره و یزید بن حاتم ... مصر
و در این سال منصور ... الذی ... بود از امارت موصل معزول و ... جعفر بن ابی جعفر
منصور بود ... منصور ... عبد الله ... منصور بود جعفر
... و این ... عبد الله ... بغداد ... موصل ...
و در آنجا ... منصور ... معروف بود و در این سال
... جعفر ...
...
و ... این ... و در این ... و در این ...
از ... مواضع ...
ولا ... و در این سال عمرو بن ...
و این عمرو ... و ... در این سال ...
... و هم در این سال حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام ... منصور ...
... مدینه ... مذکور ... حسن ...
ابو ... حسن ... ابو محمد حسن ...
او ... و این حسن ... منصور ... حسن ...
... حسن ... ابو ...
... معروف ... مذکور ...
و هم در این سال ... ابو سلیمان ...
... و ... از ... محمد ...
از ... در ... و ... در این سال ...
... و هم در این سال اسمعیل بن ابی خالد ... کوفی
... و در این سال ...
... و هم در این سال ... محمد بن عمرو بن علقمه ...
... و کثیر العلم ...
... و هم در این سال ابو حیان یحیی بن سعید

وفات ...

وفات عمرو بن ...

وفات حسن

وفات عبد الله ...

وفات ...

وفات اسمعیل بن ابی خالد

وفات ...

وفات محمد بن عمرو

وفات ابو حیان

تمسک نمودند در اخبار ثقات و ائمه اهل حدیث و اهل سنت بطرق بسیار از حضرت نقل کرده‌اند

باب چهارم یکی از خصایص ائمه علیهم السلام
در باب علم ائمه اطهار علیهم السلام و آنکه علم جمیع انبیا و اوصیا نزد ایشان است

در چند حدیث کثیر از ائمه اطهار در باب علم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده که از کتب و علوم انبیاء علیهم السلام و آنچه خدا به آنحضرت داده در باب بعضی خبرها که آنحضرت و بعضی از آنحضرت به آنحضرت رسیده و اینکه آنحضرت قادر بر اتیان تمام معجزات انبیا و عظام علیهم السلام است از کتاب کافی سند به برید بن معاویه از یکی از امامین علیهما السلام در تفسیر آیه شریفه و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم منقول است که آنحضرت فرمودند که رسوخ در علم از همه بیشتر رسول الله صلی الله علیه و آله افضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عز و جل جمیع ما انزل علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لینزل علیه شیئا لم یعلمه تأویله و اوصیاؤه من بعده یعلمونه کله والذین لا یعلمون تأویله اذا قال العالم فیهم بعلم فاجابهم الله بقوله یقولون آمنا به کل من عند ربنا والقرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ فالراسخون فی العلم یعلمونه یعنی اول حضرت رسول صلی الله علیه و آله از تمام ائمه راسخان در علم هستند افضل است و خدا او را تعلیم کرده آنچه نازل شده بر آنحضرت از تنزیل و از تأویل و تأویل و خدا هرگز نازل نکرده است تنزیلی را بر آنحضرت مگر آنکه تأویل و تفسیر و بیان آنرا تعلیم آنحضرت نموده و اوصیای آنحضرت تمام آنرا میدانند نیز تأویل و تفسیر تمام آیات را علما نمیدانند و آنکه تأویل آنرا نمیدانند و در حقیقت بجهت عالم در آن بیان است از امام علیه السلام [illegible] از سخنان ایشان تأویل و تفسیر آیات علم باشند امام آنها را بیان میفرماید که ایشان میگویند ایمان آوردیم بآنچه از جانب پروردگار ما است [illegible] قرآن بعضی خاص است و بعضی عام و بعضی محکم است و بعضی متشابه است ناسخ است و منسوخ است و آنکه راسخین در علم هستند تأویل و تفسیر قرآن و تأویل و تفسیر و بیان همه آنرا میدانند جمیع ائمه اطهار علیهم السلام است و مراد از راسخین در علم در آن آیه ائمه علیهم السلام و الذین لا یعلمون تأویله جماعت شیعه هستند که در آن وقت امام فهم علم بهم رسانیده‌اند و کسانی از شیعیان که علمی بهم نرسانیده‌اند

١٤٤١٥ [illegible]

امامت بتفصیل مذکور است و دیگر در کتاب بصائر الدرجات از فضیل بن یسار و کلینی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده‌اند که ابو بصیر گفت شرف حضور آنحضرت رسیدم و آنحضرت فرمودند داود علم پیغمبران را میراث برد و سلیمان وارث داود گردید و محمد صلی الله علیه و آله وارث سلیمان شد و ما از محمد صلی الله علیه و آله وارث شده‌ایم و ان عندنا صحف ابراهیم و الواح موسی یعنی و وارث محمد صلی الله علیه و آله شدیم و صحف ابراهیم و الواح موسی نزد ما است ابو بصیر عرض کرد ان هذا لهو العلم در روایت از عیون فرمود یا ابا محمد لیس هذا هو العلم انما العلم ما یحدث باللیل والنهار یوما بیوم و ساعة بساعة ای ابو محمد این علمی نیست که علم آن است که از تجدد بود و در یوما بیوم و ساعة بساعة حادث میشود و علم باشد و اهم حروف بیکدیگر است علم جفر و مستقل ازین و یکی [illegible] عرض کند که در وجه علم این اعلام انبیا و صحف ایشان سود ادا باشد آنحضرت فرمود که این علم بسیار کاملی است اما تمام کار و نهار است و در هر شبی به اهل بیت بعد از علم و بیت علم است و آنکه هر روز و هر شب تازه بهم میرسد و از ملک بسیار است آنحضرت نیز فرمودند علم ائمه در این دارند علم انبیا و علم ایشان سلف نسبت بمعلوم حاصل شده است بجز آنچه موسی سلیمان از داود وارث علم کرده و داود وارث علم پیغمبران سلف بوده محمد صلی الله علیه و آله وارث آنحضرت ایشان و وارث آنحضرت شدیم و علمای صحف ابراهیم و الواح موسی از آن علوم که بیکی از علم است و از جهت تکلیف و نبوت تمام علوم نیز دارد و علم آن است که هر روز و شب و نهار تمام علم باشد و آنحضرت ندارند مانند علم ائمه که در این علم مقام بیشتر است همه علوم وحی و الواح انبیای سلف الهیه و علمای ایشان از ائمه بر تمام علم و علم بر تمام و کمال ایشان و نهار است و وقوف دارند از بسیار علم دیگر و روایات معتبر است از ابو بصیر مروی است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند یا ابا محمد

ان الله عز و جل لم یعط الانبیاء شیئا الا و قد اعطاه محمدا صلی الله علیه و آله قال و قد اعطی محمدا صلی الله علیه و آله جمیع ما اعطی الانبیاء و عندنا الصحف التی قال الله عز و جل صحف ابراهیم و موسی قلت جعلت فداک هی الالواح

شعیب [illegible]

قال ثم قال ابو محمد خداوند عز وجل پیغمبر به پیغمبران عطا فرموده مگر بهیچکدام مانند محمد صلی الله
علیه وآله عطا نکرد و عطا کرد محمد صلی الله علیه وآله آنچه را بهمه پیغمبران عطا کرده بود
و نیکو است آن صحیفه خداوند که در قرآن مذکور است صحف ابراهیم و موسی و بعضی گفته‌اند که تورات
صحف نیست الواح است و معلوم است و نیز در کتاب کافی از ابی بصیر روایت کرده است که حضرت
ابی عبد الله علیه السلام فرمود ان عيسى بن مريم عليهما السلام اعطي حرفين كان
يعمل بهما واعطي موسى اربعة احرف واعطي ابراهيم ثمانية احرف و
اعطي نوح خمسة عشر حرفا واعطي آدم خمسة وعشرين حرفا وان
الله تبارك وتعالى جمع ذلك لمحمد صلى الله عليه وآله وان اسم الله الاعظم
ثلثة وسبعون حرفا فاعطى محمدا صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفا
وحجب عنه حرف واحد حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام عطا شده بود
دو حرف و بموسی چهار حرف و بابراهیم هشت حرف و بنوح پانزده حرف و بآدم علیهم
السلام بیست و پنج حرف عطا شد و خداوند تعالی تمام این جمله را برای محمد صلی الله علیه وآله
جمع نمود و بدرستیکه اسم اعظم هفتاد و سه حرف است پس هفتاد و دو حرف بمحمد صلی الله علیه وآله عطا
شد و یک حرف از آن حضرت محجوب است زیرا که آن حرف را از جمیع مخلوقات
جز خداوند کسی نمیداند او لو العزم دارای این چند حرف بعض لذا این جمله برای
رسول خدا از آن داشته و بعلاوه هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را خداوند بآن حضرت عطا نمود
و آن حضرت مخصوص است باین جمله و بیست و دو حرف مر اورا که آن حروف بر
خداوند تخصیص داده بود از حروف اسم اعظم جز اول خداوند حروف انبیا را بعلاوه
همه حروف دیگر داده است بر جمیع انبیا پس همه حروف جمیعا بر یک از آن حضرت
آن حرف فضیلت و تفوق و امتیاز داشته و العلم عند الله تعالی والرسول صلی الله علیه
و علیهم و علی الآل که خدا میداند و من که ... در کتاب ... از ... روایت
در حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... بخوانم و از آن ... لوحی است ...
... است ... فرموده ... که خداوند ...
انبیاء ... فرموده اذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه
وآله العرش ووافى الائمة عليهم السلام معه ووافينا معهم فلا ترد ارواحنا

الى ايدينا الا بعلم مستفاد ولولا ذلك لانفدنا ... در ... رسول خدا صلی الله
علیه وآله ... و ائمه ... آن حضرت ... و ارواح ما ... نزد
... و از علم مستفاد ... است ... و لنفد ما عندنا
و دیگر در ... از ابو خالد ... از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت در الواح صحف
ابراهیم و موسی ... و ورثناها من رسول الله صلى الله عليه وآله ... از رسول
خدا ... و نیز در آن کتاب ... از ... و از ... فضیل
از ... روایت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود ان في الجفر ان الله تعالى لما انزل
الواح موسى انزلها عليه وفيها تبيان كل شيء كان وما هو كائن الى ان تقوم
فلما انقضت ايام موسى اوحى الله اليه ان استودع الالواح وهي زبرجدة من
الجنة الجبل فاتى موسى الجبل فانشق له الجبل فجعل فيه الالواح ملفوفة فلما
جعلها فيه انطبق الجبل عليها فلم تزل في الجبل حتى بعث الله نبيه محمدا صلى الله
عليه وآله فاقبل ركب من اليمن يريدون النبي صلى الله عليه وآله فلما انتهوا
الى الجبل انفرج الجبل وخرجت الالواح ملفوفة كما وضعها موسى عليه السلام
فاخذها القوم فلما وقعت في ايديهم القي في قلوبهم ان لا ينظروا اليها وهابوها
حتى ياتوا بها رسول الله صلى الله عليه وآله وانزل الله جبرئيل على نبيه
فاخبره بامر القوم وبالذي اصابوا فلما قدموا على النبي صلى الله عليه وآله
ابتداهم النبي فسالهم عما وجدوا فقالوا وما علمك بما وجدنا فقال اخبرني
به ربي وهي الالواح قالوا نشهد انك رسول الله فاخرجوها فدفعوها اليه
فنظر اليها وقراها وكتابها بالعبراني ثم دعا امير المؤمنين عليه السلام فقال
دونك هذه ففيها علم الاولين والآخرين وهي الواح موسى وقد امرني ربي
ان ادفعها اليك قال يا رسول الله لست احسن قراءتها قال ان جبرئيل
امرني ان آمرك ان تضعها تحت راسك ليلتك هذه فانك تصبح وقد
علمت قراءتها قال فجعلها تحت راسه فاصبح وقد علمه الله كل شيء فيها
فامره رسول الله صلى الله عليه وآله ان ينسخها فنسخها في جلد شاة وهو
الجفر وفيه علم الاولين والآخرين وهو عندنا والالواح وعصا موسى عندنا

در الواح موسی علیه السلام

و نحن ورثنا النبي صلى الله عليه وآله در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده است و در بیان
[illegible] و نیکو ابو جعفر علیه السلام [illegible] هی تلک الصخرة التی حفظت الالواح [illegible]
تحت شجرة فی واد یعرف بکذا در ذیل این آیه کریمه و کتبنا له فی الالواح من
کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء [illegible] بر این موسی علیه السلام در الواح از هر چیزی در حالتیکه
پند و تفصیل بود از برای هر چیزی در بعضی [illegible] مسطور است در بعضی الواح [illegible]
و [illegible] الواح [illegible] و طول [illegible] انوشته [illegible]
[illegible] موسی [illegible] لوح از یاقوت احمر یا از جوهر [illegible] یا از سنگ [illegible] ارقام بود و
کنده [illegible] مانند نقش نگین یا از زبرجد و یا از زمرد [illegible] واضح آن است از زمرد [illegible] دو آن
از هر چیزی [illegible] از حلال و حرام [illegible] آن که [illegible] مکتوب بود [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]
تورات [illegible] بزرگ بود [illegible] جزو آن [illegible] یک پاره [illegible]
و [illegible] تورات [illegible] از [illegible] موسی [illegible] و [illegible] دار [illegible]
در تورات [illegible] ترجمه [illegible] نام [illegible] از [illegible] خدا [illegible]
[illegible] و [illegible] موسی بن عمران [illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] الواح [illegible] حضرت موسی علیه السلام از کوه سینا با الواح [illegible]
و عصیان قوم [illegible] و غضب [illegible] الواح [illegible]
[illegible] و آن [illegible] بود

بعضی از [illegible] توریة

و یکی [illegible] بود از [illegible] و [illegible] در تورات مسطور است [illegible] موسی علیه السلام از کوه طور
[illegible] و حلال [illegible] در [illegible] قم در [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] در [illegible] از اول [illegible] بر کوه
[illegible] و خطاب [illegible] بر فراز کوه [illegible] آن لوحها [illegible] و حلال [illegible]
[illegible] بر کوه [illegible] از [illegible] در کوه طور [illegible]
صندوق [illegible] الواح [illegible] و حلال [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که آن الواح [illegible] بر زمین افکند [illegible]
[illegible] آن الواح [illegible]
و عوض آن [illegible] از [illegible] سنگ [illegible] و خطاب [illegible] موسی [illegible] آن الواح [illegible]
[illegible] بر فراز کوه [illegible] در آن الواح رقم [illegible]
پس حضرت موسی الواح [illegible] بر فراز کوه طور [illegible]
[illegible]
[illegible] خطاب [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] عوض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الواح رقم [illegible]
[illegible] الواح [illegible] صندوق [illegible] کوه [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] الواح [illegible]
حضرت [illegible] کوه [illegible] الواح [illegible]
[illegible] موسی [illegible] الواح [illegible]
[illegible] در کوه طور [illegible] موسی [illegible] کوه [illegible]
الواح [illegible] در کوه [illegible] آن الواح [illegible] الواح

همواره با او در آن کوه بنزد [illegible] پیغمبر خود [illegible] الا به نبوت برنگشت و [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] آن کوه رسید [illegible] و الواح مقدسه
چنانکه موسی علیه السلام [illegible] آن قوم الواح [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] از آن طرف خدای [illegible] پیغمبر [illegible] حضرت [illegible]
الواح [illegible] حضرت رسول خدا [illegible]
رسول خدا [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] الواح [illegible]
معجزه [illegible] رسول خدا [illegible] آن الواح [illegible]
حضرت [illegible] آن حضرت [illegible] فرمود [illegible] الواح [illegible]
پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فرمود [illegible] علم اولین و علم [illegible]
[illegible] الواح موسی [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] الواح [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] در آن الواح بود [illegible] بعد رسول خدا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین آن [illegible]
آن علم اولین و آخرین [illegible] والواح [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] از حضرت ابی جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] الواح موسی [illegible]
[illegible] فضلا معروف است و این خبر در کتاب بصائر الدرجات [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
کتب [illegible] و کلمات ائمه [illegible] صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین مانند قرآن [illegible] باطنه و ظاهره [illegible]
صعب و مستصعب [illegible]

نقاقا [illegible]

و نفاق و شوخ و عداوت و استعداد و لیاقت [illegible] طلب [illegible] پس [illegible] سؤال [illegible]
اعمال و احوال ایشان [illegible]
علم و افعال و کرامات [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] قبل از خلقت عالم
و آدم [illegible] و تمام کتب [illegible]
علم [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] احتیاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] سلمان فارسی رحمه الله [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
[illegible]
دیگر در بصائر الدرجات [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت [illegible]
[illegible] فرمود إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَفَضَّلَهُمْ بِالْعِلْمِ وَأَوْرَثَنَا
عِلْمَهُمْ وَفَضَّلَنَا عَلَيْهِمْ فِي عِلْمِهِمْ وَعَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَعَلَّمَنَا عِلْمَ الرَّسُولِ وَ
عِلْمَهُمْ [illegible] پیغمبران اولی العزم [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible] فضیلت [illegible] رسول خدا
[illegible] علم [illegible] علم رسول خدا و علم [illegible]
صلوات الله و سلامه علیهم [illegible] حضرت
صادق علیه السلام در این آیه شریفه وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فرمود [illegible] ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین [illegible] از اهل یقین

علم ائمه بیشتر از [illegible] اولوالعزم [illegible]

الواح موسی [illegible]

تحقیق [illegible]

نیز مروی است که كُشِطَ لِاِبْرَاهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ السَّمٰوَاتُ السَّبْعُ حَتّٰی نَظَرَ اِلٰی مَا فَوْقَ الْعَرْشِ
وَكُشِطَ لَهُ الْاَرْضُ حَتّٰی رَاٰی مَا فِی الْهَوَاءِ وَفُعِلَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
مِثْلُ ذٰلِكَ وَاِنِّی لَاَرٰی صَاحِبَكُمْ وَالْاَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فُعِلَ بِهِمْ مِثْلُ ذٰلِكَ
نیز مروی است که [illegible] برای ابراهیم علیه السلام از حجب برهنه شد، با
فوق عرش را نگریست و هم چنان زمین برای او برکنده شد تا آنکه بود در هوا بود
غیر زمین بود در وسط هوا دید و همه از هر سو بران احاطه داشته فرمود
که از زیر آن زمین آنچه زمین است شد و بر دیگر دریا و آنچه زمین است دید
امر زمین است بدید [illegible]
نکه حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمه [illegible] ملکوت
آسمانها و زمین را [illegible] نیز خبری از حضرت صادق علیه السلام
[illegible]
ابی عبدالله علیه السلام [illegible] خَطَبَ رَسُولُ اللّٰهِ النَّاسَ ثُمَّ رَفَعَ یَدَهُ الْیُمْنٰی
قَابِضًا عَلٰی كَفِّهِ ثُمَّ قَالَ اَتَدْرُونَ اَیُّهَا النَّاسُ مَا فِی كَفِّی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود حکم الله [illegible]
الْجَنَّةِ [illegible]
[illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] ابراهیم [illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]

تمام ... آسمانها [illegible]

قصه پیراهن یوسف علیه السلام

آن تیمه یعقوب گفته و چون یوسف از بر یعقوب [illegible] یعقوب [illegible] و آن تیمه
[illegible] یوسف [illegible] فَلَمَّا اَخْرَجَ یُوسُفُ الْقَمِیصَ مِنَ التَّمِیمَةِ
وَجَدَ یَعْقُوبُ رِیحَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالٰی اِنِّی لَاَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ
فَهُوَ ذٰلِكَ الْقَمِیصُ الَّذِی اُنْزِلَ بِهِ مِنَ الْجَنَّةِ و چون یوسف در مصر آن پیراهن
از تیمه در آورد یعقوب بوی آن بود در کنعان [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] فَدَعَوْا اِلٰی اَهْلِهِ وَكُلُّ نَبِیٍّ وَرِثَ عِلْمًا اَوْ غَیْرَهُ فَقَدِ
انْتَهٰی اِلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام

باب [illegible] از حضرت صادق [illegible] وصیت
انبیا [illegible] رسول خدا [illegible]

در کافی [illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible]
وصیت [illegible]
وَلَمْ یُوصِ اِلٰی وَلَدِهِ وَلَا اِلٰی وَلَدِ مُوسٰی اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الْخِیَرَةُ یَخْتَارُ مَنْ یَشَاءُ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِیزَانَ الْكِتَابُ الْاِسْمُ الْاَكْبَرُ وَاِنَّمَا
عُرِفَ مِمَّا یُدْعٰی الْكِتَابُ التَّوْرٰیةُ وَالْاِنْجِیلُ وَالْفُرْقَانُ فِیهَا كِتَابُ نُوحٍ وَفِیهَا
كِتَابُ صَالِحٍ وَشُعَیْبٍ وَاِبْرَاهِیمَ فَاَخْبَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی
صُحُفِ اِبْرَاهِیمَ وَمُوسٰی [illegible]

وصیت عیسی علیه السلام در حق [illegible]

کتاب هاییکه اکثر وارثان کتاب انبیاء بوده مانند تورات و انجیل و فرقان است که نزد نوح کتب
صالح و شعیب و ابراهیم در این کتب است و مانند قالب خبر سه و ... درصحف
اول است و صحف ابراهیم و موسی است پس کتابت صحف ابراهیم در رشته صحف ابراهیم است که
اکنون است فلم تزل الوصیة فی عالم بعد عالم حتی دفعوها الی محمد صلی الله علیه وآله
واین وصیت همواره با عالمی از عالمی دیگر میبود تا آنکه بمحمد صلعم رسید آنحضرت گفت
فلما بعث الله محمدا صلی الله علیه وآله اسلم له العقب من المستحفظین وکذبه
بنو اسرائیل ودعا الی الله عز وجل وجاهد فی سبیله و ترجمه آنحضرت صلعم
ذکر نموده که چون ... مستحفظین بودند ... آنحضرت ...
تکذیب کردند و آنحضرت مردمانرا بسوی خدا عز وجل بخواند و در راه او جهاد نمود ...
دیگر ... از تفسیر ... حضرت ...
صادق علیه السلام ... انا سید النبیین ووصیی سید
الوصیین واوصیاؤه سادات الاوصیاء ان آدم علیه السلام سأل الله عز
وجل ان یجعل له وصیا صالحا فاوحی الله عز وجل الیه انی اکرمت الانبیاء
بالنبوة ثم اخترت خلقی وجعلت خیارهم الاوصیاء ثم اوحی الله عز وجل الیه
یا آدم اوص الی شیث فاوصی آدم الی شیث وهو هبة الله بن
آدم واوصی شیث الی ابنه شبان وهو ابن نزلة الحوراء التی انزلها
الله علی آدم من الجنة فزوجها ابنه شیثا واوصی شبان الی مجلث
واوصی مجلث الی محوق واوصی محوق الی عمیشا واوصی عمیشا الی اخنوخ وهو
ادریس النبی علیه السلام واوصی ادریس الی ناحور ودفعها ناحور الی نوح النبی علیه السلام
واوصی نوح الی سام واوصی سام الی عثامر واوصی عثامر الی برعیثاشا واوصی
برعیثاشا الی یافث واوصی یافث الی برة واوصی برة الی جفیسة واوصی جفیسة
الی عمران ودفعها عمران الی ابراهیم الخلیل واوصی ابراهیم الی ابنه اسمعیل
واوصی اسمعیل الی اسحق واوصی اسحق الی یعقوب واوصی یعقوب الی یوسف
واوصی یوسف الی بثریا واوصی بثریا الی شعیب ودفعها شعیب الی موسی بن
عمران واوصی موسی بن عمران الی یوشع بن نون واوصی یوشع بن نون الی داود علیه السلام

واوصی داود الی سلیمان واوصی سلیمان الی آصف بن برخیا واوصی آصف بن برخیا الی زکریا
ودفعها زکریا الی عیسی بن مریم علیهما السلام واوصی عیسی الی شمعون بن حمون الصفا واوصی
شمعون الی یحیی بن زکریا واوصی یحیی بن زکریا الی منذر واوصی منذر الی سلیمه واوصی
سلیمه الی بردة ... رسید و بزرگ پیغمبران و ... بزرگ ... اوصیاء و اوصیاء ...
اوصیاء ... آدم علیه السلام ... حضرت ... سلطنت ... او ...
خدا عز وجل ... پیغمبران ... رتبت پیغمبران ... آدم ...
... خدا عز وجل ... آدم
... آدم وصیت ... شیث ... آدم ... شیث بوده ... آدم
... حضرت ...
... وصیت ... سلیمه آن وصیت ... خدا صلی الله علیه وآله
... آن ... وصیت ... وانا ادفعها الیک یا علی وانت تدفعها
الی وصیک ویدفعها وصیک الی اوصیائک من ولدک واحد بعد واحد حتی یدفع
الی خیر اهل الارض بعدک ولتکفرن بک الامة ولتختلفن علیک اختلافا شدیدا الثابت
علیک کالمقیم معی والشاذ عنک فی النار والنار مثوی للکافرین و ...
این وصیت ... بسیار ...
... خلق ...
علیه وآله ...
...
دلالت کند ... امیر المؤمنین
علیه السلام ...
...
...
...
...
وصیت بود ...

باب چهارم که از حضرت صادق علیه السلام
عرض اعمال بر رسول و ائمه وارد است

در کافی و کتاب [illegible] از محمد بن [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت است [illegible]
زعموا إنّ ربّي مثّل لي أمّتي في الطين وعلّمني أسماءهم كلّها كما علّم آدم الأسماء كلّها
فمرّ بي أصحاب الرايات فاستغفرت لعليّ وشيعته يا عليّ إنّ ربّي وعدني في
شيعتك خصلة قلت وما هي قال المغفرة لمن آمن منهم وأن لا يغادر منهم صغيرة
ولا كبيرة ولهم تبدّل سيّئاتهم حسنات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در کافی و کتاب [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت است تعرض الأعمال
على رسول الله صلى الله عليه وآله أعمال العباد كلّ صباح أبرارها وفجّارها
فاحذروها وهو قول الله عزّ وجلّ وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله وسكت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و نیز [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت [illegible]
[illegible] ما لكم تسوؤون رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ما من مؤمن يموت أو كافر يوضع في قبره حتّى يعرض عمله على رسول
الله صلى الله عليه وآله وعلى أمير المؤمنين صلوات الله عليهما وهلمّ جرّا إلى
آخر من فرض الله طاعته فذلك قوله عزّ وجلّ اعملوا فسيرى الله عملكم
ورسوله والمؤمنون [illegible]
[illegible] بر حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و سایر ائمه صلوات الله علیهم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت [illegible] علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
سطور و مرقوم گردید

تا در اینجا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الصلوة والسلام [illegible]

بپایان رسید این مجموعه از طرف [illegible]
[illegible]
سید الشهداء [illegible]
[illegible] علیهم السلام و تلطفات [illegible]
السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توفیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

١٣٢١